

کشف الاسرار و عدّة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد ششم

تفسیر سورهٔ مریم الی آخر سورهٔ النور

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

بسعی و اهتمام: علی اصغر حکمت

کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار

(جلد ششم)

معروف به‌تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة مریم تاآخرسورة النور

تالیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به‌سعی و اهتمام : علی‌اصغرحکمت



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عدةالابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت. ــ تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی) ــ. ISBN 964-00-0342-5 (ج. ۱)
ISBN 964-00-0345-X (ج. ۴) ــ. ISBN 964-00-0344-1 (ج. ۳) ــ. ISBN 964-00-0343-3 (ج. ۲)
ISBN 964-00-0348-4 (ج. ۷) ــ. ISBN 964-00-0347-6 (ج. ۶) ــ. ISBN 964-00-0346-8 (ج. ۵)
ISBN 964-00-0351-4 (ج. ۱۰) ــ. ISBN 964-00-0350-6 (ج. ۹) ــ. ISBN 964-00-0349-2 (ج. ۸)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. ــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوری الی آخر سوره الحدید. ــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ــ
چاپ هفتم : ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ عنوان: تفسیر قرآن.
BP ۱۰۰ / ۹ م ۵ ک
۱۳۷۱
۲۹۷/۱۷۸
کتابخانه ملی ایران
۷۷۹ـ ۷۲م



کشف‌الاسرار و عدةالابرار (جلد ششم)
تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی
به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت
چاپ ششم: ۱۳۷۶
چاپ هفتم: ۱۳۸۲
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه

ISBN: 964 -00-0347-6 (Vol.6) ISBN: 964 -00-0341-7 (10 Vol.Set)
شابک ۶-۰۳۴۷-۰۰-۹۶۴ (جلد ششم) شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقدمه

تعالی الله الملك الحق ولاتعجل بالقران من قبل ان یقضی الیك وحیه و قل رب زدنی علماً (۱)

باردیگر هدیتی آوردیم عاشقان رخسارۀ حقیقت وسالکان وادی طریقت رااز زبان وحی و معدن علم و کلام صدق و منطوق حق و آیات بینات و کلمات طیبات تاچراغی باشد فرا راه گمگشتگان لیل ضلالت و راهنما گردد برسر گشتگان تیه جهالت : **وهدواالی الطیب من القول وهدوا الی صراط الحمید** (۲)

آن مجلد سادس است ازمجلدات عشرۀ کتاب مستطاب کشف الاسرار و گنجینۀ ششم است اززادوعدت ابرار. آفتابی است رخشنده ازفلك مشتری وکالائی است ارزنده ازبازار اللهیشتری : **کذلك نقصّ علیك من انباء ماقدسبق و قدآتیناك من لدنا ذکراً** (۳).

شش جهت را نورده زین شش صحف	کی یطوف حوله من لم یطف
عشق را با پنج و باشش کار نیست	مقصد او جز که جذب یار نیست

۱ـ طه : ۲۰ ـ ۱۱۴ ۲ ـ الحج : ۲۲ ـ ۲۴ ۳ ـ طه : ۲۰ ـ ۹۹

این مجلد مشتمل است بر شش سورهٔ کریمهٔ قرآنی که شش جهت عالم علم رافرا میآرد وچون برجیس از ششمین ایوان نورمیفشاند یعنی سور مبارکهٔ : **مریم وطه والانبیاء و الحج والمؤمنون و النور. سورةٌ انزلناها وفرضناها وانزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذکرون** (۱)

این عقد درر ودرج پراز گهر چون دفاتر سابقه ولاحقه همچنان زینت گوش و گردن شاهد معنی است و مؤلف درتبیان کلمات وبیان مقامات وشرح لغات وتفسیر آیات وتسهیل مشکلات وتأویل اقاویل وردا باطیل براه وروش پیر دلیل یعنی **شیخ الاسلام انصاری** قدس سره رفته وداد سخن داده و ابواب معارف وحکم ومواعظ وآداب بروی خوانندهٔ باذوق و خواهندهٔ باادب گشاده : **و لیعلم الّذین اوتوا العلم انّه الحق من ربك فیؤمنوا به** (۲)

خدایرا هزاران شکر که ماراشرح صدرعطا کرد ومشکل ما راآسان ساخت وعقده از کار مابگشود تابرطبع این سفرصواب ودفترمستطاب توفیق یافتیم وشطری از کتاب ربانی وسطری از کلام آسمانی عرضه پیشگاه حق وهدیهٔ معرض صدق ساختیم. درانجام این عمل مبارك وخدمت پرازنعمت نخست لطف توفیق هادی طریق بود وعنایت ایزدمتعال شامل احوال، پس از آن همت اولیاء دانشگاه تهران بالخاصه رئیس گرامی واستادان خردمندعلوم معقول ومنقول مشوق ومدد کار گردید تادراین راه بحمدالله بمقصد رسیدیم وازاین شجرهٔ مبارکه بارسعادت برچیدیم . از همکار گرامی **آقای دکترمهدی جویا** که جوانی است باخرد پیران و استادی است درجامهٔ دبیران منت فراوان داریم که زحمت تصحیح اوراق وتصفح صفحات ومقابله وتطبیق و مطالعه وتحقیق راقبول فرموده سعی بسیار کرد ورنج فراوان برد ، ومارا تنها نگذاشت ومسئول ما

۱ ـ النور : ۲۴ ـ ۱   ۲ـ الحج : ۲۲ ـ ۵۴

در درگاه آله باجابت رسید کـه بمسئلت گفتیـم : **رب لاتذرنی فرداً وانت خیرالوارثین** (۱)

مفسرو مؤلف و کاتب و طابع وناشرومصحح همه که دراین راه‌رفته و طریق نیکان گرفته‌اند بر کشف‌اسرار دلبسته و از ذخیرهٔ ابرارعدت جسته‌اند ازحضرتش طلب‌مغفرت وپاداش مثوبت‌استدعا کرده‌اند. در آنمیان این عبد ضعیف دراین هنگام که‌منزل آخرتش‌نزدیك ورنج سفردوردر پیش‌دارد بادلی ازآلام ومصائب شکسته و سری که برآن گرد پیری‌نشسته وزبانش بکلمهٔ : **رب‌انی‌وهن العظم‌منی‌واشتعل الرأس شیباً**(۲) گویاست، براین‌خدمت‌پسندیده‌موفق وتوانا گردید. امید که‌حاصل عمل‌اوبرای‌آخرت‌توشه‌وزادباشدوازبندزلّت‌وقیدمعصیت آزاد گردد شاید که آیندگان ازاوبرحمت‌یاد کنندوبدعایش‌شادسازند: **ویزید اللهالّذین اهتدواهدیً والباقیات الصالحات خیرعندربك ثواباً وخیرمرداً** (۳)

کتبت هذه السطور فی‌لیلةالاربعاء الثانی عشرمن‌شهر جمادی‌الاولی سنة ثمانین و ثلاثمائة بعدالالف حین کنا علی ذکری وفات سیدتنا وسیدة نساء العالمین فاطمة الزهراء سلام الله علیها وارجو من الله التوفیق وانالعبدالحقیر علی‌اصغرحکمت غفرذنوبه وسترعیوبه

۱ـ الانبیاء : ۲۱ ـ ۸۹ ۲ ـ مریم : ۱۹ ـ ۳ ۳ـ مریم : ۱۹ ـ ۷٦

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۹- سورة مريم - مكيّة

۱- النّوبة الاولى

قوله‌تعالی: «**بسم‌الله الرحمن الرّحيم**» بنام خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.

«**كهيعص**[1]» الله، خداوندی، بسنده کارراه‌نمای، زینهاردارداناى‌راست گوى،

«**ذكر رحمت ربّك**» اين ياد گارخداوند توست، بمهربانی خویش. «**عبده زكريّا.**[2]» بنده خويش‌را زکریا.

«**اذنادى ربّه**» برخواند خداوند خویش‌را، «**نداءً خفيّاً.**[3]» خواندنی‌نرم [نه بآوازبلند.]

«**قال ربّ**» گفت ای خداوند من، «**انّي وهن العظم منّي**» من‌آنم که استخوان من واندام من سست گشت، «**واشتعل الرّأس شيبا**» وسرمن در ایستید بسپیدی پیری، «**ولم اكن**» وهرگزنبودم «**بدعائك ربّ**» بخواندن توخداوند من، «**شقيّاً.**[4]» بدبختی [ازاجابت محروم].

«**وانّي خفت الموالي**» ومن‌میترسم ازنیازاد گان(۱)، «**من‌ورائي**» ازپس مرگ خویش، «**وكانت امرأتي عاقراً**» و زن من نازاینده است. «**فهب لي من لدنك وليّاً.**[5]» پس ببخش مرا ازنزدیك خویش‌فرزندی.

«**يرثني ويرث من آل يعقوب**» فرزندی که میراث برد از من و ز همه نژاد وفرزندان یعقوب، «**واجعله ربّ رضيّاً**[6]» وآن‌فرزندرا ای خداوند من‌پسندیده

۱- نیازادگان: خویشان‌واقوام جدپدری یاجدمادری

کن[وپیامبری را شایسته] .

« **یازکریا انّا نبشرك بغلام**» ای **زکریا** ما ترا بشارت دهیم بپسری ، «**اسمه یحیی**» نام او یحیی' «**لم نجعل له من قبل سمیاً.**[۷]» که اورا پیش ازین هیچ همنام نکردیم .

«**قال ربّ**» **زکریا** گفت خداوند من ، « **انّی یکون لی غلام** » چون بود مراپسری؟ « **وکانت امرأتی عاقراً**» وزن من نازاینده « **وقد بلغت من الکبر عتیاً.**[۸]» ومن از پیری بتباهی رسیده .

«**قال**» گفت[فریشته] .«**کذلك قال ربّك**»چنین گفت خداوند تو. «**هو علیّ هیّن** » که آن برمن آسان وخوار است،« **وقد خلقتك من قبل** » وبیافریدیم ترا پیش «**ولم تك شیئا.**[۹]» وخود هیچ نبودی .

« **قال ربّ اجعل لی آیة** »گفت خداوندا مرا نشانی بنمای' «**قال آیتك**» [اللّٰه تعالی]گفت نشان ترا آنست . «**الاّ تکلّم الناس ثلاث لیال سویّا.**[۱۰]» که سخن مگوی با مردمان سه شبانروز [وزبان بجای همچنان که بود راست]

« **فخرج علی قومه**»بیرون آمد [در آن سه روز] برقوم خویش،«**من المحراب**» از کوشك خویش« **فاوحی الیهم** »وبایشان مینمود،«**ان سبّحوا بکرةً وعشیاً.**[۱۱]» که نماز کنید بامداد وشبانگاه .

«**یایحیی خذالکتاب بقوّة**» ای یحیی پیغام ودین گیر بنیروی «**وآتیناه الحکم صبیّا.**[۱۲]» اورا پیغام وحکم دادیم ونیز کودك .

«**وحنانآمن لدنّاوزکوةً**» و از نزدیك خویش او را نیکی دادیم و پاکی . «**وکان تقیّا**[۱۳]» وپرهیز کار بود .

« **وبرّآ بوالدیه** » ونوازنده بود ونیکوکار باپدر ومادرخویش،«**ولم یکن جبّاراً عصیّاً.**[۱۴]» وجباری نابخشاینده نبود [برخلق] ونه عاصی[درمن]

« **وسلام علیه** » وسلام بریحیی «**یوم ولد**»آن روز که زادند « **ویوم یموت**» وآن روز که میرد. « **ویوم یبعث حیّاً.**[۱۵]» وآن روز که برانگیزانند ویرا زنده .

النوبة الثانية

این سوره **مریم** نود وهشت آیتست ونهصد وهشتاد ودو کلمه وسه‌هزار وهشتصد ودوحرف، جمله **بمکه** فرو آمد مگریك آیتو آن آیت سجده‌است بقول بعضی مفسّران: وبقول بعضی: «فخلف من بعدهم خلف» تاآنجا که گفت «ولایظلمون شیئاً». و گفته‌اند درین‌سوره دو آیت منسوخ‌است: یکی:«وانذرهم یوم‌الحسرة» معنی نذارت بآیت‌سیف منسوخ گشت،دیگر«فلاتعجل‌علیهم» این‌قدراز آیت منسوخست‌بآیت سیف.ودرفضلیت سوره، **ابیّ کعب** روایت کرد از**مصطفی** (ص) قال: «من‌قرأسورة مریم اعطی‌من‌الاجر بعدد من‌صدّق **بزکریا** وکذّب به و**بیحیی ومریم وعیسی‌وموسی‌وهرون و ابراهیم واسحق و یعقوب** و**اسمعیل**عشر حسنات‌وبعدد من‌دعاالله ولداًوبعدد من‌لم‌یدع‌له ولداً»

بسم‌الله، این‌باء بسم‌الله‌حرف الصاق‌است والصاق‌را ملصق به دربایدتاسخن تمام شود ومحکم گردد ، نبینی که‌اگر کسی گوید:« بالقلم، بالّسکین»سخن‌ناقص بود اما اگر گوید: کتبت‌بالقلم، قطعت‌بالّسکین- آنگه سخن‌تمام‌شود، وملصق‌به‌اینجا ضمیر است چنان که **ابن‌عباس** گفت:معناه ابدأ بسم الله می گوید - بنام خدا آغاز کنم‌درهمه کارو بوی‌تبرك گیرم بهمه حال، آن فراخ‌بخشایش‌بروزی دادن برهمه جانوران درین جهان، ومهربان برمؤمنان در آن جهان. اگر کسی گوید' باءبسم‌الله چرابلند کنند و بدیگرجایهابلندنکنند؛ جواب آنست که این‌دراصل چنان‌بوده که در«اقرأ باسم‌ربك»، الف را از آن حذف کردند و طول آن بباء دادند تا دلیل بود برحذف الف . مذکّران گویند این باءبلند کردند ، لانّها صحبت اسم‌الله فطالت وارتفعت،اشارالی‌انّ من‌صحب اسم المولی طال و ارتفع فی‌الدارین . باء که بانام مولی صحبت کرد سر افراز با ها گشت . مؤمن که همه عمربانام مولی صحبت دارد چه عجب اگر سرافرازدوجهان گردد؟!. و اسم در اصل سمو بوده است این واو از آخروی‌طرح کردندوالف دراول وی افزودندتمامی کلمه را، تابوی‌ابتدا کنند. واشتقاق آن از-سمت-است وسمت‌نشان است یعنی که‌اسم‌نشانی‌بود مسمی‌را.و گفته‌اند اشتقاق‌اسم ازسموّاست،«وهوالارتفاع‌والعلوّ،

یعنی- ان الاسم یعلو المسمی والاسم ماعلا وظهر فصار علماً للدلالة علی ماتحته من المعنی.

اما اشتقاق نام الله- بر قول بیشترین مفسّران از -اله الاهة- است ای- عبد عبادة. و یقال تألّه الرجل اذا تنسّك، والمعنی هو المستحق للعبادة، وذو العبادة الذی الیه توجّه العباد وبها یقصد. وقال **ابوالهیثم الرازی**: الله اصله اله و قال الله عزوجلّ: «وماکان معه من آله، اذاً لذهب کلّ اله بما خلق» ولایکون الهاً حتی یکون لعباده خالقاً ورازقاً ومدبراً وعلیه مقتدراً فمن لم یکن کذلك فلیس بآله. وان عبد ظلماً، بل هو مخلوق و متعبد. ویقال: اصل اله- ولاه- فقلبت الواو الهمزة کما قالوا للوشاح -اشاح- ومعنی الولاه ان الخلق یولهون الیه بحوایجهم و یتضرّعون الیه فی ماینوبهم، ویفزعون الیه فی کلّ ما یصیبهم کما یوله کلّ طفل الی امه. وازخاصیتهای نام الله یکی آنست که هرحرفی که از وی بیفکنی باقی که بماند تمام بود:- الف بیفکنی لله بماند تمام باشد وفایده دهد: چنانکه گفت «لله مافی السّموات ومافی الارض.» اگر لام اوّل بیفکنی له بماند تمام بود ومعنی دهد کقوله تعالی: «له ملك السّموات والارض.» واگر لام دوّم بیفکنی هو بماند: «هو الاوّل والاخر والظاهر والباطن».

اما رحمن ورحیم هردو مشتق اند از رحمة. لکن رحمن رحمت وروزی ونعمت فایده دهد، ورحیم رحمت وعفو ومغفرت فایده دهد، وروزی ونعمت جداست وعفو و مغفرت جدا، پس این تکرار بی فایده نیست، واشتقاق رحمت از رحم است یعنی- کما انّ الرحم تشتمل علی الجنین بالوقایة والحمایة فکذلك الرّحمة تشتمل علی العبد بالرعایة والکفایة. و گفته اند میان رحمن ورحیم فرق نیست از روی معنی، چنانکه گویند ندمان وندیم، وجمع میان هردو تأکید راست چنانکه گویند فلان جاد مجدّ. ودرشأن نزول آیت تسمیت مفسّرانرا دو قول است: گروهی گفتند: این آیت بسه نجم آمده و سبب آن بود که **مصطفی** (ص) پیش ازوحی عادت داشت که «باسمك اللّهم» گفتی بر عادت عرب درجاهلیت، چون آیت آمد که «بسم الله مجریها ومرسیها» رسول خدا بفرمود تا- بسم الله- می نوشتند؛ بعدازآن چون آیت آمد. «قل ادعوا الله او ادعوا الرّحمن» بفرمود تا- بسم الله الرحمن- می نوشتند؛ پس ازآن چون آیت آمد. «انه من سلیمان وانه

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم» بفرمود، تمام بنوشتند و گفتند «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم.» قول دوّم آنست که بیکبار از آسمان فرو آمد در بدو بعثت، **ابن‌عباس** گفت **جبرئیل** (ع) **مصطفی** (ص) را تلقین کرد بر کوه **حرا** و اورا گفت: بگوی «بسم‌الله الرحمن‌الرحیم» واین قصه درسوره **علق** گفته آید انشاءالله . مذهب **شافعی** واصحاب حدیث آنست کـه بسم‌الله الرحمن‌الرحیم درهرسرسورتی آیتی‌است ازآن سوره، جبرئیل از آسمان فرو آورده و بر **مصطفی** (ص) خوانده. وخبر درست‌است که **ابن‌عباس** گفت: کان‌رسول‌الله (ص) لایعرف ختم سورة حتی‌ینزل‌علیه بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . و در فضیلت آیت تسمیت آورده‌اند **از مصطفی** (ص) که گفت: اگر آدمی وپری همه‌بهم آیند چهارهزارسال تا تفسیر وفضیلت آن بدانند چهارهزارسال بآخر برسد و ازفضل آن و تفسیر آن عشری ندانسته باشند . وهر که یکبار بصدق دل بگوید «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» الله تعالی بهر حرفی چهارهزار نیکی درديوان وی باز کند و بنویسد ، وچهارهزار بدی از دیوان وی محو کند و چهارهزار درجه در بهشت بنام وی باز (۱) کند .

قوله عزوجل: «کهیعص». در بعضی تفسیرها آورده‌اند که رب‌العزة این حروف تهجی در اوایل سور بدان فرستاده‌است تا خلق را دلالت کند بر مدت بقاء اسلام، یعنی که این حروف بحساب جمل بر گیرند بی‌تکرار چندانکه بر آید روزگار اسلام و بقاء این امت چندان باشد واین مدت ششصد و نود وسه سالست چون این مدت بسر آید قیامت برخیز د و رستاخیز پدید آید، واین قول بنزديك اهل تحقیق ضعیف است ازسه وجه: یکی آنکه این دعوی علم قیامتست و علم قیامت نزديك خلق نیست، الله تعالی میگوید: «قل انما علمها عندالله». دیگر وجه آنست که عرب هرگز حساب جمل نشناخته‌اند و عادت ایشان نبوده، یقول‌الله تعالی: «انّا جعلناه قرآناً عربیاً». جائی دیگر گفت: «بلسان عربیٍّ مبین». سه دیگر وجه آنست که رب‌العزة این حروف در اوایل سور مکرر باز گفته وایشان این حساب نه مکرّر بر گرفته واگر مکـرّر کنند اضعاف آن باشد. وبدانکه این حروف مقطعه درقرآن بر پنج وجه است: وحدانی: - چون ص، ق، ن، وثنائی: - چون طه، یس، حم، وثلاثی: - چون الم، الر، طسم، ورباعی: - چون المص، المر

۱ - نسخه الف: دربهشت وی رابلند گردانند

وخماسی ـ چون کهیعص وحم عسق. قومی گفتند: نام سورتها اند و گفته اند: ـ نامهای قرآنند و گفته اند: نامهای الله تعالی اند ولهذا روی عن **علی** انه کان یقول: یا کهیعص، اغفر لی. وکان یحلف بکهیعص، امیرالمؤمنین **علی** (ع) باین حروف سوگند یاد کرد از آن که اعتقاد داشت که این حروف نامهای خدااند یا صفات وی، ومعلوم است که سوگند جز بنام وصفت الله بسته نشود. ودرست است از **ابن عبّاس** که گفت: الکاف من کاف، والهاء من هاد والیاء من حلیم، والعین من علیم، والصاد من صادق. و بروایتی دیگر از **ابن عباس**: کبیر، هـاد، امین، عـزیز، صادق. معنی آنست که خلق را بسنده کارست وایشانرا راه نما است، بگفتار و کردار از ایشان دانا و در وعد و گفت خود راست گوی، در صفت بزرگوار ودر وعد استوار، راست گوی وراست کار. **کلبی** گفت: کاف لخلقه، هاد لعباده، یده فوق ایدیهم، عالم بتربیته، صادق فی وعده. مهمها را کافی است ووعده را وافی وراه نمای بندگان و دل گشای ایشان، بقدر از همه برتر، بذات وصفات زور(١)، عالم باسرار بندگان وسازندهٔ کار ایشان در دو جهان، راست گوی وراست کار وراست دان.

«کهیعص». **کسائی وابو بکر** هاء ویاء هر دو بامالت خوانند **ابو عمرو** هاء بامالت خواند و یاء نه، **ابن عامر وحمزه** یاء بامالت خوانند و هاء نه، **نافع** هر دو بین الفتح والکسر خواند علی مذهبه فی الامالة، باقی همه به تفخیم خوانند بی امالت.

«ذکر رحمت» خبر مبتداء مخذوفست ودر آیت تقدیم وتأخیر است، ای هذا الّذی نتلوه علیك ذکر ربك عبده زکریا برحمته. باین قول رب فاعل ذکر است وعبده مفعول است می گوید: این قصه که بر تو میخوانیم یاد کرد خداوند تواست بنده خود را زکریا برحمت خویش. یعنی که ـ برحمت خویش ذکر وی کرد وقصهٔ وی گفت. وروا باشد که تمامی سخن در «اذ نادی ربه» بود، ای ـ دعاء زکریا به کان من رحمة ربك والهامه ایّاه، می گوید: دعاء زکریا و اجابت که از حق یافت رحمتی بود که خداوند تو بروی کرد، والهام که ویرا داد. انگه قصه در گرفت و گفت:

«اذ نادی ربه» ـ ای دعا ربه فی محرابه، «نداء خفیا» ای ـ دعا سرّاً ـ بر خواند خداوند

---

١ ـ زور ـ کذا فی النسختین بمعنی زبر

خود رادرسرّ، بآوازی نه بلند. بجای آورد که دردعا اخفاءسنت است:فرمودموپسندیدهٔالله تعالی است که می گوید: «ادعوا ربکم تضرعا وخفیة» وپیغامبر(ص) گفته: «خیر الدعاالخفی وخیر الرزق ما یکفی» وخبر درستست که قومی دعا کردندبآوازبلندوپیغامبر(ص) گفت: «انکم لاتدعون اصمّ ولاغایباً، انکم تدعون سمیعاً قریباً. و گفته‌اند ـ زکریااز بهر آن درسرّ دعا کرد ازقوم خودپنهان داشته که ازایشان شرم‌داشت که گویند به پیرانه سرفرزند میخواهد ازز نی نازاینده .و گفته‌اند:ـ زکریادانست که آوازبلندو آوازنرم بنزدیك حق سبحانه وتعالی یکسانست، اما آوازنرم بخضوع وخشوع نزدیکترست واز ریا دورتر، ازآن نرم گفت، آنگاه تفسیر دعا کرد وبازنمود که دعاء چه کرد وچه خواست :

«قال رب» واین آنگاه بود که درمحراب پیش مریم در زمستان میوه تابستانی دید نه بوقت خویش ، گفت آن خداوند که قادرست که در زمستان میوه تابستانی دهد نه بوقت خویش ، قادرست کـه پیرانه سر فرزند دهد ، آن روز رغبت فرزند خواستن بوی پدید آمد ، بمحراب باز شد و نماز کـــرد و درالله تعالی زارید ، و در سرّاین دعا کرد : « ربّ انی وهن العظم منی » ای ـ ضعف بدنی لکبرسنّی، بار خدایا، تن من از پیری ضعیف گشت واستخوان من سست شد! خص العظم بالذکر لانه اقوی مافی الانسان و اذاوهن لایرجی عود القوّة الیه. و گفته‌انداستخوان کنایتست ازدندان . شکاذهاب اضراسه. گفته‌اند: زکریا آن وقت هفتاد وپنج ساله بود. یقال ـ وهن یهن ووهن یوهن وهناً و وهناـ اذا ضعف. وقیل:ـ وهن بمعنی وهی .

« واشتعل الرأس شیباً » رأس اینجا کنایتست از موی سر ومحاسن . چنانکه درقصه موسی (ع) و برادر گفت: «اخذ برأس اخیه» یعنی ـ اخذ بشعر رأسه ولحیته. والاشتعال انتشار شعاع النار، ای ـ اشتعل فیه الشیب اشتعال شعاع النار . این برسبیل استعارت گفت. چنانکه شعلهای آتش دروقت التهاب متفرّق شود وپیدا گردد، همچنان سپیدی پیری درموی سر ومحاسن من پیدا گشت ومنتشر شد «شیباً» نصب علی التمییز. وقال **عطاء** : اول من شاب رأسه **ابراهیم**(ع) فقال: یارب ماهذا؟ قال هذاالوقار، قال رب زدنی وقاراً .

« ولم اکن بدعائك رب شقیّاً» ای ـ کنت مستجاب الدعوة قبل الیوم سعیداً به

غير شقي فيه. والسّعادة ـ ادراك الخير ـ والشّقاوة حرمانه. وقيل معناه: انا من دعاك مخلصاً موحداً ومن دعاك مخلصاً موحداً لم يكن بعبادتك شقيّاً. وقيل: الدعاء مصدر يضاف مرّة الى الداعي ومرّة الى المدعوّ، فاذا اضيف الى الداعي فالمعنى لم اكن بدعائي ايّاك خائباً، لانك وعدتني الاجابة؛ واذا اضيف الى المدعوّ فالمعنى لم اكن بدعائك ايّاي وهدايتك لي ومعونتك ايّاي شقياً.

«واني خفت الموالي من ورائي.» موالي اينجا ـ عصبه ـ اند چنانكه در سورة النساء گفت: «ولكلّ جعلنا موالي» ـ يعني ـ العصبة، والمولي ـ الناصر ـ والمولي ـ الزوج ـ والمولى كل من يليك نسبه و كل من يليك جانبه، والمولى مالايفارقك. قال الله تعالى: «مأويكم النارهي موليكم» و «الله تعالى مولي الذين آمنوا» اي ـ ربهم وسيدهم. «واني خفت الموالي من ورائي» مى گويد: من مى ترسم از قرابات و عصبات خويش كه بعد از وفات من شايستگى خلافت من ندارند و كار دين ضايع فرو گذارند، و بناخلفى ايشان علم و نبوت از خاندان ما بريده شود. **وزكريا** اين سخن از بهر آن مى گفت كه **بنى اسرائيل** را ديده بود كه تبديل دين مى كردند. و انبياء را مى كشتند، و در زمين فساد و تباه كارى مى كردند، ترسيد كه نيازادگان(١) وى همان كنند و همان راه سپرند ازين جهت فرزندى خواست كه شايسته نبوت و خلافت باشد؛ و در شواذ خوانده اند «واني خفّت الموالي من ورائي.» و اين قراءت ضد قراآت اول است مى گويد: ـ قلّ بنو عمي اي ـ ماتوا ولم يبق لي ابن عم يرثني النبوة من ورائي. و «كانت امرأتي عاقراً» يعني ـ فيما مضى من الزمان كانت عاقراً لم تلد لي. مى گويد: زن من هميشه عاقر بود كه هيچ فرزند نياورد. درضمن اين سخن سؤال است يعنى كه آن علت از وى زايل گردان تا بفرزند بار گيرد. و گفته اند «وكانت امرأتي» اين كون حال است يعنى كه اكنون عاقر گشت از پيرى. والعقر ـ انقطاع الولادة.

«فهب لي من لدنك وليّاً» پس ببخش مرا از نزديك خويش يارى يعنى فرزندى، «من لدنك» يعني ـ من قدرتك وفضلك. و اين از بهر آن گفت كه در معقول و عادت مستبعد بود فرزند از **زكريّا** كه اورا هفتاد و پنج سال از عمر گذشته و زن وى عاقر بود، و در چنين حال اگر فرزند آيد بقدرت و فضل الله تعالى آيد. «وليّاً» يعنى ابناً صالحاً تقياً.

«يرثني» اين وراثت نبوت است نه وراثت مال. فان الانبياء لا يورثون. قال

---

١ ـ نيازادگان: خويشان و اقوام جدپدرى ياجدمادرى

النبی(ص): «نحن معشر الانبیآء لانورّث ماترکنا صدقة» ومعنی وراثة النبوة ان تقوم مقامه فیها الا انّها تنتقل الیه بالموت کما ینتقل المال، یقال ورث فلان شرف ابیه اذا قام مقامه فیه، و ذلك معنی قوله(ص): «العلماء ورثة الانبیاء» ومعلوم: انّ العلم لایورث کما یورّث المال وانه لایوصل الیه الا بکسب وجهد وتوفیق. ولکن معناه انهم قاموا مقام الانبیاء فی علمهم وحکمهم. **ابو عمرو و کسائی** « یرثنی ویرث» بجزم خوانند، و باقی برفع خوانند، جزم برجواب دعاورفع برنعت. ولی بمعنی آنست که:- مرافرزندی بخش که ازمن وازهمه نژاداولاد یعقوب میراث علم ونبوّت وحکمت برد. بیشترین مفسّران گفتند:- این **یعقوب بن اسحق** است پدر **یوسف**، و **زکریا** از آل **یعقوب** بود ازنژاد و فرزندان وی. **کلبی** گفت این نه **یعقوب بن اسحق** است بلکه **یعقوب بن ماثان** است برادر زکریا. «واجعله رب رضیّاً» ای -مرضیاً ترضاه انت. وقیل راضیاً بحکمك، وقیل- اجعله نبیاً کما جعلت آبائه نبیاً.

« یازکریا» ممدود ومقصور هردوخوانده‌اند ، مقصورقراءت **حمزه و کسائی و حفص** است، وممدودقراءت باقی. واینجااضمارست یعنی-فاجیب یازکریا، دعاءوی اجابت کردند و گفتند: « یا **زکریا** انا نبشرك بغلام اسمه **یحیی** لم نجعل له من قبل سمیا» رب العزة در این آیت **یحیی** را دوتشریف داد که او را بدان دوتشریف گرامی کرد وبروی منت نهاد، یکی آنست که نام وی حق نهاد جل جلاله، و باپدر ومادرنگذاشت، دیگر آنست که او را نامی نهاد کـه پیش ازوی در دنیا هیچکس را آن نام ننهـاد ، وهوالمعنی بقوله: « لم نجعل له من قبل سمیاً». ای - لم نسم **یحیی** احداً قبله. وروی عن **ابن عباس** انه قال: «لم نجعل له من قبل سمیاً» ای- مثلاً وشبهاً، لانه لم یعص ولم یهم بمعصیة قط. وبه قال النبی(ص): «ماذنب **یحیی** بن زکریا ذنباً ولاهمّ بامرأة» وقیل لم تلد العواقر مثله. وقیل: «لم نجعل له» ای- لزکریا من قبل سمیاً ای- ولداً- والعرب تسمی الولد سمیاً. ذکره **النقاش** فی تفسیره وقیل:- معناه سمیناه قبل العلوق وقبل الولادة ولم تسم احداً قبله علی هذا الوجه. وروی عن **وهب** قال : نادی مناد من السماء ان **یحیی بن زکریا** سید من ولدت النسآء، وان **جرجیس** سیدالشّهداء ! وسمی یحیی لانه یحیی به دین الله

وقیل ـ لان رحم امه حی به، وقیل ـ لان الله احیاه من بین مسنین(۱) فی حکم الولادة، وقیل ـ لانه استشهد والشهداء احیاء. پس چون فرشتگان اورا بشارت دادند بفرزند گفت:

«رب انّی یکون لی غلام» وانا شیخ کبیر لم یولد لی وانا شاب قوی. «وامرأتی عاقر» لم تلد فی حال شبابها؟ خداوندا مرا فرزند چون بود؟ ومن مردی پیر بزاد در آمده وزن من نازاینده؟ ودرجوانی هر گـزازما هیچ فرزند نیامده ؟ این سخن نه برسبیل استنکار واستبعاد گفت که وی ازقدرت الله تعالی بعید میداشت که به پیری فرزند تواند داد ! لکن برسبیل تعجب وتعظیم قدرت الله باز گفت. و ازبس که شادی بدل وی رسیده بود تعجیل کرد بشناخت کیفیت آن فرزند دادن، ونشان وعلامت آن درخواستن. و گفته اند نیز که سیاق این سخن بروجه استفهام است نه بروجه استنکار، میخواست تابداند که این فرزند هم ازاین زن عاقر خواهد بود؟ برهیأت پیری ایشان خواهد بود؟ یا ایشانرا باحال جوانی بردو فرزند دهد؟ وقیل: لماسمع نداء **جبرئیل** بالبشارة وسوس الیه **الشیطان** انه لیس من الله وانما هو من **الشیطان**. فذکر ذلک ـ دفعاً للوسوسة. «وقدبلغت من الکبر وعتیاً» ای ـ یبساً وانتهاء فی السن. یقال ـ عتا یعتو عتوّاً وعتیا وعسی یعسو عسواً وعسیاً ـ اذا یبس شیباً. وقیل ـ معناه «بلغت من الکبر» حالة جفّ الماء فی صلبی ـ قرأ **حمزه** و **الکسائی** و **حفص** عتیاً بکسر العین والباقـون بالرفع وهما لغتان .

«قال کذلک» ای ـ قال جبریل کذلک انت وامرأتک شیخان کبیران علی هذه الحالة ترزقان الولد ولاتردّان الی حالة الشباب. جبریل(ع) گفت ـ اکنون چنین است که شما را فرزند دهد درحال پیری وضعیفی چنین که هستند(۲) «قال ربک هو علیّ هیّن» ای ـ اعطاء الولد علی هذه الحالة منکما، علیّ هیّن ـ سهل ـ لایلحقنی فیه نصب ولاتعب ولامشقة. وقیل ـ تقدیره «کذلک قال ربک» یعنی کما قیل لک قال ربک «هو علیّ هیّن». یقال ـ هان یهون هوناً فهو هاین و هیّن وهین. وفی خبر: المؤمنون هیّنون لیّنون . قرأ **حمزه** و **الکسائی** وقدخلقناک بالنون علی الجمع والباقون بالتاء علی الوحده، والمعنی واحد لان الفعل فیهما لله عزّ وجلّ لانّه خالق کل شیئی. یقول تعالی: «وخلقتک من قبل» ای

۱ـ کذا فی النسختین ۲ـ کذا فی النسختین

من قبل يحيى. «ولم تك » اصلا فاوجدتك من العدم، كذلك اقدر على خلق الولد وانتما على هذه الحالة، لان الايجاد من العدم ابلغ في القـدرة من ايجاد الولد من الشيخين الكبيرين.

« قال رب اجعل لي آية » اى ـ قال زكريا ، رب اجعل لى علامة اعرف بها حدوث الولد قبل الولادة فافرح به . اين باز سؤالى ديگر است كه ازشادى بشارت بيرون داد و گفت: خداوندا مرا علامتى نماى برحدوث وعلوق اين فرزند تامر شادى افزايد ويقين، كه اجابت دعا كردى. «قال آيتك الاّ تكلم الناس » اى ـ آية ذلك ان لاتقدر على مكالمة الناس « ثلاث ليال » مع ايامها «سويّاً» صحيحاً سليما من غير بكم ولاخرس، فتعلم بذلك ان الله وهب لك الولد. و«سويّاً» نصب على الحال وفيه تقديم وتأخير، تقديره. الا تكلم الناس سويّاً ثلاث ليال. وعن ابن عباس «ثلاث ليال سويّاً» اى ـ ثلث ليال متتابعات، جعله وصفا لثلاث. درقرآن ـ آيت ـ بردومعنى آيد: يكى بمعنى عبرت، چنانكه درسورة المؤمنين گفت: « وجعلنا ابن مريم وامه آية » اى ـ عبرة. ودرسورة العنكبـوت گفت: « وجعلناها آية للعالمين » اى ـ عبرة للعالمين ودرسورة القمر گفت : « ولقـد تركناها آية فهل من مدكّر » اى ـ عبرة ودرسورة النحل گفت : « ان في ذلك لاية لقوم يتفكرون». اى ـ لعبرة . ديگر بمعنى علامتست. چنانكه درين سوره گفت: «رب اجعل لى آية، قال آيتك الاتكلم الناس » و درسورة يس گفت: «وآية لهم انا حملنا ذريتهم» «وآية لهم الليل نسلخ منه النهار» . يعنى ـ وعلامة لهم، ودرسورة الروم گفت: « ومن آياته » اى ـ ومن علامات الرّب انه واحد. «ان خلقكم من تراب» وامثال اين درقرآن بسيارست .

« فخرج على قومه من المحراب » اى ـ فخرج في تلك الايّام الّتى اراه الله تعالى فيها تلك الاية، من المحراب . اى ـ من المصلى ـ وقيل ـ نزل من الغرفة، والمحراب اشرف موضع في البيت . وقوله ـ «على قومه» يدل على انه اشرف عليهم. «فاوحى اليهم». الوحى في كلام العرب ـ الاعلام ـ كلاماً كان اوايماء و كتابة، وهو في قصة النحل ـ الهام، يقال وحي واوحى اذا اشار بحاجب اويد ، «ان سبّحوا بكرة وعشيا » في ذكر البكر دليل

علی انّ اللیالی کانت مع الایّام، والسبحة الصلوة النافلة ، والبکـرة اول النهار، یقال بکر و بکّر و ابتکر، والعشّی مابعد قائم الظهیرة. وفی الایة تقـدیم وتأخیر، تقدیره «فخرج علی قومه من المحراب بکرة وعشیّا» فی اللیالی الثلاث فاشار الیهم ان صلوا»، **زکریا** را عادت بود که هر روز بامداد وشبانگاه قوم خودرا پند دادی وایشانرا بتسبیح ونماز وتهلیل فرمودی، تادرهردوطرف روز ایشانرا برطاعت وعبادت و ذکر الله تعالی داشتی، پس دراین سه روز که اورا ازسخن گفتن بازداشتند، با مردم همچنان برعادت بامداد و شبانگاه همی آمد و باشارت همی نمود که ، برسرذکر وتسبیح ونمازخود باشید. و گفته‌اند که وحی اینجا بمعنی ـ کتابت ـ است، ای ـ کتب لهم فی کتاب ، وقیل علی الارض ، مفسّرانرا خلافست، که سخن نا گفتن **زکریا** بامردم برچه وجه بود؟ قومی گفتند: برسخن گفتن توانا بود، اما نمی گفت، ازبهر آنکه اورانهی کرده‌بودند ازآن، ومی‌خواستند که آن سه روزبکلیت باعبادت الله تعالی پردازد ، و دلیل براین قول آنست، که **زبور** می‌خواند وتهلیل وتسبیح می کرد وبوی خطاب آمد: «واذکر ربك کثیراً وسبح بالعشی والابکار». وقومی گفتند، سخن بامردم نمی‌توانست گفت ، که زبان وی دربسته بودند، بعقوبت آن که بعد از مشافهه فریشتگان ، سئوال کرد وآیت خواست.

«یا یحیی خذالکتاب بقوّة» قال **کعب الاحبار** ، کان **یحیی بن زکریا** نبیاً حسن الصوّرة والوجه، لیّن الجناح ، قلیل الشعر، قصیر الاصابع، طویل الانف، مقرون الحاجبین ، رقیق الصوت، کثیر العبادة، قویّاً فی طاعة الله عزوجلّ. وکان قد سادالناس فی عبادة ربه وطاعته . روی **ابوهریره** قال: سمعت رسول الله (ص) یقول : کلّ ابن آدم یلقی الله عزوجلّ بذنب قداذنبه، یعذّبه علیه ان شاء او یرحمه الا **یحیی بن زکریا** . فانه کان سیداً وحصوراً ونبیاً من الصالحین.

«خذالکتاب بقوّة». درقرآن قوّة برپنج وجه آید: یکی بمعنی ـ عدد ـ چنانکه در سورة **هود** گفت: «ویزدکم قوّة الی قوّتکم» ای ـ عدداً الی عددکم، همانست که در **سورة الکهف** گفت: «فاعینونی بقوّة» ای ـ بعدد من الرّجال، و در**سورة النمل**

گفت: « نحن اولوا قوّة » ای ـ عدد کثیر. وجه دوم قوّة بمعنی ـ بطش ـ است، چنانکه درسورة **المصابیح** گفت: « من اشدّ مناقوّة » یعنی ـ بطشاً ، ودر **سورة هود** گفت: « لوان لی بکم قوّة » ای ـ بطشاً . وجه سوم قوّة بمعنی ـ شدّت ـ است ، چنانکه در **سورة هود** گفت: «انّ ربك هوالقوّی العزیز» ای ـ الشدید الذی لایضعف ، جای دیگر گفت: « یرزق من یشاء وهوالقوّی العزیز»، ودر **سورة القصص** گفت: « لتنوء بالعصبة اولی القوّة» یعنی ـ اولی الشدة ـ، وجه چهارم قوة بمعنی ـ سلاح ورمی ـ چنانکه در**سورة الانفال** گفت: « واعدّوا لهم ما استطعتم من قوة » یعنی ـ السّلاح والرّمی، وجه پنجم قوّة بمعنی ـ جدّ ومواظبت ـ است، چنانکه در **سورة البقرة** ودر **سورة الاعراف** گفت: « خذوا ما آتیناکم بقوّة » یعنی خذوا **ما فی التوریة** بالجد والمواظبة علیه ، همانست که درین سورة گفت: « یا یحیی خذالکتاب بقوّة » ای ـ بالجد والمواظبة، علیه «خذالکتاب بقوة» هاهنا **التوریة** . وقیل الوحی والدّین والحکم. قال رسول الله (ص) للذین تحاکما الیه فی حدّالزنا: «نعم اقضی بینکما بکتاب الله» ثمّ امر بالرّجم، ولیس فی القرآن ذکر الرّجم ولکن فی القرآن تولیة الرّسول وحکم رسول الله (ص) ومنه قوله تعالی: «ثمّ اورثنا الکتاب» یعنی الدّین والحکم و کذلك قوله: « ورثوا الکتاب .»

یحیی زکریا پیغامبری بود مرسل به بنی اسرائیل. هفت ساله بود که اورا نبوّت دادند و بوی وحی آمد، برانجمن بنی اسرائیل بییستاد وایشانرا بر پنج چیز دعوت کرد:ـ بر توحید و بر نماز وبر روزه و برصدقه و بر ذکـر خدای عزّوجل . درخبرست که کودکان با وی گفتند: اذهب بنا نلعب، فقال ماللعب خلقت . اینست که رب العالمین گفت: « وآتیناه الحکم صبیاً »، در کودکی اورا دین وحکمت ونبوّت دادیم. الحکم والحکمة واحد، کالقلّ والقلة. وقیل الحکم ـ الفهم بکتاب الله، و ـ الحکمة ـ الاصابة بالرأی ووضع الاشیاء موضعها . وقال **ابن عباس** ـ من قرأ القرآن قبل ان یحتلم فهـو ممن اوتی الحکم صبیاً . وروی ان الله عزّ وجلّ اوحی الی **یحیی بن زکریا** . یا یحیی اذا والیت عبدی انبتت الحکمة فی صدره لم یسکن الی غیری و کیف یسکن وانا جلیسه ، یا یحیی اذا والیت عبدی، انبتت الحکمة فی صدره، فنبت الاصل فی القلب ونطق الفرع باللسان.

« وحناناً من‌لدّنا » يعنى ـ واعطيناه مع‌الحكمة رحمة وعطفاً من‌عندنا. وقيل معناه ـ جعلناه‌رحيماً على‌الخلق، يدعوهم‌الى‌الهدى، ويعلمهم العلم . الحنان ـ العطف والشّفقة ـ مشتق من حنّ‌اليه حنيناً، اذا مالت اليه نفسه حتى اظهرالجزع من‌انقطاع رؤيته عنه واشتياقه اليه.والحنّان ـ المترّحم والمنّان ـ المعتق . قال‌الشاعر:

حنانك ذا الحنان اى ـ ارحم يا رحيم ـ

وقد يثنى فى‌الدعاء كقول **طرفة** :

ابا منذرافنيت فاستبق بعضنا حنانيك‌بعض الشّراهون من بعض .

كانه‌قال ـ تحنن‌مرّة بعد اخرى، ومثله فى‌التثنية « لبيك وسعديك » اى ــ اقامة بامرك بعد اقامة، واسعادالك بعداسعاد .

«وزكوة» اى ــ اعطيناه طهارة وصلاحاً، فلم يعمل بذنب . **قال الكلبى:** صدقة تصدق‌الله بهاعلى ابويه، وقيل‌بركة ونماء. ونصب «حناناً وزكوة » عطفا على‌الحكم، وقيل نصب على المفعول له والواو زائدة . «وكان‌تقياً » . مسلماً مخلصاً مطيعاً .

« وبرّاًبوالديه»اى ـ بارّاً بهما يتعطّف ولايخالفهم . ودرشواذ خوانده‌اندبكسر باء ، معطوفاً على‌قوله « وآتيناه‌الحكم وحناناً وزكوة وبرّاً بوالديه» والبرّ ــ الحبّ ـ وقيل ـ الاسراع‌الى‌الطاعة والمبالغةفى‌الخدمة . «ولم‌يكن‌جباراً عصيّا» الجبار الذاهب فى‌نفسه، العاتى فى‌فعله،الغليظ على‌غيره. وقيل‌الجبارالّذى‌يقتل ويضرب على‌الغضب والعاصى والعصى واحد، والعصى فى‌المعنى اكثروابلغ .

«وسلام عليه يوم ولد» اى ـ سلام له منّا حين‌ولد ـ اين ثنائيست كه الله‌تعالى بر**يحيى زكريا** كرد، وكرامتى كه اورابدان‌مخصوص كرد، واورادرزينهاروپناه خود گرفت،درسه‌جايگاه بسه‌وقت: يكى بوقت زادن اورانگاه داشت ازهمز وطعن شيطان، ديگر بوقت‌وفات‌ازهول‌مطلع‌وضغطه‌قبر،سديگر روزقيامت‌ازفزع‌اكبر. قال‌**سفيان بن عيينه**: اوحش مايكون‌المرء فى‌ثلاثة مواطن: يوم‌ولد، فيرى‌نفسه خارجاًمماكان فيه. ويوم‌يموت، فيرى قوماً لم‌يكن عاينهم واحكاماً ليس له عهد، ويوم‌يبعث، فيرى نفسه فى هول عظيم . فخص الله **يحيى بن زكريا** بالكرامة والسّلام والسّلامة فى المواطن

الثلاثة.

و گفته‌اند **یحیی** و **عیسی** بهم رسیدند، **یحیی** گفت: ای **عیسی** ازبهر من آمرزش خواه ازحق جلّ جلاله که توازمن بهی! عیسی گفت: لا، بل توازمن بهی، آمرزش خواه ازحق جلّ جلاله توازبهرمن، نه‌بینی که رب‌العزّه برتوثنا کرد، ومن برخودثنا کردم. من خود را گفتم: «والسلام علیّ یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیاً» و رب‌العزّة از بهر تو گفت: «وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیاً»

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم». بسم‌الله احسن الاسماء، رب الوری والارض والسّماء، مسّخر الظلمة والضیاء، مالك الاموات والاحیاء، الواحدالفرد بلا کفاء، الدّائم الباقی بلافناء. نام خداوندی که محدثات ومکوّنات نمودگار فطرت او، جهانیان وجهانداران پرورده نعمت او، گردنهای گردنکشان در کمند جلال وقهراو، دلهای دوستان و آشنایان درروضهٔ جمال ولطف او، مسبحان عالم علوی بردرگاه عزّت درحجب هیبت، کمر بسته و گوش بفرمان او، اگرجن است واگرانس محکوم تکلیف ومقهور تصریف او، در آسمان سلطان او، در زمین برهان او، پاکست و بزرگوار و بی‌عیب، خداوندی که این همه صنع ازاوجمله قطره‌ایست ازدریای کبریاء وعظمت او، فسبحانه من عزیز ضلّت العقول فی بحارعظمته، وحارت الالباب دون ادراك عزّته وکلت الالسن عن استیفاء مدح جلاله، ووصف جماله. دیده‌های عقول درادراك جلال او خیره، آبهای روی متعزّزان درآب جمال اوتیره، فهمهای خداوندان فطنت در بحارعظمت اوغریق، زبانهای اهل فصاحت ازاستیفاء مدح جلال ووصف جمال او کلیل، درهر گوشه هزاران جریح است وقتیل. ای عزّتو همه عزیزانرا نعت ذل کشیده، ای جلال تو همه جلالهارا داغ صغر برنهاده، ای کمال توهمه کمالها را رقم نقصان برزده، ای الهیت توهمه عالمرا طراز بندگی بر کشیده، ای ارادت ومشیت وقضای تواز آلایش افهام و اوهام خلق پاك، ای صفات و نعوت قدم تو از ادراك هواجس و

خواطر وضمایر آب و گل منزّه، ای همه عالم جانها برمن یزیـد عشق نهاده و جز حسرت وحیرت سود نا کرده، همه عالم را ببوی و گفت و گـوی خشنود کرده، و جرعه‌ای ازجام عزّت به کس ناداده :

ای گشته اسیر در بلای تو   آنکس که زند دم ولای تو
عشّاق جهان همه شده واله   در عالم عزّ و کـبریای تو
برقصهٔ عاشقان خود برزن   توقیع نعم و گرنه لای تو

«بسم‌الله» البا ـ بقاء الله رب العالمین . السّین ـ سلام‌الله علی‌المؤمنین. المیم ـ محبةالله بعباده التائبین والمتّطهرین . باءِ اشارتست ببقاء الله تعالی، خداوند جهان و جهانیان ، ودارنده همگان، یقول‌الله تعالی:«ویبقی وجه ربك». سین اشارتست بسلام‌الله بردوستان‌ونواختن‌ایشان‌دردوجهان، یقول‌الله‌تعالی:«تحیتهم‌یوم‌یلقونه‌سلام». میم‌اشارتست بمحبت‌خداوند مهربان، که بلطف خودمهر و محبت خود دادبیند گان، یقول‌الله‌تعالی: «ان‌الله‌یحبّ‌التّوّابین‌ویحبّ‌المتطهرین». اینست‌شگرف‌کاری،وبزرگ حالی، که‌قاصد بمقصود رسد، وعابد بمعبود، و طالب بمطلوب، ومحبّ بمحبوب، نسیم وصال از مهبّ اقبال دمیده، و دوست بدوست رسیده، طغرای عزّت برمنشور دولت کشیده، گـوی انتظار بپای میدان‌ابد انداخته، علم‌قبول ووصول برافراخته، رسول مقصودبدرآمده، روزگارفراق بسر آمده، سلام و کلام حق بی‌واسطه وترجمان، ببندهٔ ضعیف پیوسته : «سلام قولا من ربّ رحیم»

قوله‌تعالی: «کهیعص»، سماع‌هذی الحروف شراب یسقیه‌الحق قلوب اولیائه، فاذاشربوا طربوا، واذا طربوا‌طلبوا، و اذا طلبوا‌طاروا، و اذا طاروا وصلوا، اذا وصلوا اُتصلوا، فعقولهم مستغرقة فی لطفه، و قلوبهم مستهلکـة فی کشفه؛ سماع حروف مقطعات درمفتتح سورو آیات، شرابی است درقدح فرح‌ریخته، درکاس‌استیناس کرده، جلال احدیّت بنعت صمدیّت دوستان خودرا داده، چون دوستان حق دربوستان لطف این شراب انس ازجام قدس بیاشامند درطرب آیند، چون درطرب آیند، درطلب آیند، قفس کون بشکنند، به‌پرعشق برافق غیب پرواز کـنند، تابکعبه وصل رسند، چون

رسیدند، درخود برسیدند، عقلهاشان مستغرق لطف گشته، دلهاشان مستهلك کشف شده، نسیم ازلّیت ازجانب قربت دمیده خودرا گم کرده واورا یافته .

پیر طریقت گفت روزگاری اورا میجستم، خودرا می‌یافتم، اکنون خودرا میجویم اورا می‌یابم، ای حجت‌را یاد ، وانس را یادگار ،چون حاضری این جستن بچه کار، الهی یافته میجویم، بادیده‌ورمیگویم، که دارم چه جویم، که می‌بینم چه گویم، شیفتهٔ این جست وجویم ، گرفتاراین گفت و گویم، ای پیش ازهرروز ، و جدا ازهر کس، مرا دراین‌سورهزارمطرب نه‌بس .

«کهیعص» ثنائی‌است که‌حق جلّ جلاله برخود میکند ، باین حروف اسماء وصفات خود با یاد خلق‌میدهد، وخودرا می‌ستاید ، میگوید که: اناالکبیر، اناالکریم. منم خداوندبزرگوار، جبّار کردگار، نامدار رهی‌دار. کبیراشارتست بجلال‌و کبریاء احدیّت؛ کریم اشارتست بجمال و کرم صمدیت . عارفان درمکاشفه جلال‌اند ، محبّان درمشاهده جمال‌اند ، چون بجلالش نظر کنی‌جگرها درمیان خونست، چون‌بجمالش نظر کنی راحت دلهای‌محزونست . آن یکی آتش عالم سوزست، این یکی نورجهان‌افروزاست، آن یکی غارت دلها ست ، این یکی‌راحت جانهاست .

پیر طریقت گفت نامش زاد رهی ، سخن آئین زبان ، خبرغارت دل ، عیـان راحت جان . بناء محبّت که نهادند برین قاعده نهادند، اوّل خطر جان و آخر سرور جاودان ، اول خروش و ناله وزاری ،آخرسلوت و خلوت و شادی. باش‌ای‌جوانمرد تا این سیل بدریا رسد ، و این بضاعت‌بخریا(۱)رسد ، ابربرّ گریان شودو گل قبول خندان شود ، و از حضرت عزت ذوالجلال نداء کرامت‌آید که : عبادی بندگان من ، رهیگان من، دوستان من ، «بعینی ما تحمّل‌المتحمّلون من اجلی» آن رنجها که بشما رسید من میدیدم ، آن نالهای شما را می‌شنیدم ، پیغامبر (ص) گفت : «تملأ الابصارمن‌النظرفی‌وجهه ویحدّثهم کمایحدّث‌الرجل‌جلیسه.ها- اناالله‌الهادی منم خدای راهنمای ، دلگشای حق آرای ، منم که در روضهٔ دل تو درخت هدایت و معرفت رویانیدم ، منم که درمرغزارسینهٔ تونسیم‌طهارت‌وصفاوزانیدم، منم که‌خورشید

۱- نسخته ب:خریدار .

سعادت ازفلك ارادت توتابان کردم، منم که راه درازبرتوسهل و آسان کردم، منم که ترا درازل پیش ازتك و پوی عمل بنواختم، منم که بی‌توکارتو بساختم، منم که‌دل تو برای خود از کونین پرداختم ٔ قوله‌تعالی: «وما کنّا لنهتدی‌لولاان هدانااللّه» .

خرقانی گوید: او درتو آویخته‌است نه‌تودروی آویخته . فسطاط کرم زده ، و بساط نعم گسترده ٔ و ندادرداده که : «اجیبوا داعی‌اللّه» . ای گدایان بمن آئید ، نه بشما نیازی دارم ٔ بلکه باشمارازی‌دارم .

آن‌عزیزی گوید: دربادیه‌می‌شدم‌یکی‌دیدم‌بیك‌پامی‌جست‌درغلبات‌وجدخویش. گفتم تا کجا؟ گفت : «وللّه علی‌النّاس‌حج‌البیت» . گفتم ترا چه‌جای حج است ، تو معذوری . گفت: «وحملناهم فی‌البّروالبحر». گفتم هماناسوداش رنجه‌می‌دارد. چون **بمکه** رسیدم او را دیدم پیش ازمن رسیده . گفتم چگونه رسیدی پیش ازمن ؟ گفت: ندانسته‌ای که‌تو آمدی‌بتکلف کسبی، و من آمدم بجذبات غیبی. کسبی بغیبی‌هر گز کی‌رسد . یا بقول **ربیع انس** معنی آنست که: «یامن‌یجیرولایجارعلیه» ای‌خداوندی که برهمه زینهارداری و کس برتو زینهار ندارد ، ازهمه برهانی و کس ازتونرهاند ، همه درامان تواندوتو درامان کس نه ، همه مقهورندوتوقهار، همه مجبورندوتوجبّار، همه کرده و تو کرد گارـ عزّجارك‌وجلّ ثناؤك‌ولااله غیرك.

«عین»میگوید. «اناالعزیزواناالعلی»منم‌تاونده‌باهرکاونده، بهیچ هست‌نماننده، بصفات خود پاینده ؛ بزرگواری برترازهرچه خردنشان داد، و پاك ازهرچه‌پنداشت بآن افتاد . فردفی‌وصفه‌تضل‌الافکار، وتر‌عن ذاته‌تکل‌الابصار، مامن شئی‌الاّ وفیه‌آثار، تشهدبانّه‌العزیزالجبّار، پاینده‌ای‌بی‌زوال، فردی‌بی‌یار، دانندهٔ هرچه‌درضمایرواسرار، گردانندهٔ چرخ دوار، خالق‌اللیل‌والنّهار، قهاروقوی‌وعزیزوجبّار.

«صاد» میگوید، «اناالصّادق‌اناالمصوّر» منم خدای راست گوی ، راست حکم، راست کار ٔ نگارندهٔ رویها، آراینده نیکوئیها. یقول‌اللّه‌تعالی:«وصوّرکم‌فاحسن صورکم» صدهزاربدایع و عجایب و صنایع در کون وکاینات از کتم عدم درعالم وجود آورد و درحق هیچ موجود این‌خطاب نکرد و هیچ آفریده‌را این تشریف نداد که: «فاحسن

صور کم»مگراین مشتی خاك‌را، تابدانی که خاکیان نواختگان‌لطفند، بر کشید گان عطفند، نرگس روضهٔ جودند، سرو بـاغ وجودند، حقه درّ حکمتند، نورحدقهٔ عالم قدرتند، نورحدیقه فطرتند، ایشان مخلوق‌بی‌نظیر،اوخالق بی‌نظیر، خود را گفت: «احسن‌الخالقین». ایشانرا گفت: «فی احسن‌تقویم».

پیرطریقت گفت: الهی بعنایت ازلی تخم هدایت‌کاشتی، برسالت انبیأ آب دادی، بمعونت وتوفیق پروردی، بنظرخود ببرآوردی؛ خداوندا‌سزد که اکنون‌سموم قهرازآن بازداری، و کشته‌عنایت ازلی را برعایت‌ابدی‌مدد کنی.

«ذکررحمت ربّك عبده زکریا» اینت نثار رحمت خداوند بر بنده خویش، اینت غایت لطف و‌کمال و کرم که نمود بمهربانی خویش، رحمتی که گمان بوی راه نبرد، لطفی که اندیشه دروی نرسد، رحمتی عطائی بفضل الهی، بعنایت ربانّی، نه بعبادت و کسب بندگی، هرچند بنده بمعصیت میکوشد، اوجلّ جلاله بستر خود می‌پوشد و از فضیحت می گوشد، و نعمت خود بروی میریزد. اینست که آن پیر طریقت گفته: اصبحت وفیّ من‌نعم‌الله مالا احصیه من کثرة ماعصیه، فلا ادری‌علی ماذا اشکره، علی‌جمیل مایسرّاوعلی قبیح ماستر.

درخبراست که پیش رسول (ص) این‌آیت برخواندند: «قل یاعبادی الّذین اسرفوا علی‌انفسهم لاتقنطوامن رحمه‌الله انّ‌الله یغفرالّذنوب جمیعاً». رسول (ص) گفت: «بلی‌ولایبالی» ثم‌قال: «لعن‌الله‌المنّفرین ثلاثاً» یعنی الّذین یقنطون‌الّناس من رحمةالله.

آورده‌اند که زاهدی درروزگار گذشته در صومعه‌ای صد سال عبادت کرد پس‌هوی بروی غلبه کرد. معصیتی بـروی برفت وپس ازآن پشیمان شد، خواست که بسروردخود بمحراب عبادت بازشود، چون قدم درمحراب نهاد، شیطان بیامد و اورا گفت: ای مرد شرم نداری؟ کـه چنان‌کار کردی؟ واکنون بحضرت جلال‌حق میآئی؟ خواست که او را ازحق نومید گرداند تا نومیدی زیادت گناهان وی باشد، درآن حالت ندائی‌شنید که: «عبدی انت‌لی واناالك قل‌للفضولی‌مالك».

قوله : « اذنادی ربّه نداء خفیّاً ». نشان اجابت دعا ثباتست بردعا ، چون بردعا ثبات کردی اگر ازاجابت که نصیب تست محروم مانی، بعبادت که حق‌الله تعالی است مشرّف گـردی، واین قـدم ورای آن قـدم است، واین مقام مه از آن مقام . پیغامبر (ص) گفت: «الدعاء هو العبادة» . وبدان که دردعا اضطرار باید، که حق تعالی میگوید: « امن یجیب المضطرّ اذادعاه». استغاثت باید که میگوید : « اذتستغیثون ربکم».تضرّع باید که‌می گوید : «ادعوا ربّکم تضرّعاً وخفیة ». رغبت‌ورهبت باید که می گوید : « ویدعوننارغباً ورهباً» . پیوسته بایدنه گسسته که میگوید: «یدعون ربّهم بالغداة والعشیّ » . اخلاص باید که میگوید:«فادعوه مخلصین له‌الدین» ». و درخبر است: «ان‌الله لایستجیب دعاء من‌قلب‌لاه ». لقمهٔ‌حلال باید که گفت: «وملبسه‌حرام‌و مطعمه حرام فانّی یستجاب‌له». بنده چون شرایط دعا بجای‌آرد، مـرغ قفصی است که رب‌العالمین آواز وی دوست دارد. عادت خلق‌چنانست که مرغی بگیرند واو را قفصی‌سازند و آب وعلف معّد دارند، تا آن مـرغ بوقت سحر ببانگ آید ، همچنین رب‌العزة عابدان وعارفانرا دروجودآورد و دنیا قفص‌ایشان ساخت و منافع و مصالح ایشان‌دردنیامهیّا کردوکارهاشان راست کرد، آنگه‌درمحکم‌تنزیل گفت: «وبالاسحارهم یستغفرون».بنده‌بعجزخود دروقت سحرمی‌زارد، ومیخروشد وحق‌بلطف خودمیشنود و می‌نیوشد .

قوله: «قال‌رب انّی وهــن‌العظم منّی واشتعل‌الــرأس شیباً». از روی اشارت برذوق‌جوانمردان طریقت، این کلمات‌دعوی پختگی است که ازنهاد **زکریا** بیامد‘ جلال عزت احدیت آن نقد دعوی وی‌برمحك بلازد، تـاسرّ معنی در آن دعوی پدید آید،آن بلاها که ازقوم خوددید سبب این بود. **زکریا** چون‌بلا روی بوی نهاد پناه وادرخت داد، چنانکــه درقصه است‘ غیرت در گاه‌عزّت در رسید ، ریشه طیلسان وی بیرون بماند، نشانی‌شد تا قوم‌وی بدانستند که درخت پناه گاه وی‌شد. بسرش‌ندا آمد یا **زکریا** اکنون که پشت وادرخت دادی وپناه باوی بردی، نگر که چه بلابــرتو گماریم ؛ ارّه برنهادند واورا بادرخت بدونیم کردند. تاعالمیان بدانند که هر آنکس

که پناه واغیرحق برد، اژدهای غیرت حق‌دمارازجان وی بر آرد. ای‌مسلمانان در راه آئید تاحسرت **آدم** بینید، نوحهٔ**نوح** شنوید، بی کامی**خلیل** بینید، مصیبت **یعقوب** بینید، چاه وزندان **یوسف** بینید، ارّه برفرق **زکریا** و تیغ بر گردن **یحیی** بینید، جگرسوخته ودل کباب گشته **محمد** عـربی (ص) بینید، زخمهای بـدان سختی و عشقهای بدان تیزی.

گر زهر دهی بنوش بردارم بی‌رای خودم من ازبرای تو
جزجان و دل وجگر نمی‌بینم در گردش چرخ آسیای تو

قوله: « انّی خفت الموالی من ورائی» تا آخر ورد قصهٔ **زکریا**است که از حق‌سبحانه وتعالی‌فرزند خواست، وحق‌تعالی‌دعاءِ وی اجابت کرد واورا فرزندی‌داد، شایسته، پسندیده، هنری ، به‌روز، پیغامبر، نام او **یحیی** . پیغامبر (ص) درحق وی گفته: «لاینبغی‌لاحد ان‌یکون خیراًمن‌یحیی بن‌زکریا ». قیل یارسول‌الله ومن این؟ قال:الم‌تسمعوا کیف‌وصفه‌اللهُ‌فی‌القرآن:«یایحیی خذالکتاب بقوّةٍوآتیناه‌الحکم‌صبیّاً».

آنگه‌پیغامبر(ص)سیرت‌وزهد وی‌حکایت کرد، گفت: درمسجدبیت‌المقدس‌شد، احبار ورهبان رادید، پشمینها پوشیده و کلاههای‌صوف برسر نهاده وخویشتن را برستونهای مسجد بسته، باین‌ریاضت ومجاهدت خدایرا عبادت می کردند، **یحیی** چون‌ایشانرا دید، بخانه‌باز گشت مادررا گفت: برای‌من پشمینه‌ای ساز تادرپوشم وبااحبار ورهبان درمسجد خدایرا عبادت کنم. مادر گفت تانخست ازپیغامبرخدا **زکریا** بپرسم وازوی دستوری خواهم. آنگه چون‌حال وقصه **یحیی** با **زکریا** گفت، **زکریا** **یحیی**‌راخواند و گفت: یابنّی‌مایدعوك الی‌هذا وانت صبی صغیر؟ این‌چه‌آرزو است که تـرا خاسته است وتو کودکی نارسیده ، روزگار ریاضت و مجاهدت درنیافته‌ای . **یحیی** گفت : ای‌پدربکودکی من‌چه‌بسته است، مرگ چون‌آید بسن‌ازمن کمتر گیرد وسکرات و عقبات مرگ‌بیند، **زکریا**چون این‌سخن ازوی‌بشنید مادرش‌را گفت: کلاه پشمینه که میخواهد راست کن که رواست . **یحیی**بسان زاهدان پشمینه درپوشید و کلاه برسر نهاد وبمسجد رفت وبا احبارِ درعبادت شد . چندان ریاضت‌ومجاهدت برخود نهاد که

تن وی نحیف گشت وضعیف ونزار، وازبس که بگریست پوست ازروی وی برفت وبر رخساروی مغا کها پدید آمد. **زکریا** چون اورا بر آن صفت دید دلتنگ شد بگریست، گفت: ای پسر، من ترا ازحق تعالی بدعا خواستم تا چشمم بتوروشن باشد ودل شاد وخرم، اکنون این همه رنج چیست که بر خود نهاده ودرد دل من گشته‌ای؟ **یحیی** گفت: ای پدر تومرا بدین فرمودی. گفت کجا بدین فرمودم؟ یحیی گفت: الست القائل انّ بین الجنّة والنار لعقبة لایجوزها الاالبکاؤن من خیفة الله. نه تومی گوئی عقبه‌ایست میان بهشت ودوزخ، که جز گریند گان و زارند گان ازبیم خدای تعالی آن عقبه باز نگـذارند. آنگه **زکریا** برخاست ورفت ومادر وی بیامد، پنبه‌پاره‌ای برروی وی نهاد واشك وی باخون آمیخته، در آن پنبه میگرفت ومی‌فشارد اشك وخون از آن پنبه می‌چکیـد. زکریا در آن نگریست دلش بسوخت، روی سوی آسمان کرد و گفت: «اللهمّ انّ هذا ابنی وهذه دموع عینیه وانت ارحم الراحمین» بارخدایا بر این بیچاره ببخشای که آرام وقرارش نیست وبر روزوشب آسایش را بوی راه نیست، توئی بخشاینده‌تر همه بخشایند گان ومرهم نهنده بردرد وسوزخستگان. گفته‌اند که خطاب آمد: ای **زکریا**! تو شفقت خویش دوردار که بردر گاه ما چنین نازك ونازنین نتوان بود. نازولذت دوستان ما جائی دگر خواهد بود، فردا در «مقعد صدق عند ملیك مقتدر». وهمان ساعت **یحیی** را وحی آمد که: «یا یحیی اتبکی مما قدنحل من جسمك وعزّتی وجلالی لو اطّلعت علی النّار اطّلاعة لتدرعت مدرعة من الحدید فضلا عن المسوح». و گفته‌اند مادروی وی بوی خواهش کرد تا اورا یك شب بخانه برد، **یحیی** مدرعه‌ای ازموی بافته پوشیده بود، آن ازوی بر کشید ومدرعه‌ای ازصوف دروی پوشید. گفت: آخر این یکی نرم‌تر باشد، چه بود که یك امشب دراین صوف بیاسائی. وعدسی پخته بود بخورد واز بهردل مادر آن شب قیام شب بگذاشت وجنب فرا داد، درخواب نداء هیبت آمد که: یایحیی اردت داراً خیراً مـن داری وجواراً خیراً مـن جواری. **یحیی** از خواب درآمد، گفت: «یارب اقلنی عثرتی فوعزتك لااستظل بظل سوی بیت المقدس». فلبس مدرعة الشعرو وضع البرنس علی رأسه واتـی بیت المقدس فجعل یعبـدالله مع الاحبار حتی کان مـن

امره ما كان .

وروی ان الله عزوجلّ اوحی **الی یحیی** بن زکریا: یایحیی انی قضیت علی نفسی ان لایحتبی عبد من عبادی اعلم ذلك من نیته الا کنت سمعه الّذی یسمع به، و بصره الّذی یبصر به ، ولسانه الّذی یتکلم به، و قلبه الّذی یعی به ، و اذا کنت كذلك بغضت الیه الاشتغال باحدغیری وادمت فکره واسهرت لیله واظمأت نهاره واطّلع الیه فی کل یوم سبعین الف مرّة، یتقرب منی واتقرب منه، اسمع کلامه واحبّ تضرعه، فوعزتی و جلالی لابعثنه یوم القیامة مبعثاً یغبطه النبیون والمرسلون.

و روی انّ **عیسی** و **یحیی** علیهما السلام یمشیان. فصدم یحیی امـرأة، فقال عیسی: یاابن خالتی لقد اصبت الیوم خطیئة ماارى الله تعالى یغفرهالك ابداً. قال: وماهی یا ابن خالتی؟ قال: امرأة صدمتها ، قال: واللهماشعرت بها. قال : سبحانك الله ! بـدنك معی فاین روحك؟ قال: معلق بالعرش ولوان قلبی اطمان الی جبرئیل لظننت انی مـا عرفت الله تعالی طرفة عین قط.

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى: «**واذکر فی الکتاب مریم**» یاد کن درقرآن مریم را ، « **اذ انتبذت من اهلها**» آنگه که بیکسو شد دور از کسان خویش، **مکاناً شرقیاً**.(۱۶)» بجایگاهـی ازسوی بر آمدن آفتاب .

فاتّخذت من دونهم حجاباً» درپیش خـویش ازسوی مـردمان خویش پرده گرفت . « **فارسلنا الیها روحنا** »بوی فرستادیم روح خویش [جبرئیل] ،«**فتمثّل لها**» تابسان مردمی پیش وی بپای ایستاد ،« **بشراً سویّاً** .(۱۷)» جوانی تمام نیکوروی .

« **قالت مریم** » کفت مریم:« **انّی اعوذ بالرّحمن منك** »من درزینهار و پناه رحمن می شوم [وازو بازداشت میخواهم] ازتو، «**ان کنت تقیاً** (۱۸)» اگر پرهیز گاری تو [واز وی ترسی]

«**قال**» گفت [جبرئیل] : «**انما انارسول ربك**» [من آن نیم که تومی‌پنداری] من فرستادهٔ خداوندتوام ، «**لاهب لك**» تا ترا ببخشم، «**غلاما زکیاً**.(١٩)» پسری هنری پاك [روزافزون] .

«**قالت انی یکون لی غلام**» گفت مرا چون بود پسری ؟ «**ولم یمسسنی بشر**» و هیچ مردم مرا بنساوید [و بمن نرسید] ، «**ولم اك بغیا**(٢٠)» ومن زانیه نبودم .

«**قال**» [جبرئیل] گفت: «**کذلك قال ربك**» چنین گفت خداوندتو . «**هو علیّ هین**» که آن برمن آسان وخواراست . «**ولنجعله آیة للناس**» و تا او را نشانی کنم [وشگفتی] مردمانرا. «**ورحمة منا**» وبخشایشی ازما بتو ، «**وکان امراً مقضیاً**.(٢١)» و آن کاری بود از ما خواسته وگزارده وکردنی .

«**فحملته**» باز گرفت [مریم] به **عیسی** ، «**فانتبذت به مکاناً قصیاً**(٢٢).» دور شد وآن بارخود درشکم، دور برد .

«**فاجاءها المخاض**» درد زه خاستن او را بازآورد، «**الی جذع النخلة**» که با تنهٔ خرما بن شد [و پشت خود بدان باز نهاد] . «**قالت یالیتنی مت قبل هذا**» [از تنگدلی گفت وشرم] کاشك من بمردمی پیش ازین ، «**وکنت نسیاً منسیاً**.(٢٣)» و من چیزی بود می گذاشته وفراموش‌شده .

«**فنادیها من تحتها**» آواز داد اورا [عیسی] که در زیروی بود «**الا تحزنی**» که اندوهگن مباش . «**قد جعل ربك تحتك سریا**.(٢٤)» خداوندتو زیرتو جوئی کرد.

«**وهزی الیك بجذع النخلة**» بجنبان بسوی‌خویش‌خرمابن را «**تساقط علیك**» تا فروافتد برافتدبرتو براو، «**رطباً جنیاً**(٢٥)» خرمای تروتازهٔ درهنگام‌رسیده.

«**فکلی واشربی**» [رطب] می‌خوروآب می‌آشام ، «**و قری عیناً**» و [بفرزند چشم روشن‌میدار، «**فاما ترین من البشر احداً**» اگرازمردمان کسی بینی. «**فقولی انی نذرت للرحمن صوما**» بگوی من پذیرفته‌ام وپیمان کرده‌ام خدایرا تعالی خاموشی، «**فلن اکلم الیوم انسیاً**(٢٦)» امروز باهیچ مردم سخن نخواهم گفت .

« **فاتت به قومها تحمله** » **عیسی** را بر گرفت و آورد او را بقوم خـویش .

«قالوا یا مریم» گفتند ای مریم! « **لقد جئت شیئا فریّا**(۲۷)» چیزی آوردی سخت شگفت ومنکر.

«یا اخت هرون» ای خواهر هرون! « **ما کان ابوك امرأ سوء** » پدرتو مردی بد نبود، **«وما کانت امّك بغیّا**(۲۸)» ومادر تو زانیه نبود و پلید کار.

« **فاشارت الیه**» [چون از **مریم** پاسخ خواستند] اشارت **بعیسی** نمود. **«قالوا کیف نکلّم»** گفتند چون سخن گوئیم؟ « **من کان فی المهد صبیّا**(۲۹)» با کسی که در گهواره است کودکی خرد.

«قال انّی عبدالله» عیسی گفت [انگه که در گهواره بود شیرخواره] من بنده الله تعالی ام، « **آتانی الکتاب**» مرا دین داد و کتاب، **«وجعلنی نبیّا**(۳۰)» ومرا پیغامبر کرد.

«وجعلنی مبارکا اینما کنت» ومرا با برکت کرد هرجا که باشم. **«واوصانی بالصّلوة والزّکوة»** ومرا اندرز کرد بنماز و زکوة، **«ما دمت حیّا**(۳۱)» تا زنده باشم.

« **و برّا بوالدتی** و مهربان بمادر خویش، **«ولم یجعلنی جبّارا شقیّا**(۳۲)» و مرا نابخشاینده ای بدبخت نکرد.

«والسّلام علیّ» ودرود [الله تعالی] بر من. « **یوم ولدت** » بآن روز که زیم، « **ویوم اموت** » و آن روز که میرم، « **ویوم ابعث حیّا**(۳۳)» و آن روز که مرا انگیزانند زنده.

« **ذلك عیسی بن مریم** » اینست **عیسی مریم**، « **قول الحقّ** » سخن خدای. **«الّذی فیه یمترون**(۳۴)» آن عیسی که درو بپیکار [ترسایان] سخن جداجد میگویند.

«ما کان لله ان یتخذ من ولد» نیست خدایرا که هیچ فرزند گیرد. « **سبحانه** » پاکی و بی عیبی او را « **اذا قضی امرأ** » چون کاری خواهد که کند **«فانّما یقول له»** « **کن فیکون** (۳۵)» جز زان نبود که گوید باش تامی بود.

«وانّ الله ربّی وربّکم» الله تعالی خداوند منست وخداوند شما. **فاعبدوه هذا صراط مستقیم**(۳۶).» اورا بپرستید که راه راست اینست.

« **فاختلف الاحزاب من بینهم** » جوقهای ترسایان مختلف سخن شدند

[وهر یکی چیزی کفتنددر کاراو]، «**فويل للّذين كفروا**» ویل‌ایشانرا ونفرین ونفریغ ایشانرا که‌کافرشدند، «**من‌مشهديوم‌عظيم**[۳۷]» ازحاضرشدن درروزی‌بزر گوار.

«**اسمع بهم وابصر**» [امروزحق نمی‌شنوند . وصواب نمی‌بینند] چون شنوا وبینا که ایشان‌باشند، «**يوم يأتوننا**» آن‌روز که‌بما آیند،«**لكن‌الظّالمون اليوم فی‌ضلال مبين**[۳۸]». » لکن‌آن ستمکاران امروزباری در گمراهی‌آشکارند .

النّوبة الثانيه

قوله تعالى: «واذكر في‌الكتاب مريم» اى ـ واذكر فـى‌الكتاب يا محمد! المنزل عليك وهوالقرآن، وقيل‌معناه من‌الكتاب. **مريم** اسم اعجمى،وقيل‌عربى وهى بنت‌عمران بن‌ماثان، والمعنى‌ـ اتل يا**محمد** على‌امتك خبر**مريم** و قصتها وصلاحها و تعبّدها ليقتدى النّاس بها. ولم يذكرالله امرأة باسم العلم فى‌الكتاب دون **مريم**لانّهالم تردالرّجال وكانت عذراء بتولامنقطعة، فصارت حرمتها كحرمة الرّجال . «اذانتبذت من‌اهلها» اى ـبعدت واتت نبذة من‌الارض، بعيدة من‌قومها. والنبذة ـ الناحية. واصل النبذة ـ الطرح ، ومنه‌يقال للقيط منبوذ، لانه‌طرح بمعزل من‌النّاس، وانتبذ لازم‌نبذ . «مكاناً شرقيّاً» اى ـ فى‌مكان يقابل‌المشرق‌تستدفئى‌بالشمس ومن‌ثمّ‌اتخذت النصارى المشرق قبلة لانّه ميلاد عيسى (ع) .

روى عن‌**ابى الّضحى** قال . ذكر**ابن‌عباس** عيسى بن مريم وعنده شاب مـن النصارى فدمعت عيناه، فقال **ابن‌عباس**: لم‌اتخذت‌النصارى المشرق قبلة؟ فقال امروا بذالك ؛ فقال ابن عباس: لا، ولكن‌لما امرت **مريم** ان تتخذ «مكاناًشرقيّاً» قلتم‌لاجهة افضل منها فاستقبلتموها . وقيل مكاناً شرقيّاً، اى‌ـ شاسعاًبعيداً . و قيل‌انّمادخل‌الشرقى فی‌الكلام حفظاً لباج‌الايات، وان‌لم تكن‌الى‌ذكرالشرق حـاجة . و خلاف است ميان علمای تفسیر، که سبب اعتزال **مریم** و ازمردم گوشه گرفتن چه بود ؟ قومی گفتند

خلوت وعزلت اختیار کرد، یکبارگی روی بطاعت الله تعالی نهاد و از خلق بکلیت اعراض کرد و حلاوت فکرت و خدمت درخلوت دید، تا در آن گوشهٔ مسجد زاویه‌ای ساخت و آنجا معتکف نشست، اینست که رب العزة گفت: «اذ انتبذت من اهلها مکاناً شرقیاً» و قیل **لما لك بن دینار** اما تستوحش فی الدار وحدك؟ قال: ما احسب ان احداً یستوحش مع الله وهو المشار الیه بقوله تعالی: «وتبتل الیه تبتیلا» ای ـ انقطع الیه بطاعتك واقطع من یشغلك عن الله. قومی گفتند سبب اعتزال وی آن بود که ازحیض پاك شده بود وطهر یافته، میخواست که غسل کند، بحکم دیانت و مروت بگوشه‌ای بازشد، در پس پرده‌ای، تا مردم اورا نبینند وغسل کند.

فذلك قوله: «فاتخذت من دونهم حجاباً» این حجاب گفته‌اند دیوارست، یعنی که درپس دیواری شدتا از چشم مردم غایب شود، و گفته‌اند پرده‌ای بود فرو گذاشته ودرپس آن پرده شد. **عکرمه** گفت **مریم** پیوسته درمسجد بودی، بعبادت الله تعالی مشغول، مادام تا درطهر بودی، چون نشان حیض درو پدید آمدی ازمسجد باخـانه شدی، و آنجا همی بودی تابوقت طهر، آنگه بعد ازغسل بمسجد بـاز گشتی. گفتا درخانه خاله بود خواست که غسل کند ازحیض، و روزگاز زمستان بود فی اقصر یوم من السنة. با مشرقه‌ای شد تاغسل کند. جبرئیل آن ساعت برابروی آمد. وذلك قوله: «فارسلنا الیها روحنا». الروح ـ هاهنا **جبرئیل** (ع) وسمیّت الملائکة ارواحاً اذ لیس لهم اجساد یشاهد وانماهم یتلطفون فیدخلون سموم الابر یملؤن الهواء، وقیل سمّی جبرئیل روحاً، لانّه خلق من ریح. واضافه الی نفسه، تعظیماً لامره و تفخیماً لشأنه. «فتمثّل لها بشراً سویّاً» ای ـ تصور لها بشراً تام الخلق حسن الّصورة قائماً بین یدیها. قال **ابیّ بن کعب**: لمّا اخذ الله من آدم ذریته، کانت روح **عیسی** (ع) بین تلك الارواح التی اخذ میثاقها. فارسلها الله الی **مریم** فی صورة بشر، فتمثل لها فحملت الّذی خاطبها وهو روح **عیسی**.

«قالت انّی اعوذ بالّرحمن منك». **مریم** که **جبرئیل** را دید در آن خلوتگاه جوانی زیبانیکوروی، ظن برد که وی طالب فسادست. گفت: «اعوذ بالّرحمن منك» ای ـ التجی الی الله واسأله ان یعیننی ممّا اخاف من جهتك. آنگه گفت: «ان

کنت تقيّاً» جزاء شرط اينجامحذوف است. يعني - ان كنت مسلماً مطيعاًلله فاخرج عنّي ولاتتعرض بي . وروا باشد كه ان بمعني ماء نفي بود اي- « ما كنت تقياً» بدخولك عليّ ونظرك الي، تومردي پرهيز كارخداترس نبودي كه درپيش من آمـدي وبمن نظر كردي. وقيل «ان كنت تقياً » فستتعظ بتعوذي بالله منك . اين همچنانست كه كسي قصد تو كند خواهد كه ترا بزند وبرنجاند، تو گوئي اگرمسلماني مرا نرنجاني واز من باز گردي، همچنين مريم دانست كه تقوی مردرا ازبدي بازدارد ، گفت اگر تقوی داري از كلمهٔ استعاذت كه من مي گويم بترسي وپند پذيري وباز گردي. وهذا كقول موسى (ع) حين دخل علي فرعون: « واني عذت بربّي وربّكم ان ترجمون»،

« قال انّما انا رسول ربّك » جبرئيل او را جواب داد كه من آن نيم كه تو مي پنداري وازو مي ترسي ، من فرستادهٔ خداوند توام. « ليهب لك » بياء قرأت بصري است و ورش وقالون يعني- ليهب لك ربّك. من فرستاده خداوند توام ببشارت آمده‌ام تا الله تعالي ترا فرزندي بخشد پاك هنري روز افزون؛ باقي بهمزه خوانند «لاهب لك» و آن را دو وجه است: يكي آنكه جبرئيل اضافت بخشيدن فرزند باخويشتن كرد لانّه نفخ فيها روح عيسى. از بهر آنكه روح عيسى جبرئيل در وی دميد بفرمان حق ، بخشندهٔ فرزند الله بود وسبب جبرئيل.

وجه دوم قول در آن مضمر است، يعني «انّما انا رسول ربك»- قال ربّك «لاهب لك غلاماً زكياً» - طاهراً من الذنوب ، نامياً على الخير.

«قالت انيّ يكون لي غلام»اي- كيف ومن اين لي غلام؟«ولم يمسسني بشر»هذا المسيس كناية عن الجماع، أي - لم يباشرني زوج، بالنكاح، « ولم اك بغيّاً» اي - فاجرة تتعاطى الزّنا . والولد يكون من احد هذين؛ والبغايا - الزواني - والبغا - الزّنا - وفي الخبر ، البغايا - النساء اللاتي ينكحن بغير ولي . وفي حذف التاء من البغي قولان : احد هما ان وزنه فعول، وفعول يستوي فيه المذكر والمؤنث، والثاني انّ لفظ البغي خاص في النساء ، كالحائض والطالق ، وانّما يقال للرجال باغ ؛ وحذف النون من «اك» تخفيفاً .

«قال كذلك»اي - قال جبرئيل كذلك . اي - الامر كما قلت لم يمسسك رجل، لا بالنكاح

ولا بالسفاح، ولكن «قال ربك هو عليّ هيّن»، اى - خلق الولد من غير اب عليّ سهل، كما خلقت **آدم وحوا** من غير اب وام وليس هذا باعجب من ذلك. وقيل معناه قال **جبرئيل** كذلك قال ربّك اى - هكذا «قال ربّك عليّ هيّن». «ولنجعله» اى - الولد من غير مسيس «آية للناس» اى - دلالة وحجة لهم. وقد جعل الله معجزة **عيسى** (ع) في نفسه ومعجزة سائر الانبياء في غير انفسهم. «ورحمة منّا» اى - نعمة منا على الخلق ليدعوهم الى الهدى، فيهتدوا به وينفعهم. «وكان امراً مقضيّاً» اى - خلق **عيسى** على هذه الصفة وجعله رحمة للناس كان امراً كائناً لا محالة محكوماً به في الازل، مقضيا في اللوح المحفوظ. قوله : «ولنجعله» عطف على قوله : «ليهب»، وقيل انه للاستياف والللام، لام القسم كسر لما لم يصحبه النون

«فحملته» يعني - بعد ما نفخ **جبرئيل** فيها روح **عيسى** ودر كيفيت نفخ **جبرئيل** علما مختلفند، قومي گفتند درع نهاده بود، **جبرئيل** برداشت ودر جيب آن دميد وباز گشت پس **مريم** درع در پوشيد و**بعيسى** بار گرفت. قومي گفتند **مريم** درع پوشيده بود **جبرئيل** فرا نزديك وى شد وبدست خويش جيب وى بگرفت ونفخه دروى دميد؛ آن نفخه برحم وى رسيد وبعيسى بار گرفت.

سدّی گفت: درع دوشاخ بود از برسينه، و**جبرئيل** دو آستين وى بگرفت ودر سينهٔ وى دميد، وباد آن نفخهٔ **جبرئيل** بجوف وى رسيد وبار گرفت. قال **ابيّ بن كعب:** دخل الرّوح في فيها، فدخل بطنها فولدته. و گفته‌اند كه جبرئيل ازدور بوى دميد، و باد آن نفخه بوى رسانيد وازآن بار گرفت. قال **ابن عباس** : ماهو الاان حملت فوضعت ولم يكن بين الحمل والانتباذ الا ساعة واحدة، لان الله تعالى لم يذكر بينهما فصلا، فقال تعالى: «فحملته فانتبذت». و گفته‌اند **مريم** آن وقت دهساله بود، وبقولي سيزده ساله ودو حيض بريده پيش از حمل. مقاتل گفت : مدت حمل ووضع سه ساعت بيش نبود، حملته في ساعة و صوّر في ساعة ووضعته في ساعة، حين زالت الشّمس من يومها . وقيل مدة حملها ثمانية اشهر؛ وكان ذلك آية اخرى لانّه لم يعش مولود وضع لثمانية اشهر غير **عيسى** (ع)، و قيل ستة اشهر، وقيل تسعة اشهر كسائر النساء. و گفته‌اند **عيسى** (ع) پس از آنكه در وجود آمد

سی‌وسه سال با مادر بودوبعداز آنکه اورا بآسمان بردند، مادرش شش سال‌دیگر بزیست ، فماتت ولها اثنتان وخمسون سنة .

«فحملته‌فانتبذت به» یعنی - لماتبیّن بهاالحمل استحیت وخافت فبعدت بحملها واتت . «مکاناً قصیّا» ای -بعیداً- والقصی والقاصی‌واحد. چون‌بر **مریم** حمل پیداشد ازشرم‌مردم ونیزازبیم‌طعن وتعییرایشان، خویشتن راازمیان مردم بیرون برد وروی بزمین**مصر** نهاد، تا آنجارسید که مقطع‌زمین **شام** بودواول زمین**مصر**.اینست تفسیر«مکاناً قصیّا» برقول مفسران. **وهب** گفت : «مکاناًقصیّا » دهی‌بود که آنـرا **بیت لحم** گویند، شش میل ازشهر **ایلیا** برفته. گفتا ابن عمی بود او را نـام وی **یوسف النجار** صاحب‌ورفیق وی درخدمت مسجدبود ویتماربردی درهمه‌حال، اورا برخری نشاند وازمیان قوم، بیرون‌برد تا **بیت اللحم**. و گفته‌اند که براه در، شیطان‌در دل**یوسف** افکند که این‌حمل **مریم** از زناست، قصد قتل وی کردتا **جبرئیل** آمد و **یوسف** را گفت: انّه من‌روح القدس فلاتقتلها . مکش اورا که اوعذراء بتول است و فرزند وی ازروح‌القدس .

«فاجاء هاالمخاض» یقال‌اجاءنی‌الی کذا ای-جاء بی‌الیه-ویقال‌الجاءنی‌الیه. والمخاض-تحرّك‌الجنین واشتداد وجع‌الولادة .«الی‌جذع‌النخلة» یعنی- ساقتهالم‌یکن علی‌راسه سعف- وقیل‌کان‌جذعاً یابساً قدجیئی‌به لیبتنی‌به‌بیت فی‌بیت‌لحم.وقیل‌صارت الی‌النّخلة‌لیتفیاء به، وقیل التجأت‌الی النخلة‌لتستندالیه وتتقوی‌به‌علی‌ماهوعادة‌المرأة الحامل اذااخذها الطلق فتطلب موضعاً تستنداليه، وقیل‌احتوشتها الملائکة‌محدقین بها صفوفاً.قرئ‌فی‌الشواذ «فاجآء هاالمخاض» ای - اصابهاالطلق فجأة . گفته‌اند که **یوسف**،**مریم** رابگذاشت وخودبرفت، **مریم** تنها و متحیربماند، همی گریست و درد می‌افزود، نگاه کرد خرما بنی‌دید خشك شده از قدیم الدهر باز، **مریم** نـزدیك آن درخت شد وازبی‌طاقتی پشت بآن‌درخت باز نهاد و فریشتگان گرد وی‌در آمده صفها برکشیده و شراب از بهشت‌آورده، از سردلتنگی‌وضجر در آن حالت گفت: «یالیتنی مت‌قبل‌هذا» ای- قبل‌هذاالیوم وهذاالامر .این‌ضجرنمودن، و **آرزوی** مرگ کردن‌نه‌از

آن بود که بحکم الله تعالی راضی نبود، لکن ازشرم مردم میگفت، که فرزندبی پدر آورده بود ودانست که مردم اورا طعن کنند وبناشایست نسبت کنند. گفت کاشك من بدین روز نرسیدمی که قومی بسبب من در معصیت افتند. و گفت: «نسیاً منسیا» قرأ **حمزه وحفص** نسیاً بفتح النون والباقون، نسیاً بالکسر وهما لغتان: کالرطل والرطل والجسر والجسر ونحوهما قیل النسیئی بالکسر، اسم لماینسی، مثل النقض، اسم لماینقض، والسقی، اسم لمایسقی، والفتح المصدر، یقال نسیت الشئی نسیاناً نسیاً. وقیل انه مشتق من الترك ای ـ و کنت شیئاً متروکاً لایعرف ولایذکر لحقارته. وعن **مجاهد والضحاك** یعنی ـ حیضة ملقاة وهی خرقة الحیض.

«فنادیها من تحتها» قرأ **نافع وحمزه والکسائی وحفص عن عاصم وروح و ابن حسان عن یعقوب**: «من تحتها» بکسر المیم وجر التاء بعد الحاء، وقرأ الباقون بفتح المیم ونصب التاء، فمن قرأ بالفتح ونصب کان ذالك صفة للمنادی، ومن قرأ بالکسر والجر. فمعناه من جهة تحتها، ثم اختلفوا فی المنادی، فقال بعضهم، ناداها **جبرئیل** من تحتها ای ـ من تحت النخلة ـ وقیل من دون موضعها، یعنی انّ موقفه کان تحت موقفها واسفل منه. وقیل ناداه **عیسی** من تحتها، وقیل، من بطنها «الاتحزنی» ای ـ لاتتمنی الموت. جبرئیل اورا ندا کرد از آن گوشهٔ وادی، یاازیر آن درخت خرما، که اندوهگین مباش و آرزوی مرگ مکن. «قدجعل ربّك تحتك سریّا» ای ـ ولداً شریفاً کریماً صالحاً رضیّاً. اینك فرزندی شریف کریم پسندیده که الله تعالی ترا داد چرا اندوهگن باشی و آرزوی مرگ کنی، این قول **حسن** است وجماعتی ازاهل تفسیر. اما بیشترین مفسران بر آنند که: السری النهر الصغیر. جوئی خردباشد آب در آن روان، واین آن بود که **مریم** بوقت ولادت تشنه گشت ودر آن صحرا آب نبود. چون **عیسی** دروجود آمد پای برزمین زد چشمهٔ آب خوش در آن صحرا روان پدید آمد، ندا کرد بمادر «الاتحزنی وقدجعل ربّك تحتك» ای ـ بین یدیك ودونك «سریاً» وقیل «جعل ربك تحتك» ای ـ تحت امرك ان امرته ان یجری جری، وان امرته بالامساك امسك کقوله فیها اخبر عن **فرعون**: «وهذه الانهار تجری من تحتی» ای ـ من تحت امری ـ وقیل ساق الله الیها نهراً من **اردن** کان قدیبس.

«وهزّی الیك بجذع النّخلة»، یقال هزّ کذا وهزّ بکذا، کما قال: «اخذ برأس اخیه»، یقال اخذه واخذ به. «تساقط علیك»، اینجا چهار قرأت است: تساقط بفتح تاء وتشدید سین قرائت **ابن کثیر** است و **نافع** و **ابن عامر** و **ابو عمرو** و **کسائی** و **ابو بکر**، تساقط بفتح تاء وتخفیف سین قرائت **حمزه** است تنها، تساقط بضم تاء و کسر قاف و تخفیف سین قرائت **حفص**، یساقط بیاء وفتح و تشدید سین قرائت **یعقوب** و **نصیر**. فمن قرأ تساقط بالتاء وفتحها وتخفیف سین فالفعل مسند الی النخلة وتفاعل بمعنی فعل ای تسقط النخلة «علیك طباً جنّیاً» یعنی - تسقط النّخلة علیك ثمر النخلة، فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه. وانتصاب رطباً علی التفسیر اوعلی الحال. ومن قرأ بالتاء مفتوحة وتشدید السّین فالاصل فیه تتساقط بتائین. الاولی تاء التانیث لتانیث النخلة. والثانیة تاء تفاعل، فالتّشدید علی الادغام والتخفیف علی الحذف. ومن قرأ تساقط بالتاء وضمها و تحفیف السّین و کسر القاف، فالمعنی - تسقط النخلة علیك رطباً، علی ان فاعل بمعنی افعل کقولهم: ناساتك البیع بمعنی انساتك و الفعل للنخلة، ورطباً نصب مفعول به، ومن قرأ بالیاء وفتحها وتشدید السین فکمعنی التاء فی الادغام، الاّ ان الفعل للجذع، و اسند الفعل الی الجذع، لانه معظمها. و معنی الایة تتناثر علیك رطباً جنیاً ای - مجنیاً غضاً طریاً ساعة جنی، یعنی - کانّه جنی، ای - لم یغیّره السقوط. همان منادی آواز داد:

«وهزّی الیك» ای - حرّکی الی نفسك بجذع النخلة. روزگار زمستان بود نه نه وقت رطب، اما رب العزّة معجزهٔ **عیسی** را و کرامت **مریم** را رطب پدید آورد از آن درخت خشك بی سر بی شاخ. قال **عمر بن میمون**: ما ادری للمرأة اذا عسر ولدها خیراً من الرّطب. یقول الله عزّوجلّ: «وهزّی الیك بجذع النّخلة الایه ...» وقالت عایشه: من السّنة ان یمضغ التمر ویدلّك بفم المولود و کذلك کان **رسول الله** (ص) یمضغ التّمر ویحنّك به اولاد الصحابة وعن علی (ع) قال رسول الله (ص): «اکرموا عمتّکم النّخله فانّها خلقت من الطین الذّی خلق منه آدم. و لیس من الشجر یلقح غیرها، و اطعموا نساءکم الولد الرّطب. وان لم یکن رطب فالتمر، ولیس من الشّجر شجرة اکرم علی الله

من شجرة، نزلت تحتها مريم بنت عمران

«فكلی» يا مريم من الرطب، «واشربی» من النهر، «وقرّی عيناً» بعيسی، وفيه قولان: احد هما من القرّ وهو ـ البرد؛ والقرور ـ الماء البارد، ودمعة السّرور باردة، ودمعة الحزن حارّة، ولهذا قيل لضدّها سخنة العين. والفعل منه قررت بالكسر اقرّ بالفتح. والقول الثّاني من لقرار ای ـ صادفت العين ماترضاه فقرّت وسكنت من النظرّ الی غيره، وقيل صادفت سروراً فذهب سهره فنامت وقرّت، والفعل منه بالكسر و الفتح، وعيناً نصب علی التمييز. «فامّا ترينّ» اصل الكلام فان و ماللصلة، و هی التّی جلبت النّون المشدّدة كقوله: «وامّا تخافنّ» وقوله: «من البشرا حداً فقولی» هاهنا ضمير ای ـ اذارأيت آدميّاً يسئلك عن ولدك وقصته، «فقولی انّی نذرت للرّحمن صوماً» ای ـ صمتاً ـ والصوم فی اللغة هوالامساك، ای. قولی انّی اوجبت علی نفسی لله سبحانه وتعالی «ان لا اكلّم اليوم انسيّا» آدميّاً فلن اكلّمه بعد ان اخبرت بنذری وصومی، بل اشتغل بالعبادة لله والدّعاء. وقيل انّ الله تعالی امرها ان تقول هذا اشارة لانطقاً، وقيل كانت تكلم الملائكة ولاتكلّم الانس. ربّ العزّة او را بسكوت فرمود تاسخن نگويد كه اگروی ببرائت خويش سخن گفتی ايشان اورا راستگوی نداشتندی كدوی به نزديك ايشان متهم بود، و آنكه عيسی را درحال طفوليّت بسخن آورد تاپاكی مادر وبرائت ساحت وی ايشانرا معلوم گردد از گفتار عيسی، كه آن بقبول نزديكتر وازتهمت دورتر

«فأتت به قومها تحمله» ای ـ لمّافرغت من الولادة، اقبلت نحوهم حاملة ايّاه. وقيل بعداربعين يوماً حين طهرت من النّفاس، وقيل لمّا ولدته ذهب الشيطان فاخبر بنی اسرائيل انّ مريم قدولدت. فدعوها، «فأتت به قومها تحمله» بعدازچهل روز مريم ازنفاس پاك شده بود، عيسی رابر گرفت وبازميان قوم خويش آورد، براودرغمگين ومتفكّربود كه تاقوم وی چه گويند و ايشانرا چه جواب دهد؟ در آن حال عيسی (ع) بآواز آمد و گفت: يا امّاه ابشری فانّی عبدالله ومسيحه. پس چون درميان قوم خويش

شد وایشان اهل بیت صلاح بودند، بگریستند وزاری کردند گفتند: «یامریم لقدجئت شیئاً فریّا» ای ـ فظیعاً منکراً عظیماً چیزی عظیم است منکر، این فرزند که آوردی بی‌پدر. الفرّی ـ العظیم من الامر یستعمل فی الخیر والشرّ. قال **النبی** (ص) فی **عمر بن الخطّاب**: «فلم ار عبقریاً یفری فریّة. ای یعمل عمله العجیب.

«یااخت‌هرون» مفسرّان اینجا قولها گفته‌اند: یکی آنست که **هارون** برادر **موسی** (ع) است وسیاق این سخن چنانست که گویند. یااخاتمیم، اذا کان من نسلهم و صلبهم. یعنی که **مریم** از اولاد ونژاد **هارون** است برادر **موسی**، از این جهت او را بوی بازخواندند نه ازاین جهت که خواهر او بود بحقیقت، ویدلّ علیه ماروی **المغیرة بن شعبة** قال: قال لی اهل نجران، قوله: «یااخت هرون» و قدکان بین **موسی** (ع) و **عیسی** (ع) من السنین ماقدکان، یعنی الف سنةٍ، وقیل ستمائة سنة، قال فذکرت ذلك لرسول الله (ص) فقال. «الااخبرتهم انّهم کانوایسمّون بالانبیاء والصالحین من قبلهم». قول دوّم آنست که این **هارون** مردی بود از نیك مردان و زاهدان بنی اسرائیل، ومیگویند آنروز که این هارون از دنیا رفته بود باجنازه وی چهل‌هزار مردبیرون شده بودند که نام ایشان همه‌هارون‌بوده. باین‌قول اخت بمعنی شبیه‌است، کقوله: «ومانریهم من آیةٍ الاّهی اکبر من اختها» ای ـ شبیهها ـ ومعنی آنستکه یاشبیه‌هارون فی العفاف، ای آنکه ماتورا در پارسائی وپرهیزگاری چون هارون میدانستیم! وقیل انّ **هارون** کان من افسق بنی اسرائیل واظهرهم فساداً، فشتموها بانّك مثله، وقیل کان **هارون** اخا **مریم** من ابیها لیس من امّها، وکان امثل رجل من **بنی اسرائیل**. «ماکان ابوك امرأ سوءٍ» ای ـ طالحاً ـ تقول رجل سوء ای ـ طالح ـ وضدّه رجل صدق، ای ـ صالح ـ وهذه اضافة تخصیص «وماکانت امّك بغیّاً» فاجرة، البغی ـ طالبة الشهوة من ای رجل کان. معنی آن است که ای خواهر هارون! پدرتو **عمران** بد مرد و بدفعل نبود. ومادر تو **حنّه** زانیه و پلید کار نبود، چون است که از نـو این فرزند پدید آمد واورا پدرنه؟

«فاشارت الیه» ای ـ الی **عیسی** ، بان تجعلوا الکلام معه . سخن نگفت از بهر آنکه نذر کرده بود که سخن بگوید ، امّا اشاره فرا **عیسی** کرد کـه جواب شما **عیسی** دهد ، و این از آن گفت که **عیسی** ویرا گفته بود : لاتحزنی واحیلی بالجواب علیّ ، وقیل امرها **جبرئیل** بذالك. چون **مریم** حوالت جواب برعیسی کرد، ایشان بتعجب گفتند: «کیف نکلّم من کان فی المهد صبیّاً» رضیعاً فی المهد؛ المهد ـ سریر الصّبی ـ وقیل المراد بالمهد هاهنا، حجر الامّ ـ وانّما سمّاه مهداً لانّه مؤطاء للمولد ، وکان هاهنا صلة زائدة ، یعنی ـ من هو فی المهد . کقوله : «هل کنت الاّ بشراً رسولاً» ای ـ هل انا الاّ بشر . وقیل من ـ هاهنا فی معنی الشرط وکان بمعنی الاستقبال ، ای ـ من یکن فی المهد کیف نکلّم. یعنی هر که در گهواره باشد ودر حجر مادر شیر خوردن را ، باوی سخن چون گوئیم ؟ و **هب** گفت : آنگه **زکریا** حاضر شد ، چون مناظره باجهودان رفت گفت : یا **عیسی** ، انطق بحجتك ان کنت امرت بها . سخن گوی و حجت خـویش آشکارا کن اگر ترا باین فرموده‌اند . **عیسی (ع)** برچپ خویش تکیه زد و انگشت سبابه بیرون کرد و بآواز بلند گفت چنانکه حاضران همه بشنیدند : « انّی عبدالله » گفته‌اند که **عیسی** این سخن همان روز گفت که ازمادر در وجود آمد بیك قول ، و بقولی دیگر چهل روزه بود که این سخن گفت وبعد از آن هیچ سخن نگفت تا بدان حد رسید که کودکان سخن گویند. قال النّبی (ص) : «خمسة تکلّموا قبل ابان الکلام، شاهد **یوسف** ، وولد ماشطة **فرعون** ، و **عیسی** ،وصاحب **جریح** ، وولد المرأة الّتی احرقت فی الاخدود» . و روی عن هلال بن یساف ، قال : لم یتکلم فی المهد الاّ ثلاثة: **عیسی بن مریم** ، **وصاحب یوسف** ، **وصاحب جریح** .

این **جریح** مردی بود زاهد، درصومعه نشستی وخدای را جلّ جلاله عبادت کردی، مادر او بدر صومعه وی شد واورا برخواند ووی در نماز بود ، مادر را جواب نداد ، مادر گفت : اللّهم لاتمته حتّی ینظر الی وجوه المومسات. بارخدایا ممیران اورا تادرروی مومسات نگرد یعنی زنان نابکار. پس روزی جماعتی از بنی اسرائیل بهم آمده بودند و تعجب

همیکردند اززهد جریح وعبادت وی . زنی‌بود پلیدکار بغایت حسن وجمال ، گفت اگر شما خواهید من اورا بفتنه افکنم ، بنزدیك وی‌رفت وخویشتن را بروی عرضه کرد ، جریح بوی ننگریست وتن فراوی نداد ، آن زن ازنزدیك وی بیرون آمد ؛ شبانی بود که بصومعهٔ اورفتی ، خویشتن‌را بشبان داد تاازوی بار گرفت ، چون ازوی فرزند آمد گفت‌این فرزند از جریح‌است : **بنواسرائیل** رفتند و آن‌صومعه وی‌خراب کردند واورا بخواری بزیر آوردند ومی‌رنجانیدند ، **جریح** گفت:ماشأنکم؟ چه‌رسید شمارا ؟ چه‌بود که مرا می‌رنجانید ؟ گفتند : زنیت بهذه‌البغیّ فـولدت منك . این فاجره میگوید از تـوفرزندی دارم ! گفت بیارید آنفرزند را ، بیاوردند. **جریح** دو رکعت نماز کرد آنکه دست بدان طفل‌زد ، گفت : بالله یاغلام ،من‌ابوك؟بخدای که راست‌بگوی ای غلام که پدرتو کیست ؟ گفت : پدرمن فلان است ، یعنی آن مرد شبان . فاقبلوا علی‌جریح یقبّلونه ویتمسحون به‌وقالوا : نبنی‌لك صومعتك من‌ذهب. قال لا ، اعیدوهامن‌طین کماکانت ، ففعلوا .

«آتانی‌الکتاب» ای‌ علمنّی **الانجیل** وانزله علیّ . «وجعلنی‌نبیّاً»‌ رسولاً . قول **حسن** است که **عیسی** درطفولیّت الله تعالی اورا عقل داد وبلـوغ داد و کتاب و نبوّت‌داد ودرشکم مادر کتاب **انجیل** برخواندهمچون **آدم** که‌الله‌تعالی اورا بیافرید پیغامبر بود، مکلّف ومبعوث بخلق . **عیسی**(ع) همچنان بود . قال بعضهم انّ الله تعالی خلق **عیسی** علـی صفة آدم ، لامن جهةالقامة والصّورة ولکن من جهةالعلم والحکمة، خلقه عاقلاً ، عالماً لم‌یحتج الی‌تلقین وتعلیم . وروی انّ **مریم**(ع) قالت: کنت اذاخلوت‌انا و **عیسی** .حدّثنی وحدّثته واذا شغلنی عنه انسان، سبّح فی‌بطنی‌وانا اسمع . وقول بیشترین مفسّران آن‌است که **عیسی** آنچه گفت:«آتانی‌الکتاب‌وجعلنی بنیّاً» ازنبشته لوح محفوظ خبرداد ، چنانکه پیغامبر را گفتند : متی کنت‌نبیّاً ؟قال: کنت نبیّاً وآدم بین‌الرّوح والجسد . یعنی - که پیغامبر خواهم بود والله تعالی مرا کتاب خواهد داد ، چنانکه درلوح محفوظ حکم کـرد ونبشت . **عکرمه** در تفسیر

آیت همین گفت . ای ـ قضی ذلك فیماقضی ان یؤتینی الکتاب .

«وجعلنی مبارکاً اینما کنت» ـ ای ـ آمراً بالمعروف، ناهیاً عن المنکر، معلماً للخیر وقیل ـ ثابتاً علی دین الله. واصل البرکة ـ الثبات، وقیل برکته انّه کان یحیی الموتی ویشفی المرضی حیث کان. وعن ابی هریره قال : قال رسول الله (ص): « وجعلنی مبارکاً اینما کنت» قال: جعلنی نفاعاً این اتجهت». «واوصانی بالصلوة والزّکوة» قیل ، الزکوة ـ صدقة الفطر ـ وقیل . تطهیر البدن من دنس الذّنوب ، ای ـ امرنی بالطّاعة واجتناب المعاصی مدّة عمری، ویحتمل، و اوصانی بان آمرکم بالصّلوة والزّکوة ، فانّی نبی .

«وبرّاً بوالدتی » معنی برّ دراین آیت طاعت است . ای ـ جعلنی مطیعاً لامّی. همان است که یحیی را گفت : «برّاً لوالدیه» ای ـ مطیعاً بوالدیه ـ جای دیگر گفت : «وتعاونوا علی البّر والتقوی» ، ای ـ علی الطّاعة والتّقوی . « کرام بررة» . ای ـ مطیعین . «انّ کتاب الابرار» ، ای ـ کتاب المطیعین ، « لفی علیین ، انّ الابرار لفی نعیم» ای ـ انّ المطیعین لله لفی نعیم، امّا آنجا که گفت : « ولاتجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا» صلت رحم خواهد ، چنانکه درسورة الامتحان گفت : «ان تبرّوهم» ای ـ تصلوهم ـ وقوله تعالی : «ولم یجعلنی جبّاراً شقیّاً» جبّار در قران برچهار وجه آید : یکی بمعنی قهار . چنانکه گفت : «العزیز الجبّار» ای ـ القّهار لخلقه لما اراد . وقال تعالی : «وماانت علیهم بجبّار» یعنی ـ بمسیطر فتقهرهم علی الاسلام . وجه دوّم جبّاراست بمعنی قتّال ، کشنده به بی حق ـ چنانکه گفت : «واذا بطشتم بطشتم جبّارین» یعنی ـ اذا اخذتم فقتلتم فی غیر حقّ ، کفعل الجبابرة . وقال تعالی : «ان ترید الاّ ان تکون جبّاراً فی الارض»، ای ـ قتّالاً ـ و کذالك قوله : «یطبع الله علی کل قلب متکبّر جبّار» ای ـ قتّال فی غیرحق . وجه سوم جبّار است بمعنی متکبّر، که سر بعبادت حق تعالی فرو نیارد ، چنانکه دراین سوره گفت : «ولم یجعلنی جبّاراً» ای ـ متکبّراً عن عبادة الله شقیّاً . وجه چهارم عبارت است ازقامت وقوّت ، چنانکه در سورة المائدة

گفت : «انّ فیها قوماً جبّارین » یعنی ـ فی‌الطول والعظم والقوّة

قوله: «والسّلام علیّ یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث‌حیّاً» ای ـ رزقنی الله السّلامة والکرامة منه فی‌هذه الاوقات . وقیل کانّه دعا وسأل‌السّلامة علی‌احواله من یوم ولادته الی یوم موته ثم بعثه ، وقیل سلّم علی نفسه بامر الله ، وقیل یرید سلام جبرئیل علیه یوم‌الولادة ،وسلام عزرائیل [۱] علیه یوم‌الموت، وسلام الملائکة علیه یوم البعث .

«ذلک‌عیسی بن‌مریم»ای‌ـ الّذی تقدّم ذکره بالصفةالمذکورة، هوعیسی بن‌مریم لاکما تصفه‌النصاری . این است عیسی مریم که گفت : من بندهٔ خدایم و پیغامبر او و پرستندهٔ او، نه چنانکه ترسایان صفت او می کنند . « قول‌الحق » قول کلمة است وحق نام الله تعالی ، عیسی راسخن خویش خواند همچنانکه گفت : «وکلمته‌القاها الی‌مریم » ازبهر آنکه وی بسخن خدای تعالی وفرمان او زاده بود از مادر ، بی‌پدر . قول‌الحق بنصب‌لام ، شامی و عاصم و یعقوب خوانند،ونصب اوبفعلی مضمر بود. ای ـ ذلک عیسی بن‌مریم الّذی قال : « قول‌الخق » یعنی ـ قوله : « انّی‌عبدالله »، و قیل معناه ـ قال الله قول الحق بما اخبر عن قصة عیسی وامّه. باقی قرّاء « قولُ‌الحق » برفع لام خوانند برنعت عیسی ، ای ـ ذلک عیسی بن‌مریم کلمةالله . این‌است عیسی مریم سخن خدا . ورواباشد که خبر مبتدا محذوف بود، ای ـ هویرد قول‌الحق‌الّذی فیه یمترون » ای‌ـ یشّکون فی امره و فی نبوّته ، وهم الیهودیقولون:ـانّه عن غیررشدة،من قولهم. مریت فی‌الّشئی وامتریت‌فیه،اذاشککت فیه ، والمریةـ الّشک‌ـ وقیل: یمترون‌ـ یختصمون. فصار وافیه فرقاً واحزاباً. روایت کنند از ابن عباس که گفت : ترسایان در عیسی مختلف شدند ، پس از آنکه او را بآسمان بردند همه بهم آمدند وچهار کس را برگزیدند از علما واحبارخویش ، و براتبّاع ایشان وبرقبول سخن‌ایشان ومذهب‌ایشان متفق شدند ، واین چهار: یکی

(۱) نسخه‌الف عزرایائیل

یعقوب است، دیگر **نسطور**، سوّم **اسرائیل** چهارم **ملکا** **یعقوب** را گفتند: تو چه گوئی در **عیسی**؟ گفت: هو الله هبط الی الارض ثمّ صعد الی السّماء. **نسطور** را گفتند: توچه گوئی؟ گفت: هو ابن الله اظهره ماشاء ثمّ رفعه الی عنده. اسرائیل را گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: هو آله وامّه آله والله آله. ملکارا گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: کذبوا وانّما کان عبداً مخلوقاً نبیّاً. پس آن قوم چهار گروه شدند. هر گروهی اتبّاع بیکی کردند، یعقوبیّه، وسطوریه، واسرائیلیه، وملکانیه. ربّ العالمین گروه ملکانیه را گفت: «منهم امة مقتصدة»، ایشانند که گفتند **عیسی** روح الله و کلمته وعبده ونبیّه. آن است که ربّ العالمین گفت: «فاختلف الاحزاب من بینهم». پس ربّ العالمین پاکی وتقدس خویش اززن وفرزند وشریك یاد کرد و گفت:

«ماکان لله ان یتّخذ من ولد» ای ـ ماکان من صفته اتّخاذ الولد. وقیل اللّام منقولة وتقدیره ـ ماکان الله لیتّخذ ولداً فقدّم اللّام سبحانه «اذا قضی امراً» کان فی علمه، «فانّما یقول له کن فیکون» کما قال **لعیسی** «کن» فکان من غیر اب.

«وانّ الله ربّی وربّکم» قراءت حجازی و **ابوعمرو** و **رویس** از **یعقوب** فتح الف است تمامی سخن **عیسی** 'یعنی و وصانی بانّ الله ربّی وربّکم. وقیل؛ «ولانّ الله» وقیل، «وقضی انّ الله ربّی وربّکم». باقی قرّاء 'انّ الله بکسر الف خوانند معطوفاً علی قوله: «انّی عبدالله» یعنی ـ قال انّی عبدالله، وقال انّ الله ربّی وربّکم 'والمعنی ـ کما اناعبده فانتم عبیده وعلیّ وعلیکم ان نعبده، «هذا صراط مستقیم».

«فاختلف الاحزاب من بینهم» یعنی ـ من بین النّاس، وقیل من بین امم **عیسی** وقیل، من زیادة 'وقیل، هومن البین الّذی معناه البعد، ای ـ اختلفوا فیه لبعدهم عن الحق. «فویل للّذین کفروا» فشدّة عذابٍ لهم. «من مشهد یوم عظیم» ای ـ من حضور یوم القیامة. والمشهد ـ مصدر مضاف الی ظرف، ای ـ مشهدهم فی یوم عظیم 'وهو اعظم یوم علی الخلق.

قوله: «اسمع بهم وابصر» ای ـ ما ابصرهم بالهدی یوم القیامة واطوعهم للهدی واعلمهم بانّ

عیسی لیس بابن الله ولاثالث ثلاثة ، ولکن لاینفعهم ذلك مع ضلالتهم فی الدنیا . وهو قوله : «لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین» تقدیره ، هؤلاء الظالمون، وان کانوا فی الدنیا صمّاً وبکماً وعمیاً ، فما اسمعهم وابصرهم یوم القیامة اذا کشف الغطاء .

النوبة الثالثه

قوله : « واذکر فی الکتاب مریم » الایات الی آخر القصة... این قصه **مریم** و داستان ولادت **عیسی** ، دل دادن شکستگانست وسبب آسایش غمگنان، واشارت بنواختن غریبان. ومرهم نهادن بردل سوختگان ، وامیددادن درماندگان . هرچند که اوّل همه بلا نمودند ومحنت ، بآخر همه ولادیدند وآثار محبّت ، اوّل که بآن خلوتگاه باز رفته بود وپرده بروی خود فروگذاشته تا کس اورا نبیند ، **جبرئیل** آمد بصورت جوانی ظریف زیبا برابر بایستاد ، **مریم** بترسید که تنها بود ، مرداجنبی دید وجای خالی وراه گریزنه ، تدبیر وحیلت همان دانست که به پناه الله تعالی بازشد واورا بحق ترسانید و گفت :

«اعوذ بالرّحمن منك ان کنت تقیّا» ای مرد[1] که قصد من ضعیفه[2] داری ، آن خداوند که رحمن نام اوست ورحمت او بهمه عالم و بهمه کس رسیده ، دانم که مرا درزینهار خود بدارد وازقصد تو ایمن کند! **جبرئیل** گفت : مترس! من نه آنم که تو پنداشتی ! من رسول خدایم، بکاری آمده ام ، **مریم** پنداشت که فریشته مرگ است وبقبض روح وی آمده ، گفت : عمرم بسر آمده واجل دررسیده که بقبض روح آمده ای ؟ گفت : نه ، که امده ام تاترا بشارت دهم بفرزندی نیکو ، پاك ، هنری ؛ **مریم** را این سخن عجب آمد ، گفت : « انّی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر ؟ » از کجا مرا فرزندی بود !؟ وهرگز هیچ بشری بمن نرسیده وهیچ صحبت نرفته !؟

(۱) نسخه ج : ای مردی (۲) نسخه الف : من ضعیفم

جبرئیل گفت : باری بدان که آفرینش فرزند نه بمدت و صحبت است ، که بقدرت و مشیّت است . **مریم** گفت : هرگز که دید که نباتی بی‌تخم از زمین بر آمد !؟ **جبرئیل** گفت : اوّل نباتی که بر آمد بی‌تخم بقدرت الله تعالی آمد . پس **جبرئیل** روح **عیسی** در وی دمید ، از آن بار گرفت . چون وقت زادن آمد ، در آن بیابان تنها وغریب وبیکس و بی‌نوا و بی کام ، گرسنه وهیچ طعام نه ، تشنه و هیچ قطره آب نه ، ویك رفیق ساز گار نه ، درد ره خاسته وزادن **بعیسی** نزدیك گشته ، ربّ العزّة میگوید: «فاجائها المخاض الی جذع النّخلة» از بی طاقتی و رنجوری پشت بآن درخت خرما بن بازنهاد ' برغریبی وتنهائی و بی کامی خود می‌نالید ومی گریید که: اکنون پیش مردم چه عذر آرم وچه گویم ؟ که این کودك از کجا آوردم ؟ واز کجا بار گرفتم ؟ و کودك را بچه شویم ؟ واورا چه پوشم ؟

تنها خورد این دل غم وتنها کشدا   گردون نکشد آنچه دل ما کشدا

همی گریست و می گفت : « یالیتنی متّ قبل هذا و کنت نسیاً منسیّاً » . پس چون درد واندوه بغایت رسید ، سخن بریده گشت ، وچشم پر آب شد ودل پر حسرت ، ومرگ بآرزو خواست ، فرمان آمد **بجبرئیل** که **مریم** رادریاب که درغرقاب است. **جبرئیل**(ع) آمد وازبالای سروی ندا کرد ' ای مریم! دلتنگی مکن واندوه مدار ، «قدجعل ربّك تحتك سریّا » : ای ـ ولداً سیّداً شریفاً وبقولی دیگر عیسی که از مادر جدا شد در زیر آن درخت دانست که مادرش دلتنگ است و رنجور ، آواز داد «الاّ تحزنی » ای مادر دلتنك و غمگین مباش و مرگ مخواه بآرزو ، چه دانی که در این کار چه تعبیه است و چه دولت ؟ آخر بگشاید این کار گشایندهٔ کار ! «تبارك الله سبحانه ـ ما کلّ همّ هو بالسّرمد » **مریم** گفت ای پسر چون دلتنك نباشم ، دراین بیابان خشك شربتی آب نه که بیاشامم یابدان طهارت کنم ، **عیسی**(ع) پای برزمین مالید چشمهٔ آب پدید آمد گفت : گفت : یا امّاه «قدجعل ربّك تحتك

سریّا» ای مادر! اینک جوی روان و آب زلال. **مریم** از آن آب شربتی بیاشامید، و بآن طهارت کرد؛ سکونی دروی پدید آمد، آرزوی طعامش خاست، **عیسی** گفت: «هزّی الیك بجذع النّخلة». گفته‌اند هفتصد سال بود که آن درخت خشك بی سرو بی شاخ در آن بیابان مانده بود، الله تعالی آنرا نگاه میداشت تاروز ولادت **عیسی** معجزهٔ وی گرداند، وفرا عالمیان نماید که آن خداوندی که قادر است ازچوب خشك رطب آرد، قادراست که بی پدر **عیسی** را ازمادر دروجود آرد. **مریم** باآن ضعیفی برخاست، ودست فرا آن درخت خشك برد، چون برد، دست وی بآن چوب خشك رسید، تر شد وتازه وسبز گشت وبار آورد، وهم در آن حالت رطب شد وپیش وی ببارید بسروی. الهام آمد که ماقدرت آن داشتیم که بی آنکه تودست فرا درخت بری وبجنبانی، رطب پیش توبباریم، لکن خواستیم که ترا درآن جنبانیدن دو کرامت پدید کنیم: یکی آنکه در زادن وضعیفی وبیماری ترا آن قوّت دادیم که درخت بجنبانی، آن ترا نشان کرامت وصدق بود. دیگر آنکه خواستیم که تابرکت دست تو بدرخت رسد، درخت برآور گردد، تاعالمیان بدانند که هر که درغم واندوه ما بود، دست وی شفاء دردها بود. **مریم** گفت: ای پسر، اکنون طعام وشراب راست شد، امّا چون مرا گویند این فرزند ازکجا آمد؟ چه جواب دهم؟ **عیسی** گفت: تودل مشغول مدار که این جواب من خود دهم. جواب آن بود که گفت: «انّی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیّاً» ربّ العالمین درازل عالم بود ودانا، که ترسایان درکارعیسی غلو کنند واورا ابن الله وثالث ثلاثه گویند، در حال طفولیّت برخرق عادت برزبان وی براند که: «انّی عبدالله» تابرایشان حجّت باشد وبرفساد قول ایشان دلیل واضح، وازروی مجادلت با ترسایان گویند، **عیسی** بآنچه گفت «انّی عبدالله» ازدو بیرون نیست: یاراست گفت یادروغ، اگرراست گفت قول ترسایان باطل است که هو «ابن الله» وهوالله واگردروغ گفت، آنکس که دروغ گوید، خدائی رانشاید «آتانی الکتاب وجعلنی نبیّاً» برقول ایشان که گفتند پیغامبر بود ودرحال طفولیّت مکلف و مبعوث. این آیت ردّاست برایشان که گویند.

استحقاق نبّوت بکثرت طاعت است .

ازبهر آنکه از **عیسی** هیچ طاعت‌وعبادت نیامده بود وربّ العزّة اورا نبوت داد.تا بدانی که ربّ العزّة آنرا که نواخت و کتاب وحکم ونبوّت داد ، بفضل خود داد نه بعلت طاعت ، و آنرا که رقم سعادت کشید واهل محبّت گردانید ، بلطف وعنایت‌خود گردانید نه بوسیلت عبادت . آنرا که قدم بر بساط تقدم ثابت کرد اگر جهانیان خواهند که خلاف آن بودجزحیبت نصیب ایشان نبود ، وآنرا که بسیاط سیاست از بساط دین بیفکند اگرعالمیان خواهند که بضدّ آن پیدا کنند نتوانند .

« وجعلنی مبارکاً اینما کنت ».کان من برکاته ' اغاثة الملهوف واعانةالضعیف و نصرة المظلوم ومواساة الفقیرو ارشادالضـال و النّصیحة للخلق و کفّ الاذی عنهم وتحملّ الاذی منهم .

قوله : «والّسلام‌علیّ یوم‌ولدت».چند فرق است میان **محمدمصطفی** حبیب‌الله و میان **عیسی** روح‌الله .**عیسی** خودرا گفت : «والّسلام علیّ»و **مصطفی** عـربی (ص) شب قربو کرامت ، برمقام قـاب قوسین‌ازحضرت ذی‌الجلال ، بنعت اکراموافضال این کرامت یافت که : «الّسّلام علیك ایّها الّنبی ورحمة الله و برکاته» . و گفته اند : «والّسلام علیّ یوم‌ولدت» سلام اینجا بمعنی سلامتست ـای ـ سلامةلی یوم الولادة ممّا نسبته‌الیّ النصاری فی مجاوزة الحـد فی‌المدح 'وممّا وصفتنی به‌الیهودمن‌الّذم، فلست کماقالات الطائفتان جمیعاً . تبرئه ساحت خویش میکند که از گفتار دوطایفه بیزارم وپاك ' از گفتار ترسایان که در مدح من غلوّ کردند 'و از گفتار جهودان که در ذّم من‌شروع کردند . «ویوم‌اموت»،وروزمرگ‌امیدوارم که دین‌سلامت بپایان‌برم، و فضل‌ونعمت‌الله برخود تمام بینم. «ویوم ابعث حیّاً» و روز رستاخیز بجای ملامت سلامت بینم ' وازاهوال‌رستاخیز خلاص ونجات یابم . روی **ابوسعید الخدری**'قال: قال رسول‌الله (ص):«انّ **عیسی بن مریم** ارسلته امـه الی الکتّاب ' فقال له الّمعلم : قل بسم‌الله . فقال **عیسی** ' الباء ـ بهاءالله' والسین ـ سناء الله ، والمیم ـ **ملك الله** » .

و عن **محمّد بن علىّ الباقر** (ع) قال: لمّا ولد **عيسى** كان ابن يوم كأنّه ابن شهر، فلمّا كان ابن تسعة اشهر، اخذت والدته بيده وجاءت به الى الكتّاب واقعدته بين يدى المؤدب فقال له المؤدب: قل بسم اللّه الرّحمن الرّحيم. فقال **عيسى**: بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، فقال له المؤدب: قل ابجد. فقال **عيسى**: الالف ـ آلاء اللّه، الباء ـ بهجة اللّه. والجيم ـ جلال اللّه، والدّال ـ دين اللّه. هوّز ـ الهاء ـ هوة جهنّم وهى الهاوية، والواو ـ ويل لاهل النّار، والزاء ـ زفير جهنّم. حطّى ـ حطّت الخطايا عن المستغفرين. كلمن ـ كلام اللّه لا مبدّل لكلماته. سعفص ـ صاع بصاع. والجزاء بالجزاء. فقال المؤدب لامّه: خذى بيده فلاحاجة له الى المؤدب. وعن **يعلى بن شداد** عن النبى (ص) قال: «ليخرجنّ اللّه تعالى من النّار بشفاعة **عيسى** مثل اهل الجنة». وعن **سفيان** قال: قال **عيسى بن مريم**: تقرّبوا الى اللّه، ببغض اهل المعاصى، والتمسوا رضوانه بالتباعد منهم، قالوا: فمن نجالس؟ قال: من يذكركم اللّه رؤيته ويرغبكم فى الاخرة عمله ويزيد فى فهمكم منطقه.

روايت كرده‌اند كه **عيسى** (ع) سياحى كردى. وقتى در بيابانى ميشد، باران درايستاد، خودرا جاى پوشش طلب كرد نيافت، روباهى را ديد كه از زخم باران در سوراخ خويش ميشد، **عيسى** بگريست گفت: يارب جعلت لهذا الثعلب كنّا ولم تجعل لى! بارخدايا اين روباه را جاى پوشش و آرامگاه دادى اين ساعت ومرا ندادى! وحى آمد كه يا **عيسى** ميخواهى جائى كه بدو بازشوى؟ گفت خواهم، گفت در اين وادى شو كه آنچه ميخواهى يابى، **عيسى** در وادى شد، پيرى را ديد كه در نماز بود. آن پير چون عيسى را بديد، نماز خويش تمام كرد. آنگه بدست اشارت كرد كه ماذا تريد؟ چه ميخواهى؟ **عيسى** گفت مرا باران گرفت، جائى طلب كردم كه بدو باز شوم. اينجايم نشان دادند، پير خطى گرد خود در كشيده بود ودر آن دايره نماز ميكرد وهيچ قطرهٔ باران بوى نميرسيد. **عيسى** را گفت: قدم در اين دايره نه تا باران بتو نرسد. همچنان كرد، پير بسر نماز باز شد. **عيسى** در كار آن پير تأمل ميكرد وباران كه بوى نمى‌رسيد از آن تعجب همى كرد. چون سلام باز داد گفت: ياشيخ ماقصتك؟

قصهٔخویش بگوو از حال‌خویش مراخبرده . پیر گفت : من وقتـی گناهی کردم ، اکنون چهل سال‌است تااز آن گناه توبه میکنم واز حق تعالی عذرمیخواهم. **عیسی** گفت : آن‌چه گناهست؟ پیر گفت : گناهی که الله تعالی برمن بپوشیدوستر کردتو چه‌پرسی از آن؟ من‌آن گناه باکس‌نگویم‌مگر که‌پیغامبری‌رابینم‌ازپیغامبران خدای و باوی بگویم . **عیسی** گفت : پس من پیغامبر خدایم **عیسی مریم** - بامن بگـوی ! گفت : ای **عیسی** وقتی بردر گاه‌ربّ‌العزّة فضولی کرده‌ام . کاری‌را که‌الله‌تعالی خواسته بود ورانده و کرده ، گفتم لیته‌لم یکن ، فانا استغفرالله منه‌منذ اربعین سنة . فارسل **عیسی** عینیه بالدموع فقال : انّی اری اخی‌هذا یستغفرمن ذنب لم‌یخطر لی‌ببال .

۳- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **واندرهم یوم الحسرة** » بیم نمای ایشانرا ازروز نفریغ .(۱) « **اذقضی الامر** »آنگه که [خلق رابرسر دو راه گسیل کنند] کار [میان گرویده و ناگرویده] بر گزارند . «**وهم فی‌غفلة**» و ابشان در غفلتند [چـون نـا آگـهان] «**وهم‌لایؤمنون** .(۳۹)» وایشان نمیگروند.

« **انّا نحن نرث‌الارض** » مائیم که زمین را [از اهل‌زمین] میراث بریم « **ومن‌علیهـا** » وبازماندگانرا[از مردگان میراث بریم] « **والینایرجعون (۴۰)** » وهمه راباما آرند .

« **واذکرفی الکتاب ابراهیم** » ویادکن دراین نامه‌ابراهیم را،« **انّه کان صدّیقاً نبیّاً** (۴۱) » که‌اوراستی بودراست رو ،راست‌کار،راستگوی پیغامبر.

« **اذقال‌لابیه** » آنگه که پدرخویش‌را گفت:« **یاابت**»ای‌پدر«**لم‌تعبدمالایسمع ولایبصر** ؟»چرامی‌پرستی‌چیزیرا که نشنود ونه‌بیند؟« **ولایغنی عنك‌شیئاً** ؟(۴۲) » و تراسود نداردو بکار نیاید هیچیز؟

---

(۱) نفریغ - کذافی ثلاثة نسخ

« **یا ابت** »ای پدر ای«**انّی قد جآء نی من العلم مالم یأتك**»بمن آمدازدانش آنچه بتونیامد«**فاتبعنی**» برپی من رو[و بامن باش] « **اهدك صراطاًسوّیا.**[۴۳]» تا راه نمایم‌ترا براه راست‌درست.

« **یا ابت**»ای‌پدرای!«**لاتعبد الشّیطان** »دیورا مپرست،«**انّ‌الشیطان کان‌للرّحمن عصیّا .**[۴۴]» که‌دیو دررحمن عاصی‌است.

« **یا ابت انّی اخاف**» ای‌پدر میترسم من «**ان یمسّك عذاب من‌الّرحمن**» که بتو رسد عذابی از رحمن « **فتکون‌للشّیطان ولیّا.** [۴۵] » تا بکام دیو شوی و از کسان وی .

« **قال**» گفت پدر «**أراغب‌انت‌عن‌آلهتی‌یاابراهیم** ؟»بازمی خواهی ایستاد از خدایان من‌ای **ابراهیم**؟«**لان‌لم تنته**» اگر بازنایستی [از دشنام دادن خدایان‌من] « **لارجمنّك**» دشنام دهم تراوسنك سار کنم « **واهجرنی ملیّا.** [۴۶] » فرابر ازمن یکچندی .

«**قال سلام علیك**» ابراهیم گفت‌بریدم ،اینك رفتم «**سأستغفرلك ربّی** »آری هنگامی آمرزش خواهم ترا از خداوندخویش، «**انّه کان بی‌حفیّاً .** [۴۷]» او بمن مهربانست ومرا نیکخواه.

« **واعتزلکم**»جدائی‌جویم‌از شما'[و کران گیرم] « **وماتدعون‌من دون‌اللّه**» واز آنچه می‌خدای خوانیدفرو ازالله تعالی «**وادعواربّی** » وخداوند خویش‌راخوانم «**عسی الاّاکون بدعاء ربّی‌شقیّاً .** [۴۸]»مگر که من با پرستیدن خداوند خویش وخواندن‌وی بدبخت نمانم.

« **فلمّا اعتزلهم** »چون کران گرفت‌از ایشان ،«**ومایعبدون‌من دون‌اللّه**»واز آنچه می پرستیدند فروداز اللّه‌تعالی ،« **وهبناله اسحق و یعقوب** » بخشیدیم اورا اسحق و یعقوب،«**وکلاّ جعلنا نبیّاً .**[۴۹]» وهمه راپیغامبران کردیم

« **ووهبنالهم‌من‌رحمتنا** » وایشانرا ازرحمت خویش بخشیدیم «**وجعلنالهم**

لسان صدق علیاً [۵۰] » و ایشان را سخن نیکو و ستایش و آواء بلند دادیم [دراین جهان] .

« **واذکر فی الکتاب موسی** » ویاد کن دراین نامه **موسی** را، «**انّه کان مخلصاً**» که او گزیده‌ای بود پاك کار ،[پاك ستایش]« **وکان رسولا نبیّاً** . [۵۱]» و مارا فرستاده‌ای بود پیغامبر .

« **ونادیناه** »خواندیم اورا و آوازدادیم، «**من جانب الطّور الایمن** »از سوی طور [کوه باآئین ویمن]ازسوی راست،«**وقرّبناه نجیّاً(۵۲)**»ونزدیك كردیم اورا بهمرازی(۱) «**ووهبناله من رحمتنا اخاه**» و بخشیدیم او راازرحمت خویش برادر او ، «**هرون نبیّاً** .[۵۳]» هرون [یاری ووزیری] پیغامبر.

« **واذکر فی الکتاب اسمعیل** » ویاد کن دراین نامه **اسمعیل** را ، «**انّه کان کان صادق الوعد**» که او مردی راست وعده بود، «**وکان رسولاً نبیّا** [۵۴]» و فرستاده ای بود پیغامبر .

«**وکان یأمراهله بالصّلوة والزّکوة** »وکسان خویش رابنمازو زکوة همی‌فرمود، «**وکان عندربّه مرضیّا** .[۵۵]» واونزدیك خداوند خویش پسندیده بود.

« **واذکرفی الکتاب ادریس** » ویاد کن دراین نامه ادریس را ، « **انّه کان صدّیقا نبیّاً** [۵۶]» که اوراستی بود راست‌وراست گوی، پیغامبر.

« **ورفعناه مکاناً علیّا** .[۵۷]»برداشتیم اوراجایگاهی بلند.

« **اولئك الّذین انعم اللّهٌعلیهم**» ایشان آنند که اللّه‌تعالی با ایشان نیکوئی کرد و برایشان نعمت نهاد،[وایشانرا بنواخت] «**من النّبیّین من ذرّیة آدم** » از پیغامبران ازنژاد آدم ، « **وممّن حملنامع نوح** »واز ایشان که برداشتیم ایشان را با نوح ، «**و من ذرّیة ابراهیم و اسرائیل**» واز نژاد **ابراهیم و اسرائیل** ، «**وممّن هدینا واجتبینا** » واز ایشان که ماراه نمودیم‌وبر گزیدیم ، « **اذاتتلی علیهم آیات**

۱- نسخه الف : بهامرازی

الرّحمن» چون بر ایشان خواندندید سخنان رحمن وپیغامهای او «**خرّوا سجّداً و بکیّاً**. (٥٨)» بسجود افتادندی سجود بران و گریان.

«**فخلف من بعدهم خلف**» و در رسید از پس ایشان پسینها [بترینان].

«**اضاعوا الصلوة**» نماز بگذاشتند [ازاوّل وقت]«**واتّبعوا الشّهوات**» و بر پی آرزوهای خویش ایستادند.«**فسوف یلقون غیّاً**. (٥٩)»آری بینند کار تباه[وعذاب دوزخ].

«**الاّمن تاب و آمن و عمل صالحاً**» مگر آنکس که باپس آید و بگرود و نیکی کند، «**فاولئك یدخلون الجنّة**»ایشان آنند که ایشان را در بهشت آرند.

«**ولایظلمون شیئاً** (٦٠)» وازپاداش ایشان چیزی نکاهد.

النّوبة الثانیة

قوله تعالی: «**وانذرهم یوم الحسرة**» الانذار-اعلام مع التّخویف، والحسرة-النّدامة علی الفائت. معنی حسرت غایت اندوه و کمال غم است، که دل راشکسته و کوفته کند، یعنی- یدع القلب حسیراً. روزقیامت روزحسرت خواند لانّه یتحسّر فیه کلّ مفرط فی الطاعة علی تفریطه، و کلّ من کسب المعصیة علی معصیته. معنی آنستکه ای محمد! امت خودرا بیم ده و بترسان ازروز قیامت، که خلق در آنروز بغایت اندوه وشکستگی ودرماندگی باشند، یکی بتقصیر درطاعت، یکی بارتکاب معصیت. قال **ابن عباس**: قوله«یوم الحسرة»، هذا من اسماء یوم القیامة عظّمه الله و حذّره عباده. «اذقضی الامر» فرغ من الحساب وادخل اهل الجنّة الجنّة واهل النّار النّار، وذبح الموت. روی **ابوسعید الخدری** رضی الله عنه قال: قال رسول الله(ص): «اذا استقرّ اهل الجنّة فی الجنّة واهل النّار فی النّار، جیئی بالموت فی صورة کبش املح، فیوقف بین الجنّة والنّار، فینادی یا اهل الجنّة، فیشرئبون و ینظرون، ثم ینادی یا اهل النّار، فیشرئبون وینظرون، فیقال أتعرفون هذا؟ هذا الموت. ولیس فیهم الا

من یعرفه ' فیذبح بین الجنّة و النّار ، ثم یقال یا اهل الجنّة خلود لاموت فیه و یا اهل النّار خلود لاموت فیه. ثم قرأ رسول الله (ص) « وانذر هم یوم الحسرة ».
و فی روایة **ابوهریره** قال : قال رسول الله (ص) . « یؤتی بالموت یوم القیامة فیوقف علی الصراط فیقال یا اهل الجنة ! فیطلعون خائفین و جلین ان یخرجوامن مکانهم الّذی هم فیه ، فیقال هل تعرفون هذا؟ فیقولون نعم یا ربّنا هذا الموت ، ثم یقال یا اهل النّار! فیطلعون فرحین مستبشرین رجاء ان یخرجوا من مکانهم الّذی هم فیه، فیقال هل تعرفون هذا؟ فیقولون نعم یا ربّنا هذا الموت، فیذبح علی الصراط، ثم یقال، خلود فلاموت . فیزداد اهل الجنّة فرحاً الی فرحهم ویزداد اهل النّار حزناً الی حزنهم» . وعن **ابن مسعود** قال: لیس من نفس الاّ و هی تنظر الی بیت فی الجنّة و بیت فی النّار، وهو «یوم الحسرة» ویری اهل النّار البیت الّذی فی الجنّة ، ثم یقال لو عملتم، فتأخذهم الحسرة. ویری اهل الجنّة البیت الّذی فی النّار' فیقولون لولا ان منّ الله علیکم

قوله : «وهم فی غفلة» ای- هم الیوم فی غفلة .این غفلت بمعنی تغافل است . میگوید امروز دردنیا خویشتن را غافل میسازند ازکا آخرت وبدان ایمان می نیارند ، فذلك قوله :«وهم لایؤمنون» ای ــ لایصدّقون به» .

« انّا نحن نرث الارض ومن علیها» ای - نمیتهم فیبقی الّرب سبحانه فیرثهم . معنی وراثت درلغت آنست که ملك مورث بوفات وی باوارث نشیند ،ووراثت حق تعالی نه باین معنی است که آسمان وزمین وهرچه در آن همه ملك و ملك الله تعالی است ،همه آفریده ونو کرده و ساختهٔ او ،نه ازکسی خریده و یافته یاازدیگری بوی رسیده ، پس معنی آیت آنست که جهانیان وجهانداران را برداریم و خلق راجمله بمیرانیم وولایت داشت وامرونهی ایشان بمرگ بریده گردانیم، تادنیا از خلق خالی شود وجز مالك حقیقی وخدای باقی نماند،« والینا یرجعون» یرّدون فنجازیهم جزاء وفاقاً .وقرأ **یعقوب** «یرجعون» بفتح الیاء و کسر الجیم.

«واذکر فی الکتاب» ای ــ اذکر یامحمّد لقومك وامتك فــی القران الّذی

انزل علیك قصّة ابراهیم مع ابیه لیکون دلیلاً علی صحّة نبوّتك. «انّه کان صدّیقاً» کثیر الصّدق. «بنیّاً» رسولاً ینبئ عن الله بالوحی.

«اذقال لابیه» و هو یعبد الصّنم: «یا ابت لم تعبد مالایسمع» الدّعا، «ولایبصر» العبادة ولایدفع عنك مضرّة ولامکروهاً. رب العالمین ابراهیم (ع) را بپسندید واورا بستود بانکار که نمود بر بت‌پرستی پدر. معنی آنست که: ای محمد(ص) قوم خودرا خبرده از قصّهٔ ابراهیم، آن مرد پیغامبر راستگوی راست‌رو که پدر خودرا گفت، آزر بت پرست: «لم تعبد مالایسمع ولایبصر» چرا پرستی بتی که سمع ندارد وبصر ندارد؟ نه سمع دارد که دعای توشنود. نه بصر دارد که عبادت تو بیند. این دلیلی ظاهر است که خداوندعالم معبود جهانیان و آفریدگار همگان، اورا سمعست و بصر. سمیع بسمعه، بصیر ببصره. شنوائی است که همه آواز ها شنود وبشنوائی خود بهمه رازها رسد. بینائیست که بهیچ بیننده نماند، پوشیده ودورچون آشکاراونزدیك بیند. «ولایغنی عنك شیئاً» قیل لایدفع عنك عذاب الله. چرا بت پرستی که فردا عذاب الله تعالی ازتو بـار نتواند داشت؟

«یا ابت انّی قدجاءنی من العلم» یعنی من الوحی. «مالم یأتك» وقیل اتانی الله من علم التّوحید و معرفة الله، ومن علم مایکون بعدالموت و من استحقاق الکافر عذاب الله. «مالم یأتك» ای پدرازوحی خدای تعالی بمن آن آمد که بتو نیامد، ومن آن دانـم که تو ندانی ازعلم توحید ومعرفت خدا، ومن دانم که فرداکافـررا وبت پرست را عذاب کنند وتومی ندانی. باری برپی من رو و اتبّاع من کن تا دلائل توحید بـرتو روشن کنم، وراه دین پسندیده بتونمایم. «اهدك صراطاً سوّیا» یعنی دیناً عـدلا و هوالاسلام. معنی سوی درآیت عدلست همچنانکه درسورة الملك گفت: «أفمن یمشی مکبّاً علی وجهه اهدی امّن یمشی سوّیا» ای عدلا مهتدیاً علی صراط مستقیم.

اما آنچه دراول سورة گفت حکایت ازجبرئیل «فتمثل لها بشراً سوّیاً» آن تسویت

خلق است بر صورت بشر، همچنانکه درصفت آدم گفت: «ثم سوّیه و نفخ فیه من روحه». ای - اسوّی خلقه.

«یا ابت لاتعبد الشّیطان» عبادة الشّیطان -طاعته فی تکفیره و اضلاله. یقول لاتطعه فیما یأمرك، «انّ الشّیطان کان للرّحمن عصیّاً». العصی والعاصی واحد، العصیّ فی المعنی اکثر وکان اینجا زیادت است آنرا معنی نیست، و گفته اند کان بمعنی صار است.

«یاابت» بفتح درهر چهار حرف، قراءت شامی است وشرح آن ووجه آن در سورة یوسف رفت. «انّی اخاف» این خوف بمعنی علم است چنانکه آنجا گفت: «فان خفتم الاّ یقیما حدودالله» والمعنی انّك اعلم ان متّ علی ماانت علیه، «ان یمسّك عذاب من الرّحمن». وقیل معناه اخاف ان لاتقبل منّی نصیحتی فیعذبّك الله. «فتکون للشّیطان ولیّاً» قرینا فی النّار تلیه ویلیك. ای پدر می ترسم نصیحت من نپذیری وانکه الله تعالی ترا عذاب کند ودر دوزخ قرین شیطان باشی. آنکه پدر اورا جواب داد:

«أراغب انت عن آلهتی یا ابرهیم؟» این استفهام بمعنی انکاراست، یعنی أترغب عن عبادتها و تمیل عنها؟ ای **ابراهیم** ازعبادت بتان می بر گردی و می ننگ داری و طعن کنی و مرا امرونهی میکنی؟ «لئن لم تنته» عن مقالتك وامری ونهیی، «لارجمنّك» و اگرازین سخن برنگردی و این امردرباقی نکنی من ترا سنگسار کنم و هلاك و قیل «لارجمنّك» ای-لاشتمنّك یقال فلان یرمی فلاناً و یرجم اذاشتمه، ومنه قوله سبحانه. «والّذین یرمون المحصنات».

رجم درقرآن برپنج وجه آید: یکی بمعنی قتل، چنانکه در سورة یس گفت: «لنرجمنّکم» یعنی لنقتلنّکم، ودرسورة الّدخان گفت: «وانّی عذت بربّی و ربّکم ان ترجمون» یعنی تقتلون، ودرسورة هود گفت: «ولولارهطك لرجمناك» ای-قتلناك. وجه دوم رجم است بمعنی شتم، چنانکه درین سورة گفت: «لئن لم تنته لارجمنّك» ای-لاشتمنّك. وجه سوم رجم است بمعنی رمی، چنانکه گفت: «وجعلناها رجوماً للشیاطین» یرمون بها. وجه چهارم رجم است بمعنی ظن، چنانکه درسورة **الکهف** گفت: «رجمابالغیب» یعنی

رمیاً بالظن وجه پنجم رجم است بمعنی لعن در صفت شیطان «فاستعذ بالله من الشّیطان الرّجیم.» ای- الملعون.

قوله: «واهجرنی ملیّا» یعنی زماناً طویلا، یقال تملّ حبیبك ای-عش معه دهراً. و منه قیل اللیل والنّهار ملوان، و قیل «واهجرنی ملیّا» ای - سلیماً صحیحاً قبل ان یلحقك مکروه.

«قال سلام علیکم» این سلام تودیع است کنایت از بیزاری وجدائی وهجرت، چنانکه تو از کسی فراببری و ازوی بر گردی گوئی، سلمت علی فلان و کبّرت علیه. وقیل سلام علیك ای-سلمّت منی لاالصیبك بمکروه، وهذا جواب الجاهل کقوله: «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً».

«سأستغفر لك ربّی» یعنی ان تبت و آمنت. معنی آنست که آمرزش خواهم ترا از خداوند خویش اگر شرایط استغفار بجای آوری، یعنی که از شرك توبه کنی و بوحدانیت الله تعالی ایمان آری، و گفته‌اند ابراهیم(ع) که این سخن میگفت نمی‌دانست که استغفار از بهر مشرك محظور است و هنوز آیت نهی نیامده بود پدررا وعدهٔ استغفار داد بر امید اجابت، پس تا پدر زنده بود امید داشت که الله تعالی ویرا ایمان دهد، بدان امید از بهر او آمرزش میخواست، پس چون کافر مرد استغفار بگذاشت و نیز آمرزش نخواست.

«انّه کان بی حفیّا» ای - بارّاً لطیفاً محسناً. و قیل الحفی - العالم، المستقصی عن الشیء استخباراً. یقال تحفی به اذا اکرمه. ای- کان یجیبنی اذا دعوته.

«و اعتزلکم» هذا تفسیر السّلام. «و ما تدعون من دون الله» الدعاء فی هذه الایة بمعنی العبادة. یقول افارقکم وافارق مـا تعبدون من اصنامکم «و ادعو ربّی» ای- انفرد بعبادة ربّی. «عسی الاّ اکون بدعاء ربّی» ای - بعبادة ربّی. «شقیّاً» کما شقیتم انتم بعبادة الاصنام و یرید انّه یتقبّل عبادتی و یثیبنی علیها، والشقاء بالدّعاء - ترك اجابة الداعی.

«فلمّا اعتزلهم ومایعبدون من دون الله وهبنا له اسحق ویعقوب» چون ابراهیم ازقوم خویش وازبتان وبت‌پرستان هجرت کرد وروی بما نهاد اورا فرزند بخشیدیم:

اسحق وازپس **اسحق یعقوب** وهمه‌راپیغامبر کردیم . **ابراهیم و اسحق و یعقوب.** تا عالمیان بدانند که بر الله‌تعالی هیچکس‌زیان‌نکند ومزدهیچ نیکوکارضایع‌نکند. ربّ‌العالمین دراین‌آیت منّت نهاد برابراهیم (ع) که اورا فرزند بخشیدیم، دلیلست که فرزند صالح‌نعمتی‌باشد ازالله‌تعالی‌بربنده، وآنچه گفت:« انّما اموالکم واولادکم فتنة» اگرچه مخرج آن‌عامّست معنی آن خاصّست، که فرزندطالح‌خواهد نه‌صالح محال باشد که الله بر ابراهیم منّت نهد به بخشیدن فرزند وانگه فرزند بروی فتنه باشد، وازاینجا گفت پیغامبر(ص): «نعم الولد الصالح للرّجل الصالح ».

« فلمّا اعتزلهم » این عزلت **ابراهیم** هجرت وی است اززمین **عراق** از کوثی بسوی **شام**، واول که‌بشام‌فرو آمد بشهر حرّان فرو آمد ، وآنجا**ساره** را بزنی کرد ، وساره دخترملك **حران** بود بقول **سدّی** . و بقول بعضی مفسّران دختر**هاران** بود عمّ **ابراهیم** ،وابراهیم مدتی‌در حران بماند پس‌قصد **مصر** کرد وباوی **لوط** پیغامبر بود وساره . واین هجرت آنست که‌الله‌تعالی گفت:« فآمن‌له لوط» وقال:«انّی‌مهاجر الی ربّی» پس از مصر بیرون آمد و**لوط بمؤتفکات** فرو آمد وابراهیم بزمین فلسطین . « و کلاًّ جعلنا نبیّاً » ای ـ جعلنا کلّ واحد منهم نبیّاً .

« و وهبنا لهم من رحمتنا » المال والولد والنبوّة . « وجعلنا لهم لسان صدق علیّا » ای ـ بقینا لهم‌الثناء الحسن، والذکر الرفیع فی کلّ‌الادیان . این آنست که هر گروهی برهردین که باشند ابراهیم(ع) را ثنا گویند ،واورادوست دارند ،وبنبوّت‌وی اقرار دهند ، همانست کـه جائی دیگر گفت:« واجعل‌لی لسان صدق فی‌الاخرین » ای ـ القول بالحکمة والخیر، وسمّی‌القول لساناً لانّه باللسان یکون .

« واذکرفی‌الکتاب موسی انّه‌کان مخلصاً » مسلماً موّحداً مطیعاً لله ، خالصاً غیر مراء . وقرأ الکوفیّون، مخلصاً بفتح اللّام، ای ـ نبیّاً مختاراً اخلصه‌الله .«وکان رسولا نبیّاً » مرسلا بالوحی رفیع‌الشأن .

« ونادیناه » ای‌ـدعوناه و کلّمناه لیلة‌الجمعة.« من‌جانب‌الطورالایمن» **الطور**ـ

جبل بین مصرومدین . والایمن ـ الیمین . وهویمین **موسی** وذلك حین اقبـل موسی من مدین یرید مصر ، فنودی من الشجرة وکانت فی‌جانب الجبـل علی‌یمین موسی. موسی ازمدین برفته وروی بمصر نهاده که نداءِ حق شنید از جانب درخت از کران کوه ازسوی راست موسی . « وقرّبناه نجیّاً » قال **ابن‌عباس** : ادنی حتی سمع صوت القلم.وفی روایة،حتی‌سمع صریف القلم الّذی کتب به التّوراة.وفی روایة، قربّه‌الربّ الیه حتی سمع صریر القلم حین کتب التّوراة فی‌الالواح . و قال **السّدی** : ادخل فی‌السماء فکلّم . وقیل« وقرّبناه نجیّاً » ای ـ رفعناه من سماء الی سماءٍومن حجاب الی حجاب حتی لم یکن بینه وبین‌العرش‌الاّ حجاب واحد . وعن **مجاهد** فی قوله: « وقرّبناه نجیّاً » قال بین السّماءالسّابعة وبین‌العرش‌سبعون ألف حجاب: حجاب‌نور، وحجاب ظلمة، وحجاب‌نور، وحجاب ظلمة، فمازال موسی یقرب حتی‌کان بینه وبینه حجاب . فلمّا رأی مکانه و سمع صریف القلم قال : « رب ارنی انظر الیك » ، وعن **الربیع بن انس** قال:مکث علی الّطور اربعین لیلة و انزل علیه التوراة فی‌الالواح، وکانت الالواح من برد . فقرّبه الرّب نجیّاً وکلّمه وسمع صریف القلم، وذکر انّه لم یحدث حدثا فی الاربعین لیلـة حتی هبط من الّطور . والّنجی هوالّذی یناجیك و تناجیه،الواحدوالجماعة فیه سواء . قال الله تعالی : « خلصـّوانجیّاً». یقال ناجیتـه ونجیّته‌وانتجیته،قوم نجیٌ وقوم نجوی . یقول‌الله‌تعالی:«واذهم‌نجوی» . وقیل‌هومشتق من النجوة وهی‌الارتفاع. ونجیّاً نصب علی الحال.

« ووهبنا له من رحمتنا » این اجابت دعاء **موسی** است که وزارت هرون‌بدعا خواسته‌بود و گفته: « واجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی » ای ـ « جعلنا اخاه هرون نبیّاً نعمة منّا علی‌**موسی** .

« واذکرفی‌الکتاب اسمعیل انه‌کان‌صادق الوعد » یعنی‌ـیصدق اذا وعدویفی‌اذا ضمن ،وقیل‌الصّـادق‌بمعنی‌المصدوق‌ای‌ـکان‌مصدوق‌الوعد،مفسّران گفتند : پیغامبران همه راست وعده بودند ، اما تخصیص وی بذکر از آن بود که باکسی وعده نهاده وسه روز درآن مقام درانتظاربنشست وبقول **کلبی** یك سال . « وکان رسولانبیّاً»

بعثه الله الی جرهم.

اسمعیل بن ابراهیم پیغامبری بود مرسل، فرستادهٔ اللّٰه‌تعالی به **جرهم**، قبیله‌ای بود ازقبائل عرب وقوم‌وی بودند، و ازایشان زن خواست وزبان ایشان داشت. قال **عطاء بن ابی رباح**: لم یتکلم بالعربیّة من الانبیاء الاخمسة: **هود وصالح واسمعیل و شعیب ومحمد** صلی الله علیهم اجمعین. وعن **ابی جعفر** قال: انّ الله عزّ و جلّ الهم **اسمعیل** العربیّة وترك **اسحق** علی لسان ابیه.

«وکان یأمر اهله» الاهل هیهنا هم القوم الّذین آمنوا به من ذوی القربی و غیرهم، کقوله مخبراً عن **لوط**: «رب نجنّی واهلی» یعنی ومن آمن بی، و کذلك فی قوله: «قلنا احمل فیها من کلّ زوجین اثنین واهلك». ویقال لاهل **مکة** اهل الله لانّهم سکّان حرمه و بیته. ویقال لحفظة القران اهل الله. واهل کلّ شیئی هو الّذی یستحقه، قال الله تعالی: «هو اهل التقوی واهل المغفرة».

«بالّصلوة و الزّکوة» ای- بالصلوة و الزّکوة المفروضة علیهم فی شریعته.

«وکان عند ربّه مرضیّاً» لانّه قام بطاعته.

«واذکر فی الکتاب ادریس انّه کان صدّیقاً نبیّاً». **ادریس** جدّ پدر **نوح** است، **نوح بن ملك بن متوشلخ بن اخنوخ** ومیان **ادریس** ومیان **آدم** پنج پدر است وهو: **اخنوخ** بن **یارد** بن **مهلائیل** بن **قینان** بن **یانش** بن **شیث** بن **آدم**. بقولی دیگر چهار پدر است میان ایشان: **اخنوخ** بن **مهلائیل** بن **انوش** بن **شیث** بن **آدم**. ونام **ادریس** بیك قول الیاس است بیك قول اخنوخ وهو الاصح. وسمّی **ادریس** لکثرة درسه الّصحف المنزلة علیه. وقیل ادراسین. ربّ العزّة سی صحیفه بوی فرو فرستاد وبروایتی پنجاه صحیفه، وازبس که آنرا درس کرد اورا **ادریس** گفتند. اوّل کسی که خیاطت کرد وجامهٔ دوخته پوشید اوبود. وکانوا یکتسون قبل ذلك الجلود. واوّل کسی که خط نبشت بقلم اوبود. واوّل کسی که درنجوم و علم حساب نظر کرد او

بود. **سدّی** گفت: اوّل پیغامبری که ربّ‌العزّة بخلق فرستاد اززمین پس از **آدم** و **شیث** **ادریس** بود. وعمل وی درطاعت الله تعالی هرروز چندانی بود که اعمال‌همه خلق، وتحمید وی این‌بود: الحمدلله ربّ العالمین کماینبغی‌لکرم‌وجهه، وعزّجلاله. و اورا بآسمان برد زنده، چنانکه عیسی را بآسمان بردند، بقول بعضی مفسّران در آسمان چهارم است زنده، وبقول بعضی‌دربهشت است. مصطفی(ص) گفت: «لمّا عرج بی الی السّماء اتیت علی ادریس فی‌السّماء الّرابعة».و گفته‌اند چهارپیغامبر اکنون زنده‌اند، دودرزمین ودو در آسمان: **الیاس و خضر** در زمین، **وعیسی وادریس** در آسمان. و علماء تفسیر را خلافست که: سبب رفع وی بآسمان چه بود؟ **ابن‌عباس** گفت وجماعتی‌مفسّران که: **ادریس** وقتی بصحرا رفت بوقت هاجره، آفتاب‌بروی تافت وازحرارت وتیزی گرمارنجور گشت گفت: من یکساعت طاقت نمیدارم، آن فریشته که پیوسته‌آنرا برمیدارد وبا وی است چون طاقت می‌دارد،شفقت برد گفت: یاربّ‌خفّف عمّن‌یحملها من‌حرّها وثقلها. رب العزّة دعاء وی درحق فریشته‌اجابت کرد وآن بار گران بروی سبك شد و تبش آن کم گشت، فریشته گفت: بار خدایا این حکم چیست واز کجا این‌قضا کردی؟ گفت:بدعاء بندهٔ من **ادریس**. گفت‌بار خدایا مرا بنزدیك‌وی فرودآر ومیان ما دوستی پدید کن. فریشته دستوری یافت و بر **ادریس** آمد، ادریس گفت من دانم که تو از مهینان فریشتگانی و ترا بنزدیك ملك‌الموت‌آبرویست، وسخن توبروی روان، ازبهرمن شفاعت کن تا قبض‌روح من درتأخیر نهد وروزگاری مرا فروگذارد تا درشکروعبادت الله تعالی‌بیفزایم. فریشته اورا برپرخویش گرفت وبرآسمان برد واورا بنشاند آنجا که مطلع آفتابست، وخود پیش ملك‌الموت رفت و گفت مرا بتو حاجتی است، دوستی از فرزندان آدم نام وی **ادریس** مرابتوشفیع آورده که اجل‌وی روزگاری درتأخیرنهی. **ملك الموت** گفت این‌حکم‌درمن‌نیست‌ودراجل خلق‌تقدیم وتأخیر نیست، اماا گرخواهی او را ازمرگ خویش خبردهم تاباری بسازکار(۱) آن روزمشغول شود. پس‌ملك‌الموت درديوان عمر

۱- نسخه ج: سامان

وی نظر کردوبآن فریشته گفت تودر حق کسی سخن میگوئی که از عمر وی بس چیزی نمانده ووفات وی آنجا رسد که مطلع آفتابست . فریشته گفت او در مطلع آفتاب نشسته است واین ساعت من از نزدیك وی آمدم ، **ملك الموت** گفت چون توباز گردی اورا زنده نیابی چون فریشته باز آمد ، **ادریس** (ع) را دیدرفته وروح وی بالله تعالی رسیده .وعن **کعب**: انّ **ادریس** کان له صدیق من الملائکة فقال له، کلّم لی ملك الموت حتی یؤخّر قبض روحی ، فحمله الملك تحت طرف جناحه فلمّا بلغ السّماء الرابعة لقی ملك الموت فکلّمه فقال :این هو؟قال : هاهوذا . فقال من العجب انّی امرت ان اقبض روحه فی السماء الرابعة . فقبض هناك. **وهب** گفت : **ادریس** در روزگار خویش عابدترین فرد بود ، بدنیا التفات نکردی وپیوسته در آرزوی بهشت بودی ویك ساعت ازعبادت نیاسودی وهر روز عمل وی بآسمان بردند چندانکه عمل هر که درزمین ،فریشتگان از آن تعجب میکردند ، وملك الموت مشتاق دیدار وی شد از الله تعالی دستوری خواست تابزیارت وی شود . دستوری یافت بیامد بصورت آدمی و اورا زیارت کرد . **ادریس** صائم الدهر بود ، نماز شام که افطار کرد ، **ملك الموت** بر آن صورت آدمی حاضر بود او را بطعام خواند نخورد، **ادریس** گفت : انّی احبّ ان اعلم من انت؟ من میخواهم بدانم که تو که ای ؟ گفت:من ملك الموت ، از الله تعالی دستوری خواستم تابزیارت و صحبت تو آیم. **ادریس** گفت : مرابتو حاجتی است . گفت : چه حاجت ؟ گفت : آنکه قبض روح من کنی . ملك الموت گفت. این بفرمان الله تعالی توانم کرد ، ازالله تعالی فرمان آمد که :اقبض روحه چون میخواهد روح اوقبض کن ، ملك الموت قبض روح او کرد ، ربّ العالمین همان ساعت اورازنده کرد. ملك الموت گفت : ای **ادریس** چون دیدی؟ گفت:صعب دیدم و هائل ،کاری دشخوار و عقبه ای سخت . گفت :چه فایده رااین سئوال کردی ؟ گفت : لاذوق کرب الموت فاکون له اشدّ استعداداً ، آنگه **ادریس** گفت . مرابتو حاجتی دیگر است، خواهم که مرا بآسمان بری تابهشت ودوزخ ببینم.ملك الموت بدستوری و فرمان الله تعالی

اورا بآسمان برد ،آنگه گفت از مالك در خواه‌تادر های دوزخ بگشاید ولختی از آن انکال وسلاسل وانواع عقوبات که ربّ‌العزة بیگانگانرا ساخته به‌بینم .همچنان کرد. **ادریس** (ع) چون آن‌دید ازهول آن وشدّت وصعوبت آن بیفتاد وبیهوش شد . چون بهوش بازآمد گفت : چنانکه دوزخ نمودی بهشت‌نیز بمن نمای . بهشت بوی نمود بفرمان اللّٰه‌تعالی . **ادریس** ساعتی‌در بهشت طواف میکرد ودر آن ناز و نعیم و فوز مقیم‌نظاره میکرد . ملك‌الموت گفت : بیرون آی از بهشت تابمقرّخود باز گردیم . **ادریس** در درخت بهشت آویخت و گفت : لااخرج منها . فقال انطلق‌فلیس هذا باوانها. بیرون‌آی که هنوز وقت آن نیست که اینجا قـرارگاه سازی . ربّ العـزّة فریشته دیگر فرستاد تامیان ایشان حکم کند فریشته گفت :مالك لاتخرج؟چونست که بیرون نمیآئی ؟ بچه حجت اینجا قرار گرفته‌ای ؟ **ادریس** گفت .حکم‌الهی و قضای‌ربّانی‌چنانست که :« کل نفس ذائقةالموت» . هرتنی که آفریدناچارمرگ‌بچشد و من‌چشیدم . و گفته است:«وان منکم‌الاواردها» هیچکس‌نیست از شما که نه‌بدوزخ رسد و به ببند ،ومن رسیدم ودیدم . و گفته است‌جلّ جلاله :«وماهم منها بمخرجین» کسی که در بهشت‌شدبیرون نیاید، پس باین‌حجت‌من بیرون نیایم .فاوحی اللّٰه‌تعالی الی ملك الموت : باذنی دخل الجنّة و بامری یخرج‌هوحیّ هناك ، فذلك‌قوله‌تعالی: «ورفعناه مکاناً علیّاً».

«اولئك الّذین» ای ــ الّذین تقدّم ذکرهم. «انعم‌الله علیهم» این کنایت‌است از بعثت و تنبئت . میگوید ایشان آنانند که ماایشانــرا پیغامبران کردیم‌وبکرامت و رسالت مخصوص کردیـم تاخلق بایشان اقتـدا کنند وراه ایشان روند . آنگه گفت پیغامبران کیستند . «من ذرّیة آدم» یعنی **ادریس** ، که ازین پیغـامبـران نامبرده هیچکس **بآدم** نزدیك تر ازادریس‌نبود . «وممّن حملنا» یعنی ومن ذرّیة من حملنا «مع نوح» یعنی **ابراهیم** که از فرزنـدان **سام نوح** است و **سام** با **نوح** در کشتی بود . «ومن ذرّیة ابراهیم» یعنی **اسمعیل واسحق و یعقوب** . «واسرائیل» یعنی‌ومن

ذرّية اسرائيل واز فرزندان **یعقوب ،موسی و هرون و زکریا ویحیی وعیسی**.
«وممّن هدينا» الى ديننا«واجتبينا» من بين النّاس يعنى ـالمؤمنين. « اذاتتلى عليهم »
اینجا ضمیری‌است‌یعنی-کانوا «اذاتتلى عليهم آيات الرحمن» ای- كتب اللهالمنزلة.
«خرّواسجّدا» اى- سقطوالوجوههم ساجدين تعظيماً للهّ و كلامه. «و بكيّا» اى -
باكين خوفاً منه و طمعاً ،و«سجداًو بكيّاً» منصوبان على الحال ، وبكيّا جمع باك،
واصله بكويًا على‌وزن فعول، كشاهد وشهود وحاضر وحضور.

«فخلف من‌بعدهم خلف» ای-انقرض هؤلاء الانبياء وجاء بعدهم قوم لاخير فيهم ، و الخلف اذااضفته سكنت‌اللّام، تقول خلف صدق و خلف‌سوء . و اذالم تضفه، سكنته فى‌الشرّو فتحته فى‌الخير. والخلف ايضاً اسم للقرن . يقال انقرضت قرون و خلوف . « فخلف‌من بعدهم خلف» میگوید چون پیغامبران‌ودینداران و صالحان و مؤمنان بسررسیدند ، ازپس‌ایشان دررسیدند، یعنی در روزگارفترت قومی بدنابکار یعنی جهودان وترسایان و گبران. «اضاعوا الصلوة » يعنى تركوا الصّلوةالمفروضة ولم يعتقدوا وجوبها لقوله تعالى : «الامن تاب وآمن» فدل على كفرهم . **مجاهد**و **قتاده** وجماعتی گفتند این خلف قومی‌اند بدان و عاصیان از امت احمد :« اضاعوّا الصلوّة» يعنى اخرو هاعن‌مواقيتها وصلوّها لغيروقتها . «واتبعوّا الّشهوات » يعنى اللذات ، شرب‌الخمروالّزناوغيرذلك . نماز باول وقت نگزارندودرآن تقصير كنند وبرپی شهوتها روند . خمرخورند وزنا کنند،قال **وهب** : شرابون للقهوات ، لعابون بالكعبات ، ركابون‌للشهوات ، متّبعون للذّات، تاركون للجمعات .خمرخوارانند ، نردبازانند، بحرام شهوت رانند و جمع‌وجماعت بگذارند . **مجاهد گفت** هذاعند قيام‌الساعة وذهاب‌صالحى‌امّةمحمد(ص) ينزوابعضهم‌على‌بعض فى‌الا ٓزقة . روى‌ابن‌عمر قال:قال‌النبى(ص): «يكون‌فى امتىّ‌من‌يقتل‌على الغضب‌ويرتشى فى‌الحكم و يضيع الصلوة و يتبع‌الّشهوات ولاتردّله‌راية». قيل‌يا رسول‌الله:أمؤمنون‌هم؟ قال : «بالايمان يقرّون». وعن **انس** قال : قال‌النبى (ص) : «انّهاستكون فى‌بعدى‌ائمةفسقة يصلون

الصلوة لغير وقتها فاذا كان ذلك فصلوا الصلوة لوقتها واجعلوا الصلوة معهم نافلة. «فسوف يلقون غيّاً» ای هلاكاً وشرّاً وعذاباً طويلا، و قيل «يلقون غيّا» ای جزاء غيهم. وقيل الغی وادفی جهنّم بعيدالقعر منتن الرّيح، فيه بئر يقال لها **الهبهب** كلماخبت جهنّم سعرّت منها، فذلك. قوله: «كلماخبت زدناهم سعيراً» وقيل هونهر حميم فی النّار بعيدالقعر، خبيث الطعم، يقذف فيه الّذين اتبّعوا الّشهوات. وقال **ابن عباس**: الغّی اسم وادفی جهنّم، و انّ اودية جهنّم لتستعيذ من حرّه، عدّ ذلك الوادی للزانی المصر عليه، ولشارب الخمر المصر عليه، ولآ كل الربوا الّذی لاينزع عنه، ولاهل العقوق، ولشاهد الزور، ولامرأة ادخلت علی زوجها ولداً.

«الاّ من تاب» من الّشرك و رجع عن ذنبه «و آمن» بلسانه و قلبه وصدّق النبيين «وعمل صالحا» ادّی الفرائض، «فاولئك يدخلون الجنة ولا يظلمون شيئاً» ای لاينقصون من ثواب اعمالهم شيئاً. قرأ **ابن كثير وابوعمرو و ابوبكر و يعقوب** يدخلون بضم الياء و فتح الخاء. والباقون بفتح الياء وضمّ الخاء. ووجه القرائتين ظاهر لاخفابه.

النّوبة الثالثه

قوله تعالی: «وانذرهم يوم الحسرة» يوم الحسرة- يوم القيامة سبق لقوم الشقاوة من غير ان يرتكبوا معصية، ولاخرين السعادة قبل ان يقترفوا حسنة. روز حسرت روز اول است درعهد ازل، كه حكم كردند و قضاراندند و هر كس را آنچه سزای وی بود دادند، راندهٔ بی جرم وجريمت، نواختهٔ بی وسيلت طاعت. يكی را خلعت رفعت دوختند و ميل نه. يكی را بآتش قطيعت سوختند و جورنه. آن يكی بر بساط لطف پر از ناز و خطاب: «فاستبشروا ببيعكم» شنيده. اين يكی درو هده خذلان بنعت حرمان زهر «قل موتوا

بغیظکم » چشانیده ، آری سابقه‌ای رانده، چنانکه خود دانسته . عاقبتی نهاده چنانکه خودخواسته ازبشریّت تیری ضعیف تر کیب دروجود آورده ، و آن تیر در کمان علم ازل نهاده و درهدف حکم انداخته. اگر راست رود' ثناواحسنت اندازنده را ، اگر کژ رود طعن ولعن تیر را. شعر:

حیرت اندرحیرتست و تشنگی درتشنگی

گـــه گمان گردد یقین و گه یقن گردد گمان .

حضرت عزّوجلال وبی نیازی فرش او- منقطع گشته درین ره صدهزاران کاروان.

قوله :«انّانحن نرث الارض ومن علیها» میگوید مائیم میراث برجهان از جهانیان، وباقی پس جهانیان و جهان' وبازگشت کار خلق با مـــاست جاودان . اشارتست ببقاء احدیت وفناء خلقیت آن روز که اطلال ورسوم کون را آتش بـی نیازی درزند و عالم راهباء منثور گرداند و تیغ قهر برهیاکل افلاك بگذراند' و غبار اغیار از دامـن قدرت بیفشاند ' وزمام اعدام برسرمر کب وجود کند . پس ندادردهد که:« لمن الملك الیوم» کرازهرهٔ آن بود که این خطاب را بجواب پیش آیـد ' تا هم جلال احدیت جمال صمدیت راپاسخ کند. و عزّقدوسی کمال سبوحی را جواب دهد که: «لله الواحد القهّـار » .

قوله : «واذ کرفی الکتاب ابرهیم انّه کان صدّیقاً نبیّاً» الّصدیق -هوالواقف مع الله فی عموم الاوقات علی الّصدق کسی راصـدّیق گویند که باالله تعالی بهمه حال ودرهمه وقت راست رود. بنفس درمجاهدت. بدل درمشاهدت. بروح درمکاشفت ،بسرّدرملاطفت، مراد خود فداء مراد حق کرده ' ظاهربخلق داده، باطن با حق آسوده ، همه کس دست در دامن وی زده و دل وی بکس التفات نا کرده' خویشتن را باالله تعالی سپرده و بهرچه پیش آید رضاداده ، اینست حال خلیل (ع) بگاه بلا ومحنت .جبرئیل او را پیش آمد که : هل لك من حاجة ؟ روی ازجبرئیل گردانید و گفت: امّاالیك فلا . آنگه دست تسلیم از آستین رضا بیرون کرد وبروی اسباب باززدو بزبان تفرید گفت:

«حسبی‌الله و نعم‌الوکیل».

عزیزی میگوید : در عیادت درویشی شدم او رادر بلای عظیم دیدم، گفتم: لیس بصادق فی‌حبّه من‌لم‌یصبر علی‌ضربه . دردوستی‌الله تعالی صادق نیست آنکس که در زخم بلاء او صابر نیست ، درویش سر بر آورد گفت : ای جوانمرد غلط کردی ، لیس بصادق‌فی‌حبّه‌من لم‌یتلذذ بضربه . دردوستی او صادق نیست کسی کش بازخم او خوش نیست .

معاذ در سکرات مرگ افتاده و آن شدت نزع و هول مطلع پدید آمده میگفت : اخنقنی خنقك فوعزّتك انّی لاحبّك ،و خنق آن باشد ، که‌حلق کسی بگیری ومی فشاری ، **معاذ** گفت بیفشار چندانکه خواهی بی آزرم‌که ترا دوست دارم . ای جوانمرد دلی که قدرحق در آن دل نزول کرد قدر همه عالم رخت از دل وی بر گرفت ، دیده ای که مشاهدت حق در آن دیده‌جای گرفت همه مشاهدتها در آن مشاهدت متلاشی گشت . یکی در کارخلیل ابراهیم(ع) اندیشه کن که بر بساط صدق ، درمجامع جمعیت ، درمحراب فرد انیت معتکف گشت ، بقصور وتقصیرخود معترف شد ، از طلب نصیب خود غایب گشت ، درمیدان قرب حق قدم زد ، آفت زمان و مکان ، و آثاراعیان ، واطلال واشکال ، و موجودات و معلومات بکلّی از پیش خویش برداشت ، گهی از خلق تبرّاجست که : «انّهم عدّولی‌الاّ ربّ العالمین» ، گهی‌بحق‌تولّا کرد که : «اسلمت‌لرّب‌العالمین» ،لاجرم‌از حضرت‌عزّت‌اورا خلعت‌ونعمت‌دادند ورقم خلّت کشیدند که: «واتخذالله‌ابراهیم‌خلیلاً وابراهیم‌الّذی وفّی انّه‌کان صدّیقاً نبیّا»

قوله :«واذکرفی‌الکتاب موسی‌انّه‌کان‌مخلصاً» بفتح لام خوانده‌اندوبکسرلام، اگربکسر خوانی بدایت‌کار**موسی** است آنکه که درروش خویش بود ، و اگربفتح خوانی اشارت بنهایت حال اوست آنگه که در کشش حق افتاد ، یعنی کان **موسی** مخلصاً فی‌سلوکه منهج‌الّنبوة عندعنفوان‌دولته، ثمّ خلّصناه‌عن سلوکه فجذبناه و

اخلصناه. «وقرّبناه نجیّا» موسی را هم روش بود وهم کشش. «جاء موسی لمیقاتنا» اشارت است بتفرقت وی درحال روش و کلمه«ربّه» همچنان است که:«وقرّبناه نجیّا». باین کلمه حق اورا درنقطهٔ جمع میکشد ، ومرد تا در روش خویش است قدم وی برزمین خطر باشد چنانکه گفته‌اند: «والمخلصون علی خطر عظیم» باز که بنقطهٔجمع رسد و کشش حق دررسد. ارض خطررا باقدم اوکارنباشد ، وقدم خود چندان بود که درروش باشد ، چون کشش آمد قدم را پی کنند ، نه قدم ماند نه قدمگاه؛ اینجا سرّ«وقرّبناه نجیّا» آشکارا گردد وقوّت دل وی همه ذکرحق بود ، غذای جان وی سماع کلام حق بود، آرام وی همه با صفات ونام حق بود.

وحی آمد بموسی که ای **موسی** دانی که‌ازبهرچه با تو سخن گفتم وبخلوتگاه مناجات بردم؟ ای موسی اطّلاع کردم بر دلهای جهانیان ، ندیدم دلی مشتاقتر و متواضع‌تر ودر محبّت صافی‌تر از دل تو ، یا **موسی** اسمع کلامی و احفظ وصیّتی، وارع عهدی ، فانّی قدوقفتّك الیوم منّی موقفاًلاینبغی لبشر بعدك‌ان یقوم‌مقامك منی ، یا **موسی** اسمع نعتی ، ولانعت لنعتی الاّ مانعت‌لك من‌نعتی ، انّ من‌نعتی انّه‌لاینبغی ان‌ینعت نعتی الاّ انا ، فاناالّذی‌اعرف نعتی ، فلااله‌الاّ انا ، لیس‌لی‌شبیه‌ولاندّولانظیر و لاعدیل ولاوزیر یوازرنی. کنت قبل‌الاشیاء واکون بعدالاشیاء، معروف بالدّوام و البقاء والعزوالسناء فلااله‌غیری ،ولاینبغی‌ان‌یکون کذلك غیری.

قوله: «اولئك‌الّذین انعم‌الله علیهم‌من‌النّبیین» ، لختی پیغامبران را نام برد درین سورة،ومؤمنان وصالحان امّت درایشان پیوست که: «وممّن‌هدیناواجتبینا» گفت ایشانرا بفضل خود نواختم ، بلطف خود راهشان نمودم ، بعنایت ازلی رقم دوستی کشیدم ، بخواست خود نه بکردار ایشان برگزیدم ، بکرم خود نه بجهد ایشان پسندیدم. آنگه درلطف و کرم‌بیفزود وایشانرا بستود که:«اذاتتلی‌علیهم‌آیات‌الرّحمن خرّواسجدّاوبکیّاً». ظاهرعنوان باطن است ، سجود ظاهرشان بروجود سرائر دلیل واضح است. تن‌های‌ایشان برخدمت‌داشته ،دلها بحرمت آراسته ، نوردلهای ایشان

بآسمان پیوسته .

قوله : «فخلف من بعدهم خلف» الایه .. آن دوردر گذشت و آن قرن بسر رسید بازقومی دیگر رسیدند بعکس ایشان و سیرتشان ، بر پی‌شهوتها رفتند ودل درآشیانهٔ شیطان بستند ، حریص چون خوکان ، متکبر چون پلنگان ، محتال چون روبهان شریر چون سگان ، بظاهر آدمی وبباطن شیطان .

ای جوانمرد خاصیّت آدمی نه بتغذّی و تناسل است که نبات را همین هست نه بحسّ وحرکت است که‌حیوانات دیگر راهمین‌هست ، بلکه خاصیّت آدمی بعلم ومعرفت است ؛ امّا خطر گاهی داده‌اند اورا که بیك لحظه بدرجهٔ جبرئیل‌ومیکائیل رسد ، بلکه از ایشان در گذرد ، و بیك خطرت بهیمه‌ای سبعی گردد بلاقیمت ، اگر نظرفضل آلهی بدورسد ، «انعم‌الله‌علیهم‌من‌النّبیین» اورا درپردهٔ عصمت خویش گیرد، و اگر بعدل جبّاری‌بحکم سیاست بدونگرد، «فخلف من‌بعدهم‌خلف» او را در وهدهٔ غـی افکند که : «فسوف‌یلقون‌غیّاً» .

قوله : «الامن تـاب وآمن و عمل صالحاً» ، فاولئك‌الّذین تدارکتهم الّرحمة الازلیة و یسبقون‌فی‌النّعم‌الّسرمدیة.

٤ـ النوبة الاولی

قوله تعالی:« **جنّات‌عدن**»بهشتهای همیشی، « **الّتی‌وعدالّرحمن** »آن بهشتها که‌رحمن‌وعده‌داد [بآن] «**عباده‌بالغیب**» بندگان خویش رانادیده ، « **انّه کان‌وعده مأتیّا**(٦١) » وعدهٔ‌الله‌تعالی آمدنی‌است[وبنده بدان‌رسیدنی].

« **لایسمعون فیهالغواً**» نشنوند در آن‌هیچ‌سخن‌نابکاربیهوده، «**الّاسلاما**»مگر سخنی بسلامت[ازعیب‌رسته]. «**ولهم‌رزقهم‌فیها**» و روزی ایشان در آن میرسد ، «**بکرةوعشیّا**(٦٢) »بامدادوشبانگاه .

«تلك الجنّة الّتي نورث من عبادنا» آن بهشت که ما میراث رسانیدیم از بندگان خویش ، **«من کان تقیّا (۶۳)»** اورا که پرهیزگار است .

«وما نتنزّل الّا بامر ربّك» فرو نمی آئیم [ما که فریشتگانیم] مگر بفرمان خداوند تو **«له ما بین ایدینا»** اوراست آنچه پیش ما، **«وما خلفنا»** و آنچه پس ما، **«وما بین ذلك»** و آنچه میان ماست **« وما کان ربّك نسیّا (۶۴)»** وخداوند تو هرگز فراموش کار نبود و نیست .

« ربّ السّموات والارض » خداوند آسمانها وزمین ، **«وما بینهما»** وهرچه میان آسمان وزمین است ، **« فاعبده »** اورا پرست، **« واصطبر لعبادته »** وبرپرستش وی شکیبا باش. **« هل تعلم له سمیّاً (۶۵)»** هیچ دانی اورا همنامی ومانندی ؟

« ویقول الانسان » و میگوید مردم ، **« أاذا مامتّ »** باشد که من بمیرم ؟ **« لسوف اخرج حیّاً (۶۶)»** آری براستی مرا ازخاك زنده بیرون آرند ؟

« اولا یذکر الانسان » نیندیشد مردم وذر یادندارد ، **« انّاخلقناه من قبل »** که ما ازنخست بیافریدیم اورا **« ولم یك شیئاً (۶۷)»** وخود هیچ چیز نبود ؟

« فوربّك » بخداوندتو، **« لنحشرنّهم »** که ایشانرا فراهم آریم **« والشّیاطین »** ودیوان، [ایشان باایشان از آدمی وپری] **« ثمّ لنحضرنّهم »** آنگه ایشانرا حاضر آریم **« حول جهنّم »** گرد بر گرد دوزخ ، **« جثیّاً (۶۸)»** بزانوها درنشسته .

« ثمّ لننزعنّ من کل شیعة » آنگه پس بیرون ستانیم و جدا کنیم [نخست] از هر گروهی، **«ایّهم اشدّ علی الرّحمن عتیّا (۶۹)»** کیست از ایشان که بر رحمن شوخ تر است ودلیرتر و گردن کش تر .

« ثمّ لنحن اعلم » آنگه ما دانائیم، **« بالذّین هم اولی بها صلیّاً (۷۰)»** بایشان که سزاترند بسوختن بآن.

«وان منکم» ونیست ازشما هیچکس **« الّا واردها »** مگر بدوزخ رسیدنی ، [گذرگاه یا بیگاه] **«کان علی ربّك حتماً مقضیّاً (۷۱)»** برخداوند تو بریدنی است و

درواخ کرده[1] [این وعده]

«**ثمّ ننجی الّذین اتّقوا**» رهانیم [پس آنکه رسیدند بدوزخ] ایشانرا که‌ازشرك بپرهیزیدند. «**و نذر الظّالمین فیها جثیّاً**(۷۲)» و فروگذاریم کافرانرا در آن‌بروی در افتاده.

«**و اذا تتلی علیهم**» وچون برایشان خوانند، «**آیاتنا بیّنات**» سخنان ما چنان روشن وپیدا [ونیکو ودرست]؛ «**قال الّذین کفروا للّذین آمنوا**» جواب دهند کافران گرویدگانرا «**ایّ الفریقین**» که از ما دو گروه کدامست؟ «**خیر مقاماً**» بجایگاه به؟ «**و احسن ندیّا**(۷۳)» وکرابنا ومنزل نیکوتر؟

«**و کم اهلکنا قبلهم من قرن**» و چند هلاك کردیم [وکندیم] پیش از ایشان ازگروه گروه، «**هم احسن اثاثاً و رئیا**(۷۴)» که بارخت تر بودند وباسازتر ازایشان [ونیکوتر از ایشان دردیدار ونعمت].

«**قل من کان فی الضّلالة**» گوی‌هر که‌دربی‌راهی‌است، «**فلیمدد له الرّحمن مدّاً**» رحمن ویرامدد می کندو [نعمت] می‌پیوندد پیوستنی. «**حتّی اذا رأوا ما یوعدون**» تا آنگه که ببینند آنچه ایشانرا همی وعده دهد «**امّا العذاب و امّا السّاعة**» یا عذاب [آنکس وگرفتن] یارستخیز بمرگ. «**فسیعلمون**» آری آگاه شوند و بدانند «**من هو شرّ مکاناً**» که آن کیست که جایگاه او بتر، «**و اضعف جنداً**(۷۵)» و سپاه او سست ترو فروتر.

«**و یزید اللّه الّذین اهتدوا هدی**» والله‌تعالی‌راست راهانرا راهنمائی‌می‌فزاید «**والباقیات الصّالحات**» وکارهاو سخنان‌پاینده نیك، «**خیر عند ربّك ثوابا**» بنزدیك خداوند تودر پاداش به است، «**و خیر مردّاً**(۷۶)» وبازگشت را به است [آن روز که رهی را باخدای برند].

«**افرأیت الّذی کفر بآیاتنا**» دیدی آن مرد [چگوئی‌درآن‌مرد] که کافرشد

---

۱ - درواخ: محکم و مضبوط و بسرحد یقین رسیده. فرهنگ رشیدی

بآیات‌ما ؟ « **وقال لاوتینّ مالا وولداً** (۷۷)» و گفت مرا [دران جهان ناچار] مال دهند وفرزند.

« **اطلّع الغیب** » او را بر نادیده دیدار افتاد که پوشیده بدانست ؟ «**ام اتخّذ عندالرّحمن عهداً** (۷۸)»یا بنزدیك رحمن دست افکند که پیمان نهاد ؟

« **کلّا** » نه‌چنانست. « **سنکتب مایقول** » آری بنویسیم بروی آنچه میگوید، «**و نمدّله من‌العذاب مدّاً** (۷۹)» و اورا عذاب پیوندیم فرا عذاب پیوستنی.

«**و نرثه مایقول**» آن مال و فرزند که امروز دادیم و آنچه بدو رسید فردا باز ستانیم ، «**ویأتینا فرداً** (۸۰)»تا آید بی مال و بی‌فرزند تنها.

«**و اتخّذوا من‌دون اللّه آلهة**» و فروداز اللّه‌تعالی خدایان گرفتند،«**لیکونوا لهم عزّا** (۸۱)» تاایشانرا انبوهی باشند ویار.

« **کلّا** » نه عزّ باشندایشانرا نه‌یار. «**سیکفرون بعبادتهم**» آری کافر شوند فردا به پرستگاری ایشان ، «**ویکونون علیهم ضدّا** (۸۲)» وفردا برایشان جز زآن باشد که‌بیوسند.

«**الم‌تر**» نمی بینـی [نمیدانی] ، «**انّاارسلنا الشّیاطین علی‌الکافرین**» که بر گماشتیم شیاطین را برکافران ، « **تؤزّهم ازّاً** (۸۳)» تاایشانرا میخیزانندببدکاری خیزایندنی.

« **فلاتعجل‌علیهم** » مشتاب برایشان ، « **انّما نعدّلهم‌عدّاً** (۸٤) » کـه ما روزگار عمرایشان میشماریم [روز روز، نفس‌نفس] شمردنی.

« **یوم‌نحشرالمتّقین** » آن روز که‌فراهم‌آریم پرهیزگارانرا ، « **الی الرّحمن وفداً** (۸۵)» تا بارحمن برند ایشانرا ، سواران، ایمن وشاد.

« **ونسوق المجرمین** »ورانیم ناگرویدگان بدکاررا« **الی جهنّم‌وردا** (۸٦)» بسوی دوزخ ، پیادگان ، تشنگان .

« **لایملکون‌الشّفاعة** » نتوانندونداروندونیاوندشفاعت،**الّامن‌اتخّذعندالرّحمن**

عهداً (۸۷) » مگر او که نزدیك رحمن پیمان گرفت [بتوحید] .

«**وقالوا اتخذ الرّحمن ولداً** (۸۸) » گفتند که رحمن فرزند گرفت.

«**لقد جئتم شیئاً اِدّاً** (۸۹) » چیزی آوردید سخت بیگانه و بزرگ .

« **تکاد السّموات** »نزدیك باشید و کامید آسمانها « **یتفطّرن منه** » که بشکافد وپاره شود[از گفت ایشان] . « **و تنشقّ الارض** » وزمین باشکافید ، « **و تخرّ الجبال هدّاً**(۹۰) » و کوهها شکسته وپاره پاره درهم اوفتند .

« **ان دعوا للرّحمن ولداً**(۹۱) » که ایشان خدایتعالی را فرزند گفتند[و فریشتگانرا فرزندان وی خواندند].

« **وماینبغی للرّحمن ان یتّخذ ولداً** (۹۲) » ونسزد رحمن را که فرزند گیرد.

ان کلّ من فی السّموات» نیست هر که در آسمان وزمین کسست، « **الّا اتی الرّحمن عبداً** (۹۳) » مگر آمدنی فردا برحمن بربندگی.

«**لقد احصیهم**» همه را دانسته‌است و باهمه‌تاوسته ، «**وعدّهم عدّاً** (۹۴) »وهمه را شمرده‌است‌شمردنی .

«**و کلّهم آتیه**»وهمگان آمدنی‌اندباو،«**یوم القیمة فرداً**(۹۵) » روزرستخیز تنها.

«**انّ الّذین آمنوا وعملوا الصالحات** »ایشان که بگرویدند وکار های نیك کردند«**سیجعل لهم الرّحمن ودّاً** (۹٦) »دوست دارد رحمن ایشانرا بدلها.

« **فانّما یسّرناه بلسانك** » این‌قرآن آسان کردیم خواندن آن بر زبان تو [و تازی فرستادیم بلغت تو] ، «**لتبشّر به المتقین**» تابشارت دهی بآن پرهیزگارانرا [ازشرك]، و « **و تنذر به قوماً لدّا**(۹۷) » وآگاه کنی وبیم نمائی باین‌قرآن گروهی پیچندگان و ستیزه کشانرا .

« **و کم اهلکنا قبلهم من قرن** » وچند کندیم و تباه کردیم پیش از ایشان از گروه گروه . « **هل تحسّ منهم من احد** » هیچکس می‌بینی ازایشان «**او تسمع لهم رکزاً** (۹۸) » یاهیچ آوازیو حسیوحرکتی از ایشان میشنوی.

النّوبة الثانیه

قوله تعالی : «جنّات عدن» نصب بدل من قوله الجنّة ، و قیل هو نصب علی المدح، وعدن فی معنی اقامة ، یقال عدن بالمکان ، اذا اقام به . جنّات بجمع گفت از بهر آن که هر مؤمنی را جداگانه بهشتی خواهد بود، و گفته‌اند هر مؤمنی را چهار بهشت است چنانکه درسورة الرّحمن آنرا بیان کرد و گفت :«ولمن خاف مقام ربّه جنّتان» پس از آن گفت : «ومن دونهما جنّتان»، وپیغامبر(ص) آنرا بیان کرده و گفته :«جنّتان من ذهب آنیتهما ومافیها، وجنّتان من فضّة آنیتها ومافیها. ومابین القوم وبین ان ینظروا الی ربّهم الّا رداء الکبریاء علی وجهه فی جنّة عدن » . و قیل العدن بطنان الجنّة و ذلك وسطها وسائر الجنان محدقة بها ، وفیها **عین التسنیم** ، ینزلها الصدّیقون و الشّهداء و الصّالحون . **مجاهد** گفت : از **ابن عباس** پرسیدم که بهشت خداوند کجاست؟ گفت. فوق سبع سموات. بالای هفت آسمان . **عبدالله مسعود** گفت : امروز بالای هفت آسمان است امّا فردا در قیامت آنجا بود که الله تعالی خواهد . «التی وعد الرّحمن عباده بالغیب» ای ــ بالمغیب عنهم ولم یروها ، ای ــ هم فی الدّنیا و الموعود فی حال غیبة عنهم ، یعنی در دنیااند بهشت را نادیده واز الله تعالی وعده یافته که بآن رسند، «انّه کان وعده مأتیّاً» یؤتی ماوعده لامحالة، بندگان بآنچه الله تعالی وعده داد رسیدنی‌اند، وروا باشد که مفعول بمعنی فاعل باشد ای ــ وعده آت لامحالة . آنچه الله تعالی وعده داد آمدنی است لامحالة .

«لایسمعون فیها لغواً» ای ــ قبیحاً من القول. اللّغو ــ مایلقی من الکلام ویؤثم فیه . لغو سخن نابکار است وسخن فحش که مردم بآن گناهکار شوند ، و گفته‌اند که لغو آن است که آنرا معنی نباشد و از شنیدن آن هیچ فایده نبود ، ربّ العالمین

میگوید در بهشت این چنین سخنهای بیهودهٔ بی‌فایده نگویندو نشنوند .«الاّ سلاماً».
این استثنا منقطع است تقدیره لکن‌یسمعون‌قولاحسناًیسلمون‌منه . هرچه گویند و
وشنوند دربهشت از عیب وطعن‌رسته ، وشنونده از گناه و ملامت ایمن ؛ و گفته‌اند
«الاّ سلاماً» سلام است که بهشتیان بریکدیگرمیکنند و نیزفریشتگان برایشان‌سلام
میکنند چنانکه گفت :«والملائکة یدخلون علیهم من کل‌باب‌سلام علیکم»و گفته‌اند
سلام ملك است جلّ‌جلاله بربنده که میگوید : «سلام‌قولامن‌ربّ‌رحیم» . «ولهم‌رزقهم
فیهابکرة وعشیّاً» ای ـ فی‌الاوقات الّتی‌لوکانت ایاماً ولیالی‌معتادة ، لکان‌ذلك بکرة
وعشیّاً، کقوله تعالی: «خلق‌الّسموات والارض‌فی‌ستة ایام» ولم‌یکن‌هناك ایّام ولازمان،
لکن‌بمعنی انّه‌خلقهافی‌مدة لوکانت مدة وقت وزمان لکان ذلك ستةایّام . و قیل‌لیس
فی‌الجنّة لیل ، هم‌فی‌نورابداً وانّمایعرفون مقدارالليل بارخاءالحجب‌ومقدارالنهار
برفع‌الحجب .وقیل تخدمهم‌باللّیل‌الجواری وبالّنهارالغلمان ، فذاك آیةالّلیل‌والنهار.
در بهشت شب نیست همه نورست وروشنائی . گهی پردهافرو گذارند، بجای آرند که
شبست ، گهی پردها بردارند ، دانند که روزست . و گفته‌اند چون کنیزکان ایشانرا
خدمت کنند و برسرایشان پیرایهای (۱) شراب گردانند آنرا شب شمرند ، وچون
غلمان وولدان ایشانرا خدمت کنندآنرا روزشمرند. وچون‌معلوم گشت که دربهشت
شب نیست پس بامداد وشبانگاه را معنی آنست که ایشانرا طعام و شراب دهند بدو
وقت ، برمقدار بامداد وشامگاه ، چنانکه عادت مردم متنعّم است. وقیل معناهاالّدوام،
و ذکر طرفـی‌الّنهارو ارادبه کله ، کقوله: «ربّ المشرق والمغرب» ویرید به الّدنیا
کلـّها، یدّل علی‌هذاقوله: «اکلها دائم وظلها » وبهذاالمعنی قوله : « النار یعرضون
علیهاغدواً وعشیّاً»

قوله : «تلك‌الجنّةالتی‌نورث من‌عبادنا» ای ـ تلك‌الجنةالّتی‌وصفت، هی لّتی
نعطی‌المتّقین‌الّذین‌یتقون‌الّشرك. قرأرویس عن **یعقوب** نوّرث‌بالتّشدید،وهمالغتان
مثل وصی واوصی والاختیارالتخفیف، کقوله : « اورثتموها واورثناالارض نتبوء من

۱ـ درهردو نسخه چنین‌است

الجنة» والوراثة اقوی لفظة تستعمل فی هذا الباب لاتعقب بفسخ و نقض واسترجاع . و قیل المؤمنون یرثونها من الکفار . فانّ الله تعالی خلق لکلّ مکلف قصراً فی الجنة فمن آمن سکن قصره ومن کفر جعل قصره لمؤمن زیادة فی درجته و کرامته .

روی **ابوهریره** رضی الله عنه قال: «قال **رسول الله**(ص): «مامن غداة من غدوات الجنة و کل الجنة غدوات الاّ تزّف الی ولّی الله حوراء، وانّ من الحور العین ادناهنّ الّتی خلقت من خالص المسك والزعفران» وقال صلی الله علیه و سلّم : «من یدخل الجنّة ینعم لایبؤس یحیی لایموت لاتبلی ثیابه ولایفنی شبابه». وقالت **عائشة** : « الجنّة سجسج لیس فیها برد ولاحرّ، ترابها الّزعفران» و **قال الحسن** : نخل الجنّة جذوعها ذهب و کربها زمرد ویاقوت وسعفها حلل، تخرج الّرطب امثال القلال احلـی مـن العسل و ابیض من الّلبن .

قوله : «ومانتنزّل الاّ بامر ربّك» سبب نزول این آیت آن بود که مدتی بگذشت که **جبرئیل** (ع) برسول خدای (ص) نیامد ووحـی نیاورد، گفته‌اند چهل روز بود وبروایتی پانزده روز وبروایتی دوازده روز ، وکافران ظنّ بد بردند و گفتند : « انّ محمّداً ودعه ربّه و قلاه» ورسول خدای(ص) ازنا آمدن **جبرئیل** دلتنگ ورنجور گشت وبروی دشخوار آمد . تا ربّ العزة **جبرئیل** را فرستاد وآیت آورد : «والضّحی و الّلیل اذاسجی ماودّعك ربّك وماقلی». رسول(ص) گفت : «ابطأت علـّی حتی سآءظنی واشتّقت الیك» دیر آمدی ای **جبرئیل** ومشتاق بودم بآمدن تو. ربّ العالمین بجواب وی آیت فرستاد «ومانتنزل الاّ بامر ربك» ای ـ قل یا جبرئیل لمحمد : «و مانتنّزل الاّ بامر ربّك» الله تعالی جبرئیل را گفت که محمّد را جواب ده که ما که فریشتگانیم فرو نمی آئیم . مگر بفرمان خدای تو ، آنگه توانیم آمدن کـه فرماید و فرستد . و خلافست میان علما که بازماندن جبرئیل را سبب چه بود ؟ **مقاتل و کلبی و قتاده و ضحاك و عکرمه** گفتند: **قریش** از رسول خدای پرسیدند قـصهٔ **اصحاب الکهف وذوالقرنین** و از روح. و رسول گفت : «ارجعوا غداً اخبرکم » ولم یقل

ان شاءالله ، فابطأ جبرئيل ولم ينزل عليه الى اربعين يوماً . وقال **مجاهد** : ابطأ الملك على رسول (ص) ثم اتاه فقال لعلى ابطأت؟ قال قدفعلت قال ولم لاافعل وانتم لاتتسوكون ولاتقصّون اظفاركم ولاتنقّون براجمكم ولاتأخذون براجمكم، وقال : «ومانتنزّل الاّ بامر ربك» . وقيل هذا اخبار عن اهل الجنّة انّهم يقولون عند دخولها: ومانتنزّل هذه الجنان الاّ بامر الله، قوله: «له مابين ايدنيا» من امر الاخرة، «وماخلفنا» اى ـ ما مضى من امر الدنيا، «ومابين ذلك» من وقتنا هذا الى يوم القيامة . و قيل «وما بين ذلك» ـ اى ـ مابين نفختين . وقيل «له مابين ايدنيا» ماسيكون، «وماخلفنا» ماكان، «ومابين ذلك» فى الحال . و قيل «له مابين ايدنيا» اى ـ ماتقدّمنا قبل ان نخلق، «وما خلفنا» اى ـ مايكون بعد فنائنا، «ومابين ذلك» من وقت خلقنا الى ان نموت . «وماكان ربّك نسيّاً» اى ـ ما نسيك ربّك يا محمد وان تأخر عنك الوحى . وعن **ابى الدرداء** قال : «قال رسول (ص): «مااحلّ الله فى كتابه فهو حلال ،وماحرّم فهو حرام و ماسكت عنه فهو عافية، فاقبلوا من الله عافيته فانّ الله لم يكن لينسى شيئاً، ثم تلا هذه الاية : «وما كان ربّك نسيّاً».

قوله: «ربّ السّموات والارض ومابينهما» اى ـ خالقها ومالكها «فاعبده» اى ـ وحدّه. «واصطبر لعبادته» حتى يأتيك الموت كقوله: «واعبد ربّك حتّى يأتيك اليقين» ويقال : «واصطبر لعبادته» دليل على انّ العبادة ثقيلة مملولة والمؤمن مأمور بالصبر عليها لانّ الصبر لايكون الاّ مقروناً بالكراهة والصعوبة .

قوله: «هل تعلم له سميّاً » اى ـ مثلا و قيل احداً يسّمى الله ، وقيل احد يسّمى الرحمن فانّهما اسمان ممتنعان على الخليقة، وقيل معناه هل تعلم احداً يستّحق ان يوصف بصفات الله عزّوجل ، فيقال له خالق وقادر وعالم بماكان ومايكون فذلك لايكون الاّ من صفة الله عزّوجل .

قوله: «ويقول الانسان أاذا مامت» قراءت عامّه أاذا بهمزتين است بر استفهام، مگر قراءت **ابن عامر** كه وى اذا خواند بيك همزه برلفظ خبر مامتّ ، ماصله است و اصل

سخن اذامتّ‌است. «لسوف» این‌لام، لام مجازاة است و معارضه نه لام تأکید، وانسان درین آیة ابیّ بن‌خلف‌الجمحی‌است که بعث را منکربودواین‌سخن‌برسبیل استهزاء و تکذیب گفت . استخوان ریزیده پاره‌ای بردست نهاد و ریزه ریزه میکرد و می گفت : یزعم لکم‌محمداً انّا نبعث بعد ماتموت. محمّد(ص) می گوید که پس از آنکه بمیریم‌مارازنده خواهند کرد، همانست که‌جای دیگر گفت :«من‌یحیی‌العظام وهی‌رمیم» ربّ‌العزة اوراجواب‌دادو بروی‌حجّت آورد که :

اولا یذکرالانسان» مخفف‌برقراءت مدنی وشامی **وعاصم** . میگوید یاد نمی‌دارد مردم« انّا خلقناه من قبل». برقراءت باقی « اولا یذّکرالانسان» بتشدید، اصله یتذکر،فاندرج‌التاء فی‌الّذال. میگویدنیندیشد و دریا دنیاوردابی‌خلف که ما او را نخست بیافریدیم و خود هیچیزنبود ، آنکس که برنشأت اولی قادر بود برنشأت اخری هم قادر باشد ، همانست که گفت : « وهوالّذی یبدء الخلق ثمّ یعیده و هو اهون علیه» جای دیگر گفت: «قل یحییهاالّذی‌انشأها اوّل‌مرة».

قوله : «ولم‌یك شیئاً» دلیل علی‌انّ‌المعدوم لیس بشیئی فی‌حال عدمه . آنگه ربّ‌العزةسوگندیاد کرد که‌برانگیزم این‌کافران را روزقیامت ناچارباشیاطین ، که همسر(۱) وهمراه ایشانند، هرکافری‌با شیطان خود دریك سلسله‌بسته‌وحاضر کرده، اینست که‌الله تعالی گفت.

«فوربّك لنحشرنّهم» ای‌ـ لنجمعنّهم فی‌المعادوالشیاطین . این واو بمعنی مع است ای‌ـ لنحشرنّهم مع‌الشیاطین، وهم قرناؤهم‌الّذین‌اضلوهم. «ثمّ لنحضرنّهم‌حول جهنّم‌جثیّاً»ای‌ـ حبسوا حولهافاحدقوابهاجثیاً‌علی‌رکبهم حتّی‌یدفعوافیها الاوّل‌فالاوّل. آن‌کافران را همه گردن بسته‌وبزانوها درنشسته گرددوزخ درنشانند، همه بهم‌آرند، و آنگه‌الاول فالاوّل بدوزخ می‌اندازند. «جثیّاً» ای‌ـ جاثیة‌علی‌رکبهم،وقیل جماعات جماعات‌جمع‌جثوة .

۱ــ نسخه‌الف : هام‌سروهام‌راه

قوله . «ثمّ لننزعنّ من کلّ شیعة» ای-جماعة متعاونة علی الشّرك والمعصیة . «ایّهم اشـدّ» ابتداء و خبر علی الرّحمن«عتیّاً» ای-عتواو تجبّراً فی الکفر وغلـوا ، والمعنی نبدأفی التّعذیب بالاعتی فالاعتی والاکبر فالاکبر جرماً برؤساء الضـّلالة اولا، ثم باتباعهم واشیاعهم.

«ثمّ لنحن اعلم» ثمّ هاهنالیست مماتوجب تعقیباً، هذا کقولك فلان فاجر مارد ثم هو مع هذامن غیر رشدة یقول تعالی : «ثم لنحن اعلم» انّ الّذین هم اشدّ عتیّاً «هم اولی بها صلیّاً » ای - دخولا ولزوماً. یقال صلی یصلی صلیّاً مثل لقی یلقی لقیّاً ، و صلیاً نصب علی التمییز .

روی **ابو سعید الخدری** قال: قال رسول الله (ص) : «یخرج من النار عنق اشدّ سواداً من القارفیقول انّی وکّلت بثلاثة نفر: بکلّ جبّار عنید. ومن دعا مع الله الها آخر. ومن قتل نفساً بغیر نفس. قال فتنطبق علیهم النّار بمقدار خمس مأة سنة ».

قوله تعالی: «وان منکم الاّ واردها» ای-مامنکم احدالاّ وارد جهنّم «علی ربّك» کان ورود کم النّار، «علی ربّك حتماً مقضـیّاً» حتم ذلك وقضی قضاء لامحیص عنه. درمعنی ورود اهل علم مختلفند قومی گفتند دخولست، قومی گفتند اشرافست ومرور بی دخول یعنی که فرا سر آن رسند و بگذرند ودر آنجا نشوند . ومنشأ خلاف آنست که وعیدیهٔ معتزله گویند : من دخل النّار من الموحدّین لایخرج منها ابداً . گفتند موحـّد که در آتش شود هر گز بیرون نیاید، و مرجیان گویند: لایدخلها مؤمن . مؤمن خود در آتش نشود . واهل سنّت گویند جایز است که مؤمنان در آتش شوند و ایشانرا بمعصیت که کرده اند عقوبت کنند، آنگه از آتش بیرون آرند؛ وبقول اهل سنّت ورود ، دخول است و حجـّت ایشان ازقران قوله تعالی: «یقدم قومه یوم القیامة فاوردهم النّار وبئس الورد المورود» و قال تعالی: «انّکم وماتعبدون من دون الله حصب جهنّم انتم لها واردون لو کان هؤلاء الهة ماوردوها» خلاف نیست که فرعون و بتان وبت پرستان که اندر این آیات ازایشان خبر میدهد دردوزخ شوند نه آنجا بگذرند، که اگر بگذشتندی در

بهشت شدندی که بعداز دنیا جزدوزخ و بهشت سرای دیگر نیست، و شك نیست که ایشان هرگز به بهشت نشوندوجز دوزخ جای ایشان نیست ومعنی ورود جز دخول نیست. ودلیل برین قول سیاق آیتست که گفت:

«ثمّ ننجّی الّذین اتقوا» ونجات بعدازدخول باشد، نخست درمیان کارشوند آنگه بیرون آمدن را نجات گویند، چنانکه گفت: «ونجّیناه من الغمّ وکذلك ننجی المؤمنین» وخبر درستاست از پیغمبر (ص) که گفت: «الورود الّدخول لایبقی برّ ولا فاجر الاّ دخلها فتکون علی المؤمنین بردا وسلا ما کما کانت علی ابراهیم حتّی انّ للنّار اولجهنم ضجیجاًمن بردها».

«ثم ننجّی الّذین اتقوا و نذر الظّالمین فیها جثیّاً» عن **ابن مسعود** قال: قال النبیّ (ص): «یرد النّاس النّار ویصدّون عنها باعمالهم، فاوّلهم کلمع البرق ثمّ کالّریح ثم کحضر الغرس ثم کشدّ الرجل ثم کمشیه» . و عن **انس** قال: قال النّبی (ص): «یخرج من النّار من قال: «لااله الاالله» وکان فی قلبه من الخیر مایزن شعیرة، ثمّ یخرج من النّار من قال «لااله الاّ الله» وکان فی قلبه من الخیر مایزن برّة، ثمّ یخرج من النّار من قال: «لااله الاالله» و کان فی قلبه من الخیر مایزن ذرة». وعن **ابی هریرة** قال: قال رسول الله (ص): «مامن مسلم یموت له ثلاثة من الولد الاّ لم یلج النّار الاّ تحلة القسم، ثم قرأو ان منکم الاّ واردها» وروی عن **عمرو بن دینار** قال: «تماری **ابن عباس و نافع بن الازرق**، فقال **نافع** لیس الورود الدخول، فقال **ابن عباس**: هو الدخول، ارأیت قول الله تعالی؟ «انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنّم انتم لها واردون» ادخلوا ام لا؟ وقولـه: «وبئس الورد المورود» ادخل هؤلاء ام لا؟ اما والله انا وانت سنردها وانا ارجو ان یخرجنی الله منها ولایخرجك منها لتکذیبك».

وروی انّ النبیّ (ص) سئل عن معنی هذه الایة وعن کیفیة الورود فقال: «انّ اللهُ تعالی یجعل النار کالّسمن الجامد ویجمع علیها خلق الاولین والاخرین ثمّ ینادی المنادی ان خذی اصحابك ودری اصحابی فوالّذی نفس محمّد بیده لهی اعرف باصحابها

من الوالدة بولدها».وحکی عن **ابی جعفر النحاس** قال : «الاّ واردها» یعود الی یوم القیامة . وقال **مجاهد** : هوالحـمی والامراض تأخذ المؤمن«ثمّ ننجـی الّذین اتقوا» الّشرك،«ونذر الظـالمین»ای ـ المشرکین،«فیها جثیّاً»،ای ـ بارکین علی رکبهم صاغرین. و قیل «ننجی الّذین اتقوا » فی مسیرهم علی الّصراط من الوقـوع فیها و التأذی بحرها،ومن دخل الصراط فقد دخل النّار قال **ابن عباس** :الورود علی الصرّاط والصـراط علی جهنم. وقال **الحسین بن الفضل** : تفکرت فی کون الّصراط علی النّار و کیفیته سنین، فلم یتصوّر ذلك الی ان وقع لی ذات یوم انّ الّصراط فی النار شبه الارجوحة فی الّدار » .

«ونذر الظـالمین فیها» ای ـ نترك الکّفار فی النار،«جثیّاً» جمیعاً.وقال **ابن زید** الجثی شرّ الجلوس.

قوله . «اذا تتلی علیهم آیاتنا » ای ـ اذا قرئت علی هؤلآء الکفـار آیات القرآن بیّنات و اضحات الدلائل وفیها ذکر المؤمنین وانّ اللهّ ولیهم و ناصرهم ، «قال الّذین کفروا» یعنی **النضر بن الحارث** واصحابه ، للـّذین آمنوا» ای ـ لفقراء الصـحابة «ایّ الفریقین» یعنی ـ المؤمنین والکافرین . « خیر مقاماً» منزلاً و حالاً «واحسن ندّیا» ازین مجلساً ومکاناً .

مشرکان **قریش** اصحاب مال وزینت دنیا وعیش فراخ وجای خوش تنعّم و ناز بودند و درویشان صحابه اصحاب فقر وفاقت و خشونت بودند وبآن مال وزینت خود را بر درویشان صحابه فضل دیدند وافتخار آوردند . پس معنی آیت آنست که چون ما آیات قرآن فروفرستیم، که در آن ذکر مؤمنان بود ونواختن ایشان ودر آن دلایل وعبر بود ایشان در آن تدبّر و تفکّر نکنند بلکه از آن افتخار ومکاثرت بمال وثروت کردند و گویند بنگرید ، که از ما وشما کدام گروهست که جای ومنزل وی خوشتر ومال وی بیشتر ونعمت وجاه وی تمامتر، یعنی که ما به ازشمائیم وحال ما بنزدیك اللهّ تعالی ازحال شمانیکوتر . النّدی و النادی ـ المجلس الّذی یجمع القوم لحادثة اومشورة و

منه **دار الندوة**، لانّ المشركين كانوا يجلسون فيها و يتشاورون فى امورهم. وقرأ مكى مقاماً بضمّ الميم وهما لغتان فى المعنى واحد لانّهما يرجعان الى اسم المكان.
پس ربّ العالمين ايشانرا جواب داد :

«و كم اهلكنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثاً ورئيا» اى ـ قداهلكنا اسلافهم و كانوا فى الدّنيا اكثر نعمة و اوفر زينة فلم ينفعهم من الله ولم يقرّبهم من رحمته و النّجاة من عذابه. قال اهل اللّغة : الاثاث ـ متاع البيت مايتمتّع به الانسان من اداة لاغنى عنها، مشتقّ من اثيث وهوالكثير وريّا بتشديد قراءت شامى است، و **قالون** و **اسمعيل** از **نافع**. باقى قرّاء رئياً خوانند بهمزو هوالمنظر، مشتقّ من رأيت اى ـ مايرى فى صورة الانسان ولباسه. و قيل هو من قولك رويت اى منظره مرتو من النعمة اى ـ انّ عليه نضارة. وانتصاب اثاثا و رئياً على التفسير.

قوله : «قل من كان فى الضّلالة فليمدد». الصيغة، صيغة الامر والمعنى الخبر، اى ـ من كان فى الشّرك و الجهالة مدّه الله فى كفره و متّعه بطول عمره ليزداد طغياناً و ضلالاً، يعنى جعل الله جزاء ضلالته ان يتركه ويمدّه فيها. كقوله : «من يضلل الله فلاهادى له ويذرهم فى طغيانهم يعمهون». وقيل معناه من كان فى الضّلالة زاده الله ضلالاً. وقيل معناه فليعش ما شاء فانّ مصيره الى النّار.

قوله : «حتى اذارأوامايوعدون» اى ـ الى ان يأتيهم ما يوعدون من الجزاء على كفرهم، ثمّ فصّل فقال : «امّا العذاب و امّا الساعة» فهما منصوبان على البدل من «مايوعدون» والمعنى حتّى اذاراوا العذاب اوراوا السّاعة، فالعذاب ماوعدوا به من نصر المؤمنين عليهم بانهم يعذّبونهم قتلا و اسرا. والساعة يعنى ـ القيامة وماوعدوا فيها من الخلود فى النّار. معنى آيت آنست كه هر كه درضلالت و كفرست ربّ العزّة بجزاء كفروى اورا روزگار درازفرا گذارد تا طغيان و ضلالت وى مى افزايد، آنگه يا در دنيا عذاب قتل وسبى بوى رسد يا درقيامت بدوزخ شود جاويد. «فسيعلمون من هو شرّ مكاناً» جواب آنست كه گفتند: «خير مقاماً». «واضعف جنداً» جواب آنست كه

گفتند: «واحسن ندّیاً».

قوله‌تعالی: «ویزیداللّه الّذین اهتدوا» بالمنسوخ، «هدی» بالّنا سخ، وقیل یجعل جزاهم ان یزیدهم فی یقینهم هدی کما اضلّ الفاسق بفسقه.

« والباقیات الّصالحات» قیل الصلوات الخمس، وقیل اداء الفرائض ، و قیل «سبحان اللّه والحمدللّه ولااله الااللّه و اللّه اکبر» هی الباقیات الّصالحات لانّ ثوابها یبقی ابداً. «خیر عندربّك ثواباً» ای خیر ممّا فیه الکفّار من المال وحسن الحال. «وخیر مردا» عاقبة و مرجعاً .

«افرأیت الّذی کفر بآیاتنا» این کافر **العاص بن وائل السهمی** است. مردی بود زندیق منکر بعث ازجمله مستهزئان . **خباب** را برودینی بود بتقاضاشد جواب وی داد باستهزا که : نه‌شما می گوئید که دربهشت زروسیم و حریرست ؟ **خباب** گفت : بلی مامی گوئیم ودر کتاب خداست. **عاص** گفت باستهزا اکنون صبر کن تا ببهشت رسیم که اللّه تعالی مرا آنجا مال وفرزند دهد دین توبگزارم ، ربّ العالمین درشأن وی این آیت فرستاد :

«افرأیت الّذی کفر بآیاتنا وقال لاوتین» یعنی فی الجنّة ، « مالاً وولداً» جای دیگر گفت : « ولئن رددت الی ربّی لاجدنّ خیراً منها منقلباً» ــ « ولئن رجعت الی ربّی ان لی عنده للحسنی » قرأ **حمزه** و **الکسائی** ، وولداً بالضمّ والاسکان وقرأ الاخرون. وولداً بفتح الواو واللام وهما لغتان مثل العرب والعرب، والعجم والعجم، ومنهم من یجعل الولد بالضمّ جمعاً والولد بالفتح واحداً ، مثل اسد واسد ، وقیل الولد بالفتح الابن والابنة وبالضم الاهل والولد .

قوله : «اطّلع الغیب» یعنی‌ــ انظر فی اللوح المحفوظ . وقیل اعلم علم الغیب حتّی یعلم فی الجنّة هو، ام‌لا، «ام اتّخذ عندالرحمن عهداً» یعنی ام‌قال: «لا آله الااللّه» وقدّم عملاً صالحاً . وقیل اعهداللّه الیه ان یدخله الجنّة . روی **ابن‌عباس** قال : « قال رسول‌اللّه(ص) : «من ادخل علی مؤمن سروراً فقد سرّنی، ومن‌سرّنی فقد اتّخذ عنداللّه

عهداً فلاتمسّه النّار، «انّ الله لايخلف الميعاد» . وعن الاسود بن يزيد قال : قال عبدالله: يقول الله عزّوجّل يوم القيامة من كان له عندی عهد فليقم، فقالوا يا ابا عبدالرحمن فعلمّنا قال: قولوا «اللهمّ فاطر السموات و الارض ، عالم الغيب و الشهادة ، انّی اعهد اليك فی هذه الحيوة الدّنيا بانّی اشهد انّك لااله الاّ انت وحدك لاشريك لك وانّ محمداً عبدك و رسولك و انّك ان تكلنی الـی نفسی تقربنی من الشرّ وتباعدنی من الخير ، وانّی لاثق الاّ برحمتك ، فاجعل لی عندك عهداً تؤديه الیّ يوم القيامة انّك لاتخلف الميعـاد » .

« كلاّ » ردلقول **العاص** ، ای ـ ليس الامر كمايقول، «سنكتب مايقول» ای ـ سنحفظ عليه « مايقول » فنجازيه به فی الآخرة . ونمّدله من العذاب مدّاً» ای ـ نزيدله من العذاب زيادة لاانقطاع لها، ای ـ نزيده عذاباً فوق العذاب ،

«ونرثه مايقول» يعنی ـ نسلبه مايفتخر به من المال والّنعمة ،و نعطيه غيره من المؤمنين ، «ويأتينا» ای ـ فی الاخرة ، «فرداً» لايصحبه شيئی من امواله ولاينفعه احد من اولاده ، وقيل التقدير «نرثه مايقول» انّه فی الدنيا يملكه ويعطی فی الاخرة مثله و ذلك انّه قال **لخباب** ، لئن كان ماتقول حقاً فانّی فی الاخرة افضل نصيباً.

«واتخذ من دون الله آلهة ليكونوا لهم عزّاً» ای ـ عبدالكفار الاصنام والّشياطين و الملائكة وعيسی ، ليتعززوا فی الّدنيا ويصيروا الی العزّ الدائم فی العقبی، وقيل ليكونوا لهم عدة فی القيامة وشفعاء لهم كقوله : «هؤلاء شفعاؤنا عندالله»، وقوله : «مانعبدهم الاليقرّبونا الی الله زلفی » .كافران پرستيده‌ها كه پرستيدند فروداز الله تعالی بآن پرستيدند تا ايشانرا از آن عزّباشد وجاه و انبوهی در دنيا وبقيامت يارايشان باشند در دفــع عذاب خدا ازايشان وشفيع ايشان . رب العالمين گفت : « كلا» نه چنان است كــه ايشان می‌پندارند كه ايشان نه عزّند ونه يار ونه شفيع ، نه‌دردنيابكار آيندنه‌درعقبی. «سيكفرون بعبادتهم» فردا درقيامت همه ازيكديگر بيزارشوند وبيكديگر كافر، هم عابد از معبود وهم معبود ازعابد ، ودرقرآن ازاين نمط فراوانست «وقال شركاؤهم

ما کنتم ایّانا تعبدون» ـ«قالوا سبحانك ماكان ینبغی لنا ان نتخذ من دونك من اولیاء» ـ «اذتبرأ الّذین اتبعوا من الّذین اتبعوا»ـ«ثم یوم القیامة یکفر بعضکم ببعض» ـ «ویوم القیامة یکفرون بشرککم».

قوله: ویکونون علیهم ضدّاً» ای ـ اعواناً علیهم و اعداء ارادوا ان یکونوا لهم شفعاء فیصیرون لهم خصماء. الضدّ یقع علی الواحد و الجمع. فردای قیامت رب العزّة بتانرا باکافران حشر کند وایشانرا عقل ونطق دهد تادر دوزخ عابدان خود راخصمی کنند و گویند: ربّنا عذّب هؤلاء الّذین عبدونا من دونك. وقیل «یکونون علیهم ضدّاً ای ـ قرناء فی النّار علی هیئة یعذّبون بها، کماقال تعالی فی مانعی الزّکوة: «یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بهاجباههم وجنوبهم وظهورهم».

قوله: «الم تر »یا **محمد**: «انا ارسلنا الشّیاطین علی الکافرین، ای ـ سلطناهم علیهم بالاغواء وذلك قوله: «واستفزز من استطعت منهم» الایه ... وقیل قیضنا لهم الشّیاطین مجازاة علی کفرهم کقوله: «وقیضنالهم قرناء نقیض له شیطاناً فهوله قرین» وقیل «ارسلنا الشّیاطین علیهم» ای ـ خلینا الشّیاطین وایاهم فلم نعصمهم. قوله: «تؤزهم ازّا»ای ـ تزعجهم ازعاجاً حتی یرکبوا المعاصی. والازّ والهزّ واحد وهوالتحریك والازیز ـ الغلیان، ومنه الخبر کان النبی (ص) یصلّی ولجوفه ازیز کازیز المرجل من البکاء. ومعنی الایة مکنّا الشیاطین من دعاء الکّفار بالوساوس الی الکفر والشرك و تزّین المعاصی بالّتمویهات.

«فلاتعجل علیهم» این درشان قومی است که استهزا می کردند بمؤمنان و بقرآن ورسول خدای ازآن ضجر میشد میخواست که ایشانرا بزودی عذاب رسد وهلاك شوند. ربّ العالمین گفت: «فلاتعجل علیهم» العقوبة لهم، «وانمّا نعدلهم» الایام والسنین حتی تنقضی آجالهم فینقلوا الی النّار، وقیل نعداعمالهم نحصی انفاسهم ونمهلهم، لیزدادوا اثما، فنجازیهم علی جمیع ذلك.

حکی انّ **المأمون** کان یقرأ سورة مریم وعنده العلماء فلما انتهی الی هذه الایة

التفت الى **محمد بن السماك** مشيراً اليه بان يعظه فقال : اذاكانت الانفاس بالعدد و لم يكن لهامدد فما اسرع ماينفد .

قوله : «يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً» راكبين على النوق، وقيل على نجايب . والوفد مصدر ، وفدو فداً ووفوداً ووفادةً اذا زار الملوك و الأشراف . وقيل جمع وافد كصاحب وصحب .

«ونسوق المجرمين» كماتساق البهائم،« الى جهنم» قال سبحانه فى مقابلة الحشر ، السوق لمافى ذلك من الكرامة وفى هذا من الاهانة ، اى- يساقون بعنف الى ذل ، كماتساق الابل العطاش الى الماء .« ورداً» اى ـ مشاةً افراداً عطاشاً ،لانّ الوارد يرد لازالة العطش . قال اهل اللغة ورداً مصدر ،والتقدير-ذوى ورد،وقيل ورداً بمعنى واردين. وقيل الورد ـ النصيب ،اى- يكونون ورداً لها ،اى- نصيباً و حظاً ،اى ـهم نصيب جهنم، والمؤمنون نصيب الجنة. قال **الربيع بن انس** : امّا المتّقون فيفدون الى ربهم فيكرمون ويعطون ويحيّون ويشفعون . والمجرمين يساقون رجالاً عطاشاً قد تقطعت اعناقهم من العطش. روى انّ **على بن ابيطالب** (ع) قال: لمّا نزلت هذه الاية،قلت يا رسول الله انّى رأيت الملوك و وفودهم ، فلم اروفداً الا ّ ركباناً فما وفدالله؟ فقال رسول الله ياعلى اذا كان المنصرف من بين يدى الله تعالى تلقّت الملائكة المؤمنين بنوق بيض، رحالها وازمّتها الذهب ، على كلّ مركب حلة لاتساويها الدنّيا، فيلبس كلّ مؤمن حلة ،ثم يستوون على مراكبهم فتهوى بهم النّوق حتى تنتهىٌ بهم الى الجنّة ،فتتلقيهم الملائكة « سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين ».

روى انّ النبى (ص) قال: «ياعلى والّذى نفسى بيده،انّهم اذاخرجوامن قبورهم، استقبلـوابنوق عليها رحال الذهب ، شراك نعالهم نوريتلألأ ، فيسيرون عليـها ، فينطلقون حتى ينتهوا الى باب الجنّة» . وعن **ابى مرزوق** فى قوله : « يـوم نحشر المتقّـين الى الرّحمن وفداً» قال : يستقبل المؤمن عند خروجه من قبره احسن صورة وجهاً واطيبها ريحاً ، فيقول، من انت ؟ فيقول ، أماتعرفنى ؟ فيقول،لا،الا ّ انّ الله

طیّب ریحك و حسن وجهك ، فیقول انا عملك الصّالح ، هکذا کنت فی الدّنیا حسن العمل طیبّه ، طالما رکبتك فی الدّنیا فهلم فارکبنی ،فیرکبه ،فذلك قوله:«یوم نحشر المتقّین الی الرّحمن وفداً».

قوله تعالی : « لایملکون الشّفاعة » ای ـ لایملك الشفاعة،.« الاّ من اتخّذ عندالرحمن عهداً» ، العهدهاهنا توحیدالله عزّوجلّ والایمان به معنی آن است که شفاعت نتواند کرد درحق هیچکس الاّ مؤمن موّحد . یعنی که مؤمن موّحدهم خود شفاعت کند ازبهر دیگران وهم برای وی شفاعت کنند باللهتعالی ؛وروا باشد که «لایملکون» ضمیرمجرمان نهند ، ای- لایملك المجرمون الشفاعة ، یعنی لایشفعون لاحدٍ ولایشفع لهم احد، کمایشفع المؤمنون بعضهم لبعض ، «الاّ من اتخّذ » باین قول استثناء منقطع است ،ای ـ لکن من اتخّذ عندالرّحمن عهداً، انّه یملك الشّفاعة. سمیّت شفاعة شفاعة ، لانّ الشفیع یأتی فرداً وینصرف شفعاً . پارسی شفاعت جفت شدن است ، ومنه الشّفعه فی الّرباع . قال **ابن عباس** : لایشفع الاّ من شهدان لااله الاّ الله، وتبرامن الحول و القوّة ، لایرجو الاّ اللهعزّ وجلّ. روی **ابن مسعود** قال:سمعت الّنبی (ص) یقول لاصحابه ذات یوم : أیعجز احد کم ان یتخذّ کلّ صباح ومساءٍ عندالله عهداً ؟ قالوا: و کیف ذلك یارسول الله؟ قال : یقول کلّ صباح و مساء : « اللهم فاطر السّموات والارض عالم الغیب والشّهادة انی اعهد الیك فی هذه الحیوة الدّنیا بانّی اشهد انّك لا آله الاّ انت ، وحدك لاشریك لك وانّ محمّداً عبدك و رسولك وانّك ان تکلنی الی نفسی تقرّبنی من الّشر، و تباعد نی من الخیر، وانّی لااثق الاّ برحمتك فاجعل لی عندك عهداً توفیّنه یوم القیامة انّك لاتخلف المیعاد» . فاذا قال ذلك طبع علیه طابع، ووضع تحت العرش، فاذاکان یوم القیامة نادی مناد : این الّذین لهم عندالله عهد ؟فیدخلون الجنّه.عن کعب بن عجرة عن النّبی (ص) قال : قال الله تعالی « من صلـّی صلوة لوقتها ولم یذرها استخفافاً بها ، لقینی یوم القیامة وله عندی عهد ان ادخله الجنّة ، ومن لم یصلـّها لوقتها و ترکها استخفافاً بها، لقیمی یوم القیامةولیس

له عندی عهد، ان شئت عذّبته وان شئت غفرت له» .

قوله : «وقالوا اتخذ الرّحمن ولداً» یعنی النصاری و قبائل من العرب کانوا یزعمون انّ الملائکة بنات الله لذلك سترهم عن العیون .

«لقد جئتم شیئاً» ای ـ قل لهم یامحمّد لقدجئتم شیئاً «ادّاً» آتیتم امراً منکراً وقلتم قولاً عظیماً، ای ـ کفراً عظیماً . والاد ـ الدّاهیة ، وهی الامر الشّدید ، یقال : ادّالامر یئد اذاعظم .

قوله تعالی : «تکادالسّموات» قرأ **نافع و الکسائی** ، یکاد بالیاء لتقدم الفعل ، و الباقون بالتاء لتأنیث السّموات «یتفطرن» بالتاء ، حجازی **والکسائی و حفص** وهومن التفطّر ، یقال: فطرته فتفطّر ، مثل صدعته فتصدّع . وقرأ الباقون ینفطرن بالّنون ، من الانفطار و معناهما واحد. «وتنشق الارض» یعنی تنصدع، «وتخرّ الجبال هداً» ای ـ تسقط الجبال کسراً . وقیل ـ انهداماً بشدّة ، والهدّة ـ صوت الّصاعقة .

«ان دعوا» ای ـ لان دعوا، «للرحمن ولداً» . قال **ابن عباس** : فزعت السّموات والارض و الجبال وجمیع الخلائق الا الثقلین وکادت ان تزول ، وغضبت الملائکة و استعرت جهنّم حین قالوالله سبحانه ولد . وعن **عون بن عبدالله** قال: انّ الجبل لینادی الجبل باسمه ، یافلان هل مرّبك الیوم ذاکرلله ؟ فیقول، نعم. فیبشربه. ثم قال عون : هی للخیر اسمع افیسمعن الزّور والباطل ولایسمعن غیره ؟ ثم قرأ هذه الایة .

و روی **ابوموسی** قال: قال رسول الله (ص) : ما احد اصبر علی اذی یسمعه من الله، انّهم یدعون له ولداً وانّه یعافیهم و یرزقهم ، ثم نزّه نفسه عزّوجلّ عن الولد ، فقال : «وماینبغی للرّحمن ان یتخذ ولداً» ای ـ لایفعل ذلك ولایحتاج الیه ولایوصف به لانّه لایلیق به الولد اذلامجانسة بینه وبین احد، لانّه غنّی غیر محتاج الی معونة الاولاد والانس معهم والتزّین بهم .

قوله : « ان کلّ من فی السّموات والارض » ای ـ ما کلّ من فی السموات

والارض من الملائکة والانس. ممّن اتخذوه الهاً وممّن سمّوه ولداً کعیسی و عزیر وغیرهما، «الاّ آتی الرّحمن عبداً» ای - الاّ وهویأتی الله سبحانه یوم‌القیامةمقرّاًله بالعبودیّة، وانمّا ذکرذلك لانّه‌کان فی الّدنیا من یدّعی الربوبیّه لنفسه ویستکبرعن الاعتراف‌لله بالعبودیّة، فاذاکان یوم القیامة استووا کلّهم فی الآقرارلله بالعبودیّة و تبرؤاالیه من کلّ کفرو شرك .قوله: « آتی » اسم فاعل من اتی و هـولاستقبال، و التقدیر یأتیه.

قوله : «لقدا حصیهم » ای - احصی مبلغ جمیعهم فی اللّوح المحفوظ. «وعدّهم عدّاً» ای - علم‌عددهم و انفاسهم و اقوالهم و افعالهم ،حرکاتهم‌و سکناتهم

قوله : « کلّهم آیته یوم القیمة فرداً» وحیداً بلامال ولاولد ولاناصر ولامعین.

وقوله : «آتیة» وحدّ لفظه حِملاً علی‌لفظ الکلّ.

قوله : «انّ الّذین آمنوا و عملوالصّالحات سیجعل لهم الرّحمن ودّا» ای - یحبهم ویحببهم الی عباده المؤمنین من‌اهل السماء والارض. قومی گفتند این محبّت فردا در قیامت خواهدبود که‌ربّ العزّة غلّ ازدل مؤمنان بیرون کند، چنانکه کفت: «ونزعنا مافی صدورهم من غلّ» ، تباغض از میان ایشان برخیزد و محبّت محض و دوستی خالص بماند، و گفته‌اند که منادی‌ندا کند درعرصات قیامت که : انّ‌الله‌یحبّ فلاناً فاحبوه ، فیحبّه اهل‌القیامة.

امّا بیشترین مفسّران بر آنند که این‌محبّت‌دردنیاست . **سلمان فارسی** گفت: اذا ارادالله بعبد خیراً فقهه فی‌الّدین وحببّه الی الناس . وپیغامبر(ص) گفت: چون الله تعالی بنده‌ای‌را دوست دارد، بجبرئیل خطاب کند که‌من فلانرادوست میدارم،شما که اهل‌آسمانهائید اورادوست‌دارید ،اهل آسمانهااورا دوست دارند ، آنکه در زمین محبّت وی دردل خلق افکند تازمینیان او را دوست دارنـد ،و در بغض همچنین . **برآء عازب** گفت که : پیغامبر(ص) **علی** (ع) را گفت: «یاعلی قل‌اللّهم اجعل لی عندك عهداً ، وفی‌صدور المؤمنین وداً» ، فانزل‌الله تعالی هذه آلایة ، فمامن‌مؤمن‌الاّ

و هويحبّ عليّاً . وكان هرم بن حيّان يقول : ماقبل عبدبقلبه الى الله الاّ اقبل الله بقلوب المؤمنين اليه حتى يرزقه مودتهم و رحمتهم.

قوله: «فانّما يسّرناه بلسانك» اى ـ سهّلنا القران على لسانك وانزلناه بلغتك ، «لتبشّر به المتقيّن» يعنى ـ المؤمنين . «وتنذربه قوماً لدّاً» شداداً فى الخصومة . رجل الدّ ـ شديد الخصومة . ورجال لدّ ـ اذاكان من عادتهم مخاصمة النّاس . واللدد شدّة الخصومة . وقيل الالدّ ـ الّذى لايقبل الحقّ ويدّعى الباطل . قال الله تعالى: « وهو الدّ الخصام». وقال النّبى(ص) : «ابغض الرّجال الى الله ، الالدّ الخصم».

ثم خوّف اهل مكة فقال : «و كم اهلكنا قبلهم من قرن» اى ـ قبل قريش من امة كافرة . « هل تحسّ منهم من احد » ـ هل ترى منهم احداً ؟ « اوتسمع لهم ركزاً » صوتاً الاحساس ـ الادراك بالحاسة ـ الركز ـ الصوت الخفى ، والحركة الّتى لاتفهم . اى ـ لمّا اتاهم عذابنا لم يبق منهم شخص يـرى ، ولاصـوت يسمع . و قيل ماتوا و نسى ذكرهم .

روى انّ ابابكر الصّديق ، كان يقول فى خطبته : اين الوضاء الحسنة وجوههم المعجبون بشبابهم ؟ اين الملوك الّذين ساروا بالزخرف الى الزخرف واعطوا الغلبة فى مواطن القتال ؟ اين الملوك الّذين اتخذّوا المدائن و حصنوها بالحوائط ، واتخذوا فيها العجايب ؟ اين الشباب النّاعمون اصبحوا فى بطون الارض ؟ هل تحسّ منهم من احد ؟ او تسمع لهم ركزاً ؟

النوبة الثالثة

قوله : «جنّات عدن الّتى وعدالرحمن عباده بالغيب» خداوند زمين و آسمان ، كردگار نيكوكار رهى دار مهربان ، لطيف نشان و كريم پيمان وقديـم احسان . بندگان خودرا تشريف مى‌دهد ، بفضل ولطف خود ايشانرا مى نوازد ، بناء حجره

دولت مینهد، وعده راز و نازو نعمت میدهد، وعده‌ای نیکو، تشریفی بکمال، خلعتی تمام، فضلی بی نهایت، همه قدیسان آسمان خواستند که تقدیس خود بغارت بدادندی از این خلعت و کرامت و نواخت بی نهایت که روی بخاك نهاد، یکی «جنّات عدن التّی وعد الّرحمن عباده بالغیب» . دیگر «لایسمعون فیها لغواً الاّ سلاماً» . سدیگر «ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیّاً» . چهارم «تلك الجنّة الّتی نورث من عبادنا» نگرتا بچشم حقارت در نهاد خاکیان ننگری، که ایشان مقبول شواهد الهیتند ومنبع اسرار فطرت ازل، اول مشتی خاك بود آلوده، درظلمت کثافت خود بمانده، در تاریکی نهاد خود متحیّر شده، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت خاك عنبر گشت و سنگ گوهر گشت، شب روز شد، وروز نوروز شد، وبخت فیروز شد. تقاضائی ازپردهٔ غیب بصحرای ظهور آمد، برهمه عالم بگذشت بکس التفات نکرد، چون بسر خاك آدم رسید عنان باز کشید، نقاب ازجمال دلربای برداشت و گفت ای خاك افتاده و خویشتن را بیفکنده، منت آمده‌ام، سرماداری . شعر:

وکم باسطین الی وصلنا ا کفهم لن ینالوا نصیباً.

که داند که درین خاك چه تعبیه‌ها است، حق میگوید جلّ جلاله: «خلقت قلوب عبادی من رضوانی». ما گل دل دوستان خودرا بزلال رضای خود سرشتیم، آنگه کالبدرا برفتراك دل بستیم وبعالم صورت فرستادیم، آنگه برین کالبد پرفضول شحنه‌ای از تکلیف خطاب شرع گماشتیم، گفتیم ای چشم تو در تصرّف شحنهٔ تکلیف باش، ای دل تو ندیم سلطان غیب باش، . انّ اللّه لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم.

قوله: «ربّ السّموات والارض و مابینهما» دارندهٔ آسمان وزمین وعرش وفرش وبر وبحر اوست، غالب برهمه امرا و، نافذ برهمه مشیت او، جهان وجهانیان همه رهی وچاکر او، هفت آسمان وهفت زمین وهرچه در آن همه ملك وملك او، پادشاهی که ملکش را عزل نیست، عزّش را ذلّ نیست، جدّش را هزل نیست، حکمش را ردّ نیست،

وازوی بدّنیست . .

بموسی(ع)وحی کرد (۱) : یاموسی انابدّك اللازم فالزم بدكّ . ای موسی‌من ناگزیرتوام ، ازهمه گزیرست وازمن گزیر نیست ، ازهمه‌چاره وازمن چاره‌نیست، بندگی کن که بنده را حیلتی به‌ازبندگی‌نیست ، اینست که ربّ‌العالمین فرمود در این آیت: «فاعبده واصطبر لعبادته» باربندگی باری گرانست و راه تکلیف راهی دشخوار ،چون میدانی که نهندهٔ این‌بار کیست ، وتعبیهٔ‌این باردر این راه چیست ، شکیبائی کن و هیچ منال.هر که جلال حق بشناخت ،ومقصد این راه بدانست،دست تصرّف وی از کونین کوتاه بود ، وپای‌عشق وی‌همیشه درراه بود ،قعر چاه بنزدیك وی چون‌صدر وجاه‌بود.

پیرطریقت گفت : الهی گاه گویم که در قبضهٔ دیوم ازبس پوشش که بینم ، بازناگاه نوری تابد که جملهٔ بشریّت درجنب آن ناپدید بود ، الهی چون عین هنوز منتظرعیانست ، این‌بلای دل چیست؟ چون‌این طریق همه‌بلاست‌چندین‌لذّت‌چیست؟ الهی گاه ازتومی گفتم و گاه می‌نیوشیدم ، میان جرم خود لطف تومی اندیشیدم ، کشیدم آنچه کشیدم ، همه‌نوش گشت چون آوای‌قبول شنیدم.

قوله : «ویقول الانسان ءاذامامتّ» الآیه ... ربّ العزة دراین‌آیت شکایت‌از بیگانگان بادوستان میکند ، که ایشان بعث‌خلق ازجلال‌قدرت مامستبعدمی‌دارند، همانست که در خبرصحیح گفت : «کذّبنی ابن آدم ولیس‌له ذلك» فرزند آدم مرا دروغ زن گرفت ونرسد اورا ونه‌سزد که مرادروغ زن گیرد ، وهمی گوید :«لن‌یعید نی کما بدأنی»چنانکه ازنخست مرابیافرید باز نیافریندمرا بعد ازمرگ،ونه‌چنانست که میگوید ، که من‌همان قادرم که در اوّل بودم، دراوّل‌نبودو بیافریدم ،در آخرپس ازآن که بودونیست گشت ، باز آفرینم ، بجلال حکمت‌وکمال قدرت خویش، پس سوگند برسرنهاد و گفت : « فوربّك لنحشر نهم» ـ قسم در قرآن برسه‌قسم است :

(۱) نسخه:ج آمد

یکی بذات باری جلّ و جلاله، دیگر بصفات او، سوم بافعال او. امّا قسم بذات آنست که گفت: «فوربّك لنحشرنّهم» ـ «فوربّ السّماء والارض» ـ «فوربّك لنسئلنّهم» ـ «قل ای وربّی انّه لحق». وقسم بصفات آنست که گفت: «ص والقرآن ذی الذّکر» ـ «ق والقرآن المجید» ـ «فبعزّتك» وقسم بافعال قسم بمخلوقاتست و آن چهار ضرب است: یکی تنبیه خلق بر معرفت قدرت چنانکه گفت: (والذّاریّات ذروا» ـ «والمرسلات عرفاً» ـ «والنّازعات غرقاً» ومانند آن، دیگر تعریف ایشانست بجلال هیبت، چنانکه گفت: «لااقسم بیوم القیامة» ـ اقسم بالقیامة لیعلم هیبته فیها. سوّم تذکیر نعمت چنانکه گفت: «والتّین والزّیتون». اقسم بهما لیعلم نعمته علی العباد. چهارم بیان تشریفست، چنانکه ربّ العزّة گفت در حق مصطفی (ص): «لعمرك». اقسم بذلك لیعلم شرفه وتخصیصه بالقربة والزّلفة. وفائده سوگند آنست که تا مؤمن را دردین یقین افزاید و در وی هیچ تهمت و شبهت نماند، وکافر در انکار بیفزاید، تا حجت بروی قوی‌تر و بلیغ‌تر گردد و عقوبت وی صعب‌تر بود. «فوربّك لنحشرنّهم والشّیاطین» ـ آدمیان دو گروهند: مؤمنان وکافران، مؤمنان بهمه حال قرین ایشان فریشتگانند هم در دنیا چنانکه گفت جلّ جلاله: «له معقبّات من بین یدیه و من خلفه». هم بوقت مرگ چنانکه گفت: «تتنزّل علیهم الملائکة الاّ تخافوا ولا تحزنوا» هم. درقیامت، چنانکه گفت: «و تتلقیهم الملائکة». هم در بهشت، چنانکه گفت: «والملائکة یدخلون علیهم من کلّ باب».

وکافران قرین ایشان شیاطین‌اند بهمه حال، در دنیا گفت: «الم تر انّا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین». درقیامت گفت: «فوربّك لنحشرنهم والشّیاطین». در دوزخ گفت: «وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد» ای ـ کلّ واحد من الکفار یکون مقرناً مع شیطان بالسّلاسل فی النّار.

قوله: «وان منکم الاّ واردها» ـ ورود بر دو ضربست دو گروه را، یکی ورود ادب و تهذیب، دیگر ورود غضب و تعذیب، ادب و تهذیب مؤمنانراست، غضب و تعذیب

کافران را، مؤمن بگناه آلوده گشته از آن که دنیا سرای پرغبارست درن ووسخ معاصی برونشسته ، ازدوزخ گرمابه‌ای ساختند او را ، تا از اوساخ مطهّر گردد و مهذّب شود ، آنگه بمحلّ کرامت و منزل سعادت رسد ، ونیزجوهر آب و گل تاخام بود بی‌قیمت بود ، چون بآتش بگذشت آنگه قیمت گیرد پیرایهٔ شراب شود ، حضرت ملوك را بشاید . و گفته‌اند حکمت ربّانی بآوردن مؤمنان در آتش ، آنست که تا جودت عنصروقوت حال موحـّدان بمشرکان نماید، که جوهرچون اصلی بود، آتش آنرا تباه نکند ، زرخالص چون در آتش نهی آتش آنرا تباه نکند ، بلکه روشن‌ترو افروخته‌تر گردد، چنانستی که‌با ابلیس میگوید : توبرطینت آدم تکبّر آوردی که: «أأسجدلمن‌خلقت طیناً»، اکنون درنگر تا شرف طینت بینی ، آن طینت بتمکین و تربیت احدّیت بآنجا رسد که دوزخ ازوی بفریاد آید ، که : « جزیا مؤمن فقد اطفأنورك لهبی».

وروی ان بعض‌المؤمنین اذا دخل‌الجنّة قال‌الیس قد وعد نا‌ربّنا ان نرّدالنّار؟ فتقول له‌الملائکة انّکم قدوردتموها و هی خامدة. وقیل‌یوردالله‌الخلق‌النّارثم‌یجعلهم فرقتین ، فرقة یستغیثون من‌النّار، و فرقةتستغیث‌النّارمنهم ، لیتبیّن انّ‌النّارمأمورة لا تحرق‌الاّ بامر.

دربعضی اخبار آمده که روزقیامت قومی را از امّت **محمّد** سوی دوزخ رانند ، چون بدردوزخ رسند **مالك** ایشانرا گوید شما چه قومید ؟ چون افتادید باین راه که برشما آثار شقاوت وداغ بیگانگی نمی‌بینم ؟ نشان بیگانگان آنستکه رویهای سیاه دارند و چشمهای ازرق ، سلسله بر دست و پای وغل بر گردن شما رااین حال نیست، ایشان گویند: نحن العصاة من امّة **محمّد** (ص) . **مالك** گوید اکنون خود در آتش شوید که مرا از **محمّد** پیغامبر شرم آید که امت وی را بقهر وعنف بدوزخ اندازم ، ایشان گویند : یا مالك دعنانبك علی انفسنا ساعة ، بگذاریك ساعت که مابر خود بگرئیم و ماتم خود بداریم ، که ما هر گزندانستیم و ظنّ نبردیم که مارا باین

راه در آرند و بدین حال رسیم. پس ایشان چندان بگریند، که اگر کشتی بر اشك ایشان نهند روان گردد، پس ندا آید از بطنان عرش مجید یا **مالك** الی متی تعاتب العصاة ادخلهم النار. تا کی ایشانرا عتاب کنی بآتش اندازایشانرا، **مالك** گوید: ادخلوا النّار. درروزخ شوید ایشان قدم بردارند گویند: بسم‌الله. آتش اززیر قدم ایشان چهل ساله راه بگریزد **مالك** گوید. یانارخذیهم. ای آتش بگیر ایشانرا، آتش روی باز کند تا ایشانرا بپای فرو گیرد، ایشان دیگر بار گویند، بسم‌الله آتش همچنان می گریزد از گفتار ایشان، **مالك** یکباره خشمگین شود گوید: کیف لاتأخذین العصاة؟ چونست که عاصیانرا نگیری؟ آتش گوید، کیف آخذقوماً یعرفون ربّی و یذکرون ربّی. چون گیرم قومی را که برزبان ایشان ذکرخداوند جلّ وجلاله و در دلشان مهرخداوند، برزبانشان نام و ذکراو، و دردلشان یادومهر او، ایشان درآن مناظره باشند که ندا آید ازجبّار کاینات: یا **مالك**، دع هؤلاء القوم یرجعوا من طریق الجحیم الی طریق دارالنعیم فانی اوردتهم للعتاب لا للعذاب.

قوله: «یوم نحشر المتقین الی الرّحمن وفداً»، لم یقل الی الجنان وفداً، تطییباً لقلوب خواص المحبین. فانّهم لایعبدونه رجاء الجنة ولاخوف النار، بل یعبدونه لاجله، فوعدهم انّه یحشرهم الیه. بهشت جویان دیگرند، و خدای تعالی جویان دیگر. بهشت جویانرا بهشت اضافت کرد، «انّ اصحاب الجنّة الیوم فی شغل فاکهون» و خدا جویان را گفت: «یوم نحشر المتقین الی الرّحمن وفداً».

ممشاد دینوری در نزع بود درویشی پیش وی استاده، ودعا میکرد، بار خدایا بروی رحمت کن وبهشت اورا کرامت کن، ممشاد دراونگرست بانگی بر وی زد ای غافل سی سال است تا بهشت را پرطرف غرف وحور وقصورجلوه می کنند فما اعرتها طرفی. اکنون بسرمشرب حقیقت میرسم توزحمت آورده و مرا بهشت ورحمت میخواهی. ای جوانمرد این حدیث درحوصلهٔ هر کسی نگنجد، این جوانمردانی را رسد، که درسرادقات مطالعات ودرمقامات کرامات عین طلبند، زمانی

درحله مجاهدت زمانی ، درقرطه مشاهدت، گاهی درسکرشکر، گاهی درصحومحو، هم نیست وهم هست، همهشیاروهممست، دلهاشان حریق نارغیرت، جانهاشان غریق بحرحیرت،ساکنان پوینده .خاموشان گوینده، فردا که خلق را بحضرت ذی‌الجلال حشر کنند، هر کسی را مرکبی باشد،یکی را نجیب طاعت ، یکی‌را براق همّت و ایشانرا قبضه عزّت احدّیت، درخبر آمده که ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر. جانهای شهیدان چون از این عالم حکم رحیل کنند در حوصله مرغان سبز نهند و در قنادیل نور ، نیز گفته‌اند درمرغزاربهشت . امّا این جوانمردان حوصلهٔ محبّت ایشان از آن فراخ‌تراست که بحوصلهٔ مرغی درفروآید ، ایشان را مقام چیست ؟ ارواح الاحباب فی قبضة العزّة یکاشفهم بذاته ویلاطفهم بصفاته . سیرت ایشان چیست ؟ آنکه خود را بکّل بمحبوب مشغول دارند، جان ودل وتن درراه اوبذل کنند، درسرّوجهر ودرعلانیت وسریرت موافقت اوطلب کنند ، نصیب او برنصیب خود مقدّم کنند ، وآنگه خود را افکنده عجز،وشکستهٔ تقصیرشناسند. نواخت ایشان ازحضرت ذی‌الجلال چیست؟ «انّ الّذین آمنوو عملواالّصالحات سیجعل لهم الّرحمن و ّداً» ـ«نحن اولیاؤکم فی الحیوة الّدنیا وفی الاخرة ویحبّهم ویحبّونه.»

پیرطریقت گفته که این محبّت تعلق بخاك ندارد، ومحبّت وی تعلق بنظر ازلی دارد ، اگرعلّت محبّت خاك بودی درعالم خاك بسیارست ونه هرجای محبّت است . لکن قرعه‌ای ازقدرت خود بزد ما برآمدیم ، فالی ازحکمت بیاورد آن ما بودیم ، اوجلّ جلاله که بتونگرد بحکم ازل نگرد نه بحکم حال .

بوسلیمان دارانی ببویزید نوشت که: کسی که‌ازو غافل باشدوبشب بخسبد هیچ تواند بود که بمنزل رسد ؟ ـ **بویزید** جواب نبشت : « اذا هبّت ریاح العنایة بلغ المنزل من غیر کلفة». اگرباد لطف ازلیّت ازهوای فردانیّت بحکم عنایت بر دل او وزد ، بمنزل رسدبی کلفت. اوجلّ جلاله بندگان رادرمعصیت می بیند ومیداند که توبه خواهند کرد. ایشانرا حکم از آن توبه کند ، نه از این معصیت، بنده را

درحال می‌بیند که گناه می کند، امّا می‌داند که نیك خواهد شد، اورا ازصالحان شمرد نه ازمفسدان. موسی(ع) در غضب الواح توراة برزمین زد، باوی عتاب نکرد، سلیمان اسبان بی‌جرم را پی کرد باوی خطاب نکرد، زیرا که بکردظاهر ننگرست بسابقهٔ ازلی نگرست، گاه بکاهی بگیرد، گاه بکوهی عفو کند، بکاهی بگیرد قدرت را، بکوهی عفو کند رحمت را، ما که درازل ترا دوستی اثبات کردیم، خطّی بگرد توبر کشیدیم، اگرمعصوم بایستی، معصوم آفریدمی، چنانکه بایست آفریدیم، اعتماد کن بردوستی کسی که ترا جزمعصوم دوست ندارد، اگرترا عصمت‌دادمی‌واز تو همه پاکی بودی جلال وحدانیّت را شریك بودی، ومن خداوند بی‌شریکم وبی انبازوبی‌نظیر وبی‌نیاز. هر که‌رارقم‌دوستی کشیدم‌هر آینه‌کاروی بسازم، وخصمان‌اورا کفایت کنم. وهر که بخصمی دوستی ازدوستان ما بیرون آید، ما خصم‌اوئیم. من آذی‌لی ولیّافقد بارزنی‌بالمحاربة. ابلیس را دیدی که درحـق تـویك سخن گفت ملعون‌ابد گشت، نمرود با آن‌همه طول وعرض بینم پشه اورا هلاك کردیم مکافات درد دل‌خلیل را، درعصرنوح یك جهان خلق را در آب بکشتیم‌مجازات درد دل نوح از آن جفاها که ازیشان بوی رسید. آری هر که مختارما بود ومحل اسرارمابود، ومنبع انوارما بود، دل وی آراسته بیادگار ما بود، اصلاح کار اوکار ما بود.

۲۰- سورة طه - مكيّة

۱- النّوبة الاولى

قوله تعالی : « **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم** » . بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **طه** [۱] » ای محمّد ای مرد پاك راست راه .

« **ما انزلنا علیك القرآن لتشقی** [۲]» قرآن بر تو نه از برای آن فرو فرستادیم تا تو رنجور تن باشی بی خواب

« **الّا تذکرة لمن یخشی** [۳]»[نفرستادیم] مگر دریاددادنی آنکس را که مرا داند و ازمن ترسد .

«**تنزیلاً ممّن خلق الارض**» فرو فرستاده از آنکس که بیافرید زمین را ،

« **والسّموات العلی** [۴]» وآسمانهای زبرین را .

« **الرّحمن علی العرش استوی**[۵]» رحمن برعرش مستوی شد .

«**له مافی السّموات ومافی الارض**»اوراست هرچه درآسمانها وزمینها،«**ومابینهما**» و آنچه میان هردو ، «**وماتحت الثّری**[۶]» وآنچه درزیر زمین.

« **وان تجهر بالقول** »واگر بلند گوئی سخن ، « **فانّه یعلم السّرواخفی**[۷] » اومی داند نهان وآنچه نهان ترنهان.

« **اللّه لااله الّا هو** » اوست که نیست جز اوخدا، «**له الاسماء الحسنی**[۸]» او راست نامهای نیکو.

« **وهل اتیك حدیث موسی**[۹] » آمدبتو سخن ازموسی وقصّهٔ او.

«اذ رأی ناراً» آنکه که آتش دید . **« فقال لاهله امکثوا »** زن خویش را گفت درنگ کنید. **« انّی آنست ناراً »** که من ازدور آتشی دیدم، **« لعلّی آتیکم منها بقبس»** تامگر من شمارا پاره‌ای آتش آورم، **«او اجد علی النّار هدی**[١٠]**»** یا بر روشنائی آن آتش راه یابم.

« فلمّا اتیها » چون آمد بآن آتش. **« نودی یاموسی**[١١]**»** آواز دادند اورا که یاموسی.

« انّی انا ربّك » من خداوند توام ، **«فاخلع نعلیك»** نعلین از پای بیرون کن ، **« انّك بالواد المقدّس طوی**[١٢]**»** تو بوادی مقدسی، [آن وادی پاك کرده و برو آفرین کرده] .

« و انا اخترتك » و من بگزیدم ترا، [از خلق زمین پیغامبری را] **« فاستمع لما یوحی**[١٣]**»** گوش میدار سخنی که باتو گفته آید و بگوش تو رسانیده آید .

« انّنی انا اللّه » من که منم اللّه ام ، **«لا اله الّا انا فاعبدنی»** نیست خدا مگر من مـرا پرست ، **« و اقم الصّلوة لذکری**[١٤]**»** و نماز بپای می‌دار یاد کرد مرا [بردوام دار] .

« انّ السّاعة آتیة » رستاخیز آمدنی است، **«اکاد اخفیها »** کامیدمن که آن پنهان دارید [از خودتا بخلق رسد] **«لتجزی کل نفس بما تسعی**[١٥]**»** تا پاداش دهند هرتنی را بآنچه میکرد.

« فلا یصدّنّك عنها » بازمگرداناد ترا از گرویدن برستاخیز **«من لا یؤمن بها»** آنکس که ناگـرویده است بآن ، **« واتّبع هویه »** و برپی دل آورد خـویشست **« فتردی**[١٦]**»** که تباه شوی.

« و ما تلك بیمینك یاموسی[١٧]**»** و آن چه چیز است بدست راست تو ای **موسی**؟

« قال هی عصای » گفت آن عصای منست ، **« اتوکّؤا علیها »** ایستاده بر آن خسبم **« و اهشّ بها علی غنمی »** و باین عصا برگ درخت بر گلهٔ خـویش ریزم ،

« **ولی فیها مآرب اخری** (۱۸) » ومرا درین عصا کارها است و بآن نیازها [جز از خفتن بر او و علف ریختن بر گوسفندان].

«**قال القها یا موسی** (۱۹) » الله تعالی فرمود اورا بیفکن [آن عصارا ای موسی]

« **فالقیها** » بیفکند آنرا ، « **فاذا هی حیّة تسعی** (۲۰) » پس چون درنگرست آنرا ماری دید نهیب می برد،

« **قال خذها ولا تخف** » گفت بگیر عصای خویش ومترس، «**سنعیدها سیرتها الاولی** (۲۱) » باز بریم آنرا بسان پیش.

«**واضمم یدك الی جناحك**» دست خویش را بابر خویش آر و بازوی خویش ، « **تخرج بیضاء من غیر سوء** » تا بیرون آید سپید روشن بی پیسی ، « **آیةً اخری** (۲۲)» نشان دیگر [از عصا].

« **لنریك من آیاتنا الکبری** (۲۳) » تا ترا نمائیم و دهیم از نشان های بزرگ خویش .

«**اذهب الی فرعون انّه طغی** (۲٤) » بفرعون شو که او بس شوخ و بی راه و ناپاکست .

النّوبة الثانیه

این سورة **طه** بعد د کوفیان صدوسی ودو آیتست ، وبعد د بصریان صدوسی وپنج آیت است ، و هزار وسیصد وچهل ویك کلمه وپنج هزار ودویست وچهل ودو حرف است . جمله **بمکّه** فرو آمده مگر یك آیت « ولا تمدّن عینیك » ، بقول بعضی مفسّران این یك آیت درمدنیات شمرند که بدر **مدینه** فرو آمد. ودرین سورة سه آیت منسوخست : «**ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیك وحیه**» نسخها قوله: «سنقرئك

فلاتنسی». دیگر «فاصبر علی مایقولون». سوّم «قل کلّ متربص فتربّصوا». این هر دو آیت منسوخند بآیت سیف. و در فضیلت این سورة **ابوهریره** روایت کند از **مصطفی** (ص) که گفت: «انّ الله عزّوجلّ قرأ **طه** و **یس** قبل ان خلق **آدم** بالف عام فلمّا سمعت الملائکة القران قالوا طوبی لامّة ینزل هذا علیها وطوبی لاجواف تحمل هذا، وطوبی لالسن تکلّم بهذا». وعن **الحسن** ان النبّی (ص) قال: «لایقرأ اهل الجنّة من القرآن الّا **طه** و **یس**». وروی کلّ القرآن موضوع عن اهل الجنة فلایقرؤن منه الّا سورة **یس** و **طه** فانّهم یقرؤنهما فی الجنّة» وروی عن **ابی امامة** قال: «قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة **طه**، اعطی یوم القیامة ثواب **المهاجرین والانصار**» و عن **معقل بن یسار** قال: «قال رسول الله (ص): «اعطیت **طه والطّواسین** من الواح **موسی**»

«طه» بکسر طا وهاء، قراءت **حمزه** و **کسائی** و **ابوبکر** است، وبفتح طا و کسر هاء، قراءت **ابوعمرو** وبضمتین قراءت باقی! واقوال مفسّران درتفسیر این مختلف است. **مجاهد** گفت و **حسن** و **عطا**: **طه** یعنی ـ یارجل. این لغت حبشه است و لغت سریانیان بقول **قتاده**، ولغت نبطیه بقول **سعیدبن جبیر**، ومراد باین رجل **محمّد مصطفی** (ص) است. واین بجواب **بوجهل** و **النضربن الحارث** فروآمد که مصطفی را در کثرت عبادت وشدّت مجاهدت می دیدند پیوسته در قیام شب وعبادت روز گفتند: «یامحمّد انّك لتشقی بترك دیننا»، دین ما بگذاشتی لاجرم بدبخت ورنجورتن گشتی، ربّ العالمین گفت: یارجل یا**محمّد** «ماانزلنا علیك القرآن لتشقی». قومی گفتند **طه** نامیست از نامهای خداوند عزّوجلّ. قومی گفتند نام قرآنست قومی گفتند نام سورةاست بدلیل آن خبر که: «انّ الله عزّوجلّ قرأ **طه** و **یس**». **عطا** گفت نامی است ازنامهای مصطفی (ص) درقرآن.

۱ـ نسخه ج: برآن

وروایت کنند که پیغامبررا درقرآن هفت نامست: **محمّد واحمد** و **طه ویس والمزّمل** و **المدّثر** و **عبدالله**. وگفته‌اند **طا** درحساب جمل نه‌است وها پنج، جمله چهارده باشد یعنی یا ایّها البـدر، ودر شواذ خوانده‌اند طه بسکون هاء وهوامر من وطئی الاّ انّ الهمزة قلبت هاءً نحو هیّاك وایّاك، والمعنی طأ الارض بقدمیك. خبر درست است از **مغیرة بن شعبه** که: رسول خدا (ص) چندان نماز کرد که بشب پایهای مبارکش آماس گرفت. وآورده‌اند که بریك پای بایستادی (۱) ونماز کردی واین درابتداء اسلام بود پیش ازنزول فرائض وتعیین نمازپنج گانه، اورا گفتند: لم تفعل ذلك وقد غفرالله لك ماتقدم من ذنبك وما تأخره؟ چرا این میکنی والله تعالی گناهان تو آمرزیده است گذشته وآینده؟ **رسول** (ص) جواب داد: افلاا کون عبداً شکوراً؟ من ویرا بنده سپاس‌دار نباشم؟ پس ربّ العالمین تخفیف ویرا آیت فرستاد «طه» ای- طئی الارض بقدمیك. ای **محمد** هردو پای برزمین نه و این همه رنج برخود منه که‌ما رنج بی‌طاقت ازبنده نخواهیم، طاعت معروفه خواهیم، خدمتی بچم (۲) راهی میانه نه افراط ونه تفریط. همانست که گفت: «وابتغ بین ذلك سبیلا»- «وعلی الله قصد السّبیل» راه میانـه را روی بالله تعالی است وکـردار میانه بپسند الله تعالی است.

«ما انزلنا علیك القران لتشقی» ای- لتتعب ولتتّکلف مالاطاقة لك به من العمل. پس ازآنکه این آیت فروآمد رسول خدا نماز شب می کرد لختی برپای ایستاده لختی نشسته لختی دراز لختی سبك.

«الاّ تذکرة لمن یخشی» ای- لکن انزلناه تذکرةً وموعظةً للمؤمنین. جائی دیگر گفت: «تبصرةً وذکری لکلّ عبد منیب» تذکـره در یاد دادنست و تبصره فرادیدار دادن. جائی دیگر گفت: «وانّه لتذکرة للمتّقین» یادگاررا تذکره گویند

۱- نسخه الف: بیستادی. ۲- چم: بمعنی رونق باشد. ساخته و آراسته را نیز گویند. برهان‌قاطع

زیرا که بسبب آن غایب در یاد آید، و بسبب آن فراموش در یاد آید، الله تعالی جایها قرانرا یادگار خواند، یعنی تذکره واین برسه وجه است : یا از عقوبت چیزی یادمیکند، یاامید در یادبنده دهد، یااز کرم ولطف وعطف خود چیزی یاد کند، تا مهرخود دریاد بنده دهد. «لمن یخشی» یعنی لمن یخشی الله فینتفع به وخص من یخشی بالذّکر لانتفاعه به.

قوله :« تنزیلا »ای ــ نزّله الله تنزیلا . وقیل بدل من التذکرة ، وهو مصدر ارید به الاسم یعنی منزلا . «ممن خلق الارض والسّموات العلی» ــ قیل وهو جمع العلیا کالکبری والکبر یقال وسمآء علیا وسموات علی . والعلیا تأنیث الاعلی

قوله : «الرّحمن علی العرش استوی» وقف بعضهم علی العرش ثمّ استأنف، فقال استوی له مافی السموات ومافی الارض، والاستوآء فی اللغة ــ العلوّ والاستقرار . وقال **ابوعبیده** : استوی ای ــ علا ولایزاد فی تفسیره من فعل الله عزّ وجلّ علی قول **مالك بن انس** حین سئل عنه فقال : الاستواء معلوم والکیف مجهول والایمان به واجب والسّؤال عنه بدعة. وعن **محمد بن نعمان** قال: دخل رجل علی **مالك بن انس** فقال یاباعبدالله « الرّحمن علی العرش استوی » کیف استوی ؟ فاطرق مالك وجعل یعرق. ثمّ قال: الاستوآء منه غیر مجهول، والکیف فیه غیر معقول، والایمان به واجب، والسؤال عنه بدعة ولااحسبك الاّ ضالا، اخرجوه عنّی . وعن **ابن عباس** قال : العرش لایقدر قدره احد . وعن **ابن مسعود** قال : مابین الکرسی الی المآء مسیرة خمس مأة عام ، والعرش فوق المآء ، والله فوق العرش ، لایخفی علیه من اعمالکم شئی . وعن **کعب الاحبار** قال : قال الله عزّوجلّ : «انا الله فوق عبادی و عرشی فوق جمیع خلقی وانا علی عرشی ، ادبّر امر عبادی لایخفی علیّ شئی من امر عبادی فی سمائی وارضی، وان حجبوا عنّی فلایغیب عنهم علمی . » وعن **علی بن حسن بن شقیق** قال : قلت **لعبدالله بن المبارك** ، کیف نعرف ربّنا؟ قال : فوق سبع سموات علی العرش بائن من خلقه . وفی الخبر الّصحیح انّ اعرابیّاً قال یارسول الله جهدت الانفس وجاعت

العيال، وهلكت الانعام، فاستسق لنا ربّك فانا نستشفع بك على الله و نستشفع بالله عليك. فقال رسول الله (ص): «ويحك تدرى ماتقول؟ وسبّح رسول الله فمازال يسبّح حتى عرف ذلك فى وجوه اصحابه . ثمّ قال ويحك انّه لايستشفع بالله على احد من خلقه، شأن الله اعظم من ذلك. ويحك أتدرى ماالله؟ انّ الله عزّوجلّ على عرشه ، وانّ عرشه على سمواته، و انّ سمواته على ارضيه هكذا ، وقال باصبعه مثل القبه». وعن **ابى هريره** انّ رسول الله (ص) قال : «لمّا قضى الله الخلق كتب فى كتاب فهو عنده فوق العرش ، انّ رحمتى غلبت غضبى ».وعن **انس** قال : يلقى الناس يوم القيامة ماشاءالله ان يلقوا ، ثم ينطلقون الى محمّد (ص) فيقولون يا محمد: اشفع لنا الى ربّنا، فيقول انالها وصاحبها، قال فانطلق حتى استفتح باب الجنّة فيفتح لى فادخل وربّى تبارك وتعالى على عرشه. وعن **ابن عباس** قال: مابين السّماء السابعة الى كرسيه سبعة آلاف نورو هوفوق ذلك . وعن **عمران بن موسى الطرسوسى** قال : قلت **لسنيد بن داود** ، هوعلى عرشه بائن من خلقه . قال : نعم الم تر الى قوله عزّوجلّ : « وترى الملائكة حافّين من حول العرش» ، وعن **الاوزاعى** قال : قال موسى (ع) : يارب من معك فى السمآء ؟ قال ملائكتى . قال و كم هم يا ربّ ؟ قال اثنا عشر سبطاً . قال و كم عدد كل سبط ؟ قال عددالتّراب .

قوله . «له مافى السّموات » من الملائكة والشمس والقمر والنجوم وغيرها . « ومافى الارض » من الجنّ والانس والجبال والبحار وغيرها . «ومابينهما» اى ـ مابين السمآء والارض ، من الهواء والرّياح والسحاب والامطار وغيرها . «وماتحت الثرى» وماتحت سبع ارضين. والثرى ـ هوالتراب الندى. وقيل الثرى اسم لاسفل الارض . قال **ابن عباس** : الارض على ظهر النّون ، والنّون على بحر ، وانّ طرفى النّون رأسه وذنبه يلتقيان تحت العرش ، والبحر على صخرة خضراء ، وخضرة السماء منها ، وهى الصخرة الّتى ذكرها الله عزّ وجلّ فى القران فى قصة لقمان: «فتكن فى صخرة » والصخرة على قرن ثور ، والثور على الّثرى . وماتحت الثرى لايعلمه الاالله عزّ وجلّ .

وذلك النور فاتح فاه فاذا جعل الله البحار بحراً واحداً سالت فی جوف ذلك الثور، فاذا وقعت فی جوفه یبست البحار. وروی انّ **کعباً** سئل، فقیل له وماتحت هذه الارض؟ قال الماء، قیل وماتحت الماء؟ قال صخرة، قیل ماتحت الصخرة؟ قال ملك، قیل وماتحت الملك؟ قال حوت معلق طرفاه بالعرش، قیل وماتحت الحوت؟ قال الهوآء والظّلمة وانقطع العلم. و روی عن **ابن عباس** قال: الارضون علی الثور، والثور فی سلسلة، والسلسلة فی اذن الحوت، والحوت بید الرّحمن عزّوجلّ.

قوله تعالی: «وان تجهر بالقول فانّه یعلم السّر واخفی» تقدیره ـ وان تجهر بالقول لم یکن عنده اظهر ممّا تسره. معنی آنست که اگر تو سخن بلند گوئی یا نرم گوئی بلند گفتن بنزدیك الله تعالی ظاهرتر نخواهد بود از آن نرم گفتن، او خداوندی است که نهان داند ونهان تر از نهان داند فکیف آشکارا وقیل معناه «وان تجهر بالقول» فلحاجتك الیه، فاما الله فانه لایحتاج الی الجهر لیسمع اگر بجهر گوئی شاید که ترا بدان حاجتست؛ امّا ربّ العزّه که سرّ واخفی داند چه حاجت دارد بجهر گفتن تو تا شنود.

گفته‌اند که سرّ آنست که امروز درخود پنهان داری واخفی آن است که فردا پنهان خواهی داشت ازخلق. و گفته‌اند که سرّ آنست که بنده درنفس خود می‌داند وپنهان میدارد واخفی آنست که الله تعالی از بنده می‌داند وبنده از خود نمی‌داند. **ابن عباس** گفت: السّر ماسررت فی نفسك واخفی ما لم یکن وهو کائن. سرّ اسرار بندگان است که الله میداند وازوی هیچیز از آن پوشیده نه، واخفی آنست که ازعدم دروجود نیامده والله می‌داند که دروجود خواهد آمد، وداند که کی آید، وچون آید، وروا باشد که اخفی فعل ماضی بود، یعنی ـ یعلم اسرار عباده. واخفی سرّ نفسه عن خلقه. اسرار بندگان همه‌داند وسرّ خود داند با کس بنگوید و کس را بر آن اطلاع ندهد.

قوله تعالی: «الله لااله الاهو» ای ـ الرحمن الذی فعل هذه الاشیآء، هوالاله

علی الحقیقة لایستحق الالهیّة غیره. رحمن کـه این همه فعل اوست و محدثات و مکوّنات نمودار قدرت اوست، خدای بندگان و معبود همگان بحقیقت اوست، و خدائی وخداکاری سزای اوست. قوله: «له الاسماء الحسنی» لانّ سماءها یدّل علی توحیده، وجوده، و کرمه، و کلّ اسمائه مدح و ثناء لایق بذاته وصفاته ولایستحقّ انّ یسمّی بها غیره. نامهای الله تعالی همه نیکواند، پاك وبزرگوار ودرست. همه مدح وثناء او، همه سزای ذات وصفات او،دلیل برتوحید وجود و کرم او، هر که آنرا یاد کند وبدان توحید وتعظیم الله تعالی خواهد در بهشت شود اینست که مصطفی(ص) گفت: «انّ لله تسعة وتسعون اسماً من احصاها دخل الجنّة».

قوله: «وهل اتیك حدیث موسی» سیاق این آیت تسلیت **مصطفی** است وتسکین دل وی بآن رنج واذی که از قوم خود میدید، وطعنها که از مشرکان می شنید، ربّ العزّة اورا بدیدن وشنیدن آن مکاره صبر میفرماید ووعدهٔ درجات و کرامات میدهد، واز قصه وسر گذشت موسی اورا خبر میکند که از دشمنان چه رنج بوی رسید و بعاقبت ازحق چه کرامت دید، گفت جلّ جلاله: «وهل اتیك حدیث موسی» ای قد اتیك حدیث موسی وقصته.

«اذرأی نارا» و این آنگه بود که **موسی**(ع) روزگار مزدوری **شعیب** تمامی ده سال بسر برده بود واز **شعیب** دستوری خواسته بود تا بنزدیك مادر باز شود وعیال را با خود ببرد. و**شعیب** اورا دستوری داد و از **مدین** بیرون آمد عیال واسباب باوی وچند سر گوسپند که **شعیب** ویرا داده بود. روی نهادند **بمصر** و **موسی**(ع) را کلاهی نمدین برسر و ازار کی پشمین برتن ونعلینی ازپوست خرنا پیراسته درپای وعصا دردست، همی رفتند تارسیدند بوادی **طوی**، آنجا که **طور** ست. شب آدینه‌ای پیش آمد. شبی تاریك سهمگین، جهان همه تاریکی ظلمت فرو گرفته، ابروباد وباران و رعدو برق وصاعقه همه در هم پیوسته وموسی (ع) ازجادهٔ راه بیفتاده وسر گشته شده، و گر گی در گله افتاده و گله پرا کنده کرده. درآن حال اهل موسی درناله آمد ووقت زادن نزدیك

گشته موسی راطاقت برسید و آرام ازدل وی برمید ، از جان خویش بفریاد آمد مضطر ماند . آتش‌زنه برداشت سنگ برآن‌زد هیچ شرر آتش بیرون نداد ، دریـن میانه بازنگرست بسوی چپ ازدور آتشی دید. اینست که ربّ‌العالمین گفت: « اذرأی ناراً فقال لاهله»ای- لامرأته وولدیه. موسی بازن‌خویش‌ودو فرزند که باوی‌بودند، ومی گویند آن شب‌اورا پسری آمد . موسی(ع) چون آتش‌دیدایشانرا گفت«امکثوا» ای- اقیموامکانکم ، «انّی آنست ناراً» یقال‌للّذی ابصر الشئ‌من بعیدممّا یسکن‌الیه آنسه . «لعلّی آتیکم منهابقبس» شعلة من‌النّار فی‌طرف عود، «اواجد علی‌النّارهدی » ای- هادیاً یدلّنی علی‌الطریق والماء . موسی‌راه گم کرده بود وراه بسراب نمیبرد و سرمای سخت بود و آتش زنه آتش نمیداد ، چون ازدور آتش‌دید گفت روم و آتش بیارم یا کسی را بینم که راه داند و جای آب‌شناسد وما را را هنمونی کند ، واز آنجا که موسی بود تا بآتش میگویند سیصد فرسنگ‌بود، موسی بیك طرفة العین آنجا رسید . اینست که الله تعالی گفت:

«فلـمّا اتیها » چون رسید آنجا درختی دید ، میگویند درخت عنّاب بود ، و گفته‌اند درخت سدره بود ، درختی‌سبز و تازه سرتاپای آن بآتش افروخته‌وهیچ‌شاخ آن ناسوخته ، آتشی بود برنگ سپید و بی‌دود ، وهرشاخ که آتش‌دروی میافتادسبز وتازه ترمیشد . موسی(ع) درآن‌حال تسبیح فریشتگان‌شنیدونوری عظیم‌دید،موسی از شگفتی آن‌حال تنگ دل بیستاد پشت بدرخت باز نهاد وچشم پرآب کرد. وآن ساعت ندا آمد که : «یاموسی انّی انارتّك» - کررّ الکنایة لتحقیق المعرفة و توکید الدّلالة . و از الة الشبهة،نظیره قوله للنّبی (ص) : « وقل انّی‌انا النذیر المبین » . قراء ت مکّـی و ابوعمرو ، انّی بفتح الف است . یعنی - نـودی بانّی انارتّك . و موضع انّــی نصب . باقی انّـی بکسر الف خوانند بر اضمار قول نـودی . فقیل « یا موسی انّی انارتّك » - این آیت حجتی قاطع و دلیلی روشن است بر معتزله که بخلق‌قرآن می گویند ، وبرایشان که‌سخن گفتن برخدای تعالی‌روانمی

دارند ، ایشانرا گویند ،«نودی»این ندا از کیست ؟اگر گویند از فریشته است گوئیم. «انّی انا ربّك» که می گوید، اگر گویند فریشته میگوید کفر صریح است که فریشته خدای **موسی** نیست، و اگر گوید خدا میگوید وجز او کس را نرسد که گوید : « انّی انا ربّك »اقرار دادند که اللّٰه تعالی متکلّم است و گویا ، سخن وی صفت ویست نامخلوق. **بموسی** گفت منم که خداوند توام« فاخلع نعلیك» نعلین از پای بیرون کن . خلافست میان علما که از بهرچه اورا خلـع نعلین فرمودند؟ روایت کنند از مصطفی(ص(که گفت: «کانتامن جلدحمارمیّت غیرمدبوغ».روی عن **ابن مسعود** قال: قال النبی (ص): « و کلم اللّٰه موسی و کانت علیه جبهٌ صوف و کسآء صوف وسراویل صوف وعمامةٌ صوف ونعلاه جلد حمارغیر زکی». اورا فرمودند کـه نعلین از پای بیرون کن که ازپوست خربود ناپیراسته وناپاك . چون این فرمان بوی رسید نعلین ازپای بیرون کرد واپس وادی افکند. **حسن و عکرمه ومجاهد** گفتند که : نعلین از پوست گاوبودپاك امّا اورا بخلع آن فرمودند تشریف زمین مقدّسه را، یعنی که بر کت زمین مقدّسه بپای تو رسد.و گفته اند تهی کردن پای از نعلین نشان تـواضع است و خشوع وتأدیب. موسی را فرمودند تاادب گیرد ودر تواضع و خشوع بیفزاید ،وعادت سلف بوده در تعظیم خانهٔ کعبه که پای برهنه در خانه کعبه شدندی.قال **ابن الزبیر**:حج هذالبیت سبع مأة الفـمن بنی اسرائیل ، یضعون نعالهم بالتنعیم یدخلون حفاة تعظیماً للکعبة .وفقیل اخلع نعلیك . ای۔ فرغ قلبك عن شغل الاهل والولد . روی **اشعث بن اسحق** عن **جعفر** قال: ترکهم اربعین سنةً فی المکان الّذی نودی فیه ،ومضی لامر اللّٰه حتّی قضی ما امر به.

قوله : «انّك بالواد المقدس» ای ۔ المطهر لکلام اللّٰه عزّوجل . وقیل المقدس ای ـ المبارك . طویً قرأاهل الکوفه و **ابن عامر** بالتنوین . وقرأالآخرون طوی بغیرتنوین، فوجه التنوین انّه اسم منصرف علی وزن فعل، مثل صرد وحطم .سمی به الوادی وهو مذکر، فیکون منصرفاً لخلوه مما یمنع الصرف، و من لم ینّونه ترك صرفه من

جهتین . احدیهما ان یکون معدولاً عن طاو، فیصیر مثل عمر المعدول عن عامر فلا ینصرف و الثانیة انّه اسم للبقعه او الارض، فهی مؤنثة فی المعنی فمنع الصّرف لاجتماع التأنیت والتعریف فیه. وقیل طوی مصدر مثل هدی، والمعنی نودی طوی او قدّس طوی، ای ـ مرّتین مشتق من الطی ، ای ـ طویت علیه البرکة والتقدیس والنّدآء طیّاً بعد طی.

قوله: «وانا اخترتك» ای ـ اصطفیتك للنّبوة. وقرأ **حمزة** وانّا بفتح الالف وتشدید النون. اخترناك ، بالنّون والالف علی لفظ الجمع، دون معناه للعظمة، لأنّه من خطاب الملوك .وقوله :«انا» عطف علی قوله :«انّی انا ربّك» ،والکلّ من صلة نودی، والمعنی ـ نودی بانّی انا ربّك و بانا اخترناك.

قوله: «فاستمع لما یوحی» ای ـ استمع لما یوحی الیك منّی «انّنی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی» ای ـ وحدّنی واطعنی ولا تعبد غیری، «واقم الصلوة لذکری» . اینجا سه قول گفته‌اند : یکی آنست که نماز بپای دار لتذکرنی فیها . تا مرا یاد کنی در آن که شریفتر ذکری آنست که در نماز بود . قول دیگر اقم الصلوة طلباً لذکری حتّی اذکرك. نماز بپای دار طلب ذکر مرا ، که هر که مرا یاد کند من او را یاد کنم، همچنانکه گفت: «فاذکرونی اذکرکم» . قول سوم اقم الصلوة متی ذکرت ان علیك صلوة، والمعنی لتذکیری ایّاك بها. میگوید هر گه که فراموش شود بر تو نماز چون یاد آید نماز کن در هنگام، یا پس هنگام، که آن من بیاد تو دادم ومنه قول النّبی (ص) : « من نسی صلوة اونام عنها فلیصلها اذا ذکرها ، انّ الله عزّوجلّ یقول «واقم الصلوة لذکری ». و روی من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها اذا ذکرها فان ذلك وقتها، لا وقت لها الّا ذلك و تلا قوله : «واقم الصلوة لذکری» . وروی من نسی صلوة فلیصلها اذا ذکرها لا کفارة لها الّا ذاك. وفی روایة **ابی قتادة** قال : «خطبنا رسول الله (ص): فذکر قصة نومهم عن الصلوة فقال رسول الله : ما الّذی تهمسون دونی؟ قلنا تفریطنا عن الصلوة . قال اما لکم فیّ اسوة انّه لیس فی النوم تفریط ، ولکن التفریط علی من لم یصل صلوة حتی یجیئ وقت صلوة اخری ، فمن فعل ذلك فلیصلها حین ینتبه فاذا کان الغد فلیصلها عند وقتها» . گفته‌اند

این خطاب با **مصطفی** (ص) است تاآنجا که گفت : « فتردی»، آنگه بقصهٔ موسی باز میشود.

قوله:«انّ الساعة آتية» ای- القيامة كائنة لامحالة ، «اكاداخفيها» اريدان استرها عن جميع النّاس فلااطلع عليها احداً بل تأتيهم على غرة منهم كقوله : «لاتاتيكم الا بغتة» بل تأتيهم بغتة فيبهتهم. میگوید رستخیزا مدنی است میخواهم که کی آن وقت ازخلق بپوشم تهویل و تعظیم آنرا،تاآید بایشان نا گاه. روایت کرده‌اند از **ابن‌عباس** که گفت درتفسیر این آیت: اکاداسترهاعن نفسی فکیف یعلمها مخلوق . این سخن برمخرج سخن‌عرب بیرون آمد وبرعادت ایشان‌ومبالغت‌در کتمان‌وجدّ نمودن‌در آن. وقیل‌اخفیهاای- اظهرها و هومن الا ضداد ، کماانّ الاسرار یجئی بمعنی الاظهار فی قوله:«واسّروا الندامة لمّاراوا العذاب» ای- اظهروها، ویحتمل‌ان‌یکون‌اخفیها بمعنی ازلّت الخفاءعنها، کمایقال - اشکیته :ای‌ازلت شکواه ، باین‌قول اکاد ، زیادت است همچنانکه گفت :«قل عسی ان‌یکون قریباً» ای- هوقریب وعسی‌زیادة .

«لتجزی کل نفس»تعلق‌باخفادارد ،هر کهاخفاءبمعنی‌اظهار نهند.ومعنی آنست که رستخیز آمدنی وبودنی است ، آنرا بوقت خویش اظهار کنم تا هر کس بجزاء کردار خویش رسد وسزای‌خویش بیند ، وروا باشد که لتجزی تعلق‌باتیان‌داردیعنی «انّ الساعة آتية لتجزی »، ومحتملست که تعلق «باقم الصلوة لذ کری» دارد، ای- اقم الصلوة لذ کری لتجزی کلّ نفس علی‌ماعملت من خیر اوشر.

«فلایصدّنك عنها»الصّدیستعمل فی‌الصرف عن‌الخیر،تقول صدّه‌عن الخیر ولاتقول صدّه عن‌الشّر،والمعنی لایمنعك عن‌الایمان بالقیامة والتّأهب لها وعن اقامة الصلوة ، «من‌لایؤمن بها واتبّع‌هویه»الهوی یستعمل فی‌المعاصی وحقیقته میل‌النّفس الی الّشیٔ للشهوة . «فتردی» ای- فتهلك فی القیامة وتعذّب بالنّار . قیل الخطاب للنبّی (ص) والمرادبه امته .

قوله:«وماتلك‌بیمینك‌یاموسی»استفهام‌است بمعنی‌تنبیه‌وتقریر،ربّ‌العزّه‌خواست

که بروی مقرّر کند باقرار وی که آنچه در دست دارد عصاست ، تاچون مار گـردد نترسد، ونیزخواست که اورا باقرار خودفرا گیرد وبروی حجّت آرد که آن‌عصاست تا چون مار گردد انکار نکند، که همیشه چوب بود ودعوی نتواند کرد که همیشه ماربود ، و گفته‌اند مراد باین‌خطاب آنست که تاموسی را گستاخ (١) گرداند و با کلام حـق انس گیرد و ازهیبت دیدن عجایب‌مدهوش نگردد وقوّت دل‌داودبهرچه اورا فرماید،«وتلك» از بهر آن گفت که عصا مؤنث استو اشاره بآنست ،و« بیمینك » از بهر آن گفت که عصادر دست راست‌داشت،ومحتملست که دردست چپ‌چیزی‌دیگر داشت تاجواب بروی ملبتس نشود.

«قال هی‌عصای» گفته‌اند که عصای موسی ببالاده گز بودسر آن دوشاخ‌وزیر آن سنان، ونام‌آن‌علیّق وقیل نبعه ازچوب بادام ،و گفته‌اند ازمورد بهشت‌بود .وعن**محمّد بن قیس** قال: اعطی آدم من الجنّة یاقوتة وعصاموسی وشیئاً من زرع : فامّاالیاقوتة فهی الر کن کانت بیضاً فاسوّد من‌ایدی الخطائین،وامّا العصا ، فعصا **موسی** تنا سخها القرون ،وامّا الزرع فما اعطی بنوآدم . قوله : «اتو کؤ علیها» ای‌ اعتمد علیهـا اذا اعییت ، وذلك انّ‌الرّعاءیستریحون علی عصیهم بالاتکاء ، « واهش بها» ای ــ اضرب بها الاغصان الورق ، «علی غنمی» الغنم عندالعرب لعدد من الضـّان لاینقص من مأة فصاعداً قوله . «ولی فیها مآرب‌اخری» المآرب‌ـ الحوائج واحدتها ماربة و مأربة و الارب والاربة ایضاً الحاجة . وارب‌الانسان عضوه ،جمعه‌اراب وصـّح فـی الحدیث : «امرت ان اسجد علی سبعة آراب» . والاریب‌لهوالعاقل الّذی یقوم لحـوائجه ، وانّما قال اخری لانّ‌المآرب جماعة و اصلها اخر، فاجر اها علی الوحـدة کالحسنی لانّ آیات السورة علی الیآءِ . گفته‌اند که **موسی** بقدرسئوال جواب داد ، چـون خطاب آمد که : «وماتلك بیمینك‌یاموسی» **موسی**جواب‌داد که‌عصا،دیگر بارخطاب آمد که: لمن هی،این عصا آن کیست؟**موسی** گفت : «عصای» عصای من.خطاب آمد.وماتصنع

١ـ نسخه الف: بستاخ

بها. چکنی باین‌عصا؟ موسی گفت: «اتوکؤ علیها» و آن‌منافع برشمرد، و گفته‌اند خطاب هم آن‌بود که: «ماتلك بیمینك» امّا موسی‌در جواب بیفزود که میخواست تا منافع آن برشمرد وشکر نعمت حق بگزارد. روی‌عن ابن‌عباس قـال: کان موسی (ع) یحمل علی‌عصاه زاده وسقاه وتماشیه وتحدّثه وکان یضرب بهاالارض فیخرج مایأ کل یومه ویر کزهافیخرج المآء، فاذا رفعها ذهب‌الماء و اذاظهر له عدّو حاربت وناضلت عنه .واذا ارادالاستقآء من البئر ادلاها فکانت علی طول البئر، وصارت‌شعبتا هاکالّدلو حتّی‌یستقی، وکان یظهرعلی‌شعبتیها کالشمع باللـّیل یضیئی‌لهویهتدی‌به، واذا اشتهی ثمرةمن الثمار، رکرها فتغصـّنت غصن‌تلك الشجرة واورقت ورقها و اثمرت‌ثمرها. گفته‌اند این همه منافـع که ابن‌عباس بر شمرده است پس از سئـوال «و ماتلك بیمینك» درعصا پیدا شد زیرا که آن همه معجزه است و موسی را پیش از آن شب معجزه نبود.

«قال القیها» قال الربّ الق العصا« یاموسی »فالقیها من یده. « فاذاهی حیّة تسعی» ـ تمشی مسرعة علی بطنها. چون موسی عصا ازدست بیفکند ماری زرد گشت آنرا عرف بود چون عرف اسب، از اوّل که پیدا گشت جانّ‌بود باریك و کوچك‌پس همی افزود تاثعبان گشت، ماری‌بزرگ صعب، چنانکه بدرختی رسید آن درخت بخورد، و خاییدن درخت و دندانها که برهم میزد موسی پرخوان آن میشنید، و گفته‌اند پاره پاره کـوه میکند وفرو میبرد. یقـال الجانّ اوّل حالة الحـیّة، وهی الصغیرة منها. والثعبان آخر حالهاوهی‌اعظم ماتکون، والحیّةللجنس‌یعم‌الکلّ.وقیل کانت‌فی‌عظم‌الثعبان‌وسرعةالجان. موسی چون‌ماردید که‌نهیب‌می‌برد بترسید و برمید، جائی دیگر گفت: « ولی مدبراً ولم یعقـب » بر گشت وپشت‌بر گردانید گریزان، باز نیامد وبازپس نـنگریست، تاخطاب آمد ازحق جلّ جلاله که ای موسی بجای خود بازآی، بازآمد. ویرا گفت: «خذها ولاتخف‌سنعید هاسیرتها الاولی» تقدیره سنعیدها الی سیرتها، فحذف‌الجارای ـ سنردها الی خلقتها وهیئتها کماکانت عصاً،

فمدّ موسی یده الی قرنیهافعاد اشعبتین وصارت عصاً . وگفته‌اند که **موسی** پشمینه پوشیده بود چون خطاب آمد که : «خذها ولاتخف» . دست بآستین مدرعه فرا برد تابر گیرد ، خطاب آمد که **موسی** اگرازاین مار گزندی بتو خواهد رسید، آستین بچه‌کار آید ترا وچه دفع کند؟ **موسی** گفت خداوندا مرا باین مگیر که مرا ضعیف آفریده‌ای و آنچه میکنم ازضعف وعجز می کنم ' پس موسی دست برهنه در دهن وی‌فرو برد چون دست‌وی برسیدعصا گشت ودست خوددرمیان دوشاخ عصادید ،پس خطاب آمد که یا**موسی** ادن، فلم یزل یدینه حتّی شدّ ظهره بجذع الشجرة فاستّقر وذهبت عنه‌الرّعدة وجمع یدیه فی‌العصا وخضع برأسه وعنقه.

قوله : « واضمم یدك الی جناحك» ـ جناح الانسان ما بین المرفق والابط . «تخرج بیضآء من غیرسوء » یعنی تخرج ولها نور وشعاع کشعاع الشمس من غیر مرض‌ولابرص، «آیة اخری» یعنی‌هذه‌آیة اخری لنبوّتك سوی آیةالعصا . وانتصابها علی‌الحال .

قوله : « لنریك من آیاتنا الکبری » ـ من‌المعجزات‌العظام التی نعطیکها . وقیل تقدیره « لنریك‌الکبری من آیاتنا » وهی‌الید البیضاء ، ولهذا قال: **ابن‌عباس** کانت ید موسی اکبر آیاته.

قوله : « اذهب الی فرعون» ای ـ اذهب بهاتین الآیتین فی‌الحال‌الیه وادعه الی عبادتی ووحدانیتی والی اقامةالصلوة.لذکری ،« انه طغی» ای ـ عصی وعلا و تکبّر وجاوزالحد فی‌الشرك والمعصیّة . قال **ابن‌عباس** : لم یرجع **موسی** الی اهله الاّ بعد حول، والقبط تسمی‌الطاغی **فرعون** و اسمه **الولید بن الریان القبطی .** و قیل **الولیدبن مصعب** و قیل کان **فرعون** من **اصطخر** وعن **علقمة بن مرثد** قال : بعث‌الله **موسی** الی **فرعون** ، فلمّا ولّی موسی ناداه یا موسی امّا انّ فرعون لن یؤمن ، قال موسی یاربّ ففیم ترسلنی الیه ، وقدعلمت انّه لن یؤمن ، فبعث‌الله‌الیه بثمانیة املاك ، فقالوا یا موسی امض لما امرت به ، فقد اعنی علم هذاالقرون

من قبلكم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » . ذکر الله حبذا ذکراه جل‌الملك الحق تعالی الله ماأشرف ذکره و ما اعلاه وما اطیب وصفه وما احلاه ، فهوالعزیز الصّمد الا له ، الله است قدیم و آفرید گار رحمن است عظیم و پرورد گار ، رحیم است وحلیم و آمرز گار ، کریمست‌ولطیف ، عیب‌پوش وعذرپوش‌ورهی‌دار ،دستگیر وکارساز ، عذر پذیر وسپاس دار ، نغز کردار و خوش گفتار و لطیف دیدار ، جمال نام امروز نصیب کفتار ، جمال نام فردا نصیب دیدار، الهی در ازل تومان بر گرفتی و کس نگفت که بردار ، اکنون که بر گرفتی بمگذار ودرسایه لطف خود میدار ، قوله : «طه» اینست خطاب خطیر ونظام بی‌نظیر ، اینست سخن پر آفرین وبردلها شیرین ، دل را انس وجانرا پیغام ، از دوست یاد گار و برجان عاشقان سلام . « طه» هم نامست وهم تعریف ، هم‌مدح ،وهم پیغام ، نام‌راست و تعریف درست ' مدح بسزا پیغام تمام . قومی گفتند سو گندیست که ربّ‌العزّة یادمی کند بصفات‌و افعال‌خویش، می گوید بطول‌خداوند بر بند گان، بپا کی‌حق از گفت ناسزایان ، بطهارت‌دل **محمّد** خاتم پیغمبران ،بطهارت اهل‌بیت **محمّد** شمعهای تابان ، بطهارت‌دل عارفان‌وسوزسرّ و الهان ، بدرخت‌طوبی جای ناز بهشتیان ، بطرب اهل‌بهشت ویافت روح وریحان ، باین جمله سو گند یادمیکند: «ما انزلناعلیك القرآن لتشقی». **سعید جبیر** گفت.طا از طیّب استو هااز هادی ، طااشارتست بپا کی' وپا کی الله را صفتست 'وهااشارتست بهدایت، والله ولی هدایتست، طا آنستکه **مصطفی** (ص) گفت : انّ الله تعالی‌طیب لایقبل الاّ الطیب». ها آنستکه قرآن مجیدازآن خبرداد : « وانّ‌الله لها دی‌الّذین

آمنوا». الله بحقیقت راه‌نمای ودل گشای مؤمنانست ، سرارای ومهرفزای رهیگانست، طیب ازعیب پاك ، صمداز دریافت پاك ، برتر ازدوری پاك ، نزدیك از آمیغ پاك ، قیوم ازتغیّرپاك ، احداز انباز وجفت و فرزند و کفو و همتا پاك ، یافته از دریــافت پاك ، صبور ازعجز پاك ، مانع از بخل پاك ، منتقم ازحقد پاك ، جبّار از جور پاك ، متکبّر از بغی پاك ، غضبان از ضجر پــاك ، شناختنی از اوهام پاك ، صانــع از حاجت پاك ».

قوله : «ما انزلنا علیك القرآن لتشقی » تسکین روعة **مصطفی** (ص) است که او ترسنده‌تر خلق بود چنانکه گفت : انّی ارجو ان اکون اخشاکم لله» یاران گفتند، **رسول** خدا نماز کردی ودر دل مبارك وی چندان ترس بودی که می‌جوشیدی چنانکه آب گرم جوشیدی بر آتش . **عمر خطّاب** گفت : ویرا دیدم در ملتزم ایستاده وزار زار می گریست ، چون مرا دید گفت : هاهنا تسکب العبرات.

قوله : «الاّ تذکرة لمن یخشی» ، قرآن یادگارترسندگانست وخشیت ترس زنده‌دلان وعالمان است ، یقول الله تعالی : «انّما یخشی الله مــن عباده العلماء » ترسی که خاطر را ازحرمت مرکب کند ، واخلاق را مهذب کند ، واطراف را ادب کند. هردل که در آن ازخدای عزّوجلّ ترس نیست آن‌دل خرابست ومعدن فتنه ، واز نظر الله محروم واز تبصرهٔ شناخت حق محجوب، دلیری وبی‌حرمتی وناپاکی را بالله چه رویست ، وباوی چه‌سروکار، این‌چنانست که مصطفی (ص) گفت درقنوت : «والشرّ لیس الیك» شررا بتوجه راه واهل آنرا باتوجه روی.

قولة : «تنزیلا ممّن خلق الارض والسّموات العلی» این قرآن فــرو فرستادهٔ خالق زمین‌و آسمانست،انس‌دل دوستان ومرهم دردسوختگانست، شفای درد وطبیب بیمار دلانست، مصطفی (ص) گفت : «الاّ من‌اشتاق الی‌الله فلیسمع کلام‌الله فان‌مثل القرآن کمثل‌جراب‌مسك،ای ّوقت‌فتحته‌فاح‌ریحه». جائی‌دیگرگفت :«تنزیل العزیز-الرحیم»فروفرستادهٔ آن‌عزیز است که اورا هم‌نورعزّت است وهم نارعزّت. بنور عزّت

آشنارا بیفروخت وبنار عزّت بیگانه را بسوخت، جای دیگر گفت : « وانّه لتنزیل ربّ العالمین» فروفرستاده خداوند جهانیان است ، پروردگار و دارندهٔ همگانست ، یکی تن پروردبنعمت و دل پروردبمحبّت، آن درنازونعمت، واین درراز و لینعمت،آن بر درگاه شریعت است درخدمت وریاضت ' این درپیشگاه حقیقت سزای صحبت وقربت.

قوله : «الرحمن علی العرش استوی» هفت جای درقر آن یاد کرد که من بر عرش مستویم .

شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه ، استواء خداوند برعرش در قرآنست و مرا بدین ایمانست' تأویل نجویم که تأویل درین باب طغیانست ، ظاهر قبول کنم وباطن تسلیم، این اعتقادسنیّانست، ونادریافته بجان پذیرفته طریقت ایشانست، ایمان من سمعی است ، شرع من خبری است ، معرفت من یافتنی است ، خبررا مصدقم یافت را محققم ، سمع را متبعّم ، بآلت عقل، بگواهی صنع ، بدلالت نور ، باشارت تنزیل ، بهپیغام رسول، بشرط تسلیم، امّا همیدانم که نهجایگیر است بحاجت ، که جای نمایست بحجت ،نه عرش بردارندهٔ الله تعالی است ، که الله دارندهونگهدارندهٔ عرشست ، عرش خدا جویانرا ساخته ،نه خداشناسانرا ، خداجوی دیگرست و خداشناس دیگر، خداجوی را گفت : «الرّحمن علی العرش استوی» خداشناسانرا گفت «وهومعکم» برعرش بذات، بعلم هرجای، بصحبت درجان ، بقرب درنفس. ای جوانمرد درخلوت «وهومعکم» رخت فرومنه که «تعالی الله الملك الحق» باوی روانست' بربساط «ونحن اقرب» آرام مگیر که «ماقدروا الله حق قدره» زبر آنست، با «ووجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة» گستاخ مباش که «لاتدرکه الابصار» ازبر آنست ، هرچه « هوالاول » می دهد «هوالآخر» می رباید ، هرچه «هوالظاهر» نشان میکند ، هوالباطن» محو می کند ، این همه چیست ، تامؤمن میان خوف ورجاو عارف میان قبض وبسط طوف می کنند ' نمیتوان گفت که نمیتوان یافت، که شریعت خصمی میکند ، و نمیتوان گفت که توان یافت' که عزّت رضانمیدهد ، عزیزعظیم لایعرف قدره ولایدرك حقه،

لطیف ودود یحبهم ویحبّونه.

قوله: «وان تجهر بالقول فانّه یعلم السّر واخفی» النفس لاتقف علی مافی القلب، والقلب لایقف علی اسرارالروح، والروح لاسبیل له الی حقائق السر، والّذی هواخفی فمالایطّلع علیه الاّ الحق. نفس چه داند که در کنج خانه دل چه تعبیه است، دل چه داند که درحرم روح چه لطائف است، روح چه داند که در سراپردهٔ سرّ چه ودایع است، سرّ چه داند که در اخفی چه حقایقست، نفس محلّ امانتست، دل خانه معرفتست، روح نشانهٔ مشاهدتست، سرّ محط رحل عشق است، اخفی حق داند که چیست، ودانندهٔ آن کیست، وهم وفهم خلق از دانش آن تهیست.

قوله: «الله لااله الاّ هو» هرمنزل که سلطان آنجا فرو خواهد آمد فراش باید که از پیش برود وآن منزل بروبد، ازخاشاك وخس پاك کند، چهار بالش سلطان بنهد، تاچون سلطان دررود، کارها ساخته بود ومنزل پرداخته، چون سلطان عزت الاّ الله بسینه بنده نزول کند فرّاش لااله ازپیش بیاید، وساحت سینه بجاروب تجرید و تفرید بروبد وخس وخاشاك بشرّیت و آدمیّت وشیطنت نیست کند و بیرون او کند آب رضا بزند، فرش وفا بیفکند، عودصفا برمجمره ولا بسوزد، چهار بالش سعادت و دست [1] سیادت بنهد، تاچون سلطان الا الله در رسد، در مهد عهد برسریر سر تکیه زند. شعر:

تکیه برجان رهی کن که ترا باد فدا   چکنی تکیه بر آن گوشه دارافزبنا

قوله: «وهل اتیك حدیث موسی اذرأی ناراً» آتش نشان جودست، ودلیل سخا، عرب آتش افروزد تابدان مهمان گیرد، هیچکس بآتش مهمانی چون موسی (ع) نیافت وهیچکس ازآتش میزبانی چون الله تعالی ندید، **موسی** آتشی میجست که خانه افروزد. آتشی یافت که جان ودل سوزد، همه آتشها تن سوزد وآتش دوستی جان،

(۱) ـ دست. بمعنی مسند است: فرهنك رشیدی

بآتش جان‌سوز شکیبائی نتوان. آتشها بر تفاوتست ، آتش شرم و آتش شوق و آتش مهر ، آتش شرم تفرّق سوزد ، آتش شوق صبر سوزد ، آتش مهر دو گیتی سوزد ، تاجز از حق نماند ، دلیل یافت دوستی دو گیتی بسوختن است ، نشان محقق باغیر حق نپرداختن است ، علامت نیستی در خود برسیدن است ، باران که بدریا رسید برسید ، در خود برسید آنکس که بمولی رسید ، **موسی**(ع) بسر مشرب توحید رسیده بود ، که خطاب: «انّی انا ربّك» شنید ، اورا فرمودند که قدم در عالم تفرید نه ، پای بر دو گیتی نهاد و مولی راهمّت یگانه کرد .

قوله : «فاخلع نعليك» ای فرّغ قلبك عن حديث الدّارين ، وتجـرّد للحق بنعت الانفراد ، ای **موسی** یگانه را یگانه باش ، اوّل در تجرید قصد ، آنگاه در نسیم انس ، از دو گیتی بیزار شو تا نسیم انس از صحراء لم یزل دمیدن گیرد ، حجاب تقسیم از پیش برخاسته و نداء لطف بجان رسیده

« وماتلك بيمينك ياموسى» چون خطاب « انّی انا ربّك » بسمع موسی رسید . سلطان هیبت بر او تاختن آورد در حیرت ودهشت افتاد ، از صولت آن هیبت آرام را جای نماند نه تن صبر برتافت ، نه دل باعقل پرداخت ، تارَبّ العالمین بنداء لطف تدارك دل وی کرد ، حدیث عصا در میان آورد گفت : « وماتلك بيمينك ياموسى »چیست اینکه دردست داری ای **موسی** ؟ گفت : «هى عصاى» عصای منست. فرمان آمد که : «القها يا موسى» بیفکن این عصا که میگوئی عصای منست . **موسی** بیفکند آن عصا مار گشت . **موسی** چون آهنگ مار دید که قصد وی کرد ، بترسید و بهزیمت شد ، ندا آمد که : «خذها ولاتخف» ای **موسی** بر گیر و مترس ، این همان عصاست که تو گفتی و دعوی کردی که عصای منست ، ای **موسی** ترا بادعوی چه کار بود ، مردان راه دعوی نکنند و هیچ چیز بخود اضافت نکنند ، آن صفت هستی و آثار دعوی **موسی** بود که در آن حضرت روی بوی آورد ، که از دعوت بشریّت بافطرت او شوبی مانده بود ، آن شوب باین دعوی پدید آمد که «عصای». گفتند ای **موسی** هنوز از ین انیّت

چیـزی باتو مانده است. رحمتی بود از حق جلّ جلالـه **بموسی‌عمران** که گفت: «وماتلك بیمینك» تا آن همه دعوی ازنهاد موسی سربرزد و موسی(ع) رابر آن اطلاع دادند تـا از آن دعوی برخاست و دامن عصمت خـویش از آن گرد بیفشاند.

قوله: «واضمم‌یدك‌الی‌جناحك تخرج بیضاء من غیرسوء »معجزهٔ موسی یکی بیرون ازنفس وی بود عصا، دیگردر نفس وی بودیدبیضا. عصا نمود کاری است‌از آیات آفاق، ویدِ بیضا نمود کاری است از آیات انفس. و ربّ‌العالمین راه توحید خود برشناخت این دوطرف نهاده میگوید جل‌جلاله. «سنریهم آیا تنافی الآفاق و فی انفسهم حتّی‌یتبیّن لهم انّه الحق».

قوله: «لنریك من آیاتنا الکبری» ای‌ـ الایة الکبری و هی‌ماکان یجده من الشهود والوجود و مالایکون بتکلّف العبد وتصرفه من‌فنون الاحوال التی‌یدر کها صاحبها ذوقاً. آیت کبری بحقیقت آنست که از دیده خلق پوشیده و ازتکلّف و تصرف بنده رسته، شرابی از غیب روی‌نهاده ناخواسته، بسرّبنده رسیده وچاشنی آن آن بجان یافته،عیشی‌روحانی‌باصدهزار طبل‌نهانی، رستاخیز جاودانی،نفسی‌بصحبت آمیخته، جانی‌در آرزو آویخته، دلی بنور یافت غرق گشته، از غرقی که هست طلب از یافت بازنمی داند. وازشعاع وجود عبارت نمی‌تواند، در آتش مهرمی‌سوزد و ازناز بازنمی پردازد.

پیر طریقت گفت: الهـی آنچه نا خواسته یافتنی است، خواهندهٔ بـدان کیست؟ و آنچه از پاداش برتر است سئوال در جنب آن چیست؟ پس هرچه از باران منت‌است‌بهار آن دمی‌است، وهرچه ازتعرض وسؤال‌است ازرهی‌مستمدّیست، الهی دانش و کـوشش محنت آدمیست، و بهرهٔ هر یکی از تو بسزا کـرد ازلیست.

٢-النّوبة الاولى

قوله تعالى: «**قال ربّ اشرح لی صدری** [٢٥]» گفت خداوند من فراخ بگشای دل من.

« **و یسر لی امری** [٢٦] » و آسان کن مرا کار من.

« **واحلل عقدة من لسانی** [٢٧] » و بگشای گره از زبان من.

« **یفقهوا قولی** [٢٨] » تا در بیابند سخن من.

« **واجعل لی وزیراً من اهلی** [٢٩] » و مرا از کسان من مردی بار کش ده.

« **هرون اخی** [٣٠] » و آن هارون است برادر من.

« **اشدد به ازری** [٣١] » پشت من و نیروی من باو سخت کن.

« **واشرکه فی امری** [٣٢] » واورا در کار [پیغامبری] انباز من کن.

« **کی نسبحك کثیراً** [٣٣] » تا بپاکی ترا یاد کنیم.

« **و نذکرك کثیرا** [٣٤] » و ترا در یاد داریم بیاد فراوان.

« **انّك کنت بنا بصیراً** [٣٥] » تو بما بینائی [ودانائی].

« **قال قد اوتیت سؤلك یا موسی** [٣٦] » فرمود آنچه خواستی تـرا دادیم ای موسی.

« **ولقد مننّا علیك مرة اخری** [٣٧] » و برتو سپاس نهادیم باری دیگر.

« **اذ اوحینا الی امك** » آنگه که آگاهی افکندیم بمادر تو. «**ما یوحی** [٣٨]» آن آگاهی که افکنده آمد باو.

« **ان اقذفیه فی التابوت** » که موسی را در تابوت کن، «**فاقذفیه فی الیّم**» و آن تابوت در دریا افکن. «**فلیلقه الیم بالسّاحل**» تا دریا اورا با کران افکند.

« **يأخذه عدوّ لي وعدوّ له** » تابگیرد اورا کسی دشمنست مرا و دشمنست اورا.

« **والقيت عليك محبّة منّي** » وبر تو افکندم دوستی ازخویشتن .

« **ولتصنع على عيني**(٣٩) » و می‌پرورند ترا بر دیدار چشم من .

« **اذ تمشي اختك** » میرفت خواهر تو . « **فتقول هل ادلّكم** » میگفت خواهیدشما را نشانی دهم . « **على من يكفله** » بر کسی که او را بدایگی بدارد ، « **فرجعناك الى امك** »دادیم ترا با مادر تو، «**كي تقرّ عينها**» تا روشن گردد چشم او . «**ولا تحزن**» واندوهگن مبادا « **وقتلت نفساً** »وکسی را بکشتی،« **فنجيناك من الغمّ**» برهانیدیم تراازاندوه ، «**وفتنّاك فتوناً**»وترابیازمودیم آزمودنی،«**فلبثت سنين في اهل مدين**» سالها درنگ کردی و بودی در مدین . « **ثمّ جئت على قدر يا موسى**(٤٠)» و آنگه آمدی ای موسی برهنگامی واندازه‌ای .

« **واصطنعتك لنفسي** (٤١)» و ترا بگزیدم خویشتن‌را .

« **اذهب انت واخوك بآياتي**» شو تو وبرادر تو بنشانهای من . «**ولا تنيا في ذكري**(٤٢) » وهیچ سست مشوید در یاد من.

«**اذهبا الى فرعون**» بروید هردو بفرعون«**انّه طغى** (٤٣) » که‌او بس‌شوخ‌شد.

«**فقولا له قولاً ليناً** » گوئید اورا سخنی‌نرم‌بمدارا[و خوانند اورا بکنیت].

« **لعله يتذكّر اويخشى** (٤٤) » . تامگر او پند پذیرد و بترسد .

« **قالا ربنا** »گفتند خداوندما،« **اننا نخاف ان يفرط علينا** » مامی ترسیم که فرعون بر ما بسر در افتد ، «**او ان يطغى** (٤٥) » یا گزاف و شوخی در گیرد و برحال بکشد .

« **قال لا تخافا انني معكما** » گفت مترسید که من باشما ام . [بیاری ونگه داشت] « **اسمع و ارى** (٤٦) » می‌شنوم ومی بینم .

« **فأتياه فقولا** » باوروید و گوئید، « **انّا رسولا ربّك** » ما فرستادگان خدای تواییم ، « **فارسل معنا بني اسرائيل ولا تعذّبهم** »و بنی اسرائیل

رابماده وعذاب مکن. «**قدجئناك بآية من ربك**» نشانی آورده‌ایم بتو از خداوند تو،« **والسلام علی من اتبع الهدی** (۴۷) » درود وسلام [ورستگی] بر آن کس که براه راست پی‌برد .

«**انّا قدا وحی الینا**» مارا گفته‌اندوبما رسانیده، «**انّ العذاب علی من کذب وتولّی** (۴۸) » که عذاب بر آنکس است کـه راستی را دروغ شمرد وازپذیرفتن آن بر گردد .

« **قال فمن ربّکما یاموسی** (۴۹) » [**فرعون**] گفت کیست خداوند شما ای موسی ؟

« **قال ربّنا الذّی اعطی کلّ شیْ خلقه** » گفت خداوندما اوست که هر چیزی را آفرینش او بداد [چنانکه درباییست بود سزید] . « **ثم هدی** (۵۰) »وآن چیز را دردل افکند که قوت از کجا جوید واز دشمن چون پرهیزد وبمادر چون رسد .
« **قال فما بال القرون الاولی** (۵۱) » گفت کار و بار گروهان پیش چیست ؟
«**قال علمها عند ربّی فی کتاب**» گفت دانش آن بنزدیك خداوند منست در نسختی،« **لایضلّ ربّی و لاینسی** (۵۲) » خداوند من فرونگذارد [هیچ چیز] نه فراموش کند .

«**الذّی جعل لکم الارض مهداً**» او که شما را اززمین آرامگاه وبنگاه کرد، « **و سلك لکم فیها سبلاً** » وشمارا در آن راهها ساخت« **وانزل من السماء ماء** » و فرو فرستاده از آسمان آبی « **فاخرجنا به ازواجاً** » تـا بیرون آوریم بآن آب همتاها ،« **من نبات شتّی** (۵۳) » از رستها اززمین پرا کنده [رنگارنگ وبویابوی]
« **کلوا وارعوا انعامکم**» می‌خورید وستوران خویش رامی‌خورانید،« **انّ فی ذلك لآیات** » درین کرد ها نشانهاست « **لاولی النهیّ** (۵۴) » زیرکان و خداوندان خر را .

النّوبة الثانية

قوله: «قال ربّ اشرح لی صدری». چون فرمان آمد ازجبّار کائنات **بموسی** (ع) کلیم که: «اذهب الی **فرعون** انّه طغی» و موسی دل بر آن نهاد که پیش **فرعون** رود ، از الله تعالی تمکین خواست وساز واهبّت آن کار، گفت: «ربّ اشرح لی صدری» واین از بهر آن گفت که موسی را آن ساعت دل بتنگ آمده بود و باری بردل وی نشسته که ازچنان مقام مناجات می‌بایست شدن وبادشمن سخن می‌بایست گفت. پس ازآن که باحق تعالی جلّ جلاله سخن گفته‌بود. گفت بار خدایا چون بادشمن سخن می‌باید گفت نخست این بار ازدل من فرو نه ودلم بر گشای وفراخ گردان تارسالت بتوانم گزارد و جواب بتوانم شنید .قال **ابن جریج** : اشرح لی صدری، ای۔ وسع ولیّن قلبی بالایمان والنبوّة لاعی عنك ما اتودعه من و حیك واجتری علی خطاب فرعون.

«ویسّر لی امری» سهّل علیّ ماامرتنی من تبلیغ الرّسالة الی**فرعون**.

« واحلل عقدة من لسانی» العقدة ـلکلّ مالم ینطق بحرف مثل التمتمه والفأفأة. یقول افتح لسانی وازل مابه من الرّتة یفهموا کلامی وما اخا طبهم به، **مجاهد** گفت: عقدۀ زبان وی ازآن بود که ربّ العزّة محبّت وی دردل **آسیه** و **فرعون** افکنده بود چنانکه یك ساعت ایشانرا ازدیدار وی شکیبائی نبود ، **فرعون** روزی اورا بر کنار خود نشانده‌بود ودر روی وی‌می خندیدو بازی‌میکرد، **موسی** دست‌فرا کردو موی روی وی بگرفت وتائی چنداز آن بر کند ، **فرعون** خشم گرفت ،سیّافرا بخواند تا اورا هلاك کند . **آسیه** گفت کودکی چه داند که چه کند آتش و یاقوت از هم نشناسد ،پس آزمودن‌رایاقوت‌و آتش بهم‌جمع کردند. **موسی** خواست که‌دست‌بیاقوت

برد ، جبرئیل بیامد و دست وی فرا آتش برد ، آتش بر گرفت ودر دهن نهاد دستش نسوخت ازآنکه موی روی فرعون بدست بر کنده بود ، زبانش بسوخت که روزی **فرعونرا** پدر خوانده بود، این عقدهٔ زبان وی ازآن بود .

«و اجعل لی وزیراً من اهلی» الوزیر مشتق من الوزر،و الوزر ـ الحمل ـ وسمی الوزیر وزیراً لانه یزر اوزارالملك و یحمل اعباء ملکه . وقیل مشتق من الوزر و هوالملجاء ، ومنه قوله : «کلاّ لاوزر» ای ـ لاملجأ، فعلی هذا سمّی الوزیر وزیرالانّ الامیر یلجئ الیه فیمایعرض له من الامور .

قوله : «هرون اخی» ای ـ اجعل اخی هارون وزیراً لی من بین اهل بیتی ،وانّما قال من اهلی لتکامل شفقته.

قوله : «اشدد به ازری» ای ـ قوّبه ظهری . وقیل ازری قوّتی ، وقیل ضعفی ای ـ اجعله معاوناً لی استعین برأیه ومشورته . قرأ **ابن عامر** اخی اشدد به ازری واشر که فی امری ، بسکون الیاء من اخی و قطع الالف من اشدد وقطع الالف من اشر که ، و الوجه انّ قوله اشدد واشر که علی الخبر لاعلی الامر ، و هما مجزومان لانّهما علی جواب الدّعاء الّذی هو قوله: «واجعل لی وزیراً من اهلی» وجواب الدعاء مجزوم لان الشرط فیه مقدر، والمعنی ـ اجعل لی اخی وزیراً فانك ان تجعله وزیراً لی اشدد به ازری ،فاشدد فی المعنی جواب الشرط المقدّر فهو مجزوم و اشر که معطوف علیه فهو تابع له فی الجزم . وقرأ الباقون اشدد بوصل الالف و اشر که بفتح الالف، و الوجه انّهما علی الدّعاء الّذی هو بلفظ الامر ، فقوله اشدد بوصل الالف صیغة امر یراد به الدّعاء فهو مبنی علی السکّون ، واشر که مثله و هو معطوف علیه وهذا وجه القرائتین لانّه اشدّ موافقة لماقبله وهو قوله : «ربّ اشرح لی صدری ویسّر لی امری» ،**وفتح ابن کثیر و ابوعمرو** ، الیاء من اخی، واسکنتها الباقون .

قوله : « کی نسبحك کثیراً » ننزهك عمالا یلیق بك و نقول سبحان الله و نصلّی لك .

«ونذكرك كثيراً» بالدّعاء والثناء علی كلّ حال .

« انّك كنت بنا بصيراً» هذا كون الحال ، يعنی لم تزل كنت بنا بصيراً . ای ـ عليماً باحوالنا وصفتنا .

موسی (ع) از حـق جلّ جلاله بدعا ومسألت خواست مشاركت بـرادر خويش **هارون** در نبوّت ، تااورا ياری دهد بر تبليغ رسالت و اداء امانت و آسان كردن كار برخويشتن ، تااورا فراغ تسبيح وتعظيم ذكر حق بود و كثرت عبادت بقدرامكان، و ربّ العزّة دعاء وی مستجاب كرد و **هارون را** در نبوّت شريك وی كرد وپشت وی باو قوی كرد .

آنگه منّت بروی نهاد گفت : «قداوتيت سؤلك يا موسی» ای ـ اعطيت سؤلك و مرادك يا **موسی**، من شرح الصدر وتيسير الامر وازالة العقدة عن اللسان وتقوية الظهر بنبوة الاخ .

« ولقدمننّا عليك مرّة اخری » ای ـ انعمنا عليك فی زمان آخر ، قبل هذه المرّة .

« اذا وحينا الی امّك مايوحی » وحی اينجا بمعنی الهامست. چنانكه گفت : « واوحی ربّك الی النحل» ای ـ الهمناها مايلهم من الصواب حتّی فعلت مافعلت . و روا باشد كه بمعنی رؤيا بود، ای ـ اريناها فی المنام «ان اقذفيه فی التّابوت»، جائی ديگر گفت : «فاذا خفت عليه فالقيه فی اليمّ». نام مادر موسی **بوخايد** است و از فرزندان **لاوی بن يعقوب** بود. ويم نامی است نيل را علی الخصوص . اما قصهٔ ولادت موسی برشرط اختصار آنستكه فرعون خوابی ديد هائل، معبّران گفتند تعبير اين خواب آنست كه در **بنی اسرائيل** كودكی پديد آيد كه بدست وی قاعدهٔ ملك تو خراب شود ونظام كارتو گسسته گردد، **فرعون** گفت تدبير چيست؟ گفتند تدبير آن است كه هر كودك نرينه كه درو جود آيد **از بنی اسرائيل** آنرا هلاك كنی روزگاری بگذشت كه اطفال ايشانرا ميكشتندو پيران وجوانان كه بودند ازدنيا می رفتند، پس سروران

آل فرعون همه بهم آمدند گفتند، مهینان **بنی اسرائیل** نماندندو کهینانرا میکشند، نه بس روزگار کسی از ایشان نماند ومارا مزدوروکارگر نباشد، و برنج آئیم، تدبیر آنست که یکسال کشیم و یکسال نه . پس تقدیر الهی چنان بود که **هارون** برادر **موسی** آن سال که‌نمی کشتند از مادر دروجود آمدودیگرسال که‌می کشتند **بموسی** بارور گشت. چون زادن **موسی** نزدیك آمد زنی بود قابله وبر باروران زنان موکّل بود از جهت **فرعون** تا هر کودکی را که‌زادندی بفرعون گفتی واوراهلاك کردی، این قابله دوست مادرموسی بود، دروقت زادن اورا بخواندو گفت : دوستی تو امروزبکار آید ، ماراهمی بینی که درچه‌حالیم، مرایاری‌ده‌وستر کن. چون **موسی** ازمادربوجود آمد قابله دروی‌نگریست نوری‌دیدمیان‌دوچشم‌وی، شیفتهٔ آن‌نوروآن‌جمال وی گشت گفت : ای‌فلانه تااین ساعت برآن بودم که فرزندت‌در دست**فرعون** نهم‌تا اورابکشد، اکنون ازآن‌نیّت بگشتم، که این فرزند چشم وچراغ منست، میوه‌دل‌وجان‌منست. پس قابله چون ازآن‌کار فارغ گشت از خانه بیرون شد ، یکی‌ازآن ذبّاحان اورادید که ازآن سرای‌بیرون میآمد بدانست که آنجا فرزندی آمده‌است، رفت ویاران‌خود را خبر کرد ، چون بدرسرای آمدند خواهر **موسی** ایشانرا بدید ، نام آن‌خواهر **مریم** بود گفت : یااُمّاه هذالحرس بالباب : اینك‌اعوان و **کسان‌فرعون** آمدند، مادر **موسی** بیخود گشت، ازسر آشفتگی‌موسی راخرقه ای‌پیچید وازدست بیفکند، تنوری تافته بوددر آن تنور افتاد ،اعوان **فرعون** چون‌در شدند مادر **موسی** را برنگ‌وحال خود دیدند هیچ نشان ولادت دروی‌پیدانه و گونه روی‌وی متغیر نگشته، **گفتند** قابله اینجا چه‌کار داشت اگر فرزندی نیامده‌است ؟! مادرموسی گفت اودوست‌منست ، گاه گاه بپرسش من آید چنانکه دردوستان شوند ، ایشان‌باز گشتند، ومادرمیگوید **یامریم** این‌الصبّی؟ کودك کجا است ؟ مریم گفت . چه‌دانم من ازو بیخبر بودم ، همی در سخن وی‌بودند که آواز گریستن آمد از آن تنورتافته ، مادر فراسروی رفت و اورا برداشت یك‌تای موی وی‌ناسوخته ، **فجعل‌الله علیه النار برداً وسلاماً** . **پس خلافست**

میان علما که اوراهم در آن حال در تابوت کردند وبدریا افکندند یانه،قومی گفتند که اورا در بستانی پنهان کرد و چهار ماه‌اورا شیرمی داد بروزیکبار وشب یکبار، آنگه اورا بدریا افکند. قومی گفتند. هم‌روز ولادت ازوی بترسید ازقهر **فرعون**، وربّ العزّةدردل وی‌افکند که‌اورا درتابوت کندوبدریا افکند ،اینست که‌ربّ‌العالمین گفت: «ان اقذفیه فی التابوت فاقذفیه فی‌الیمّ» ای- اقذفی التّابوت وهوفیه‌فی‌الیّم ای- فی البحر، ومادر**موسی** کس فرستادبنجـّار،مردی مصری بوداز کسان**فرعون** و ازوی تابوت خواست تابخرد،نجـّار گفت: تابوت‌را چه‌میکنی؟ کراهیّت داشت که دروغ گوید، ونیزدانست که پسرویرا نزدیك خدای تعالی کرامت‌ومنزلت‌است که اورا درمیان آتش دیده‌بود چنان ،براستی بیرون آمد گفت پسری آورده ام واز بیم **فرعون**و کید وی اورا در تابوت پنهان میکنم . نجـّار برفت تاذباحانرا خبردهد از آن قصه ، چون‌خواست که سخن گوید زبانش بسته‌شد . بدست اشارت می کرد ، ذباحان نمی دانستند که چه میگوید اورا بدر کردند ،نجـّار بخانه‌باز شد زبان‌وی نیك گشت ، دیگر بارباز گشت تاایشانرا خبردهد . ربّ‌العالمین زبان وی لال کرد وچشم وی‌نابینا ، ایشان او را بزدند و بیرون کردند ، گنگ و نابینا بیرون آمد ، براه درچاهی‌بوددر آن‌چاه افتاد ، نجـّار بدانست که خدای‌راعزّوجلّ‌رادرآن‌سریست نیّت کرد که اگر بحال صحـّت وسلامت بازشود ، آن‌حال بپوشد ومادر **موسی** را یاری دهد در حفظ **موسی** ، ربّ‌العالمین صدق وی دانست‌در آن نیت که کرد، او را چشم روشن وزبان گویا بازداد ، بیامد وایمان‌آورد و از **فرعون** ایمان خویش‌پنهان کرد ،اوست که رب‌العزّة در **قرآن** اورا مؤمن آل**فرعون** خواندنام او حزبیل.پس تابوتی‌ساخت بقدّ **موسی** ،خمسة اشبار فی خمسة، و مـادر موسی **موسی** را در آن تابوت کرد در میان پنبهٔ زده ، و سر آن و شقوق آن بقیر بیندود و استوار کرد. وبفرمان الله تعالی بدریا افکند ، و **فرعون** را دختری بود که علت برص داشت و اطباء مصر ازمعالجهٔ وی درمانده بودند، ساحران وکاهنان گفتند که شفاء علت وی

از روی دریا می‌نماید ، شخصی پدید آید ، خیوء آن شخص بروی مالند شفا یابد ، پس روز دوشنبه چاشتگاه فرعون بر **شط نیل** بر آن نزهتگاه وتماشا گاه نشسته‌بود، زن وی **آسیه** بنت مزاحم و آن دختر که علت بر ص داشت بر آن گـوشهٔ دیگر برشط با کنیزکان نظاره میکرد ، ناگاه آن تابوت ازمیان دریا پدید آمد ، موج آب آنرا بساحل افکند چنانکه الله‌تعالی گفت : «فليلقه اليمّ بالسّاحل» ای ـ فليرده الماء الى الشط یعنی که‌دریارافرمان آمد که‌تابوت رابساحل افکند؛« يأخذه عدولی وعدوله» انّما قال ذلك لانّ فرعون كان عدوّالله ولانبيائه ،والفراعنة ثلاثة : فرعون **ابـراهيم** و فرعون **يوسف** و هوجدّ فرعون **موسى**،وفرعون موسی وهو **الوليدبن مصعب**.

پس غلامان و کنیزکان رفتند و تابوت بنزديك **فرعون و آسيه** آوردند و هر چند کوشیدند در تابوت بر گیرند یابشکنند ، هیچکس طاقت آن نداشت و بـدست هیچکس گشاده نشد ، مگر بدست **آسیه** ،چون سر تابوت بر گرفتند ، کودکی را دیدند در آن تابوت ، من اصبح الناس و جهاً . باروی چون ماه و دو چشم نرگسین ومیان دوابروی وی نوری تابان وانگشت ابهام خویش دردهن گرفته و از آن شیر میخورد . **فرعون** در وی نگریست محبّت و مهر وی در دل او جای گرفت ، اینست که ربّ العزة گفت : « والقيت عليك محبة منّی» ای ـ فعلت ذلك بك ليحبك **فرعون** فلايقتلك . قال ابن عباس: احبه الله وحبّبه الى خلقه ، وقال **قتاده** : ملاحة كانت فی عینی **موسى** لايكاد يصبرعنه من ر آه . و قيل «القيت عليك محبة منی » ای ـ لتحبك امرأة **فرعون** وتحسن تربيتك. وهو معنى قوله.«ولتصنع على عينی» ای ـ ولتربّی علی ارادتی بمرئی منی . وقيل لتغذی على محبّتی ، يقال صنع الصبی ـ اذا احسن غدائه. چون **موسى** را ازآن تابوت بیرون آوردند **فرعون** پاره‌ای خیوء وی بگرفت وبر آن علـت دختر خویش مالید ، دختر از آن علـت برص پاك گشت . دختر اورا دربر گرفت و می‌بوسید ، غاویان قوم **فرعون** گفتند: ايّها الملك انّانظنّ انّ المولود الذی تحذرمنه من بنی **اسرائيل** هوهذا ، رمی به

فرقاً منك، فاقتله. ای ملك آن کودك **اسرائیلی** که تو از وی می ترسی برملك خویش، مگر اوست بکش او را تا ایمن شوی، **فرعون** بقتل وی همت کــرد، **آسیه** گفت. قرة‌عین‌لی ولك لاتقتله. مارا هیچ فرزند نیست واین کودك روشنائی چشم من وتست اورا مکش تا اورا فرزند گیریم ونفع او بما رسد. قال النبّی (ص): «انّ‌فرعون قال امّا انا فلاحاجة لی فیه، ولو قال یومئذ هوقرة عین لی کما هولك لهداه‌الله کما هداها»، رسول خدا گفت اگر فرعون آن روز گفتی قرة عین‌لی،راه یافتی چنانکه آسیه گفت‌وراه‌یافت،امّا **فرعون** گفت مرا بدوحاجت نیست. لاجرم ازهدایت‌وایمان محروم ماند،وگفته‌اندچون **فرعون** قصد قتل‌وی کرد، آسیه گفت این کودك نه ازبنی‌**اسرائیل** است بلکه اززمینی دیگر وقومی دیگر است از کشتن اوچه‌آید، بگذار تااورا فرزند خویش گیریم و **فرعون** را خود نیز دل نمی‌داد که اورا بکشد که اورا دوست می‌داشت ومهر وی در دل داشت. پس آسیه اورا موشا نام برنهاد، بزبان عبری، موسی موشا است. مو آب است و شادرخت یعنی که اورا در میان آب ودرخت یافتیم. آنگه دایه‌ای را طلب کردند که اورا شیردهد هرچند که زنان آمدند وپستان بروی عرض کردند شیر نگرفت‌ومادر **موسی** آن ساعت با **مریم** خواهر **موسی** میگوید قصیه برخیز وبرپی برادر برو و دانشی بکن که خود زنده است یامرده، خواهر بیامد تابداند.

اینست که ربّ العالمین گفت: «اذتمشی اختك فتقول هــل ادلّکم علی من یکفله»ای ــ علی من‌یضمن‌القیام بارضاعه وتربیته. خواهر بیامد دید که دایه‌طلب می کنند، گفت من شمارانشان دهم بکسی که اورا دایگی کند وشیر دهد،زنی‌است که اورا فرزند کشته اند واگر اورا بدایگی خوانید بیاید، **آسیه** گفت بیار او را تا دایکی این پسرمن بکند، اگر شیروی بگیرد باوی نیکیها کنم، **مریم** رفت و ومادر را بیاورد، **موسی** چون بوی مادر شنید بجست وپستان وی در دهن گرفت و وبمزید، اینست که الله‌تعالی گفت: «فرجعناك الی امك» ای‌موسی ترا وا مادر دادیم

چنانکه باوی وعده کرده بودیم انّا رادوه الیك قوله : « کی تقرعینها ولاتحزن » این بآن کردیم تا چشم وی روشن باشد ببقاء ولقاء تو واند وهگن نباشد بفراق تو ، «وقتلت نفساً » یعنی قبطیاً کافراً . **موسی** چون آن قبطی را کشت دوازده ساله بود واین قصه درسورةالقصص بشرح کوئیم . قوله : « فنجیّناك من الغمّ » ای-من خوف القتل .یعنی سهلنا لك الخروج من **مصر** الی **مدین** سالماً من **فرعون** ،وقیل نجیناك من غم التابوت والبحر وکربه، قال **وهب** :اوحی الله الی **موسی** (ع) لوانّ النفس الّتی قتلت اقرت ساعة من لیل اونهار بانی خالقها ورازقها الاذقتك طعم العذاب ولکن عفوت عنك امرها لانّها لم تقرلی ساعة. قوله:«وفتناك فتوناً» ای- اختبرناك اختباراً وامتحناك محنة بعد محنة، وقیل خلصناك مرة بعد مرة. احدیها انّ امه حملت به فی السنة التی کان **فرعون** تذبح فیها الاطفال، القاؤه فی الّیم، ثم منعه الرّضاع الامن ثدی امه، ثم جرّه لحیة فرعون حتّی هم بقتله، ثم تناول **الجمرة** بدل التمرة، ثم وکزه **القبطی** حین استغاثه **الاسرائیلی**، ثم خروجه من البلدة حین اخبره رجل یسعی من شیعته بماعزموا علیه من قتله . و قیل الفتون مالحقه من الفزع والهرب والاغتراب الی ارض **مدین**،وما ادرکه هناك من الکرامة والنّبوة ،«فلبثت سنین»یعنی عشرسنین فی اهل **مدین** و هوبلدة **شعیب** ،علی ثمانی مراحل من **مصر** **وهب** گفت موسی که ازفرعون بگریخت دوازده ساله بود بمدین شد ده سال مزدورشعیب بود برمهردختر وی صفیرا ،وپس از آن هژده سال دیگر بنزدیك **شعیب** شبانی می کرد تــا او را فرزند زاد ،چون سن وی بچهل رسید وحی آمد بوی ، اینست که رب العزّة گفت : «ثمّ جئت علی قدر یا موسی» یعنی جئت للوقت الّذی اردنا ارسالك فیه الی فرعون. علی قدر ای-علی مقدارمقدورقدرناه لرسالتك. **مقاتل** گفت : علی قدرای- علی موعد وعدناك . پس آنگه آمدی برسر آن وعده که ترا نهاده بودیم. گفته اند بظاهرباوی بقول وعده ای نرفته بود، پس احتمال کند که این وعده بخواب بود که ربّ العزة اورا بخواب نمود که ترا برسالت بفرعون وقوم وی خواهم فرستاد ، و قیل : معناه جئت علی موعد و عدنا الرّسل . و ذلك انّ الله

تعالی اخبر الرّسل الماضیة انّه سیبعث **موسی** الی خلقه وسینزل علیه التّوریة.

قوله: «واصطنعتك لنفسی» الاصطناع افتعال من الصنعة. و هو اتخاذ الصنیعة ای ـ اتخذتك صنیعة، والمعنی اصطفیتك برسالتی واختصصتك بوحیی الّذی هو خاص امری. و یحتمل انّ النفس ها هنا تأکید. ای ـ و اصطفیتك لی نفسی. و قیل معناه اخترتك لاقامة حجتی وجعلتك بینی وبین خلقی، حتی صرت فی الخطاب والتبلیغ عنّی بمنزلتی الّتی انا بها لو خاطبتهم واحتججت علیهم.

قوله: «اذهب انت واخوك بآیاتی» ای ـ امضیا **بالتوریة**. قیل بآیاتی بالید والعصا، «ولاتنیافی ذکری» ای ـ لاتضعفانی ان تذکرانی فانّ ذکر کما ایّای یقوی عزمکما. وقیل معناه لاتفترا ولا تقصرا فی تبلیغ ذکری الناس. یقال ونی و توانی فی الامر، اذا وهن فیه.

«اذهبا الی **فرعون**» اعادلاّن الاوّل مطلق والثانی مقیّد. «انّه طغی» کفر وجاوز الحدّ فی الکفر. مفسران گفتند موسی با اهل خویش ازمدین برفت وروی بمصر نهاد وهارون آنوقت بمصر بود نزدیك مادر خویش، وحی آمد **بهرون** که **موسی** را استقبال کن، یك مرحله باستقبال موسی آمدوموسی را گفت مرا چنین وحی آمد وبفرمان حق جل جلاله آمدم، **موسی** گفت آری که رب العزّة مرا برسالت بر **فرعون** میفرستاد، درخواستم تا تو بامن باشی ومرا یاری دهی تارسالت حق بهم بگزاریم، پس رب العالمین با ایشان خطاب کرد «اذهبا الی فرعون انه طغی».

«فقولا له قولا لیّنا» ای ـ تلطفاً له فی القول ولاتغلظاً. چون برفرعون شوید بتلطف شوید، سخن نرم گوئید، بمدارا ورفق گویید، درشتی مکنید، واین از بهر آن گفت که مرد متمرّد طاغی چون او را دعوت کنند، اگر بعنف وخشونت باوی سخن کنند، خشم گیرد ودر حجّت خصم تأمّل نکند وپند بپذبرد، ونیز قصد قتل خصم کند، بازچون برفق ولطف باوی گویند سخن بسمع خود راه دهد و در حجّت خصم تأمل کند ومنقاد گردد. ازینجا گفت مصطفی(ص): «مادخل الرفق

فی شئی الاّ زانه ومادخل العنف فی شیء الاّ شانه ».و گفته‌اند اورا برفق فرمود یعنی حق تربیت وی بجای آر که اوترا پرورده ، حق تربیت دارد برتو،و گفته‌اند معنی این تلطف آنست که او را بکنیت خوان و کنیت وی ابوالعباس است ، و گفته‌اند ابوالولیدو گفته‌اند ابومرّة . با **موسی** چنین گفت وبا**مصطفی** (ص) گفت:«واغلظ علیهم» زیرا که طبع وخلقت **موسی** برحدّت وصلابت بود وطبع و خلقت مصطفی بررفق ورحمت . موسی را گفت ازآن درشتی وتیزی لختی باز کم کن بادشمن ، و **مصطفی** (ص) را گفت بر آن رفق ومدارا لختی درشتی و تیزی بیار بادشمن ؛ روی انّ عائشة قالت : یارسول الله کیف اجترأ **موسی** علی الرؤیة و سؤاله ایّاها ؟ قال علم الله حدّته فحلم عنه .

قوله : «لعلّه یتذکّر اویخشی» فان قیل کان فی علم الله انّه لایتذکّر ولایخشی فما معنی لعّله یتذّکر؟ قیل هومصروف الی غیر **فرعون** ومجازه لعّله یتذّکر اویخشی خاش اذارأی برّی و الطافی بمن خلقته و رزقته وانعمت علیه ثم ادّعی الرّبوبیة . و قال **ابوبکر الورّاق** :لعلّ من الله واجب، ولقد تذکر **فرعون** وخشی حین لم ینفعه الذّکری و الخشیة ، وذلك حین الجمه الغرق فی البحر ، فقال آمنت انّه لا آله الاّ الّذی آمنت به بنو **اسرائیل** . وقال اهل المعانی ، لعلّ حرف ترج وطمع ، وهوهاهنا یعودالی حال **موسی** و **هارون** . ای- اذهبا انتماعلی رجائکما و طمعکما،و قدعلم الله سبحانه مایکون منه. حقّ جلاله خود دانا بود که عاقبت کار **فرعون** چه خواهد بود امّا **موسی** و **هارون** را گفت شما اورا دعوت کنید برامید و طمع آن که وی ایمان آرد وسرّی که خوددانست از کار **فرعون** با ایشان نگفت تا در ایشان فترت نیاید ودر دعوت جدّ نمایند تاثواب ایشان در آن جدّنمودن تمامتر وعظیم‌تر بود ، و معنی یتذکّر یتعّظ و یعتبر، ویخشی ای- یسلم.

«قالوربّنا» گوینده موسی بود امّا اضافت باهردو کرد که **هارون** بااودرکاربود

قوله: «اننا نخاف ان یفرط علینا» یعنی ان یعجل بالعقوبة ویبادر الی قتلنا قبل ان یتأمل حجّتنا فرط اذا تقدم وسبق، والفارط والفرط الّذی یتقدّم القوم فی طلب آلماء. ومنه قوله صلی‌الله علیه وسلّم: «انا فرطکم علی الحوض». «اوان یطغی» ان یتکبّر عن قبول الحقّ ویزداد کفراً الی کفره بردّنا.

فقال الله عزّوجلّ: «لاتخافا اننی معکما» بالعون والنصرة والدفع عنکما، اسمع قولکما وقوله، اری فعلکما وفعله «اسمع واری»، دلیلست که خدای را جلّ جلاله سمع است وبصر، سمیع است بسمع نامخلوق، بصیر است ببصر نامخلوق، ومعنی سمع و بصر نه علم واحاطتست چنانکه معتزله گویند، که اگر چنان بودی اسمع واری بی فایده وبی معنی بودی، که معنی علم وا حاطت در انّنی معکما موجوداست وسخن تمام است، همچنانکه جائی دیگر گفت: «ولا ادنی من ذلك ولا اکثر الاّ هو معهم اینما کانوا» چون بعداز کمال آن معنی، اسمع واری گفت معلوم شد که اسمع واری نه علم است واحاطت که سمع وبصر نامخلوقست.

روی عن **عبدالله** قال: اذا کان علی احدکم امام یخاف بطشه اوظلمه فلیقل: اللّهم ربّ السّموات السّبع و ربّ العرش العظیم کن لی جاراً من فلان بن فلان و اشیاعه و احزابه من خلیقتك ان یفرطوا علیّ اویطغوا، عزّ جارك وجلّ ثناؤك ولااله غیرك ولا اله الاّ انت.

قوله: «فأتیاه فقولا انّا رسولا ربّك فارسل معنا بنی **اسرائیل**» ای اطلقهم. «ولاتعذّبهم» ای لاتتعبهم فی العمل. وکان بنو **اسرائیل** عند آل **فرعون** فی تعب. ونصب وعذاب شدید من قتل الابنیاء واستخدام النساء وکانوا یکلفونهم الاعمال الشاقة من ضرب اللبِن و بناء المدائن ونقل الحجر من غیر اجرة. و فی بعض القصص قال الله عزّ وجل **لموسی**: «جاهده بنفسك واخیك وانتما محتسبان بجهاده فانّی لوشئت ان آتیه بجنود لاقبل له بها لفعلت، ولکن لیعلم هذا العبد الضعیف الّذی قد اعجبته قوته و

وجنوده انّ الفئة القليلة ولاقليل منّی تغلب الفئة الکثیرة باذنی » اگر من خواستمی ای موسی بایشان سپاهی فرستادمی که با آن بر نیامدندی وطاقت نداشتندی لکن خواستم که این بندهٔ بیچاره مغرور بقوّت وسپاه خود غرّه شده بداند که سپاه اندك بامعـونت من به آید وغلبه کند برسپاه فراوان . همانست که جائی دیگر گفت : « کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله » .

موسی وهارون بفرمان الله تعالی رفتند تا بدرگاه قصر **فرعون** وآن قصر را دربند های عظیم ساخته وپاسبانان و نوبت داران فراوان نشسته . **سدّی** گفت شب بود که موسی برفرعون شد و آن پاسبانان ودربانان همه در خواب بودند که ناگاه موسی بعصای خویش در بزد . بوّاب گفت کیست که این ساعت بچنین درگاه آمده ودر می زند ؟ **موسی**(ع) گفت : انارسول ربّ العالمین . منم فرستادهٔ خداوند جهانیان ، بوابّ بترسید رعبی در دل وی افتاد، بشتاب رفت تا پیش **فرعون** گفت انّ هاهنا انساناً مجنوناً یزعم **انّه** رسول ربّ العالمین . مردی دیوانه را می بینم این ساعت بدرگاه ملك آمده میگوید من رسول خدای جهانیانم . **فرعون** نیز بترسید، ازین سخن که شنید ، گفت تا در آید وبه بینم که کیست ؟

چون درشد **فرعون** دروی تأمّل میکرد تا اورا بشناخت ، آنگه گفت: من انت ؟ تو کیستی ؟ گفت من **موسی عمرانم** . گفت : فماشأنك ؟ چه کارداری وبچه آمدی ؟ گفت : ارسلنی الیك ربّ العالمین . آفریدگار جهان و جهانیان مرا برسولی بتو فرستاد . گفت هیچ حجـّت و نشان داری بـر درستی آنچـه میگوئـی ؟ گفت : « قدجئناك بآیة من ربّك » آوردم بتو نشانی از خداوندتو. گفت آن چه نشانست ؟ **موسی** دست در جیب خویش کرد بیرون آورد سپید روشن شعاع نور از وی اشراق می زد ، چنانکه همه خانه از آن روشن گشت . قومی گفتند از اهل تفسیر روز بود نه شب ، که **موسی** بر **فرعون** رفت واین دعوت کرد وید بیضاء که بیرون آورد چندان نور داشت که برشعاع آفتاب غلبه کرد ، وگفتند آن روز معجزهٔ عصا بوی ننمود که

معجزهٔ عصا روز زینت نمود که سحره مجتمع بودند. آنکه **موسی** گفت:

«والسلام علی من اتبع الهدی» گفته‌اند که این تفسیر قول لیّن است که الله تعالی ایشانرا گفته بود: «فقولا له قولاً لینا» والسلام- جمع السلامة - کالملام جمع الملامة، والمعنی السّلامة من عذاب الله لمن اتّبع الاسلام، وقیل معناه من اسلم و تبع الهدی فله التحیة والسلام، ولم یکن **موسی** یحییّ **فرعون** بالّسلام انّما قرأ السلام علی من اجابه وصدّقه.

قوله: «انّا قد اوحی الینا انّ العذاب» فی الدنیا و الاخرة «علی من کذّب» الانبیاء «وتولّی» عن الایمان. قیل هذه ارجی آیة للمؤمنین والموحدین فی القرآن. آنکه **فرعون** با **موسی** مناظره در گرفت، گفت: «فمن ربّکما یاموسی» ای - من ربّکما الّذی تدعوننی الیه یا **موسی**؟ فوحد لانّ المتکّلم کان **موسی** وحده. وقیل معناه یا **موسی** و **هرون**، فذکر موسی دون **هرون** لرؤس الآی.

قوله. «قال ربّنا الّذی اعطی کل شئی خلقه ثمّ هدی» ای- تمم لکل شئی خلقه ثم هداه لما یصلحه من مطعمه و ملبسه و مسکنه و منکحه وامور معاشه. **فرعون** گفت کیست خداوند شما که مرا بوی میخوانید؟ **موسی**(ع) گفت خداوند ماست که هر چیزی را آفرینش آن تمام بداد چنانکه در بایست بود وسزا بود، دست را گیرائی و پای را روائی، وزبانرا گویائی وچشم را بینائی ودل را دانائی، آنکه هر چیزی را جفت وی آفرید، هم‌نظیر وی، هم‌جنس وی، هم‌صوت وی، وهرچیزی راراه نمود ودر دل افکند که بمادر چون رسد، و ازدشمن چون پرهیزد وقوت از کجا جوید. همانست که جائی دیگر گفت: «وخلق کلّ شیئی فقدّره تقدیرا» وقرأ **نصیر** خلقه بفتح اللام ای- کلّ ماخلقه. ماهو اصلح فی معاشه والانتفاع به علی انّ خلقه فعل ماض من صلة شئی والمفعول الثانی محذوف لعلم المخاطبین بموضعه. بعضی مفسران گفتند خلقه، اضافه این‌ها باخداست یعنی اعطی خلقه کلّ شیئی من النعم. بندگان خود را همه‌چیز بداد ازنعمت و آلات خدمت، ودنیاو نعمت که آفرید برای ایشان آفرید

چنانکه جائی دیگر گفت: «هوالّذی خلق لکم مافی الارض جمیعا ثم هدی» یعنی دلّه الی معرفة توحیده. پس فرعون پرسید از موسی که کار و بار پیشینیان واحوال رفتگان چیست؟!

«فما بال القرون الاولی» ای- ماحالهم وشأنهم فانهم لم یکونوا علی ماتد عونی الیه ولم یقروا بماتقول، ثم لم ینلهم ماتوعدنی بهمن العذاب. میگوید امّتهای گذشته برین نبودند که تومیکوئی وآنگه ایشانرا این عذاب نرسید که تومرا بیم دهی بدان. معنی دیگر احتمال کند که فرعون گفت اگر شما پیغامبرید چنانکه میگوئید، احوال گذشتگان ورفتگان بگوئید که چون بوده است، واسماء ایشان چه بوده است؟ یا معنی آنست که ما حال القرون متی یبعثون و کیف یبعثون و هم رمیم بالیة؟ **موسی**(ع) بحکم آنکه هنوز تورية نگرفته بود. که تورة بعداز هلاك **فرعون** بوی دادند، قصّه پیشینیان و اخبار گذشتگان نخوانده بود ونداسته، لاجرم حوالت آن باعلم حق کرد گفت: «علمها عندربّی فی کتاب» یعنی اللّوح المحفوظ. گفت علم ان بنزدیك خداوند منست ودرلوح محفوظ بنشته ومثبت کرده، آنگه بی نیازی الله تعالی ازکتاب ونسخت یاد کرد گفت: «لایضل ربّی ولاینسی» لفظان معنا هماواحد، ضلّ الرجل کذا اذانسیه واضلّه اذا انساه - و خداوند من فرو نگذارد هیچیز ونه فراموش کند. ضلال ونسیان بروی روانبودواورا حاجت بکتاب و نسخت نه، امّااثبات کرد درلوح ترغیب وترهیب بندگانرا، وتا بنماید که مخبر بروفق خبر آمد، وگفته اند **فرعون** اوّل حجت جست بر**موسی**(ع) برپیکار و در الله تعالی محاجت در گرفت، پس از آن محاجت بگریخت وعدول کرد، با ذکر قرون وامم گذشته گفت: اعمال ایشان چیست و آنرا چه کردند؟ **موسی**(ع) گفت اعمال ایشان برایشان شمرده اند و نگه داشته درصحیفهٔ اعمال ایشان، تا فردای قیامت جزاء ایشان بتمامی بایشان رسانند، موحدانرا مثوبت، مشرکانرا عقوبت. «لایضل ربّی» ای - لایترك من کفره حتی ینتقم منه ولاینسی من وحده حتی یجازیه. باین قول کتاب صحیفه اعمال

ایشانست نه‌لوح محفوظ.

قوله : «الّذی جعل لکم‌الارض مهدا» ای - ممهوداموطأ، وهومصدرا قیم مقام المفعول‌وهوقراءة **الکوفیین** وقرأ الباقون مهاداً، والمهاد یصلح للواحد کالفـراش للجمع ، وهوجمع المهد الّذی یهیأ للصبی‌لینام‌فیه . معنی آنست که این زمین‌شما را آرامگاه وبنگاه کرد چنانکه در آن مسکن ومنزل توانیدساخت وحرث و حفر توانید کرد ، نه‌شکسته وناهموار که درآن استقرار وحرث و حفر ممکن نبود ،«و سلك‌لکم فیها سبلاً »ای-اوضح‌لکم فیها طرقا تسلکونها .و قیل معناه ادخل لاجلکم فیها طرقاً تبلغون الی منافعها فانّها متفرقة فیها فمافقدفی مکان جلب من‌مکان . من قوله : «ماسلککم فی‌سقر» .

قوله : «وانزل من‌السّماء»ای- من‌ناحیّة السماء«مآء»مطراً.اینجا جواب‌موسی تمام شد .پس‌خطاب‌بگشت ،ربّ العزّة . گفت جلّ جلاله :«فاخرجنا به ازواجا»ای- اصنافاً،«من‌نبات‌شتّی »مختلف الالوان‌والطـّعوم و المنافع من‌بین ابیض و اخضر و اصفرواحمر، کل صنف زوج منها للّناس و منها للدوّاب . « کلوا و ارعوا انعامکم » ای- کلوا من‌طیّبات مااخرجنامن الارض، و ارعوافیها انعامکم‌ای- اسرحـوها فیما هوارزاق بهائمکم،«انّ فی‌ذلك» ای- فیما وصفت «لآیات لاولی النّهی» لعبراًلذوی العقول تدّل علی‌وحدانیة الله . النهی جمع نهیة یقال فلان‌ذونهیة . معناه ذو عقل ، ینتهی الی رأیه ومعرفته ، و قیل سمّـی العقل نهیة لانّها تنهی صاحبها مالا یجوده ولایحسن .

النوبة الثالثة

قوله : «قال ربّ اشرح لی صدری» فرمان آمد ازجبّار کائنات‌بموسی کلیم(ع)

که یاموسی: «اذهب الی فرعون انّه طغی» برو بر آن مرد طاغی شوخ گردنکش که بر معاصی دلیر گشته. چگویم خداوندا فرمان چیست؟ «قل هل لك الی ان تزکی» ای موسی هر چند که او کافروار باما می زند تو اورا که دعوت کنی، بلطف دعوت کن و برفق سخن گوی. ای موسی تو رسول منی، فرستادهٔ منی خلق من گیر، من رفیق ولطیفم، رفق ولطف دوست دارم، برفق باوی گو: «هل لك الی ان تزکّی» افتدت که باما صلح کنی، مسلمان شوی وازراه جنگ ومخالفت برخیزی، ای موسی باوی بگوی چهار صدسال در کفر بسر آوردی، اگر مسلمان شوی ومارابه یگانگی یاد کنی چهارصد سال دیگر عمرت دهم درین جهان بجوانی وتندرستی وشادی وپیروزی، ودر آن جهان بهشت جاودانی وسعادت ابدی. بامصطفی(ص) همین گفت چون کفرهٔ قریش رادعوت می کرد او را برفق فرمود گفت: «وجادلهم بالتّی هی احسن» ای محمّد باایشان بلطف سخن گوی اگر با تو مجادلت کنند توپاسخ ایشان بنیکوئی کن بگو: «انّما اعظکم بواحدة» من شمارا پند میدهم بیك چیز «ان تقوموالله مثنی و فرادی» که خیزید خدایرایگانه ودوگانه، پس با خود بیندیشید و باپکدیگر باز گوئید من که رسول خدایم دیوانه وپوشیده خردنیم، شما رابملك ابد و نعیم سرمد میخوانم. لطیفا سخنا که اینست ولی چه سود که بایسته نبودند درازل، کارنه آن دارد که از کسی عمل آید واز کسی کسل، کار آن دارد که تا خودشایسته که آمد در ازل؛ تلخرا چه سود کش آب خوش در کنارست، وخاررا چه حاصل از آن کش بوی گل در جوارست. یکی از بزرگان دین گفته اذاکان هذا رفقه مع الکفارفکیف رفقه بالابرار. **فرعون** که چندین سال میگفت «انا ربّکم الاعلی» باوی خطاب می کند بدین لطیفی، مؤمنی که هفتاد سال در سجود می گوید «سبحان ربّی الاعلی» گوئی که در گور باوی خودچه خطاب کند وبروی چه نواخت نهد. **موسی**(ع) چون دل بر آن نهاد که برفرعون شود ازالله تعالی تمکین خواست وتهیّه اسباب اداء رسالت. گفت: «ربّ اشرح لی صدری» از بهر **موسی** چنین گفت باز ازبهر مصطفی(ص) گفت: «الم نشرح لك صدرك» بازمؤمنان

امت را گفت: «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام» **موسی** بخواست، پس از آنکه بخواست اورا بداد مصطفی(ص) را ناخواسته بداد، امّا منّت بروی نهاد، باز مؤمنان امّت را بی‌خواست وبی منّت‌این نعمت در کنار نهاد، نه از آن که ایشان را بر پیغامبر فضلی وشرفی است لکن ضعیفانند و گنـاهکاران و مفلسان، وضعیفان را بیشتر نوازند وعاصیانرا بیشتر خوانند، نبینی پدری که‌فرزندان دارد ویکی‌ازایشان ناخلف بود، آن‌ناخلف را بیشتر خواند وبه‌نگرد، پیوسته دلش باوی می گراید، واز حوادث روزگار بروی می‌ترسد، خدایرا عزّوجلّ برروی زمین چندین صدّیقان وزاهدان و عارفانندو هرشب در سیك بازپسین که بخودی خودبندگانرا تعهد کند همه عاصیان ومفلسانرا خواند که:« هل‌من‌سائل‌هل‌من تائب‌هل من‌مستغفر؟»میگوید جلّ‌جلاله: نعم المولی‌انا، نیك خداوندی که منم، نیك یاری ومهربانی که منم؛ «ان عصیتنی‌سترتك وان سألتنی اعطیتك‌وان استغفرتنی غفرت‌لك وان‌دعوتنی‌لبّیتك وان‌اعرضت عنّی نادیتك».

«ربّ اشرح لی صدری» نکته لطیف بشنو، گفت، اشرح لی صدری، نگفت قلبی،از آنکه حرج وضیق بصدر رسد بقلب‌نرسد، صدردیگرست وقلب‌دیگر، صدر در خبرست و قلب‌در نظر، صدر در هیبت است و قلب در سرورمشاهدت، با دوام انس ولذّت نظر وحصول مشاهدت حرج‌وضیق کجادر گنجد، **موسی** درمقام‌مناجات مست شراب شوق گشته بود، دریای مهر درباطن وی بموج آمده، همی ترسید کـه مناجات بسر آید وسخن بریده گردد همی در سخن و سئوال آویخته بود از پس هر سؤالی سؤالی دیگر می کرد، از«ربّ اشرح لی صدری» تاآنجا که: گفت: «واشر که فی امری»،تاربّ العزّةدردعشق‌وسوزعشق وشوق ویراازین مرهم برنهاد که:«قداوتیت سؤلك یا **موسی**» ای **موسی** هرچه خواستی‌دادم وهرچه خواهی می دهم.ربّ العزّة همین کرامت که با **موسی** کردباامّت **محمّد** کرد گفت:«وآتیکم‌من کل‌ماسألتموه» ای **محمّد** امّت تراگرامی کردم، که هر کرامت که با **موسی** کردم، وهرنواخت

که بروی نهادم ، باامّت تو بقدر ایشان همان کردم، باموسی گفتم: «القیت علیك محبّة منّی»، باامّت تو گفتم: «یحبّهم ویحبونه» با **موسی** گفتم: «لاتخف انك من الآمنین» با امّت تو گفتم : «اولئك لهم الامن» با **موسی** گفتم: «وقربناه نجیاً» باامّت تو گفتم: «و اسجدواقترب ونحن اقرب»، با **موسی** گفتم. «اجیبت دعوتکما» با امّت تو گفتم : «فاستجاب لهم ربّهم» با **موسی** گفتم: «لاتخافا اننی معکما»، با امّت تو گفتم : «انّ الله مع الذّین اتقوا»، **موسی** را گفتم: «وانجینا **موسی** ومن معه»، امّت ترا گفتم: «و کذلك ننّجی المؤمنین»، **موسی** باما گفت : «وعجلت الیك ربّ لترضی»، باامّت تو گفتم : «لقد رضی اللّه عن المؤمنین» .

قوله: «وفتنّاك فتوناً» ای طبخناك بالبلاء طبخاً حتّی صرت صافیاً نقیّاً فاستخلصناك لناحتّی لاتکون لغیرنا. ای موسی ترا در کوره بلابردیم وباخلاص نهادیم ، تادردلت جزمهرما و بر زبانت جزذکرمانماند ، آن بلاها وفتنها که برسروی نشست چه بود، اوّل که ویرا زادند متواری زادند درخانه تاریك بی چراغ ، بی نوا ، وبی کام ، مادر را نمی بایست که پسربود ازبیم **فرعون** که پسرانرا می کشت ، اورا در تابوت کردو بدریا افکند ، منزل اولش دریا بود دشمن اورابر گرفت چون چشم باز کردشمشیر ونطع دید ، منزل اوّل دریا،منزل دوم شمشیر ونطع ودیداردشمن ، منزل سوم بیم از قبطیان که ازیشان یکی را کشته بود ، وانگه بگریخته بپس وانگران ، دل آشفته وجان حیران ، پای برهنه وشکم گرسنه ، هیچ ندانست که کجا می رودتارسید بمدین، بمزدوری شعیب وشبانی ، از سرسور وحسرت برتوالی محنت گفت:

بهر کوئی مرا تا کی دوانی — زهرز هری مرا تا کی چشانی
برودانداری اوّل تو زهی را — پس آنگه بربر دشمن نشانی
وزان پس افکنی او رابغربت — بمزدوری شعیب و بشبانی
شبانی را کجا آن قدر باشد — که توبی واسطه ویرا بخوانی

پس اورا اوری برطـور سینا هزاران تو سخن باوی‌برانی
وگر کوید زتو دیدارخواهم جواب آید که‌**موسی** لن‌ترانی

اورا چنین دربلاء لطف آمیغ می‌داشت، وبزخم شفقت آمیزمی پیراست، و بانواع‌بلیّات می‌شست، آن‌همه ازچه بود، از آن کش خودرامی بایست ، همانست که گفت : «واصطنعتك لنفسی» ای مـوسی نه در می‌بایستی کم‌می‌بایستی ترابگزیدم، نه ترا بلکه خویشتن را .ازآن بود که سر برادر گرفت و او را بقهر بخود کشید و ازونگفت چرا کردی ، بیك‌مشت چشم عزریائیل برافکند ، نگفت چـرا کردی ، الواح‌توریة‌بر زمین زد نگفت چرا زدی ، آری در پردهٔ دوستی کارها رود که آن همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود ، ودرپناه دوستی محتمل بود.شعر:

و اذا الحبیب اتی بذنب واحد جاء ت محاسنه بالف شفیع

قوله : « فقولاله قولاً لیناً» الایة ... عن **وهب بن منبه** . قال : لما بعث‌الله موسی(ع) الی **فرعون** قال له و اسمع کلامی واحفظ وصیّتی وارع عهدی،فانی قد وقفتك الیوم منّی موقفاً لاینبغی لبشر بعدك ان یقوم مقامك منّی ادنیتك و قرّ بتك حتّی سمعت کلامی و کنت باقرب الامکنة منّی فانطلق برسالتی فانك بعینی وسمعی وانّ معك نصری وانّی قدالبستك‌جبّة من سلطانی ، تستکمل‌بها القوة فی‌امری، فانت جندعظیم من‌جندی بعثتك الی خلق ضعیف من خلقی ، بطر نعمتی وامن مکری وانکر ربوبیتی‌و عبدونی وزعم انّه‌لا یعرفنی وانّی اقسم بعزّتی لولا الحجة والعذر الذّی وضعته بینی و بین خلقی لبطشت به بطشة‌جبّـار یغضب لغضبه السماءوالارض‌والجبال‌والبحارفان‌اذنت‌للسّماءحصبته،وان‌اذنت‌للارض‌ابتلعته‌وان‌اذنت للجبال‌دمّرته، وان‌اذنت للبحار غرّقته،ولکنّه هان علیّ وسقطمن عینی‌ووسعه‌حلمی واستغنیت‌بماعندی وحقٌ لی‌انا الغنّی لاغنی غیری،فبلغه رسالتی و ادعه‌الی عبادتی‌و توحیدی،وحذرّه‌نقمتی وبأسی، واخبره‌انه لایقوم شئی‌لغضبی وذکرّه‌ایاّ ی وقل‌له‌فیما بین‌ذلك «قولا لیّنـاً لعّله یتذکّرا ویخشی» واخبرانّی الی العفو و المغفـرة اسرع

الی الغضب والعقوبة ولا يروعنك ما البسته من لباس الدنيا، فان ناصيته بيدی ليس يطرف ولاينطق ولايتنفس الاّ بعلمی و اذنی، وقل له اجب ربّك فانّه واسع المغفرة امهلك اربع مائة سنة وفی كلّها كنت تبارزه بالمحاربة و هو يمطر عليك السّماء وينبت لك الارض و يلبسك العافية لاتسقم ولاتهرم ولم تفتقر ولم تغلب و لوشاء ان يخلعك من ذلك اويسلبكه فعل، ولكنّه ذواناة وذوحلم عظيم.

۳ـ النّوبة الاولى

قوله تعالى: «**منها خلقناكم**» از آن [زمين] آفريديم شمارا «**وفيها نعيدكم**» و باز شمارا [بازمين] بريم، «**ومنها نخرجكم**» و باز از آن [زمين] بيرون آريم شما را، «**تارة اخرى** (۵۵)» باری ديگر.

«**ولقد اريناه آياتنا كلها**» [بافرعون] نموديم نشانهای خويش [كه موسی را داده بوديم] همه، «**فكذّب وابی** (۵۶)» دروغ زن گرفت اوراو سر باززد.

«**قال اجئتنا**» گفت بما آمدی، «**لتخرجنامن ارضنا**» تا اين زمين مابگيری ومارا از آن بيرون كنی. «**بسحرك ياموسی** (۵۷)» بجادوئی خويش ای **موسی**.

«**فلنأتينّك بسحر مثله**» ما بتو جادوئی آريم همچنانكه تو آوردی، «**فاجعل بيننا وبينك موعداً**» ميان ما وميان خويش هنگامی نامزدساز، «**لانخلفه نحن ولا انت**» كه ما آنرا **خلاف** نكنيم ونه تو، «**مكاناسوی** (۵۸)» جائی ميان ما وتو [كه ما بآن آئيم وتو بآن آئی].

«**قال موعدكم يوم الزينة**» **موسی** گفت هنگام نامزد كرده مرا با شما روز آرايشست، «**وان يحشر الناس ضحی** (۵۹)» آنگه كه مردمان باهم آيند چاشتگاه.

« **فتولّی فرعون** » بر گشت **فرعون** [وباز ایستاد از پاسخ وبکوشش خود برایستاد] ، « **فجمع کیده ثم اتی** (٦٠) » و گرد کرد یار خویش و آنگه آمد .

« **قال لهم موسی** » ایشانرا گفت موسی : « **ویلکم لاتفتروا علی الله کذباً** » ویل بر شما برخدای تعالی دروغ مسازید [وباطل حق ننمائید] ، « **فیسحتکم بعذاب** » که بیخ شما کند [خدای تعالی وزیروزبر کند] بعذاب ، « **وقدخاب من افتری** (٦١) » وهر که دروغ سازد نومید ماند .

« **فتنازعوا امرهم بینهم** » جادوان در کار خویش با یکدیگر مشورت کردند [وسگالیدند که با **موسی** چه پیش گیرند] ، « **واسروا النجوی** (٦٢) » و راز در گرفتند بایکدیگر .

« **قالوا انّ هذان لساحران** » گفتند این دو مرد دو جادواند ، « **یریدان** » میخواهند « **ان یخرجاکم من ارضکم بسحرهما** » که بیرون آرند شما را اززمین شما بجادوئی خویش ، « **ویذهبا بطریقتکم المثلی** (٦٣) » وپیران ومهتران شما ببرند

« **فاجمعوا کیدکم** » هم سخن وهمدل و هم آهنگ باشید در ساز خویش .

« **ثمّ ائتوا صفّاً** » آنگه همه باهم بهامون آئید ، [بیکبار] بـر کنار ، « **وقدافلح الیوم من استعلی** (٦٤) » وپیروز آمد امروز او که به آمد [درجادوئی خویش].

« **قالوا یاموسی** » گفتند ای **موسی** : « **امّا ان تلقی** » توعصای خویش بیفکنی پیش ، « **وامّا ان نکون اوّل من القی** (٦٥) » یا ما آن خود بیفکنیم پیش.

« **قال بل القوا** » [**موسی**] گفت نه شما بیفکنید . « **فاذاحبالهم وعصیّهم** » آن رسنها وچوبهای ایشان « **یخیّل الیه من سحرهم** » می نمودند **بموسی** ازجادوئی ایشان « **انها تسعی** (٦٦) » که آن همه زنده اند نهیب باو می آورند .

« **فاوجس فی نفسه خیفة موسی** (٦٧) » موسی دردل خویش از جادوئی ایشان بیم یافت ونهان داشت .

« **قلنالاتخف** » گفتیم ، مترس ، « **انّك انت الاعلی** (٦٨) » که دست تر اونصرت

وغلبه ترا .

« **والق مافی یمینك**» بیفکن آنچه دردست راست‌داری ، «**تلقف ماصنعوا** » تا فروبرد آنچه ایشان ساخته‌اند ، **انّما صنعوا کید ساحر**» آنچه ایشان کردندساز پر دیو است « **ولایفلح السّاحر حیث‌اتی** (۶۹) » و پر دیو کن به نماند هرجا که پدید آید .

« **والقی السحرة سجداً** » جادوانرا ساجد افکندند و بفرمان آوردند . « **قالوا آمنّا بربّ هرون وموسی** (۷۰)» گفتندبگرویدیم بخدای‌**هارون و موسی**.

« **قال آمنتم له** » [فرعون] گفت بگرویدید باو [و استوار گرفتید او را] « **قبل ان آذن لکم** » پیش از آنکه شمارا دستوری دادم ،«**انّه لکبیرکم الذّی علّمکم السحر**» او استاد شما است ومه شما که جادوئی آموخت درشما، « **فلاقطعنّ ایدیکم وارجلکم**» ببرم ناچاره دستهای شما و پایهای‌شما ، «**من خلاف**» یکی از راست‌یکی از چپ ، « **ولاصلّبنکم فی جذوع النّخل** » و شما را برساق خرمانبان آویزم ، «**ولتعلمنّ ایّنا اشدّ عذاباً وابقی** (۷۱)» و بدانید که آن کیست ازما [من یاالله‌تعالی] که سخت عذاب تراست وپاینده عذاب‌تر.

« **قالوا لن نؤثرك** » [جواب دادند] گفتند ترابر نگزینیم « **علی ما جاءنا من البیّنات** »براین که بما آمدازنشانهای‌راست،« **والذّی فطرنا**»بآن آفریدگار که مارا آفرید . « **فاقض ماانت قاض** » میکن هرچه توانی . « **انّما تقضی هذه الحیوة الدنیا** (۷۲)» آنچه کنی وتوانی درین‌جهان [کنی و توانی] «**انّا آمنّا بربّنا**» مابگرویدیم‌بخداوند خویش ، «**لیغفر لنا خطایانا**» تا بیامرزد کردارهای بدما « **وما اکرهتنا علیه من السحر**» وآنچه برآن میداشتی مارا [بستم] از جادوئی « **والله خیر وابقی** (۷۳)» الله تعالی خدائی را بهترو [عذاب او] پاینده‌تر.

النوبة الثانية

قوله : «منها خلقناکم» مردودة الی الارض المسمّاة فی الآیة قبل. میگوید شمارا که آفریدم اززمین آفریدم یعنی آدم که اصل شما است و پدر شما اورا ازخاك و گل آفریدم .

عطاءخراسانی گفت : روا باشد که آیت برعموم رانند و همهٔ فرزند آدم خواهد از بهر آنکه در آفرینش هر بشری فرمان آید بملك رحم تا لختی خاك از موضع دفن وی بردارد وبران نطفه ریزد که اصل وی خواهد بود وربّ العزّة اورا از آن خاك وآن نطفه می آفریند. قومی گفتند نطفه که در ترکیب اصلاب است تکّون آن از انواع اغذیّه است و انواع اغذیّه از زمین و خاك بحاصل آمده ، ازین جهت گفت : شما را از زمین آفریدم. «و فیها نعیدکم» عند الموت والدفن. روی **البراء بن عازب** قال: خرجنامع رسول الله (ص) فی جنازة رجل من الانصار فانتهینا الی القبرولمّا یلحد فذکر حدیثاً طویلا فقال فیه، اذا انتهی الی العرش کتب کتابه فی علیّین ویقول الّرب تبارك وتعالی ردّوا عبدی الی مضجعه فانّی وعدته انّی منها خلقتهم و فیها اعیدهم و منها اخرجهم تارة اخری، فیرد الی مضجعه . و فی روایة فیعرجان به فیقولان ربّنا هذا عبدك المؤمن فیقول الرّب اروه مقعده من کرامتی ، ثمّ اعیدوه فی القبر فانّی قضیت منها خلقناکم و فیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری . وعن**علی** (ع) قال: انّ المؤمن اذا قبض الملك روحه انتهی به الی السماء و قال یاربّ عبدك فلان قبضنانفسه،فیقول ارجعوه فانّی قدوعدته «منها خلقناکم وفیها نعیدکم»فانّه لیسمع خفق نعالهم اذاولّو مدبرین . وکان **عمر** یقول فی خطبته ایّاکم والفخور ومافخور عبد خلق من التراب و فی التراب یعود.

قوله : «ومنها نخرجكم تارة اخرى» ای-نخلقكم عندالبعث مرة اخرى، كقوله: «ثمّ الله ينشى النشأة الاخرة وانّ عليه النشأة الاخرى» .

قوله:«ولقداريناه آياتنا كلها »ای-ارينا **فرعون** الآيات التسع الّتى اصحبناها **موسى** وهى اليدوالعصاوالطوفان والجراد والقمّل والضفادع والدم والسّنون و نقص الثمرات، وقيل هى الطوفان والجرادوالقمّل والضفادع والدّم واليد والعصاوالبحر رهواًوالتاسعة هى المحبّة الّتى القيت على **موسى** حتّى امسك **فرعون** عن قتله.«فكذّب»**فرعون موسى** «وابى»امتنع من طاعة الله والايمان به.

« قال اجئتنا لتخرجنامن ارضنا» يعنى ارض **مصر**،«بسحرك يا **موسى**» ای-قد عرفناخداعك،«فلنا تينك بسحرمثله»ای-نقابلك بمثل فعلك،«فاجعل بيننا موعداً لا نخلفه نحن ولاانت» ای- واعدنا مكاناً يجتمع فيه للمغالبة فيتبين صدقك فى دعوى النبوّة،ثم لانخلف ذلك الموعد لانحن ولاانت.قوله: «مكاناًسوى»قرأ **ابن عامر و عاصم** و **حمزة و يعقوب** سوى بضم السّين، والباقون بكسرها ،وهمالغتان مثل عدى وعدى و طوى طوى، والمعنى مكاناً سواءً، فاذا كسراوضم قصر و اذا فتح مدّ، يعنى مكاناً نصفاً وسطاً تستوى مسافته على الفريقين،وقيل سوى اى-سويّاًلاساتر فيه.«قال موعدكم يوم الزّينة»يعنى يوم عيدلهم، يقال كان يوم النيروز وافق عاشوراء ، وقيل يوم السبّت . «وان يحشر النّاس ضحى»وان يساق النّاس وقت الضحوة نهاراً جهاراً ليكون ابلغ فى الحجة وابعدمن الريبه،وان يحشر موضعه خفض عطف على الزّينة اى ـ موعدكم يوم الزّينة وحشر النّاس.

«فتولّى فرعون» ادبر **فرعون** واعرض، «فجمع كيده» ای ـحيله و سحرته. «ثم اتى»جاءللميعاد.ابن **عباس** گفت : سحره فرعون هفتاد ودومرد بودندوچهارصد نيز گفته‌اندوهفتادهزار گفته‌اند، **وهب** گفت:سى وسه‌هزاربودند ،ابن **جريح** گفت: نهصد بودند. سيصدازپارس وسيصد ازروم وسيصد از اسكندريه. اما محتملست كه هفتاد دو كه ابن **عباس** گفت مهتران و سروران ايشان بودند و ديگران اتباع و

تلامذه بودند و با هریکی عصائی ورسنی بود ، و گفته‌اند سیصد اشتروارعصا ورسن در هامون بیفکندند ، و **فرعون** خیمه ای زد بران بالا بر که ارتفاع آن هفتاد گزبود ، وبایشان فرومی‌نگرست بـا خاصگیان ومقربان خویش،سحره بگوشه‌ای فروآمده باقی حشم ولشکر بگوشهٔ دیگر، **وموسی و هرون** بجانبی دیگر .

موسی روی سوی سحره کرد و گفت : « و یلکم لاتفتروا علی الله کذباً » ای-لاتشرکوا بالله احداً ولاتقولوالما جئت به سحر،وای بر شما برالله تعالی دروغ مسازیدو آنچه‌من آورده‌ام‌دروغ‌وسحرمشمریدوباخدای‌تعالی انباز مگیرید. «فیسحتکم بعذاب » که‌الله‌تعالی شما را بعذاب هلاك کند و بیخ شما نکند. **قرأحمزه‌و الکسائی وحفص عن‌عاصم ورویس عن یعقوب** ، فیسحتکم بضم‌الیاء و کسرالحاء والباقون بفتح‌الیاء والحاء وهما لغتان ، یقال : سحته واسحته اذا اهلکه واستأصله. «وقدخاب من‌افتری» یعنی من کذّب‌لینال رغیبة خاب اجراً، وقیل‌خاب من‌افتری. ای‌خسر من‌ادعی مع‌الله آلهاآخر.

«فتنازعواامرهم بینهم» سحره چون سخن‌**موسی** بشنیدند درتنازع افتادند در کار**موسی** ، قومی گفتندساحرست همچون ما، قومی گفتند این سخن که میگوید «لاتفتروا علی‌الله کذبا »بسخن ساحران نماند، قومی گفتند اگرآنچه **موسی** آورد سحرست ما به‌آئیم وبروی غلبه کنیم که ازما ساحرتر کس نیست واگرنه‌سحرنست پس‌اوراکاری عظیم درگیرد، آنگه با یکدیگربراز گفتند : ان غلبنا موسی نتبعه ، اگر موسی برما غلبه‌کند بوی ایمان آریم و او را پس رو باشیم ، و قیل‌الضّمیر فی‌تنازعوا - **لفرعون** و قومه والسّحرة‌جمیعاً - ای تشاوروافی امر **موسی** و فیما یخافون من قبله.

«قالواانّ‌هذان‌لساحران»**ابن کثیروحفص**،ان بتخفیف‌نون‌خوانند، هذان بالف یعنی ما هذان‌الاساحران کقوله:« ان‌نظنك لمن‌الکاذبین»ای-ما نظنك‌الا من‌الکاذبین. **ابوعمرو** به‌تنها ان به تشدید نون خواند ،هذین بیاء واعراب درست ولغت عالیه‌این

است اما خلاف مصحف است ، **ابوعمرو** گفت اکتبه فی المصحف بالالف واقرأه بالياء. ويروی انّ **عثمان** كان يقرأمن المصحف فلّما انتهی الی هذاالموضع قال انّی لاری فيه لحناً وستقوّمه العرب بالسنتها .فقرأ **ابوعمرو** هذين وقال انامن العرب وقدقوّمته . باقی قراءانّ بتشديد خوانند هذان بالف ودرين قولها است وبكی آنست كه اين لغت كنانه است ولغت بوا **لحرث** بن **كعب** كه تثنيه بهرسه حال بالف گويند ، هذان اخواك، ورايت اخواك ،ومررت باخواكِ . قال الّشاعر:

فاطرق اطراق الشجاع ولويری مساغاً لنابـاه الشجـّاع لصمما.

يريد لنابيه . وقال آخر :

كانّ صريف ناباه اذاما اصرّهماترنم اخطبان

ارادنابيه واخطبين. وقال آخر:

تزّود منّابين اذناه ضربـة دعته الی هابی التراب عقيماً

ارادادنيه . وقال آخر :

انّ اباها وابا اباها قدبلغافی المجدغايتاها.

ارادغايتيها . وامّااباهافانه اجراه مجری عصاها.

فقوله : «هذان» فی موضع النصب لانّه اسم انّ ولساحران خبرها وحسن دخول اللاّم فيه لانّه يدخل فی خبر انّ . قول ديگر آنست كه قومی نحويان گفتند كه كه اين براضمار امروشأنست والتقدير انّه هذان لساحران ای ـ انّ الامر او الشأن هذان لساحران فاضمرالامر كما اضمر الشاعر فی قوله :

انّ من لام فـی بنی بنتِ حسّان، الّمه و اعصه فی الخطوب .

ای ـ انّ الامرفعليهذايكون الامر اسم انّ وهذان لساحران متبداء وخبراً و هماخبران وقد دخلت اللام هاهنا علی خبر المتبداويضعف هذا الوجه من جهت دخول اللام فی خبر المبتداءوهو بعيد. قول سوم انّ بمعنی نعم باشد كماقيل شعر:

بكر العواذل فی الصباح يلمننی والومهنّه يقلن شيب قدعلاك وقد كبرت فقلت انّه.

ارادنعم،فیکون «هذان» علیهذا مبتداء« ولساحران » خبره ، و هذالوجه ایضا ضعیف من جهة دخول اللاّم فی خبر المتبداوهوانّما جاء فی الشعر. قال الشاعر:

خالی لانت ومن جریر خاله ينل العلاويكرم الاخـوالا

ای خالی انت .فزاد اللام. وقول چهارم آنست که زجاجّ گفته که در آن اضمار امرست چنانکه گفته آمدالاّ آنکه در آن اضماری دیگرست، وهوانّ التقدیر انّ هذان لهماساحران، فاضمر الشأن کأنّه قال: انّه هذان فحذف المضمر ثمّ اضمر المتبداء وهو هما فقال لهماساحران فیکون اسم انّ مضمراً وهو الامر او الشّأن،وهذان مبتداولهمامبتداء ثان،وساحران خبر المتبداءالثانی ،والجملةاعنی لهما، وساحران خبر المتبداءالاوّل و هوهذان والکلّ خبر انّ واللام فی هذا التقدیر داخلة علی المتبداءلاعلی الخبر،لکنّه لماحذف المبتداءالذّی هوهما انتقل اللام الی خبره وهوساحران.

قوله: «ويذهبا بطريقتكم المثلى » ای ـ باشرافکم وافاضلکم، یقال للرّجل الفاضل هذا طریقة قومه ای ـ هذا الذّی ینبغی ان یجعله قومه قدوة یسلکواطریقته، نظیرة قومه ای ـ هذاالذّی ینبغی ان ینظر الیه قومه ویتّبعوه ، والمثلی تأنیث الامثل وهوالاحسن الافضل، قیل الطریقة المثلی هی السمّت الاحسن والهدی المستقیم و بهذاالمعنی فی الایة اضمار ، یعنی ویذهبا باهل طریقتکم المثلی کقوله: «واسئل القرية» ای ـ اهل القرية .وقیل معناه ویذهبا بدینکم الاجودوالاقوم . قال **قتادة** طریقتهم المثلی یومئذ **بنو اسرائیل** کانوا اکثر القوم عدداً واموالا ، فقال عدّوالله یریدان ان یذهبا بهم لانفسهم . گفته‌اند این آیت تفسیر نجوی است ، یعنی که فرعون و قوم او همه باهم شدندو بایکدیگر راز کردند گفتند این **موسی** و **هرون** دوجادواندمیخواهند که بسحر خویش ابطال دین شما کنند ، وعادت وسیرت پسندیدهٔ شما بردارند وبر اشراف وخیار شما مستولی گردند ، شما نیز در کید و سحر خویش بکوشید و بجهد طاقت خویش آنچه ایشان آورده‌اند باطل کنید . اینست که گفت:

«فاجمعوا کید کم». قرأ **ابوعمرو** وحده فاجمعوا بوصل الالف وفتح المیم، امر من جمع یجمع، ای ـ لاتدعوا شیئاً من کید کم الا جئتم به، بدلیل قوله: «فجمع کیده». وقرأ الباقون فاجمعوا بقطع الالف و کسر المیم، فقد قیل معناه الجمع ایضاً. تقول العرب اجمعت الشئی وجمعته، والصّحیح انّ معناه العزم، والاحکام یقال اجمعت الامر و ازمعته، واجمعت علی الامر ازمعت علیه اذا عزمت علیه. ای ـ اعزموا کلّکم علی کید کم مجتمعین له ولاتختلفوا فیختلّ امر کم. «ثمّ ائتوا صفّا» ای ـ مجمعاً. وقیل: مصطفین ای ـ مجتمعین لیکون انظم لامور کم واشدّ لهیبتکم. قال **ابوعبیده**: الصّف ـ المجمع، مثل مصلی اهل البلد یجتمعون فیه فی الاعیاد، والمعنی ثمّ ائتوا المکان الموعود. «وقد افلح الیوم من استعلی» ای ـ نال البغیة وفاز من غلب.

«قالوا یا **موسی** امّا ان تلقی» ای ـ امّا ان تبدأ فتطرح مامعك من العصا وامّا ان نبدأ فنطرح مامعنا، جادوان همه بهم آمدند در آن مجمع صفها بر کشیدند و گفتند ای **موسی** توپیشتر عصا بیفکنی یا ما پیشتر بیفکنیم آنچه داریم، **موسی** را مخیّر کردند از بهر آنکه بخود مستظهر بودند که بر وی غلبه کنند وموسی ابتدا بایشان داد که واثق بود بالله که کید وسحر ایشان باطل کند. اگر کسی گوید که القاء ایشان کفر بود **موسی** چرا فرمود و چرا گفت القوا؟ جواب آن است که **موسی** برسبیل تقریع وتهدید گفت، چنانکه: «اعملوا ماشئتم». یامعنی آن است که: ان کنتم محقّین کما تزعموا فالقوا ماانتم ملقون.

قوله: «فاذا حبالهم» اینجا مضمری است یعنی فالقوا فاذا حبالهم، جای دیگر گفت: «فالقوا حبالهم وعصیّهم یخیّل الیه». التخائیل ـ التصاویر ـ من خال یخال اذاظنّ، یقال خلت مخیلة، والمخیلة ماتخاله شیئاً ولا تتبیّنه ومنه سمّی الخیال، وخیال الشیئ مایتصور فی النفس علی مثاله ولیس به فی الحقیقة، والمعنی یری من سحرهم «انّها تسعی» ای ـ تمشی سریعاً ـ آن چوبها ورسنها بزیبق بیالوده در آن وادی بیفکندند وزیبق چون حرارت آفتاب بآن رسید در جنبش آمد، **بموسی** چنان نمودند از

جادوئی ایشان که همه مارانند بسر یکدیگر در میشوند وبموسی نهیب میدارند.
قرأ **ابن عامر** و **الرّوح** عن **یعقوب** تخیل بالتاء. رداً الی الحبال والعصّی، و قرأ الاخرون یخیّل بالیاء، رداً الی الکید والسحر.

قوله: «فاوجس فی‌نفسه خیفة موسی» ای- اضمر فی نفسه مخافة - **موسی** در دل خویش ازسحر ایشان ترسی و بیمی یافت بطبع بشری امّا نهان داشت و آشکارا نکرد، ومردم که چیزی‌صعب‌سهمگین بیندوپیش از آن‌ندیده باشد ناچار بطبع‌بشری از آن بترسد. و گفته‌اند **موسی** دانست که فعل ایشان باطل است و آنرا حقیقتی نیست واز آن ترسید، بلی ترس وی از آن بود که فعل‌ایشان مردم را بفتنه افکند و کار **موسی** بشك‌افتد و اتّباع وی‌نکنند. و گفته‌اند سبب‌خوف وی تأخیر وحی بود بالقاء عصا، چون وحی دیرتر میآمد موسی ترسید که اگر برایشان غلبه نکند. تاربّ العزّة اورا گفت:

«لاتخف انّك انت الاعلی» ای - القاهر الغالب.

قوله: «والق مافی یمینك» یعنی العصا. قیل هذا قول جبرئیل **لموسی** عن الله عزّوجلّ و هی علی یمینه فی تلك الساعة. «تلقف» ای - تبلع ماصنعوا من‌السحر. قرأ **ابن‌عامر** تلقّف بفتح اللاّم‌وتشدید القاف ورفع الفاء علی معنی الحال یعنی متلقّفة. «ماصنعوا» و انّما انّث مافی یمینه حملاً علی المعنی انه‌کان عصاً والعصا مؤنثة. و قرأ الباقون بجزم الفاء و کلّهم شدّد القاف‌الاّ **حفصاً** فانّه روی عن **عاصم** تلقف بسکون اللاّم وتخفیف القاف و وجه سکون اللاّم انّ الفعل من لقفت الشیی علی فعلت‌بکسرالعین بمعنی تلقفته، وشدّد التاء **ابن‌کثیر** و خففّها الباقون وجزم الفاء من اجل انّه جواب الامر وهوقوله تعالی: «والق» و ماکان جواباللامر کان مجزوماً، لانّه علی تقدیر جواب الشّرط کانّه قال والق مافی یمینك فانّك ان تلقه تلقف.

قوله: «انّما صنعوا» یکتب انّما موصولاً اتّباعاًلخط المصحف، والاصل فیه

الفصل ومافی موضع النصب ،لانّه اسم انّ وخبرها کید ساحر، ای ـ حیلة السّاحر. قرأ **حمزة و الکسائی** ، کید سحر بکسر السّین بلاالف ،وقرأ الباقون کیدساحر. و هذا هوالظاهر لانّ اضافة الکید الی الفاعل اولی من اضافته الی الفعل وان کان ذلك لایمتنع فی العربیّة . «ولایفلح السّاحر حیث اتی» ای ـ حیث کان،واین کان یقتل حیث یوجد. قال النبی(ص): اذا رأیتم السّاحر فاقتلوه ثمّ قرأ : «ولایفلح السّاحر حیث اتی »والی هذا ذهبت عائشة وجماعة عظیمة من الائمة انّ السّاحر یقتل حیث یوجد. وامّا الشافعی فیقول : یقتل السّاحر اذاتبیّن منه القتل بسحره.

گفته‌اند سحر سه قسم‌است : یك‌قسم از آن سبکدستی است چنانکه‌مشعبدان کنند آن‌نه کفر است . دیگر قسم دانستن خاصیّت چیزهاست تاکارهای‌عجب کند چنانکه سنگ مغناطیس بدست دارند تا آهن بخود کشد، وطلق‌درخویشتن مالند تا ایشانرا زیان ندارد چون‌در آتش شوند، این‌نیز نه کفر است. سدیگر دیوپرستیدن است چنانکه‌ثنائی که‌خدایراسزد دیورا کنند تادیو بمراد ایشان کارها کند ، این‌یك قسم کفر است . وقیل: «لایفلح السّاحر حیث اتی»ای-لاینال الظفر لانّه باطل .چون وحی آمد که عصابیفکن **موسی** عصا بیفکند ، اندك اندك بزرگ میشد تاهمه وادی از آن پرشد وشکم وی چنان شد که همه درآن گنجد ، آنگه دهن باز کرد یك لب برزمین نهاده و آن دیگر برداشته و آن چوبها ورسنها همه بیکبار فروبرد آنگه‌قصد قبّه فرعون کرد ، فرعون بفریاد آمد مـوسی دست فراز کرد و بر گرفت عصا شد چنانکه بود . سحره چون آن بدیدند ، گفتند ای قوم این نه فعـل بشری است ، که این صنع الهی است ساخته آسمانی است که اگرسحر بودی با غلبهٔ وی آلات سحر مابماندی که جادوان غلبه کنند بریکدیگر وآلات سحر ایشان برجای بماند ، اینجا نماند از آنکه صنع الهی استودلیل صدق‌نبّوت **موسی**(ع) **وهرون**. آنگه همه بسجوددر افتادند و آواز بر آوردند :

« آمنّا برب هرون و موسی » قدّم **هرون** لرؤس الآی و لأن الواولایوجب

الترتيب و قيل قدّم **هرون** على **موسى** كى لايتوهم متوّهم انّهم آمنوا بفرعون فانّه هوالذّى ربّى **موسى** فى حال صغره . و عن **ابن‌عباس** انّه قـال : سبحان الله اصبح السحرة كفرة وامسوا شهداء بررة

«قال آمنتم له» اى- لموسى-يقال آمنت له و آمنت به. وقيل اللاّم يتضـّمن معنى الاتّباع و التصديق و البآء يتضـّمن التصديق دون الاتّباع . «قبل ان آذن لكـم» قبل ان آمركم به. «انّه لكبير كم» اى- انّ موسى امامكم وانتم اشياعه و اتباعه ما عجزتم عن معارضته ولكنّكم تركتم معارضته احتشاماً له واحتراماً وقيل تواطأتم على ما فعلتم لتصر فوا وجوه النّاس اليكم ،ولتصير الّرئاسة لكم.« فلاقطعنّ ايديكم و ارجلكم من خلاف» اليد اليمنى والرجل اليسرى. و قيل من خلاف يعنى من اجل خلاف ظهر منكم.«ولاصلبنّكم فى جذوع النّخل » اى- لاجعلنّكم على الخشب حتى تموتو عليها جوعاً وعطشاً. و قيل التصلّيب ان هو يترك المصلوب على الخشب الـى ان يسيل منه الصّليب ــ و هوالودك . و **فرعون** اول من صلب. وفى ههنا بمعـنى ـ على' لانّ المصلوب اذا على الخشب صار الخشب ظرفاً له و مستقرّا ، ولانّ حروف الجر ينوب بعضها عن بعض.«ولتعلمنّ ايّنا اشدّ عذاباً وابقى »انا ؟ ام ربّ موسى ؟ الّذى آمنتم به خوفاً من عذابه . ابقى اى ــ ادوم.

« قالوا» يعنى ـ السحرة،«لن نؤثرك» اى ــ لن نختار دينك « على ماجآءنا من البيّنات» اليقين والعلم.« والّذى فطرنا » اى- ولانختارك على الّذى خلقنا ، فيكون معطوفا على ما،وقيل هوقسم، اى ــ اقسموا بالله انّهم لايؤ ثرونه .

گفته‌اند : بيّنات آنست كه چون ايشانرا بسجود افكندند حجابها ازپيش ديدهٔ ايشان برداشتند تا بهشت ودوزخ بديدند ، وآنچه ربّ العزّة مؤمنانرا ساخته در بهشت بايشان نمودند ، ومنازل ودرجات خويش بديدند ، آنگه گفتند : « لن نؤثرك على ماجاء نا من البيّنات» ترا و دين ترا بر نگزينيم برين منازل ودرجات كه بمانمودند، وسوگند برين ياد كردند ، كه بـآن خداى كه مـا را آفريـد كه بر نگـزينم

«فاقض ماانت قاض»،تو هرچه خواهی کن ، فاصنع ما انت صانع . گفته اند که زن **فرعون** پرسید که دست کرابود و غلبه که کرد ؟ گفتند **موسی**،وی گفت : «آمنت بربّ موسیوهرون» . **فرعون** بفرمود که اورا بخوابانید وسنگی عظیم بسر وی فرو گذارید ، اگر ازدین **موسی** بازنگردد ، ربّ‌العزّة فرمود تاحجابها ازپیش دیدهٔوی برداشتند وجای خویش دربهشت بدید ، وهمچنان برایمان خویش برفت و از دین حق بازنگشت . چون خواستند که سنگ بسروی فروگذارند ، ربّ العزة روح ازکالبد وی بستد تاسنگ برجسد بی روح آمـد و در وی اثرنکرد ، قوله : «انّما تقضی هذه‌الحیوة‌الدّنیا»ای‌ـ امرك و سلطانك‌فی الدّنیا وسیزول عن‌قریب.

«انّا آمنا بربنا لیغفر لناخطایانا» ای‌ـ ذنوبنا وشرکنا ، «ماا کر هتنا علیـه من السحر» الاکراه ـ تحمیل مالایطاق ،والاستکراه ـ التحامل فی الامر،و تعسف التأویل یسمّی استکراها .ویجوز ان یکونوافیما مضی کارهین للسّحر لمـاذخر لهم من الهدی. **مقاتل** گفت‌سحره‌هفتادودومردبودندواز **قبط** ،هفتادازبنی **اسرائیل** ، **فرعـون** آن هفتاد مردرا باکراه بر تعلّم سحرداشته بود.و گفته‌اند ،سحرهٔفرعون را گفتند که موسی را خفته بمانمای تادرکاروی تأمل کنیم ، **موسی** راخفته دیدندو عصایِ وی اورا پاسبانی می کرد ، ایشان گفتند این نه سحر است که ساحـر چون بخسبد سحروی باطل شود،وماطاقت‌وی نداریم‌ومعارضت وی‌نکنیم ، **فرعون** باکراه ایشانرا برعمل سحر داشت ، اینست که گفت : «وما اکر هتنا علیه من‌السّحر والله خیر وابقی » ای ـ خیرا آلهیّة وابقی عذاباً ، جـوابا لقوله : « ایّنا اشدّ عذابـاً وابقی » .

النوبة الثالثة

قوله : «منها خلقنا کم‌وفیها نعید کم»،بدان که آدمی‌دوچیزست : جانست وتن

جان از نورست‌و نورعلوی، تن ازخاك و خاك سفلی، جان خواست که بر شود که علوی بود، تن‌خواست که فروود که سفلی بود، ملك تعالی‌وتقدس بکمال‌قدرت خویش هردورا بند یکدیگر ساخت، جان بندتن شد وتن بندجان، هردو در بند. جان وتن با یکدیگر قرار گرفتند تاروز مرگ که عمر بنده بسر آید واجل‌دررسد این بند گشاده گردد، چنانکه مرغ از قفص بیرون آید جان از تن بر آید، سوی هوا شود، بآشیان خویش،تن‌راه زمین گیرد. تاشود بامر کزخویش، جانرادرقندیل نور نهند واز درخت طوبی بیاویزند، تن‌رادر کفن پیچند و بخاك‌سپارند، اینست که ربّ العالمین گفت: «منها خلقنا کم وفیها نعیدکم» روزی چند بر آید جان بنظاره تن آید. حال تن دیگر گون‌بیند بنالد، گوید ای‌چشم عبرت‌بین! ای‌دیده‌نرگسین! آن دیدن تو کو؟ ای‌زبان حکمت گوی! آن گفتار شیرین تو کو؟ ای‌روی پرنگار زیبا! آن زیب وجمالت کو؟ ای بیامده ازخاك وداشته برخاك وروزی یافته از خاك و باز گردانیده بخاك ونیست گشته بخاك! شعر:

الیس من التّراب ابا تـراب خلقنا و المصیر الی التراب
فما معنی التّـأسف ان دفنا ترابافی التّراب ابا تـراب

چنانستی که ملك میگوید جلّ جلاله:یکبار خاك راسبب هستی کنم، یکبار سبب نیستی، تـا عالمیان بدانند که قادر بر کمـال منم، و هر بـوده راهست کننده منم.

ای جوانمرد اگر زانکه ترا درگورستان گذری باشد، نگر تابچشم عبرت نگری درآن‌لشکر گاه، که آن نه خاکست که تو می بینی، آن تـن عزیزانست، گوشت وپوست جوانانست. قدو بالای بنازپرورد گانست، موی ومحاسن‌پیرانست، شعر:

بلیناو ماتبلی النجوم الطّوالع وتبقی الجبال بعد ناوالمصانع

ثابت بنانی گفت : که بگورستان بیرون آمدم بقصد زیارت ، گوینده ای آواز داد که : یاثابت ! لایغرّنّك صموت اهلها فکم من نفس مغمومة فیها .

مجاهد گفت: چون بنده را در خاك نهند، خاك باوی بسخن آید ، گوید: انا بیت الدّود و بیت الوحدة و بیت الغربة و بیت الظلمة هذا ما اعددت لك فماذا اعددت لی ؟ اگر بنده در دنیا ذاکر بوده باشد ربّ العزة گوید : ملائکتی غریب قدنأی عنه الاهلون، وحید قدجفاه الاقربون ، قدکان فی الدّنیا لی ذاکراً . ای بنده بیچاره درمانده ! ای لشکر امیدت راه هزیمت گرفته ! ای رخت عمرت تاراج شده ! ای اسباب و کارت معطـل مانده ! ای در سکرات مرگ جانت بلب رسیده ! ای زبان گویایت خاموش شده! ای دل دانایت از فزع ساعت خون گشته ! همه رفتند و ماماندیم ، همه بر گشتند و ما بروفائیم، همه بگذاشتند و مابرداشتیم . عبدی تر کوك و عزتی و جلالـی لانشرن علیك رحمتی .

« منها خلقناکم وفیها نعیدکم» آدمی هم قوالب است ، هم و دایـع ، اجساد قوالبست ، وارواح ودایع ، فالقوالب نسبتها التربة،و الودایع صفتها القربة فالقوالب یربیها بافضاله ، والودایع یربیها بکشف جلاله ولطف جماله ، فللقوالب الیوم اعتکاف علی بساط عبادته ، وللودایع اتّصاف بدوام معرفته . عمل قوالب روزه ونمازست، تحفه و دایع رازو نازست ، قوالب را گفت : «فاذا فرغت فانصب»،ودایع را گفت: « و الی ربّك فارغب» نواخت قوالب درنسیه نهاد که می گوید عزّجلاله : «وامّا من خاف مقام ربّه ونهی النّفس عن الهوی فانّ الجنّة هی المأوی»،ودایع جز بنقدوقت تن در نداد ، تا گفت جلّ جلاله:«اناجلیس من ذکرنی ، اناعندظنّ عبدی بی وهومعکم اینما کنتم». در عهدازل باقوالب قادروار گفت : من خدایم ، باودایع دوست وار گفت : من دوستم آن اظهار ربوبّیت وقدرت است ، واین اظهار مهرومحبّت ، باقوا لب گفت شما آن منید ، باودایع گفت من **آن شمام** .

قوله : « اریناه آیاتنا کلها » **فرعون** را آیات قدرت وعجایب فطرت بظاهر

وی نمودیم ، امّا دیدهٔ سرّ وی از دیدن حقایق آن بدوختیم تا بما راه نبرد ، و گرد درما نگردد ، که او شایسته بارگاه ما وسزای حضرت ما نیست ، ما آن کنیم که خود خواهیم ، آنچه مراد مشیّت ماست می دانیم ، وبرضا و سخط کس ننگریم ، هر کرا خواهیم ، بهرچه خـواهیم قهر کنیم ، و کس را باسرار الهیّت خویش راه ندهیم . فرمان آمـد کـه ای **خلیل** تو **نمرود** را دعـوت کـن ! **ای موسی** تو **فرعون** را دعوت کن ! ای **محمّد**(ص) تو صنادید قریش را دعوت کن ! شما همی خوانیدو آیات معجزات می‌نمائید، من آنرا هدایت‌دهم که خود خواهم ، ای**نمرود** لعین! ای مردود شقی که دعوی خدائی میکنی ، اینك پشه‌ای فرستادم تاسزای تو درکنار تو نهد . ای **فرعون** طاغی باغی خویشتن بین ! که نعرهٔ « انّا ربّکم الاعلی» می‌زنی ! اینك پاره‌ای‌چوب از حضرت خود بدست **موسی** فرستادیم، تاقدر توپیش تونهد ، ای صنادید قریش ! وای سروران کفر ! که قصد حبیب ما کرده‌اید واورا از وطن خود بتاختهایدو باندیشه هلاك او ازپی وی آمده‌اید ، و دوست ما با صدّیق در آن غارغیرت رفته ، ماعنکبوت ضعیف را ازغیب بشحنگی وی فرستادیم، تادست دعاوی شمارا فروبند دوسیاست قهر ربّانی برسرشما براند ، آری در راه مـا گاه‌عنکبوتی‌مبارزی کند، گاه‌پشه‌ای سپاه‌سالاری کند، گاه‌عصائی‌درصحرائی‌اژدهائی کند ، گاه آبی فـرمان برداری کند ، گاه آتشی **مونسی** کند، گاه درختی سبز مشعله‌داری کند ، **موسی** فرعونرا دعوت کرد ، عصاوید بیضا در وی اثر نکرد ، که‌ناخواسته ونابایسته بود، بازسحره **فرعون** مست جادوئی گشته وبعزّت **فرعون** سوگند یاد کرده بامداد همی گفتند : بعـزت‌فرعون « انّا لنحن الغالبون » و نماز دیگرمی گفتند : « انّا آمنّابربّنا». و گفته‌اند سحرهٔ فرعون با آنکه در عین کفر بودند ، باخبث جنابت نیز بودند ، زیرا که سحرجایگیر نیفتد تاساحرجنب نبود، امّا چون باد دولت از مهب لطف و کـرامت بوزیدنه سحر گذاشت نه ساحری ، نه کفرماند نـه کافری ، بـامداد در جنابت کفر و انکار ، شبانگاه برجنیبت ایمان

و استغفار .

قوله : «انّا آمنّا بربّنا لیغفر لنا خطایانا » اهمّ الاشیاء علی من عرفه مغفرته له خطایاه ، هذا آدم لمّا استکشف عن حاله وحلّ به ماحلّ قال : «ربّنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکوننّ من الخاسرین» وهذا **نوح**(ع) بعدمقاساته طول البلاء قال:«والاّ تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین».وهذاموسی(ع) قال:«ربّ انّی ظلمت نفسی فاغفر لی»وقال لنبینا(ص):«واستغفر لذنبك»؛ وقال صلی الله علیه وسلّم: انّه لیغان علی قلبی و استغفرالله فی الیوم سبعین مرّة ومنّ علیه بقوله :« لیغفر لك ماتقدّم من ذنبك وماتأخرّ .

٤-النّوبة الاولی

قوله تعالی :« **انّه من یات ربّه مجرماً** » هر که بخداوند خویش آید و کافر آید، «**فانّ له جهنّم** »اورادوزخست،«**لا یموت فیها**»نمیرددران دوزخ[تارهد]«**ولا یحیی** (۷۴)» ونه زندگانی خوش زید .

« **و من یأته مؤمنا**»وهر که باللهتعالی آید(۱)و گرویده آید«**قدعمل الصالحات**» نیکیها کرده،« **فاولئك لهم الدرجات العلی** (۷۵)» ایشانراست اوراز (۲)های بلند

« **جنات عدن** » بهشتهای همیشی ، « **تجری من تحتها الانهار** » میرود زیر [درختان] آن جویها، « **خالدین فیها** »جاویدان در آن،«**وذلك جزاء من تزکّی** (۷۶)» وآنست پاداش آنکس که پاك [وهنری] آمد .

« **ولقداوحینا الی موسی** » پیغام دادیم [وفرمودیم]**بموسی**،«**ان اسر بعبادی**»

(۱) نسخه ج: گراید.

(۲) بروزن ومعنی افراز است که فراز وبالا وبلندی باشد . برهان.

که بشب بر ، رهیگان مرا « **فاضرب لهم طریقا فی البحر** »ایشانرا راهی زن در دریا « **یبساً** » [راهی]خشك، «**لاتخاف درکاً**» . نترسی از در رسیدن [دشمن] « **ولاتخشی**(٧٧)» و نه بیم داری.

« **فاتبعهم فرعون بجنوده** »فرعون ایشانرا جست باسپاه خویش،« **فغشیهم من الیّم ماغشیهم** (٧٨)» در برایشان آمد از دریا آنچه آمد.

«**واضلّ فرعون قومه** » وفرعون قوم خودرا درآب برد، «**وماهدی** (٧٩) » و بیرون نیاورد .

«**یابنی اسرائیل** » ای فرزندان یعقوب! «**قدانجیناکم من عدوّکم**»،رهانیدیم شما را ازدشمن ، « **وواعدناکم** »وشمارا وعده دادیم ،« **جانب الطور الایمن**»، بآن سوی کوه طور.[آن بایمن وبرکت وبآفرین کوه]«**ونزّلنا علیکم المنّ والسّلوی**(٨٠)» وفرو فرستادیم برشما ، ترنجبین ومرغ سلوی.

« **کلوامن طیّبات مارزقناکم**» ، میخورید ازین پاکها[وخوشها وحلالها] که شما را روزی دادیم ، « **ولاتطغوافیه** » درآنچه دادیم شمارا ازنعمت ناآزرم ونافرمان وناپاك مباشید ، « **فیحلّ علیکم غضبی** » که برشما گشاده [وفرو آمده] گردد خشم من.« **ومن یحلل علیه غضبی** » وهر که برو گشاده [و فرو آمده] گردد خشم من، « **فقدهوی** (٨١)» فروشد او .

« **وانّی لغفّار** » من آمرزگارم،[فراخ آمرز] « **لمن تاب** » ، آنکس را که باز گردد ،«**وآمن**»،وبگرود [واستوار گیرد]، «**وعمل صالحاً**» . و کردار نیك کند، « **ثمّ اهتدی** (٨٢)» ، آنگه براه راست رود [بر پی رسول] .

« **وماعجلك عن قومك یاموسی**(٨٣)» . چه شتابانید ترا ازقوم توای موسی؟

« **قال هم اولاء علی اثری** » [موسی] گفت ایشان اینك اند در پی من، « **وعجلت الیك ربّ** » و من بتوشتابیدم خداوند من،« **لترضی** (٨٤) » تا بپسندی وخشنود باشی .

« **قال فانّاقدفتنّا قومك** » گفت بیازمودیم و درفتنه افگندیم [و برتباهی داشتیم] قوم تـرا ، « **من بعدك** » از پس [بیرون آمدن] تو ، [از میان ایشان] « **واضلّهم السامری**(۸۵) » وبی راه کرد سامری ایشانرا .

« **فرجع موسی الی قومه** » باز گشت موسی بقوم خویش « **غضبان اسفاً** » خشمگین [سخت تیز] و غمگین . « **قال یاقوم** » گفت ای قوم ! « **الم یعدکم ربّکم وعداً حسناً** » نه وعده داد شمارا خداوند شما وعدهٔ نیکو؟ « **افطال علیکم العهد** » دراز گشت برشما درنگ آن وعده [وچنین دیر شد درنگ نادیدن من] **ام اردتم ان یحلّ علیکم غضب من ربّکم** » یا خود خواستید که برشما فرود آید خشمی از خداوند شما ؟ « **فاخلفتم موعدی** (۸۶) » ، که خلاف کردید وعده من ؟

« **قالوا مااخلفناموعدك بملکنا** » گفتند خلاف نکردیم وعده تو بتوان خویش ، « **ولکنّا حملنا اوزاراً** » لکن ما باری داشتیم [آنچه بـر ما نهاده بودند] « **من زینةالقوم** » لختی باراز آرایش قوم ، [فرعون] « **فقذ فناها** » درآتش انداختیم آنرا ، [گدازرا] **فکذلك القی السّامری** (۸۷) » همچنین سامری در افکند ، [آن خاك که ازپی اسب جبرئیل گرفته بود درراه دریا] « **فاخرج لهم عجلا** » ، وایشانرا ازآن [زر] گوساله‌ای بیرون آورد ، « **جسداً له‌خوار** » کالبدی [زرین] آنـرا بانگی گاو ، « **فقالواهذا الهکم واله‌موسی** » گفتند این [گوساله] خدای‌شماست وخدای موسی ، « **فنسی** (۸۸) » [وموسی راه باو فرو گذاشت] وندانست .

« **افلایرون** » نمی‌بینند ؟ « **الّایرجع الیهم‌قولا** » که [آن گوساله] هیچ‌سخن ایشان پاسخ نکند ، « **ولایملك‌لهم‌ضراً ولانفعاً** (۸۹) » و ایشانرا نه گزند تواند و نه سود رساند .

« **ولقدقال‌لهم‌هرون** » و گفته‌بود ایشانرا **هرون** « **من‌قبل** » پیش ، [ازآمدن موسی] « **یاقوم‌انّما فتنتم‌به** » ای قوم این آنست که شما را باین بیازمودند [و در تباهی‌افکندند و بر گمراهی‌داشتند] ، « **وانّ ربّکم الرّحمن** » وخداوندشمارحمن‌است

« **فاتّبعونی واطیعوا امری**[٩٠] » برپی من روید و فرمان من برید.

« **قالوا لن نبرح علیه عاکفین** » گفتند بنشویم و برین [گوساله] نشسته می باشیم. « **حتّی یرجع الینا موسی**[٩١] » تا آنگه که **موسی** بما باز آید [تا چه گوید].

« **قال یاهرون** » [موسی] گفت ای هرون، « **مامنعك** » چه بازداشت ترا؟ **اذرأیتهم ضلّوا**[٩٢] » چون دیدی که ایشان بی‌راه می‌شوند.

« **الّا تتبعن** » که برپی من رفتی وایشانرا بازنزدی؟ « **افعصیت امری**[٩٣] » سر کشیدی ازفرمان من ؟

« **قال یابن ام** » گفت ای پسرمادرمن، « **لاتأخذ بلحیتی ولابرأسی** » مگیر ریش من‌وسرمن، « **انی خشیت ان تقول** » من ترسیدم [اگر برایشان پیچم] تو گوئی، « **فرّقت بین بنی اسرائیل** » دوگروه کردی بنی‌اسرائیل را، « **ولم ترقب قولی**[٩٤] » ودر سخن من نگه نکردی.

« **قال فماخطبك یاسامری**[٩٥] » آنگه «**موسی** (ع) گفت ای سامری این چیست که کردی؟ (١)

« **قال بصرت بمالم تبصروا به** » ، گفت آن بدیدم وبدانستم که‌شماندیدید [وندانستید] « **فقبضت قبضة** » مشتی گرفتم از خاك ، « **من اثرالرسّول** » از پی [ستور] جبرئیل ، « **فنبذتها** » ، آنرادرافکندم [درزر گداخته] ، « **وکذلك سولت لی نفسی**[٩٦] » چنان بر آر است مرا تن من .

« **قال فاذهب** » ، [موسی] گفت [سامری‌را] که برو « **فانّ لك فی الحیوة ان تقول لامساس** » ترا تا زنده‌باشی ان است ازمردم دور(٢) باشی « **وانّ لك موعداً لن تخلفه** »، وتراوعده گاهی که آن‌باتوخلاف‌نکنند « **وانظر الی الهك الّذی ظلّت**

---

(١) نسخه ج . این‌چه بس کارتوست ؟

(٢) نسخه ج: آن‌است که هر کس که نزدیك توآید گوئی‌دور.

علیه‌عاکفاً »، ودرین خدای خودکه باوبازنشستی می نگر، « **لنحرّقنه** »بسوزیم آنرا [تاخاکستر گردد]، «**ثم‌لننسفنه فی‌الیّم‌نسفا** (۹۷)» ، آنگه آنرادردریاپراکنیم پراکندنی.

« **انّما الهکم اللهالذّی‌لااله الاّ هو** »خداوند شما الله تعالی است، آن‌خدا که نیست خداجزاو ، « **وسع کلّ شیء علما** (۹۸)» رسیده بهمه چیز دانش او.

« **کذلك نقصّ علیك** » همچنین میخوانیم برتو،«**من انباء ماقد سبق**»ازخبر های آنچه گـذشته است، « **وقد آتیناك من‌لدنّاذکرا** (۹۹)» دادیم تـرا از نزدیـك خویش یادی [وسخنی] .

« **من‌اعرض‌عنه** » . هرکه‌روی گرداند ازآن [ونپذیرد]

« **فانّه یحمل یوم القیامه وزرا** (۱۰۰)» او بردارد روز رستاخیز باری‌بد.

« **خالدین فیه** » جاوید درآن‌باربد باشد.«**وسآء لهم یوم القیمةحملا**(۱۰۱)» وآن روز رستاخیز ایشانرا بدباری.

النوبة الثانیة

قوله: «انّه من یأت ربّه مجرماً» یعنی ـ کافراً. می گوید ، روز رستاخیز که بندگان برالله تعالی رسند هرکه‌کافربدو رسد وچون باو آیدکافر آید. یعنی‌دردنیا برکفر میرد ، «فانّ له‌جهنّم» جزاء وی‌دوزخست .این‌هاءکنایتست از مجرم واگر با «ربّه» شود روا باشد کنایت ازالله بودیعنی که خدای تعالی‌را دوزخیست که مجرم را بدان‌عذاب کند. «لایموت فیها ولایحیی» ای‌ـ لایموت المجرم فیهافیستریح ولایحیی حیوة یلذّها . جانهاشان بحنجره رسیده ، نه برآید تا برهد ، نه بمقـرّ خود بودتا خوش زید ، این عذاب کافران ومشرکانست در دوزخ ، که جاوید در دوزخ باشند .

امّا عاصیان اهل توحید که بمعصیت در دوزخ شوند وجاوید دردوزخ نباشند ، عذاب ایشان نه چون عذاب کافران باشد ، بلکه الله تعالی ایشانـرا در آتش بمیراند تا از عذاب بی‌خبر باشند ، تارب العزة شفیع انگیزد و ایشانرا بنهر الحیوان زنده گرداند. و باین معنی خبر مصطفی (ص) است ، روی **ابوسعید الخدری** ، انّ رسول الله (ص) خطب النّاس فاتی علی هذه الآیة «انّه من یأت ربّه مجرماً فانّ له جهنّم لایموت فیها ولایحیی» فقال صلّی الله علیه وسلّم: امّا اهلها، الّذین هم اهلها، فانّهم لایموتون فیها ولایحیون، و امّا الّذین لیسوا باهلها فانّ النّار تمیتهم اماتة، ثمّ یقوم الشفعاء فیشفعون لهم فیجعلون ضبائر فیؤتی بهم نهر' یقال له نهر الحیوة او الحیوان فینبتون کماینبت الغثآء فی جمیل السیل». وفی روایة امّا ناس یرید الله بهم الرّحمة وفی روایة ولکن اناس تصیبهم النّار بذنوبهم فیمیتهم الله اماتة ، حتّی اذا صار وافحماً اذن ، فی الشّفاعة فجیئ بهم ضبائر ضبائر فبثوا علی انهار الجنّة: فیقال لاهل الجنة افیضوا علیهم . قال: فینبتون کماتنبت الحبة البـذر یسقط من الّشجر فتصیبه السیّول فینبت . فـان قیل کیف الجمع بین هذا الحدیث و بین قوله عزّوجلّ : «لایذوقون فیها الموت الاّ الموتة الاولی »؟ فیقال ذاك فی اهل الجنّة ممّن لم تمسه النّار الاّ تحلة القسم ، لافیمن تمسه النّار ببعض عذابها.

« ومن یأته » بکسر الهاء غیر مشبعة قرأها **ابو جعفر** و **قالون** ،وقرأ الباقون یأتهی مشبعة «مؤمناً» یعنی مات علی الایمان، «قدعمل الصّالحات» قدادی الفرائض «فاولئك لهم الدرّجات العلی» ای- الرّفیعة فی الجنّة. والعلی جمع االعلیا، والعلیا تأنیث الاعلی .

«جنّات عدن» ای-جنّات اقامة «تجری من تحتها الانهار» ای-من تحت اشجارها و قصورها الانهار، «خالدین فیها وذلك جزاء من تزکّی» ای- تطهّر من الکفر والمعاصی وقیل تزکّی ای اعطی زکوة نفسه وقال لااله الاالله. روی **ابوسعید الخدری** قال : قال رسول الله (ص) : «انّ اهـل الدرّجات العلی لیریهم من تحتهم کماترون الکو کب

الدرّی فی افق من آفاق السماء ، وانّ **ابابکر** و **عمر** منهم وانعما » .قال عطیّة انعما اخصبا . **وعن ابن محیریز یرفعه** قال:مابین الدّرجة الی الدّرجة جری الفرس المضمر ستیّن سنة . قال **الضحّاك** : الجنّة درجات، بعضها فوق بعض ، هکذا فیری الا علی فضیلته علی من اسفل منه ، ولایری الاسفل احداً فضل علیه .

قوله:«ولقد اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی» **قرأ ابن کثیر و نافع**،ان اسر بوصل الالف من اسرو کسر النون من ان. وقرأ الباقون ان اسر ـ بقطع الالف و الوجه ان سری و اسری لغتان.

چون روزگار فرعون بسر آمد و طغیان وی بغایت رسید ، رب العزة خواست که او را هلاك کند ، بموسی وحی آمد ، « ان اسر بعبادی » ای سر بهم لیلا من ارض **مصر** .بندگان مرا بشب بیرون بر از زمین **مصر** ، ایشان در ایستادند و پیرایه ها و جامه ها و مرکوبها از **قبطیان** بعاریت خواستند ، گفتند ان لنا یوم عید نرید الخروج الیه : ما را روز عیدیست درمقامی معلوم ، می‌خواهیم که آنجا رویم ، آن پیرایه ها بعاریت ستدند چون شب در آمد راه گم کردند وتا تابوت **یوسف** (ع) باخود بر نداشتند راه برایشان گشاده نگشت ، بامداد **فرعون** را ازرفتن **بنی اسرائیل** خبر کردند ، تا با لشکر وقوم خویش برنشست واز پی ایشان برفت. گفته‌اند بیرون از میمنه ومیسره وقلب ومقدمه لشکر وی دوهزارهزار بود ، و پنج هزاردیگر ، **فرعون** با این لشکر عظیم ازپی ایشان برفتند چون نزدیك رسیدند **بنی اسرائیل** آثار غبار ایشان دیدند، **گفتند** : یا موسی انا لمدرکون ، موسی (ع) گفت:« کلاان معی ربی سیهدین» **گفتند یا موسی** این نمضی؟البحر امامنا و **فرعون** خلفنا دریا از پیش ودشمن ازپس کجا رویم چکنیم ؟فرمان آمد از جبار کائنات **بموسی** که : « اضرب لهم طریقاً فی البحر یبسا » ای اجعل لهم طریقاًفی البحر بالضرب بالعصا یابساًلیس فیه ماء ولاطین، **«لاتخاف»** در کاً من فرعون خلفك، **«ولاتخشی»** غرقاًمن البحر امامك. **قرأ حمزة « لاتخف»** بالجزم علی جواب الامر وهو قوله:«فاضرب»والتقدیر «فاضرب لهم طریقاً» فانك ان تضرب لاتخف.

قرأ الباقون لاتخاف بالالف مرفوعة على انه حال من الفاعل تقديره، اضرب لهم طريقاً غيرخائف ولاخاش، و يجوزان يكون مقطوعاً من الاول، بتقدير و انت لاتخاف و لاتخشى. و اختار **ابوعبيده** هذه القراءة لقوله:« ولا تخشى» رفعاً.

«فاتبعهم» يعنى نلحقهم «فرعون بجنوده فغشيهم» اى ـ نالهم و اصابهم، «من اليّم» اى ـ البحر، «ماغشيهم» يعنى الماء، وقيل الغرق، وقيل «غشيهم» ـ غرقهم، ذكره بلفظ «ما» تهويلا وتعظيماً.

«واضلّ فرعون» اى ـ ادخل فرعون قومه البحر « وماهدى » اى ـ مااخرجهم، يقال ضلّ اللبّن فى الماء، يعنى خفى فيه ومنه قوله: «ووجدك ضالا فهدى» يقال هديت العروس اذاجلوتها واخرجتها من خدرها. و قيل «اضلّ فرعون قومه» عن الدين «وما هدى» اى ماهديهم الى مراشدهم، وهوجواب لقول **فرعون** :«ماأريكم الا ما ارى و ما اهديكم الا سبيل الرشاد ». فكذّبه الله تعالى و قال بل اضلّهم وماهديهم. وتمامى قصّهٔ غرق درسورة البقرة وسورة يونس مستوفى گفته ایم.

قوله : «يابنى اسرائيل» قول اينجا مضمراست، ثم قلناواوحينا يا **بنى اسرائيل** وكانوا يومئذ الف الف ستمأة الف، مع كثرة ماكان **يذبح فرعون** من ذكور اولادهم دهرا عظيماً. قوله: «قدا نجيناكم من عدوكم» قرأ **حمزة والكسائى**، انجيتكم وواعدتكم ما رزقتكم بالتاء فيهن على التوحيد. والوجه انّه على اخبارالله تعالى عن نفسه بانه فعل بهم هذه الاشياء. وقرأ الاخرون انجيناكم وواعدناكم ما رزقناكم، بالنون والالف فيهن على لفظ الجمع، والوجه انّه اخبار عن النفس ايضاً على سبيل التعظيم و لم يختلفوا فى نزّلنا لانّه مكتوب بالالف والمعنى ـ اذكروا نعمتى عليكم بانّى قد انجيتكم من عدوكم و وعدت نبيكم ان يأتى الجانب الايمن من الطور لا **كلّمه** و هذا شرف لكم، «و نزّلنا عليكم المن والسّلوى » لطعامكم و ادامكم فى التيه

«كلوا من طيبات» اى من حلال مارزقنا كم، «ولا تطغوا فيه» بتحريم الحلال و تحليل الحرام. وقيل معناه استعينوا به على طاعة الله لا نستعينوا به على معصيته، «فيحل عليكم غضبى» قرأ الكسائى فيحل بضم الحاء ومن يحلل بضم اللاّم الاولى، من قولهم حلّ بالمكان اذا نزل يحل بضم الحاء و يستعمل فى العذاب، فيقال حلّ به العذاب كما يستعمل فيه لفظ نزل، قال الله تعالى: «او تحل قريباً من دارهم» واجرى الغضب مجرى العذاب ما كان يتبعه من العذاب فاستعمل فيه لفظ الحلول. وقرأ الا خرون فيحل: بكسر الحاء ومن يحلل بكسر اللام الاولى، من قولهم حل الشيئى اذا و جب يحل بالكسر قال **ابو زيد**: يقال حلّ عليه امر الله يحل بالكسر حلولا، و حل الدار يحلها بالضم حلولا، اذا نزلها و يقوى وجه الكسر اتفاقهم فى قوله: «ان يحل عليكم» وفى قوله: «و يحل عليه عذاب مقيم» على الكسر. «ومن يحلل عليه غضبى فقد هوى» اى هلك وصار الى الهاوية و هى قعر جهنم.

قوله: «وانى لغفار» هذه الاية بيان ابنية الايمان. «لمن تاب» اقرّ، «و آمن» صدق، «وعمل صالحاً» بنفسه و ماله، «ثم اهتدى» اتبع السّنة. قال **سفيان الثورى**: الايمان، اقرار وتصديق وعمل واتباع السنة لا يتم الايمان الا بها.

قوله: «وما اعجلك» اى ما حملك على العجلة، «عن قومك يا **موسى**»؟ قيل له هذا و هو **على الطور** فى الكرّة الثانية حين اعطى **التوراة**، لا ليلة النار، فقد مضت قصة ليلة النار فى اوّل السورة. سياق اين ايت بر سبيل معاتبه وزجر ست واستفهام بمعنى انكار است، وسبب آن بود كه رب العزة **موسى** را فرمود تا **بطور** آيد بـا هفتاد مرد از نيكمردان **بنى اسرائيل** وذلك قوله: «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا» رب العزّة اورا گفته بود كه با ايشان بميعاد آيد تا ايشان كلام حق بى واسطه بشنوند **و تورتة** از حق قبول كنند، **موسى**(ع) چون بطور نزديك گشت ايشانرا بگذاشت وخود بشتافت. رب العالمين **باوى** گفت: لم سبقتهم وتقدمت واخرتهم؟ اى **موسى** چه چيز ترا بشتابانيد

وایشانرا بگذاشتی؟ **موسی** عذر آورد که نه ترفع و تطاول مرا برین عجله داشت، بلکه شوق سماع کلام تو مرا برین داشت وطلب رضاء تو، وایشان اینك برپی من میآیند. وقیل امره الله ان یحضر المیقات فی وقت معلوم، فاتی قبل ذلك الوقت فعاتبه.

وقال **الحسن** فی قوله: «هم اولاء علی اثری» یعنی انهم ینتظرون ما آتیهم به من عندك «وعجلت الیك ربّ لترضی» ای لتزداد عنّی رضاً.

و«قال» الله، «فانّا قدفتنا قومك» ای ابتلینا قومك الّذین خلفتهم مع هرون و کانوا ستمأئة الف، فتنوا بالعجل غیر اثنی عشر الفاً وقوله: «من بعدك» ای من بعد انطلاقك من الجبل. « واضلّهم السّامری » بدعائه ایاهم الی عبادة العجل و اجابتهم له. قیل اضاف الفتنة التی هی الامتحان الی نفسه قضاءً و اضاف الاضلال الی **السامری** دعاء، فامّا فی الحقیقة فلیس الی **السامری** شیٔ من ذلك و **السّامری** کان من قوم یعبدون البقر وهو اوّل منافق یعرف من بنی آدم و کان من قریة باجروان. و قیل کان علجاً من اهل کرمان، والاکثر فی التفسیر انّه کان عظیماً من عظماء **بنی اسرائیل** من قبیلة یقال لها سامرة. وقیل بینه وبین موسی نسب وقیل لم یکن اسمه سامریاً لکنّه کان من قریة یقال لها سامرة، اسمه موسی بن ظفر.

قوله: «فرجع موسی» یعنی من مناجاة ربّه، «الی قومه غضبان» شدید الغضب. «اسفاً» حزیناً متلهفا علی مافاته «قال یاقوم الم یعدکم ربّکم وعداً حسنا» یعنی الجنّة فی الآخرة ان تمسکتم بالدین فی الدنیا. وقیل یعنی النصر والظفر، وقیل «وعداً حسناً» ای صدقاً انّه یعطیکم التوریة. «افطال علیکم العهد» ای فبعد علیکم العهد فنسیتم ماوعدکم الله علی لسانی؟ « ام اردتم ان یحلّ علیکم » ای ان یجب علیکم. « غضب من ربکم » بعبادتکم العجل. «فا خلفتم موعدی» خالفتمونی فیماتواعدناعلیه؟

«قالوا ما اخلفنا موعدك بملکنا» قرأ **نافع و ابوجعفر وعاصم** «بملکنا» بفتح المیم و قرأ **حمزة و الکسائی** بضمها. وقرأ الاخرون بکسرها، والوجه فی القرا آت الثلاث

انّها کلّها لغات . یقال ملکت الشئی ملکاوملکاً وملکا ، بالحرکات الثلاث فی المیم، والمعنی ما اخلفنا موعدك و نحن نملك امرنا، و قیل ما اخلفنا موعدك باختیارنا . ومن قرأ بالضمّ معناه بقدرتنا و سلطاننا،وذلك انّ المرء اذا وقع فی البلیة و الفتنة لم یملك نفسه . پارسی آنستکه ماخلاف نکردیم وعدهٔ تو بدست رس خویش ، واین چنانست که گویند فلانکس بر کارخویش نه‌پادشاهست ،یعنی کاراونه بدست‌اوست. «ولکنّا حملنا» قرأ **ابوعمرو و حمزة و الکسائی و ابو بکر عن عاصم و روح و ابن‌حسان عن یعقوب** ،« حملنا »بفتح الحاء وتخفیف‌المیم ، قرأ الآخرون«حمّلنا» بضمّ الحاء و تشدید المیم ، ای ــ جعلونانحملهاو کلفنا حملها «اوزاراً من زینةالقوم» ای ــ من‌حلی قوم **فرعون** ،سما ها اوزاراً لانّهم‌اخذوها علی وجه‌العاریة فلم‌یردوها، وقیل انّ الله تعالی لمّا اغرق **فرعون** وقومه نبذالبحر حلیهم فاخذوها وکانت‌غنیمة، ولم‌تکن‌الغنیمة لهم‌حلالا فی‌ذلك‌الزمان فسمّا اوزاراً باین‌هردو قول‌اوزار بمعنی اثام است وبعضی‌مفسران گفتند این پیرایه خواستن بعاریت از قبطیان ، موسی فرمود ایشانرا بفرمان الله و آن حلال بود ایشانرا ، باین قول‌اوزار بمعنی اثقال است یعنی که‌پیرایه بسیار بود وبرداشتن آن برایشان گران‌بود مفسران گفتندموسی که که به‌میعاد حقتعالی رفت با ایشان وعده کرده بود که بچهل روز باز گردد **سامری** روز وشب هر دومی شمرد چون بیست روز گذشته بود گفت وعده بسر آمد وچهل گذشت بیست روز وبیست شب ، اما موسی(ع) وعده خلاف کرد ونیامد از آنکه‌شما پیرایهٔ‌حرام دارید ازقبطان بعاریت ستده ، ایشان گفتند اکنون چه تدبیرست ورای تو درآن چیست ، گفت آتشی سازیم وهمه درآتش‌افکنیم. سامری حفره‌ای بکند وآتش برافروخت وآنچه داشت ازپیرایه در آتش افکند، وبنواسرائیل آنچه‌داشتند همه درآتش افکندند ، اینست که رب‌العالمین از ایشان حکایت کرد « فقذ فناهــا فکذلك القی السامری » .پس‌چون ایشان بر گشتند **سامری** آن زر گداخته بیرون آورد وصنعت زرگری دانست وازآن‌سبیکه صورت گو-اله‌ای بساخت ، بجواهــر

مرضع کرد جسدی بی‌روح ، **ابن‌عباس** گفت **هرون** بوی بر گذشت آن وقت که گوساله می‌ساخت ، گفت چیست این که میکنی ای **سامری** ؟ گفت :اصنع ماینفع ولایضرّ.چیزی می کنم که درو نفعست وضرر نه‌ای **هرون** ! وخواهم که دعائی کنی درکار من، **هرون** گفت اللّهم‌اعطه مایسأل کما یحبّ. بار خدایا آنچه میخواهد چنانکه میخواهد بدو ده ،چون **هرون** از وی بر گذشت گفت : اللهم انّی اسئلك ان یخور.خداوندا آن خواهم که ازین گوساله بانگی آید . پس یك بانگ از وی بیامد بدعاء **هرون**، ونیز هیچ بانگ دیگر نکرد و **بنواسرائیل** در وی بفتنه‌افتادند وآنراسجود بردند . حسن گفت سامری قبضه‌ای‌خاك‌از پی‌اسب جبرئیل بر گرفته بود آنگه که درددریا می‌شد ازپیش فرعون ، سامری آن قبضه خاك باخود می‌داشت، تا آن روز که گوساله ساخت آن قبضهٔ خاك درآن فکند ، جسدی گشت با گوشت وپوست حیوانی همی رفت باروح ، و بانگ گاو همی کرد . نام وی بهیوث و ذلك قوله : «فکذلك‌القی السامری» .

«فاخرج لهم عجلاجسداً له خوار فقالوا هذا الهکم و آله موسی » ای ــ قال **السامری** ومن تبعه من‌السفلة والعوام ، هذاالعجل الهکم واله موسی.«فنسی»ای ــ ترك موسی طریق‌الوصول الی ربّه‌وانا ماترکته . وقیل نسی موسی ان یذکرلکم انّه الهه . تااینجا سخن **سامری** است . ورواباشد که فنسی استیناف کلام است‌ازحق تعالی جلّ جلاله . یعنی ــ فنسی السامری الله والایمان والاستدلال علی ان العجل لایجوز ان یکون الها .

پس ربّ‌العالمین ایشانرا توبیخ کرد گفت : « افلایرون الایرجع » ای ــ انه لایرجع « الیهم قولا » یعنی ــ الا یکلّمهم العجل ولایحییهم . کقوله :« الم یروا انّه لایکلّمهم».وقیل «الاّ یرجع‌الیهم قولا» ای ــ لایرجع الی‌الخــوار والصوت ، انّما خار مرةً واحدةً . «ولایملك لهم ضرّاً ولانفعاً» فکیف یکون آلها

«ولقد قال لهم هرون من قبل»ای ـ من قبل رجوع موسی. «یاقوم انما فتنتم به» ای ـ اختبر کم الله بهذا العجل لیعلم بـه الصحیح الایمـان من الشاك منکم فی دینه. «وانّ ربّکم الرّحمن» لاالعجل، «فاتبعونی» علی دینی، «واطیعوا امری».

«قالوا لن نبرح علیه عاکفین» لن نزال مقیمین علی العجل وعبادته، «حتی یرجع الینا موسی». فاعتزلهم هرون فـی اثنی عشر الفاً، ـ وهـم الذّین لم یعبدوا العجل.

مفسّران گفتند هفت روز عبادت گوساله کردند و سبب آن بود که **موسی** ایشانرا وعده داده بود که از میقات حق تعالی بسی روز بازمی گردم، ربّ العزة گفت: «وواعدنا موسی ثلاثین لیلة» پس ربّ العزة ده روز درافزود چنانکه گفت: «واتممناها بعشر فتم میقات ربّه اربعین لیلةً» پس چون سی روز گذشته بود وموسی نیامد ایشان بعبادت گوساله همت کردند. **هرون** سه روز زمان خواست، ایشان سه روز درانتظار **موسی** بودند، چون **موسی** نیامد سامری ایشانرا بعبادت گوساله دعوت کرد. هفت روز اورا عبادت میکردند، پس ازچهل روز **موسی** باز آمد و آشوب وشغب ومشغلهٔ ایشان شنید که گرد گوساله بر آمده بودند و رقص می کردند. **موسی** (ع) با آن هفتاد مرد کـه با وی بودند گفت هذا صوت الفتنة، این آشوب وجلبهٔ گوساله پرستانست که بفتنه افتاده‌اند. آنگه **هرون** را دید فاخذ شعره بیمینه ولحیته بشماله غضباً وانکاراً علیه.

«قال یاهرون مامنعك اذرأیتهم ضلّوا» بعبادة العجل، «الاتتبعن» لا ـ زائدة، والتأویل ان تتبعنی کقوله: «ما منعك الا تسجد» یعنی ان تسجد. یقول ای شئی منعك من اللحوق بی واخباری بضلالتهم فیکون مفارقتك ایّاهم تقریعاً و زجراً لهم عمّا اتوه. و قیل معناه ـ هلاّ اتبعت عادتی فی منعهم والانکار علیهم و مقاتلتهم علی کفرهم. «افعصیت امری» حیث اقمت فیمابینهم وهم یعبدون غیرالله.

«قال» **هرون** «یابن ام» ـ وکان هرون اخاه لابیه وامّه لکنّه اراد بقوله ان یرفقه ویستعطفه علیه فیترکه. وقیل کان اخاه لامّه دون ابیه وقیل لانّ کون ولد من الامّ

علی التحقیق وللاب من جهة الحکم قـرأ حجازی و بصری و **حفص** « یابن‌ام » بفتح‌المیم والباقون بکسرها ،فمن کسر اضافها الی نفسه فحذف الیآء تخفیفاً .ومن فتح جعل ابن‌ام شیئاً واحداً کخمسة عشر . «لاتأخذ بلحیتی ولابرأسی » یعنی ـ ذوائبی‌وشعر رأسی ، اذهما عضوان مصونان یقصدان بالاکرام والاعظام من‌بین‌سائر الاعضاء یقال‌انّ موسی حدث‌فیه من‌الغضب فی‌ذات‌الله مایوهم القصد الی اخذالرأس واللحیة فظنّ هرون قصد اخذ رأسه ولحیته والدّلیل علیه انّه قال : «لاتأخذ بلحیتی ولابرأسی» ولوکان آخذ رأسه ولحیته لکان الالیق باللفظ ان یقول ارفع یدك عن لحیتی،وقیل‌اخذبرأسه‌علی‌وجه التأدیب‌والسیاسة بحکم‌الاخوة والرئاسة .ثم رفع یده علی لحیته وهوالاظهر لقوله : « واخذ برأس اخیه یجرّه‌الیه» ثمّ ذکر هرون عذره فقال : « انّی خشیت ان تقول فرقت بین بنی‌اسرائیل » ای ـ خفت ان خـرجت وفارقتهم ، لحق بی‌فریق ، و تبع‌السامری علی عبادةالعجل فریق ، وتوقف فریق ، ولم آمن ان قاتلتهم، ان توبخنی فتقول لی فرقت بین‌بنی **اسرائیل** ،ای ـ اوقعت الفرقة فیمابینهم،« ولم‌ترقب قولی » لم تحفظ وصیّتی حین قلت لك اخلفنی فی‌قومی واصلح .

ثمّ‌اقبل علی‌السامری منکراً علیه، و«قال ماخطبك یاسامری » ای ـ ماشأنك، وماالذی حملك علی مافعلت .

« قـال بصرت بمالم تبصروا به» قرأ **حمزة** و **الکسآئی** بالتاء علی الخطاب ادخالا للجمع فی الخبر وقرأالباقون « یبصره » بالیاء علی‌الغیبة والمعنی ـ لم یبصر به **بنواسرائیل** .یقال ابصرت‌الشئی وبصرت‌به تدخل‌الباءفیه،« فبصرت به‌عن جنب » والتّأویل ـ علمت بمالم‌یعلم به **بنواسرائیل** یعنی ـ یوم دخول‌البحر . **موسی** گفت: **سامری** را که چه‌چیز ترا برین داشت که کردی ؟ گفت : من آن بدیدم و بدانستم که‌شما ندیدید و بندانستید و نه **بنواسرائیل** دانستند، آنروز که‌در دریا میشدیم جبرئیل‌را بدیدم براسب حیوة ، دردل من افتاد که از خاك پی اسب جبرئیل‌قبضه‌ای

خاك بردارم وبرهرچه افکنم حیوانی گردد با گوشت و پوست وروح ، آنرا در زر گداخته افکندم تا گوساله‌ای زنده گشت. اینست که گفت: « فنبذتها » یعنی طرحتها فیماذاب من الحلی، وقیل طرحتها فی جوف العجل، وقیل فی فم العجل حتی خار، وقیل حتّی صار لحما ودماً. **موسی** گفت : چرا چنین کردی؟ گفت : «و کذلك سوّلت لی نفسی » حین رأیت قومك سألوك ان تجعل لهم الها . چون قوم ترا دیدم کی بت پرستانرا دیدند گفتند : اجعل لنا الهاً کمالهم آلهة. نفس من مرا چنان بر آراست که آن گوساله کردم و آن قبضه بروی افکندم

موسی گفت «اذهب» ای ـ اعزب عنی «فان لك فی الحیوة ان تقول لامساس» فان قیل کیف عرف **السامری جبرئیل** من سائر النّاس یوم دخول البحر؟ قیل لانّ امّه لما ولدته فی السنة الّتی یقتل فیها البنون وضعته فی کهف حذراً من القتل، فبعث الله عزّوجل جبرئیل لیربّیه لماقضی علی بدیه من الفتنة فکان فی صغره یمص من احدی ابهامی جبرئیل العسل ومن الاخری السمن ، فلما رآه فی کبره عرفه. وقیل ناقض **السامری** فی جوابه لانّه قال: «بصرت بمالم یبصر وابه» فادعی العلم، ثم قال: «سولت لی نفسی» فنسبه الی حدیث النفس. « قال فاذهب فان لك فی الحیوة ان تقول لامساس » ای ـ انك لاتمس احداً ولایمسك احد فی حیوتك ولایکون بینك و بین احدمماسة . فامر **موسی بنی اسرائیل** ان لایوا کلوه ولایجا لسوه ولایبایعوه. وقیل معنی «لامساس» ـ انك تعیش فی البریة مع السباع والوحوش ،فلاتمس ولامس.وقیل مامس احداًولامسه احدالاحما جمیعاً. ومن اراد ان یمسه جهلا بحاله، قال له **السامری** لامساس خوفاً من الحمی وتنبیهاً للغیر.ویقال ذلك باق فی عقبه الی الیوم ، و قیل اراد **موسی** ان یقتله فمنعه الله من قبله وقال لاتقتله فانه سخی.

قوله :«وان لك موعداً» یعنی ـ موعدالعذاب یوم القیامة ،«لن تخلفه» قرأ **ابن کثیر وابوعمرو** ویعقوب «لن تخلفه» بکسر اللام ای ـ لن یغیب عنه ولامذهب لك عنه بل توافیه یوم القیامة .وقرأ الباقون «تخلفه» بفتح اللام ای ـ لن تکذبه ولن یخلفك الله

اياه ،والمعنى ـ ان الله تعالى يكافئك فعلك لايفوته. «وانظر الى الهـك» بزعمك، اى الى معبودك، يعنى ـ العجل «الذى ظلت عليه عاكفاً» ،دمت عليه مقيماً تعبده، ظلت اصله ظللت ولكن اللام الاولى حذفت لثقل التضعيف والكسر، وبقيت الظاء على فتحها. «وعاكفاً» منصوب لانّه خبر ظلّت. «لنحرقنه» يعنى ـ بالنار، «ثم لننسفنه» اى ـ لنثيرن رماده «فـى اليم نسفاً». قال ابن عباس :احرقه بالنار ثم ذراه فى البحر .معنى آنست كه بسوزيم آنرا وبباد بردهيم و پراكنده كنيم بروى دريا ، و اين از آيات وعجايب دنيا يكيست كه آتش هرگز زر رانسوخت و نسوزد مگر گوسالهٔ سامرى ، برقول ايشان كه گفتند گوساله باصل خويش زرين مانده بود ولحم و دم نگشته و ازو يك بانگ گاو بيامده ، ودر شواذ خوانده‌اند «لنحرّقنه» بفتح نون و ضم راء اى ـ لنبردنه بالمبرد ، ميگويد آنرا بسوهان بسائيم ، آنگه بدريا افكنيم. وعلى قول الحسن يروى انموسى اخذ العجل فذبحه فسال منـه دم ،لانّه كان قدصار لحماً ودما، ثم حرقه بالنار ، ثم ذراه فى اليم .وعن عكرمة قال لماجاء موسى و حرق العجل و نسفه فى اليم استقبلوا الجرية فجعلوا يشربون منه لحبهم العجل ، قال الله عزّ وجل: «واشربوا فى قلوبهم العجل» .

قوله : «انّما الهكم الله» اى ـ معبودكم المستحق للعبادة. «الله الذى لاآله الاهو» لاالعجل «وسع كل شئى علماً» لايضيق علمه عن شئى ولم يعبدوا العجل الابعلمـه .

« كذلك نقص عليك» اى ـ كما قصصنا عليك قصة موسى، «نقص عليك من انباء ماقدسبق» اى ـ بعض اخبار من سبق زمانه زمانك.« وقدآتيناك من لدنا ذكراً» يعنى ـ القرآن.

«من اعرض عنه» فلم يؤمن به ولم يعمل بمافيه « فانه يحمل يوم القيمة وزراً» حملا ثقيلا من الكفر .

«خالدين فيه» فى الوزر لانغفر لهم ذلك ولانكفر عنهم شيئاً،« وساء لهم يوم القيمة حملا» بئس ماحملوا على انفسهم من المآثم كفرا بالقران، وحملا منصوب على التمييز.

النوبة الثالثة

قوله: «انّه من یات ربه مجرماً فانّ له جهنم لایموت فیها ولایحیی ومن یأته مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئك لهم الدرجات العلی» بر ذوق ارباب معرفت و جوانمردان طریقت این دو آیت اشارت بدو گروه است: گروهی که صفت انتقام درگاه عزت ذی‌الجلال بایشان روی نماید تا بحکم قهر پرده تجمل از روی کار ایشان بردارند و نقاب حشمت از روی جاه ایشان فرو گشایند و رقم مهجوری بر حاشیهٔ وقت ایشان کشند وقبلهٔ رد همه عالم گردانند، گهی در چنك قبض اسیر تحیر گشته، گهی از بیم قهر عین فزع شده، نه نواختی که دلرا زندگی دهد، نه زهری که نفس باو کشته شود، «لایموت فیها ولایحیی» نه روی آنکه باز گردد، نه زهرهٔ آن که فراپیش شود، بزبان بیچارگی از سر درماندگی گوید:

ازجام وجود خود نه مستم نه نیم　　زیر لگد فلك نه پستم نه نیم
نه راحت جان نه درد دل وای بمن　　یارب چه کسم من که نه هستم نه نیم

باز گروهیند که تجلی نظر جمال لطف حق بدلهای ایشان پیوسته، نواختهای ایشان یکی امروز یکی فردا، امروز بر بساط انبساط، در روضه انس و ناز آرام گرفته وازشراب خانهٔ محبّت هرساعتی ولحظه‌ای جامهای مالامال ازبهر ایشان روان کرده، وفردا درجنات مأوی ودرجات علی صدرهٔ بقای ابد وخلّهٔ ملك سرمد پوشیده، برمتکای اقبال د مشاهدهٔ ملك ذوالجلال نشانده، کاسات وصال متواتر، وخلعت افضال متوالی هردمی نواختی وقبولی، هرلحظه فتوحی ووصولی، اینست که رب العالمین جل جلاله گفت: «خالدین فیها وذلك جزاء من تزکی» امّا نشان استقبال این دولت وآثار یافت این رتبت و منزلت آنست که بنده حجاب غفلت از راه خود بردارد و دامن

خویش ازساق جدّ کشف کند ونفس خود را بآداب شریعت ریاضت دهد وداد دین از روزگار خرد بستاند و جهد کند که اعمال و اقوال خود را بمعیار شریعت و مقتضی حقیقت راست کند ، و حکم این آیت برخود لازم گرداند و بداند که ربّ‌العزة می گوید :«وانّی لغفّار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثمّ اهتدی» غفّار بناء مبالغتست ، اقتضای کثرت کند ، یعنی که الله فراخ بخشایش است ،«ولمن تاب» فعل بنده است وفعل اقتضاء کثرت نکند، اشارت آیت آنست که اگر بنده از روی ندامت . یکبار بحق باز گردد ، ربّ العزة از روی لطف و رحمت بارها بوی باز گردد ، از بنده یك قدم در راه مجاهدت ، و از الله تعالی هزار کرم بحکم عنایت ، عبدی منك قلیل طاعة و منی جلیل رحمة، منك یسیر خدمته ومنی کبیر نعمة همانست که مصطفی (ص) گفته است حکایت از کردگار قدیم جّل جلاله : « من تقرّب الیّ شبراً تقربت الیه ذراعاً ومن تقرّب الیّ ذراعاً تقربت الیه باعاً .

«وانی لغفار لمن تاب و آمن» معلومست که توبه بی ایمان درست نیست ، پس «آمن» اینجا چه فایده می‌دهد یعنی وآمن بانه لیس نجاته بتوبته وطاعته، انّما نجاته برحمته . داند که نجات وی نه بطاعت وجهد و بندگیست ، بلکه بفضل ولطف الهی است ؛ غفار ازغفر است ومعنی غفر پوشیدنست وستر بروی نگاه داشتن ، وپردهٔ عفو ورحمت براعمال و اقوال وی داشتن ، هم طاعت و هم معصیت ، که نه خود معاصی بنده را بستر حاجتست که طاعت ویرا هم بستر حاجتست ، اگر آفات طاعت بنده پیش وی آرند از طاعت خود بیش از آن ترسد که از معصیت . عائشة روایت کند که از : مصطفی (ص) پرسیدم معنی این آیت ، « والّذین یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة» هو الرّجل یزنی ویسرق ویشرب الخمر؟ قال لاهو الرجل یصلی ویصوم ویتصدّق ویخاف ان لا یقبل منه

رابعهٔ عدویه بسیار گفتی : استغفر الله من قلّة صدقی، فی قولی استغفر الله، بدان ای جوانمرد که پرده دواست یکی برداشته ، وهرگز مبادا که فرو گذارند . یکی

فرو گذاشته وهر گز مبادا که بر گیرند. آن پردهٔ برداشته، حجاب فکرت است از پیش دلهای موحدان وسینه‌های مؤمنان برداشته، و آن پرده فرو گذاشته، ستر کرم است پیش اقوال واعمال عاصیان و مطیعان و صدیّقان و متقیان. پردهٔ کرم بحکم قهر قدم از پیش طاعت ابلیس بر داشتند همه معصیت آمده.

من لم یکن للوصال اهلا فکل احسانه ذنوب.

پرده عفو بحکم لطف و کرم پیش زلّت آدم فرو گذاشتند عنایت ازل زبان بر گشاد که: «فنسی ولم نجد له عزماً».

من لم یکن للفراق اهلا فکّل اعضائه قلوب

قوله: «و ما اعجلك عن قومك یا موسی» عتاب موسی است که قوم را واپس گذاشت و از پیش ایشان بــرفت، بمیعاد حق تعالی شتافت، گفت: ای موسی! ندانستی که من ضعیفانرا دوست دارم؟ شکستگانرا بیش نوازم! پیوسته دردلهاشان می‌نگرم؟ هر کرا بینم در دل ایشان او را بدوست گیرم؟ تاموسی عذری داد که. «هم اولاء علی اثری» ما خلفتهم لتضییعی ولکنی «عجلت الیك ربّ لترضی» خداوندا! تو خود دانائی وازسرّ این بنده آگاهی، که باین عجله نه تضییع ایشان خواستم ونه ترك رعایت حق صحبت ایشان قصد داشتم. لکن رضای تو خواستم وزیادت خشنودی تو جستم، گفت ای موسی رضاء من درمراعات دل ایشانست: «انا عند المنکسرة قلوبهم من اجلی، انا جلیس من ذکرنی» ای موسی! چون مرا جوئی در دل ایشان جو، که من در خلوت «وهو معکم» باذاکران نشینم، مونس دل درویشانم، یادگار جان عارفانم، حاضر راز محّبانم، نوردیده آشنایانم، مایهٔ رمیدگان وزاد مضطران وپناه ضعیفانم، ای موسی، هر کجا درویشی بینی افکندهٔ جور روزگار، خسته دهر او را غلامی کن، تا بتوانی مفارقت وی مجو، صحبت او را خریداری کن، که آن نهاد وی خزینهٔ اسرار ازلست وتعبیهٔ بازار ابد، با مصطفی (ص) همین وصیّت رفت «ولاتمد عیناك عنهم» ای محمد! نگر تا دوچشم خویش از ایشان بنگردانی، و ایشانرا بدیگران

نفروشی ، نه ایشان بر کشیدگان ذکر ما اند ، نام نهادگان فضل ما اند ، آراستگان لطف ما اند ، برداشتگان مشیّت ما اند ، ازعلم آمده ،برتقدیرعرض کرده ، ازارادت نشان یافته ، ازحکم توقیع بر کشیده ، درازل پدیدآوردهٔ علم من ، امروز موجود امرمن ، فردا نگاه داشتهٔ حکم من ، علم ولایت ازل دارد . امر ولایت وقت دارد، حکم ولایت ابد دارد ، سلطان که خاصگیان داردهر یکی را ولایتی‌دهد ، ولایت سه است : ولایت ازل ، ولایت وقت ، ولایت ابد . ای علم تو جانب ازل گیر ،ای امرتوراه وقت گیر، ای حکم تو دامن ابدگیر؛ ای آدمی ترا سه صفت دادم وآخر بخودت رسانیدم : اول بسلطان علم سپردم ، پس بپادشاه امر دادم ، پس بشاهنشاه حکم تسلیم کردم ، پس این ندا در عالم دادم که: «وانّ الی ربّك المنتهی » ای‌علم تو با مرده ، ای امر توبحکم ده ، ای حکم توبمن ده ، علم همه صفاست ، امر همه بلاست،حکم همه بقاست، که داند که درین اسرار چه‌تعبیه‌هاست .

٥- النّوبة الاولی

قوله‌تعالی: « **یوم ینفخ فی الصّور** » آن روز که در صور دمند،« **ونحشر المجرمین یومئذ** » و با هم آریم [انگیخته] آن روز بدکارانرا، « **زرقاً** (۱۰۲)» سبز چشمان .

« **یتخافتون بینهم** » بایکدیگر براز می گویند،« **ان لبثتم الاّ عشراً** (۱۰۳)» نبودید [درآن گیتی] مگر ده روز .

« **نحن اعلم بما یقولون** »مادانیم آنچه‌می گویند،« **اذیقول امثلهم طریقةً** » انگه که می گویند‌ایشان که‌پاك سیرت وراست‌سخن تر اند « **ان لبثتم الاّ یوماً** (۱۰۴)» نبودید مگر یك روز .

« **ویسئلونك عن الجبال** » می پرسند ترا از کوهها [که آن چون شود روز رستاخیز] « **فقل ینسفها ربّی نسفاً** (۱۰۵) » گومی بر کند آنرا خداوند من از زمین بر کندنی .

«**فیذرها قاعاً صفصفا** (۱۰۶) »آنرا گذاردهامونی راغ« **لاتری فیها عوجاً** » نه در آن کژی بینی « **ولا امتاً** (۱۰۷) » ونه بالائی .

« **یومئذ یتّبعون الدّاعی**» آن روز که‌خلق برنشان آن بازخواننده‌می آیند « **لا عوج له** » در آن کـژی و غلطنه، « **وخشعت‌الاصوات للرّحمن** » و آواز ها همه فروشده تا رحمن سخن گـوید :« **فلا تسمع الاّهمساً** (۱۰۸) » نشنوی مگر آوازی نرم.

«**یومئذ لاتنفع الشفّاعة** » آن‌روزسودنداردپایمردی‌وخواهش،« **الاّ من اذن‌له الرّحمن** »مگر آنکس راکه دستوری دهد اورا رحمن « **ورضی‌له‌قولا** (۱۰۹) » واو را سخن گفتن بپسندند .

« **یعلم مابین‌ایدیهم** » او می داند آنچه پیش ایشانست [از کار آخرت] «**وماخلفهم** »وآنچه واپس‌ایشانست [ازکاردنیا] « **ولایحیطون به‌علماً** (۱۱۰) » و ایشان اورا نیك نمی دانند .

« **وعنت‌الوجوه** » درماند و اسیر وبسته گشت همه‌رویها، « **للحیّ القیوم**» آن‌زنده پاینده‌را، « **وقدخاب من حمل‌ظلماً** (۱۱۱)» وباز نومیدی کشید آنکس که بار کفر کشید .

« **ومن یعمل من‌الصّالحات** » وهر که‌کارنیك کند،«**وهو مؤمن** »واو گرویده است[بیگانگی‌اللهٔتعالی]،« **فلا یخاف ظلماً**» نترسدازخدای‌ستمی،« **ولاهضماً** (۱۱۲)» ونه شکستنی .

« **وکذلك انزلناه** » همچنان فرو فرستادیم این سخن را،« **قرآنا عربیّاً** » قرانی تازی، « **وصرفنافیه‌من‌الوعید** »و بیم‌دادن در آن از گونه گونه گردانیدیم

« **لعلهم يتقون** »تا مگر بترسند ، « **او يحدث لهم ذكراً** (١١٣) » يا قرآن ايشانـرا بيداری ویاد کردنی وپند پذیرفتنی‌نوپدید آرد.

« **فتعالى الله الملك الحق** » پاکست وبی‌عیب وبرتر آن خدای پادشاه‌براستی [وسزاواربخدائی]«**ولاتعجل بالقرآن**»مشتاب‌بقران«**من قبل ان يقضى اليك وحيه**» پیش از آن که بتو گزارده آید پیغام بان، « **وقل ربّ زدنى علماً** (١١٤) » و بگوی خداوند من مرا حفظ افزای.

« **ولقدعهدنا الى آدم من قبل** » پیمان کـردیم بـآدم‌از پیش، «**فنسى**» پیمان بگذاشت « **ولم نجدله عزما** (١١٥) » ویرا دردل کردن معصیت نیافتیم.

« **واذقلنا للملائكة** » گفتیم فریشتگان را « **اسجدوا لادم** »سجود کنید آدم را« **فسجدوا الّا ابليس** » سجود کردند مگر ابلیس« **ابى** (١١٦)» سرباززد.

«**فقلنا يا آدم**» پس گفتیم ای آدم «**انّ هذا عدوّك ولزوجك** » این ابلیس دشمن است تراوجفت ترا.« **فلايخرجنّكما من الجنّة** »بیرون نکناد هان شمارا هردو از بهشت.« **فتشقى** (١١٧)»بر نج افتید.

«**انّ لك الاّ تجوع فيها** »ترادرین‌بهشت آنست که گرسنه‌نباشی**ولاتعرى** (١١٨) ونه برهنه مانی « **وانّك لاتظمئوا فيها** » وتوتشنه نباشی در آن، « **ولاتضحى** (١١٩)» و نه‌در آفتاب باشی.« **فوسوس اليه الشّيطان** »فرادل وی داشت شیطان« **قال يا آدم**» گفت ای آدم «**هل ادلك على شجرة الخلد**» ترا نشانی دهم بر درختی کـه بار آن خوری‌اینجا جاوید مانی ؟« **وملك لايبلى** (١٢٠) »و [نشانی دهم] برپادشاهی که تباه نگردد[و بسرنیاید]. «**فاكلامنها**» بخوردند از آن،«**فبدت لهماسوآتهما**» پیدا شد ایشانرا وپدید آمد عورتهای ایشان « **وطفقا يخصفان عليهما** » درایستادند وبرهم‌می نهادند برعورت خویش.« **من ورق الجنّة** » ازین برگهای درخت بهشت،« **و عصى آدم ربّه**» عاصی شد آدم‌درخدای خویش ،« **فغوى** (١٢١) » واز راه[وفا و طاعت] بیفتاد.

«**ثم اجتباه ربّه**» پس آن الله تعالی بگزیداورا . «**فتاب علیه و هدی**(۱۲۲)» توبه داد اورا وراه نمود [بسخنانی که بآن ازوخشنود شد واورا عفو کرد]

«**قال اهبطامنها جمیعا**» گفت فروروید ازآسمان همگان، «**بعضکم لبعض عدوّ**» آدم و حوا ابلیس رادشمن،وابلیس ایشانرادشمن، «**فامّا یا تینکم منّی هدی**» اگر بشما آبداز من پیغامی براهنمونی، «**فمن اتبع هدای**» هر که پی بردبراهنمونی من [وفرمان وپیغام من]،«**فلایضلّ ولا یشقی**(۱۲۳)» نه [درین جهان] گمراه گردد نه [در آن جهان] بدبخت.

النوبة الثانیة

قوله: «یوم ینفخ فی الصوّر» قرأ **ابو عمرو** ینفخ بالنون وفتحها وضمّ الفاء کقوله ،ونحشر، و قرأ الاخرون ینفخ بالیاء وضمها و فتح الفاء علی غیرتسمیة الفاعل . خلافست میان علماء تفسیر که صور چیست ؟**قول حسن** باجماعتی آنست که صور جمع صورتست ومعنی نفخ صور آنست که فردا در قیامت ربّ العزّة صورتهای خلق باز آفریند چنانکه در دنیا بود ، آنگه روحها دروی دمند چنانکه در دنیا دررحم مادر صورت بیافرید و روح دروی دمیدند . بازجمهور مفسران می گویند که صورشبیه قرنی است **واسرافیل** در دهن گرفته و گوش برفرمان حق نهاده تا کی فرماید اورا که در آن دمد : اوّل نفخهٔ فزع چنانکه ربّ العزّة گفت : «ویوم ینفخ فی الصوّر ففزع من فی السّموات و من فی الارض» . پس نفخهٔ صعق چنانکه کفت : « فصعق من فی السّموات و من فی الارض» . سوم نفخهٔ بعث چنانکه گفت : «ثمّ نفخ فیه اخری فاذاهم قیام ینظرون».

قومی گفتند اسرافیل صاحب صورنیست فریشته‌ای دیگرصاحب صوراست که **عائشة** روایت میکند از مصطفی (ص) که گفت : انّ اسرافیل له جناح بالمشرق ، و

جناح بالمغرب، وجناح متسرول به، والقلم على اذنه فاذا نزل الوحى جرى القلم، وصاحب الصوّر اسفل منه قد حنا ظهره و الصوّر على فمه وينظر الى اسرافيل وقدامر صاحب الصوّر اذا رأيت اسرافيل ضم جناحه فانفخ.» قالت **عائشة**: هكذا سمعت رسول الله يقول و **عن ابى سعيد** قال: ذكر النّبى صاحب الصور فقال عن يمينه جبرئيل وعن يساره ميكائيل. وعن **ابن مسعود** قال يقوم ملك بين السّمآء و الارض فينفخ فيه.

«ونحشر المجرمين» اى ـ المشركين. «يومئذ زرقاً» الزرقة ـ هى الخضرة فى سواد العين وهى اقبح نعوت العين والعرب يتشأم بها، ومن علامة اهل النّار زرقة العيون و سواد الوجوه وقيل تصير اعينهم من العطش زرقاً، و كذلك تصير العين فى شدة العطش. وقيل زرقاً اى ـ عمياً يخرجون من قبورهم بصراء كما خلقوا اوّل مرة ويعمون فى المحشر. وانّما قال «زرقا» لانّ السواد يزرق اذا ذهبت نواظرهم. وعن **ابن عمر** قال: قال رسول الله: «مامن غادر الّا له لوآء يوم القيمة يعرف به و صائح يصيح معه هذا لوآء غادر بنى فلان مسود وجهه وزرقة عيناه، مصفودة يداه، معقولة رجلاه على رقبته مثل الطود العظم من ذنوبه».

قوله: «يتخافتون بينهم» اى ـ يتناجون ويتكلمون خفية «ان لبثتم الّا عشراً» اى ـ ما مكثتم فى الدّنيا الّا عشر ليال. «وقيل فى القبور، و قيل مابين النفختين و هو اربعون سنة، لانّ العذاب يرفع عنهم بين النفختين، استقصروا مدّة لبثهم لهول ماعاينوا. معنى آنست كه مجرمان در قيامت ازهول رستاخيز وصعوبت عذاب مدّت درنگ خويش دردنيا اندك شمرند ونعيم دنيادرجنب آن عذاب ناچيز دانند وفراموش كنند، بايكديگر بآوازى نرم در خفيه مذاكره همى كنند: قومى گويند در دنيا چند بوديد ديگران جواب دهند كه ده روز، جائى ديگر گفت: «لبثنا يوماً او بعض يوم» روزى ياپاره‌اى از روزى.

ربّ‌العزة گفت : «نحن اعلم بمايقولون» ما دانیم آنچه می گویند : «اذیقول امثلهم طریقة » ای ـ اصوبهم جواباً واعدلهم قولا . « ان لبثتم الاّ یوماً» وانّما قال ذلك لانّ‌الیوم الواحداقرب الی‌الصّدق من‌العشرة ، لان‌العشرة والیوم‌الواحد اذاقوبلا بمدة‌القیامة وبایامهم کان‌الیوم الواحد اقرب الی‌الصّدق من‌العشرة . وروا باشد که این مدت اندك بین‌النفختین خواهد که عذاب گور ازایشان بردارند ،واین آنست که کافران وبیگانگانرا روزگاری در گور عذاب کنندپس ایشانرا بین‌النفختین ازعذاب فرو گذارند وبخسبند . باز بنفخهٔ بعث ایشانرا برانگیزانند و گویند : « یا ویلنامن بعثنا من مرقدنا» .پس ازهول‌وصعوبت رستاخیز ، آن‌مدت که عذاب گور ازایشان برداشته‌اند بدانش ایشان یك‌روز نماید گویند:«ان‌لبثتم الاّ یوماً» .

قوله : «ویسئلونك عن‌الجبال فقل‌بنسفها» ان‌قیل ماالعلّة للفآء التی فی‌قوله: «فقل» خلافاً لاخـواتها فی القرآن ؟ فالجواب انّ تلك اسؤلة تقدمت سألو اعنها رسول‌الله (ص)، فجآء الجواب عقیب السّؤال ، وهذا سؤال لم یسألوه بعد وقدعلم‌الله سبحانه انّهم‌سائلوه‌عنه فاجاب قبل‌السّؤال ، ومجازه وان سألوك‌عن‌الجبال،فقل‌ینسفها.

ابن عباس گفت : قومی بودند از قبیلهٔ ثقیف منکران بعث ، تعجب همی کردند که حدیث فنآدنیا همی شنیدند، گفتند کیف‌تکون هذه‌الجبال الرّاسیات یومئذ ؟ در آن روز رستاخیز که تو میگوئی‌این کوهها بدین عظیمی وبزرگی چون شود وحاصل آن بچه باز آید؟ ربّ‌العالمین گفت : « فقل ینسفهاربّی نسفا» .جائی دیگر گفت : «تسیر الجبال سیرا»جائی دیگر کفت:«وکانت الجبال کثیباً مهیلا»جائی دیگر گفت: «وتکون‌الجبال کالعهن المنفوش» .جائی دیگر گفت : « وبست الجبال بسّا فکانت هباءً منبثاً » . اول گفت : « ینسفها ربّـی نسفاً » ای ـ یقلعها عن اماکنها قلعاً ویسیرها. خداوند آنرا ازبیخ بر کند وروان گرداند چنانکه گفت :« ویوم‌نسیر الجبال» ،پس آنرا ریگ گرداند ، چنانکه گفت : « کثیباًمهیلا» . پس باد رافرماید تاآنرا درهوا پراکنده کند همچون پشم زده ، چنانکه گفت : «کالعهن المنفوش» ،

پس آنرا درهوا هبا گرداند همچون آثار آفتاب در روزن، چنانکه گفت : « وبسّت الجبال بسّاً فکانت هباءً منبثّاً » .

«فیذرها» ای ـ یدع مکان الجبال من الارض، «قاعاً صفصفا» ارضاً ملساء مستویة لانبات فیها، والقاع ـ ماانبسط من الارض ، والصّفصف ـ الاملس. « لاتری فیها عوجاً ولا امتاً » ای ـ انخفاضاً وارتفاعاً. قال **الحسن** : العوج ـ ماانخفض من الارض، والامت ـ مانشز من الرّوابی، ای ـ لاتری فیها وادیاً ولارابیة .

« یومئذ یتّبعون الدّاعی» ای ـ داعی الله الّذی یدعوهم الی الموقف وهو **اسرافیل** فیسرع المؤمنون ویتثاقل المجرمون . فیرسل الله ناراً اودخاناً علیهم فیسوقهم الی ارض المحشر . روی حذیفة بن اسید الغفاری قال : اطلّع النبی (ص) علینا ونحن نتذاکر ، فقال ما تذکرون ؟ قلنا نذکر السّاعة ، قال انّها لن تقوم حتی تروا قبلها عشر آیات : فذکر ، الدّخان ، والدجال ، والدابة ، و طلوع الشمس من مغربها ، ونزول عیسی بن مریم، ویأجوج ومأجوج ، وثلاثة خسوف: خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب ، وخسف بجزیرة العرب، وآخر ذلك نار تخرج من الیمن ، تطرد النّاس الی محشرهم، ویروی نار تخرج من قعر عدن ، تسوق النّاس الی المحشر، و قیل یدعوهم **اسرافیل** من صخرة بیت المقدس ، وهو قوله : «واستمع یوم ینادی المنادی» یقول : ایتها العظام النخرة والاوصال المتفرقة ، واللحوم المتمزقة ، والشعور السّاقطة . قومی الی ربّك لیجزیك باعمالك . قوله : «لاعوج له» ای ـ لاغلط فیه . می گوید آن نه آوازی است که کسی گوید که ازین سو می آید و کسی گوید از آن سو می آید، وقیل «لاعوج له» ای ـ لامعدل عنه لایقدر احد ان یعدل عنه . قوله : « وخشعت الاصوات للرحمن» ای ـ سکنت اصوات الخلائق لمهابة الله. «فلاتسمع الّاهمساً» یعنی صوت وطئی الاقدام الی المحشر . قال **ابن عباس** : الهمس تحریك الشّفاه من غیر منطق .

«یومئذ لاتنفع الشفاعة » احداً «الّامن اذن له الرّحمن» فی ان یشفع له ، وهم المسلمون الّذین رضی الله سبحانه قولهم ، لانّهم قالوا لااله الّاالله و هو معنی قوله :

«ورضى له قولا» وهذا يدّل على انّه لايشفع لغير المؤمنين .

«يعلم مابين ايديهم» اى ـ مابين ايدى الخلق من امر الاخرة . «وماخلفهم» من امر الدّنيا، وقيل ماقدّموا و ما خلّفوا من خير وشرّ . «ولايحيطون به علماً» ـ فيه قولان: احد هما انّ لكناية راجعة الى ما، اى ـ هو يعلم مابين ايديهم وماخلفهم وهم لايعلمونه. والثّانى انّها راجعة الى الله تعالى لانّ عباده «لايحيطون به علماً» اى ـ لايحيط علمهم بالله عزّوجل . قوله : «وعنت الوجوه للحىّ القيّوم » اى ـ ذلت وخضعت واستأسرت. ومنه قيل للاسير عان ، و فى الحديث: « انّما النسآء عندكم عوان ». و قال امية بن ابى الصلت :

مليك على عرش السّماء مهيمن لعزّته تعنوا الوجوه وتسجد .

المراد بالوجوه الانفس كقوله عزوجل :« وما آتيتم من زكوة تريدون وجه الله» اى ـ تريدون الله ـ وقال : « كل شىٔ هالك الاّ وجهه» اى ـ الاّهو . وقال: « ويبقى وجه ربّك» اى ـ ويبقى ربّك وانت تقسم وتقول بوجه الله تريد بالله، و من هذا الباب قول رسول الله لقتلة كعب بن الاشرف : «افلحت الوجوه». و قوله للكفّار يوم بدر: «شاهت الوجوه» وعن طلق بن حبيب فى قوله: « وعنت الوجوه للحىّ القيوم» قال : هو وضعك جبهتك و كفيك وركبتيك واطراف قدميك فى السّجود . « وقد خاب من حمل ظلما» اى ـ خسر من اشرك بالله، والظّلم ـ الشّرك، ومنه قول الشاعر .

الحمد لله لاشريك له من اباها فنفسه ظلما.

«و من يعمل من الصّالحات وهو مؤمن فلايخاف ظلماً»، قرأ **ابن كثير** وحده «فلايخف» مجزوماً على النهى جواباً للشرط : وهو قوله : « ومن يعمل »و المراد به الخبر كانه قال: «ومن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلاخوف عليه» وقرأ الاخرون فلايخاف بالالف ورفع الفاء على تقدير مبتداء محذوف يراد بعد الفاء ،كانه قال فهو لايخاف ظلماً. قال **ابن عباس** : «لايخاف» ان يزاد على سيآته ولا ان ينقص من حسناته. واصل الهضم الكسر ، والمعنى لايظلم بحرمان الثواب ولايهضم بنقصان الجزآء .

«و كذلك انزلناه» اى- كما انزلنا التّورية على **موسى** بلغةقومه،انزلناعليك هذا القران بلغةقومك ليفهموه ، وقال النبى(ص):«احبّوا العرب لثلاث: لانّى عربّى ، و القران عربّى ، و كلام اهل الجنّة عربّى ». «صرّفنا فيه من الوعيد»اى- كررنا القول فيه من الوعيد ، وهوذكر الطوفان والصيحة و الّرجفة والمسخ . «لعلّهم يتقون» ان ينزل بهم مثل ما نزّل بمن تقدّمهم ،«اويحدث لهم ذكرا» اى- يحدث لهم القرآن عبرة وعظة ، فيعتبروا ويتّعظوا بذكر عقاب الله الامم .

قوله: «فتعالى الله الملك الحق» جل الله عن الحاد الملحدين وعمّا يقوله المشركون، وتعالى فوق كل شئى وهو الملك حقّاً ،لايزول ملكه وهو المالك للاشياء على الحقيقة. « ولاتعجل بالقرآن» قال **الشّافعى** :هو القرآن بغير همز وهو اسم لكتابنا **كالتّورية** و **الانجيل** و **الزّبور** ، لكتب بنى اسرآئيل،ولوكان من القراءة لكان يسمّى كلّ مقروءٍ قرآنا ولايسمّى باسم كتاب الله شئى غيره .«من قبل ان يقضى اليك وحيه» كان رسول الله يتعجّل بقراءة القرآن ساعة الوحى قبل ان يفرغ جبرئيل من القآءِ الوحى خشية النّسيان ، فامر بالانصات وحسن الاستماع الى ان يفرغ جبرئيل من البلاغ هربار كه **جبرئيل** آمدى ووحى گزاردى مصطفى بشتاب خواندن گرفتى با جبرئيل و صبر نكردى تا **جبرئيل** از تلاوت و ابلاغ آن فارغ شدى ازبيم آنكه بروى فراموش شود، ربّ العزّة اورا ازآن نهى كرد وفرمود كه تا آن ساعت كه جبرئيل وحى پاك همى گزارد و قرآن همى خواندوى خاموش ميباشد و مى شنود .همانست كه جائى ديگر گفت: «لاتحرك به لسانك لتعجل به ». قوله : «من قبل ان يقضى اليك وحيه» يعنى من قبل ان يفرغ جبرئيل من تلاوته عليك. قرأيعقوب نقضى ، بالنون وفتحها و كسر الضّاد و نصب اليآء وحيه منصوباً، والوجه انّ الفعل لله تعالى ذكره بلفظ التعظيم و هذا موافق لماقبله الّذى جآء بلفظ التعظيم وهوقوله :« انزلناه وصرّفنا»،ولمابعده وهوقوله: «ولقد عهدنا» فى انّ كليهما على لفظ التعظيم . و قرأ الباقون يقضى بضم اليآء و فتح الضّاد،وحيه بالرّفع ،والوجه انّه على اسناد الفعل الى المفعول به وهو الوحى ومعلوم

انّ الله تعالی هو الموحی فلذلك وقع الاستغنآء عـن ذکر الفاعل . وقال **مجاهد** و **قتادة** لاتقرء ه اصحابك ولاتمله علیهم حتّی تبین لك معانیه وقال **السدّی** لاتسأل انزاله قبل ان یأتیك وقیل معناه لاتلتمس انزال القران جملة فانّا ننزل علیك لوقت الحاجة .

« وقل ربّ زدنی علماً » ای ـ زدنی حفظاً حتی لاانسی ما اوحی الّی . وقیل معناه ربّ زدنی علماً، بالقران ومعانیه ،قیل علماً الی ماعلمت . وکان **ابن مسعود** اذا قرأ هذه الایة قال : اللّهم زدنـی ایماناً ویقیناً .

قوله: « ولقد عهدنا الی آدم » ای ـ امرناه واوصینا الیه، « من قبل » ای ـ من قبل هؤلاء الذّین ترکوا امری ونقضوا عهدی فی تکذیبك. « فنسی » ای ـ ترك ماامر به ، معنی آنست که اگر کفرهٔ قریش نقض عهد کردند وفرمان ما بگذاشتند ، بس عجب نیست که پدر ایشان آدم ازین پیش همین کرد ، با وی عهد بستیم و او را فرمودیم که هرچه در بهشت ترا مباحست مگر درخت گندم ، و گرد آن مگرد و از آن مخور، آن عهد و آن فرمان بگذاشت واز آن بخورد، « فنسی » ای ـ ترك امر ربّه کقوله : « نسوا الله فنسیهم » ای ـ ترکوا امر الله فترکهم فی النّار. گفته‌اند نهی بردو وجه است نهی تنزیه ، ونهی تحریم ، وفرق میان تحریم وتنزیه آنست که با تحریم وعید باشد ، وباتنزیه نه ، ونهی آدم از خوردن آن درخت نهی تحریم بود که وعید قرینهٔ آن بود ، آدم وعید بگذاشت ونهی تنزیه پنداشت ربّ العزة گفت: « فنسی »ای ـ نسی الوعید المقرون بالنهی لاالعهد ، فحمله علی التنزیه لاعلی التحریم ، وقیل نسی العهد و سهی ولم یکن النسیان فی ذلك الوقت مرفوعاً عن الانسان ، بل کان مؤاخذاً به وانمّا رفع عنا . « ولم نجد له عزماً » قیل لم نجد لـه عزماً علی الذّنب لانّـه اخطأ ولم یتعمّد العصیان، انمّا استزله الشّیطان. و قیل لم نجد له قوة استقامة علی العهد. قال **الحسن** :لم نجد له صبراعمّا نهی عنه. وقال **عطیة العوفی** .لم نجد له حفظاً لما امر به. قال **ابن کیسان** :لم نجد له اصراراً علی العود الی الذّنب ثانیاً. واصل العزم فی اللّغة ـ توطین النّفس علی الفعل واعتقاد القلب الشیٔ ، وقیل محافظة علی امر الله. وروی عن

ابی امامة قال لو وزنت احلام بنی آدم بحلم آدم لرجح حلمه. وقدقال الله عزّوجل: «ولم نجدله عزماً»

قوله: «واذقلنا للملائکة اسجد والادم فسجدوا الاابلیس»، سبق شرحه.«ابی» ان یسجد،«فقلنا یا آدم انّ هذا عدولك ولزوجك فلایخرجنکما من الجنة فتشقی»ای ـ تتعب وتنصب و یکون عیشك من کدّیمینك بعرق جبینك. قال السدی یعنی الحرث والزرع والحصد والطحن. وعن سعید بن جبیر قال: اهبط الی آدم ثوراً احمر فکان یحرث علیه ویمسح العرق عن جبینه، فذلك شقاؤه. وعن الحسن قال: عنی به شقاء الدّنیا فلا تلقی ابن آدم الا شقیّاً ناصباً. وقیل لما اخرج الله آدم من الجنة اوحی الیه یا آدم اعمل وازرع و کل من عمل یدیك فعمل، فلما اکل الخبز احتاج الی قضاء الحاجة، فلمّا خرج منه الطعام و شمّ منه رائحة، حزن حزناً کان اشدّ من حزنه حین اخرج من الجنّة، وکان فی الجنة لایعرف هذا وذلك قوله: «فلایخرجنّکما من الجنّة فتشقی» ولم یقل فتشقیا رجوعاً به الی آدم لان تعبه اکثر، فانّ الرّجل هو السّاعی علی زوجته و علیه نفقتها، فهو یحتاج الی الاکتساب دونها. وقیل اراد فتشقیا لکنه وحدّ لمشاکلة رؤس الای.

در قصص آورده‌اند که آدم (ع) چون از آسمان بزمین آمد برهنه آمد سرما و گرما در وی اثر کرد، بنالید تا ربّ العزة جبرئیل را بفرستاد و او را فرمود تا نر میشی راقربان کند. آدم نر میشی را قربان کرد و پشم آن بحوا داد تا برشت، و آدم پشمینه‌ای ازآن ببافت، و آدم وحوا هردو خویشتن را بآن پشمینه بپوشانیدند. جابر بن عبدالله روایت کرد که مردی آمد بمصطفی (ص) و گفت: یارسول‌الله چگوئی در حرفت من یعنی جامه بافتن؟ رسول خدا گفت: «حرفتك حرفة ابینا آدم و کان اول من نسج آدم، وکان جبرئیل معلمه وآدم تلمیذه ثلاثة ایّام وانّ الله عزوجل یحب حرفتك وانّ حرفتك یحتاج الیها الاحیاء و الاموات، فمن انف منکم فقد انف من آدم ومن لعنکم فقد لعن آدم، ومن آذاکم فقد اذی آدم، فانّ آدم خصمه یوم القیامة فلا تخافوا و ابشروا فانّ حرفتکم حرفة مبارکة ویکون آدم قائدکم الی الجنة».

آدم پس از آن که عورت پوشیده بود در باطن خویش اضطرابی و آشفتگی می‌دید که عبارت وی بوصف آن راه نمی‌برد، که هرگز مثل آن اضطراب درخود ندیده بود، تاجبرئیل بجای آورد گفت: ای آدم آن رنج گرسنگی است که ترا مضطرب می‌دارد، آدم گفت اکنون تدبیر چیست؟ جبرئیل گفت آری من کار تو را بسازم، رفت و بفرمان حق دو گاو سرخ آورد و آلات حراثت و زراعت و دانه‌های گندم، و ارشاد کرد او را بتخم کشتن، گفت یا آدم خذفانّها سبب سدّجوعك و بها تحيى فى الدّنيا وبها تلقى الفتنة انت و اولادك الى قيام الساعة. چون آدم تخم در زمین افکند همان ساعت برست وخوشه بیاورد. گفت ای جبرئیل بخورم؟ گفت نه صبر کن تابدروی و پاك کنی؟ چون بدرود و پاك کرد، گفت اکنون خورم؟ گفت نه، تا آرد کنی، جبرئیل او رافرمود تا دو سنگ آورد و آن دانها همه آرد کرد، آدم گفت اکنون خورم؟ گفت نه تا خمیر کنی وبآتش او را پخته گردانی؛ گفته‌اند آدم آنرا بیخت ونخاله آن باز بر آن زمین افکند که گندم از آن دروده بود، جو بررست. پس چون آدم آنرا بپخت بگریست گفت یاجبرئیل ماهذا التعب والنصب؟ فقال جبرئیل هذا و عدالله الّذى وعدك وذلك فى قوله: «فلايخر جنّكما من الجنّة فتشقى».

«انّ لك الا تجوع فيها ولاتعرى» اى ـ لايلحقك فى الجنّة جوع ولاعرى.

«وانّك لاتظمأ فيها ولاتضحى» اى ـ لايلحقك فيها عطش ولاحرّ. وقيل لايلحقك اذى الشمس اذليس فى الجنّة شمس كما اخبر الله به فى قوله: «لايرون فيها شمساً ولا زمهريرا» بل اهلها فى ظلّ ممدود وماء مسكوب. **قرأ نافع وابو بكر** وانّك بكسر الالف على الاستيناف، وقرأ الاخرون بالفتح نسقاً على قوله: «الاتجوع» يقال ظمئى يظمأظمأ فهوظمآن اى ـ عطشان. وضحى الرجل يضحى ضحى، وضحايضحو ضحوا وضحوا وضحى يضحى وضحاء وضحيا، اذابرز للشّمس فاصابه حرّها.

قوله: «فوسوس اليه الشّيطان قال يا آدم هل ادلّك على شجرة الخلد» يعنى على شجرة ان اكلت منها بقيت مخلّداً. «وملك لايبلى» لايبيدولايفنى. «فاكلامنها»

ای ـ من‌الشجرة. «فبدت لهماسوآتهما» انکشفت‌لهما عوراتهما، وکانت مستورة عن اعینهما. وقیل عوقبا باز الة السّتر عنهما و کشف ما کانایستران به من اللباس فی الجنّة. «وطفقا یخصفان علیهما» ای‌ـ اقبلا وجعلا یلصقان‌علیهمامن‌ورقةتین‌الجنة یستران به عوراتهما. «وعصی آدم‌ربّه باکل الشجرة فغوی» ای ـ فعل‌مالم یکن فعله، وقیل‌اخطأ طریق الحق وضلّ حیث طلب‌الخلد باکل‌مانهی عن‌اکله، فخاب ولم ینل‌مراده، وقال **ابن‌الاعرابی**: فسّدعلیه عیشه و صارمن العزّالی الذّل، ومن الرّاحة الی‌التعب. قال **ابن‌قتیبة**: لم یکن ذنب‌آدم من اعتقادمتقدّم ونیة صحیحة فنحن نقول و عصی و غوی، کما قال‌الله، ولانقول آدم عاص وغاو کماتقول لرجل قطع ثوبه و خاطه قدقطعه و خاطه، ولا تقول هو خیّاط حتی یکون معاوداً لذلک الفعل‌معروفاً به. وفی الخبر الصحیح‌عن **ابی‌هریره** قال: قال‌رسول‌الله(ص): «**احتج آدم** وموسی، فقال **موسی** یا آدم انت ابونا خیبتنا واخرجتنا من‌الجنّة فقال آدم انت موسی‌اصطفاک‌الله‌بکلامه وخط لک‌التّوریة بیده اتلومنی علی امر قدّره الله علی قبل ان خلقنی باربعین سنة؟ فحجج آدم موسی، وفی‌روایة اخری قال‌آدم بکم‌وجدت الله کتب‌التوریة قبل ان‌اخلق؟ قال موسی باربعین سنة. قال آدم، فهل وجدت فیها، فعصی آدم ربّه فغوی؟ قال نعم، قال افتلومنی علی‌ان عملت عملا کتبه الله علیّ ان اعمله قبل ان یخلقنی باربعین سنة؟ قال: رسول الله (ص) «فحجج آدم موسی».

قوله: «ثمّ اجتبیه ربّه» ای ـ اختاره واصطفاه، «فتاب علیه» بالعفو «وهدی» ای ـ یهدیه الی‌التوبة حتّی قال ربنا ظلمنا انفسنا.

«قال‌اهبطامنها جمیعاً الی الارض‌بعضکم لبعض عدوّ» انتما عدوّا بلیس‌وهوعدو کما وعدو ذریتکما. «فامّایأتینکم» یعنی: یأتکم، «منّی هدی» ای‌ـ کتاب ورسول. «فمن‌اتّبع هدای» کتابی‌ورسولی، «فلایضلّ» لایزول‌عن الحق، «ولایشقی» فی‌الاخرة بالعذاب. روی‌**سعید بن‌جبیر** عن‌**ابن‌عباس** قال: من‌قرأ القران واتبع مافیه، هداه‌الله

من الضّلالة ووقاه یوم القیامة سوء الحساب و ذلك بانّ الله یقول: «فمن اتبع هدای فلایضل ولایشقی». وقال الشّعبی عن ابن‌عباس: اجارالله تابع القران من ان یضلّ فـی الدّنیا ویشقی فی الاخرة، وقرأ هذه الایة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «یوم ینفخ فی الصّور» الایة. نفخ اسرافیل درصور نشان قیامتست، واظهار سیاست وهیبت الهیت. یکبار بدمد همه زندگان مرده شوند، باردیگر بدمد همه مردگان زنده شوند، صوریکی، ودمنده یکی، وآواز یکی، گاه زنده مرده شود، گاه مرده زنده شود، تابدانی که احیا وافناء خلق بقدرت ملکست نه بنفخهٔ ملك. آن صیحه اسرافیل بمشرق همچنان رسد که بمغرب، وبمغرب همچنان رسد کـه بمشرق، شرقیان همچنان شوند که غربیان، غربیان همچنان شوند کـه مشرقیان، خلق را درسماع آن صیحه تفاوت نه، یکی را دورتر ودیگری را نزدیکتر نه، این چنانست که قدیسان ملأ اعلی حافین، وصافین کر وبیان وروحانیان خدایرا میخوانند وآن ذرّه که زیر اطباق زمینست درتحت الثری اورا میخواند، نه خـواندن آن ذرّه از سمع الله دورتر، نه خواندن عرشیان بسمع او نزدیکتر. از این عجبتر مردی بود درصدر این امت نام اوساریه. بصحرای نهاوند جنك میکرد عمـر خطاب درمسجد مدینه برمنبر خطبه می کرد واین قصّه معروفست، تا آنجا که گفت یاساریة الجبل الجبل، رب العزة ازمدینه تانهاوند حجابها برداشت، تاساریه آواز عمر بشنید دورچون نزدیك ونزدیك چون دور. همچنین اسرافیل وصور، از آدمیان دورلکن نفخهٔ وی بایشان نزدیك تابدانی که کاردز رسانیدنست نه دردمیدن. و گفته‌اند که آوازصور نفخهٔ هیبتست واظهارسیاست، وبنفخهٔ هیبت کسی رازنده کنند که ببعث ونشور ایمان ندارد

وازقیامت وهول رستاخیز نترسد ، اما بندهٔ مسلمان که ببعث ونشور ایمان دارد واز احوال واهوال رستاخیز پیوسته ترسان ولرزان بود، اورا که بیدار کنند بآواز فریشتهٔ رحمت ، بنعت لطف و کرامت بیدار کنند. هرمؤمنی را فریشته‌ای آید بسر خاك وی باهزاران لطف ورحمت وانواع کرامت که یاولی الله خیز، که الله تعالی ترا میخواند.

قوله: «ویسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا» الایة . ازروی ظاهر هیبت وسطوت عزت خود بخلق مینماید ، وازروی باطن بندگان ودوستان خودرا تشریف میدهد که ما این زمین را فراش شما گردانیدیم ، و بساط شما ساختیم . چون شما نباشید بساط بچه کار آید ، آسمان سقف شما ساختم، ستاره دلیل شما، آفتاب طباخ شما ، ماه شمع رخشان شما ، چون شما رفتید شمع بچه کار آید ، ودلیل چه کند ، بساطی که برای دوست کردند چون برفت ناچار برچینند ، چون شما رفتید مااین بساط بر گیریم که نه کسی دیگر را خواهیم آفرید. «هو الذی خلق لکم مافی الارض جمیعاً» آسمان و زمین وماه و آفتاب وجبال راسیات و بحار زاخرات دلالهٔ راه شما بودند هریکی را مشعله‌ای دردست نهاده وفرا راه شما داشته . فردا که وقت نظر بود همه را از پیش تو بر گیریم، گوئیم خبر رفت ونظر آمد . برهان وقتی باید که عیان نبود ، چون عیان آمد برهان چه کند ، دلاله چندان بکار آید که دوست بدوست نرسیده است ،اما چون دوست بدوست رسید دلاله را چکند ، چون روزگار روزگار خبر بود هدهد درمیان باید تا خبر دهد، امّا چون عهد نظر آمد هدهد بکار نیاید. **مصطفی** (ص) تا بمکّه بود **جبرئیل** آمدشدی می‌داشت چون بسدرهٔ منتهی رسید **جبرئیل** بایستاد ، گفت ما اکنون حجاب گشتیم دوست بدوست رسید واسطه بکار نیست ، ودلاله اکنون جز حجاب نیست. «یومئذ لاینفع الشفاعة الّامن اذن له الرحمن » الایة. مصطفی (ص) گفت : « انّ الرّجل من امتی لیشفع للفئام من الناس فیدخلون الجنّة بشفاعته. وانّ الرّجل لیشفع للقبیلة وانّ الرّجل لیشفع للعصبة، وانّ الرّجل لیشفع لثلاثة نفر،وللرّجلین وللرّجل» وروی انّ من هذه الامّة لمن یشفع یوم القیامة لاکثر من ربیعة ومضر، فیشفع کل رجل علی قدر عمله . وعن

جابر قال : کناحول رسول‌الله فقال: «الاانّه مثلّت لی امتّی : فی‌الطین وعلّمت اسمآءهم کماعلّم آدم‌الاسمآء کلها، وعرضت علی الرایات وانّ‌الفقیر من‌الفقراء لیشفع لعدد مثل ربیعة ومضر، فلاتز هدوافی فقراءالمؤمنین». می گوید درامت من کس باشد که فردای قیامت بعد دربیعة ومضر بشفاعت وی دربهشت روند ، چون عظمت چاکران اینست وشرف ایشان بدرگاه عزت چنین است ،حشمت وحرمت وشرف سید اولین وآخرین در مقام شفاعت خود چونست ؟ گوئی دران می‌نگرم که فردا دران عرصه عظمی و انجمن کبری سیّد صلوات‌الله علیه طیلسان شفاعت برسفت شفقت افکنده وآن بیچارگان وعاصیان امت دست دردامن شفاعت وی زده: وسید (ص) همی گوید تا یکی مانده من نروم، شفاعتی لاهل الکبائر من‌امتی ، وازحضرت عزت ذی‌الجلال این نداءلطف روان: «ولسوف یعطیك ربّك فترضی» ای محمدچندانکه‌میخواهی‌می بخشم وآنچه میگوئی می‌پذیرم ' ای محمد سوختگان درگاه مارا گوی تادست تهی آرید برما ' که مادست تهی دوست داریم ،فروشندگان دست‌پرخواهند ،بخشندگان‌دست تهی ، ای محمّد درازل همه احسان من ، درحال همه انعام من،درابد همه افضال من، اشارت بدرگاه بی‌نهایت‌بحکم رأفت ورحمت‌این‌است که اگرصدسال جفا کنی، چون عذرخواهی گویم کس را درمیان شفیع مکن ، تانداند که توچه کرده‌ای آن‌روز که مرا شفیع باید من‌خودشفیع انگیزم «من ذاالّذی یشفع عنده‌الّاباذنه» آن‌روز کدشفیع انگیزم ، عدد جفاهای تو باوی بنگویم، وگرنه شفاعت نکند زان که حلم‌من کشد بارجفای تو شفیع نکشد ، کرم من پوشد عیبهای توشفیع نپوشد . درخبرست که‌روز قیامت بنده ای‌را بدوزخ می‌برند، مصطفی (ص) اورا ببیند گوید : یارب امتّی‌امتّی. خطاب آید که ای محمد ندانی که وی چه کرده‌است ؟ عددجفاهای‌بنده‌با وی‌بگوید، مصطفی (ص) گوید : سحقاً سحقا ، او که شفیع تواست چون بداندجفاهای‌تو،چنین گوید . پس بدان که‌آلوده ملوث را نپذیرد کسی مگرمن ،معیوب را ننوازد کسی جز ازمن

«فتعالی الله الملک الحق»، علوه کبریاؤه، و کبریاؤه سناؤه، وعلاؤه مجده، وعزّته عظمته، کسی که علوّ و کبریاء جلّ جلاله بدانست واعتقاد کرد، نشانش آنست که همه قدرها در جنب قدر او غدر بیند، همه جلالها در عالم جلال اوزوال بیند، همه کمالها نقصان، وهمه دعویها تاوان داند، که با کمال او کس را کمال مسلّم نیست وبا جمال او کس را جمال مسلم نیست.

الا کلّ شیئی ماخلاالله باطل.

اگر عزت می‌طلبی ترادران نصیب نیست، که عزّت صفت خاص ماست وذبول وخمول وقلّت سزای شما، ابلیس دعوی عزّت کرد، دست در دامن تکبّر زد، بنگر که باوی چه کردیم. فرعون خودرا درصفت علو جلوه کرد، بنگر که اورا بآب چون کشتیم، قارون بکنوزخود تفاخر کرد، بنگر که او را بزمین چون فروبردیم، بوجهل دعوی عزّت کرد، گفت درمیان قوم خود مطاع وعزیزم فردا در دوزخ باوی گویند: «ذق انّك انت العزیز الکریم». آری من تواضع لله رفعه‌الله، ومن تکبّر وضعه‌الله.

«ولاتعجل بالقران من قبل ان یقضی الیك وحیه وقل ربّ زدنی علماً» مصطفی عربی، رسول قرشی، که آسمان وزمین که آراستند باقبال وافضال وعصمت وحرمت وی آراستند، خطبهٔ سلطنت در کونین بنام وی کردند، اسم اوراشطر سطر توحیدساختند. علم اوّلین و آخرین دروی آموختند ومنّت بروی ننهادند که: «وعلّمك مالم تکن تعلم» با این همه منقبت و مرتبت او را گفتند: از طلب علم فرو منشین زیادتی طلب کن. «وقل ربّ زدنی علماً» تا بدانی که لطایف وحقایق علوم را نهایتی نیست، مصطفی (ص) گفت: «انّ من العلم کهیئة المکنون لایعرفه الّاالعلماء بالله فاذانطقوابه لم ینکره الّااهل الغرة بالله. وقال(ص): لایشبع عالم من علم حتی یکون منتهاه الجنّة». و گفته‌اند که بر زبان سیّد صلوات‌الله علیه این کلمه برفت که: «انا اعلمکم بالله واخشاکم»، واین کلمه اگرچه سیّد (ع) از روی تواضع گفت شکر نعمت معرفت رنگ دعوی داشت، ربّ العزة آن نکته ازوی درنگذاشت وبحکم

غیرت اورا از سر آن دعوی فرلداشت گفت : «قل ربّ زدنی علماً » ای محمد برمقام افتقار بنعت انکسار دعا کن وازما زیادتی علم خواه ، چه جای دعوی است ودعوی کردن خویشتن دیدنست ، وبنده باید که در همه احوال نظارهٔ الطاف ربّانی کند نه نه نظارهٔ خود ، که هلاك درخویشتن دیدنست ونجات درالله تعالی دیدن . و فرقست میان مصطفی (ص) و موسی کلیم ،موسی چون دعوی علم کرد ، ربّ‌العزة حوالت او برخضر کرد و بدبیرستان خضر فرستاد ، تا میگفت : «هل اتّبعك‌علی‌ان تعلمن ممّا علمت رشدا ». و مصطفی (ص) را حوالت برخود کـرد گفت : « قل ربّ زدنی علما » .

قوله : « ولقد عهدنا الی آدم من قبل » تا آخر ورد قصّه آدم است وعهد نامهٔ خلافت وی ، اوّل باوی خطاب هیبت رفت، تازیانهٔ عتاب دید قدم درکوی خوف‌نهاد وزاری کرد، بازاورا بزبرلطف نشاند عنایت ازلـی در رسید ، تاج اصطفا دید بربساط رجا شادی کرد ، آری‌کاریست رفته وحکمی درازل پرداخته ، هنوزآدم زلت نیاورده که خیّاط لطف صدرهٔ توبة او دوخته ، هنوزابلیس قدم درمعصیت ننهاده بود که‌پیلور قهر معجون زهرلعنت وی آمیخته .ابتداء آثارعنایت ازلی‌درحق آدم صفی آن‌بود که جلال عزّت احدیت بکمال صمدیت‌خویش‌قبضه‌ای‌خاك بخودی خود ازروی‌زمین بر گرفت ، «انّ‌الله تعالی خلق آدم من‌قبضة قبضها من‌جمیع ادیم‌الارض» . آنگه‌آنرا نخست درقالب تقویم‌نهاد چنانکه گفت : «لقد خلقنا‌الانسان فی احسن تقویم»، پس آنرا درتخمیر تکوین آورد که : « خمّرطینة آدم بیده اربعین‌صباحاً » ،پس‌شاه‌روح را درچهاربالش نهاد او بنشاند که : « ونفخت فیه من روحی». پس منشور خلافت و سلطنت او در دارالملك ازل برخواند که : «انّی جاعل‌فی‌الارض خلیفة».اسامی‌جملهٔ مرجودات بقلم لطف قدم برلوح دل او ثبت کرد که : « و علّم آدم الاسمآء کلّها » مسبحان ومقدسان حظائر قدس ورياض انس را درپیش تخت دولت او سجده فرمود که : «واذقلنا للملائکة اسجد والآدم» این همه مرتبت ومنقبت ومنزلت می‌دان که

نه درشأن گل‌را بود ، که آن سلطان دل را بود ، لطیفه‌ای ازلطائف الهی ، سرّی از اسرار پارشاهی ، معنئی ازمعنیهای غیبی ، که در سترسرّ« قل الرّوح من امر ربّی » بود، در سویدای‌دل آدم ودیعت‌نهاد ، وبرزبان مطهر مصطفــی(ص) از آن سرّسر بسته این نشان باز داد که : «خلق‌الله آدم علی‌صورته» ملاء اعلی چون آن بزرگی وعلاء وی دیدند ، ارواح خودرا نثارآستانهٔ مقدّس خاك کردند. ای جوانمرد آدم خاك بود، چندانکه قالب قدرت ندیده بود، ودرپرده صنع‌لطیف‌نیامده بود ، ونور سرّعلم‌بروی نتافته بود ، وسر مواصلت وحقیقت معیت محبت روی ننموده بود . اکنون که‌این معانی ظاهر گشت و این در حقایق در درج دل وی نهادند ، اورا خاك مگو، که اورا پاك گو ، اورا حماء مسنون مگو، که اورا لؤلؤ مکنون گو . اگر کیمیا که‌مصنوع خلقست می‌شاید که‌مس را زر کند ، محبّتی که صفت حقست چرا نشاید که خاك را از کدورت پاك کند ، وتاج تارك افلاك کند، اگر از گلی که سرشته تواست گل آید، چه عجب گر از گلی که سرشته اوست دل آید

پیری را پرسیدند ازپیران طریقت که آدم صفی(ع) با آن همه دولت ورتبت‌و منزلت وقربت که اورا بود نزدیك حق جلّ جلاله ، نداء « وعصی آدم » بروی‌زدن چه حکمت داشت . پیر بزبان‌حکمت برذوق معرفت جواب داد که : تخم محبّت درزمین‌دل آدم افکندند وازکاریز دید گان آب حسرت برو گشادند ، آفتاب «واشرقت الارض بنور ربّها » بر آن تافت ، طینتی خوش بود قابل تخم دردآمد ، شجرهٔ محبّت بررست،هوای «فنسی» آنرا در صحرای بهشت بپرورد ، آفتاب « فلم نجدله عزماً » آنرا خشك کرد ، پس بداس « ثمّ اجتباه ربّه» بدرود ، آنکه بباد «فتاب علیه‌وهدی» پاك کرد ، آنگه خواست که آنرا بآتش پخته گرداند ، تنوری از سیاست « وعصی آدم » بتافت و آن قــوت عشق در آن تنور پخته کــرد هنوز طعم آن طعام بمذاق آدم نرسیده بود که‌زبان نیاز بر گشاد گفت : «ربّنا ظلمنا انفسنا» و گفته‌اند که آدم را دو وجود بود : وجود اول دنیا را بودنه بهشت ، وجود دوم بهشت‌را .فرمان آمد که ای آدم ازبهشت بیرون شو بدنیا رو وتاج و کلاه و کمر درراه عشق درباز ، وبا

درد ومحنت بساز ، آنگه ترا بدین وطن عزیز ومستقرّ بقا باز رسانیم باصدهزار خلعت لطف وانواع کرامت علی رؤس الاشهاد بمشهد صدهزار و بیست واند هزار نقطهٔ نبّوت وذات طهارت ومنبع صفوت . فردا آدم را بینی با ذریّت خود که در بهشت میرود و ملائکهٔ ملکوت بتعجّب می‌نگرند ومی گویند : این مرد فردست ، که بی‌نوا و بی برگ از فردوس رخت برداشت . ای آدم بیرون آوردن تو ازبهشت پردهٔ کار ها و سرّ رازها است، زیرا که صلب تو بحرصد هزار وبیست‌واند هزار نقطه درّ نبّوت‌است . رنجی بر گیر ، وتاروزی چند گنجی بر گیر، همچنین مصطفی عربی (ص) را گفتند ای محمد ! ما مکّیانرا بر گماشتیم‌تاترا ازمکّه بیرون کردند ، وفرمودیم که بمدینه هجرت کن ، لباس غربت درپوش وبزاویهٔ حسرت **بوایوب انصاری** رو ، این همه تعبیهٔ آنست که روز فتح مکّه‌ترا باده‌هزار مرد مبارزتیغ‌زن بمکّه‌باز آریم تا صنادید قریش‌ورؤساء مکّه‌تعجب‌همی کنند که این‌مرداست که‌تنها بگریخت‌اکنون‌بنگرید که‌کارش بکجا رسید . همچنین روح پاك مقدس را گفتیم: تو معدن لطافتی ومنبع روح وراحتی ترا که بوطن غربت فرستادیم ، ودر صحبت نفس شورانگیز بداشتیم ، ودرین خاکدان محبوس کردیم ، مقصود آن بود که بآخر کار باصد هزار خلع الطاف وتحف‌مبار وهدایاءاسرار بحضرت‌خود بازخوانیم ، که:«یاایتّها النّفس المطمئنّة ارجعی‌الی ربّك». ای **آدم** اگرترا ازبهشت درصحبت مار و **ابلیس** بدنیا فرستادیم، درصحبت رحمت و مغفرت وبدرقهٔ اقبال ودولت باز آوردیم . ای **محمّد** اگر ترا از مکّه بصفت‌ذلّ بیرون آوردیم ، بافتح وظفر ونصرت بصفت عزّباز آوردیم . ای روح! عزیز اگر ترا درین خاکدان ومنزل‌اندوهان وبیت‌الاحزان فراق روزی چندمبتلا کردیم ، ومدتی درصحبت نفس اماره بداشتیم ، بآخر درصحبت رضا وبدرقهٔ‌خطاب «ارجعی الی ربّك» بجوار کرامت بازآوردیم .

٦ـ النّوبة الاولی

قوله تعالی : « **و من اعرض عن ذکری** » هر که روی گرداند ازیاد وسخن من ، [وآنرا نپذیرد] « **فان له معیشة ضنکا** » او راست زیستی بتنگی و سختی ، « **و نحشره یوم القیمة اعمی**(۱۲٤) » و بینگیزیم فردا او را چنانکه نه‌حجّت بیند خودرا نه عذر .

« **قال ربّ لم حشرتنی اعمی** » گوید خداوند من چرا مرا چنین انگیختی؟ [که مرا نه عذر است و نه حجّت ، نه خویشتن را چـاره می‌بینم ، نه‌دسترس] « **وقد کنت بصیراً**(۱۲٥) » ومن [دردنیا درکاری که بودمی] چارهٔ خویش‌وحجت ودسترس خویش دیدمی .

« **قال کذلك اتتك** » الله گـوید اورا همچنانکه‌بتو آمد،« **آیاتنافنسیتها** » پیغامها و بگذاشتی آنرا ، « **و کذلك الیوم تنسی**(۱۲٦) » امـروز همچنان ترا بگذاریم .

« **و کذلك نجزی من‌اسرف** » و همچنان پاداش دهیم آنکس را که بگزاف رود ، « **ولم یؤمن بآیات ربّه** »وبنگرود بسخنان‌خداوندخویش،« **ولعذاب‌الاخرة اشد وابقی**(۱۲۷) » وعذاب آن جهان سخت‌تر پاینده‌تر از عذاب این جهان .

« **افلم یهدلهم** » بازننمود بایشان،« **کم اهلکناقبلهم‌من‌القرون** » که چند هلاك کردیم پیش ازایشان‌از گروه گروه‘ «**یمشون‌فی‌مساکنهم** » می‌روند درجایگاه های گذاشته پس‌ایشان . « **انّ‌فی ذلك لآیات لاولی‌النهی**(۱۲۸) » درین که‌نمودیم نشانهاست زیرکانرا و خردمندانرا .

« **ولولا کلمة سبقت من ربّك** » گر نه سخنی بودی پیش رفته ازخداوندتو [که‌عمرها‌وروزقهای‌تمام بسپارم] «**لکان‌لزاما**» درپیچیدندی‌درایشان ودررسیدندی وفرو گرفتندی، عذاب خداوندتو ، « **واجل مسمّی** (۱۲۹) » واگر نه روز های پسین نام زد کرده بودی .

« **فاصبرعلی مایقولون** » شکیبائی کن بر آنچه ترا میگویند ، « **وسبّح بحمد ربك** » بپاکی بستای وبسزاواری یاد کن و پـاك دان خداوند خویش را ، « **قبل‌طلوع‌الشّمس وقبل غروبها** » پیش از بر آمدن آفتاب وپیش او فرو شدن آن ، « **ومن آناء اللّیل‌فسبّح** » و از ساعتهای شب هم بستای او را و نماز کن ، « **و اطراف النّهار** » وبر گوشه های روز، « **لعلك ترضی** (۱۳۰) » تا مگرترا خشنود کند تاخشنود شوی .

« **ولاتمدنّ عینیك** » ومکش نگرستن دوچشم خویش را ، « **الی ما متّعنابه** » بآنچه برخود دار کردیم وفرا داشتیم بآن، « **ازواجا منهم** » مردی چند وزنی‌چند از ایشان، « **زهرة الحیوةالدّنیا** » شکوفهٔ این جهانی که بیفروزد و به نپاید، « **لنفتنهم فیه** » تا ایشانرا بآن فتنه می کنیم و می‌آزمائیم ، « **و رزق ربك خیر وابقی** (۱۳۱) » وروزی خداوند تو روزبروز به وبر کت آن پاینده‌تر .

« **وأمراهلك بالصّلوة** » و کسان‌خویش را بنماز فرمای ، « **واصطبر علیها** » و خود برنماز کردن شکیبائی کن ، « **لانسئلك رزقا** » از تو نمی‌خواهیم که داشت خودساز و خود را روزی ده ، « **نحن‌نرزقك** » ما خود ترا داریم وروزی رسانیم،« **والعاقبة للتّقوی** (۱۳۲) » وسرانجام پیروزی بپرهیز گاری است .

« **و قالوا لولا یأتینا بآیة من ربه** » میگویند چرا بما نشانی و معجزه‌ای نیارد از خداوندخویش ، «**اولم تأتهم** » نرسید بایشان ، « **بینة ما فی الصّحف الاولی** (۱۳۳) » خبر درست من از کتابهای پیشین ، [کـه چه نمودم ایشانـرا و نپذیرفتند وایشان آن شنیده بودند] .

« **ولو انّا اهلکناهم بعذاب من قبله** » و اگر ما ایشان را هلاك کردیمی بعذابی پیش از پیغام، « **لقالوا ربّنا** » ایشان گفتندی خداوند ما، « **لولا ارسلت الینا رسولا** » چرا رسولی نفرستادی بما؟ « **فنتّبع آیاتك** » تا ما پذیرفتیمی و متابعت کردیمی سخنان تو، « **من قبل ان نذلّ و نخزی** (١٣٤) » پیش از آنکه ماخوار گشتیمی ورسوا؟ « **قل کلّ متربّص فتربّصوا** » بگوی ما چشم داریم وشما می‌دارید « **فستعلمون** » آری بدانید، « **من اصحاب الصّراط السوی** » کـه خداوندان راه راست کـه‌اند؛ « **ومن اهتدی** (١٣٥) » و بدانید که راهبران بصواب که‌اند.

النّوبة الثانیة

قوله : « ومن اعرض عن ذکـری » یعنی ـ عن القران . اعراض ـ الجحود والتکذیب . فیکون هذا وعیداً للکفار . «فانّ له معیشة ضنکا» فی نار جهنم الزّقوم والغسلین والضّریع . باین قول این آیت وعید کافرانست واعراض جحود وتکذیب است . گاهی می گفتند : «هذا سحر مستمر» و گاهی میگفتند: « ان هذا الا اساطیر الاولین» . گاهی میگفتند:«ان هذا الّا قول البشر». میگوید آنان که قرانرا دروغ شمرند وپیغام رسان را دروغ زن گیرند ، فردا دردوزخ ایشانرا عیشی است با تنگی وسختی میان زقوم وغسلین وضریع ، وهرچند که ایشانرا در دنیـا فراخی وسعت باشد اما ازالله تعالـی ایشانرا خذلان بـاشد تا همه حرام گیرند وحرام خورند ، و سرانجام کار ایشان فردا تنگ عیشی باشد وناخوش عذاب وعقوبت وسخط‌الله تعالی. این همچنانست که ربّ العزة خورندگان مال یتیم را گفت : « انّ الّذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انّما یأکلون فی بطونهم ناراً». قومی آیت بـر عموم براندند و گفتند اعراض هم ازکافرانست‌هم ازمؤمن، اعراض کافر ترك ایمانست ، و اعراض

مؤمن ترك عمل وعقوبت ایشان باین اعراض که کردند اینست که گفت : « فانّ له معیشةً ضنکاً» .

ابن مسعود و **ابوهریره** و **ابوسعید خدری** وجماعتی مفسران گفتند که عیش ضنك عذاب قبراست ، کافررا براندازهٔ کفر ومؤمن را براندازهٔ معصیت . وخبری درستست که عایشه گفت : یارسول‌الله انّی منذحدثتنی بصوت منکر ونکیر وضغطة القبر لیس ینفعنی شیٌ ، فقال : « یا عائشة انّ صوت منکرٍ ونکیرفی اسماع المؤمنین کالاثمد فی العین،وانّ ضغطة القبرعلی المؤمن کالامّ الشّفیقة یشکو الیها ابنها الصّداع فتقوم الیه فتغّمزرأسه غمزاً رفیقاً .ولکن یاعائشة ویل للشاکین فی‌الله کیف یضغطون فی قبورهم ضغطة البیض علی الصّخرة ». وقال **ابن جریر** : « معیشةً ضنکاً» ای - یسلب القناعة حتّی لایشبع ، وقیل کسباً خبیثاً وعملا سیّئاً فی الدّنیا ، و قیـل ارادبه عیش الدّنیا، لانّ عیش الدنیـا ضنك ضیق لانقضائه و قصر مدّته و کثرة توابعه . وانّما العیش الواسع عیش الاخرة ، قال‌الله تعالی : « وانّ الدّار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون» .

«ونحشره یوم القیامة اعمی»اختلفوا فیه، فقال بعضهم اعمی عن الحجّة والاعتذار، لانّه لایکون حجّة یحتج بها، ولاعذر یعتذر به، وانّما قال اعمی لانّه لایری فی القیمة مایسره وینتفع بـه ، ولاعذر یعتذربه، ولذلك یسمّی الکفـار عمیاً لانّهم لاینتفعون بابصارهم . و قیل یحشرهم الله القیامة اعمی البصر . فان قیل کیف یقرؤن الکتب ؟ قلنا انّ‌الله تعالی یزد علیهم البصر لیقرؤا الکتب فاذا فرغوا من القراءة یرد علیهم العمی ، قال **ابن‌عباس** : یحشر بصیراً ثم اذا سیق الی المحشر عمی . وقیل اعمی عن کل شیٌ الاّ عن جهنم.

« قال ربّ لم حشرتنی اعمی وقد کنت» فی دار الدّنیا، «بصیراً» .

«قال کذلك اتتك آیاتنا فنسیتها» یعنی فترکتها ولـم تؤمن بها ، وقیل معناه فترکتها ولم تعمل بها ، فیلحق الکافر الوعید علی ترك الایمان بها، والمؤمن علی ترك

العمل بها ، وقيل على نسيان آيات الله . «و كذلك اليوم تنسى» اى ـ تترك فى العمى والعذاب ، وقيل نعاملك معاملة المنسى . «و كذلك نجزى من اسرف» اى ـ كماجازينا المعرض، نجزى المسرف وهو المشرك الّذى « لم يؤمن بآيات ربّه ولعذاب الآخرة اشدّ» ممّا نعذّبهم به فى الدّنيا والقبر، «وابقى» اى ـ ادوم.

« افلم يهدلهم » يعنى ـ افلم يبين لهم القرآن، يريد كفّار **مكة** ، و قيل معناه افلم يبين لهم الامر اهلاك من قبلهم من القرون السّالفة والامم الماضية فلايتعظون و لايعتبرون. «يمشون فى مساكنهم» يعنى ـ اهلكناهم وهم يمشون فى مساكنهم، كقوله: « تأخذ هم وهم يخصّمون ». باين قول معنى آنست كه باز ننمود قرآن و پيدا نكرد كفّار **مكّه** را كه چند هلاك كرديم ازين گروه گروه پيشينيان كه درجايگاه وخانه خويش آمن ميرفتند و غافل بودند كه ناگاه گرفتيم ايشانرا و هلاك كرديم؟ چون كه اينان عبرت نميگيرند و پند نمى پذيرند باهلاك ايشان ؟ و قيل معناه اهلكناهم وانّ قومك يمشون فى مساكنهم ، وذلك انّ قريشاً كانوا يسافرون الى الشّام فيرون ديار المهلكين من اصحاب الحجر ثمود وقريات قوم لوط ، وهو نظير قوله: «وسكنتم فى مساكن الّذين ظلموا انفسهم» . «انّ فى ذلك لايات لاولى النّهى» اى ـ انّ فى اهلاكنا ايّاهم مع كثرة عددهم وعدّتهم وشدّة قوّتهم وشوكتهم لدلالات لذوى العقول .

«ولولا كلمة سبقت من ربّك لكان لزاماً واجل مسمى» . فيها تقديم و تأخير ، وتقديره: « ولولا كلمة سبقت من ربّك واجل مسمى لكان لزاماً » يعنى للزمهم العذاب عاجلا ، والكلمة قوله ينالهم نصيبهم من الكتاب. والمعنى لولا ماقضاه الله لكلّ احد من عمر ورزق لايموت حتّى يستوفيه ، لكان العذاب وهو القتل ببدر لازماً لهم ، حتّى لايبقى منهم احد اى لولا انّه سبق لكلّ واحد منهم رزق لابدّ ان يستوفيه ، وعمر لابدّ ان يعيشه وانّه اجل لهم اجلا مسمى يعاقبهم فيه ، وهو يوم القيامة، لكان العذاب لازمهم لزاماً . وقيل المراد بالاجل المسمى الموت ، وقيل المراد به عذاب القبر ، وقيل الكلمة التى سبقت، هى انّه لايعذبهم و **محمد** (ص) بينهم ،لانّه قال: «وما كان الله ليعذبهم

وانت فيهم». معنی آیت بدوقول باز می آید. خلاصه یك قول آنست که اگر نه آن بودی که الله تعالی حکم کرده و گفته هر کسیرا عمر چند است وروزی چند وزمان عقوبتوی کی، مشرکانرا روزبدرهمه هلاك کردمی وبیخ ایشان بر آوردمی تاازیشان کس نماندی، لکن زمان عقوبت ایشان روزقیامتست چنانکه گفت: «بل السّاعة موعدهم والسّاعةادهی وامر». خلاصه قول دیگر آنست که ای محمد اگر نه‌حرمت وحشمت وشرف وجاه تو بودی وحکمی که کردهام و گفته که: «وماكان‌الله ليعذبهم وانت فيهم» ماایشانراهم دردنیا عذاب کردیمی وبیخ ایشان بر آوردیمی.

قوله: «فاصبرعلى مايقولون» من‌الافتر آء بانّك مجنون وانّك ساحر، وقيل‌هو منسوخ بآيةالسّيف. «وسبّح بحمد ربّك» السبحة من اسمآءالصّلوة اى صل بامر ربّك، وقيل صل بمنة ربّك ومنه يقال في‌المثل. بحمدالله لابحمدك. «قبل طلوع الشّمس وقبل غروبها» يعنى صلوةالصّبح وصلوةالعصر. و فى‌الخبر: «من صلّى البردين دخل‌الجنّة».

«ومن آناء الليل‌فسبح» اى من‌ساعاته. وواحد الآناء انى وانّى وهى صلوة المغرب والعشاء. «واطراف النّهار» يعنى صلوةالظهر، وسمّى وقت الظهر اطراف النّهارلانّ وقته عندالزوال وهوطرف‌النصف الاوّل‌انتهاء، وطرف‌النصف الآخر ابتداء. وقيل‌المراد من‌آناء الليل صلوةالعشاء ومن اطراف النّهار، صلوة الظّهر والمغرب، لانّ الظهر فى آخر الطّرف‌الاول من‌النّهار وفى اول‌الطرف الآخر، فهو فى طرفين منه، والطرف الثالث غروب الشّمس وعندذلك يصلّى‌المغرب. «لعلّك ترضى» ثوابه فى‌الميعاد، وقيل ترضى بالشّفاعة ومثله قوله: «ولسوف يعطيك ربّك فترضى» وقرأ **الكسائى و ابوبكر** عن **عاصم**. ترضى بضم‌التّاءاى يرضيك‌الله بكرامته. وفى‌الخبر الصّحيح عن **جرير بن عبدالله** قال: كناجلوساً عند رسول‌الله (ص) فرأى‌القمر ليلة البدر فقال: «انكم ترون ربّكم كماترون‌هذا القمر لاتضامون فى‌رؤيته، فان‌استطعتم ان‌لاتغلبوا على صلوة، قبل طلوع الشمس وقبل غروبها، فافعلوا، ثم قرأ «وسبّح

بحمد ربّك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها» . وقال بعض اهل العلم من تهاون بالصلوة عاقبه‌الله بخمس عشرة عقوبة : ستٌ في الدّنيا وثلاث عندالموت ، وثلاث فی القبر ، و ثلاث يوم القيامة . فامّااللواتی فی الدنيا فاحد يهنّ ان يرفع الله من حياته البركة ، والثانی يرفع‌الله من وجهه سيما الصّالحين ، والثالثة لايأجره‌الله علی شی من طاعته ، والرابعة لايجعل‌الله له نصيباً فی دعاء الصّالحين، والخامسة. لايسمع له دعاء .والسّادسة لاتدفع عنه البلايا . واما اللّاتی عندالموت، فاحديهنّ ان تقع عليه شدة ، والثـانية لوسقی ماء البحرمات وهوعطشان. والثالثة لواطعم مافی الارض مات جائعاً. واما اللاتی فی القبر، فاحديهن ان يقع فی غمّ طويل ، و الثانية ان يخرج من قبره فيبقی فی ظلمة لايبصره ، والثّالثة ان يضيق عليه لحده ، واما اللاتی فی القيامة فاوليهن شدة الحساب ، والثانية غضب الجبّار ، والثالثة عذاب النار .

قوله : «ولاتمدنّ عينيك» درسبب نزول اين آيت **ابورافع** روايت كند مولی رسول‌الله(ص) گفت : مهمانی برسول خدای فرودآمد ودرخانهٔ رسول هيچ طعام نبود مرا فرستاد بجهودی تاطعام خرم ازوی بسلف تا ماه رجب ، جهود گفت لاابيعه ولا اسلفه الا برهن . طعام بسلف نفروشم مگر برهن ، بورافع بازگشت ورسول را گفت كه جهود گرو ميخواهد تا طعام بدهد. رسول گفت والله لئن باعنی او اسلفنی لقضيته وانّی لامين فی السّماء ،امين فی الارض ' اذهب بدرعی الحديد اليه ، فنزلت هذه الاية: «ولا تمدّن عينيك» ای ـ لاتنظر '« الی ماامتعنا به ازواجاً منهم » ای ـ اصنافاً ـ وهم الرّجال والنساء ، وقيل ازواجاً منهم اشكالاً منهم لانّهم اشكال فی الذّهاب عن الصّواب. « زهرة الحيوة الدّنيا» ای ـ زينتها وبهجتها،شبّهها بزهرة الشّجرة لانّها تروق ولاتبقی. قرأ يعقوب زهرة بفتح الهاء ' والباقون بسكونها وهما لغتان.«لنفتنهم فيه» ای لنجعل ذلك فتنة لهم بان ازيدلهم النعمة ويزيد وا كفراناً و طغياناً «و رزق ربّك» فی الجنة ، «خيروابقی» وذلك بانّ الدّنيا بما فيها قليل، لقوله تعالـی : « قل متاع الدّنيا قليل » ونصيب الواحد منها قليل عن قليل ، ثمّ يؤخذ عنه كلّه ويسئل عن كلّ ذرة بعدذرة، بخلاف

نعيم الآخرة فانّها مع كثرتها وتمامها وصفائها وخلوها عماينغّصها ويكدّرها ، لايخاف نقصانها ولافناؤها ، ولايخاف عليها حساب ولاعقاب .

«وأمر اهلك بالصّلوة واصطبر عليها» اى ـ واظب عليها ، حتّى يأخذعنك اهلك، بينّ الله انّه لاينبغي لاحد ان يأمر غيره بمالايفعل . «لانسئلك رزقاً لخلقنا ولالنفسك «نحن نرزقك» فالتمس منّا فانّ الله رازق الجميع . « والعاقبة للتقوى » اى ـ العاقبة الجميلة المحمودة لاهل التّقوى . قال **ابن عباس** : يعنى ـ الّذين صدقوك واتبعوك واتقونى . وفى بعض المسانيد انّ النبى (ص) كان اذا اصاب اهله ضرّ ، امرهم بالصّلوة وتلاهذه الآية . وكان **بكر بن عبدالله المزنى** اذا اصابت اهله خصاصة يقول قوموا فصلّوا ، ثمّ يقول بهذا امرالله ورسوله ، ويتلوا هذه الآية . وكان **هشام بن عروة** اذا رآى ماعندالسّلاطين، دخل داره فقرأ . « ولاتمدنّ عينيك » الى قوله «والعاقبة للتقوى.» ثمّ ينادى الصلوة يرحمكم الله .

«وقالوا» يعنى ـ المشركين ، « لولايأتينا بآية من ربّه» يعنى آية تدلّ على صدق محمّد (ص) . قال **الزجاج** : قداتتهم الآيات والبيّنات ولكنّهم طلبوا ان يؤتوا ماكانوا يقترحون فى سورة بنى اسرائيل وهوقوله تعالى اخباراً عنهم : «وقالوا لن نؤمن لك حتّى تفجر لنامن الارض ينبوعاً» الايات .. فقال الله عزوجل : « اولم يأتهم»؟قرأ اهل **المدينة و البصرة و حفص عن عاصم** : تأتهم بالتّاء لتأنيث البيّنة و قرأ الآخرون بالياء لتقدم الفعل ، ولانّ البينة هى البيان ، فردّ الى المعنى يقول الله تعالى : «اولم يأتهم» يعنى ـ فى القرآن «بينة مافى الصحف الاولى» اى ـ بيان ما فى التورته والانجيل والزّبور من انباء الامم انهم اقترحوا الآيات فلما اتتهم ولم يؤمنوا بها كيف عجلنا لهم العذاب والهلاك فمايؤ منهم ان اتتهم الآية ، ان يكون حالهم كحال اولئك .

«ولوانّا اهلكناهم» اى ـ اهلكنا المكذبين بهذا القرآن . « بعذاب من قبله » اى ـ من قبل نزول القران ، «لقالوا» يعنى ـ يوم القيامة اذاعذبوا . «ربّنالولا ارسلت»

ای ـ هلاّ ارسلت ، « الینارسولا » یدعونا الی طاعتك، «فنتبع آیاتك» - ای‌امرك و نهیك ، «من قبل‌ان نذّل» بالعذاب ، «ونخزی» فی‌جهنّم .

« قل کلّ متربص » ای ـ قل یامحمد کل منتظر لمن یکون النّصر والغلبة ، وقیل معناه کلّ منتظردوائرالزّمان، وذلك انّ‌المشرکین قالوا نتربّص بمحمدحوادث الدّهر، فاذا مات‌تخلصنا،قال‌الله : «فتربّصوا» ای ـ فانتظروا . «فستعلمون» اذا جاء امرالله وقامت القیامة . «من‌اصحاب‌الصّراط السّوی» المستقیم ، «ومن اهتدی» من الضّلالة أنحن ام انتم ؟

النوّبة الثالثة

قوله:«ومن‌اعرض عن‌ذکری‌فانّ‌له معیشةضنکا» الایة . قال**جعفر الصادق**(ع) فی‌هذه‌الایة:لوعرفونی مااعرضواعنّی ومن اعرض عنّی رددته الی‌الاقبال علی ما یلیق به‌من‌الاجناس والالوان. هر که او را شناسد در همه حال او را یاد کند وزهمه یادها جز یـاد او اعراض کند ، هر که او را داند پیوسته ذاکراو بود و براداء فرایض و نوافل مواظب بود ، وقدم خود را بگذارد ، حقوق او مطالب بود ، وهر که درهمه عمریك طرفةالعین روی از ذکرحق بگرداند وبذکرخلق آرد مخدّره معرفت روی از وی بپوشد که هرگزاز آن جمال بهره نیابد . هذالمن اعرض عن ذکره فی‌جمیع عمره طرفة عین فکیف حال من لم یقبل علی ذکرالحق فی‌جمیع عمره‌طرفة عین. خطاب آمد ازجبّارکاینات باآن مهترعالم نقطهٔ دایرهٔ حادثات که : ای سیّد من نپسندم که در دو کون اعتماد تو جز برما بود یا برزبان تو جز ذکرما ودر دل تو جزمهر ما بود ، همه را برتو بیرون آریم وهمه را خصمان تو کنیم تا در دو کون جزازمات یاد نیاید ، اول خویشان وتبار ونزدیکان وی‌رابر وی بیرون‌آورد تا چون ازنزدیکان جفا بیند بردوران خوددل ننهد ، میخواست جلّ‌جلاله تاروی دل وی ازخلق‌بگرداند

و سروی از کل عالم بازبندد و بخود پیوندد ، فانّ الاتّصال بالحق علی قدرالانفصال عن‌الخلق . **واسطی** گوید : هر که بدونگرد بخود ننگرد ، هر که یاد او کند یاد خود فراموش کند ، یاد خود و یاد خلق تخم غمانست ، یاد یاد حقسّت دیگر همه تاوانست ، اگر نه‌درازل ترا یاد کردی‌ترا زهرهٔ‌یاد کرد او کی‌بودی،اگر نه این‌توقیع رفیع ازحضرت عزّت روان گشتی که : «فاذکرونی اذکرکم» که یارستی ذکروی بخواب اندر بدیدن یا نام وی بخاطربگذرانیدن ، خلقی بودند درمهامهٔ حیرت ودر ظلمات فکرت ، همی‌لطف ربّانی ومددیزدانی سفری کرد بعالم خاك ، یتیم **بوطالب** درّیتیم هرطالب گردانید ، آن سیّد کونین چون در آمد سفره بیفکند وصلا آواز درداد ، خواجگان قریش چون **بوجهل و بولهب** و امثال ایشان اجابت نکردند ، گفتند خواجگان‌ومهتران‌ننگ دارند که بدعوت گدایان‌حاضر آیند ، آن‌صلا گفتن مهتر کونین دراقطارعالم طوافی کردهر کجا سوخته‌ای بود اجابت کرد ، **بلال‌حبشی** صلای مهتر بشنید روی براه آورد ، **صهیب در روم** بشنید ، سر گردان‌درتك‌وپوی افتاد .**سلمان ازفارس** عاشق‌وار روی بحضرت نهاد ، چون دررسیدند برسفره نشستند و آن دولت دست درهم زد و آفتاب سعادت درآسمان ارادت بکمال رسید ،آن صنادید و کردنکشان درنگرستند بی‌دولتی خود در جنب دولت ایشان بدیدند ، حسدبردند خواستند که ایشانرا از آن سفره برانگیزانند گفتند ای محمّد ایشانرا بران تا مابا تو همسایگی کنیم ، ما را عار می آید که با گدایان نشینیم . مهتر از غایت حرص که بر اسلام داشت خواست که آن کار پیش گیرد ، از حضرت عزّت خطاب آمد که : گرد آزار دل سوختگان مگرد که کریمانرا عادت نبود که گدایانرا از سفره برانگیزانند . «ولاتطرد الذین یدعون ربّهم» ای محمد این درویشانرا مران که زندگانی ایشان بذکر ماست.ولاتطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا . و آن خواجگان را فرمان مبر که دل ایشان از ذکر ما خالیست . درویشانرا صفت اینست که : « یذکرون الله قیاماً وقعوداً » عادتشان اینست که

«یدعون ربّهم بالغداة والعشی». سیرتشان اینست : « ویؤثرون علی انفسهم ». حاصلشان اینست که« یحبهم و یحبونه ». بازخواجگان قریش را صفت اینست.« یحاربون اللّٰه و رسوله و یسعون فی الارض فساداً» همتشان اینست که : «لیثبتوك اویقتلوك اویخرجوك» حاصلشان اینست، « ومن اعرض عن ذکری» اینست «ونحشره یوم القیامه اعمی».

قوله :«ولولا کلمة سبقت من ربّك » الایة ... هر کرا نواخت درازل نواخت بفضل خود نه بطاعت او ، هر کرا انداخت درازل انداخت بعدل خود نه بمعصیت او، هر کرا قبول کرد ازوی هیچ سرمایه نخواهد ، وهر کرارد کرد ازوی هیچ سرمایه نپذیرد . باش تا فردا که فریشتگان سرمایه‌های خود بباد بردهند که : ماعبدناك حقّ عبادتك . آدمیان خرمنهای طاعت خود آتش در زنند که : ما عرفناك حقّ معرفتك انبیاء ورسل ازعلم ودانش خویش پاك بیرون آیند که : لاعلم لنا . تا بدانی حق جلّ جلاله هرچه راست کند ازآن خود راست کند ، هیچیز از کرد توپیوند کرداو نشاید اگر روابودی که طاعت پیوند رحمت وی آمدی در خدائی درست نبودی ، و اگر روا بودی که معصیت توپیوند عقوبت او آمدی ترازو برابر آمدی ، اگررحمت کرد بفضل خود کرد نه بطاعت تو ، ورعقوبت کرد بعدل خود کرد نه بمعصیت تو.

« فاصبرعلی ما یقولون وسبّح بحمد ربّك » جای دیگر گفت : « ولقد نعلم انّك یضیق صدرك بمایقولون فسّبح بحمد ربّك » ای **محمد** ما می‌دانیم که دل تو بتنك میآید ازگفتار ناسزایان وجهل بی‌حرمتان ، تو صبر کن ودل خودرا بحمد وثنا و تسبیح ماتسّلی ده ، هر گه ایشان قدم در کوی بی‌حرمتی نهند ، تو قدم در حضرت نمازنه ، تا راز نماز بارادی ایشان ازدل تو فرونهد .

بامداد وشبانگاه ودراطراف روز همه وقت ، در همه‌حال خواهم که حلقهٔ در ما کوبی ودر ذکر و ثناء ما باشی . ای **محمّد** اگرمکیّان تـرا ناسزا گویند ، باك مدار که مالوح مدح وثنآء تو بقلم لطف قدم می‌نویسیم ، چون ایشان تخته هجو تو خواندن گیرند ، تو سورة مدح وثناء ما آغاز کن. « فسبح بحمدربّك » ای **محمّد**

سینه‌ای که در وی سوز عشق ما بود ، سری که دروی خمار شربت ذکر ما بود . دلی که حریق مهر ومحبّت ما بود ، جانی که غریق نظر لطف ما بود ، تنی که پیوسته در نازورازما بود ، از کجابه‌اسماع گفت‌وگوی بیگانگان پردازد ، یا جهل وبیهودهٔ ایشان در وی چه اثر کند .

« ولاتمدنّ عینیك » الایة . . . این باز مرهمی دیگراست که بردل درویشان می‌نهد ، حقارت و مهانت دنیا فراخلق نماید ، وعیب وعوار آن آشکارا می کند و دوستان خود را ازدیدن ودوست‌داشتن آن منع می کند ، می گوید : «زهرةالحیوة الدّنیا لنفتنهم فیه » این دنیا شکوفه‌ایست ، تری و تازگی و زیبائی وی روزی چند بود ، آنگه‌پژمرده شود ونیست گردد وفتنهٔ وی دردل بماند .

چه داری مهربی‌مهری کزو بی‌جان شد اسکندر

چه بازی عشق با یاری کزو بی‌ملك شددارا .

رجوع‌الاغنیاءالی‌الدنیا ورجوع‌الفقراء الی‌المولی،شتّان بین‌ذاوذا. توانگران بهرچه شان پیش آید رجوع با دنیا کنند ، درویشان بهمه حال دل با مولی دارند ، ازینجا معلوم شود شرف درویشان برتوانگران .

جنید رحمةالله علیه ، درویشی را بـرتـوانگری‌فضل نهادی، **و ابن‌عطا** بـرخلاف وی توانگری را بـردرویشی شرف نهادی ، روزی میان ایشان مناظـره رفت **جنید** حجّت آورد کـه رسول خدا میگویـد : یدخل فقراء امتی‌الجنّةقبل اغنیائها بنصف یوم وذلك خمس‌مأیة عام. گفت کسی که در بهشت شود فاضلتر ازآن که پانصدسال درشمار بماند . ابن عطا گفت لابل این فاضلتر که در شمار بماندازبهر آنکه آنکس که در بهشت است درلذت نعمتست وآنکس که در شمارست درلذت عتاب حقست ، و با دوست سخن گفتن اگرچه درمقام عتاب بود وراء آنست که‌بغیر دوست مشغول شدن ورچه درمقام نعمت بود ، زیرا که در بلاء دوست بودن خوشترازآن کـه درنعمت دوست بی‌دوست بودن. **جنید** جواب داد که اگر توانگر را لذّت

عتابست درویش را لذت اعتذار است. وذلك فیماروی **انس بن مالك** عن‌النبی (ص) قال: «انّ‌الله لیؤتی بالعبدالفقیر یوم القیامة فیستره من‌النّاس فی کنف منه ثم یعتذر الیه کماکان‌الرّجل‌یعتذر الی‌الرجل فی‌الدّنیا، فیقول عبدی و عزّتی وجلالی‌مازویت عنك الدّنیا لهوانك علیّ و لکن لما اعددت لك من‌الکرامة والفضیلة، اخرج یا عبدی الی هذه الصفوف فانظرمن اطعمك و سقاك او کساك لایریدبذلك الا وجهی فخذ بیده فهولك والنّاس یومئذ قدالجمهم العرق، فیخرج‌فیتخلل الصفوف‌و یتصفح وجوه‌النّاس، فازارأی رجلا قدصنع به شیئا من ذلك اخذ بیده فیقال قدوهب‌له.»جنید این خبربدلیل آورد و گفت اگر با توانگرعتاب می کند از درویش عذر میخواهد، ولذت‌عذروراء لذت عتابست، زیرا که عتاب با دوست ودشمن رود وعذرجز بادوستان نرود، این منع دنیا ازدرویشان نه از آنست که‌دنیا ازایشان دریغ است. لکن‌ایشان ازدنیا دریغند، همت ایشان به از دنیا، مراد ایشان به از عقبی. مقصود ایشان دیدار مولی.

لقمان‌سرخسی را وقتی موی دراز گشته بود برخاطر او بگذشت که کاشکی در می بودی که بگرمابه شدی و موی باز کردی هنوز این در خاطر تمام در نیاورده بود که یك صحرا همه زر دید، **لقمان** دیده فراز کرد وبا خود گفت:

گرمن سخنی بگفتم اندرمستی　　　اشتر بقطار ما چرادربستی.

«وامر اهلك‌بالصلوة‌واصطبر علیها» بنده را آموخت میفرماید وبراظهارعبودیت وملازمت طاعت‌می‌دارد، وتابنده شایسته وپسندیده نباشد اورا بردرگاه خود بخدمت بندارد، وبحضرت راز درنماز او را راه ندهد، چه دولتست و راء آن که در روزی پنج‌بار، بار گیر بار گاه وصل بحکم فضل دردست رکابی لطف بکلبه عجز بنده فرستد، واین‌طغرای عزت برمنشور دولت‌اوثبت کند که: قسمت‌الصلوةبینی‌وبین‌عبدی نصفین الحدیث. **موسی کلیم** را در وعدهٔ مناجات چهل روز درانتظار بداشت، چون نوبت بـاین امت رسید مائدهٔ انتظار برداشت، در شبانروزی پنج بار قدح مناجات بردست

ساقی لطف دمادم کرد که : واسجد واقترب » واین نه تفضیل اعم است بر انبیاء لکن من کان اضعف فالرب به الطف. رب‌الارباب کار ضعیفان چنان سازد که جملهٔ اقویا از آن درتعجب آیند ، صدهزار ملك مقرب در بحر رکوع وسجود غوص کردند و کس حدیث ایشان نکند واین گدای بی‌نوا ازخواب در آید و گوید آه که بیگاه شد ،ربّ العالمین درمصحف مجد رقم اعزاز ازبر کسوة راز وی کشد که : « تتجافی جنوبهم عن المضاجع» الایة .

« لانسئلك رزقاً نحن نرزقك » هر که اعتقاد کرد که رازق بحقیقت خداوند است ورزق همه ازوست واسباب بتقدیر اوست، نشان وی آن بود که بهمگی دل بروی توکل کند واز اغیار تبتل کند ، تا ربّ‌العزة کاروی میسازد وهردمی بانواع کرامت اورا می‌نوازد ، مردی بنزدیك حاتم اصم آمد گفت بچه چیز روزگار می گذرانی که ضیاعی وعقاری نداری؟ حاتم گفت من‌خزانته. ازخزانه‌حق میخورم. مرد گفت نان ازآسمان بتو فرو اندازد ؟ حاتم گفت لولم تکن له الارض لکان یلقی علیّ الخبزمن السماء . اگر زمین آن او نبودی نان از آسمان فرو انداختی . فقال الرّجل ، انتم تقولون بالکلام ، فقال حاتم لانه لم ینزل من السّماء الا الکلام فقال‌الرّجل اناالاقوی علی مجادلتك. فقال لان‌الباطل لایقوی مع الحق.ای مسکین هیچ بیماری صعب‌تر ازبیماری ضعف یقین نیست ، یقین با حق درست کن و دست ترا . اسم یقین است ؛ علم یقین است ، وعین یقینست وحق یقینست وحقیقت حق‌یقینست ، اسم یقین‌عوام‌راست ، علم یقین خواص‌راست ،عین یقین خاص‌الخاص راست ، حق یقین‌انبیاء راست، حقیقت حق یقین مصطفی راست ، مرد که مرد گردد‌بیقین گردد ، یقین باید که بزبان رسد تا گوینده‌آید، بچشم رسد تابیننده‌آید، بگوش رسد تاشنونده آید ، بدست رسد تا گیرنده آید، بپای رسد تارونده آید .

مصطفی (ص) گفت : عیسی (ع) برروی آب برفت و گریقینش زیادت بودی برهوا برفتی. استاد ابوعلی دقاق گفت این اشارت بخود کرد یعنی شب معراج

ما که برهوا میرفتیم از کمال یقین بود.

«قل کلّ متربص فتربصوا» الایة.. ارباب التفرقه ینتظرون نوب الایام، کیف یقتضیه حکم الافلاک وما الذّی یوجبه الطبایع والنجوم. والمسلمون ینتظرون ما یبدو من المقادیر فهم فی روح التوحید والباقون فی ظلمات الشّرک.

۲۱- سورة الانبياء - مكية

۱- النّوبة الاولى

قوله : « **بسم‌اللّه الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الجزء السابع عشر « **اقترب للنّاس حسابهم** » نزدیك آمد مردمان را حساب کردن با ایشان ، « **وهم في غفلة معرضون** (۱) » وایشان در بی آگاهی روی گردانند گانند.[ازساختن آن روز].

« **ما يأتيهم** » نايد بايشان ، « **من ذكر من ربّهم** » هیچ سخن ازخداوند ایشان، « **محدث** » بنو فرستاده بایشان « **الاّ استمعوه** » مگر میشنوند آنرا ، « **وهم يلعبون** (۲)» وایشان بازی میکنند .

« **لاهية قلوبهم** » دلهای ایشان درکاری دیگر ، « **واسروا النجوى** » وبا یکدیگر گفتند براز،«**الّذين ظلموا** »ایشان که‌ستم کردند،«**هل هذا الّا بشر مثلكم**» نیست این مگر مردی همچون شما ، « **افتاتون السحر** » شما خواهید شد وشما جادوئی اوخواهید پذیرفت ، « **وانتم تبصرون** (۳)» وشماچشم دارید که مینگرید.

« **قل ربّى يعلم القول في السماء والارض** » بگو خداوند من میداند هر گفت که در آسمان وزمین گویند ، « **وهو سميع العليم** (٤)» و او شنواست ودانا .

« **بل قالوا اضغاث احلام** » گفتند جادوئی نیست که از خاشاك خوابست که

آدمی گوید ، « **بل افتریه** » [اضعاث نیست] که این سخن خود میسازد وخود مینهد ، « **بل هو شاعر** » فرا نهاده نیست که اوشعر گوئی است . « **فلیاتنا بآیة** » تا نشانی آرد بما ، « **کما ارسل الاوّلون** [5] » چنانکه فرستادگان پیشینیان آوردند.

« **ماآمنت قبلهم** » بنگرویدند پیش از ایشان ، « **من قریة اهلکناها** » هیچ اهل شهری که ایشانرا هلاك کردیم ، « **افهم یؤمنون** [6] » [کاش‌قریش] بآن نشان که ازو میخواهند بخواهند گروید ؟

« **ومارسلنا قبلك الّا رجالا نوحی الیهم** » نفرستادیم پیش ازتو پیغام رامگر مردانی که بایشان پیغام آمد .

« **فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** [7] » پرسید از اهل پیغام و سخن و دانس اگر نمیدانید .

« **ماجعلنا هم جسداً لایأکلون الطّعام** » و ما فرستادگان پیشینیان را کالبدی ناخورنده نکردیم ، « **وما کانوا خالدین** [8] » و پیشینیان فرستادگان جاوید نماندند .

« **ثم صدقناهم الوعد** » پس ایشانرا وعده دادیم راست ، « **فانجیناهم** » و ایشانرا برهانیدیم، « **ومن نشاء** »وهر که رابخواهیم رهانیم، « **واهلکنا المسرفین** [9] » وهلاك کردیم گزاف کارانرا و گزاف گویانرا .

« **لقدانزلنا الیکم کتاباً** » فرو فرستادیم بشما نامه‌ای ، « **فیه ذکرکم** » که در آن آوای شما وشرف شماست ، « **افلا تعقلون** [10] » این منت ازمن در نیابید و بآن بننازید ؟

« **کم قصمنا من قریة** » وچند که پشت بشکستیم ازشهرشهر ، «**کانت ظالمة**» از آن مردان که گناه ایشانرا بود « **وانشانا بعدها قوماً آخرین** [11] » و گروهی ساختیم ازپس ایشان دیگران .

« **فلما احسوا بأسنا** » چون بجای آوردند گرفتن ما وبدیدند عذاب مـا .
« **اذاهم منها یرکضون** (۱۲) » تك و گریز در گرفتند ازآن وپای جنبانیدند.
« **لاترکضوا** » مدوید وپـای مجنبانید « **وارجعوا الی ماأترفتم فیه** » و
بازگردید باناز وتنعم خویش ، « **ومساکنکم** » و بانشستگاههای خویش ، « **لعلّکم
تسئلون** (۱۳) » تامگر پرسند شمارا .
« **قالوا یاویلنا** » گفتند ای وای برما ، « **انّا کنّا ظالمین** (۱٤) » گناه ما را
بود وظالم ما بودیم .
« **فمازالت تلك دعوبهم** » همان ویل میخواندند برخود، « **حتّی جعلنا هم
حصیدآخامدین** (۱۵) » تا ایشانرا ریزیده کردیم چون کاه دروده .
« **وماخلقنا السماءَ والارض ومابینهما لاعبین** (۱٦) » وچون آسمان وزمین
بیافریدیم و آنچه درمیان آن است بازیگر نبودیم .
« **لواردنا ان نتّخذ لهوآ** » اگر ما خواستیمی که بـاز گردیمی، و جفت و
فرزند گیریمی ، « **لاتّخذناه من لدنّا** » ما آن از نزدیك خود گرفتیمی، « **ان کنّا
فاعلین** (۱۷) » اگر ما خواستیمی که کنیمی .
« **بل نقذف بالحق علی الباطل** » بل بـازی کن نیستیم، راستی را بر کـژی
می‌افکنیم ، « **فیدمغه** » تا آنرا فرو شکند، « **فاذاهو زاهق** » تا کـژی از راستی
می رمد، « **ولکم الویل ممّا تصفون** (۱۸) » ویل شمارا وهلاك ازین صفت که خداوند
خویش را میکنید [بزناشوئی] .

النّوبة الثانية

سورة الانبیاء مکّیست چهارهزار وهشتصد ونودحرفست وهزاروصد وشصتو

هشت کلمتست، وصدودوازده آیتست ودرین سورة سه آیت منسوخست متصل‌یکدیگر: «انکم وما تعبدون من دون‌الله حصب جهنم» تا آنجا که گفت: «وهم فیهاالایسمعون» وناسخ آن سه آیتست متصل یکدیگر: «انّ‌الذین سبقت لهم‌منّا الحسنی» تا آنجا که گفت: «الّذی کنتم توعدون» وروی **ابیّ بن کعب** قال: قال رسول‌الله (ص): «من قرأ سورة اقترب للناس حسابهم، حاسبه‌الله حساباً یسیرا وصافحه وسلم علیه کل نبی ذکر اسمه **فی‌القرآن**». وقال **ابن‌مسعود:** سورة **بنی‌اسرائیل و الکهف ومریم و طه و الانبیاء** من العتاق الاول وهن من تلادی.

قوله: «اقترب للناس حسابهم» ای - یوم حسابهم وهو یوم القیامة. کقوله: «اقتربت‌السّاعة وانشقّ‌القمر». مفسران گفتند ناس اینجا اهل‌مکه‌اند ومنکران‌بعث، وروا باشد که برعموم رانند وبدان جملهٔ مردمان خواهند، یعنی قرب‌ودنا محاسبة‌الله ایّاهم و مجازاته لهم علی اعمالهم وانّما قال ذلك لانّ ماهو آت قریب. می گوید نزدیك‌آمد وقت محاسبت بندگان ومجازات ایشان براعمال نیك وبدایشان، یعنی قیامت آمدنیست وآمدنی آمده گیر ونزدیك شده گیر، و گفته‌اند معنی اقتراب آنست که آنچه مانده‌است ازدنیا باضافت آنچه بگذشت کمست واندك. **مصطفی**(ص) گفته: «اقتربت الساعة ولایزداد الناس علی‌الدنیا الّا حرصاً ولاتزداد منهم الّا بعداً. همانست که رب‌العالمین گفت: «وهم فی غفلة معرضون» ای - معرضون عن امر الآخرة والاستعداد للحساب والجزاء. این واو حالست، ومعنی آنست که خلق‌از کار آخرت غافلند، همچون ناآگاهان‌روی ازآن گردانیده وبساز وبرگ آن‌نامشغول شده تا آنگه که ناگاه آید بایشان وایشانرا درغفلت گیرد، چنانکه گفت: «بل تأتیهم بغتةً فتبهتهم». واگر گوئیم آیت درشأن مشرکانست پس اعراض، اعراض‌از ایمانست، یعنی «وهم فی‌غفلة معرضون» عن‌الایمان والهدی.

«ما یأتیهم من ذکرمن ربّهم محدث» ذکر اینجا **قرآنست** چنانکه آنجا گفت: «وهذا ذکر مبارك انزلناه»، و در سورة الزخرف گفت:

« افنضرب عنکم الذکر صفحاً » یعنی القرآن و لفظ محدث با تنزیل
می شود نه با قرآن، که قرآن که فرو آمد نو نو فرو آمد آیت
پس از آیت و سورة پس از سورة بوقتهای مختلف، چنانکه حاجت بود، والمعنی
مایحدث‌الله من تنزیل شیء من القرآن یذکرهم ویعظهم به،«الاّ استمعوه وهم یلعبون»
و مقاتل گفت یحدث‌الله تعالی الامر بعدالامر، همانست که‌الله گفت: «لعلّ‌الله یحدث
بعد ذلك امرا»، حرب بن اسمعیل الحنظلی گفت امام اهل‌سنت: قدیم من رب‌العزة
محدث الی‌الارض. «الا استمعوه وهم یلعبون» یعنی لایستمعون الیه، استماع تدبر
وتفکر وقبول و انقیاد، وانما یستمعون الیه استماع لهو واستهزاء. و گفته‌اند
ذکر اینجا محمّد است صلی‌الله علیه وسلم. چنانکه درسورة القلم گفت: «ویقولون
انّه‌لمجنون وماهوالاّ ذکر للعالمین» یعنی محمّد (ص). دلیل برین تأویل آنست که
برعقب گفت حکایت از کفار: « هل هذا الاّ بشرمثلکم » واگر مراد قرآن بودی
کافران گفتندی: « هل هذا الاّ اساطیرالاولین». وباین قول‌محدث بمعا ارسال‌شود.
یعنی ـ ما یأتیهم من ذکر ربّهم محدث بالارسال الا استمعوه وهم یلعبون
مستهزئون به.

«لاهیة» نصب علی‌الحال، «قلوبهم» رفع لانّه‌فاعل، ای ـ ساهیة غافلة قلوبهم،
وقیل مشتغلة بالباطل عن‌الحق، وباللّهو عن‌الذکر، تقول هی عن‌الشیء یلهی، اذا
اشتغل عنه بغیره. قوله: « اسرّوا النّجوی » صفت آن مستمعانست که قرآن بلعب
واستهزاء شنیدند، یعنی. وهم یلعبون واسروا النجوی. آنکه بیان کرد که ایشان
که‌اند گفت: « الّذین ظلموا » یعنی ـ هم‌الّذین ظلموا. و روا باشد که الّذین در
موضع نصب بود بر تقدیر، اعنی ـ الّذین ظلموا. کسائی گفت، درین آیت
تقدیم وتأخیر است یعنی والذین ظلموا اسروا النجوی. و گفته‌اند، الّذین درموضع
خفض است، لانّه‌نعت‌الناس فی‌اوّل‌السورة، تقدیره اقترب للناس‌الّذین‌ظلمواحسابهم.
قومی نحویان گفتند این درلغت‌بعض عرب سائغ است که فعل پیش اسم بجمع گوید

اکلونی‌البراغیث . وعلی هذا قوله. «ثم عموا وصموا کثیر منهم» . قوله : « هـل هذا الّا بشر مثلکم» این تفسیر نجوی است یعنی ـ واسرّوا النجوی، «هل‌هذا الّا بشر مثلکم»معنی ـ آنست که کافران بایکدیگر برازمیگفتند که‌این **محمد** بشری است همچون شما آدمی مانند گوشت وپوست، چه تخصیص است اورا که دیگرانرانیست که اتّباع وی باید کرد وسخن وی باید پذیرفت ؟ « افتأتون السّحر وانتم تبصرون » ای ـ تقبلون سحره وانتم ترون انه رجل مثلکم . وقیل اتقبلونه وانتم تعلمون انّه سحر؟ یعنی **القرآن** ، وقیل اتقبلونه و انتم عقلاء ؟ او را می پذیریـد وسحر وی می‌پسندید وشما عاقلان چشم دارید که می‌نگرید .

: «قل ربّی یعلم‌القول فی‌السّماء والارض » رب‌العزة **مصطفی** (ص) را خبر داد از آنچه ایشان بایکدیگر پنهان‌می گفتند،آنکه گفت: ای **محمد** ایشانراجواب ده وبگوی خداوند من می‌داند هرچه درهفت آسمان وهفت زمین گویند پنهان یـا آشکارابروی هیچ گفت پوشیده نه ، آنچه بایکدیگر براز گفتید میداند وآنکه‌صدق من و دروغ شما میداند . قرأ اهل‌الکوفه غیر **ابی بکر** :«قال ربّی»بالالف علی انه اخبارعن **الرسول** صلی‌الله علیه و سلم بالقول ، والقول مسند الی الرسول و هو بشر فی قوله تعالی : « هل هـذا الا بشر مثلکم» ، وقرأ الباقون :«قل‌ربّی» بغیر الالف . والوجه انّه علی الامر للرسول (ص) بان یقول لهم انّ ربی یعلم القول ، یعنی السر والنجوی .

قوله :«بل‌قالوااضغاث احلام» **مبرّد** گفت: بل در کلام‌عرب بردو وجه‌استعمال کنند : یکی آنست که ازسخنی باسخنی گردد که دومی غلطی آید یا بروی نسیانی رود ، واین برالله تعالی روا نیست تعالی عن ذلك. دیگر وجه آنست که سخنی‌درست تمام بسر برد آنگه ابتدا کند بسخنی دیگر، واین برالله تعالی جائز است و بـاین معنی رب‌العالمین گفت : «بل‌عجبت ویسخرون ـ بل‌قالوا انا وجدنا آباءنا علی‌امة‌ـ بل قالوا اضغاث احلام» حکایت ازکافران می کند که در **قرآن** سخنهای مختلف

بباطل میگویند واز بهر آن که سخن ایشان همه دروغست. تناقض در آنست و صورت دروغ همین باشد که بریك حالت وبریك صفت بنایستد ، یکبار گفتند سحراست : «افتأتون السّحر»، پس گفتند سحر نیست . اضغاث احلامست،ای ـ اباطیل یراها النائم فی نومه لیس لها حقیقة. پس گفتند اضغاث واحلام نیست: «بل افتریه» این محمد مفتریست، ازبرخویش می‌نهدو اضافت بالله تعالی می کند . پس این نیزنقض کردند گفتند: «بل هوشاعر» فرا نهاده وفریت نیست ، که محمد شعر گوئیست ، والشعر معناه العلم ، وانما سمّی شعراً لانّه خاص برأسه لاهله، لایستطیعه غیرهم ، یقال شعر بمعنی علم،وشعراذا قال الشعر. آنگه گفتند اگرمحمد بآنچه‌میگوید زاست گویست « فلیأتنا بآیة »،معجزه‌ای ظاهر نماید چنانکه پیغامبران پیشین نمودند، چون ناقهٔ صالح وعصا و ید بیضاء موسی وابراء اکمه وابرص و مرده زنده گردانیدن عیسی.

رب العالمین بجواب ایشان گفت : «ما آمنت قبلهم من قریة » ای ـ اهل قریة اتتهم الآیات اهلکناها ،حکمنا باهلاکهم، « افهم یؤمنون » استفهام تبعید وانکـار یعنی فلا تأتیهم اذ قضینا فی السابق ان لانعذب امّة محمد بـالاستیصال ، بل الساعة موعدهم، والساعة ادهی وامر . معنی آیت آنست که ای محمد مشرکان قریش اقتراح آیات می کنند واگر آنچه می‌خواهند از آیات بایشان نماییم ایمان نیارند ونگروند، چنانکه جای دیگر گفت: «انها اذا جآءت لایؤمنون» وآنگه چون نگروندعذاب استیصال ایشانرا واجب آید چنانکه پیشینیانرا واجب آمد ، و ما عذاب این امت باقیامت افکنده‌ایم ، و حکمی که در ازل کرده‌ایم نگردانیم. «مایبدّل القول لدی ». وگفته‌اند وجه احتجاج برایشان بآنکه پیشینیان بعد از ظهور آیات ایمان نیاوردند آنست که اگر ظهور آیات سبب ایمان بندگان بودی ، پیشینیانرا بودی ، چـون پیشینیانرا نبود پسینیانرا هم نباشد ، واگر آیات سبب ایمان بودی قریش را آیات نمودیم، که ایشانرا قرآن معجز فرستادیم فعجزوا ان یأتوا بسورة مثله ، وانشقاق قمر نمودیم: «اقتربت الساعة وانشق القمر» الی غیر ذلك من الآیات والمعجزات .

« ومارسلنا قبلك الّا رجالا نوحی الیهم » . قرأ حفص عن عاصم نوحی بالنون و کسر الحاء علی لفظ التعظیم لموافقة ماتقدمه من قوله : «ومارسلنا» . وقرأ الباقون یوحی بالیآء و فتح الحاء علی بناء الفعل لمالم یسم فاعله ، و معلوم انّ الموحی هوالله تعالی علی کل حال . این آیت جواب ایشانست که گفتند : «هل هذا الّا بشر مثلکم» علت ترك ایمان خویش بشریت مصطفی (ص) مینهادند که چرا بما بشری فرستادند همچون ما نه فریشته‌ای ؟ رب العالمین برایشان حجت آورد که رسول پیشینیان هم بشر فرستادیم از بهر آنکه هر کسی باجنس خویش انس گیرد ، وبطبع وی نزدیکتر بود ، وازوی سخن بهتر فهم کند ، ولانّ الانسان کنفس واحدة ولا یأنف الانسان من نفسه . آنگه گفت : «فسئلوا اهل الذّکر» ای ـ اسئلوا کل من یقر برسول من اهل التورية والانجیل . « ان کنتم لاتعلمون» ان الرسل بشر. این خطاب باقریش است، می گوید ازاهل دانش بپرسید ایشان که کتب خوانده‌اند واخبار پیشینیان دانسته‌اند وبرسل اقرار داده‌اند ، اگر شما نمی‌دانید که پیغامبران بشر بوده‌اند. قال ابن زید : اراد بالذکر القرآن، یعنی فسئلوا المؤمنین العالمین من اهل القرآن، وهذا ماقال علی (ع) لمّا نزلت هذه الآیة نحن اهل الذکر یعنی المؤمنین . وفی الخبر انما شفاء العیّ السؤال .

« وما جعلنا هم جسداً » اکثر مایقال الجسد لمالیس فیه روح ، قال الله تعالی: «عجلاجسداً» والجسدواحدینبیٔ عن جماعة ای ـ ماجعلناهم ذوی اجساد .«لایأکلون الطعام» وهذه جواب قولهم ، مالهذا الرسول یأکل الطعام ، وقولهم یأکل ممّا تأکلون منه،ویشرب مماتشربون .وقولهم:« انّماانت من المسحّرين». فاعلموا ان الرسل اجمعین یأکلون الطعام وانهم یموتون وهو قوله : « وماکانوا خالدین » وهذا جواب قولهم : «نتربّص به ریب المنون» ، والمعنی هم من جمیع الوجوه کسائر بنی آدم الا فی رتبة النبوة و شرف المنزلة.

« ثمّ صدقنا هم الوعد » ای ـ صدقنا رسلنا الوعدالذی وعدناهم باهلاك من

كذبّهم، «فانجيناهم ومن نشآء» من المؤمنين ، «واهلكنا المسرفين» اى۔ المشركين. والنجاة على وجهين : احدهما ان ينجى بعد الوقوع فى العذاب . والثانى ان يمنع الوقوع فيه ، ونجاة الانبياء والمؤمنين من الوقوع فى العذاب .

« لقدانزلنا اليكم » يامعشر قريش ، « كتاباً » يعنى القرآن ، «فيه ذكركم» اى ۔ شرفكم ، فان القرآن نزل بلغتهم ، وفى ارضهم وعلى رجل منهم، كقوله : «وانه لذكر لك ولقومك» يعنى ــ ان هذا القرآن شرف لك ولقومك ، وقال تعالى : «بل آتينا هم بذكرهم» يعنى بشرفهم . وقيل معناه « فيه ذكركم » اى ــ شرفكم ، ان عملتم بمافيه . «افلاتعقلون» انّ فيــه شرفكم ان تمسّكتم بمافيه ، و قيل افلاتعقلون مافضّلتكم به على غيركم .

« و كم قصمنا» كم فى موضع نصب بقصمنا، ومعنى قصمنا اهلكنا واذهبنا، يقال قصم الله عمر الكافر اى ۔ اذهبه ، وقيل القصم ۔ كسر الشيئ الصلب حتى يلين . ويقال للذاهبة قاصمة الظهر، « من قرية كانت ظالمة» ، يعنى من اهل قرية كانوا ظالمين . « وانشأنا بعدها » اى ۔ وحدثنا بعداهلاكها. «قوماً آخرين » يقال انشأه فنشأ ، وهو ناشئ والجمع نشأ كخدم و حرس. « فلمّا احسّوا بأسنا » اى ۔ ادركوا بحواسهم عذابنا . يعنى ۔ اهل القرية المهلكة. «اذاهم منها» اى ۔ من القرية، «يركضون» اى۔ يسرعون هاربين .

ويقول لهم الملائكه: «لاتركضوا» اى۔ لاتهربوا فان هربكم لاينفعكم وسعيكم لايغنيكم من القدر . « وارجعوا الى مااترفتم فيه » اى۔ الى تنعمكم الّذى لاجله عصيتم الله فاحفظوه ان قدرتم عليه ، هذا امر تبكيت على ماكانوا يكذّبون به من العذاب ، اوتنبيه على ان هربهم لاينفعهم . « ومساكنكم لعلكم تسئلون» يعنى تسئلون هل وجدتم ماوعد ربكم حقاً . وقيل لعلكم تسئلون من دنياكم شيئاً . قالت الملائكة لهم هــذا على طريق الاستهزاء بهم كانّهم قيل لهم ارجعوا الى ما كنتم فيه من المال

والنعمة لعلکم تسئلون فانکم اغنیاء تملکون المال .قال **الحسن** : لعلکم تسئلون معناه لکی تعذبوا فیها ویحکی عن العرب انهم یقولون قدّم الیّ فلانالاسأله ، یعنی لاعذبه . **کلبی** گفت : این درشأن قومی آمد ازاهل **حصورا** دیهی ازدیهای یمن ، رب‌العزة بایشان پیغامبری فرستاد وایشان آن پیغامبررا دروغ زن داشتندوبکشتند تا رب‌العزة **بختنصر**را برانگیخت وقصد قتل‌واستیصال ایشان کرد،ایشان ازبختنصر و قصد وی آگاهی یافتند ، همه از دیه بیرون شدند گریزان و ترسان ، الله تعالی فریشتگان را فرستاد تا ایشانرا بقهر باز گردانیدند باخانها و مسکنهای ایشان و فریشتگان می گفتند : «لاتر کضوا وارجعوا الی‌ما اترفتم‌فیه ومساکنکم»وبختنصر در پی‌ایشان‌نشست تاهمه رابکشت ، مردان وزنان ایشان‌خرد و بزرگ ، وچهارپای ومرغ ایشان تا درآن دیه ازیشان یك چشم نگرنده نماند ودر آن حال منادی از هواندا میکرد: یا آل‌ثارات‌الانبیاء .یك‌قول آنست که ایشان‌خود گفتند بایکدیگر: لاتهربوا وارجعوا الی منازلکم واموالکم . « لعلکم تسئلون » مالاً وخراجاً یرضی به بختنصرفلایتعرض للقتل والقتال .

« قالوا یا ویلنا » آنگه که اعتراف ایشان سود نداشت بگناه خویش معترف شدند و گفتند :« یاویلنا » ای ـ هلکنا و وقعنا فی‌اشدالبلاء . « انّا کنّاظالمین»اقرّوا علی‌انفسهم بظلمهم بالاشراك بالله وقتل نبیّه . چون بأس وبطش حق بدیدند گفتند ای ویل برما گناه ما رابود .« فمازالت تلك دعواهم» یعنی فمازالت دعویهم‌بالویل. والدعوی والدعا واحـد. همه آن ویل می خواندند برخود که : « یاویلنا ، یعنی وقالوا للویل ، تعال فهذا اوانك کقولهم یاعجبا ، فیدعون العجب معناه یا عجب . یقال فهذا اوانك ، و کقولهم یا اسفا معناه یا اسف تعال وربّما قلبوایاء النداء واواً فقالوا وا اسفا،واعجبا«حتی جعلنا هم حصیداً» محصوداً بالسیف، مستأصلا بالعذاب «خامدین» میّتین حصدهم الموت حصداً قال الشاعر:

اذا الرجال ولدت اولادها واضطربت من کبر اعضادها.

وجعلت اسقامها تعتادها فهي زروع قد دنا حصادها .

«وما خلقنا السماء والارض و ما بينهما لاعبين» عبثا وباطلا . اللعب يدعو اليه الجهل يروق اوّله ولاثبات له . وانما خلقناهما لتجازي المحسن والمسیٔ ويستدل بهما على وحدانية الله عزوجل وقدرته . وقيل ماخلقنا السماء والارض ومابينهما ، ليأكل الناس ويشربوا ويتمتعوا ويفعلوا مايريدون ثم يموتوا ولايحشروا . وقيل ماخلقنا هما لنتخذ الزوجة والولد والشركاء .ثم قال تعالى : «لوارد ناان نتخذ لهوالاتخذناه من لدنّا» بحيث لايطلع عليه احدلانّه نقص وستره اولى ،وقيل «لاتخذناه من لدنّا» يعني من السماء من الحور العين فانهن اطهرواطيب ، لامن الارض ، وهذا رد على **النصارى** اذ جعلوا له **مريم** بزعمهم زوجة،وقيل اللهو الولدفي لغة **حضرموت** ،فيكون رداً على من قال **عيسى** ابنه، «لاتخذناه من لدنا» كقوله :«لاصطفى ممايخلق مايشآء »معنى آنست كه ما آسمان وزمين كه آفريديم نه بدان آفريديم تا جفت و فرزند وانباز گيريم ، آنگه گفت اگرماخواستيمی كه جفت وفرزند گيريم ازنزديك خود گرفتيمی چنانكه كس رابران اطلاع نبودی و از خلق خويش آن بر گزيديم كه خود خواستيمی « ان كنّا فاعلين » اگر ما خواستيمی چنين كرديمی لكن نخواستيم ونكرديم واز جفت وفرزند وانباز پاكيم ومنزه ومقدس ، « تعالى الله عن ذلك علواً كبيرا » وان شئت . جعلت ان كلمة نفي ،يعني ما كنّا فاعلين ، وقيل «لاتخذناه من لدنا» اي عندنا بحيث لايصل اليه علمكم. قال **ابن بحر** :ليس في الاية ذكر الولد والزوجة ، انّماهي عطف على الاية الاولى ، اي لوكان اللعب يليق بنالاتخذنا منه ما يكون في علمنا وقدرنا .

« بل نقذف بالحق على الباطل» نفي اللهو واللعب بقوله بل. نه نه بازی كن نيستيم وفرزند گير و جفت گير وانباز گيرنه ايم . آنگه گفت نقذف بالحق على الباطل يعني بالاسلام على الشرك وبالحجة على الشبهةوبالوعظ على المعاصي. وقيل الحق القرآن و الباطل ابليس ، والتقدير في اللغة على ذي الباطل، «فيدمغه» فيكسره فيبلغ ام دماغه

فلايحيى‌ولايبقى بعده، « فاذاهوزاهق»اى هالك‌ذاهب‌والمعنى نرمى‌بالحق على‌الباطل بالانبياء والكتب‌فيبطله‌حتى‌لا بقاله‌بعدها. «ولكم‌الويل»اى‌شدة‌العذاب « مماتصفون» الله‌به مما‌لايليق به من الصاحبة‌والولد .

النوبة الثالثة

قوله: « بسم‌الله الرحمن‌الرحيم» اسم‌من‌له‌الثبوت‌الاحدى والكون الصمدى،اسم من له‌البقاء الازلى‌والبهاء الابدى ، اسم‌من له العلم والحلم والارادة والطول والعزو السيادة ، اسم من له‌القدرة والحياة والاسامى والصفاة ، اسم من‌له الوجه ذوالجمال والقدر ذوالجلال ، سبحانه هوالله الكبير‌المتعال. بنام خداوند ذوالجلال، قادر بر كمال، مفضل بانوال ، صانع بى‌احتيال، قيوم بى گشتن‌حال ، درذات وصفات‌متعال، موصوف بوصل‌جمال ، منعوت بنعت جلال ، كرد‌گارست وبزرگوار، رسنده‌بهر‌چيز ودانا بهر‌كار ، پاك از انباز است و بى‌نياز ازيار ، خود بى‌يار وهمه عالم را يار ، آنجا كه دورست ديدهٔ يقين پردودست ، وآنجا كه ناپيداست روى توحيد گردآلودست ، پس آنرا كه بكرم نزديكست روزگار اوهمه سور وسرور است، و آنرا كه بفضل پيداست‌كار او نور على‌نور است .

يا حبيبى ومونسى وعمادى و غياثى و معقلى ورجائى .
ياملاذى ومأملى ومرادى. ارحـم‌اليوم ذلتى وبكائـى

اى‌خداوند اعلم ! اى مهيمن اكرم، اى صمد ارحم ، هرانس كه نه با توهمه دردست وغم ، صحبت كه نه درجوار توهمه اندوهست وماتم . جزياد حديث تو همه وزر است ومـاتم ، بادا روزى كه باز رهم ازلوح وقلم ، بيابم صرف‌قدم بصدق قدم ، آزاد شوم ازبند وجود وعدم، ازدل بيرون كرده حسرت وندم ،درمجلس انس قدح

شادی بردست نهاده دمادم . بداود وحی آمد که یا **داود** ذکری للذاکرین وجنتی للمطیعین وکفایتی للمتوکلین و زیادتی للشاکرین ، ورحمتی للمحسنین وانسی للمشتاقین، وانا خاصة للمحبین . ای **داود** هم طالبان وقاصدان حضرت مامختلفست و مـا رنج کسی ضایع نکنیم هر کس را آنچه سزای اوست و همت او بدو دهیم ' اناعندظن عبدی فلیظن بی ماشاء ، ذاکران را گفتیم سلام وتحیت شمارا ، مطیعانرا گفتیم نعمت جنت شما رامتوکلانرا گفتیم کرامت کفایت شما را ، شاکرانرا گفتیم زیادت نعمت شما را ، محسنان را گفتیم فضل و رحمت شما را ، مشتاقانرا گفتیم انس و سلوت شما را ، محبانـرا گفتیم شما مرا من شما را . مـن آن خداوندم که بندهٔ خود بفضل خودنزدیکم ، ناخوانده بوی نزدیکم ، ناجسته ونادریافته بوی نزدیکم ، بعلم نزدیکم واز وهمهادور ، بهرهٔ محبان خودم وبهره رسان من دور ، یاد من عیشست ومهر من سور ، شناخت من ملك است ویافت من سرور ، صحبت من روح است وقرب من نور .

قوله : « اقترب للنّاس حسابهم » قال **یحیی بن معاذ** : حان لك ان تحاسب نفسك فقد مضی اکثرعمرك وتنزجر عن الغفلة، فقد نودیت ودعیت الی الانتباه نداءلم یبق لاحد معه عذر . وهو قوله : « اقترب للناس حسابهم » فرحم الله عبداً حاسب نفسه قبل ان یحاسب ، و وزن اعماله قبل ان توزن وانتبه من غفلته قبل ان ینتبه . اولئك هم الابرار . نزدیك آمد وقت حساب بندگان ، و بندگان در خواب غفلتند اینك رستاخیز با هیبت روی نهاد بآفریدگان وایشان مست شهوت ، نه دیدهٔ آن که صورت روزگارخویش بهبینند ، نههمت آن که روزی شمارخود بر گیرند ، نیکمردان وجوانمردان بحقیقت ایشانند که از عرض گاه وخطرگاه قیامت بترسند ، و ازبیم حساب فردا امروزحرکات وسکنات خود بشمارند ، لباس مراقبت درپوشند و گوش باقوال واعمال واحوال خود دارند وساحت سینهٔ خودرا از لوث غفلت مطهردارند، چون میدانند که الله تعالی محصی انفاسست ، و عالم بحواسست و آنرا روز شمار بازخواستست ، بی اجازت شریعت یکدم نزنند . وبی اذن حقیقت یکقدم ننهند ، و

فقر وفاقت اختیار کردند، واین کلمات را مطالعت کردند، که طوبی للفقیر فی الدنیا والاخـرة، امـا فی الدنیا فلا مؤنة علیه ولاخراج، واما فی الآخرة فلاعتاب معه ولاحساب. می گوید خوشا عیشا که عیش درویشانست هم در دنیا و هم در آخرت، در دنیا شغل طلب خراج ومؤنت نه، ودر عقبی اندوه حساب وبازخواست نه، وازین عجیبتر و بزرگوارتر که ایشانرا الذت اعتذار است از حضرت ذی الجلال، چنانکه درخبر می آید: یؤتی بالرجل یوم القیامة فیقول الله عزوجل له عبدی لم ازوعنك الدنیا لهوانك زویتها عنك لصلاحك وصلاح دینك، «وهم فی غفلة معرضون» الغفلة علی قسمین: غافل عن حسابه لاستغراقه فی دنیاه وهواه. وغافل عن حسابه لاستهلاکه فی مولاه فالغفلة الاولی سمة الهجر، والغفلة الثانیة صفة الوصل، فالاولون لایستفیقون من غفلتهم الافی عسکر الموتی و هؤلاء لایرجعون من غیبتهم ابدالابد، لفنائهم فی وجودالحق جل وعلا. غافلان دواند: یکی در کاردنیا وهوای نفس مستغرق، ازشغل دنیا با کاردین نپرداخته و در غرقاب شهوت بمانده، یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرةهم غافلون. دیگر مردیست درمشاهدت جلال وجمال حق چنان مستهلك شده که از وجود خود بی خبر گشته حق او را ازبود خود بیزار کرده نفایه حدث بینداخته و صفت قدم برداشته، یحول بین المرء وقلبه. این حالت مصطفی (ص) است شب قرب و کرامت که او را بـر گلشن بلند خرام دادندچون بمنـزل قاب قوسین رسید و کبریـا و عظمت آلهیت دید گفت: لااحصی ثنـاء علیك. این عجب نگـر همه ثناء الله تعالی از وی می آموزند واو بعجز خود از ثنآء وی مقرآمد، این چگونه باشد چنانستی که سید گفتی ما چون با خلق باشیم علم ایشان در جنب علم ما جهل نماید، ایشانرا شرط خاموشی باشد و مرا شرط گفتن، باز چون بحضرت عزت ذوالجلال رسیم، علم ماوعلم عالمیان درجنب علم قدیم حق جهل نماید، آنجا مرا خاموشی سزد واقرار بعجزدادن. فرمان آمد که ای محمد لااحصی اقرار بعجزاست چنانکه اعوذبك منك: لااحصی ثنآء علیك: هنوزدربند

صفات خویش مانده‌ای و تا ازنظرصفات خویش پاك برنخیزی ما رانیابی. آنگه‌سید گفت: انت کمااثنیت‌علی‌نفسك. توچنانی که‌خود خودراستائی، مرترا وصف کردن هـم تو توانی ، آنی که خود گفتی و چنانکه خود گفتی . انی‌لااحصی‌تجریدست ، انت کما اثنیت علی نفسك ، تفرید است . و تابنده از غیرحق مجرد نگردد حق را فرد نگردد .

جویندهٔ تو همچو توفردی باید آزاد زهر علت ودردی باید.

«قل ربی‌یعلم القول فی‌السّماء والارض» ، درهفت آسمان وهفت‌زمین خداست خوانند گانــرا پاسخ کننده و آوازها را نیوشنده و بشنوائی خود برازها رسنده ، و خواهند گانرا بخشنده. یکی نعمت دنیا خواست یکی نعمت دین ، دنیا چهارچیز است : صحت وعافیت ، وامن وفراغت ، نعمت دین هم چهار چیزست :درتن طاعت، برزبان‌شهادت ، دردل‌معرفت ،درسرمحبت ، رب‌العزةبفضل و کرم خویش این نعمتها ازتو دریغ نداشت، تونیزبطمع زیادت شکرازوی دریغ مدار، که میگوید جل‌جلاله « لئن‌شکرتم لازیدنکم» .

« فسئلوا اهل‌الذکر ان کنتم لاتعلمون » اشارتست بعلم شریعت که آدمیان بآن مکرمند و دانایان در دو گیتی عزیز ، از حق شنیده در تنزیل ، وز مصطفی شنیده دربلاغ. وزاستادان آموخته بتلقین ، و گذشت ازعلم شریعت علم حقیقتست که : « وعلمناه من لدنّا علما » . علم شریعت آموختنی است . علم حقیقت یافتنی، علم‌شریعت بتلقینست، علم حقیقت از نوریقینست ، این علم حقیقت آفتابی است که مرد بنور عزت ازآفاق دل بیند ، وذات نبوت وصفات رسالت بشناسد ، چــون این شناخت‌پدید آمد جلال نبوت دامن درّاعهٔ وی در گوشهٔ پردهٔ خود بندد که «العلماء خلفاء الانبیاء ».و گفته‌اند اهل‌الذکر اهل قرآنند ، ایشان کـه در معانی و مبانی قرآن نظر کردند ، وبلطایف وحقایق آن راه بردند وباحکام و مواعظ و زواجر آن کار کردند ، تا رب العزة دلهای ایشان بنور حکمت روشن گردانید و چراغ معرفت

در باطن ایشان بیفروخت ومؤمنانرا بچراغ علم ایشان راه دین حق نمود ، تا اعلام قدرت‌وشواهدعزت ودلائل حکمت برایشان کشف گشت ، وباین تشریف واعزازحق رسیدند که رب‌العزة گفت : « لقد انزلنا الیکم کتاباً فیه ذکرکـم » این آیت اهل قرآن را تشریفی است بزرگوار و تهنیتی مهربار وبعزت عزیز که خاك جهان غلام اقدام اهل قرآنست ، عرصه قیامت و صعید سیاست در آرزوی روی اهل قرآنست ، اقداح شراب کوثر مشتاق لبان اهل قرآنست ، درجات جنات مأوی و حورعین و اشجار وانهار سلسبیل وزنجبیل ، دربند انتظار اهل قرآنست ، وازین همه عزیزتر و بزرگوارتـر ذات صمدی وصفات سرمدی در اشتیاق دیـدار اهل قـرآنست ، خود می گوید جل جلاله :

الاطال شوق الابرار الی‌لقائی وانّی الیهم لاشد شوقاً .

«وکم قصمنا من‌قریة‌کانت‌ظالمة» نتیجهٔ ظلم خرابی وطنست، **مصطفی** (ص) گفت : « لوکان‌الظلم بیتاً فی‌الجنّة لسلط الله علیه‌الخراب » وظلم صعب آنست کـه بنده برخویشتن کند که بجای طاعت معصیت نهد تا رب‌العزة باطن وی خراب کند، بجای توفیق خذلان نشیند ، شواهد معرفت رخت بردارد وسواس شیطان بجای وی رخت فرونهد ، اینست که رب‌العزة گفت:« و انشأنا بعدها قوما آخرین » و گفته‌اند درین آیت محوواثباتست ، محو آنست که گفت: «وکم قصمنا من قریة کانت ظالمة» اثبات آنست که گفت : « وانشأنا بعدهاقوماً آخرین » قومی جهان‌دارانرا زین‌جهان می‌برند آن محواست ، دیگرانـرا بجای ایشان می نشانند ، آن اثباتست . وذلـك معنی قوله : « یمحوالله مایشاء ویثبت » فی‌قول بعض‌المفسرین ، وقیل یمحو مایشاء من‌الباطل ، ویثبت مایشاء من‌الحق . کقوله : «بل نقذف بالحق علی‌الباطل‌فیدمغه» ای ـ ندخل نهار التحقیق علی‌لیالـی الاوهام ، فیتقشع سحاب الغیبة وینجلی صباب الابهام وتبرز شمس‌الیقین عن خفاء الظنون .

پیر طریقت باین معنی‌اشارت کرده گفته برخبرهمی‌رفتم جویان‌یقین، ترس ،

مایه وامید قرین ، مقصود ازمن نهان ومن کوشندهٔ دین ، ناگاه برق تجلی تافت از کمین ، ازظن چنان روز بینند واز دوست چنین .

۲- النّوبة الاولی

قوله تعالی : « **وله من فی السّموات والارض** » واوراست [وبندهٔ اوست] هر که درآسمان وزمین کس است ، « **ومن عنده** » وایشان که نزدیك وی‌اند [از فریشتگان] « **لایستکبرون عن عبادته** » خویشتن را بزرگ نمی دارند واز بنده بودن اورا ننگ نمی‌دارند وازپرستش اوسرنمی کشند . « **ولایستحسرون** (۱۹) » واز پرستش هیچ فرونمی‌مانند.

« **یسبحون اللّیل والنّهار** » می‌ستایند ومی پرستند ونماز میکنند شب و روز ، « **لایفترون** (۲۰) » سست نمیشوند .

« **ام اتّخذوا الهة** » این خدایان که ایشان گرفتندآنند . «**من الارض هم ینشرون** (۲۱) » که مردگانرا ازگور برانگیزانند .

« **لوکان فیهما الهة الّاالله** » اگر درآسمان وزمین خدایان بودی جز از الله‌تعالی، « **لفسدتا** » هم کار آسمان تباه گشتی هم کار زمین ، « **فسبحان اللّه ربّ العرش** » پاکی الله تعالی را خداوند عرش. « **عمّا یصفون** (۲۲)» از آنکه مشرکان صفت می کنند .

« **لایسئل عمّا یفعل**» نپرسند الله تعالی را از آنچه می کند که چرا کردی ، « **وهم یسئلون** (۲۳) » وایشانرا پرسند .

«**ام اتّخذوا من دونه آلهة**»جز ازاوخدایان گرفتند، «**قل هاتوا برهانکم**» بگوی حجت وبرهان خود بیارید درپرستش ایشان ، « **هذا ذکرمن معی** » درین نامه

یاد کرد وقصهٔ هر کس است که بامنند وسخن اللّٰه‌تعالی بااین مت ، **«وذکر من قبلی»** ویاد وقصهٔ هر که پیش از من ، **« بل اکثرهم لایعلمون الحقّ »** بلکه بیشتر ایشان آنند که کار راست و سخن راست نمی دانند ، **« فهم معرضون (۲٤) »** ایشان روی گردانیده می‌باشند .

« وما ارسلنا من قبلك من رسول » نفرستادیم پیش از تو هیچ فرستاده‌ای ، **« الّانوحی الیه »** مگر پیغام دادیم باو . **« انّه لا آله الّا انافاعبدون (۲۵) »** که نیست خدای مگر من مرا پرستید .

« وقالوا اتّخذ الرّحمن ولداً » گفتند که رحمن فرزندی گرفت ، **« سبحانه »** پاکی و بی عیبی او را ، **« بل عباد مکرمون (۲٦) »** [دختران نیستند فریشتگان] بلکه‌بندگانند نواختگان.

« لایسبقونه بالقول » بی دستوری‌اوسخن‌نگویند، **« وهم‌بامره یعملون (۲۷) »** وبفرمان او کار کنند .

« یعلم مابین‌ایدیهم » می‌داند الله تعالی کردهٔ کار ایشان **« وما خلفهم »** وکردهٔ آن که خواهند کرد، **« ولا یشفعون »** وشفاعت نکنند و آمرزش نخواهند ، **«الّالمن ارتضی »** مگر آنکس‌را که‌اللّٰه‌تعالی‌پسندد ، **«وهم من خشیته مشفقون (۲۸) »** وایشان ازبیم او ترسندگانند .

« ومن‌یقل منهم » وهر که ازفریشتگان گوید، **« انّی الٰه‌من‌دونه »** من‌خدایم فرود ازالله. **« فذلك نجزیه جهنّم »** اوآنست که اورا پاداش کنیم‌دوزخ، **«کذلك نجزی الظّالمین (۲۹) »** چنان کنیم پاداش ستمکاران .

« اولم یرالّذین کفروا » نمی بینند ناگرویدگان، **« انّ السّموات والارض کانتا رتقا»** که آسمانها وزمین بسته بودند ، **« ففتقناهما »** بگشادیم آنرا هردو، **« وجعلنامن‌الماء کلّ شیء حیّ »** وبیافریدیم از آب هر چیزی زنده ، **« افلا یؤمنون (۳۰) »** بنگروند که ما توانائیم ؟

« **وجعلنا فی الارض رواسی** » ودرزمين كوهها بلند كرديم، « **ان تميد بهم** » تازمين ايشانرا بنگرداند « **جعلنا فيها فجاجاً سبلاً** » ودرزمين راههافراخ ساختيم، « **لعلّهم يهتدون** (۳۱) » تاايشان راه دانند كه روند.

« **وجعلنا السّمآء سقفاً** » و آسمان كازی كرديم « **محفوظاً** » بی‌ستون نگاه داشته « **وهم عن آياتها معرضون** (۳۲) » وايشان از چندان نشانهای توانائی روی گردانندگان.

« **وهوالّذی خلق الّليل والنّهار** » او آنست كه بيافريدشب وروز، « **والشّمس والقمر** » وخورشيد وماه را، « **كلّ فی فلك يسبحون** (۳۳) » همه در چرخ آسمان شناو می برند.

النّوبة الثانية

قوله : « ولـه من السّموات والارض » خلقاً و ملكاً فكيف يكون ولداً و بينهما تناف . ملك وولادت هرگز بهم جمع نيايد و همچنين ملك و نكاح كه ميان ايشان منافاتست ، كسی كه فرزندی دارد نتواند بود كه آن فرزند ملك وی باشد ، و نـه كسی كه زنی دارد آن زن درآن حال كه منكوحۀ ويست مملوكۀ وی تواند بود ، پس ميدان كه هر كه در آسمان وزمين همه رهی و بنده‌اند خدايرا عـزّوجل ، همه مملوك ومصنوع ويند ، دعوی ولادت بروی باطل واو جل‌جلاله ازآن مقدس ومنزه. «ومن‌عنده» يعنی الملائكة الّذين‌عنده، الّذين جعلتهم العرب بناته، كماقال عزّوجل: «وجعلوا الملائكة الّذين هم عبادالرحمن اناثاً». «ومن عنده» . حجتست بـر معتزله و جهميه دراثبات جهت ومكان باری جلّ جلاله، اذلولم يكن بذاته فی‌موضع وعلمه فی كل موضع ، لماكان لقوله : «ومن عنده » معنی « لايستكبرون عن عبادته » ای‌ـ

لایتعظمون ولایستنکفون عن عبادته، ولایخرجون عن طاعته. «ولایستحسرون» ای ـ لایعیون. یقال حسر الرجل واستحسر، اذا لغب واعیی، والملائکة لایعیون فان تسبیحهم یجری مجری النفس.

«یسبّحون اللّیل والنّهار» ینزهون الله عن الولد والزوجة والشریك وعمّا لایلیق به علی الدوام، «لایفترون» ای ـ لایضعفون عنه، وقیل لایفترون ای ـ لایشغلهم عن التسبیح رسالة، ویجری التسبیح منهم مجری النفس منّا لایشغلنا عن النفس شیء فلذلك تسبیحهم دائم.

«ام اتّخذوا آلهة من الارض هم ینشرون» یعنی اهم اتخذوا آلهة ینشرون الموتی من الارض؟ استفهام است بمعنی انکار، می گوید مشرکان قریش که، بتانرا خدایان گرفتند این خدایان مردگانرا از گور برمی‌انگیزانند و ایشانرا زنده می گردانند تا ایشانرا بان شبهت افتد و ایشانرا انبازان الله تعالی گویند، معنی آنست که آنکه قدرت آن ندارد که مرده زنده کند خدائی را نشاید.

«لو کان فیهما» ای ـ فی السّمآء والارض. «آلهة الّا الله» یعنی غیر الله. الّا اینجا بمعنی غیرست وهمچنین درهمهٔ قرآن هرجا که گفت: «لااله الّا هو» یعنی لااله غیره. قال الشاعر:

و کل اخ مفارقه اخوه   لعمر ابیك الّا الفرقدان.

المعنی و کل اخ غیر الفرقدین مفارقه اخوه و معنی الآیة لو کان فی السّموات والارض، ارباب غیر الله لخربتا وهلك من فیهما بوقوع التنازع بین الآلهة. «فسبحان الله ربّ العرش عمّا یصفون» ای ـ له السّموات والارض ومافوقها من الکرسی والعرش، وهو منزه عن الوصف بالشریك والصاحبة والولد.

«لایسئل عمّا یفعل» ای ـ لیس علیه اعتراض فی فعله ولافی حکمه اذلا احد مثله وفوقه فیسأله عن فعله و حکمه بعباده. «وهم یسئلون» ای ـ العباد مسئولون عن افعالهم. او خداوندست آفریدگار و کردگار، گفت وی همه راست، حکم وی همه

صواب، فعل وی همه پاك، امر و نهی وی محکم، کس را نرسد که بر حکم وی اعتراض کند، یا برفعل وی چون وچرا گوید بحجت خداوندی و آفریدگاری، ولله الحجة البالغة. وبندگانرا پرسند از اقوال و اعمال ایشان چنانکه آنجا گفت: «وقفوهم انهم مسئولون» نه بدان پرسید تا بداند که ایشان چه کرده‌اند که حق جلّ جلاله دانا بوددر ازل که ازبندگان چه آیداز اعمال واقوال وحرکات وسکنات، دانست که ایشان چه کنند و کی کنند وچون کنند، پس سؤال ایشان ازطریق ایجاب حجّت است برایشان، نه‌از طریق استعلام، یکی اهل توبیخ باشد از وی پرسد تا حجّت بروی درست شود واورا توبیخ کند، یکی اهل مغفرت باشد از وی پرسد تاجزاء کردار وی بتمامی بدو رساند، **ضحاك** گفت: سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان قریش گفتند: یا محمّد ربّنا یکتب علینا الذنب ثم یعذّبنا علیه، وباین سخن تکذیب قدرخواستند، تاربّ العزة این ایت فرو فرستاد بجواب ایشان واین آیت حجّتی قاطع است بر**قدریه** ودلیلی واضح بربطلان دعوی ایشان. و **مصطفی** (ص) گفته: «القدریة مجوس هذه الامّة ان مرضوا فلاتعودهم وان ماتوا فلاتشهدوهم». وقال صلّی الله علیه وسلّم. «صنفان من امّتی لیس لهمافی الاسلام نصیب، المرجئة والقدریة». وقال صلّی الله علیه وسلّم: «یکون فی امّتی خسف ومسخ وذلك فی المکذبین بالقدر». وعن علی (ع) قال: قال رسول الله (ص): «لایؤمن عبدحتی یؤمن باربع، یشهدبان لااله الّاالله وانّی رسول الله بعثنی بالحق، ویؤمن بالموت وبالبعث، ویؤمن بالقدر». وعن عائشة قال: قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم: «ستة لعنتهم لعنهم الله و کل نبی مجاب الزائد فی کتاب الله والمکذب بقدرالله والمتسلط بالجبروت لیعزمن اذل الله، و یذل من اعزالله، والمستحل لحرم الله والمستحل من عترتی ماحرم الله والتارك لسنتی.

قوله: «ام اتّخذوا من دونه آلهة» امرهم الله بعبادتها فی کتاب من کتبه. «قل هاتوا برهانکم» قربوا حجتکم علی ذلك. «هذا ذکر من معی» ای ـ **هذا القرآن** فیه ذکر امّتی وذکر الامم المتقدمة ولیس فیه جواز ذلك ولاالامر بعبادة الاوثان.

وقیل تقدیره «هذاذ کر من معی»یعنی **القرآن** ،وهذا «ذ کرمن قبلی»یعنی **التوریة و الانجیل** ، ولیس فیها کلها اباحة ذلك . معنی آنست که ایشان جز ازالله تعالی خدایان گرفتند وپرستیدند، ای **محمّد** توایشانرا گوی حجّت خوذ بیارید بآن که الله تعالی شما را پرستش ایشان فرموده در کتابی از کتابهای خویش،اینك **قرآن** کتاب او که بامن ، واینك**توریة و انجیل** که پیش از من فرو فرستاده‌اند ، و درین کتابها ازین معنی هیچ چیز نیست تا بدانید که هر گز هیچ کس حجّتی نداشت بپرستش پرستیده‌ای جزالله تعالی . و گفته‌اند. «ام اتّخذوا آلهة» درآیت پیش گفت و«ام اتّخذوا من‌دونه آلهة» درین آیت گفت ، واین تکراربی‌فایده نیست ازبهر آنکه آنچه در آیت پیش گفت قیاسی است واین که درین آیت گفت تقلیدی.فقال فی‌الآیة الاولی : «ام اتّخذوا آلهة من‌الارض و هم ینشرون » یعنی اوجدوا آلهة ینشرون الموتی من‌الارض فاتخذوهم آلهة قیاساً ؟ وقال فی هذه الآیة : «ام اتّخذوا من دونه آلهة » . معناه اوجدوا فی کتاب الله الامر باتخاذ الآلهة فاتخذوهم آلهة تقلیداً ؟ و هذا معنی مفید حسن ، و قیل معنی الآیة « ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم » علی استحقاقها الالهیة و قدتم الکلام. ثم استأنف فقال « هذا » ای **القرآن** «ذکر من معی» ای خبر من‌معی وما احل‌الله‌لهم و ماحرم علیهم‌ومالهم من‌الثواب والعقاب . «وذ کرمن‌قبلی» ای خبر من قبلی من‌الامم السالفة ما فعل الله بهم فی‌الدنیا وماهو فاعل بهم فی‌الآخرة . «بل اکثرهم‌لایعلمون الحق» فلایتأملون حجةالتوحید. « فهم معرضون » بسبب‌جهلهم . قیل انما عدموا العلم‌لاعراضهم عن النظر،ولو وضعوا النظر موضعه لعلموا لامحالة،وهذا دلیل علی وجوب النظر ، وان العلوم‌الدینیة کلها کسبیّة.

« وما ارسلنا من قبلك من رسول الاّ نوحی الیه » . قرأ **حمزة و الکسائی و حفص عن عاصم** . نوحی بالنون و کسرالحاء اعتباراً بما تقدمه من قوله : « وما ارسلنا»،وقرأ الباقون یوحی بالیاء وفتح‌الحاء علی مالم یسمّ فاعله . «انّه لااله الاّ انا

فاعبدون» یریدلم یبعث رسولا الا بتوحیدالله ولم یأت رسول بان لهم الهاً غیر الله.

« وقالوا اتّخذالرّحمن ولداً » الاتّخاذ و التبنی واحد ، لکنه اذا استحال ان یکون له ولد،فالتبنی بولدالغیر ابعد،لان ذلك انّما یطلب به التعزز والاعتضاد بمکانه ، والله «سبحانه» غنی عن ذلك . این آیت رد است برمشرکان که گفتند الملائکة بنات الله ، وهم **خزاعة** .وبرطایفهٔ جهودان که گفتند عزیربن الله ، وبرترسایان که گفتند المسیح بن الله سبحانه کلمة تنزیه ای ـ هو منزه عن اتخاذ الولد لان ذلك یقتضی المجانسة والله عزوجل منزه عن الوصف بالجنس والنوع . « بل عباد مکرمون » ای ـ بل هم عباد مکـرمون ، اکـرمهم الله بطاعته ولیسوا بالاولاد ، ثم اثنی علیهم فقال :

«لایسبقونه بالقول» ای ـ لایتکلمون الا بما امرهم بـه ، ولایتعبدون الاّ ما امروا به .«وهم بامره یعملون» مایعملون بامره. نظیره قوله: «لایعصون الله ما امرهم ویفعلون مایؤمرون» قال **سهل بن عبدالله** : لایسبقونه ای ـ لااختیارلهم مع اختیاره، وهم بامره یعملون اتباع السنة فی الظاهر ومراقبة الله فی الباطن.

« یعلم مابین ایدیهم وماخلفهم » ای ـ ماعملوا وماهم عاملون. قال **ابن عباس**: وقیل ماکان قبل خلقهم ومایکون بعد خلقهم . « ولا یشفعون الاّ لمن ارتضی » ای ـ لمن رضیه الله . وقال لااله الاّالله محمّد رسول الله . « وهم من خشیته مشفقون» ای ـ خائفون ومن مکره لایأمنون، گفته‌اند خشیت اینجا بمعنی علم است ای ـ من العلم به مشفقون . می گوید ایشان ازآن که ویرا می‌دانند ازو میترسند. قال **الواسطی** : الخوف للجهال والخشیة للعلماء ، والرّهبة للانبیآء ، وقدذکر الله الملائکة ، فقال « وهم من خشیته مشفقون » وفیه دلیل علی انّه سبحانه لوعذّبهم لکان ذلك جائـزاً اذلولم یجزان یعذب البریٔ لکانوا لایخافونه لعلمهم الله انهم لم یرتکبوا ازلة. قوله:«ومن یقل منهم » ای ـ من الملائکة وممن عبدوا من دون الله . «انّی اله من دونه فذلك» ای ـ ذلك القائل.«نجزیه جهنّم کذلك نجزی الظّـالمین» ای ـ الکافرین . قال **قتادة**:

اراد به ابلیس حیث ادعی الشرکة ودعا الی عبادة نفسه و امر بطاعته ، قال لانّه لم یقل احد من الملائکة «انی اله من‌دونه» .

« اولم یرالّذین کفروا » قرأ ابن کثیر وحده الم یر بغیرالواو ، وقرأ الباقون اولم بالواو وهما فی‌المعنی سواء ، والرؤیة هاهنا بمعنی العلم . و قیل هی من رؤیة البصر.«انّ السّموات‌والارض کانتارتقاً » ای- منسدتین‌ولم یقل‌رتقین لان الرتق‌مصدر، والمعنی کانتاذواتی‌رتق‌فجعلناهماذواتی‌فتق،والفتق‌هوالفصل‌بین‌شیئین،کانتاملتیمتین. وفیها اربعة اقوال :احدهاانّ‌السّموات‌کانت متّصلة‌بالارض، ففتقنا همابان جعلنابینهما الهوآء . و الثانی انّ السّموات کانت واحدة، ففتقناها بان جعلنا ها سبعاً . و الثالث کانت‌السّموات رتقاً لیس فیهما فتق‌ولافروج ینزل منها المطر،وکانت الارض رتقاًلیس فیها فتق‌یخرج منه النبات. ففتقنا السّموات لانزال الغیث ، وفتقنا الارض لاخراج النبات ، وعلی هذا القول المراد بالسّموات، السمآء الدنیافجمعت ، والقول الرابع کانتارتقاً بالظلمة لایری مافیهما، ففتقنا همابخلق الاجرام النیّرة . معنی آیت آنست که نمی بینند ناگرویدگان‌ونـنگرند که آسمانها یك طبقه بود وما بقدرت وحکمت خویش آنرا هفت طبقه‌کردیم وزمین یك طبقه بود هفت کردیم ، درمیان آسمان و زمین هوا نبود که هردو درهم بسته بود ماازهم جدا کردیم ، آسمان بر هوا بقدرت بداشتیم ، و زمین بر آب نهادیم آسمان بسته بود از باران ، و زمین ازنبات، ما آنرا بگشادیم وفرجها پدید کردیم تا ازآسمان باران آمد وازمین نبات مصالح و منافع آدمیانرا . همانست که گفت : «والسماء ذات‌الرجع و الارض ذات الصدع» این همه بآن کردیم‌تا درنگرید وبدانید که این کرده هارا کردگاری هست واین آفریده‌ها را آفریدگاری ، آنگه در دلایل توحید بیفزود گفت : « وجعلنا من المآء کلّ شیءٍ حیّ» ای ـ خلقنا کل شیءٍ له حیوة من‌الماء ، وهوالنطفة التی تخرج من‌بین الصلب والترائب ، نظیره قوله : « والله خلق کل دآبّة من ماءٍ » ای- کل حیوان‌یدبّ من عاقل وبهیمة، وقیل یرید به‌المآء المشروب ، لان الله سبحانه خلق الماء اولا ثم

قلب الماء ناراً وخلق منها الجنّ وقلبه ريحاً وخلق منها الملائكة ثم احاله طيناً وخلق منه آدم. وسأل **ابوهريره رسول الله** (ص). ممّ خلق الله الخلق؟ فقال عليه السلم: «من الماء». وقيل جعلنا، هاهنا يتعدى الى مفعولين والمعنى يعيش كل شيء بالمآء، وفيه اضمار، تقديره وجعلنا المآء حيوة كل شيء، فخذف المضاف واقيم المضاف اليه مقامه. ثم قال تعالى: «افلايؤمنون» مع ظهور الآيات.

«وجعلنا في الارض رواسي» اى ـ جبالا ثوابت، من رسا اذا ثبت، و سمّيت رواسي لانّ الارض رسّت بها. «ان تميدبهم» يعني لانّ لاتميدبهم، قال **قتادة**: كانت الارض تميدولايثبت عليها بنآء فاصبحت وقدخلق الله الجبال اوتاداً لها حتى لاتميد. والميد في اللغة التحرك والدوران. «وجعلنا فيها» اى ـ في الارض. وقيل في الجبال «فجاجاً» اى ـ طرقاً. جمع فج وهوالطريق الواسع. وقيل هوالطريق بين الجبلين. «لعلّهم يهتدون». الى ديارهم واوطانهم، و قيل يهتدون بالاعتبار، يقال انّ مابين المشرق والمغرب مسيرة خمس مأته عام، اكثرها مفاوز وجبال وبحار، والقليل منها العمران ثم اكثر العمران اهل الكفر، والقليل منه الاسلام، وحول الدنيا ظلمة ووراء الظلمة جبل قاف، وهوجبل محيط بالدنيا، وهومن زمرّد اخضر واطراف السمآء ملتصقة به، ويقال مامن جبل في الدنيا الاوعرق من عروقه يتصّل بقاف، وقد سلّط الله ملكاً بالقاف فاذا اراد الله هلاك قوم، امر الملك فحرك عرقاً من عروقه، فانخسف بهم.

قوله: «وجعلنا السّمآء سقفاً» يعني سقفاً في الارض. «محفوظاً» حفظه الله جل وعزمن الوقوع على الارض الّا باذنه، كقوله: «ويمسك السّمآء ان تقع على الارض الّا باذنه». وقيل محفوظاً من الشياطين بالشهب كقوله: «وحفظناها من كل شيطان رجيم» وقيل محفوظاً بالهواء من غير علاقة ولاعماد. «وهم عن آياتها» اى ـ الكفّار عن الادلة التى فيها كالشمس والقمر و النجوم، «معرضون» غير متفكرين فيها. ولامعتبرين بها.

«وهوالّذى خلق اللّيل و النّهار» الليل والنهار خلقان لله عزّوجل فمادامت

الشمس تقطع من المشرق الـی المغرب فهو نهار، و مادامت تقطع من المغرب الی المشرق فهو لیـل ، ولو لاتعاقبهما لماکان بشر ولانبات ولا للحیوان قـرار کماکان فی الاماکن الّتی لاتزول عنها الشمس و الاماکن التـی لاتطلع علیها ، «والشّمس والقمر کلّ فی فلك یسبحون» انما قال هذا لان الفلك یدور فی بحر مسکوب، وقال یسبحون کنی عنهم بکنایة العقلاء لانه اضاف الیهم فعل العقلاء کقوله: «والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین» روی عن ابن عباس انه قال : القمر اربعون فرسخاً فی اربعین فرسخاً فی ستین فرسخاً، و کل نجم مثل جبل عظیم فی الدنیا، وقال بعضهم الشمس مثل عرض الدنیا ولولاذلك لکانت لاتری من جمیع الدنیا ، و کذلك القمر ، واختلفوا فی الفلك. فقال ابن عباس: الفلك السّماء. واکثر المفسرین علی انّ الفلك موج مکفوف تحت السّماء تجری فیه الشمس والقمر والنجوم. وقال الحسن : الفلك شبه الطاحونة تجری تحت السّمآء . وقال قتاده : الفلك له استدارة بین السّماء والارض یدور بالنجوم مع ثبوت السّمآء، وقیل انه یدور دور الکرة ، وقیل یدور دوور الرحی ، و قیل الفلك القطب الذی تدور علیه النجوم ، وقیل الفلك المواضع التی رکبت فیها النجوم ، وقیل «فی فلك» یعنی فی دوران ، وقیل الفلك جرم مستدیر والاستدراته سمّی فلکاً ولکل واحد من السّیّارات فلك ، وفلك الافلاك یحرکها کل یوم حرکة واحدة من المشرق الی المغرب، والله اعلم، و من المفسرین من قال ان الله عزّوجل هو العالم بکیفیّة جریها، یجریها کیف یشاء و کما یشاء .

النوبة الثالثة

قوله : «وله من السّموات والارض» الآیة ... له الحادثات ملکاً والکائنات حکماً وتعالی ان یتجمل بوفاق او ینتقص بخلاف ، کائنات و محدثات موجودات و

متلاشيات در زمين ودرسموات همه ملك وملك اوست ، رهى و بنده و چاكر اوست حقيقت ملك بنزديك ارباب معانى قدرت است بر ابداع و اختراع ، و اين حقيقت صفت اوست وملك بسزا ملك اوست، بى خيل وخدم وبى طبل وعلم وبى سپاه وحشم، شاهان جهان چون لشكر عرض دهند خدم وحشم برنشانند ، خيل وخول آشكارا كنند پس بملك وملك ونعمت وتنعم وسوار وپياده ودر گاه و بارگاه خود سر افتخار برافرازند ، وحق سبحانه وتعالى اطلال ورسوم كونرا آتش بى نيازى در زند و عالم هباءً منثور گرداند وغبار اغيار از دامن قدرت بيفشاند و زمام اعلام برسر مركب وجود كند، آنگه ندا درعالمدهد كه : «لمن الملك اليوم ؟» پس هم خودبجلال عزّت خويش خودرا جواب دهد«لله الواحدالقهار ».مؤمن چون اعتقاد كند كه همه حق و ملك اوست وعزّت عزّت اوست، سزاى وى آنست كه لوح دعوى بشكند وبساط هوس درپيچد وسوداى انيّت ازسر بيرون كند ودامن ازكونين وعالمين در كشد ، ننگش آيد كه بمخلوق همچون خود سر فرود آرد ، يادل در كسى بندد:

ومن قصد البحر استقل السواقيا .

غواص بلند همت كه بادرياى مغرق بجان ستد وداد كند تا گوهرشب افروز بدست آورد كى بشبه سياه رنگ تن در دهد ، نيكو سخنى گفت آن عزيز عهد كه : من عرفالحق لم يحتمل اذلال الخلق .

قوله : «لوكان فيهما آلهة الّاالله لفسدتا»تا اگر در آسمان وزمين جز از الله‌تعالى خدايان‌بودى ميان‌ايشان تنازع بودى و عالم همه‌خراب گشتى،اين برذوق‌جوانمردان طريقت اشارتست بقطع علاقه ورفض اسباب و به قال **السيارى** :حثك فى هذه‌الاية على‌الرجوع اليه والاعتماد عليه وقطع‌العلائق والاسباب عن قلبك . هر كرا ديده‌بر اسرار اين‌آيت افتاد وتوفيق رفيق خوديافت ديده ازنظر اغياربردوزد وخرمن‌اطماع بخلق بسوزد وبا دلى بى‌غبار وسينه‌اى بى‌بار منتظرالطاف ومبار الهى بنشيند تا حق جل جلاله بلطف خودكار اوميسازد و دل اورا ذرمهد عهدمى دارد ، اعرابى را ديدند

دست در آستان کعبه زده ومی گوید : من مثلی ولی الـه ان اذنبت منّانی ، وان تبت رجانی وان اقبلت ادنانی ، وان ادبرت ناداني ، ان ربّنا لغفور شکور.

قوله : «لایسأل عمّا يفعل وهم یسئلون» ردقدریانست وارشاد سنّیان ، قدریان گفتند اگر کل حوادث باو حوالت کنیم خدای تعالی معیوب گردد گفتند شر ازما است وخير ازو، همچنان کـه گبران گـویند خیر از یزدان وشر از اهرمن، القدرية مجوس هذه الامة . قدری مر گبری را گفت مسلمان شو گفت تا او نخواهد چون مسلمان شوم ؟ قدری گفت اومیخواهد لكن ابليس نمی‌خواهد ، گبر گفت پس من با خصم قوی‌ترم ضعیف راچه خواهم کرد. اما ارشادسنیان از آن رویست که حق جل جلاله مالك بر اطلاقست اور راسد که درملك خود چنانکه خواهد تصرف کند. مصطفی (ص) گفت : «لوعذبنی وابـن مریم لعذبنا غیر ظالم» بترس از خدای کـه هرچه خواهد کند و کس را زهرهٔ اعتراضی نه ، وبرحکم وی چون وچرا نه. استحیی من الله لقربه منك وخف الله لقدرته عليك . ازخدای شرم دار که بتونزدیکست وزخدای بترس که برتو قادرست وبدان که این کاری است رفته وبوده هر کس را بمنزل خود رسانیده وموضع وی پدید کرده ، آنکه بسرراه معاملت باز آورده. انبیاء که آمدند نه کاری نو درین عالم آوردند یا خبری نو درسینهٔ تو نهادند ، بلکه آنچه درسینهٔ تو بود بجنبانیدند وآنچه درحق تو نهاده بود ترا سوی آن خواندند . «وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله» امیرالمؤمنين علی (ع) رایرسیدند ازقدر گفت : سرّ الله فلاتكشفه. بحر عظيم فلاتلجه. علم بشریت طاقت کشش وی ندارد ، فهم و وهم آدمی هر گـز بدان نرسد ، و نداند هرچند پیش رود متحیرتر بود ، هرچند بیش تصرف کند افتاده تر آید .

بارخ تو کیست جان جز که یکی بلفضول   بالب تو کیست عقل جز که یکی بلهوس.

قوله : «ام اتّخذوا من دونه آلهة قل ها توابرهانكم» الاية .. الاشارة فيه الى التوحيد الحق وافراد الرّب بوصف التفرّد و نعت الوحدانية و اصل التوحيد الطيران فی میدان التجريد والاقامة عند احكامه بالتفريد ، وقطع الخوف والرجاء عن القريب

والبعید، وتسلیم‌الامر الی‌الله لیحکم کیف یرید. وقال **الشبلی** : الواحد یکفیك من الکل، والکل لایکفیك من‌الواحد. **شبلی** گفت حق جل جلاله واحدست اگر تو هزار خصم داری چون حق تعالی باتو باشد همه کفایت کند، واگر تقدیراً هزاریار ومعین داری چون حق تعالی با تو نباشد بدست توباد بود، رسول خدای (ص) درغار با صدّیق می گفت : « لاتحزن ان‌الله معنا » اندوه مدار که الله تعالی بـامـاست و عنکبوتی را گفتند مهترپیغامبران وسرصدّیقان را درغار از دشمن پنهان کـرده‌ایم رو زاویهٔ عجز وفقرخود بردرآن غاربزن، تا بدرقهٔ ایشان باشد، هیچ چیز درعالم ازعنکبوت عاجزتر نیست و ازخانه وی ضعیف تر نیست . « وانّ اوهن البیوت لبیت العنکبوت » چون خواهد که هلاك کند دشمنی‌را چون **نمرود** بپشه هلاك کند، او خداوندی است که هرچه خواهد کند وقدرت‌خود بهرچه‌خواهد نماید، یکی‌نظاره کن در کمال قدرت او در آفرینش آسمان و زمین کـه می گوید جل جلاله : « اولم یرالّذین کفروا انّ السّموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء کل شیءٍ حیّ » وجعلنا وجعلنا وجعلنا، تا آخر آیات همه اشارتست بکمال قدرت او و بیان حکمت او، چون بقدرت نگری همه معدومات رنگ وجود گیرد. چون بعزت نگری همه موجودات رنگ عدم گیرد، وتا ظن نبری که هرچه دانست بگفت، هرچه توانست بکرد، وهرچه داشت بداد، موجودات ومخلوقات نمودکاریست از قدرت او، وحیها والهامها ذره‌ایست ازعلم او، چنانکه حکمی چند ازعلم خویش بخلق فرستاد، وعلم بته نرسید همچنین کلوخی چندبهم بازنهاد وقدرت او بپایان نرسید، اگر هزاران عرش و کرسی وآسمان وزمین بیافرینند هنوز ذره‌ای‌از قدرت‌خود پیدا نکرده باشد، آن قدرت تواست که متقاصراست ومتناهی، اما قدرت او جل‌جلاله متعالی است و نامتناهی، هرچه‌درعقل محالست، الله عزوجل بران قادربر کمالست، و در قدرت بی‌احتیال است ودر قیّومیّت بی گشتن حالست، ودر ذات وصفات‌جاوید متعال‌است.

قوله : « و هوالّذی خلق‌اللّیل والنّهار » بـرذوق اهل معرفت این شبو روز

نشان قبض و بسط عارفانست واین قبض و بسط حکم الهی و تقدیر پادشاهی است، گاه درقبضهٔ قبضش نهد تا سلطان جمال او را بحکم نوال بنوازد، و آنگه شرط مرد صاحب درد آنست که درقبضهٔ قبض مهذب و بی‌اعتراض بود، و بر بساط بسط مؤدب بی‌اعراض باشد، که بزرگان دین چنین گفته‌اند: لایجدالعبد حلاوة الایمان حتی یأتیه البلاء من کلّ مکان

« والشّمس والقمر کلّ فی فلك یسبحون » شمس و قمر بیافرید در بروج آسمان و بر ذروهٔ افلاك روان. آفتاب بروجهی آفرید که بیفزاید و نکاهد، وقمر بروجهی که افزاید و کاهد. گاه درمحاق بود و گه دراشراق. آفتاب نشان صاحب توحید است که بنعت تمکین درحضرت شهود می گوید: لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً. و قمر نشان صاحب علم است که در میدان اجتهاد قدم دارد از راه نظر واستدلال در آمده و دیده درطاعت واعمال داشته لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم صاحب توحید خداوند درداست وصاحب علم خداوند کرد است، صاحب کرد درنظارهٔ سبب، و صاحب درد در نظارهٔ مسبب از سبب فارغ است. وبزرگان دین گفته‌اند سبب ندیدن جهلست اما با سبب بماندن شرکست. عارفی را دیدند که برلب دجله گفت: سیدی اناعطشان و مضی ولم یشرب. آن عزیز در نظارهٔ مسبب چنان مستغرق بود که پروای سبب نداشت درمشاهدهٔ حق نه دجله دید ونه آب دجله. کسی که مشغول کاری بود اگرحوراء بهشت بروی بگذرد خبر ندارد،

یعلم‌الله گر همی دانم نگارا شب ز روز
زانکه هستم روز و شب مدهوش و سرگردان عشق..

۳- النّوبة الاولی

قوله تعالی: « وماجعلنا لبشر من قبلك الخلد » هیچ مردم را پیش از تو

پایندگی وجاویدی ندادیم ایدر . «**افان متّ فهم الخالدون** (۳٤) » که تــو بمیری ایشان جاوید مانند .

« **کلّ نفس ذائقة الموت** » هر کسی چشندهٔ مرگست.وهرتنی، «**و نبلوکم**» می آزمائیم شمارا[تا زنده اید]،« **بالشّر والخیرفتنة** » ببداین جهان و نیك این جهان برسیدن را از شما ، « **والینا ترجعون** (۳۵) » وپس شمارا با ما آرند.

« **واذا رآك الّذین کفروا** » آنگه که کافران ترا بینند ، « **ان یتّخذونك الّاهزوا** » ترا جـز بافسوس فرا نمی دارند ، « **اهذا الّذی یذکر آلهتکم** » می گویند اینست که خدایان شما را بزبان می آرد ، « **وهم بذکر الرّحمن هم کافرون** (۳٦) »وایشان بنام رحمن وسخن او کافرند .

« **خلق الانسان من عجل** » مردم را از شتاب آفریدند ، «**سأریکم آیاتی** » با شما نمائیم باز نمودنی نشانهای خویش ، « **فلایستعجلون**(۳۷) » مشتابانید مرا .

« **ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین** (۳۸) » و می گویند که بودن این وعده کی ، اگر راست گویند ؟

« **لویعلم الّذین کفروا** » اگر می دانستندی کافران حال خویش ، « **حین لایکفّون عن وجوههم النّار** » درآن هنگام که بازنمی توانند برد ازرویهای خویش آتش ، « **ولاعن ظهورهم** » ونه از پس پشتهای خویش . « **ولاهم ینصرون**(۳۹) » ونه ایشانرا یاری دهند وفریاد رسند .

« **بل تأتیهم بغتة** » بلکه آتش بایشان آید ناگاه ، « **فتبهتهم** » تا در آن درمانند، « **فلایستطیعون ردّها** »نه باز پس بردآن توانند، « **ولاهم ینظرون**(٤۰) » ونه درایشان وزاری ایشان نگرند .

« **ولقد استهزیٔ برسل من قبلك** » افسوس کـردند برسولانی پیش از تو ، « **فحاق بالّذین سخّروا منهم** » فراسرنشست ایشانرا که آن افسوس کردند ازآن افسوس کنندگان، « **ماکانوا به یستهزؤن** (٤۱) » سرانجام آن افسوس که می کردند

و پاداش آن. « **قل من یکلؤکم باللّیل والنّهار** » بگوی آن کیست که شما را نگاه می‌دارد بشب وروز، « **من الرّحمن** » از رحمن وعذاب او، « **بل هم عن ذکر ربّهم معرضون** (۴۲) » بلکه ایشان روی گردانیده‌اند ازسخن خداوند خویش.

« **ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا** » یا ایشانـرا خدایانست که ایشانرا نگاه دارد جز ازما؟ « **لایستطیعون نصر انفسهم** » آن خدایان خودخویش را بکارنیایند، « **ولاهم منها یصبحون** (۴۳) » ونه ازما بایشان صحبت ونگاه داشت ویاری.

« **بل متعنا هؤلاء وآباء هم** » نه‌جز آنکه ماایشان را درین جهان برخوردار کردیم، وپدران ایشانرا یك چند، « **حتّی طال علیهم العمر** » تا بودن درین جهان ورایشان دراز گشت، « **افلایرون انّا نأتی الارض** » نمی بینید که فرمان ما بزمین می آید، « **ننقصها من اطرافها** » کم می کنیم و میکاهیم از کرانهای آن[شهر شهر و گروه گروه]، « **افهم الغالبون** (۴۴) » کفرهٔ قریش ما را ور خـود کـم توانند آورد.

« **قل انّما انذرکم بالوحی** » بگوی من به‌پیغام آسمان‌شمارا آگاه‌می کنم‌و می‌ترسانم،« **ولایسمع الصّمّ الدّعاء** »و کران‌بازخواندن‌نشنوند،« **اذامایندرون** (۴۵) » آنگاه که ایشان را ترسانند.

« **ولئن مسّتهم نفحة من عذاب ربّك** » واگر بایشان رسد زخمی ازعذاب خداوندتو،« **لیقولنّ یاویلنا** »سخن‌این گویند که‌ای‌هلاك بر ما،« **انّا کنّاظالمین** (۴۶) » گناهکار بودیم وستمکار برخویشتن.

« **ونضع الموازین القسط لیوم القیامة** »وترازوهای داد وراستی روز رستاخیز نهیم، « **فلا تظلم نفس شیئا** » از هیچ کس‌هیچ چیز نکاهد ازکردار او، « **وان کان‌مثقال حبّة من خردل اتینابها** » اگرهمه همسنگ یك دانهٔ خردل بود از کردار آریم آنرا بترازو، « **وکفی بنا حاسبین** (۴۷) » وبسندهٔ شما رندگان که مائیم کردار خلق را ذرّه ذرّه.

« **ولقد آتیناموسی وهرون الفرقان** » ودادیم موسی وهارون‌را نامه که در آن جداست میان راستی و کژی . « **وضیاء وذکرآ للمتقین** (۴۸) » و روشنائی و یادگاری پرهیزکارانرا ،

« **الّذین یخشون ربّهم بالغیب** » ایشانرا که خداوند خویش را می دانندنادیده وازوی میترسند ، « **وهم من السّاعة مشفقون** (۴۹) » واز رستاخیزبر بیم‌می‌باشند ،

« **وهذا ذکرمبارك** » واین قرآن سخنی است برکت بر وی پیوسته ، « **انزلنا** » فرو فرستادیم آنرا ، « **فانتم له منکرون** (۵۰) » شما بآن ناگرویده‌اید .

النوبة الثانیة

قوله: «وماجعلنا لبشر من قبلك الخلد» ای- دوام البقاء فی الدنیا، « افان‌مت فهم الخالدون» ای-فهم الخالدون ان‌متّ ،این‌جواب‌مشرکان‌قریش‌است که‌هلاك‌پیغمبر بآرزو میخواستند میگفتند:« نتربّص به ریب المنون»چشم نهاده‌ایم‌بآن که‌اوبمیرد و بازرهیم ازو ،رب العزة گفت توبمیری نه ایشان خواهند بود که ایشان هم بمیرند .همانست که گفت:«انّك‌میّت و انهم‌میّتون» . یعنی که در مرگ شماتت نیست که بهمه کس خواهد رسید وهر کسی خواهد چشید ، اینست که گفت جل جلاله :

« کلّ نفس ذائقة الموت » ای - کلّ ذی جسد وروح سیذوق و یقاسی مرارة الموت ، درآفرینش کسی نیست که‌شربت مرگ نچشد هم‌فریشتهٔ مقرب وهم‌پیغامبر مرسل .

قضیت تحبنیّ فسرّقوم حمقی بهم غفلة و نوم
کانّ یومی علیّ حتماً ولیس للشامتین یوم

آن‌روز که « کلّ من‌علیها فان» از آسمان فرو آمد یعنی که هرچه در زمین

خلقست مرگ برایشان روانست وفنا حاصل ایشان است ، فریشتگان آسمان طمع داشتند که چون اهل زمین را مخصوص کرد بفنا ، ایشانرا بقا باشد بردوام ، تا آیت آمد که : « کلّ شیءٍ هالك الاوجهه » آنگه ایشان دل برمرگ نهادند و دانستند که درآسمان و زمین هیچکس نیست از مخلوقان که برعقبهٔ مرگ گذرنکند ، و آن شربت قهر نچشد اگردر کل عالم کسی را ازقهر مرگ خلاص بودی مصطفی عربی بودی که سیّدو سرور کاینات ونقطهٔ دایرهٔ حادثات بود ، وبنزدیك الله تعالی عزیز و مکرم بود ، وبا وی میگوید انّك میّت . عائشه روایت میکند از مصطفی که گفت : «من اصیب منکم بمصیبة بعدی فلیتعز بمصیبته بی» هر کرا بعد ازمن مصیبتی‌رسد بوفات عزیزی تاوفات من یاد کند وخودرا بآن تعزیت وتسلیت دهد . ازاینجا آغاز کنم قصهٔ وفات مصطفی(ص) چنانکه نقله اخبار و حملهٔ آثار روایت کردند باسناد درست از **جابر بن عبدالله** و **عبدالله بن عباس** که گفتند: که آن روز که جبرئیل امین پیك حضرت ، برید رحمت سورهٔ **النصر** ازآسمان عزت فرود آورد **مصطفی** گفت : یاجبرئیل نفسی قدنعیت ای جبرئیل مارا ازقهر مرگ خبر داده‌اند ماناکه هنگام رفتن نزدیك گشت وآفتاب عمر بسردیوار رسید ، جبرئیل گفت : یا محمّد « الآخرة خیرلك من‌الاولی ولسوف یعطیك ربّك فترضی» آنگه رسول خدا **بلال** را فرمود.تا ندا کرد گفت‌الصلوة جامعة. مهاجر وانصار جمله حاضر شدند درمسجد ، رسول خدا نمازبگزارد آنگه برمنبرشدوخطبه‌ای بلیغ خواندن گرفت‌چون کسی که وداع کند گفت : «یاایّهاالناس ایّ نبی کنت لکم ؟ »چگونه‌پیغامبری بودم شما را؟ وحی حق چگونه گزاردم وپیغام و نامهٔ ملك چون رسانیدم ؟ یاران گفتند جزاك‌الله من نبی‌خیراًفلقد کنت لناکالاب‌الرحیم وکالاخ‌الناصح المشفق‌ادّیت‌رسالات الله وبلغتنا وحیه ودعوت الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة . ای سید چه گوئیم بکدام زبان توراستائیم وثناء توبسزای تو کی توانیم، تومارا چون پدرمهربان

بودی وچون برادر مشفق نصیحت کردی ، مهجورانرا شفیع بودی مریدانرا دلیل بودی ، درویشانرا مونس بودی ، وحی پـاك و رسالت حق بشرط ورمّت گزاردی ، خلق را بدین اسلام وملت درست خواندی . آنگه رسول خدا سوگند نهاد بر یاران که بهیگانگی خدا وبحق من برشما که هر کرا برمن قصاصی‌است برخیزد وهمین ساعت از من قصاص خواهد پیش‌ازقصاص قیامت، واین سخن سه بار گفت آخرپیری برخاست ازمیان قوم ، نام وی **عکاشه** پای بسر مردم در می نهاد تا نزدیك **مصطفی** رسید گفت یا رسول‌الله اگر نه آن بودی که سه‌بار سوگند دادی و درخواستی من برنخاستمی، پدرومادرمن فداء توباد این سخن که خواهم گفت نه گفتمی ، وقتی من باتو در غزائی بودم والله مارا نصرت داد وفتح بر آمد، چون باز گشتیم ناقهٔ من پیش ناقهٔ توبر آمد من ازناقه فرو آمدم تاپای مبارك ترا بوسه‌دهم قضیب خودرابر آهیختی وبر پهلوی من زدی ، ندانم مرا بقصد زدی یابقصد ناقه زدی وبر من آمد . رسول خـدا گفت: یـا عکاشة اعیذك بجلال‌الله ان یتعمدك رسول‌الله بالضرب. آنگه **بلال** را فرمود تا بسرای **فاطمه** رود و قضیب ممشوق بیارد، بلال ازمسجد بیرون شد دست برسر نهاده وندا میزند که اینك رسول خدای از نفس خویش قصاص میدهد ، آمد تـا در حجرهٔ **فاطمه** ودربزد و گفت ای دختر رسول خدا قضیب ممشوق بمن ده ، **فاطمه** گفت ، ای **بلال** پدر من قضیب ازبهرچه میخواهد ؟ وامروز نه روزحج است ونه روزغزا . **بلال** گفت: یا فاطمة ما اغفلك عمّا فیه ابوك انّ رسول‌الله یوّدع‌الدّین و یفارق‌الدّنیا ویعطی‌القصاص من نفسه . ای فاطمه سخت غافل نشسته وازحال و کارپدر بی خبر مانده ای کـه دنیارا وداع میکند وساز سفر آخرت میسازد ، وازنفس خود قصاص میدهد ، **فاطمه** گفت ای **بلال** کرا دل دهد که ازرسول خدا قصاص خواهد؟ ای بلال اگر ناچارست باری **حسن** و **حسین** را گوی تاحوالت آن قصاص بـا خود گیرند ، وآن حکم بر ایشان برانند نه بر رسول خدا . **بلال** قضیب آورد و بدست رسول داد، ورسول بدست **عکاشه** داد، **ابو بکر** و **عمر** چون آن‌حال دیدند برخاستند

گریـان و سوزان گفتند : یا عکاشة هـا نحن بین یدیك فاقتص منّا ولا تقتص من رسول‌الله . رسول خدا چون ایشانرا بر آن صفت دید گفت امض یاابابکر وانت یاعمر فقد عرف‌الله مکانکما ومقامکما ، **علی بن ابیطالب (ع)** برخاست گفت یـا عکاشة انا فی‌الحیوة بین یدی رسول‌الله ولاتطیب نفسی ان تضرب رسول‌الله فهذا ظهری وبطنی اقتص منّی بیدك واجلدنی مائة ولاتقتص من رسول‌الله . رسول خدا اورا گفت یاعلی اقعد ، فقد عرف‌الله مقامك و نیّتك ، **حسن و حسین** بزاری پیش آمدند وخویشتن‌را بر**عکاشه** عرض کردند و گفتند یا عکاشة الیس تعلم انّاسبطا رسول‌الله فالقصاص منّا کالقصاص من رسول‌الله . همچنان رسول خدای ایشانرا دلخوشی داد وساکن کرد و گفت : اقعدا یا قرّتی عینی لانسی‌الله لکما هذا المقام .

پس گفت ای عکاشه بزن اگر میزنی، **عکاشه** گفت یارسول‌الله آن روز که آن قضیب برمن آمد پهلوی من برهنه بود ، رسول جامه ازپهلو باز گرفت چنانکه خورشیدشعاع ونورخود برزمین افکند تاتلاءلؤ نورازپهلوی رسول برقوم افتاد یاران همه فریاد وغریودر گرفتند. **عکاشه** برجست وروی برپهلوی رسول مالید ومیگفت فداك ابی وامّی ، پدر ومادرمن فدای تو باد چه جای آنست کـه من از تو قصاص خواهم و کرا خود دل دهد که ازتو قصاص خواهد عکاشه را هزار جان بایستی که فدای این ساعت کردی، رسول خدا گفت: اما ان‌تضرب واما ان تعفو؟ فقال قدعفوت عنك رجاء ان‌یعفوالله عنّی فی‌القیامة. فقال‌النبی (ص): «من اراد ان‌ینظر الی رفیقی فی‌الجنّة فلینظر الی هذا الشیخ » فقام‌المسلمون یقبلون ما بین عینی عکاشه و یقولون طوباك ثم طوباك نلت‌الدرجات‌العلی ومرافقة رسول‌الله. پس رسول‌خداهمان‌روز بیماری بوی‌در آمد هژده روزبیماربود. دربیماری **بلال** بانگ نماز گفت آنگه بدرحجره آمد گفت:السلام‌علیك‌یارسول‌الله‌ورحمة‌الله‌الصّلوة یرحمك‌الله. رسول حدا آواز **بلال**‌شنید، **فاطمه** (ع) گفت یابلال انّ رسول‌الله‌الیوم مشغول بنفسه . رسول خدای امروزبخود مشغول‌است، **بلال** درمسجدشد چون اسفارصبح ببود گفت والله که من اقامت نگویم

و نماز نکنم تاازسیدخودرسول خدای دستوری نخواهم، باز گشت و بردر بایستاد و ندا کرد و گفت : السّلام علیك یا رسول‌الله و رحمةالله الصّلوة یرحمك‌الله . رسول آواز بلال بشنید گفت : ادخل یا بلال انّ رسول‌الله‌الیوم مشغول بنفسه ، مرّ ابابکر یصلّ بالنّاس. ای بلال بگوتاقوم نماز کنند و **ابو بکر** پیش‌رود بجای من، که من‌طاقت بیرون آمدن ندارم ، **بلال** بیرون آمد دست بر سر نهاده ومی گوید واغوثاه بالله، واانقطاع رجائی، واانقصام ظهری، لیتنی لم‌تلدنی امّی‌واذ ولدتنی‌لم اشهد من رسول‌الله هذاالیوم. پس گفت یاابابکر رسول خدای فرمود تاتو بجای‌وی نماز بجماعت بگزاری **وابو بکر** مردی رقیق دل بود چون پیش شد ومقام رسول دید ازرسول خالی ، بیفتاد وبیهوش گشت ، یاران همه گریستن در گرفتند خروش وزاری عظیم در مسجد افتاد ، آواز ایشان بسمع رسول رسید گفت این‌چه آشوب وشور وچه خروش وزاری‌است ؟ گفتند صیحة المسلمین لفقدك یـا رسول الله . پس رسول خدای علی را و ابن عبـاس را بخواند ، و تکیه بر ایشان کرد تا بمسجد آمد و نماز جماعت بگزارد دو رکعت سبك ،آنگه روی ملیح بایاران کرد و گفت: «معاشرالمسلمین استودعکم‌الله انتم فی رجآءالله وامانه والله خلیفتی‌علیکم، معاشرالمسلمین علیکم باتّقاءالله و حفظ طـاعته من‌بعدی فانّی مفارق‌الدنیا هذا اول یوم من‌الاخرة وآخر یوم من‌الدنیا».

پس رسول‌خدا بخانه بازشد وروزدوشنبه کار بروی سخت‌شدو کان‌صلی‌الله‌علیه‌وسلّم ولدیوم‌الاثنین و بعث‌یوم‌الاثنین وقبض‌فی‌یوم‌الاثنین، واوحی‌الله‌عزوجل الی **ملك الموت** ان اهبط الی حبیبی و صفیّی محمّد .فی احسن صورة و ارفق به فی قبض روحـه . **ملك الموت** از آسمان فروآمد مانند اعرابی بردرحجرهٔ رسول بایستاد، پس گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت‌النبوّة ومعدن‌الرّسالة ومختلف‌الملائکةأأدخل؟ عایشه گفت یا فاطمة اجیبی‌الرّجل . مردی بردراست اورا جواب ده وباز گردان ، فاطمه گفت آجرك‌الله فی‌ممشاك یاعبدالله انّ رسول‌الله مشغول بنفسه. یکباردیگر همان ندا کرد وهمان‌جواب‌شنید،سوم‌بارندا کردو گفت: السّلام‌علیکم‌یااهل‌بیت‌النبوّةومعدن‌الرسالة

ومختلف‌الملائکة أادخل فلابدّمن‌الدخول ؟ درآیم که ناچارست در آمدن،رسول‌خدا آواز ملك‌الموت بشنید گفت ای فاطمه کیست که بردراست؟ گفت یارسول‌الله مردی بردراست که دستوری در آمدن میخواهد وما یکبار ودوباراورا جواب دادیم سوم بار آوازی داد که از آن موی بر اندام من برخاست وشانه‌ام بلرزید، رسول خدا اورا گفت‌ای فاطمه‌ای‌جان‌پدردانی کیست که‌بردراست؟ هذاهادم‌اللّذات‌ومفرّق‌الجماعات، هذا مرمّل‌الازواج ومؤتم‌الاولاد هذامخرب‌الدور وعامرالقبور، این شکنندهٔ کامهاست جدا کنندهٔ جمعهاست، قطع کنندهٔ پیوندهااست، زنانرا بیوه کند طفلانرا یتیم کند خانه هارا خراب کند گور هـارا آباد کند، دوستانرا از یکدیگر جدا کند این ملك‌الموت است .

آنگه گفت ادخل یرحمك‌الله یا ملك‌الموت . ملك‌الموت درآمد رسول خدا چون اورا دید گفت : جئتنی زائراً امقابضاً ؟ بزیارت آمدی یابقبض‌روح؟ گفت جئت زائراً وقابضاً ، هم بزیارت آمده‌ام و هم بقبض روح اگر دستوری دهی که الله تعالی مرا چنین فرمود که بحضرت تو آیم بدستوری تو آیم و قبض روح بدستوری تو کنم اگر دستوری دهی اگرنه باز گردم وبحضرت خداوند خویش بازشوم. رسول گفت: یاملك‌الموت این خلفت حبیبی جبرئیل . آن‌دوست من‌راجبرئیل کجا گذاشتی گفت در آسمان دنیاوفریشتگان اورا تعزیت می‌دهند، تادرین سخن بودند جبرئیل درآمد وبربالین‌مصطفی بنشست. رسول (ص) گفت: یاجبرئیل هذاالرحیل‌من‌الدنیا فبشّرنی بمالی‌عندالله . ای جبرئیل اینك طومار عمر ما درنوشتند و گوشوار مرگ در گوش بندگی ما کردند وسفر قیامت در پیش ما نهادند ازلطف الهی و ذخایر غیبی مـارا نشانی ده ودر آن نشان مارا بشارتی ده تا بخوشدلی ما ودیعت غیبی بسپاریم . قال ابشرك یا حبیب‌الله انّی ترکت ابواب السماء قد فتحت والملائکة قد قاموا صفوفاً بالتحیّة والریحان یحیّون روحك یا محمّد . گفت یا حبیب‌الله درهای آسمان جمله

گشاده ومقربان صف صف ایستاده بانثار روح و ریحان و تحف رضوان و انتظار روح پاك تومی کشند، ای محمّد فقال لوجه ربّی الحمد فبشّرنی یا جبرئیل. گفت حمد خداوند مرا که بامن این همه کرامت کرد وعطا داد نه ازین می‌پرسم، مرا بشارت ده. گفت بشارت می‌دهم ترا بآن که درهای دوزخ استوار ببستند و درهای بهشت گشادند وفرادیس اعلی وجنّات مأوی‌را بیاراستند وآذین بستند وجویهای آن مطرّد گشت ودرختان آن متدلی شد وحوران خویشتن را بیاراستند قدوم روح ترا ای محمّد. قال لوجه ربّی الحمد فبشرنی یا جبرئیل. گفت ای جبرئیل خدایرا ثنا میگویم وسپاس داری میکنم برنعمتهای ریزان ونواختهای بی کران، امانه ازین می پرسم، مرا بشارت ده. گفت اول کسی که ازخاك برآید توباشی واول کسی که درحضرت عزت بندگانرا شفاعت کند تو باشی واول کسی که شفاعت او قبول کنند ومرادش در کنار نهند توباشی. قال لوجه ربّی الحمد فبشرنی یاجبرئیل. گفت ای جبرئیل حمد خدا یرا بر نعمتهای وی نه ازین پرسم مرا بشارت ده. قال جبرئیل یا حبیبی عمّا تسئلنی؟ گفت ای دوست مرا ازچه می پرسی؟ قال اسئلك عن غمّی و همّی فمن لقرّاء القرآن من بعدی، من لصوّام شهر رمضان من بعدی، من لحجّاج بیت‌الله الحرام من بعدی، من لامّتی المصطفاة من بعدی. ای جبرئیل ترا ازغم‌واندوه خود می پرسم اندوه من همه برای امّت است، مشتی درویشان وبیچارگان که در متابعت ما کمر وفاداری برمیان بستند حلقهٔ بندگی شرع در گوش فرمان برداری کردند دین اسلام وملت شریعت بپای داشتند وبجان و دل پذیرفتند وبدوستی ما و امید شفاعت ما روز بسر آوردند، گوئی سرانجام کار ایشان بچه رسد وفردا باایشان چه کنند؟ جبرئیل گفتا، ابشر یاحبیب‌الله فان‌الله عزوجل یقول قد حرّمت‌الجنّة علی جمیع‌الانبیاء والامم حتی تدخلها انت وامتك یا محمّد. قال الآن طابت نفسی ادن یا ملك‌الموت فانته‌الی‌ماامرت علی (ع) حاضربود گفت: یارسول‌الله ازما که زهرهٔ آن دارد که ترا شوید وبرتو کفن کند وبرتو نماز کندوترا درخاك نهد مگر که تو

دستوری دهی و آنچه فرمودنی است فرمائی، مارا خبر کن که چون روح تومقبوض شود که ترا شوید ودرچه جامه ترا کفن کند و برتو که نماز کند و که در قبرشود؟ گفت یاعلی شستن تو وآب ریختن فضل بن عباس وجبرئیل سوم شما باشد . آنگه چون از غسل فارغ شوید مرا درسه جامهٔ نو کفن کنید و حنوط بهشتی که جبرئیل ازبهشت آورد بران پراکنید آنگه چون فارغ شوید مرا در مسجد بر سریر نهید وشماهمه ازمسجد بیرون‌روید. فانّ‌اول من‌یصلی‌علیّ الرّب من‌فوق عرشه ثمّ‌جبرئیل ثمّ میکائیل ثمّ اسرافیل ثمّ‌الملائکة زمراً زمراً ثمّ ادخلوا فقوموا صفوفاً لا یتقدّم علیّ احد. فاطمه آن ساعت برفراق پدرزاربگریست و گفت الیوم‌الفراق فمتی‌القاك؟ فقال‌لهایابنیّة تلقیننی یوم‌القیامة عندالحوض واناسقی من یردعلی‌الحوض من‌امتی، قالت فان‌لم القك یا رسول‌الله ؟ قال تلقیننی عندالمیزان وانـا اشفع لامّتی ، قـالت فـان لم القك یـا رسول الله ؟ قال تلقیننی عندالصراط و انـا انادی ربّ سلم امّتی من النار .

پس چون‌کارتمام شد وقبض روح پاك او کردند ووصیت اوچنانکه فرموده‌بود بجای‌آوردند سریردرمیان مسجد بنهادند خالی وخودبیرون رفتند. علی(ع) گفت: لقد سمعنا فی‌المسجدهمهمة ولم نرلهم شخصاً فسمعنا هاتفاً یهتف وهویقول، ادخلوا رحمکم الله فصلّوا علی نبیّکم فـدخلنا و قمنـا صفوفاً کما امر نـا رسول الله فکبّرنـا بتکبیر جبرئیل و صلّینا علی رسول الله بصلوة جبرئیل ، ما تقدّم منا احد علی رسول‌الله و دخل‌القبر **ابو بکرالصدّیق و علی بن ابی طالب و ابن‌عباس** . ودفن رسول‌الله فلمّا انصرف‌الناس قالت **فاطمة** لعلی : یا اباالحسن دفنتم رسول‌الله ؟ قال نعم، قالت فاطمة کیف طابت انفسکم ان تحثوا التراب علی رسول‌الله امـا کان فی‌صدور کم لرسول‌الله‌الرحمة اماکان معکم‌الخیر؟ قال‌بلی‌یافاطمة ولکن امرالله‌الّذی لامردّ له ، فجعلت تبکی و تندب و هی تقول یا ابتاه الآن انقطع عنّا جبرئیل وکان یأتینا بالوحی من السّمآء . روی **ابوالاشعث‌الصنعانی‌** عن **اوس بن‌اوس** قال : قال

رسول‌الله (ص): « انّ من افضل ایّامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم وفیه قبض وفیه النفخة وفیه الصعقة، فاکثروا من الصلوة علیّ فیه فانّ صلوتکم معروضةً علیّ قالوا یارسول‌الله و کیف تعرض صلاتنا علیك وقد ارمت ؟ قال‌الله عزوجل حرّم علی‌الارض ان تأکل اجسادالانبیاء. قوله: «ارمت» اصله ارممت فادغمت احدی المیمین فی التّآء ، یقال رمّ العظم اذا ابلی، وارم الرجل اذا صارت عظامه بالیة ، قولـه : « و نبلوکم » ای نختبرکم ، «بالشّروالخیر» ای ـ بالشدّة والرخاء والصّحة والسقم والغنی والفقر وبماتحبّون وما تکرهون، « فتنة » ابتلاءً وامتحاناً لننظر کیف شکرکم فیما تحبّون وصبرکم فیما تکرهون ، یعنی مادمتم احیاء . معنی آنست که تا زنده اید شمارا می آزمائیم گاه بیماری و گاه تندرستی و گاه درویشی و گاه توانگری ، گاه بلا وشدت و گاه آسانی و راحت ، گاهی بانشاط وشادی همه آن بینید که دل شما خواهد، گهی باخروش وزاری همه آن بینید که شمارا کراهت آید ، این همه بآن کنیم تابنگریم که ازشما صابر بر بلا وشاکر برعطا کیست. وانگه ازهمه بپرسیم، شاکررا برشکرجزادهیم وصابررا برصبر ، اینست کـه الله تعالی گفت : « و الینا ترجعون » یعنی للحساب والثواب والعقاب. قرأ **یعقوب** وحده ترجعون بفتح التّاء و کسرالجیم، وقرأ الباقون ترجعون بضم التّاء و کسرالجیم .

« واذا رآك الّذین کفروا ان یتّخذونك الاّ هزواً » سبب نزول این آیت آن بود که **ابوجهل** و **ابوسفیان** درانجمن قریش نشسته بودند رسول خدا بایشان بر گذشت **بوجهل** باستهزاء گفت **بابوسفیان** : انظر الی نبیّ بنی عبد مناف . درنگر باین پیغامبر بنی عبد مناف ، **بوسفیان** گفت چه بود اگر پیغامبری ازبنی عبدمناف بود. رسول خدای سخن هردو بشنید ، آنگه روی به **ابوجهل** کرد و گفت : مـا اریك تنتهی حتی ینزل بك ما نزل بعمّك **الولید بن المغیرة**، وبابوسفیان نگریست و گفت: انّما قلت الّذی قلته حمیّة. فانزل‌الله عزوجل «واذا رآك الّذین کفروا ان یتّخذونك الّا هزوا» ای ـ ما یتخذونك الاّ بالاستهزاء، وقیل تقدیره و اذا رأوك داعیاً الی رفض آلهتهم

اتخذوك هزواً وقالوا : « اهذا الّذى يذكر آلهتكم» اى - يعيب آلهتكم . يقال فلان يذكر الناس ، اى يغتابهم و يذكرهم بالعيوب. و يقال فلان يذكر الله اى ــ يصفه بالعظمة و يثنى عليه ويوّحده . « وهم بذكر الرّحمن » اى- باسم الرّحمن ، « هم كافرون» يعنى الّذين قالوا ،وماالرّحمن ، لانعرف الرّحمن الاّ **رحمن اليمامة مسيلمة**، وقيل ذكر الرحمن هاهنا القرآن والتوحيد ، يعنى هم بالتوحيد والقرآن كافرون .

معنى آيت آنست كه رب العزة گفت اى **محمد** چون توايشانرا گوئى كه بتانرا ميپرستيد كه ايشان سزاى پرستش نيستند و خدائى را نشايند ، ايشان بايكديگر گويند برطريق استهزاء ، اينست كه عيب بتان ما ميكند وايشان‌را بزبان مى آرد ومى گويد ايشانرا سزاوارى الهيت نيست ، تا ما را ازپرستش ايشان باز دارد. آنگه رب‌العزة گفت : «وهم بذكر الرحمن هم كافرون» اين برسبيل تعجب گفت وتنبيه برجهل ايشان ، يعنى كه بررسول ما انكار كردند كه عيب بتان گفت وايشانـرا از آنان منع كرد ، وآنگه خود بنام رحمن وسخن وى كافر ميشوند ، و رسول را بـر عبادت الله‌تعالى عيب مى كنند ، اين غايت جهل وحماقت است .

قوله : « خلق الانسان من عجل » هذا من‌الامثال ، كمـا تقول خلق فلان من‌الغضب ، وعجن فلان من‌الجود ، وقطع فلان من‌القمر . وانّما اراد بهذا استعجال الكفار بالعذاب ، وهوقولهم: «ائتنا بماتعدنا»ـ «عجّل لنا قطـّنا»ـ « امطر علينا حجارة من‌السّماء» و كذلك استعجل طائفة من‌المؤمنين بالعذاب للكفـّار ، فقال للطائفتين: «خلق‌الانسان من عجل» يعنى خلق‌الانسان عجولاً . كماقال فى‌سورة بنى‌اسرائيل: « وكان الانسان عجولاً »، وقيل المراد به **آدم**، (ع) قال **مجاهد**: لمّاخلق الله آدم فى آخر ما خلق عند آخر النهار فصارالروح فى‌لسانه وعينيه ، رأى‌الشمس قاربت الغروب ، فقال : يارب عجل تمام خلقى قبل ان تغيب‌الشمس ، فقيل له خلق‌الانسان من عجل . وقال **سعيدبن جبير** : لمّادخل الروح فى‌رأس آدم و عينيه نظر الى ثمار الجنّة فلمّا دخل فى‌جوفه اشتهى الطعام فوثب قبل ان تبلغ الروح الى رجليه‌عجلان

الی ثمارالجنّةفذلك قوله : «خلق الانسان من‌عجل» وقیل معناه‌خلق‌الانسان بسرعة، وتعجیل علی غیرترتیب ، خلق سائر الآدمیّین من النطفة والعلقة والمضغة وغیرها، وقیل‌العجل الطین بلغة الحمیر ، یعنی خلق‌الانسان من‌طین قوله : «سأریکم آیاتی» یعنی ماتوعدون به من‌العذاب ، «فلاتستعجلون» این درشأن **النضر بن الحارث** فرو آمد که عذاب بتعجیل میخواست باستهزاء می گفته ، اللّهم ان‌کان هذا هوالحق من عندك فامطر علینا حجارة من‌السّمآء اوائتنا بعذاب الیم. وهمچنین جماعتی مؤمنان که عـذاب کافران بتعجیل میخواستند ، ربّ‌العزّة گفت مرا مشتابانید بعذاب فرو گشادن برایشان که ما بوقت خویش مواعید خویش بشما نمائیم ، پس آن بود که روز **بد** رایشانرا هلاك کرد ، وگفته اند که استعجال قیامت میکردند می گفتند : « متی هذاالوعد ان کنتم صادقین » ربّ‌العالمین گفت بجواب ایشان: « لویعلم‌الّذین کفروا » جواب لومحذوفست یعنی لوعلموا ما استعجلوا ولاقالوا متی هذاالوعد ، وقیل لوعلموا لما اقاموا علی کفرهم و لسارعوا الی‌الایمان .

« حین‌لایکفّون عن وجوههم‌النّار » ای‌ـ حین تلفح وجوههم‌النّار فلایدفعونها عن وجوههم ، « ولا عن ظهورهم » یعنی‌السیاط ، « ولاهم ینصرون » ای ـ ولاهم یمنعون‌من عذاب‌الله . و قیل معناه لیت‌الّذین کفروا یعلمون حین لایکفّون. کاشك بدانند کافران حال خویش در آن هنگام که باز نمی توانند برد از رویهای خویش آتش، ونه ازپس پشتهای خویش چنانکه جای‌دیگر گفت: « وتغشی وجوههم‌النار. لوّاحة للبشر » .

قوله : « بل تأتیهم » ای ـ السّاعة ، « **بغتة** » ای ـ فجأة، و قیل تأتیهم العقوبة بغتة علی غرّة منهم . « فتبهتهم » فتحیّرهم ، « فلایستطیعون ردّها » ای ـ لایقدرون علی دفعها ، « ولاهم ینظرون » یمهلون .

« و لقد استهزئ برسل من قبلك » یعزی بهذا نبیّه ، « فحاق بالّذین سخروا

منهم ما كانوا به يستهزؤن » اى ـ فحل بهم جزاء استهزائهم، وعاد عليهم ما ارادوا بالرّسل . باين آيت پيغامبر را تسلی ميدهد ميگويد ، اين كفرهٔ **قريش** با تو همان می كنند كه كافران پيش با پيغامبران كردند ، ای‌محمّد تودل بتنگ ميار وضجر مشو از ايذا واستهزاءايشان كه ما همچنان كه پيشينيان ترا جزاءِ استهزاء بداديم ايشانرا هم جزاءِ خود بدهيم ، كافران پيش را آن بد كه پيغامبرانرا خواستند خود فراسرايشان نشست ، ايشانرا هم آن بد كه بتو ميخواهند فراسرايشان نشيند .

« قل من يكلؤكم » قل لهم يا محمّد من يحفظكم ، « باللّيل » اذانمتم ، « وبالنّهار » اذا تصرفتم ، « من الرّحمن » اى ـ من بأس الرّحمن ، ومن عذابه ، و قيل من امره هذا كقوله : «فمن ينصرنى من الله ان عصيته»، وقيل هذا استفهام معناه النفى، اى ـ لا كالى لكم من عذابه ان اتاكم ليلا او نهاراً ، نقول كلاه كلاة اى ـ حفظه .

« بل هم عن ذكر ربّهم » اى ـ عن علم قدرته عليهم معرضين و قيل عن مواعظ ربّهم « معرضون » لايلتفتون اليها، وقيل عن القرآن معرضون لايتدبّرونه .

« ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا» معناه ام لهم آلهة تجعلهم فى منعة وعزّ من ان ينالهم مكروه وعذاب من جهتنا ، **وقال ابن عباس**: فيه تقديم وتأخير، والمعنى ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم ، ثمّ وصف الآلهة بالضّعف ، فقال : « لايستطيعون نصر انفسهم » اى ـ لايستطيعون دفع ذباب عنها فكيف يرجون نصرها، «ولاهم منّا يصحبون» قيل الكناية للآلهة اى ـ ولايصحبها الله معونة على النصر، وقيل الكناية للكفار، يعنى ولاالكفار منّا يجارون اى ـ يحفظون، من قولهم صحبك الله اى ـ حفظك ونصرك .

« بل متّعنا هؤلاء وآباءهم حتّى طال عليهم العمر» اى ـ ليس لهم آلهة يرجون نصرها بل وسّعنا عليهم ما يعيشون به وعلى آبائهم من قبلهم و طوّلنا اعمارهم فغرّهم ذلك و تركوا تدّبر آياتنا فصاروا كفاراً . معنی آيت آنست كه اين كافران كه بتانرا می پرستند ايشانرا از آن بتان عزی و نصرتيست و بازداشتی از عذاب ، تا ايشانرا بطمع آن نصرت ومعونت پرستند ، آن بتان ازضعيفی چنانند كه يك مگس ازخود

دفع نتوانند کرد، وخودرا بکار نیایند دیگرانرا چون بکار آیند ونصرت کنند. آنگه گفت نه که ایشانرا امید نصرت ومنعت بتان نیست لکن ما ایشانرا و پدران ایشانرا در دنیا برخورداری ونعمت وعمر دراز دادیم، تا بدان غرّه شدند و دلهاشان در تنعم سخت گشت تا درآیات وسخنان ما تفکر نکردند ودردلایل وحدانیت وقدرت ما نظر نکردند وکافرشدند. وفی الخبر الصحیح: «مااحدا صبر علی اذی یسمعه من الله یدعون له الولد ثمّ یعافیهم ویرزقهم».

«افلا یرون انّا نأتی الارض ننقصها من اطرافها» نفتحها لمحمّد و یخرجها من ایدی المشرکین. ویزیدها فی ارض المسلمین، وقیل «ننقصها من اطرافها» نمیت الواحد بعد الواحد والقرن بعد القرن. قال **ابن عباس**: نقصانها موت العلمآء والفقهاء وخیار النّاس لانّ عمارة الارض بحیوة العلماء والخیار، والمعنی اذا لم یبق الخیار والعلمآء لم یبق، الاشرار والکفار. وقیل نقصانها جور ولاتها، و قیل نقصانها ذهاب البرکة عن ثمارها و نباتها. «افهم الغالبون» ام محمّد و اصحابه، والمعنی لیس ذلک کما یظنه المشرکون بل حزبنا هم الغالبون.

«قل انّما انذرکم بالوحی» ای ـ انذرکم عذاب الله بامره و بما اوحی الیّ. «ولا یسمع الصمّ الدّعاء» قرأ **ابن عامر** وحده ولا تسمع الصم بالتّاء و ضمّها و کسر المیم من تسمع و نصب الصم والوجه انه علی مخاطبة النّبی حملا علی ماقبله و هو خطاب له، وذلک قوله. «قل انّما انذرکم بالوحی» ای ـ انّک لاتقدر علی اسماع الصم، والمراد انهم معاندون فاذا اسمعتهم لم یعلموا بما سمعوا کانّهم صم لم یسمعوا، وقرأ الباقون یسمع بالتّاء مفتوحة، الصم رفعاً، والوجه انه علی الذّم والتوبیخ بترک استماع مایجب علیهم استماعه، فکانّهم صم لایسمعون. وارتفاع الصم بانه فاعل وتذکیر الفعل من اجل تقدمه، ویکون التأنیث غیر حقیقی. دعا اینجا نداست چنانکه درسورة الملائکة گفت: «ان تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم» یعنی ان تنادوهم لایسمعوا نداءکم.

همانست که گفت : « یوم یدعوکم فیستجیبون بحمده » ای ـ ینادیکم جبرئیل . جـای دیگر گفت : « یوم یدع الداعی » ای ـ ینادی المنادی . « اذا ماینذرون » ای ـ یخوفون .

« و لئن مسّتهم نفحة » ای ـ ضربة « من عذاب ربّك » من قولهم نفحت الدابة اذارمحت، وقیل النفحة الدفعة الیسیرة من الشیٔ، من قولهم نفح فلان لفلان، اذا اعطاه قدراً یسیراً من المال ، وقیل النفحة الزمهریر، و معنی الآیة لوعاینوا ادنی عذاب من الله دلوا وخضعوا ودعوا بالویل علی انفسهم مقرّین بانهم کانوا « ظالمین » .

قوله: «ونضع الموازین القسط» هذا الوضع یراد به النصب. یقال وضع صاحب الدیوان المیزان، اذا اخذ فی اخذ الخراج والمراد بالموازین المیزان کقوله : «یاایّها الرّسل» والمراد به النّبی(ص) وحده ، والعرب تذکر الجمع وترید به الواحد، کماقال **الاعشی**:

ووجه نقی اللون صاف یزینه مع الجید لبات لها و معاصم

اراد بذلك لبة ومعصماً. قال **الزّجاج** : القسط ، العدل ، وهو مصدر یوصف به الواحد والجمع ، یقال میزان قسط ، ای ـ ذات قسط ، وموازین قسط ، ای ذوات قسط . » لیوم القیامة» ای ـ لاهل یوم القیامه ، و قیل فی یوم القیامة ،وقیل لجزاء یوم القیامة، وفی الخبر المیزان له لسان و کفـّتان، توزن به صحایف الحسنات والسیّئات فیثقل ویخیف علی قدر الطاعات و المعاصی . وعن **ابن عباس** قال : ینصب المیزان فیکون العمود منه کما بین المشرق والمغرب. و گفـّته اند: کطباق الدنیا جمیعاً فی طولها وعرضها، فاحدی کفتیه من نور وهی الکفة التی توزن بها الحسنات وموضعها عن یمین العرش، والکفـّة الاخری من الظلمة وهی الکفة التی توزن بها السیئات و موضعها عن یسار العرش. «فلا تظلم نفس شیئاً» ای ـ لاینقص من ثواب حسناته ولایزاد علی سیآته.

«وان کان مثقال حبة » قراءت اهل مدینه مثقال حبّة برفع لام است و باین قراءت کان بمعنی وقع است، یعنی وان وقع وحصل للعبد مثقال حبّة « من خردل » می گوید از کردار هیچکس هیچ چیز نکاهند و اگر آن چیز همسنگ یکدانه خردل

بود، و اگر بنصب خوانی برقراءت باقی، تقدیر آنست که، وان کان العمل مثقال حبّةمن خردل زیرا که کان برین قراءت ناقص بود ومحتاج اسم و خبر باشد مثقال که منصوب است خبر کان است واسم دروی مضمر، واگر این سخن مستأنف نهی، رواست گوئی: و ان کان مثقال حبّة من خردل. «اتینابها» یعنی و اگر همسنگ یك دانه خردل بود از کردار اوبترازو آریم آنرا وویرا بدان پاداش دهیم، «و کفی بنا حاسبین» ای - محصلین وقیل عالمین حافظین لانّ من حسب شیئاً علمه و حفظه، قیل دخلت البّاء لان معناه معنی الامر، کانّه قال اکتفوا بالله محاسباً، وانتصابه علی التمییز. روی انّ رسول الله (ص) صلّی صلٰوة الصبح یوماً فقرأ فیها هذه السورة فلمّا بلغ قوله «و کفی بنا حاسبین» اخذته سعلة فرکع.

«ولقد آتینا موسی و هرون الفرقان» یعنی الکتاب المفرق بین الحق الباطل و هو التورية، وقال ابن زید الفرقان، النصر علی الاعدآء. کما قال: «وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان» یعنی یوم بدر. و لانّه قال: «وضیاءً» ادخل الواو فیه ای - آتینا موسی وهرون النصر والضّیآء، وهو التورية، و من قال المراد بالفرقان التورية، قال الواو فی قوله «وضیاء» زائدة معجمة، معناه آتینا هما التورية ضیاء، وقیل هو صفة اخری للتورية، مثل قوله فی سورة المائدة فی صفة الانجیل: «فیه هدی ونور و ذکراً للمتقین» خصّ المؤمنین بالذکر لانّهم هم المنتفعون به والمتبعون له، ثم فسّر فقال: «الذّین یخشون ربّهم بالغیب» ای یخافونه ولم یروه بعد، و قیل یخشون ربّهم ای - یطیعونه فی خلواتهم مستترین عن اعین الخلق. «و هم من السّاعة» ای - من القیامة. «مشفقون» خائفون. «وهذا» یعنی القرآن «ذکر مبارك» کثیر الخیر دائم النفع یتبرك به ویطلب منه الخیر، «انزلناه» علی محمّد «افانتم» یا اهل مکّه، «له منکرون» جاحدون؟ وهذا استفهام توبیخ و تعییر.

النوبة الثالثة

قوله : « وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افان متّ فهم الخالدون كلّ نفس ذائقةالموت » آنرا که دردل‌یك نقطهٔ صدق‌پیدا گردد حقیقت عشق‌مرگ سرازجان وی برزند زیرا که وعدهٔ لقا آنجاست ، آن چه جانی بود که وعدهٔ لقا فراموش کند یا چه دلی بود که ارتیاحی که جز بمشاهدهٔ حق نتواند بود جائی دیگر طلب کند، لاراحة للمؤمن دون لقاء ربه. ای درویش هیچ دولت عزیزترازمرگ نیست ، دین دارانرا تاج کبریا و کرامت بدروازهٔ مرگ برسر نهند بر خورداران شریعت توقیع دولت بدر مرگ خواهند یافت ، مرگ حرم لااله‌الاالله است ، مرگ آستانهٔ دارالملك قیامت است ، وممرزوار حق است ، مرگ مرکز عزّعارفانست ؛ ومظنهٔ ارواح مقربان ، مرگ طلیعهٔ عنایت ازلست ومقدمه رعایت ابد ، در دوعالم هیچکس را آن راحت نیست که مرد موحّد درلحد با احد ، علم اسلام و کوس ایمان‌بقیامت باخود بخاك برد ، تا با علم اسلام و کوس ایمان بقیامت درآید ، چنانکه پادشاهان بشهر خویش در آیند.

داود طائی ازکبار فقها بود درعلم‌ظاهر، ودر صدق‌چنان بود که‌آن شب که ازدنیا بیرون شد ازبطنان آسمان ندا آمد که یا اهل الارض انّ داودالطائی قدم علی ربّه،وهوعنه‌راض. مریدی ازآن وی‌میگویدداود را دیدم درحال نزع درخانهٔ‌خراب درشدت گرما برخاك افتاده ونیم خشتی در زیر سرنهاده وقرآن میخواند . گفتم یا داود لوخرجت الی‌الصحراء ماذاکان . چه بود اگر این ساعت با خود رفقی کنی و وبصحرا بیرون شوی تا این گرما درتـو اثر کمتر کند گفت: یافلان انّی‌لااشتهیه و لکن استحیی مـن ربّی ، ان انقل قدمی الی‌مافیه راحة نفسی . هرگز این نفس

مرا برمن دست نبوده است درین حال اولیتر که نباشد، وهم درآن حال برآن خاك کالبدخالی کرد رحمه‌الله. قال **الجنید** کلّ من کانت حیوته بربّه‌فانه ینقل من حیوة الطبع الی حیوة الاصل و هـوالحیوة علـی الحقیقة. قـال‌الله تعالـی: «فلنحیینّه حیوة طیّبة».

قوله: « خلق الانسان من عجل » **عجله** دیگرست و مسارعه دیگـر، **عجله** ناپسندیده است ونکوهیده ودرآن نهی آمده که: «فلاتستعجلون». و مسارعه‌پسندیده است وستوده‌وبدان امر آمده که: «سارعوا». عجله‌استقبال کاری است نه بوقت‌خویش ومسارعة شتافتن است بکاری فرموده باوّل وقت خویش، عجله‌نتیجهٔ وسواس شیطان است ومسارعه قضیهٔ توفیقست وتعظیم فرمان، ازعجله ندامت‌آیدو شور دل، و از مسارعه سکینه پیوندد بجان ودل. هوالّذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین. حق جلّ جلاله آرامی فرو فرستد بردل مؤمنان تااورا بشناسند نادریافته و دوست دارند نادیده، ازکارخود با کار وی پرداخته واز یاد خود با یاد وی‌آمده و ازمهرخودبامهر وی شده؛ همه یادها جزیاد وی همه سهواست. همه مراد ها جزمراد وی همه لهو است، همه مهرها جز مهر وی همه لغو است.

«قل من‌یکلؤکم باللّیل والنّهار» ارباب طریقت واهل معرفت برزبان اشارت درمعنی این آیت گفته‌اند: من یأخذکم عن تصاریف‌القدرة ومن‌یحجبکم عن‌سوابق القضیةومن یمنعکم من تنفیذ ماقدّره واجراء ماقضاه فسائریسیر بانوار رحمتهوآخر یسیربنیران سخطته، برداشتن تهمت از سوابق قسمت در دین رکنی عظیمست تکیه برتقدیرحق واعراض ازتدبیر خودصراط مستقیمست، بگذاشتن اختیاربصدق افتقار نقطهٔ پـرگار طـریقتست، خویشن را باو سپردن ودست اعتماد بضمان وی زدن مدار اسرار حقیقت است، دارو گیر ونواخت وسیاست وتاج وتاراج **همه‌بدست** اوست وبحکم اوست، یکی را در صدر عزّت بنعت رفعت می‌نشاند، **یکی را درصف** نعال درعین مذلّت می‌دارد، یکی را بربساط لطف می‌نشاند، یکی را در زیر **سیاط**

قهرمی آورد، آدم خاکی را ازخاك مذلّت برمی کشد وبحکم افضال برهامهٔ همّت می‌نهد، ابلیس مهجور را از عالم علوی درمی کشد وبرسر چهارسوی ارادت بی‌علت ازعقابین عقوبت می آویزد، قومی‌را میگوید: «فاستبشروا ببیعکم» قومی رامیگوید: «قل موتوا بغیظکم». **موسی‌عمران** چون بطلب آتش می‌شد شبانی بود با گلیم، چون باز آمد پیغامبری بود کلیم، **بلعام باعور** که با آن کوه‌بر می‌شد ولیّی بود بحکم‌صورت، چون بازآمد سگی بود بحکم صفت، او جلّ‌جلاله اسراربوبیّت‌خود جائی آشکارا کند که عنقاء عقول آنجا پروهم نزند، ترازوی‌عدل درید اوست وحکم عدل اوست.

«ونضع الموازین القسط لیوم‌القیمة» حکم کرد بر آن که خواست بآنچه خواست، حکمی بی‌مثل و قضائی بی‌جور که همه‌اعزهٔطریقت را از خوف این مقام زهره‌ها آب گشت، وجگرها خون شد و دلها بسوخت ازنهیب این حکم که: «انّ الرّجل لیعمل بعمل اهل الجنّة وهو عندالله من اهل النّار، وانّ الرّجل لیعمل بعمل اهل النّاروهوعندالله من‌اهل‌الجنّة» سابقه‌ای رانده‌چنانکه خود دانسته، عاقبتی نهاده چنانکه‌خودخواسته: قوم طلبوه فخذلهم، وقوم هربوامنه فادرکهم، قومی شب وروز در ریاضت ومجاهدت گذاشته: والطلب‌ردٌ والطریق سدٌ، درگوش‌ایشان فروخوانده. قومی دربتکده معتکف گشته **لات** وهبل‌را مسجود خودکرده و ندآء عـزّت پیاپی شده که انالکم‌شئتم ام ابیتم وانتم لی شئتم ام ابیتم

ای جوانمرد اگرمددی ازغیب بنام توفرستاده‌اند و نظری از نظر های لطف بتو رسیده غازی آن رومی را چنان اسیر نبرد کـه آن نظر ترا برد، لکن می دان کـه بهیچ علت فرو نیاید و در هیچ سبب نیاویزد، نظر عزّت چون درآمد بیك لحظه ازگبری صاحب صدری کند، واز راهزنی راهروی سازد «ونضع الموازین‌القسط لیوم‌القیمة». بدان که‌آدمیان دو گروهند مؤمنانند وکافران،فردای قیامت که عالمیانرا حشر کنند چنانکه ربّ‌العزّه گفت: «وحشرناهم فلم نغادرمنهم

احداً »کافرانرا یکسر بدوزخ برند واعمال ایشان درترازو نهند که اعمال ایشان هباءً منثور بود ، وهباءً منثور در تحت وزن نیاید . فذلك قوله : « فلانقیم لهم یوم القیامة وزنا» اما مؤمنان، هم مطیعانرا وهم عاصیانرا درمقام ترازو بدارند قومی‌را حسنات برسیئات افزون آید ایشانرا ببهشت فرستند و قومی راسیئات برحسنات افزون آید ایشانرا بدوزخ فرستند چنانکه گفت : « والوزن یومئذالحق» الی‌قوله: « بآیاتنا یظلمون »، وقومی‌را حسنات وسیئات در ترازو برابر آید ازیشان کس باشد که در دین برادری دارد که درذنیا با یکدیگر صحبت و در دین موافقت داشتند ربّ‌العزّه آن برادر را بر گمارد تا ازحسنات خویش چیزی بوی بخشد چندانکه کفهٔ حسنات وی برسیئآت راجح شود وباین سبب الله‌تعالی اورا ببهشت رساند و کس باشد که در دنیادرمیانهٔ شب‌وقتی‌بیداربود ومصطفی‌راعلیه‌الصّلوة‌والسّلام‌درود داده‌چنانکه‌الله‌تعالی از وی دانست ودیگرهیچکس ازوی آن حال ندانست واز آن خلوت وی‌خبر نداشت، ربّ‌العزّه آن درود وی برداشت ودر خزینهٔ‌غیب بنهاد تا روز قیامت آن ساعت که او را حاجت بود از غیب آن صحیفه در آید و کفهٔ حسنات بدان راجح آید ، ربّ‌العزّه گوید عبدی این امانت تو بود بنزدیك من بوقت حاجت با تو رسانیدم ، فادخل الجنّة سالماً . واز ایشان کس باشد که نه آن برادر دارد که بوی طاعت بخشد ، ونه اورا ودیعت بنزدیك الله‌تعالی بود ، اورا درآن مقام سیاست و هیبت رستاخیز بدارند تا بیم وترس واندوه وی بغایت رسدآن بیم وترس واندوه کفارهٔ لختی گناهان وی شود ، آن کفه سیئات وی بآن کفاره سبك گردد و کفهٔ حسنات راجح شودفرمان آید که در بهشت شو که کفهٔ حسنات راجح گشت وبحکم ازلی‌وعنایت سرمدی‌کارتوسره شد زبان حال وی این ساعت این گوید، من‌چه دانستم که آروز برید وصالست و زیر ابرجود نومیدی محالست، من‌چه دانستم که آن‌مهربان چنان بردبارست که که لطف ومهربانی اوبگناهکار بی‌شمارست .

٤ ـ النوبة‌الاولی

قوله تعالی : « **و لقد آتینا ابرهیم رشده من قبل** » و دادیم ابراهیم را راه شناسی او وبهی دانستن ازپیش ، « **و کنّا به عالمین** (٥١) » و دانستیم ما که کی باید داد اورا آن .

« **اذقال لابیه و قومه** » پدر خویش را گفت و قوم خویش را « **ماهذه التّماثیل** » این چه تندیسهاست ، « **الّتی انتم لها عاکفون** (٥٢)» که شما آن را پرستگارانید ؟

« **قالوا وجدنا آباءنا لها عابدین** (٥٣) » گفتند پدران خویش را پرستگاران آن یافتیم .

« **قال لقد کنتم انتم و آباؤکم** » گفت تا بودید شما و پدران شما همه ، « **فی ضلال مبین** (٥٤) » در گمراهی آشکارا بودید .

« **قالوا اجئتنا بالحقّ ام انت من اللّاعبین** (٥٥) گفتند این راستست که بما آوردی یا تو ازبازیگرانی .

« **قال بل ربّکم ربّ السّموات و الارض** » گفت [بازی نیست] که خداوند شما خداوند آسمان وزمینست ، « **الّذی فطرهنّ** » او کـه بتان شمارا او آفرید ، « **وانا علی ذلکم من الشّاهدین** (٥٦) » ومن بر آن شمارا از گواهی دهانم .

« **وتاللّه لاکیدنّ اصنامکم** » و بخدای که من سازی سازم برین بتان شما ، « **بعد ان تولّوا مدبرین** (٥٧) »پس هنگامی که‌شما شوید جائی پشت برایشان .

« **فجعلهم جذاذاً** » آن بتان ایشان را ریزه ریزه کـرد ، « **الّا کبیراً لهم** » مگر آن بزرگتر بتی که ایشانرا بود ، « **لعلّهم الیه یرجعون** (٥٨) » مگر [چون

خواری وناتوانی بتان بینند] با ابراهیم گروند .

« **قالوامن فعل هذا بآلهتنا** » گفتند این با خدایان ما که کرد ، «**انّه لمن الظّالمین** (۵۹) » که اوازستمکارانست .

«**قالوا سمعنا فتی یذکرهم** » گفتندمیشنیدیمازجوانی که‌ایشانرابدمیگفت، « **یقال له ابرهیم** (۶۰) » ابراهیم گویند اورا.

« **قالوا فأتوا به علی اعین النّاس** » گفتند او را بر دیـدار چشمهـای مردمان آرید وباز نمائید، « **لعلّهم یشهدون** (۶۱) » تا گواهی دهند، [که‌اینست که آن بدها میگفت] .

« **قالوا ءانت فعلت هذا بآلهتنا یا ابرهیم** (۶۲) » گفتند این تو کردی بخداوندان ما ای ابراهیم ؟

« **قال بل فعله کبیرهم هذا** » گفت این بزرگ ایشان کرد آنك، « **فسئلوهم ان کانوا ینطقون** (۶۳) » بپرسیدازایشان اگرسخن گویند .

«**فرجعوا الی انفسهم** »بایکدیگر گشتند.« **فقالوا انّکم انتم الظّالمون**(۶۴) » و یکدیگر را گفتند [راست میگوید **ابراهیم**] شمائید که ستمکارید [و پرستش جای ناسزا می‌نهید] .

« **ثمّ نکسوا علی رؤسهم** » پس بر گرداند دایشانراوبرسرافکندند(۱) ،«**لقد علمت ماهؤلآء ینطقون** (۶۵) » ابراهیم را گفتند دانسته‌ای تو که بتان آن‌نیستند که سخن گویند .

« **قال افتعبدون من‌دون اللّه** » ابراهیم گفت می پرستید جز ازالله تعالی، « **مالاینفعکم شیئاً ولایضرّکم** (۶۶) » چیزی کـه سود ندارد وبکارنیاید شمارا هیچ [اگرپرستید آنرا] و گزندی نکند شمارا [اگرنپرستید] .

« **افّ لکم ولما تعبدون من دون اللّه** » اف‌شمارا و آنرا که می‌پرستید جز

۱ــ نسخهٔ الف : او کندند .

ازالله تعالی ، « **افلا تعقلون**(۶۷) » که خواری وناتوانی ایشان بدیدند ناسزائی ایشان در نمی یابند .

« **قالوا حرّقوه** » گفتند بآتش بسوزید ابراهیم را ، « **و انصروا آلهتکم** » و خدایان خویش را بکار آیید و یاری دهید ، « **ان کنتم فاعلین**(۶۸) » اگر هیچیز خواهید کرد .

« **قلنا یانار** » گفتیم ای آتش ، « **کونی برداً و سلاماً علی ابرهیم**(۶۹) » سرد گرد و سلامت(۱) برابراهیم .

« **وارادوا به کیداً** »وسازی خواستند ابراهیم را ، « **فجعلناهم الاخسرین**(۷۰) » و ما [ساز خویش] ایشانرا زیان‌کارتر ونومیدتر همه زیان‌کاران ونومیدان کردیم.

« **ونجّیناه ولوطاً** » رهانیدیم ابراهیم ولوط را ، « **الی الارض التی بارکنافیها للعالمین**(۷۱) » وبردیم ایشانرا بآن زمین که بر کت کردیم در آن جهانیانرا .

« **و وهبنا له اسحق** » و ابراهیم را اسحق بخشیدیم ، « **و یعقوب نافلة** » و یعقوب بافزونی ، « **و کلّا جعلنا صالحین**(۷۲) » و همه را نیکان کردیم .

« **وجعلناهم ائمّة** » و ایشانرا پیشوایان کردیم ، « **یهدون بامرنا** » تا راه می‌نمودند خلق‌را بفرمان وپیغام‌ما ، « **واوحینا الیهم فعل الخیرات** » وفرمان‌دادیم وپیغام‌بایشان نیکیها کردن ، « **واقام الصّلوة** » ونمازبپای داشتن « **وایتاء الزّکوة** » و زکوة دادن ، « **و کانوا لنا عابدین**(۷۳) » ومارا پرستگاران بودند .

« **ولوطاً آتیناه حکماً وعلماً** » و دادیم لوط را راست دانی و باریك دانی و دانش ، « **ونجّیناه من القریة** » وبرهانیدیم اورا ازآن‌شهر ، « **التی کانت تعمل الخبائث** » که مردمان آن بدها میکردند ، « **انّهم کانوا قوم سوء** » که ایشان گروهی بد بودند ، « **فاسقین**(۷۴) » ازفرمان برداری بیرون .

« **وادخلناه فی رحمتنا** » واورادر آوردیم دربخشایش خویش ، « **انّه من الصّالحین**(۷۵) » که او از نیکان بود .

۱ـ نسخه ج : بارستگی

« **و نوحاً اذنادی من قبل** » و یاد کن نوح را که آواز داد پیش ازابراهیم، « **فاستجبناله** » پاسخ کردیم او را ، « **فنجّیناه و اهله من الکرب العظیم** (۷٦) » برهانیدیم اورا و کسان اورا از آن اندوه بزرگ.

« **و نصرناه من القوم الّذین کذّبوا بآیاتنا** » ویاری دادیم اورا بر آن قوم که دروغ می‌شمردند سخنان مارا، « **انّهم کانوا قوم سوء** » ایشان قومی بدبودند، « **فاغرقناهم اجمعین** (۷۷) » بآب بکشتیم ایشانرا همه.

النوبة الثانیة

قوله: «ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل» **حسن** گفت رشداینجا نبوّتست، ومن قبل یعنی من قبل **موسی و هرون**. معنی آنست که **ابراهیم** را نبوّت دادیم پیش از **موسی و هرون**، و گفته اند رشد توفیق خیرست وراست راهی بشناختن، وصلاح دین خود بدانستن، ومن قبل یعنی فی صغره قبل البلوغ. می گوید اورا توفیق دادیم تاراست راهی یافت وبهی کار خویش بدانست ازکودکی پیش از بلوغ، آنگه که ازسرب بیرون آمد و گفت: « انّی وجّهت وجهی »الایه ... همچنانکه **یحیی زکریا** را گفت: « و آتیناه الحکم صبیّا » و قیل معناه کتبت له السعادة من قبل ان خلق. « وکنّا به عالمین » انّه اهل للهدایة و النبوّة وهو نظیر قوله: و لقد اخترناهم علی علی العالمین » وقوله: « الله اعلم حیث یجعل رسالاته ».

« اذقال لابیه » معناه آتینا ابراهیم رشده اذقال لابیه، « وقومه ماهذه التّماثیل الّتی انتم لها عاکفون » یقال اسم ابیه آزر و قیل آزری، و ذکر النسّابون انّ له اسماً آخرو هو **التارخ** بن **ناخور** بن **ارغو** بن **فالغ** بن **ارفخشد** بن **سام** بن **نوح**. والتّماثیل جمع تمثال وهو شیء یعمل مشبهـا بغیره فی الشکل. والعکوف اطالة الاقامة، و یقال کانت تماثیل علی صور السبّاع والطیور والانسان، و قیل علی صور هیاکل

الکواکب یعبدون الله بوساطة العبادة للکواکب ، ثمّ اعتقدوا انّها فی انفسها آلهة .

« قالوا وجدنا » اسلافنا ، « عابدین » . لهـا فاقتدینا بهم . این اشارتست بعجز ایشان ازاقامت بیّنت واظهار حجّت بر عبادت بتان ، چون ازحجّت وبیّنت درماندند دست در تقلید زدند ، در ضمن آیت ذم تقلید واهل تقلیدست .

« قال لقد کنتم انتم وآباؤکم فی ضلال مبین » هذا کون الحال . ای ـ انتم واسلافکم فی خسار بیّن بعبادتکم ایّاها .

« قالوا اجئتنا بالحقّ ام انت من اللّاعبین » ای ـ ابجدّ منك هذا الکلام ام تلعب بهذا المقال .

« قال بل ربّکم ربّ السّموات والارض الّذی فطرهنّ » ای ـ لست بلاعب وانّما ربّکم وخالقکم الّذی یجب علیکم عبادته هو ربّ السّموات والارض ، وفاطرهما ویحتمل انّ الضمیر فی فطرهن یعود الی التّماثیل . « وانا علی ذلکم من الشّاهدین » بانّه ربّکم ، تقدیره وانا شاهد علی ذلکم من الشّاهدین

« وتالله لاکیدنّ اصنامکم » اصله والله فقلبت الواو تاء ، ولا تصلح التاء فی القسم الّا فی اسم الله ، تقول تالله ولا تقول تا الرّحمن ، و تقول و حقّ الله لا فعلن کذا ولایجوز تحقّ الله لا فعلن . « لاکیدنّ اصنامکم بعد ان تولّوا مدبرین » ای ـ لاکسرنّها بعد ذهابکم عنها الی عید لکم . و سمّاه کیداً لانّه مکر بذلك عابدیها .

مفسران گفتند ایشانرا عیدی بود که هر سال یکبار اهل شهر در مجمعی بیرون از شهر حاضر می‌شدند چون از آنجا باز گشتندی در بتخانه رفتندی وبتانرا سجود کردندی ، آنگه بخانهٔ خویش باز گشتندی ، آن روز که میرفتند **آزر** گفت ابراهیم را که اگر رغبت کنی درین عید ما مگر ترا دین ما وکار وبار ما خوش آید ، **ابراهیم** باایشان بیرون رفت درراه خویشتن را بیفکند و گفت من بیمارم واز درد پای می نالید ، ایشان که سران وسروران بودند همه در گذشتند ، بآخر که ضعیفان و کمینان بر گذشتند ازپی ایشان برفت ، و گفت : « تالله لاکیدنّ اصنامکم » بخدای که دربتخانهٔ شماروم

وبتانرا بشکنم،ضعیفان و واپس‌ماندگان‌مردمان آن‌سخن‌ازوی بشنیدند،و گفته‌اند که یك مرد بشنید وبردیگران آشکار کرد پس‌چون ایشان بعید خویش رفتند، **ابراهیم** از آنجا بازگشت و در بتخانه رفت، بهوئی عظیم بود ، در آن بهو هفتاد ودو صنم برافراشته بودند . بعضی زرین بعضی سیمین، بعضی ازآهن ، بعضی از شبه وارزیز، و بعضی ازچوب وسنگ ، وبرابر بهوصنمی عظیم افراشته بودندمهینهٔ ایشان،صنمی زرین‌بجواهرمرصع کرده،ودر دوچشم وی دویاقوت روشن نشانده، ودرپیش‌آن‌بتان طعامهای الوان‌نهاده، یعنی تا آن بتان در آن طعامها برکت افزایند ومشرکان چون ازعیدگاه بازآیند بخورند ، **ابراهیم** چون آن دید برطریق استهزاء بتانرا گفت: الاّ تأکلون . نمی خورید ازین طعامها که پیش شما نهاده‌اند ؟ بتان جواب نمیدادند ازآن که جماد بودند. **ابراهیم** گفت هم برطریق استهزاء : مالکم لاتنطقون . چه بوده است شمارا که سخن نمی گوئید ومرا جواب نمی‌دهید؟ آنگه تبر درنهاد وهمه را خرد کرد ، چنانکه ربّ‌العزّه گفت :

«فجعلهم‌جذاذاً» ایشانرا ریزه ریزه کرد،جذاذ بکسرجیم‌قراءت کسائی است یعنی کسراًوقطعاً،جمع‌جذیذ ،وهوالهشیم مثل‌خفیف وخفاف، وثقیل‌وثقال‌وطویل و طوال.باقی‌قرّاءجذاذاً بضم‌جیم‌خوانند، مثل‌الحطام والرّقات ومعناه المجذوذ ، ای ـ المقطوع.«الاّ کبیراً لهم»ای‌ـللکفّار،وقیل‌للاصنام،فانّه‌لم‌یکسره . همه را بشکست وبرآن‌نکال کرد، مگر آن‌بت مهینهٔایشان که درجثه‌وصورت‌مهینه بود، ازروی‌تعظیم و عبادت ایشان که آن مهینه‌را نشکست و تبر بردست وی بست ، وبقول بعضی از گردن‌وی درآویخت ، «لعلّهم الیه یـرجعون» یعنی ـ لعلّهم اذا راوا ما باصنامهم من‌العجز والهوان یرجعون الی ابراهیم بالاقرار له وبالتوبة. وقیل یرجعون الی‌الله بالایمان والاقراربوحدانیته.

پس‌آن قوم‌چون ازعیدخویش بازگشتند ودربتخانه شدند وبتان را بدان‌صفت دیدند گفتند : «من فعل هذا بآلهتنا انّه لمن الظـّالمین» ای ـ لمن‌المجرمین . که

کرد این نکال بر خدایان ما ظلم کرد بر ایشان که بجای عبادت ایشان مذلّت نهاد، آن قوم که از ابراهیم شنیده بودند که گفت: «تا للّه لا کیدنّ اصنامکم». گفتند: «سمعنا فتی یذکرهم» ای- یعیبهم ویسبّهم، «یقال له ابراهیم» آن جوانی هست که او را **ابراهیم** گویند، وما می‌شنیدیم ازوی که عیب خدایان ما میکرد وایشانرا ناسزا میگفت، ظن می‌بریم که این فعل اوست.

این خبر با **نمرود** جبّار افتاد و اشراف قوم وی گفتند: «فأتوا به علی اعین النّاس» ای- جیؤا به ظاهراً بمرئی من النّاس. «لعلّهم یشهدون» علیه بفعله و قوله، فیکون حجّة علیه، کرهوا ان یأخذوه بغیر بیّنة، خواستند که او را چون گیرند عقوبت کنند بحجت وبیّنت کنند. این معنی را گفتند: «فأتوا به علی اعین النّاس لعلّهم یشهدون» و گفته‌اند معنی آنست که اورا بردیدار قوم عقوبت کنید، تا دیگران عبرت گیرند وچنین کار نکنند.

ابراهیم را حاضر کردند واورا گفتند: «ء انت فعلت هذا بآلهتنا یاابراهیم» این تو کردی بخدایان ما ای ابراهیم؟ **ابراهیم** جواب داد و گفت: «بل» یعنی نه من کردم، «فعله کبیرهم هذا» غضب من ان تعبدوا معه هذه الصغار، وهوا کبر منها فکسرها، آن بزرگ ومهینهٔ ایشان کـرد، که خشم آمد ویرا بآن که این کهینانرا باوی پرستیدند. «فسئلوهم ان کانوا ینطقون» بپرسید اینانرا اگر سخن گویند تاجواب دهند که این فعل بایشان که کـرد، ومقصود **ابراهیم** آن بود تا عجز و خواری وناتوانی بتان بایشان نماید، و حجّت برایشان درست شود که بتان سزای عبادت نیستند، از آن جهت که سخن نگویند وجواب ندهند. واین دلیلی روشن است که ربّ العالمین جلّ جلاله گویاست ونطق بروی رواست سخن گوید واز وی سخن شنوند واو جلّ جلاله ازدیگران سخن شنود وجواب دهد، ودر قرآن عیب بتان کرد که نشنوند وجواب ندهند گفت: «ان تدعوهم لایسمعوا دعاءکم ولو سمعوا ما استجابوا لکم» قال القتیبی: تقدیره بل فعله کبیرهم هذا ان کانوا ینطقون فسئلوهم. جعل

اضافة الفعل الیه مشروطاً بنطقهم، ولم یقع الشرط فلم یقع الجزآء. و قال فی ضمنه انا فعلت ذلك. معنی سخن **قتیبی** آنست که **ابراهیم** اضافت فعل که باصنم کرد بشرط نطق کرد، یعنی که اگر صنم قدرت نطق را داشتی قدرت فعل نیز داشتی واین فعل وی کرده بودی، اکنون معلومست که وی قدرت نطق ندارد وچون قدرت نطق ندارد قدرت فعل هم ندارد، ومقصود **ابراهیم** آن بود تا عجز بتان بایشان نماید ودرضمن این سخن آنست که این فعل من کردم و این معنی را کسائی وقف کند «بل فعله». یعنی فعله، و این تأویل اگر چه نیکوست بعضی علماء دین نپسندیده‌اند و گفته‌اند این تأویل بر خلاف قول **رسول** (ع) است که **رسول** بر **ابراهیم** تقدیر کرد که سه جای سخن گفت برخلاف راستی، وذلك ماروی **ابوهریره** انّ **رسول الله** (ص) قال: «لم یکذب ابراهیم الّا ثلاث کذبات. فی ذات الله قوله: «انّی سقیم» وقوله: «بل فعلهم کبیرهم» وقوله لسارة: «هذه اختی». هرچند که اهل تأویل گفتند «انّی سقیم» ای ـ ساسقم، یعنی عندالموت، وقیل انّی سقیم ای مغتمّ بضلالتکم وقوله لسارة «هذه اختی» یعنی فی الدین، این تأویل گفته‌اند لکن آن نیکوتر که آنرا کذب دانند: چنانکه **رسول** تقدیر کرد بروی، وبیش از آن نیست که این زلّتی است ازصغایر، وربّ العالمین در قرآن جایها ز لّات صغایر با انبیاء اضافت کرده، و روا باشد که ربّ العزه **ابراهیم** را در آن کذب رخصت داد قصد صلاح را و اقامت حجّت را برمشرکان همچنانکه **یوسف** را رخصت داد در آنچه با برادران گفت: «انّکم لسارقون ولم یکونوا سرقوا.

قوله: «فرجعوا الی انفسهم» ای ـ فتفکروا فی قلوبهم، ورجعوا الی عقولهم «فقالوا» ماتراه الّا کماقال. «انّکم انتم الظّالمون» بعبادتکم من لایتکلّم، وقیل انتم الظّالمون لابراهیم فی سؤالکم ایاه، وهذه آلهتکم الّتی فعل بها ما فعل حاضرة فسئلوها.

«ثمّ نکسوا علی رؤسهم» قال اهل التفسیر اجری الله الحق علی لسانهم فی القول

الاوّل ثمّ ادرکتهم الشقاوة فهو معنی قوله : «نکسوا علی رؤسهم» . ای ـ ثمّ ردّوا الی الکفر بعدان اقرّوا علی انفسهم بالظلم . یقال نکس المریض اذا رجع الی حالته الاولی ، ربّ‌العزّه برزبان ایشان سخنی راست بر صواب راند ، و گناه سوی خویش نهادند ، اما شقاوت ازلی دررسید، وایشانرا باکفر خویش برد ، اینست که الله‌تعالی گفت : « ثمّ نکسوا علی رؤسهم» ای ـ ردّوا الی غیّهم وارکسوا فیه‌فرکبوا رؤسهم، «لقد علمت» اینجا قول مضمر است ، یعنی فقالوا لقد علمت ، «ماهؤلآء ینطقون» فکیف تأمرنا بسؤالهم .

آنگه حجت برایشان متوجه گشت ابراهیم گفت : «افتعبدون من دون الله مالا ینفعکم شیئاً ولایضرّکم افّ‌لکم» تبالکم ونتنا «ولما تعبدون‌من دون‌الله» احجار لاصنع لها ، ولا نطق ولابیان ، « افلا تعقلون » افـلا تستحیون من عبادة من‌کان بهذه الصفة ؟

فلمّاالزمتهم الحجة و عجزوا عن الجواب . « قالوا حرّقوه بالنّار وانصروا آلهتکم» باهلاك من یعیبها . «ان کنتم فاعلین» امراً فی اهلاکه . روایت کردند از **ابن‌عمر** که گفت آنکس که ایشانرا ارشاد کرد بتحریق ابـراهیم مردی بود از اعراب فارس ازین کردان دشت‌نشین ، نام وی **هیزن** ، وقیل **هیون** . ربّ‌العزّه اورا بزمین‌فرو برد ، هنوز می‌رود تا قیامت ، پس **نمرود** جبّار گفت تا حظیره‌ای‌ساختند گرد آن دیوار برآوردند طول آن شصت گز ، و ذلك قوله تعالی : «قالوا ابنوا له بنیاناً، فالقوه‌فی‌الجحیم»و گفت تاهر کسی ازهرجانب هیمه کشیدند هم شریف و هم وضیع یکماه، و گفته‌اند چهل‌روز ، و گفته‌اند یکسال، و آنرابزرگ‌طاعتی می‌دانستند، تا آن‌حد که زن‌بیمار می گفت: لئن‌عوفیت لاجمعن الحطب لابراهیم. بعد از یکسال که هیمه جمع کردند آتش درآن زدند ،آتشی عظیم برافروختندوابراهیم را دست وپای بستند وغل بر گردن نهاده درمنجنیق نهادند تا بآتش افکنند ، روایت کنند که‌آن ساعت فریشتگان آسمان آواز برآوردندوهرچه در زمینست بیرون‌ازثقلین،

و گفتند: ربّنا لیس فی ارضك احد یعبدك غیر ابراهیم یحرّق فیك فاذن لنافی نصرته، فقال الله تعالی انّه خلیلی لیس لی خلیل غیره وانّا الهه، لیس له اله غیری. فان استغاث بکم فاغیثوه وان استنصرکم فانصروه، وان لم یدع غیری، ولم یستنصر سوای ولم یستغث الّا بی فخلّوا بینه وبینی. وروی ان خازن الماء اتاه فقال یا ابراهیم ان اردت اخمدت النّار فانّ خزائن المیاه والامطار بیدی، واتاه خازن الریاح فقال ان شئت طیرت النّار فی الهواء فانّ خزائن الرّیاح بیدی، فقال ابراهیم لاحاجة بی الیکم. ثم رفع رأسه الی السماء فقال: الهی انت الواحد فی السّماء و انا الواحد فی الارض لیس فی الارض احد یعبدك غیری، حسبی الله ونعم الوکیل. یااحدیاصمد بك استعین وبك استغیث وعلیك اتوّکل لااله الّاانت سبحانك ربّ العالمین لك الحمد ولك الملك، لاشریك لك. پس چون او را بیفکندند **جبرئیل** اورا پیش آمد و گفت یا ابراهیم الك الحاجة؟ فقال اما الیك فلا. قال **جبرئیل** فسئل ربّك فقال، حسبی من سؤالی علمه بحالی، فقال الله عزّوجل: «یانار کونی برداً وسلاماً» ای کونی ذات برد وسلامة، «علی ابراهیم» لایکون فیها برد مضرّ ولاحرّ موذٍ، قال **ابن‌عباس**: لولم یقل سلاماً لمات ابراهیم من بردها، ومن المعروف فی الآثار انّه لم تبق یومئذ نار فی الارض الّا طفئت فلم ینتفع فی ذلك الیوم بنار فی العالم ظنت انّها تغنی ولولم یقل علی ابراهیم بقیت ذات برد ابداً. وقال **الحسن**: قوله: «وسلاماً» هوتسلیم من الله عزّوجل علی ابراهیم. والمعنی سلّم الله سلاماً علی ابراهیم کقوله تعالی: «قالوا سلاماً» ای سلّموا سلاماً، و مثله فی المعنی، فی سورة الصافات، «سلام علی ابراهیم». قال **کعب‌الاحبار**: جعل کل شیٔ یطفیٔ عنه النّار الّا الوزغ، فانّه کان ینفخ فی النّار، ولهذا امر النبیّ صلّی الله علیه وسلّم بقتل الوزغ، وقال کان ینفخ علی ابراهیم. **سدّی** گفت: چون ابراهیم‌را بآتش افکندند ربّ العزّه فریشتگانرا فرستاد تاهر دو بازوی ابراهیم‌را بگرفتند واورا بآهستگی برزمین نشاندند، آنجا چشمهٔ آب خوش پدید آمد و گل سرخ ونرگس بویا، وربّ العزّه فریشتهٔ ظلّ را بفرستاد بصورت ابراهیم

تا باوی بنشست ومونس وی بود ، و **جبرئیل** آمـد وطنفسه‌ای آورد از بهشت ، و آنجا بگسترانید وپیراهنی ازحریر بهشت دروی پوشانید واورا بر آن طنفسه‌نشاند وجبرئیل باوی حدیث می کند و میگوید: انّ ربّك یقول اما علمت انّ النّار لاتضر احبائي . ای ابراهیم ملك تعالی میگوید ، ندانستی که آتش دوستان مرا نسوزد و ایشانرا گزند نرساند. قال **کعب** :مااحرقت‌النّارمن‌ابراهیم الّاوثاقه . وقال**المنهال بن‌عمرو** : قال ابراهیم خلیل الله ما کنت ایّاماً قطّ انعم منّی من الایّام الّتی کنت فیها فـی النّار ، **ابراهیم** گفت : در همه عمر خویش مـرا وقتی خوشتر از آن نبود وروزگاری خوب‌تر از آن چندروز که در آتش بودم ، هفت روز گفته‌اند که در آتش بودبقول بیشترین مفسران . پس **نمرود** بزبام قصر خویش نظاره کرد تاخود کار **ابراهیم** بچه رسیده است اورا دید در آن روضه میان گل ونرگس و چشمهٔ آب نشسته و گرد بر گرد آن روضه آتش‌زبانه میزد . آواز داد که یا **ابراهیم** ! کبیرٌ الهك الّذی بلغت قدرته ان حال بینك وبین ما اری . ای **ابراهیم** بزرگ خدائـی داری که قدرت وی اینست که‌می‌بینم وباتواین صنع‌نموده ، ای **ابراهیم** هیچ‌توانی که ازین موضع بیرون آئی ناسوخته و رنج نـا رسیده ؟ گفت توانم ، گفت هیچ می‌ترسی که **همانجا** بمانی ترا از آتش گزندی رسد ؟ گفت نه ، گفت پس بیرون آی تا باتو سخن گویم ، وبروایتی دیگر**نمرود** گفت وزیران خویش را ، بروید و **ابراهیم** را بنگرید تا حالش بچه رسید ایشان گفتند چه نگریم سوخته و نیست گشته بی‌هیچ گمان آتشی بدان عظیمی که کوه بدان بگدازد وی در آن نسوزد ؟ **نمرود** گفت : من خوابی عجیب دیدم چنان دانم که وی نسوخته است . بخواب نمودندمرا که دیوارهای‌حظیره‌ای که مابنا کردیم‌بیفتادی و **ابراهیم** بی‌رنج بیرون آمدی ، وپس ما اورا طلب کردیم و نیافتیم پس **نمرود** از بام قصرخویش بوی نظر کرد واورا چنان دید و بیرون خواند ، و **ابراهیم** بیرون آمد **نمرود** گفت : من الرجل الّذی رأیته معك فی‌مثل صورتك قاعداً الی جنبك ؟ آن که بود که با تـو

نشسته بود مردی هم بصورت تو ؟ **ابراهیم** گفت فریشتهٔ ظلّ بود خداوند من فرستاد اورا برمن تا مرا مونس باشد، گفت ای **ابراهیم** مهربان خدائی داری و کریم ، که باتو این همه نیکوئی کرد بآن که تو ویرا می‌پرستی . ای **ابراهیم من میخواهم** که چهارهزار گاو ازبهر وی قربان کنم . **ابراهیم** گفت : اذالایقبل الله منك ما كنت على دينك حتى تفارقه الى ديني . خدای من ازتو قربان نپذیرد تا بردین خویشی پس اگر بادین من آئی واورا توحید گوئی بپذیرد ، **نمرود** گفت : لااستطيع ترك ملكي ، ولكن سوف اذ بحهاله ،فذبحها ، پس **نمرود** دست از **ابراهیم** بداشت ونیز تعرض وی نکرد ، ووبال کید وی هم بوی بار گشت وذلك قوله : «**وارادوا به كيداً فجعلناهم الاخسرين**» ای خسروا السعي والنفقة ولم يحصل لهم مرادهم. وقيل معناه انّ الله ارسل على نمرود وقومه البعوض فا كلت لحومهم و شربت دماء هم ودخلت واحدة في دماغه فاهلكته .

« **ونجيناه ولوطاً**» **محمدبن اسحق بن یسار** گفت : پس ازآن که الله تعالی با ابراهیم آن کرامت کرد و دشمن وی نومید وخاکسار گشت جماعتی بوی ایمان آوردند یکی ازایشان **لوط** بود وهولوط بن هاران بن تارخ ، وهاران هواخوابراهيم. وقيل لهما كان اخ ثالث وهو ناخور بن تارخ وهوا بوتو بيل وتو بيل ابولايان، ورتقابنت تو بيل امرأة اسحق بن ابراهيم امیعقوب، وليّان وراحيل زوجتايعقوب ابنتالايان ، وهمچنین ساره بوی ایمان آورد و ابراهیم او را بزنی کرد بوحی آسمان . و اوّل وحی کـه بابراهیم آمد این بود ، وساره دختر مهین هاران بودعمّ ابراهیم . وبعضی مفسران گفتند که ساره دختر ملك حرّان بود . مفسّران گفتند ابراهیم برفت اززمین عراق بجائی که آنرا کوثی گویند بزمین شام، وباوی لوط بود وساره ، اینست که ربّ العزّه گفت : «**فآمن له لوط وقال انّي مهاجر الى ربّي**». وقال تعالى : «**ونجيناه ولوطاً**» يعني نجيناه من نمرود وقومه . « **الى الارض الّتي باركنا فيها للعالمين**» يعني الشام. بارك الله فيها بالخصب و كثرة الاشجار والثمار والانهار ومنها بعث اكثر الانبياء . قال

ابیّ بن کعب: سمّاها مبارکة لانّه مامن ماء عذب الّا وینبع اصله من تحت الصخرة التی هی ببیت المقدس. وعن **عبدالله بن عمرو بن العاص** قال: سمعت **رسول الله** (ص) یقول: «انّها ستکون هجرة بعد هجرة فخیار النّاس الی مهاجر ابراهیم». وعن **معمّر** عن **قتاده** انّ **عمر بن الخطاب** قال **لکعب**: الّاتتحول الی المدینة فیها مهاجر رسول الله وقبره؟ فقال له کعب یا امیر المؤمنین انّی وجدت فی کتاب الله المنزل انّ الشام کنز الله فی ارضه وبها کنزه من عباده. و عن **قتاده** قال: **الشام** دار عقار الهجرة ومانقص من الارض زید فی الشام ومانقص من **الشام** زید فی **فلسطین** وهی ارض المحشر والمنشر وبها یجمع النّاس وبها ینزل عیسی بن مریم وبها یهلك الله الدجّال. وحدث **ابو قلابة** ان **رسول الله** (ص) قال: «رأیت فیما یری النائم کان الملائکة حملت عمود الکتاب فوضعه بالشام فادّلته ان الفتنة اذا وقعت کان الایمان بالشام. **وعن زید بن ثابت** قال: قال رسول الله (ص) «طوبی للشام، قلنا لایّ ذلك یا رسول الله؟ قال لانّ ملائکة الرّحمن باسطة اجنحتها علیها.

قوله: «ووهبناله اسحق ویعقوب نافلة» النافلة هاهنا ولد الولد یعنی به خاصة یعقوب، لان الله تعالی اعطاه اسحق بدعائه حیث قال ربّ هب لی من الصالحین، وزاده یعقوب ولد الولد، والنافلة الزّیادة. وقال **مجاهد وعطاء** معنی النافلة، العطیة وهما جمیعاً من عطآء الله عزّوجلّ نافلة ای ـ عطاء. فعلی هذا القول تعود النافلة الیهما جمیعاً وعلی القول الاوّل تعود الی یعقوب وحده. «وکلّا جعلنا صالحین» ای ـ **ابراهیم و لوطاً و اسحق و یعقوب** جعلناهم انبیاء، و قیل امرناهم بالصلاح فصلحوا «وجعلنا هم ائمّة» یعنی انبیاء یقتدی بهم فی الخیر «یهدون بامرنا» ای ـ یدعون النّاس الی دیننا بوحینا واذننا. «واوحینا الیهم فعل الخیرات» ای ـ اوحینا الیهم ان افعلوا الخیرات، قیل مافیه رضاالله فانّه من الخیرات، «واقام الصّلوة وایتاء الزّکوة» یعنی وان اقیموا الصّلوة وآتوا الزّکوة، وحذفت هآء الاقامة لما فی الاضافة من الدلالة علیها. «وکانوا لنا عابدین» خاشعین غیر مستکبرین.

« ولوطاً آتيناه» يعنى وآتينا لوطاً ، «حكماً وعلماً» . وقيل واذكر لوطاً آتيناه حكماً . الحكم فى القرآن على وجهين : احديهما بمعنى القضيّة كقوله: «لامعقّب لحكمه» والثانى بمعنى الحكمة تجده فى مواضع من القرآن وهو هاهنا من هذه الوجه، تقول حكم وحكمة كما تقول نعم ونعمة . وعلماً بمعنى فقهاً بدين الله ، وقيل حكماً وعلماً ، اى ـ النبوّة والكتاب . « ونجّيناه من القرية » اى ـ من اهل القرية كقوله : «وكايّن من قرية عتت» اى عتى اهلها ، و القرية **سدوم** «الّتى كانت تعمل الخبائث» ما كره الله، من اللواط وقطع السبيل، واتيان المنكر من التضارط فى الاندية ، وخذف النّاس بالبنادق. « انّهم كانوا قوم سوءٍ » شراراً ، « فاسقين » خارجين عن طاعة الله ، «وادخلناه» يعنى لوطاً ، «فى رحمتنا» فنجّيناه بها، وقيل ادخلناه فى النجاة والخلاص من قومه . «انّه من الصّالحين» المطيعين لامر الله .

«ونوحاً اذ نادى من قبل» اى ـ من قبل ابراهيم ولوطاً ، « فاستجبناله » اى ـ اجبناه الى ماسأل . يعنى قوله : «لاتذر على الارض من الكافرين ديّارا». «فنجّيناه واهله» اى اهل بيته . « من الكرب العظيم » . قال **ابن عباس** : من الغرق وتكذيب قومه و اذاهم ، وقيل من شدّة البلاء لانّه كان اطول الانبياء عمراً واشدّهم بلاءً . والكرب ، اشدّ الغم .

« ونصرناه من القوم » يعنى ـ انجيناه من القوم ، وقيل من هاهنا بمعنى على اى ـ نصرناه على القوم . « الّذين كذّبوا بآياتنا انّهم كانوا قوم سوء فاغرقناهم » فاهلكناهم بالمآء . «اجمعين» صغيرهم وكبيرهم ، ذكرهم وانثاهم .

النوبة الثالثة

« ولقد آتينا ابراهيم رشده من قبل»، خداوندان معرفت بزبان اشارت گفته اند

درمعنی این آیت، رشده ما کاشف به‌روحه قبل ابداعها قالبه ، من تجلی الحقیقة. ابراهیم خلیل هنوز در کتم عدم بود که خیاط لطف صدرهٔ توحید وی دوخته بود ، هنوز قدم در دائره وجود ننهاده بود که پیلور فضل شربت نوشاگین‌وی آمیخته‌بود، لاجرم چون در وجود آمد هم دربدایت نشو او آفتاب خلّت تابیدن گرفت ینابیع علوم وحکم درصحن سینهٔ او گشادند ، نـور هدایت در حـال صبی تحفهٔ نقطهٔ وی گردانیدند ، کمر کرامت برمیان او بستنداورا بمحلی رسانیدند که مقدّسان ملأ اعلی انامل تعجب در دهن حیرت گرفتند گفتند : الهنا جانهای ما در غرقابست از آن الطاف کرم وانواع تخصیص که ازجناب جبروت روی بخلیل نهاده، تا از درگاه عزّت ذی‌الجلال ندا آمد که : ای ملأ اعلی اگر ما آن آتش که در کانون جان خلیل نهان کـرده‌ایم بصحرا آریم از شرر آن کونین وعـالمین بسوزیم، آن مهجور درگاه عزّت **نمرود** خاکسارزخواست که ملك خلّت خلیل‌برهم شکند وسپاه‌عصمت ویرا منهزم کند ، آتشی افروخت که تاخلیل را بسوزدوجزجان ودل خودرا در آن آتش کباب نکرد ، وجز قاعدهٔ دولت خویش خراب نکرد ، آن ساعت که خلیل‌را بآتش انداختند وآتش بروبستان گشت‌او درمیان آن ریاض وانوار واز هار تکیه‌زده ونظارهٔ صنع‌الهی میکرد که دختری از آن **نمرود** بربام کوشك آمد اطلاع‌بگیرد خلیل‌را دید بر آن هیأت در آن تنعم آسوده نشسته ، روی سوی آسمان کرده گفت یااله الخیل ما الطفك بخلیلك کن بی لطیفاً . ای خدای خلیل در خلیل خود نظر لطف کرده‌ای‌بلطف خود نواخت بروی نهاده‌ای یك‌نظر لطف‌نیز درکارمن بیچاره کن ونعمت خود برمن تمام کن، آن مخدّره را بردیدار خلیل وقت خوش گشت دردعشق دین ناگاه سر ازنقطهٔ جان‌وی‌برزد ، درخاك حسرت می‌غلتید وباوقت خویش‌ترنّمی می کـرد ، هرگز کسی از حواشی آن سرای آواز آن مخدّره نشنیده بود خدم و حواشی دویدند و **نمرود** را خبر کردند گفتند : ایهـا الملك جنّت‌الحرّة. ای ملك

تعجیل کن که دخترت دیوانه گشته در خاك می‌غلتد وفریاد می کند وجامه برخود پاره میکند **نمرود** پای تهی از تخت خویش بیامد تا ببالین دختر، چون برپالین او نشست دختر بگوشهٔ مقنعه روی خویش ازپدر بپوشید گفت : ای‌پدر سرو طلعت تو جنابت کفر دارد واین دیدهٔ من‌طهارت یافته از مشاهدهٔ خلیل‌الله ، نباید که دیگر بآن ملوّث شود . گفت ای ماهروی پدر خلیل‌الله کیست ؟ گفت : ابراهیم . نمرود چون این‌سخن بشنیددودست برفرق خویش زد گفت ما آتشی برافروختیم که ابراهیم رادر آن بسوزیم ، ندانستیم که‌دل وجان‌خویش‌را در آن کباب‌میکنیم. گفت ای‌دختر اگر دیوانه گشته‌ای تابغل وزنجیرت ببندند؟ گفت‌چون‌از اغلال‌وانکال دوزخ نجات‌یافتم بغل آهنین تواندوه نخورم ، گفت ای دختر اگر جز زمن خدائی دیگر گیری ترا هلاك کنم . گفت: الّذی خلقنی فهو الهی . خدای من اوست که مرا آفرید ، نسب تو (۱)وامشتی‌خاکست اگرخواهی بکش واگر خواهی بگذار این جان پاك ازاین مشکوة آلوده بنسب‌نمرودی دل تابرآید، او مرغیست تابین کدام درخت‌آشیانه می‌یابد . ای جوانمرد کسی که درحرم عنایت ازلی شد هرگزغوغای محنت ابدی گرد دولت سرمدی او نگردد . دختر همان نظاره میکرد که‌پدر کرد،دختر راسبب هدایت بود وپدر را شقاوت بیفزود . ومن لم یجعل‌الله له نوراً فماله من نور .

«قلنا یانار کونی برداً» اصحاب معارف وارباب حقایق را درین آیت رمزی دیگر است ، گفتند این ندا آتشی است که در کانون جان خلیل تعبیه بود چون نمرود اورا درمنجنیق نهاد خلیل نیز سرّ خویش درمنجنیق‌مشاهدت نهاد،راست که بنزدیك آتش نمرود رسید از سوز شهود حق خواست که آه کند وآتش نمرود را تباه کند،ندا آمد که :«یانار» ای‌آتش‌شهودی!« کونی برداً» برآتش نمرودی سردباش سلطنت خود بروی مران که ما قضا کرده‌ایم که ازمیان آتش بستانی پر ازهار و انوار برآریم کرامت خلیل خودرا و اظهار معجزهٔ ویرا واگر تو آنرا تباه کنی

۱ـ با (نسخه ج)

بستان نباشد و معجزه پیدا نگردد ، سردباش بر آتش نمرودی تا بستان پدید آید، سلامت باش بر ابراهیم تا معجزه پدید آید . لطیفهٔ دیگر شنو ازین عجبتر ، نفس تو بر مثال نمرود است و هواءِ نفس آتش است و آن دل سوختهٔ تو خلیلست . نفس آتش هوی، برافروخته‌ودل را باسلاسل مکر واغلال شهوت در منجنیق معاصی نهاده و بآتش هوی انداخته هنوز یك گام نارفته که عقل چون شیفتگان می آید بچاکری دل که : هل لك من حاجة ؟ دل جواب میدهد : امّا الیك فلا. ای عقل یاد داری که ترا گفتند بیا بیامدی گفتند برو برفتی گفتند تو کیستی فروماندی ؟ آن روز راه بخود ندانستی امروز بمن چون دانی راست؟ چون دل بآتش هوی فرو آید فرمان در آید که : «یانار کونی برداً »ای آتش هوی سرد باش بردل که اوخودسوختهٔ محبت ماست ؛

ففی فؤاد المحبّ نار هوی.

سوخته را دیگر باره نسوزند. چون آتش هوی را این فرمان آید در ساعت فرو میرد واز میان جان عارف بوستانی عجب پدید آید باصد هزار بدایع و لطائف انواع ازهارواشجارپرثمار، برهوای بوستان‌سحاب‌افضال می‌ریزدباران‌اقبال ، برنفس باران کفایت تا ازوطاعت ووفا روید ، بردل باران هدایت تاازو شوق وصفا روید ، بر زبان باران لطافت تا از و حمد و ثنا روید ، بر چشم باران کرامت تا ازو رؤیت ولقا روید.

٥ـ النّوبة‌الاولی

قوله تعالی : « **و داود وسلیمان** »ویاد کن‌داود وسلیمان‌را ، «**اذیحکمان فی‌الحرث**» که داوری می‌بریدند در آن کشتزار ،« **اذنفشت فیه** » که چرا کرددر آن

بشب. « **غنم القوم** » گلهٔ گوسفند قومی دیگر ، « **وکنّا لحکمهم شاهدین** (۷۸) » وما داوری بریدن ایشانرا آنجا بودیم باگاهی‌ودانش .

« **ففهّمناها سلیمان** » دریافت داوری سلیمان را دادیم ، « **وکلاّ آتینا حکماً وعلماً** » وهردو را حکمت وعلم دادیم ، « **وسخّرنامع داودالجبال** » ونرم کردیم وفرمان بردار کوهها را با داود ، « **یسبّحن والطّیر** » تا کوه ومرغ می‌ستودند با داود که مرا میستود ، « **وکنّا فاعلین** (۷۹) »و کردیم‌ازنیکوکاری‌آنچه کردیم وتوانایان بودیم بر کرد آنچه کردیم .

« **وعلّمناه صنعة لبوس لکم** » ودر آموختیم داود را زره کردن از بهر شما ، « **لتحصنکم من بأسکم** » تا نگه داریم شمارا بآن از گزند سخت شما ، « **فهل انتم شاکرون** (۸۰) » مرا سپاس‌دار هستید ؟

« **ولسلیمان الرّیح عاصفة** » ونرم کردیم وفرمانبردار سلیمانرا باد عاصفه ، «**تجری بامره** » می‌رفت ومی‌برد بفرمان او ،[در بامدادان از اصطخر] «**الی الارض الّتی بارکنافیها**»بزمین‌مقدسه‌ای که‌مابرکت کردیم‌در آن،«**وکنّا بکلّ شیٔ عالمین** (۸۱) » ومابهمه چیز دانائیم همیشه .

« **ومن الشّیاطین من یغوصون له** » واز دیوان اوراغواصان دادیم[که از دریا ها اورا بیرون می آوردند آنچه میخواست از مروارید ومرجان وبسدّ وجز از آن] « **ویعملون عملا دون ذلك**» وجزازآن‌هر کار کهمیخواست‌میکردند . « **وکنّالهم حافظین** (۸۲) » ومی کوشیدیم ایشانرا تاآنچه میکردند تباه نکردند .

« **وایّوب اذ نادی ربّه** » ویاد کن ایوب را که آواز داد خداوند خویش را ، «**انّی‌مسّنی‌الضّرّ** » که گزندرسیدبمن.«**وانت ارحم الرّاحمین** (۸۳) »وتوبخشاینده‌تر بخشایندگانی .

« **فاستجبناله** » پاسخ کردیم او را ، « **فکشفنا مابه‌من ضرّ** » باز بـردیم آن

گزند که بود باو. «**و آتیناه اهله ومثلهم معهم**» وباو دادیم کسان او و هم چندان دیگر باایشان ، «**رحمة من عندنا**» بخشایشی از نزدیك ما ، «**وذکری للعابدین** (۸٤)» و یادگاری امّت محمّد را .

«**واسمعیل وادریس وذاالکفل**» ویاد کن اسمعیل را وادریس را وذاالکفل را ، «**کلّ من الصّابرین** (۸٥)» همه از شکیبایان بودند .

«**وادخلناهم فی رحمتنا**» و در آوردیم ایشانرا در نبوّت خویش . «**انهم من الصّالحین** (۸٦)» که ایشان از نیکان بودند .

النّوبة الثانیة

قوله: «و داود وسلیمان» **داود بن ایشا** از فرزندان **یهودا** بن **یعقوب** بود، مردی کوتاه زرد روی باریك تن دلاور لشکر شکن ، هر گز روی از دشمن بنگردانیده و درهیچ وقعه‌ای بی‌فتح وبی‌ظفر بازنگشته ، وقوّت وی چنان بود که در روزگار شبانی درابتداء جوانی شیر را وپلنگ را بگرفتی ودهن وی از هم بردریدی. عمر وی صد سال بود ملك وی چهل سال بود، وابتداء ملك وی بعدازقتل جالوت بود هفت‌سال، وبنو اسرائیل بعد از یوشع بن نون هیچکس را چنان مجتمع نشدند که اورا شدند. روی **ابوهریره** قال قـال رسول‌الله (ص) : « الزرقة یمن وکان داود (ع) ازرق »، ربّ‌العزّه باوی کرامتها کرد اورا ملك داد وعلم وحکمت ونبوّت، واورا کتاب **زبور** داد صدوپنجاه سوره بلغت عبرانی ، درآن ذکر حلال وحرام نبود و حدود واحکام نبود، پنجاه سوره همه موعظت وحکمت بود ، وصد سوره بیان وقایع و ذکر حوادث وسرگذشت بنی اسرائیل و غیرایشان بود ، و داود را صوتی خـوش بود و نغمتی دلربای، هر گه که زبور خواندی بصحرا رفتی وعلماء بنی اسرائیل باوی صف کشیده

ودیگر مردمان ازپس علما صف کشیده وجن ازپس مردمان وشیاطین ازپس جن وازپس ایشان وحوش ودوان بیابان گوشها فراداشته ومرغ درهوا پروا پرزده، چون داود زبور خواندن گرفتی ایشان همه سماع کردندی وآب روان درجوی بایستادی وباد فرو گشاده ساکن گشتی ازلذت نغمهٔ داود. قال **ابن مسعود** :اعطاه الله علم الحکم والبصر فی القضاء وکان لایتتعتع فی القضآء بین النّاس . اورا درحکم کردن وداوری بریدن میان مردم بصیرت بر کمال بود ودانش تمام، وربّ العزّه بروی منّت نهاده و گفته : «یا داود انّا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین النّاس بالحق» .

ابن عباس و قتاده و زهری گفتند : دومرد آمدند واز داود حکم خواستند یکی برزگر بود صاحب کشتزار ، و دیگر شبان بود صاحب گوسفندان . برزیگر گفت این شبان گوسفندان خویش رافرا گشتزارمن گذاشت تاهمه تباه کردواز آن هیچیز بنماند، داود میان ایشان داوری بر برید گوسفند به برزگر داد بعوض آنکه زرع وی تباه کرده بود، آن دومرد از پیش داود بیرون آمدند و **بر سلیمان** بر گذشتند وسلیمان هنوز کودك بود یازده ساله، گفت داود شمارا چون حکم کرد؟ ایشان سیلمان را خبر کردند از آن حکم که داود کرد ، سلیمان گفت اگر این حکم من کردمی وولایت قضا مرا بودی من جزازان حکم کردمی داود اورا بخواند گفت تو حکم ایشان چون کنی ؟ گفت گوسفندان یکچندی بصاحب زرع دهم تا بآن روز رسد که زرع وی تباه کرده بودند تا بدرّ ونسل آن منتفع می‌شود و صاحب غنم تخم کارد از بهر صاحب زرع تا بحال خود باز آید با صاحب خویش دهد و گوسفندان با خداوند خویش ، داود گفت : اصبت. صواب اینست که تو گفتی، پس داود همان حکم کرد که وی گفت . آورده‌اند که بعاقبت چون گوسفندان باخداوند رسید منافع آنکه صاحب زرع برداشته بود وزرع متلف هردو قیمت کردند برابر آمد ، اینست که ربّ العالمین گفت : « وداود وسلیمان اذیحکمان فی الحرث اذنفشت فیه غنم القوم» یعنی واذکر داود وسلیمان حین حکما فی الحرث . قال اهل اللغة: الحرث القاء الحبّ فی الارض للزرع. وقال

مسروق : الحرث هاهنا، الکرم. وقال **ابن‌مسعود** .فی جماعة کان کرماً تدلّت‌عنا قیده . « اذنفشت فیه غنم القوم » النفش. الرعی باللّیل بلاراعٍ ، **والهمل** بالنهار بلا راع ، والمعنی اذ دخلت غنم‌القوم فی حرث قوم لیلا فرعته وافسدته . « و کنّا لحکمهم شاهدین»،الضمیر یعود الی‌داود وسلیمان والخصمین ، وقیل‌الی داود وسلیمان فجمع کما جمع فی‌قوله : «فان‌کان لهٔاخوة یرید اخوین»، اماحکم اهل اسلام‌درین مسأله امروز آنست که هرچه ماشیهٔ فرا گذاشته بروز تباه‌کند ازمال غیری ، بر خداوند ماشیه ضمان نبود و هر چه بشب تباه‌کند بروی ضمان بود از بهر آن که بعرف وعادت اصحاب زرع بروز زرع خویش نگه دارند ، و اصحاب مواشی بشب ماشیهٔ خویش بچرا نگذارند و بامراح برند ، و فی ذلك ما روی **الزهری** عن **حزام بن بحیصة** انّ ناقة **للبرآء بن عازب** دخلت حائطاً لبعض الانصار فافسدته فرفع ذلك الی رسول‌الله (ص) فقرأ هذه الآیة ثمّ قضی علی‌البراء بما افسدت‌الناقة . وقال:«علی‌اصحاب الماشیةحفظ الماشیة باللّیل، وعلی‌اصحاب الحوائطحفظ‌حیطانهم وزروعهم بالنّهار». وامّا اصحاب الرأی فانّهم ذهبوا الی انّ المالك اذا لم یکن معها فلاضمان علیه فیما اتلفت ماشیته لیلا کان اونهاراً .

قوله : « ففهّمناها سلیمان » ای ـ علّمنا القضیة والهمناها سلیمان دون‌داود. «و کلاّ»یعنی داود وسلیمان، « آتینا حکماً و علماً ». قال **الحسن** : لولا هذه الآیة لرأیت الحکام قدهلکوا ولکن‌الله تعالی حمد هذا بصوابه واثنی علی هذا باجتهاده. خلاف است میان علما که داود وسلیمان حکم که کردند باجتهاد کردند یا بنصّ . قومی گفتند باجتهاد کردند وپیغامبرانرا اجتهاد رواست همچون دیگران ، واجتهاد داودا گرچه خطا آمدخطابرایشان رود،الاّانّهم‌لایقرّون‌علیه.قومی‌دیگر گفتندداود و سلیمان حکم که کردند بنص کردند وبوحی نه باجتهاد ، ایشانرا حکم کردن باجتهاد روا نباشد که ایشان مستغنی‌اند ازاجتهاد بوحی منزل، وبه‌قال‌تعالی : «وما ینطق‌عن‌الهوی»، اجتهاد کسی کند که نصّ نیابد ووحی‌بوی نیاید ، وداود اگرچه

حکم بنص کردنصّی دیگر بسلیمان فروآمد که آنرا منسوخ کرد وحکم سلیمان ناسخ حکم داود گشت ، امّا علماء دین بیرون ازپیغامبران روا باشد که اجتهاد کنند در حوادث ، چون در حوادث نص کتاب وسنّت نیابند واگر در اجتهاد ایشان خطا رود آن خطا از ایشان موضوع است و فی ذلك ما روی **عمرو بن العاص** انّه سمع رسول‌الله (ص) یقول: «اذاحکم الحاکم فاجتهد فاصاب فله اجران، واذا حکم فاجتهد فاخطأ فله اجر لم یرد به انّه یؤجر علی الخطاء بل یؤجر علی اجتهاده فی طلب الحق لانّ اجتهاده عبادة والاثم فی الخطاء عنه موضوع اذا لم یأل جهده» .روی **عبدالرحمن الاعرج عن ابی هریره** انّه سمع رسول الله(ص) یقول : «کانت امرأتان معهما ابناهما، جاء الذئب فذهب بابن احدیهما فقالت صاحبتها انّما ذهب بابنك وقالت الاخری انّما ذهب بابنك، فتحا کما الی داود فقضی به للکبری فخرجتا علی سلیمان واخبرتاه فقال ائتونی بالسّکین اشقّه بینهما فقالت الصغری لاتفعل یرحمك الله هو ابنها، فقضی به للصغری . فذلك قوله:« ففهّمناها سلیمان و کلاّ آتیناحکماً وعلماً ».

«وسخّرنا مع داود الجبال یسبّحن» فیه تقدیم وتأخیر ، تقدیره وسخّرالجبال، «والطیر» یسبّحن مع داود کقوله : «یا جبال اوّبی معه» معنی آنست که داود تسبیح کردی وثناء الله گفتی، کوه باوی همچنان تسبیح میکردی وثنا میگفتی ، تسبیحی که مردم می‌شنیدند وبسمع ایشان میرسید ، **ابن عباس** گفت: کان یفهم تسبیح الحجر والشجر . داود تسبیح کوه و درخت دانستی و گفته‌اند که داود را فترتی بود در تسبیح ربّ العزّه اورا تسبیح کوه ومرغ بشنوانید تا اورا نشاط تسبیح خاستی وبعشق پیش شدی ، وقیل تسخیر الجبال له انّهاکانت تسیر معه اذاسار وتقف اذا وقف، وقیل تسیر اذا شاء ، وتقف اذا شاء ، وقال **الحسن** : جمیع ما خلق‌الله من الجبال والطیر کانت تسبّح مع داود بالغداة والعشیّ . « و کنّا فاعلین » انّما قال ذلك لانّه ممّا لا یدخل تحت قدرة البشر ، قال **محمد بن علی** : جعل‌الله الجبال تسلیة للمحزونین و انساً للمکروبین الاتراه یقول:«وسخّرنا مع داود الجبال یسبّحن».قال والانس الّذی

فی الجبال هو انّها خالیة عن صنع الخلائق فیها باقیة علی صنع الخالق لااثر فیها المخلوق فیوحش، والآثار التی فیها آثار الصنع الحقیقی من غیر تبدیل ولاتحویل.

«وعلّمناه صنعة لبوس لکم» المراد باللبوس هاهنا الدرع، لانّها تلبس، وهو فی اللغة اسم لکلّ مایلبس ویستعمل فی الاسلحة کلّها درعاً کان او سیفاً اورمحاً، وهو بمعنی الملبوس، کالحلوب بمعنی المحلوب والرکوب بمعنی المرکوب. قال **قتادة**: اوّل من صنع الدّرع **داود** وانّها کانت من قبل صفائح فهو اوّل من سردها وحلّقها فجمعت الخفّة والتحصین.

سبب زره گری داود آن بودی که **داود** پیغامبر بود وپادشاه، واورا عمال ومتصرفان و گماشتگان بودند در اطراف و نواحی خویش، و پیوسته متفکروار بشب طواف کردی وتعرّف احوال عمال و گماشتگان خویش کردی تا برچه سیرت زندگانی میکنند وبارعیت عدل می کنند یاجور، ونیز هر کسی راپرسیدی، **داود** چه مردی است و برخلق خدای پادشاهی چون میراند؟ شبی از شبها **جبرئیل** او را پیش آمد بصورت بشر، **داود** از وی پرسید که **داود** چه مردی است؟ و چون شناسی او را؟ **جبرئیل** گفت نیك مردی است وپسندیده سیرتی دارد لکن در وی خصلتی است که اگر آن خصلت در وی نبودی به‌بودی، گفت چیست آن خصلت؟ گفت: یأکل من بیت المال المسلمین. ازبیت المال مسلمانان میخورد، **داود** از آنجا بازگشت و بمحراب خویش بازشد ودعا وتضرع کرد وازالله تعالی حرفت خواست و کسب کردن تا از کسب دست خویش خورد، ربّ العزّه دعاء وی اجابت کرد واورا زره گری در آموخت.

فذلك قوله: «وعلّمناه صنعة لبوس لکم»، جای دیگر گفت: «والنّاله الحدید» معنی آنست که آهن اورا مسخر و نرم کردیم، تا چنانکه خواست بی آلت وعدّت آهنگران بدست خویش در آن تصرف میکرد، و از آن زره میساخت. روزی **لقمان حکیم** پیش وی نشسته بود واو زره میکرد لقمان نمی دانست که آن چیست که پیش از داود کس زره نکرده بود و کس ندیده، لقمان صبر همی کرد ونمی‌دانست

ونمی‌پرسید تا داود از آن فارغ گشت . برخاست ودر پوشید و گفت : نعم القمیص هذا للرجل المحارب . فعلم لقمان مایراد به ، فقال الصّمت حکم و قلیل فاعله . «لنحصنکم» بنون قراءت **ابوبکر** است از **عاصم** ، اضافت فعل باحق است جلّ جلاله یعنی وعلّمناه لنحصنکم ای ـ لنحرزکم ونحفظکم به عندملاقاة اعدائکم من القتل . و گفته‌اند من اینجا بمعنی فی است ، یعنی لندفع السلاح عنکم فی حالة الحرب. **ابن عامر و حفص** ، «لتحصنکم» بتاء خوانند وباین قراءت فعل لبوس راست والتأنیث لاجل المعنی لانّ اللبوس ، الدّرع ، والدرع مؤنثة . وروا باشد کـه فعل صنعة را بود ، ای ـ لتحصنکم الصنعة . باقی قرّاء و **روح** از **یعقوب** ، «لیحصنکم» بیاء خوانند و فعل باین قراءت خدارا بود ، ای علّمه‌الله لیحصنکم . و روا بود که فعل لبوس را بود ، واللبوس فعول بمعنی مفعول اراد الملبوس ، ای ـ لیحصنکم الملبوس ، فذکر الفعل علی اللفظ . و روا بود که فعل **داود** را بود لانّ الهآء فی قوله : «علّمناه» راجعة الیه . ای ـ علّمناه داود صنعة لبوس لیحصنکم بمصنوعه « من بأسکم ». وروابود کـه فعل تعلیم را بود . ای ـ علّمناه لیحصنکم التعلیم . «فهل انتم شاکرون» نعمی بطاعة الرسول وهذا نوع من انواع الامر ، معناه اشکروا ، کقوله: « فهل انتم منتهون » ای ـ انتهوا . و کقوله : «فهل انتم مسلمون» ای ـ اسلموا . وفی الحدیث . هل انتم تارکوا لی اصحابی . ای ـ اترکوا لی اذاهم .

«ولسلیمان الرّیح» یعنی وسخّرنا لسلیمان الرّیح ، الرّیح هواء متحرّك وهو جسم لطیف یمتنع بلطفه من القبض علیه ویظهر المحسّ بحرکته ، یذکر ویؤنث . «عاصفة» نصب علی الحال و العصف شدّة حرکة الریح یقال ، عصفت الریح فهی عاصفة وعاصف اذا اشتدت ، «تجری بامره» ای ـ بامر سلیمان . «الی الارض الّتی بارکنا فیها» یعنی الشام ، وذلك انّها قد کانت تجری لسلیمان واصحابه حیث شاء سلیمان ثمّ تعود الی منزله بالشام . **وهب منبه** گفت: سلیمان بن داود پیغامبری غازی بود پیوسته درغزات بودی تاشهرها بگشاد وملوك عالم را همه در تحت قهر خویش آورد و ملك وی بهمه جهان برسید . **مقاتل**

گفت شیاطین از بهر وی بساطی ساخته بودند یك فرسنگ طول آن ویك فرسنگ عرض آن، زر و ابریشم درهم بافته وتختی زرین ساخته درمیان بساط ، و گرد بر گرد آن تخت سه‌هزار کرسی زرین و سیمین نهاده . **سلیمان** بر آن تخت نشستی وانبیاء بر آن کرسیهای زرین وعلما بر کرسیهای سیمین وازپس ایشان عامهٔ مردم وازپس عامهٔ مردم جن وشیاطین صفها بر کشیده ومرغان درهوا جمع آمده وپر درپر کشیده چنانکه آفتاب برسلیمان واصحاب وی نتافتی . **ابن زید** گفت: **سلیمان** را مرکبی بود از چوب ساخته و آن مرکب راهزار رکن بود ودرهر رکنی هزار خانه ،جن وانس در آن خانه‌ها نشسته وعدّت و آلت حرب در آن نهاده وزیرهر رکنی هزار شیطان بداشته تا آن مرکب برمی‌داشتند، **سلیمان** چون خواستی که بر نشیند بادعاصف رافرمودی تا آن مرکب و آن بساط ومملکت وی برداردو برهوابرد ، چون برهوا راست بیستادی باد رخارا فرمودی تا درروش آرد بامداد یکماهه راه برفتی و شبانگاه یکماهه ، چنانکه در قرآنست : «غدوّها شهر ورواحها شهر».

وهب منبه گفت ماراخبر کردند که درنواحی دجله درمنزلی ازمنزلها نبشته‌ای یافتند که کسی ازاصحاب سلیمان نبشته بود ، اما من الجن واما من الانس . یاجنی نوشته بود یا انسی: نحن نزّلناه و مابنیناه ومبنیاً وجدناه غدونامن اصطخر فقلناه و نحن رائحون منه فبائتون بالشام ان شآء الله . معنی آنست که مادرین منزل فرو آمدیم وبنانکردیم وخود بناساخته دیدیم بامداد ازاصطخر برفته ودرین منزل قیلوله کرده وبرعزم آنیم که شبانگاه از اینجا برویم وشب رابشام باشیم . وروی انّ سلیمان سارمن ارض العراق غادیا فقال بمدینة مرووصلّی العصر بمدینة **بلخ**، تحمله وجنوده الریح و تظلّهم الطیر، ثم سارمن مدینة بلخ متخللاً بلاد الترك ثم جازهم الی ارض الصین یغدو علی مسیرة شهرویروح علی مثل ذلك، ثم عطف یمنة عن مطلع الشمس علی ساحل البحر حتی اتی ارض القندهار وخرج منها الی مکران و کرمان ثم جاوزها حتی ارض فارس فنزلها ایّاماً وغدا منها بعسکر ثم راح الی الشام وکان مستقره بمدینة **تدمر**

وكان امر الشياطين قبل شخوصه من الشام الى العراق فبنوها له بالصفاح والعمد والرّخام الابيض والاصفر. « وكنّا بكلّ شيئ عالمين » اى- كنا فى الاوّل بكلّ شئ عالمين ، فقدّرناها ودبّرناها على ماتوجبه الحكمة ،واعطينا كل نبىّ ماتقوم به الحجّة وتنقطع به المعذرة وماهوداع الى الايمان و ابلغ فى الانقياد والاذعان . وقيل معناه،علّمنا ان مانعطى سليمان من تسخير الريح وغيره يدعوه الى الخضوع لربّه

«ومن الشّياطين»اى ـ وسخّرنا من الشياطين، «من يغوصون له»يقال من للواحد والجمع والذكر والانثى،يغوصون اى- يدخلون تحت المآء فتخرجون له من قعر البحر الجواهر . «ويعملون عملا دون ذلك» اى ـ دون الغوص. و هوماذكر الله تعالى «يعملون له مايشآء من محاريب و تماثيل»الاية.«وكنّا لهم حافظين » حتى لايخرجوا من امره ، و قيل حفظنا هم من ان يفسدوا ما عملوا . و فى القصة انّ سليمان كان اذا بعث شيطانا مع الانسان ليعمل له عملا قال له اذافرغ من عمله ، اشغله بعمل آخر لئلاّ يفسد ماعمل وكان من عادة الشياطين انّهم اذا فرغوا من عمل ولم يشغلوا بعمل آخر حربوا ماعملوا و افسدوه .

« وايّوب اذنادى ربّه» **ايوب** بن آموص بن تارخ بن روم بن عيص بن اسحق بن ابراهيم وكانت امّه من ولد لوط بن هاران و زوجته **رحمة** بنت افرائيم بن يوسف بن يعقوب . **وهب بن منبه** گفت : **ايوب** پادشاه بود و پيغامبر در نواحی شام، و او را ملك ومال فراوان بود از هرصنفى و از هر جنسى ازين ضياع و عقار نهمار و ازين چهارپايان چرندگان و بار كيران وازين غلامان وخدمتگاران ،وفرزندان داشت ازين جوانان و نورسيدگان .وبااين همه مال ونعمت مردى بودپارسا ومتورع ونيكوسيرت درويش نواز ، مهمان دار. با درويشان نشستى وغريبانرا نواختى نعمت الله تعالى راشكر كردى و بردرگاه حق جل جلاله برطاعت و عبادت مواظبت نمودي. ابليس مهجور ويرا درميان كام ونعمت دنيا برصفت وسيرت پاكان و پارسايان مى ديد ، بروى حسد برد خواست كه اورا درغـرت وغفلت كشد چنانكه دنياداران و مترفان باشند بروى

دست نمی‌یافت و کار از پیش نمیشد، و ابلیس را آنگه بر آسمان راه بود واورا برفع **عیسی** از چهارم آسمان باز داشتند وببعث **مصطفی** (ص) از آن سه دیگر بازداشتند. اکنون ازهمهٔ آسمانها محجوب ست هم او وهم لشکر وحشم او، الّا من استرق السمع فاتّبعه شهاب مبین. اما بروزگار **ایوب** محجوب نبود ودر آسمانها از فریشتگان ثنا ومدح **ایوب** می شنید، و فریشتگان از **جبرئیل** شنیده بودند و جبرئیل ازحق جل جلاله شنیده بود. ابلیس آنگه حسد برد بر **ایوب** گفت بار خدایا اگر مرا برمال او مسلط کنی او را بغفلت و کفران در کشم، فرمان آمداز جبار کاینات: انطلق فقد سلّطك علی ماله. رو که ترا برمال وی مسلط کردم، ابلیس بیامدو آن مردهٔ شیاطین دیوان ستنبه رابرانگیخت تا آن مال ویرا جمله نیست کردند و بتلف بردند و بعضی را بسوختند وبعضی را بصیحه بکشتند وبعضی را بباد بردادندو نیست کردند چون خبر بایوب رسید گفت هو الّذی أعطی وهو الذی اخذ الحمدلله حین اعطانی وحین نزع منّی، عریانا خرجت من بطن امّی و عریانا اعود فی التراب، وعریانا احشر الی الله عزوجل. ابلیس نومید و خاسر باز گشت وبآسمان بازشد گفت: بارخدایا ایوب چنان داند که اورا بفرزندان و بنفس خویش برخورداری است وتومال بوی بازدهی از آن بفتنه نیفتاد، اگر مرا برفرزندان وی مسلط کنی اورا بفتنه مضله افکنم، گفت: رو که ترا برفرزندان وی مسلط کردم، هفت پسرداشت وهفت دختر جمع شده درقصر خویش، ابلیس وحشم وی آمدند و آن قصر بسر ایشان فرو آوردند وهمه را هلاك کردند **ایوب** چون خبر هلاك فرزندان بوی رسید طاقتش برسیدو صبر ازوی برمیدزاربگریست و قبضه‌ای خاك برسر ریخت، پس همان ساعت پشیمانی بوی در آمدتوبه کرد وعذر خواست والله تعالی اورا عفو کرد، ابلیس نومیدازوی بازگشت و گفت بار خدایا اگر مرا برتن وی مسلط کنی اورا ازراه صواب بگردانم تا نعمت ترا جحود آرد، گفت: رو که ترا برتن وی مسلط کردم مگر بردل که محل معرفت وفکر است وبرزبان که محل تسبیح و ذکرست، ابلیس بیامد و اورادر نماز یافت بادی دربینی وی دمید که بهمه تن او برسید

وقرحه‌ها و بثرها در اندام وی‌پدید آمد حکه وخارش بروی افتاد همی خاریدومی خراشید تاهمه تن وی‌مجروح گشت وخونابه وصدیدازوی روان شد ، پس خورنده دروی افتاد و بوی ناخوش ازوی دمیدن گرفت مـردم از وی نفرت گرفتند و او را از شهر بیرون بردند و در کناسه‌ای بیفکندند. سه کس بوی ایمان آورده‌بودند نام‌ایشان **یفن‌ویلدد وصافر** ، این‌سه کس چون اورا بر آن‌صفت دیدند دروی‌بتهمت افتادند بشخص ازوی بر گشتند ، اما بردین وی می بودند و باوی هیچکس بنماند مگر **رحمه** عیال وی.ودرین‌بلاهژده سال بماند ، و گفته‌اند هفت سال‌و گفته‌اند سه سال و گفته‌اند هفت سال وهفت ماه وهفت روز . و گفته‌اند آن سه مرد از اصحاب وی که ازوی بر گشتند کهل بودند وایوب را تعییر کردند گفتند :تبـالی‌الله‌سبحانه من الذنب الّذی عوقبت‌به. یکی‌دیگر باایشان بودجوانی حدیث‌السن، بایوب‌ایمان آورده واورا تصدیق کرده، آن کهول را ملامت کرد بان تعییر که کردند ، گفت : حرمت ایوب را نداشتید وراستی وصواب درسخن بگذاشتید ، ورای صائب از دست بدادید بآن تعییر که کردید نه بوقت خویش ونه بجای خویش ، نمیدانید که‌ایوب پیغامبر خدایست ، گزیده وصفوت وپسندیدهٔ‌خدای تعالی است ، هر گز کاری‌بخلاف فرمان‌نکرده و ازجادهٔ دین‌قدم بیرون‌ننهاده‌بیش ازآن‌نیست که بلائی عظیم‌روی‌بوی نهاده‌واین‌بلاعیب‌دین‌وی نیست،ونشان‌سخط‌الله‌نیست. پیغامبران‌وصدّیقان‌وشهیدان که بودند ورفتندبی‌بلانبوده‌اند ،وآن‌ازالله‌تعالی کرامتی دانسته‌اندوخیرت‌در آن‌دیده‌اند چون انبیاءِ و اولیاء را دلیل سخط وهوان نبوده ، ایوب را هم دلیل سخط الله تعالی نباشد. سزای شما چنان بودی که اگر این صاحب بلانه ایوب پیغامبر صاحب منزلت بودی که برادری از برادران‌مسلمان بودی صحبت شما یافته، واجب کردی درین حال زبان ملامت‌وتعییر فروبستن و دربلاء وی حزین واندوهگن بودن وبهمه حال موافقت‌وی نمودن وتسکین وتسلیت وی‌دادن . واین مجارات درحضرت‌ایوب میرفت ، ایوب گفت کلمات حکمت که برزبان بندهٔ مؤمن رودنه‌ازبسیاری تجربت

رود یا ازروی‌شباب وشیبت بلکه رب‌العزه اقبال کند بردل وی بنعت رأفت ورحمت ودر دل وی افکند نورهدایت وتخم حکمت، آنگه برزبان افتد وازآن عبارت کند، ایوب آن جوان‌نورسیده را بستود وبپسندید آنگه روی بآن سه مرد کهل‌نهادوایشان را عتابی بلیغ کرد، آنگه روی ازیشان بگردانید ودرالله زارید واز درد دل خویش بحق نالیدهمچون شیفته‌ای‌سر گشته‌و والهی درمانده بزبان تضرع و حسرت گفت: ربّ لایّ شیء خلقتنی لیتنی اذ کرهتنی لم‌تخلقنی یالیتنی کنت حیضة القتنی امّی یالیتنی عرفت الذنب الذّی اذنبت والعمل الذّی عملت فصرفت و جهك‌الکریم عنّی لو کنت امتنی فالحقنی بآبائی، فالموت کان اجمل بی‌الم اکن للغریب داراً وللمسلمین قراراًوللیتیم‌ولیاً وللارملة قیّماً. الهی اناعبد ذلیل ان احسنت فالمنّ لك وان اسأت فبیدك عقوبتی جعلتنی للبلاء عرضاً وللفتنة نصباً و قدوقع علیّ بلاء لوسلّطت علی جبل ضعف عن حمله فکیف یحمله ضعفی، الهی قضاءك هوالّذی اذلنی وسلطانك هوالذی اسقمنی وانحل جسمی ولوانّ ربی‌نزع الهیبة التی‌فی صدری و اطلق لسانی‌حتی‌اتکلّم بملیء فمی ثم کان ینبغی‌للعبدان یحاج عن نفسه لرجوت ان یعافینی عند ذلك ولکنّه القانی و تعالی عنّی فهو یرانی ولا اراه و یسمعنی ولااسمعه لا نظر الیّ فرحمنی ولادنی منّی و لا ادنانی، فادلّی بعذری واتکلّم ببرائی‌واخاصم عن‌نفسی. فلمّا قال ذلك ایوب واصحابه عنده، اظله غمام حتی ظن اصحابه انّه عذاب، ثمّ نودی منه یاایّوب انّ‌الله تعالی یقول ها انا قد دنوت منك قریباًقم فادلّ بعذرك وتکلم ببرائك وخاصم عن نفسك واشدد ازارك وقم مقام جبار یخاصم جباراً ان استطعت فانّه لاینبغی ان یخاصمنی الّا جبار مثلی ولاینبغی ان یخاصمنی الا من یجعل الزیار فی‌فم‌الاسد والسحال‌فی فم‌العنقاء واللجام فی‌فم التنّین ویکیل مکیالا من‌النور ویزن مثقالا من‌الریح ویصرّ صرّة من‌الشمس ویرد امس لقد منتك نفسك، یا ایّوب امراً ما تبلغ بمثل قوّتك ولو کنت اذ منتك ذلك، ودعتك الیه تذکرت ایّ مرام رامت لك اردت ان تخاصمنی بغیّك ام اردت ان تحاجنی

بخطاءك امأردت آن تكابرنى بضعفك، اين انت منّى يوم خلقت الارض فوضعتها على اساسها ،هل كنت معى تمدّ باطرافها ؟ هل علمت باىّ مقدار قدرتها ؟ ام على اىّ شئ وضعت اكنافها ؟ ابطاعتك حمل الارض الماء؟ ام بحكمتك كانت الارض للماء غطاء ؟ اين انت معى يوم رفعت السماء سقفاً فى الهواء لاتعلق بسبب من فوقها ، ولايقلها دعم من تحتها هل تبلغ من حكمتك ان تجرى نورها اوتسير نجومها او يختلف بامرك ليلها ونهارها ؟ اين انت منّى يوم صببت الماء على التراب ونصبت شوامخ الجبال هل تدرى على اىّ شئ ارسيتها ؟ ام باىّ مثقال وزنتها ؟ ام هل لك من ذراع تطيق حملها ؟ ام هل تدرى من اين الماء الذى انزلت ؟ ام هل تدرى من اىّ شيء انشئ السحاب ؟ ام هل تدرى من اين خزانة الثلج ؟ اين خزانة الريح ؟ اين جبال البرد؟ اين خزانة الليل بالنّهار وخزانة النهار باللّيل ؟وباىّ لغة تتكلم الاشجار ؟ من جعل العقول فى اجواف الرجال ومن شق الاسماع والابصار؟ومن ذلت الملائكة لملكه ، و قهر الجبّارين بجبروته ، وقسم الارزاق بحكمته. فقال ايوب صغرشأنى وكلّ لسانى و عقلى ورائى و ضعفت قوّتى عن هذا الامر تعرض علىّ يا الهى قد علمت ان كلّ الّذى ذكرت صنع يديك و تدبير حكمتك و اعظم من هذا ماشئت ،علمت لايعجزك شئ و لاتخفى عليك خافية ، اذلقتنى البلايا . الهى فتكلمت ولم املك فليت الارض انشقت لى فذهبت فيها ولم اتكلّم بشئ يسخط ربى وليتنى مت بغمّى فى اشد بلائى قبل ذلك انمّا تكلمت لتعذرنى وسكت حين سكت لترحمنى كلمة زلت منى فلن اعود وقد وضعت يدى على فمى وعضضت على لسانى والصقت بالتراب خدّى، اعوذبك اليوم منك واستجيرك من جهد البلاء فاجرنى واستغيث بك من عقابك فاغثنى واستعين بك فاعنّى . و اتوكل عليك فاكفنى ، واعتصم بك فاعصمنى ، و استغفرك فاغفرلى، فلن اعود لشئ تكرهه منّى. فقال الله تعالى وتقدس نفذفيك علمى وسبقت رحمتى غضبى اذخطئت فقدغفرت لك و رددت عليك اهلك و مالك و مثلهم معهم لتكون لمن خلفك آية و تكون عبرة لاهل البلاء وعزا للصابرين ، فاركض برجلك هذا مغتسل بارد وشراب فيه شفاؤك و

قرب عن اصحابك قرباناً واستغفرلهم فانّهم قدعصونی فیك فر کض برجله نانفجرت له عین فدخل فیها فاغتسل فاذهب‌الله کل ماکان به من‌البلاء .

قوله : «مسّنی‌الضّر وانت ارحم الرّاحمین»، حسن گفت : **ایوب** هفت سال و اندماه در آن کناسه گرفتار گشته وخورنده دروی افتاده ومردم ازوی بگریخته مگر زن وی **رحمه** که باوی می‌بود و گـاه گاه طعام بوی‌می آورد و **ایوب** درآن بلاء یك لحظه از ذکرالله تعالی بازنماند پیوسته درذکر وتسبیح بودی ودرآن بلاصبر همی کرد وابلیس ازوی درماند و حیلت وی برسید ، بانگی وزعقهٔ ازوی رهاشد که هر هرجا لشکروی بود دراقطار عالم همه بشنیدند و بنزدیك وی‌آمدند اورا غمگین و دلتنك یافتند گفتند مهترما را چه‌رسید که چنین‌غمناك ودلتنگ است ؟ ابلیس گفت درماندم درکار **ایوب** وصبر کردن وی بربلا وهرچه دانستم ازتلبیس وتدلیس وفنون حیل ووساوس جمله بکار داشتم‌وپیش وی بردم وهیچ بروی‌ظفر نیافتم. گفتندآن‌چه دام بود ازدامهای‌مکر که برراه**آدم** نهادی تا اورا از بهشت بیرون کردی ؟ گفت زن ویرا **حوا** واسطه ساختم‌تامکرخود دروی‌براندم ، گفتند اینجاتدبیرهمانست‌مکری بساز با زن وی که اوزن خودرا فرمان برد ، واز راه بیفتد ، ابلیس بصورت مردی پیرفراپیش **رحمه** شد گفت : یا امة الله شوهرت کجاست ؟ گفت آنکه درآن مزبله افکنده وخورندگان دروی افتاده ، گفت آن ایوبست آن جوان زیبا تن نیکوروی وفرزندان داشت بدان جوانی وزیبائی ومال فراوان و نعمت تمام اکنون از آن هیچ نمانده‌است‌وهمه نیست گشته نپندارم که‌هرگزبآن بازرسید مگر**ایوب** یك گوسفند بنام من قربان کند تا من اورا بحال صحت باز آرم و آن جوانی و زیبائی وی باز بینی،**رحمه** بگریست وجزع کرد آنگه بیامدو بانك بر**ایوب** زد گفت یا ایوب حتی متی یعذبك ربّك این‌المال ؟ این‌الولد ؟ این‌الصدیق ؟ این لونك الحسن ؟این جسمك الحسن ؟ اذبح هذه السخلة واسترح . **ایوب** کـه این سخن از وی بشنید دانست که ابلیس ویرا فریفته است وباد دروی دمیده . گفت ای زن مال وفرزند که

توبآن می گوئی وبنایافت آن تحسر میخوری آن بما که داده بود؟ گفت : الله‌تعالی، گفت چندسال مارا درآن برخورداری بود ؟ گفت هشتادسال، گفت اکنون چنداست که ما دربلائیم ؟ گفت هفت‌سال، گفت و یلك ما انصفت الاّ صبرت فی البلاء ثمانین سنة کما کنّافی الرّخاء ثمانین سنة والله لئن شفانی الله لاجلدنك مائة جلدة امرتنی ان اذبح لغیرالله. **ایوب** ازسردلتنگی‌وضجرسو گند یاد کرد که اگرشفایابم ترا صد تازیانه بزنم بآن که مرا میفرمائی تا قربان کنم بغیرنام الله.روبیرون شو از نزدیك من که من ازین طعام وشراب که تو آری نخورم وترا نه‌بینم . **رحمه** را از نزدیك خویش بیرون کرد و تنها بماند بی‌طعام و بی‌شراب وبی یار و بی مونس،طاقتش برسید روی بر خاك نهاد گفت: «ربّ انّی مسّنی الضّرو انت ارحم‌الراحمین» ،فرمان آمد از جبّار عالم‌آن ساعت که یا ایوب ارفع رأسك وار کض برجلك ، سر بردار ای ایوب وپای برزمین‌زن. **ایوب** پای برزمین زدچشمه‌ای آب پدید آمدغسلی بر آورد آن درد واذی‌پاك‌ازوی فروریخت‌بحال تندرستی‌وجوانی‌وزیبائی‌خویش‌بازشد، یکباردیگر پای‌برزمین زد چشمه‌ای‌دیگر پیداشد شربتی خورد از آن و درباطن وی هیچ درد و رنج‌نماند، برخاست‌وبرآن بالائی‌نشست‌وحلّه‌ای‌زیبا پوشانیدند اورا، آن ساعت **رحمه** آنجا که‌بود دردل‌وی‌افتاد که‌کار آن‌مسکین بیمار گوئی‌بچه‌رسید،تنها وعاجز است در آن کناسه ، ودانم که هیچکس ویرا طعامی وشرابی نبرد بروم و او را بازبینم نباید که‌از گرسنگی بمیردیا دد بیابانی‌اوراهلاك کند، برخاست وبیامد واورادر آن‌موضع ندید ازین گوشه بدان گوشه طواف میکرد واورا میجست ومیگریست ، و **ایوب** او را میدید که جست وجوی میکرد ، و**رحمه** اورا جوانی زیبادید‌حلّه‌ای‌نیکوپوشیده شرمش‌میآمد که‌فرانزدیك‌وی‌شود، آخر **ایوب** اورابخودخواند گفت‌ماتریدین‌یاامة‌الله؟ ای‌زن چه میخواهی‌وچه میجوئی ؟ گفت آن بیمارمبتلی که اینجا افتاده‌بود نمی‌بینم اوراومیترسم که‌هلاك گشت، **ایوب** گفت‌اوترا که‌باشد؟ گفت‌شوهرمنست: گفت‌اگر اورا ببینی بازشناسی ؟ پس **رحمه** نیك دروی تأمل کرد گفت : امااّنه اشبه خلق‌الله

رك اذكان صحيحاً . گفت آنگه که تندرست بود بتوسخت مانده بود ، گفت پس اندوه مدار که من ایوبم. و گفته‌اند **ایوب** تبسّمی کرد دندان ضواحك وی پیدا شد **رحمه** اورا بآن شناخت برخاست ودست در گردن وی آورد . **ابن‌عباس** گفت : والّذی نفس عبدالله بیده مافارقته‌من عناقه حتی مر بهما کلّ مال لهما وولد . و یروی انّ ابلیس قال لها اسجدی لی سجدة حتی اردّ علیك المال والاولاد واعافی زوجك ، فرجعت الی ایوب فاخبرته بماقال لها فقال قداتاك عدوّ الله لیفتنك عن دینك ثم اقسم ان عافاه الله لیضربها مائة جلدة، و قال عندذلك مسّنی الضّرمن طمع ابلیس فی سجود حرمتی له و دعائه ایّاها و ایّای الی الکفر . و قال **وهب** :کانت امرأة ایوب تعمل للناس وتجیئه بقوته فلمّاطال علیه البلاء وسئمها الناس فلم تستعملها احد التمست له یوماً من الایام ماتطعمه فما وجدت شیئاً فجزّت قرنا من رأسها فباعته برغیف فاتته به ، فقال لها این قرنك ؟فاخبرته فحینئذ قال مسّنی الضّر . وقیل بلغت الاکلة لسانه وقلبه فخاف ان یضعف عن الذکرو الفکر؛ فقال مسّنی الضّر . وقیل سقطت منه دودة فردّها الی موضعها فقال: کلی قدجعلنی الله طعامك فعضته عضة زادالمها علی جمیع ماقاسی من عض الدّیدان فقال مسّنی الضّر . فنودی من اختیارك مسّك الضّر لامن اختیاری، وقیل نودی یاایوب تظهر الرجولیة من نفسك عندنزول بلائنا علیك فقال مسّنی الضّر، لاقرارمعك ولافرارمنك، وقیل انقطع عنه الوحی ایّاماً فقال مسّنی الضّر، وقیل اراد الصلوة فلم یقدر علیها فقال مسّنی الضّر، وقیل الضّرهاهنا الشیطان، لقوله مسّنی الشیطان بنصب وعذاب، فان قیل انّ الله سمّاه صابراً وقداظهر الشکوی والجزع بقوله مسّنی الضّرو مسّنی الشیطان بنصب؟ قیل لیس هذاشکایة ،انّماهودعاء بدلیل قوله عزّوجل: «فاستجبناله» علی ان الجزع انّما هوفی الشکوی الی الخلق فامّا الشکوی الی الله عزّوجل فلایکون جزعاً ولاترك صبر، کماقال **یعقوب** : انّما اشکوا بثّی وحزنی الی الله . قال **سفیان بن‌عیینة**: وکذلك من اظهر الشکوی الی الناس وهوراض بقضاء الله لایکون ذلك جزعاً، کما روی انّ **جبرئیل** دخل علی **النبی** (ص) فی مرضه فقال: کیف تجدك؟ قال اجدنی

مغموماً، اجدنی مکروباً. وقال لعائشة حین قالت وا رأساه بل انا وا رأساه.

«فاستجبناله»ای ـ استجبنادعاه،«فکشفنا مابه من ضرّ»، ازلنا عنه البلاء الّذی کان فیه،«آتیناه اهله» ای ـ اولاده وهم عشرة بنین ، وقیل سبعة بنین وثلاث بنات ، وقیل سبعة وسبع. « ومثلهم معهم»، قال **ابن عباس**:احیی الله اولاده باعیانهم و امواله و مواشیه ومثلها و مثلهم معهم، وقیل ردّاولاده وابقاهم حتی جعل من نسلهم مثلهم.روی عن **ابن عباس** انّ الله تعالی ردّ الی المرأة شبابهـا فولدت له ستة و عشرین ذکراً .

«رحمة من عندنا» ای ـ نعمة علیه من عندنا. «وذکری للعابدین» یقتدون به فی الصبر علی البلاء والشکر علی النعمآء. روی **عقبة بن عامر** عن **النبی** (ص) قال : اوحی الله تعالی الی ایوب، تدری ماذنبك عندی حتّی ابتلیتك؟ قال لایارب . قال دخلت علی فرعون فادهنت له بکلمتین. وقیل استعان رجل ایوب علی ظلم یدرؤه عنه فلم یعنه فـابتلی . و روی انّه مطر علی ایوب جراد من ذهب فجعل یجمعه و یجعله فی ثوبـه فقال یـا ایوب اما تشبع ؟ فقال و من یشبع من رحمتك.

«واسمعیل» یعنی و اذکر اسمعیل،هوابن **ابراهیم** . « وادریس » هو اخنوخ .

«وذاالکفل»سمی ذاالکفل لانّه تکفل با مرفوفی به، وذلك ماروی انّ نبیاً من انبیاء بنی اسرائیل اوحی الله الیه انی ارید قبض روحك .فاعرض ملکك علی بنی اسرائیل، فمن تکفل لك انه یصلّی باللّیل لایفتر ویصوم بالنّهار ولایفطر ویقضی بین الناس ولایغضب فادفع ملکك الیه، ففعل ذلك.فقام شاب فقال اتکفل لك بهذا فتکفل و وفی به ، فشکر الله له ونبأه، فعلی هذا القول الکفل بمعنی الکفالة .وقیل سمّی ذاالکفل لعظم حظّه من عبادة الله و من ثوابـه، والکفل الحظّ العظیم. من قوله تعالی : « یؤتکم کفلین من رحمته » .

وقیل کان رجلا صالحاً عبدالله فی غار جبل ، والکفل الجبل ، واختلفوا فی انّه هل کان نبیّا. و قیل هو **الیاس** وقیل هو **زکریا** ، و قیل هو **یوشع بن نون** . وقال **الحسن** : هو نبیّ اسمه **ذوالکفل**. وقال **ابوموسی الاشعری** : لم یکن نبیّا ولکن کان عبداً صالحاً اسمه **ذوالکفل**. وفی ذلك ماروی **ابن عمر** قال: سمعت **النبی** (ص)یحدّث حدیثاً

لو لم اسمعه الّامرّة او مرّتين لم احدث به، سمعته منه اكثر من سبع مرّات قال: «كان فى بنى اسرائيل رجل يقال له **ذوالكفل** لاينزع عن ذنب عمله فاتبع امرأة فاعطاها ستين دنياراً على ان تعطيه نفسها، فلمّا قعد منها مقعد الـرجل من المرأة ارعدت وبكت فقال ما يبكيك؟ قالت من هذا العمل ما عملته قطّ، قال اكرهتك؟ قالت لا ولكن حملتنى عليه الحاجة، فقال اذهبى فهولك. ثـم قال: والله لا اعصى الله ابداً فمات من ليلته فقيل مات ذوالكفل، فوجدوا على باب داره مكتوباً انّ الله غفر لذى الكفل». «كلّ من الصّابرين» اى ـ كل هؤلاء المذكورين موصوفون بالصبر.

«وادخلناهم فى رحمتنا» اى ـ غمرتهم الرحمة فيكون هذا ابلغ من رحمناهم، وقيل الرحمة هاهنا النبوّة. «انّهم من الصالحين» اى ـ من الانبياء سمّوا صالحين لانّ صلاحهم لايشوبه كدر الفساد، وقيل بين الحكم والمعنى الحكم صبرهم وصلاحهم، والمعنى ادخاله ايّاهم فى الرحمة وقد تضمنت الاية تسلية **النبى** (ص) والمؤمنين وتقوية قلوبهم على البليّة والحثّ على الصبر عليها لينالوا بذلك خير الدنيا والاخرة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وداود وسليمان اذ يحكمان فى الحرث» الايه، داود وسليمان بحكم نبوّت مشترکند لکن در درجه وفضیلت متفاوتند، نبینی که سلیمان را درین یك مسأله افزونی داد بعلم، فهم اورا مخصوص کرد وگفت: «ففهّمناها سليمان»، ملکی بدان عظیمی بوی داد بروی منت ننهاد بلکه حقارت آن بوی نمود بآنچه گفت: «هذا عطاؤنا فامنن» اى ـ اعط من شئت لحقارته و خسته. چون بعلم و فهم رسید تشریف داد ومنت بر نهاد که: «ففهّمناها سليمان»، علم فهم وراء علم تفسیر وتأویلست، تفسیر بواسطهٔ تعلیم وتلقین است، تأویل بارشاد وتوفیقست، فهم بی واسطه بالهام ربّانیست،

وتفسیر بی‌استاد بکار نیست، تأویل بی‌اجتهاد راست نیست، وصاحب‌فهم را معلم‌جز حق نیست، تفسیروتأویل بدانش استو کوشش، وفهم یافتستو کشش. **حسن بصری** گفت **حذیفهٔ یمان** را پرسیدم از علم باطن یعنی علم‌فهم ، **حذیفه** گفت : از رسول خدا پرسیدم و گفت:«علم بین الله و بین اولیائه لم یطّلع علیه ملك مقرّب ولا احدمن خلقه» . فهم این مردان دراسرار کتاب‌وسنت بجائی رسیدست که وهم‌ارباب ظواهرزهره ندارد که گردآن حرم محترم گردد، ایشانرا درهرحرفی مقامی‌است. وازهر کلمه‌ای‌پیغامی،ازهر آیتی‌ولایتی، وازهرسورتی سوزی و سوری، وعید در راه ایشان و عداست ، ووعد درحق ایشان نقد است ، بهشت‌ودوزخ بر راه ایشان منزل است ، وهرچه دون حق بنزدیك‌ایشان باطل است، دنیاو آخرت دربادیهٔ وقت ایشان دومیل است ، روز درمنزل رازند و شب در محمل نازند ، روز درنظرصنایعند و شب درمشاهدهٔ جمال صانعند ، روزباخلق درخلقند و شب‌باحق‌درقدم صدقند، روزدر کارند وشب درخمارند، بروزراه جویند وبشب‌راز گویند.

لیلی‌من‌وجهك‌شمس‌الضحی و انّما الظلمة فی‌الجوّ
والنّاس فی‌الظلمة من‌لیلهم ونحن من وجهك‌بالضوّ.

«ولسلیمان‌الرّیح‌عاصفة»،سلیمان پیغامبربا آن همه مرتبت و منزلت او را گفتندای سلیمان بدست توجز بادی‌نیست و آن بادنیز بدست‌سلیمان نبود ، بلکه‌بامر خداوندجهان بود ، بامداد مسافت یك ماهه راه می بریدوشبانگاه همچنان، واگر سلیمان خواستی که بر آن مسافت بقدریك گز بیفزاید نتوانستی وبدست وی‌نبودی، زیرا که آن تقدیرالهی بود نه‌تدبیرسلیمانی ، مملکتی بدان عظیمی برهوا می‌برد وبکشتزاری‌بر گذشتی یك پره‌کاه نجنبانیدی . و گفته‌اند که سلیمان برمر کب‌باد، روزی به‌پیری‌بر گذشت که درمزرعهٔ خویش کشاورزی میکرد آن پیرچون‌مملکت سلیمان دید گفت : «لقد اوتی آل داود ملکاً عظیماً »،باد آن سخن بگوش سلیمان افکند سلیمان فرو آمد و پیررا گفت من سخن تو شنیدم و بدان آمدم تا با تو

بگویم این ملك بدین عظیمی که تو می‌بینی بنزدیك‌الله تعالی آنرا قدری و محلی نیست. لتسبیحة واحدة یقبّلها الله تعالی خیر ممّا اوتی آل داود . یك تسبیح راست که‌از بنده مؤمن بیاید والله تعالی آنرا بپذیرد به‌است ازین‌ملك‌ومملکت که آل‌داودرا دادند. پیر گفت: اذهب‌الله همّك کما اذهبت همّی.

«وایّوب اذنادی ربّه»، عادت خلق چنانست که هر که را بدوستی اختیار کنند همه راحت آن دوست خود خواهند وروا ندارند که باد هوا بروی گذر کند ، لکن سنت الهی بخلاف اینست هر کرا بدوستی اختیار کرد شربت محنت باخلعت محبت بوی فرستد ، هر کرا درجهٔ وی درمقام محبت عالی‌تر، بلای او عظیم‌تر، اینست که مصطفی(ص) گفت: «انّ اشدالناس بلاء الانبیاء ثم‌الاولیاء ثم‌الامثل فالامثل».وبروفق این قاعده قضیهٔ **ایوب** پیغامبر علیه السلام است ، هرگز هیچکس بلا چنان بر نداشت که **ایوب** برداشت، گفتند کسی که پیش سلطانی سنگی‌نیکو بردارد چکنند خلعتی درو پوشانند **ایوب** چون سنگ بلا نیکو برداشت جلال احدیت این خلعت درو پوشانید که: نعم‌العبد. صدهزارهزاران‌جام زهر بلابر دست‌ایوب‌نهادند گفتند: این جامهای زهر بلانوش کن، گفت‌ما جام زهربی‌تریاق صبر نوش نتوانیم کرد،تا هم از وجود اوجام‌پازهرساختند که: «اناوجدناه‌صابراً نعم‌العبد» اینت‌عجب قصه‌ای که‌قصهٔ ایوب‌است،درسرای عافیت‌آرام گرفته‌حلهٔ‌نازپوشیده. سلسلهٔ‌نعمت‌وی‌منتظم،اسباب‌دنیا مهیّا درراحت و انس‌بروی گشاده، قبلهٔ اقبال قبول گشته. ناگاه متقاضی این حدیث بدرسینه وی آمد شوری‌وآشوبی درروزگاروی افتاد احوال‌همه منعکس. گشت‌نعمت ازساحت‌وی‌باربربست لشکرمحنت خیمه بزد و نام وننگ برفت،سلامت با ملامت گشت،عافیت هزیمت‌شد،بلاروی نهاد ، مهجورقوم گشت تااورا ازشهر بیرون کردند ودرهمهٔ‌عالم یك‌تن باوی‌بگذاشتند عیال وی **رحمه**،و آن نیزهم سبب‌بلا گشت که‌در قصص منقول چنین است که آن سرپوشیده هرروز در آن دیه رفتی‌ومردمان‌آن دیه راکار کردی تادوقرص‌بوی دادندی‌وبایوب بردی،**ابلیس**در آن میان تلبیسی بر آورد

اهل دیه‌را گفت شما اورا بخود راه مدهید ودرخانه‌ها مگذارید که وی تعهد بیماری میکند مشکل نباید که آن علت بشما تولّد کند پس از آن چنان گشت که کس را بر وی رحمت نیامد و هیچکس اورا کار نفرمود و هیچ چیز نداد، دلتنگ وتهی دست از دیه بیرون آمد، **ابلیس** را دید بر سر راه نشسته، گفت چرا دلتنگی؟ گفت از بهر آنکه امروز از بهر بیمار هیچ پدید نکردم[۱] و کس را بر ما رحمت نیامد ابلیس گفت اگر آن دو گیسوی خویش بمن فروشی ترا دو قرص دهم تا بسر بیمار بری[۲]، رحمه گیسو بفروخت ودو قرص بستد ابلیس بتعجیل نزد ایوب رفت گفت خبر داری که رحمه را چه واقعه افتاد، اورا بناسزائی گرفتند وهردو گیسوی وی ببریدند، وایوب را عادت چنان بود که هر گاه برخاستی دست بگیسوی وی زدی تا برتوانستی خاستن ، آن روز گیسو ندید تلبیس ابلیس باور کرد ورحمه رامهجور کرد، آن ساعت رنج دلش بیفزود بیت المال صبرش تهی گشت فریاد بر آورد که: « مسّنی الضّر وانت ارحم الراحمین». ای جوانمرد ایوب آن همه بلا بقوت شربتی میتوانست کشد که از حضرت عزت ذوالجلال بامداد وشبانگاه پیاپی میرسید که: دوش شب بربلاء ما چگونه گذاشتی ؟ امروز در بلاء ما چون بسر آوردی.

خرسند شدم بدان که گوئی یکبار ای خستهٔ روزگار دوشت چون بود؟

٦ - النّوبة الاولی

قوله تعالی : « **وذا النّون** » یاد کن آن مرد ماهی را ، « **اذ ذهب مغاضباً**» که خشمگین برفت، « **فظنّ ان لن نقدر علیه** » پنداشت وندانست که ما بر او چه چیز تقدیر کرده‌ایم . « **فنادی فی الظّلمات** » تا بانگ در گرفت در تاریکی شب ، [ودریا وماهی] « **ان لا اله الاّ انت** » که نیست خدائی جز تو، « **سبحانك** »پاکی

۱ـ از بهر بیمار رفقی پدید نیامد (نسخهٔ ج) ۲ـ ازتعهد بیمار بازنمانی (نسخهٔ ج)

ترا [ازستمگاری]، « **انّی کنت من‌الظّالمین** (۸۷) » من از ستمکارانم .

« **فاستجبناله** » آواز دادن اورا پاسخ کردیم ، «**و نجّیناه من الغمّ**» وبرهانیدیم اورا ازآن تنگی‌ودشواری . « **و کذلك ننجی‌المؤمنین**(۸۸) » وهمچنان گرویدگان را رهانیم .

« **وزکریّا اذ نادی ربّه** » یاد کن زکریا را که آواز داد خداوند خویش‌را، « **ربّ لاتذرنی‌فرداً** » گفت خداوند من مرا تنها وبی‌فرزند مگذار ، « **وانت‌خیر الوارثین** (۸۹) » بهتر کسی که بازمانده دارد آن توئی .

« **فاستجبناله**» پاسخ کردیم او را ، « **ووهبناله یحیی** » و او را یحیی دادیم « **واصلحناله زوجه** » و جفت او را زاینده کردیم ، « **انّهم کانوا یسارعون فی‌الخیرات** » در نیکیها شتابندگان بودند [و برجهانیان پیشی جویندگان] ، « **ویدعوننا رغباً ورهباً** »ومارا می‌خواندندبه‌نیازوبیم ، «**وکانوا لناخاشعین**(۹۰) » وما را فروتنان بودند و فرمان پذیر وحکم پسند ، « **والّتی احصنت‌فرجها**» ویاد کن آن زن که پاك داشت فرج خویش ، «**فنفخنا فیها من روحنا**» تا درو دمیدیم جان خویش ، « **وجعلناها وابنها آیة للعالمین** (۹۱) » واورا وپسر اورا شگفتی کردیم‌جهانیان‌را.

« **انّ هذه امّتکم امّة واحدة** » این گروه شما تا بریك دین باشند ، امّت اینست ، «**وانا ربّکم فاعبدون** (۹۲) » ومن خداوند شمایم مرا پرستید .

« **وتقطّعوا امرهم بینهم** »کاردین‌خویش پاره‌پاره‌ببریدند[راه‌راه‌وجوك(۱) جوك] ، « **کلّ الینا راجعون**(۹۳) » وهمه با ما آیند .

« **فمن یعمل‌من‌الصالحات** » پس هر کس که نیکیها کرد ، « **وهو مؤمن**» وبالله تعالی گرویده بود .« **فلاکفران‌لسعیه** » کردار اورا ناسپاسی نیست [آواز آن دانسته‌است‌وپسندیده] ، « **وانّا له کاتبون** (۹٤) » وما کردار اورا نویسندگانیم .

« **وحرام علی قریة اهلکناها** »وحرام است برهر شهری که ماآنرا [درعلم

۱- جوق جوق (نسخه ج)

خویش] هلاك خواهیم کرد [واهل آن تباه]، «**انّهم لايرجعون** (۹۵)» که هرگز ایشان باایمان آیند واز کفر خویش توبه کنند.

«**حتّى اذا فتحت يأجوج ومأجوج**» تا آنگه که باز گشایند يأجوج و مأجوج. «**وهم من كلّ حدب ينسلون** (۹٦)» و ایشان از هرتلی و بالائی میدوند.

«**واقترب الوعد الحقّ**» وبنزدیك آمد هنگام آن وعدهٔ راست، «**فاذاهی شاخصة ابصار الّذين كفروا**» آن آنگه آنست که چشمهای کافران گشاده‌مانده، [درآن روز و در آنچه درآن روز]. «**ياويلنا**» [میگویند] ای ویل هلاك برما، «**قد كنّافي غفلة من‌هذا**» مادرناآگاهی بودیم ازاین‌روزگار، «**بل كنّاظالمين** (۹۷)» بل ناآگاه نبودیم که ستمکاران بودیم.

«**انّكم وماتعبدون من دون‌اللّه**» شما واین بتان که می‌پرستید جز ازالله تعالی، «**حصب جهنّم**» همه درآتش انداختنی‌اند، «**انتم لها واردون** (۹۸)» که همه بآن خواهید رسید.

«**لوكان هؤلاء آلهة ماوردوها**» اگر بتان خدایان بودندبآتش نشدندی(۱) «**وكلّ فيهاخالدون** (۹۹)» و شما و ایشان همه در آتشید. «**لهم فيها زفير**» ایشانراست درآن ناله‌ای زار، «**وهم فيها لايسمعون** (۱۰۰)» ودرآن هیچ‌سخن خویش نشنوند.

النوبة الثانية

قوله‌تعالى: «وذاالنّون»، النّون‌الحوت‌الّذى‌التقم يونس، قال‌هاهنا ذوالنّون وقال‌فى موضع آخر: «كصاحب‌الحوت». اى‌اذكرصاحب‌الحوت‌وهو **يونس بن‌متى**، گفته‌اند

۱ــ نسخه الف . نشدندید

که **متی** نام‌مادروی‌بوده وهیچکس ازپیغامبران نسبت بامادر نکنندمگر **عیسی بن مریم** را ویونس‌متی‌را و گفته‌اند که‌متی نام‌پدروی بوده ومادرش تنخیس‌نام‌بوده واین‌یونس آنست که **مصطفی** «ص» درحق وی گفته: «لاینبغی لاحد ان‌یقول اناخیرمن یونس بن‌متی»، وبروایتی دیگر گفت:«لاتفضّلونی علی یونس بن متی» حکمت‌نبوت‌درین کلمه آن‌بود که‌رب‌العزه درحق‌یونس گفته که. «اذذهب مغاضباً» **مصطفی**(ص) گفت نباید که چون امّت من‌این‌آیت بشنوند بوی‌ظن بدبرند وبچشم حقارت درو نگرند وآن بدگمانی دین ایشانرا زیان دارد، هرچند که مصطفی فاضلتربود از وی واز همهٔ پیغامبران گفت : «لاتفضّلونی علی یونس بن متی » مرا بریونس فضل‌منهید، نه مراد تحقیق این کلمه بود بلکه مراد تعظیم یونس‌بود تاهمگنان‌بوی بچشم تعظیم نگرند، وقصّهٔ وی بگوش تعظیم شنوند . اصحاب اخبار گفتند یــونس مــردی بود متعبّد خوش‌آواز ،چون کتاب خواندی وحوش‌بیابان بسماع آمدندی چنانکه **داود** را بود درزمان خویش ، اما قلیل‌الصبر بود و تنگ خوی باحدّت و عجلت ، ازینجا بود که خدای تعالی با مصطفی گفت : «فاصبرلحکم ربّك‌ولاتکن کصاحب‌الحوت ». وقال تعالی : «فاصبر کما صبراولوا العزم‌من‌الرسل»‘ای‌محمد توچون آن مردماهی بی‌صبروزودخشم وشتابنده‌درکارمباش، توصبر کن درکارهاودربلاها چنانکه‌اولوالعزم من‌الرّسل صبر کردند.

یونس پیغامبرخدا بوده باهل **نینوا** ، دهی بود از دههای موصل، وخلافست میان علماء که ابتداء رسالت وی کی بود؟ **ابن‌عباس** گفت بعدازآنکه ازشکم ماهی بیرون‌آمد رسالت ووحی بوی پیوست بدلیل آنکه رب‌العزه گفت‘«فنبذناه بالعرآء» ثمّ ذکر بعده،«وارسلناه الی‌مائةالف اویزیدون ». قومی گفتند:ازاهل‌تفسیر که‌رسالت وی‌پیش از آن بود که درشکم‌ماهی‌شد بدلیل قوله‌تعالی : « وانّ یونس‌لمن‌المرسلین اذ ابق الی‌الفلك المشحون». و گفته‌اند سی‌ساله بود که الله تعالی اورا بقوم فرستاد وسی وسه‌سال دعوت کرد ودرین مدت جزازدومردبوی ایمان نیاورد. **عبدالله‌مسعود**

گفت ، پس از آن که نومید گشت ازایمان قوم خویش دعاء بد کرد وایشانرا عذاب خواست ، فرمان آمد که ای یونس شتاب کردی که بر بندگان من دعاء بد کردی وایشانرا عذاب بس زود خواستی ، باز گرد وچهل روز دیگر ایشانرا دعوت کن پس اگر نگروند فرو گشایم بر ایشان عذاب. یونس بحکم فرمان دعوت میکرد تا سی وهفت روز بگذشت ، وایشان اجابت نکردند ، پس ایشانرا بیم داد و وعده نهاد که تا سه روز بشما عذاب رسد اگر نگروید، یونس چون آن کفر ایشان وتمرد وعصیان ایشان دید بخشم ازمیان ایشان بیرون رفت آن شب که دیگر روز وعدهٔ عذاب بود پیش از آنکه الله تعالی اورا برفتن فرمود، اینست که رب العالمین گفت: «اذذهب مغاضباً» یعنی مغاضباً لقومه قبل امرناله ، قیل لمّالم یقبلوا منه کفروا فوجب ان یغاضبهم وعلی کلّ احدان یغاضب من عصی الله. **ابن عباس** گفت یونس وقوم وی از بنی اسرائیل بفلسطین مسکن داشتند ، وپادشاه ایشان **حزقیا** بود، لشگری بیگانه بیامد ونه سبط ونصفی ازاسباط بنی اسرائیل برده گرفت دوسبط ونصفی بماندند ، ودر آن روزگار شعیا پیغامبر بود و دیگر پیغامبران نیز بودند اما بشعیا وحی آمد از حق جلّ جلاله که حزقیای ملك را گو تا پیغامبری قوی امین بآن لشگر بیگانه فرستد تا من در دل ایشان افکنم که بنی اسرائیل که برده گرفته اند ازاسر خویش رها کنند و باز فرستند. حزقیا گفت مر شعیارا که رای تو چیست؟ کرا نامزد کنیم وفرستیم؟ ودر مملکت وی آنگاه پنج پیغامبر بودند . شعیا گفت یونس مردی قوی است وامین وسزای این کار، حزقیا اورا بخواند تا فرستند، یونس گفت الله تعالی مـرا نامزد کرده است باین کار ؟ گفتند نه ، گفت پس اینجا پیغامبران دیگر هستند اقویا و امناء ،دیگری را فرستید که نه کار من است . پس ایشان بوی الحاح کـردند و کوشیدند تا آنگه که یونس بخشم برخاست و بیرون شد تا رسید بدریای روم ودر کشتی نشست ، فذلك قوله تعالی : « اذذهب مغاضباً»، یعنی مغاضباً للنبیّ وللملك ولقومه فاتی بحر الروم فرکبه . وقال **عروة بن الزبیر وسعید بن جبیر** وجماعة : مغاضبا لربّه اذ کشف عن قومه العذاب بعدما وعدهم وان یکون بین

قوم جرّبوا علیه الخلف فیما وعدهم واستحیی منهم ولم یعلم السّبب الّذی به رفع العذاب وکان غضبه انفة من ظهور خلف وعده، وان یسمّی کذّاباً لا کراهیه لحکم الله عزّوجل. والمغاضبة ها هنا من المفاعلة الّتی تکون من واحد کالمسافرةَ والمعاقبة ، فمعنی قوله: «مغاضباً» ای ـ غضبان.

«فظنّ ان لن نقدر علیه» ای ـ ظن ان لن نقضی علیه ما قضینا من حبسه فی بطن الحوت، فعلی هذا نقدر بمعنی نقدّر، یقال قدّر الله الشیء تقدیرا ،وقدره یقدره قدراً ،ومنه قوله تعالی : «فقدّرنا فنعم القادرون» ای قدّرنا فنعم المقدّرون ،وقیل معناه فظنّ ان لن نضیق علیه الامر من قوله : «یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر» ای ـ یضیق قرأ **یعقوب** ان لن یقدر بالیاء و ضمّها و فتح الدال علی مالم یسم فاعله تعظیماً و تفخیماً للشأن و فاعله حقیقة هوالله . وقرأ الباقون ان لن نقدر بالنون وفتحها و کسر الدال علی الاخبار عن الجماعة علی مایکون من خطاب الملوك . معنی آنست که یونس ندانست که حبس او درشکم ماهی حکمی است کرده و تقدیر الهی بدان رفته ، پنداشت که ما کار بروتنك نخواهیم کرد که پیش از فرمان ما بیرون شد از میان قوم خویش. «فنادی فی الظّلمات»، ذهب من قومه فسار حتی بلغ السفینة فرکبها فساهم فسهم والقی نفسه فی البحر فالتقمه الحوت . « فنادی فی الظلمات »، ظلمة اللّیل وظلمة البحرو ظلمة الحوت . خویشتن را ازمیان قوم بیرون برد روی بدریا نهاد در کشتی نشست .چون کشتی بمیان دریا رسید بایستاد نمیرفت ملاحان گفتند درمیان ما بنده ایست ازسیّد خود گریخته، رسم وآئین کشتی چنینست که چون بنده‌ای گریخته در کشتی باشد کشتی نرود وبایستد . یونس گفت : اناالابق اطرحونی فیه فانا المجرم فیما بینکم . منم بندهٔ گریختهٔ گنه‌کار، بیفکنید مرا بدریا ، ایشان گفتند لاتسمح نفوسنا بالقائك فی البحر نری فیك سیما الصّلاح. ما را دل ندهد که ترا بدریا افکنیم که تو سیمای نیکان ونیك مردان داری . گفتند تا قرعه‌زنیم. قرعه زدند سه‌بار هرسه بار بریونس افتاد ، یونس خویشتن را بدریا افکند ، ماهی ویرا فروبرد . گفته‌اند ماهی دیگر

از آن عظیم تر آمد و آن ماهی را فرو برد، در آن حال ماهی را وحی آمد از جبار کاینات که: «خذه ولا تخدش له لحماً ولا تکسر له عظماً انالم نجعل یونس لك رزقاً انّما جعلناك له حرزاً ومسجداً». ماهی اورا بقعر دریابرد و چهل شبانروز درشکم وی بماند، و گفته‌اند هفت روزو گفته‌اند سه‌روز، ودرشکم ماهی یك موی وی آزرده نشد وازحال خود بنگشت هرچند که حبس وی برسبیل تأدیب بود بقاء وی بر آن صفت اظهار معجزهٔ وی بود. یونس در آن حال باخود افتاد از آن کرده پشیمان شدوتوبه کردودرالله تعالی زاریددر آن‌تاریکیها آوازبر آورد که: «لااله‌الاّانت سبحانك» ای‌تنزیها لك وتقدیساً. «انّی کنت من‌الظالمین» لنفسی‌فی مغاضبتی لقومی‌والخروج من بینهم قبل الاذن. روی **سعیدبن المسیب** یرفعه، انّ‌رسول‌الله «ص» قال: «اسم‌الله الّذی اذا دعی به اجاب و اذا سئل به‌اعطی دعوة یونس النّبی، قال الراوی قلت یا رسول‌الله له خاصة؟ فقال له خاصة ولجمیع المؤمنین عامة اذا دعوابها، الم تسمع قول‌الله سبحانه: «و کذلك ننجی‌المؤمنین» وقال **النبی** (ص): «انّی‌لاعلم کلمة‌لایقولها مکروب الاّ فرّج عنه کلمةاخی یونس، «فنادی فی‌الظلمات‌ان لااله الاّ انت» الایه، وروی‌انّ النّبی (ص) قال: انّ‌یونس‌لما استقرّبه الحوت فی‌قرارالبحر حرّك‌رجلیه‌فلمّا تحرّکتا سجدمکانه وقال: ربّ‌اتخذت لك مسجداً فی‌موضع مااتخذه احد.

و گفته‌اند یونس اندرشکم ماهی درقعردریا آوازی وحسی بسمع وی رسید با خود گفت ما هذا؟ این چیست گوئی و چه تواند بود؟ ربّ‌العزه وحی فرستاد بوی درشکم ماهی که این‌آواز تسبیح اهل دریاست، یونس بموافقت ایشان آوازبتسبیح بر آورد، رب‌العزه‌فریشتگان آسمانرا تسبیح‌وی‌شنوانید تا گفتند: یا ربنّا نسمع‌صوتاً معروفاً من مکان مجهول. خداوندا آوازی معروف میشنویم از جائی مجهول. قال: ذاك عبدی یونس عصانی فحبسته فی‌بطن‌الحوت فی‌البحر. آوازبندهٔ من‌است یونس که او را درحبس کرده‌ام در شکم ماهی معصیتی را که‌از وی بیامده، فریشتگان گفتند بار خدایا آن بندهٔ شایستهٔ نیکمرد نیك عهد که پیوسته ازوعمل صالح ببالا

آمدی؟ گفت آری آن بندهٔ صالحست ، فریشتگان زبان شفاعت بگشادند و از بهروی آمرزش خواستند ، ورب العالمین برحمت خود دعاء یونس اجابت کرد و شفاعت فریشتگان قبول کرد، و اورا از آن غم برهانید چنانکه گفت تعالی وتقدس.

«فاستجبناله و نجّیناه من الغمّ» یقال انّ الحوت لمّا التقمه سار به الی بحر النیل ثم الی بحر فارس ثم الی بحر دجلة ثم القاه **بنصیبین**،وقیل مرّ به علی **الابلّة**، ثم مرّ به علی دجلة ثم انطلق حتی القاه فی نینوی .

«و نجّیناه من الغمّ و کذلك ننجی المؤمنین»، ای ـ کما ننجی به من اقتدی به ودعا الله باخلاص. قرأ **ابن عامر** و **ابو بکر عن عاصم** نجّی المؤمنین بنون واحدة مشدّدة الجیم والوجه انّ الاصل ننجی بنونین لکنّ النون الثانیة اخفیت مع الجیم لانّ النون تخفی مع حروف الفم و تبیینها معها لحن فلمّا کانت هذه النون مخفاة فی الجیم ظنّها السامع جیماً مدغمة فی الجیم وجعل الکلمة فعلا ماضیاً علی فعل بتشدید العین مبنیاً لمالم یسم فاعله وهذا خطاء لانّه لو کان کذلك کان مفتوح الاخر ولکان المؤمنین رفعاً،فسکون الیاء و انتصاب المؤمنین یدلّان علی انّ الکلمة فعل مستقبل وانّ المؤمنین نصب به والمعنی ننجی نحن المؤمنین ومن النجاة من صوّب هذا الوجه،وذکر انّه علی اضمار المصدر والتقدیر نجی المنجا المؤمنین علی ان یکون نجی فعلا ماضیاً مبنیاً لمالم یسم فاعله واسند الی مصدره وهو المنجا ثم نصب لفظ المؤمنین بعده کقولك ضرب الضرب زیداً ثم تقول ضرب زیداً بالنصب علی اضمار المصدر وسکن الیاء فی ننجی کما سکنوها فی بقی فقالوا بقی علی اجرائها فی الوصل مجری الوقف ومصوّب هذا الوجه مخطئ لانّ ذلك انما یجوز فی ضرورة الشعر کما قال جریر:

فلو ولدت فقیرة جرو کلب لسبّ بذلك الجرو الکلابا.

ای ـ لسبّ السبّ، فلما اسند الفعل الی المصدر فرفعه به نصب الکلاب . و قال القیتبیی من قرأ بنون واحدة والتّشدید انّما اراد ننجی من التنجیة الّا انّه ادغم وحذف نوناً طلبا للخفة ولم یرضه النحویـون لبعد مخرج النّون من الجیم ، والادغام یکون عند

قرب المخرج. وقرأ الباقون ننجی بنونین مخففة الجیم من الانجاء، والوجه انّه هو الاصل لانّ الاولی من النونین حرف المضارعة والثانیة فاء الفعل لانّ وزنه نفعل مثل نکرم، و اما کتبه فی المصحف بنون واحدة فلانّ النون الثانیة ساکنة غیر ظاهرة علی اللسان فحذفت کما فعلوا فی الاحذ فوا النون من ان لخفائها اذ کانت مدغمة فی اللام، و قیل کتب بنون واحدة کراهة لاجتماع مثلین فی الخط وهذا الوجه احسن.

«وزکریّا اذ نادی ربّه» ای۔ واذکر لهم قصّة زکریا اذ دعا ربه، «ربّ لا تذرنی فرداً» ای۔وحیدا بلا ولد یعیننی علی دینك و یکون لی خلفاً صالحاً. «وانت خیر الوارثین» ای۔ خیر من یرث لانّك لا یزول ملکك و من سواك اذا ورثوا زالت املاکهم. وقیل معناه هب لی وارثاً من صلبی یا خیر الوارثین. وانّما سمّی الله وارثاً لقوله: «انا نحن نرث الارض ومن علیها»، و قیل و کل الامر فی سؤال الولد من الله الیه، فقال ان لم تجعل وارثاً سواك فانّی اعلم انّك خیر الوارثین.

«فاستجبنا له» ای۔ لدعائه، «ووهبنا له یحیی واصلحنا له زوجه» ای۔ جعلناها ولوداً بعدما کانت عقیماً. وروی انّها ولدت و هی ابنة سبع وتسعین، وهو ابن مائة سنة، وقیل کانت عجوزاً فرّد الیها ماء الشباب، و قیل کانت سیئة الخلق فاصلحها له بان رزقها حسن الخلق. «انّهم» یعنی الانبیآء الّذین سمّاهم فی هذه السورة، «کانوا یسارعون فی الخیرات» یعنی خصصناهم بما خصصناهم من المناقب لاجل انّهم کانوا یسارعون الی الطاعات مخافة ان یعرض لهم بما یمنعهم عن فعلها، «ویدعوننا» ای۔ کانوا یدعوننا. «رغباً ورهباً» ای۔ رغبة فی ثوابنا و رهبة من عذابنا. یقال رغب یرغب رغبة ورغباً ورغباً ورهب یرهب رهبة ورهباً ورهبا وانتصابهما علی انّهما فی موضع المفعول له، وقیل هما مصدران وقعا موقع الحال، ای۔ یدعوننا راغبین راهبین کما قال تعالی: «ثم ادعهنّ یأتینك سعیاً» ای۔ساعیات. «وکانوا لنا خاشعین» متواضعین خائفین، قیل هو وضع الیمنی علی الیسری والنّظر الی موضع السجود فی الصّلوة.

«والّتی احصنت فرجها» من الفاحشة وهی مریم علیها السلام. وقیل حفظت فرجها و

و منعته من الازواج و قيل منعته من جبرئيل لمّا قرب منها لينفخ فيه قبل ان تعلم انّه رسول الله. وقيل فرجها اى جيب قميصها حفظته وضيّقته. «فنفخنا فيها من روحنا» اى ـ امرنا جبرئيل حتى نفخ فى جيب درعها واحدثنا بذلك النفخ المسيح فى بطنها. قوله: «من روحنا» اى ـ من امرنا يعنى نفخ جبرئيل فيها من امرنا ، وهو نظير قوله: «و كذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا» اى ـ امراً من امرنا ، و اضافه سبحانه الى ذاته تشريفاً لعيسى، وقيل معناه اجرينا فيها روح عيسى المخلوقة لنا. «وجعلناها و ابنها آية للعالمين» اى ـ دلالة على قدرتنا على خلق ولد من غير اب ولم يقل آيتين وهما اثنان لانّ معنى الكلام و جعلنا شأنهما وامرهما آية ولانّ الاية كانت فيها واحدة وهى انّها اتت به من غير اب .

«انّ هذه امّتكم امّة واحدة». اين خطاب باجملۀ اهل اسلامست ، وسخن برمعرض مدح است . ميگويد اين گروه شما كه مسلمانانيد تا بريك دين باشيد يعنى بردين اسلام مجتمع بى تفرق امّت اينست يعنى امت پسنديده اينست . وامّت نصب على الحال است ، وقيل «انّ هذه امّتكم» اى ـ ملّتكم و دينكم «امّة واحدة» اى ـ دينا واحداً و وهو الاسلام فابطل ماسوى الاسلام من الاديان. واصل الامّة الجماعة الّتى هى على مقصد واحد، فجعلت الشريعة امّة لاجتماع اهلها على مقصد واحد و نصب امّة على القطع. «و انا ربّكم فاعبدون» اى ـ فاعبدونى دون غيرى ، و قيل معناه انّ دينكم و دين من قبلكم واحد. وملتكم وملّتهم وربّكم وربّهم واحد ، فاعبدوه كما عبدوه لتستحقوا من الثواب ما استحقوه.

«وتقطّعوا امرهم بينهم» اى ـ اختلفوا فى الدين فصاروا فرقاً و احزاباً . قال **الكلبى** : فرقوا دينهم بينهم يلعن بعضهم بعضاً ويتبرأ بعضهم من بعض ويقول كلّ فريق الحقّ معى، والتقطع هاهنا بمعنى التقطيع ، وهذا ابتداء اخبار من الله عزو جل عن الامم ، يعنى تفرّقوا فيما بينهم و قدامروا بالموافقة ، و يحتمل ان يكون معناه

سیفترقون فی مذاهبهم کما روی عن النبی (ص) « ستفترق امّتی اثنتین و سبعین فرفة» ثم اوعد فقال: « کلّ الینا راجعون » ای۔ کلّ هؤلاء مرجعهم الینا فنجازیهم علی اعمالهم.

«فمن یعمل من الصّالحات» من هاهنا زیادة، یعنی فمن یعمل الصّالحات، «وهو مؤمن» بمحمّد والقرآن، لانّ البرّ من غیر ایمان باطل. «فلا کفران لسعیه» کقوله: «فلن یکفروه» والله عزّوجل شاکر علیم وهو شکور حلیم، وشکره رضاه بالیسیر. وقیل معنی الشکر من الله المجازاة، ومعنی الکفران ترك المجازاة. یقال کفر و کفران وشکر وشکران، وقیل «فلا کفران لسعیه» ای۔ لانبطل عمله ولانجحده بل نجازیه احسن الجزاء. « وانّا له کاتبون » ای۔ آمرون الکرام الکاتبین بکتبة اعماله، وقیل حافظون ماعمل الی یوم الجزاء. نیکوکارانرا نیکیشان مضاعف کنیم، یکی ده نویسیم و بدکردارانرا یکی، یکی نویسیم و در آن نیفزائیم، چنانکه جای دیگر گفت: « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلایجزی الّا مثلها.

«وحرام علی قریة»، قرأ **حمزة والکسائی وابو بکر**، حرم بکسر الحاء بغیر الف، وقرأ الباقون وحرام بالالف وهما لغتان، مثل حلّ وحلال. قال الله عزّوجل: «وانت حلّ بهذا البلد» وقال **رسول الله** (ص) فی زمزم: « لااحلّها لمغتسل وهی لشارب حلّ وبلّ»، قال **ابن عباس**: معنی الآیة، وحرام علی اهل قریة اهلکنا هم بعذاب الاستیصال ان یرجعوا الی الدّنیا ابداً فعلی هذا یکون لا، صلة، وفی ذلك ابطال قول اهل التراجع و التناسخ، وقیل الحرام هاهنا بمعنی الواجب، فعلی هذا یکون لا، ثابتاً والمعنی واجب علی اهل قریة اهلکناهم «انّهم لایرجعون» الی الدّنیا. می گوید حرامست براهل شهری که ماایشانرا بعذاب استیصال هلاك کردیم که هرگز بادنیا آیند، ابطال قول تناسخیاست ورداهل تراجع، و گفته‌اند این آیت بآیت اول متصلست و تقدیره، فمن یعمل من الصّالحات وهو مؤمن فلا کفران لسعیه وحرام ذلك علی الکفار لانّهم لایرجعون الی الایمان. می گوید اعمال مؤمنان پذیرفته است وسعی ایشان مشکور واین بر کافران

حرامست، نه سعی ایشان مشکور و نه عمل ایشان مقبول که ایشان هرگز توبه نکنند و با ایمان نیایند ربّ العزّه از ایشان شناخت و دانست کـه ایمان نیارند و از کفر بازنگردند وایشانرا هلاك کرد. **ابن عباس** از اینجا گفت درمعنی آیت: وجب علی اهل قریة حکمنا بهلا کهم انّه لایرجع منهم راجع، ولایتوب منهم تائب.

قوله: «حتّی اذافتحت» قرأ **ابن عامر و ابو جعفر و یعقوب** فتّحت بتشدید التّاء علی التکثیر، وقرأ الآخرون فتحت بتخفیف التّاء. «یأجوج ومأجوج» بالهمز فیهما، قرأها **عاصم** وحده و کذلك فی سورة الکهف. وقرأ الآخرون یاجوج وماجوج بغیر همز فی السورتین وقدمرّ شرحه فیمامضی، وهذاعلی حذف المضاف ای - فتح ردمهم و ودكّ عنهم. «وهم من کلّ حدب» ای- من کلّ نشز وتل. الحدب، المکان المرتفع. «ینسلون» ای - یسرعون النزول من الآکام والتلاع کنسلان الذئب وهوسرعة مشیه. روی **عبدالله بن مسعود** قال: لمّااسری بالنبی ّ لیلةاسری لقی **ابرهیم وموسی وعیسی** فتذاکروا السّاعة، فبدؤا بابرهیم فسألوه عنهافلم یکن عنده منها علم. ثمّ بموسی فلم یکن عنده منها علم، فرجعوا الی عیسی، فقال عیسی عهدالله الیّ فیمادون وجبتها فامّاوجبتها فلا یعلمها الاّ الله فذکر خروج الدجّال فقال فاهبط فاقتله ویرجع النّاس الی بلادهم فیستقبلهم یأجوج ومأجوج، «وهم من کل حدب ینسلون» فلایمرّون بماء الاّ شربوه ولایمرّون بشیء الاّ افسدوه فیجارون الیّ فادعوا الله فیمیتهم فیجتوون الارض من ریحهم و یجارون الیّ فادعوا الله فیرسل السّماء بالماء فیحمل اجسادهم فیقذفهـا فی البحر ثمّ ینسف الجبال ویمدّالارض مدّالادیم، فعهدالله الیّ اذاکان ذلك انّ الساعة من النّاس کالحامل المتم لایدری اهلها متی تفجأهم بـولادها ألیلا ام نهاراً. قال **عبدالله**: وجدت تصدیق ذلك فـی کتاب الله «حتّی اذا فتحت یأجوج و مأجوج وهم من کل حدب ینسلون». وعن **حذیفة بن اسید الغفاری** قال: اطلع **النبی** (ص) علینا ونحن نتذاکر، فقال ما تذکرون؟ قلنا نذکر السّاعة، قال انّها لن تقوم حتی ترون قبلهاعشر آیات: فذکر الدخـان والدجّال والدابّة، وطلوع الشمس من مغربها.

ونزول عیسی بن مریم ، و یأجوج ومأجوج ،وثلاثة خسوف : خسف بالمشرق و خسف بالمغرب وخسف بجزيرة العرب و آخر ذلك نار تخرج من اليمن تطرد النّاس الی محشرهم . وعن **ام سلمه** انّ **النبی** (ص) کان نائماً فی بیتی فاستیقظ محمرّاً عيناه فقال لا اله الاّالله ثلاثاً ویل للعرب من امر قد اقترب ،قد فتح الیوم من ردم **یأجوج ومأجوج** مثل هذا واشار بيده الی عقد تسعين. وقيل انّ ملك الروم يبعث كل يوم خيلا يحرسون الردم، فاذا عادوا قالوا مازلنا نسمع من وراء السدّ جلبة وامراً شدیداً کانّهم یسمعون قرع فؤسهم، وقيل «وهم من كل حدب» الضمیر یعود الی جمیع الخلق وذلك حين يخرجون من قبورهم. يدلّ عليه قراءة **مجاهد** وهم من كل جدث بالجيم والثآء كما قال تعالى : «فاذاهم من الاجداث الی ربّهم ينسلون» .

قوله: «واقترب الوعد الحقّ » ای ـ القيامة و الحقّ الّذی لاخلف فيه ،قال **الفرّاء** وجماعة ، الواو فی قوله : «واقترب الوعد الحقّ» مقحمة زائدة ومعناه حتی اذا فتحت یأجوج ومأجوج اقترب و عد الحقّ كما قال تعالی:«فلمّا اسلما وتله للجبين وناديناه» يعنی وتله للجبين ناديناه . و الدليل عليه ماروی عن **حذيفة** قال : لو انّ رجلا اقتنی فلوا بعد خروج يأجوج ومأجوج لم یر كبه حتى تقوم الساعة، وقال قوم لايجوز طرح الواو وجعلوا جواب حتى اذا فتحت فی قوله :«یاویلنا» فيكون مجاز الآية حتی اذا فتحت یاجوج و مأجوج واقترب الوعد الحق قالوا: «یاویلنا قد کنّا فی غفلة من هذا» . وقوله : « فاذا هی شاخصة» فی هی ثلاثة اوجه : احد هاانّها كناية عن الابصار ثمّ اظهر الابصار بياناً، معناه فاذا الابصار شاخصة ، ابصار الـذين كفروا . والثّانی ان هی تكون عماداً كقوله : «فانّها لاتعمی الابصار».والثالث ان يكون تمام الكلام عند قوله:«هی» ولهذا وقف بعض القرّاء علی هی كانّه جعلها كناية عن السّاعة، يعنی : فاذا هی قائمة ای ـ من قربها كانّها حاضرة ثم ابتداء فقال شاخصة ابصار الّذين كفروا علی تقدير خبر الابتداء ،مجازها ابصار الّذين كفروا شاخصة وشخوصها امتدادها فلاتطرف من شدّة ذلك اليوم وهوقوله يقولون :«یاویلنا قد کنّا فی غفلة من هذا» ای ـ لم نعلم انّه حقّ

«بل کنّا ظالمین» لانفسنا بترك الایمان به.

«انّکم وماتعبدون من دون الله» ای ـ قل لهم یا محمّد انّکم ایّها المشرکون وما تعبدون من دون الله یعنی الاصنام، «حصب جهنّم» ای ـ وقودها، وقیل خطبها بلغة الحبشة واصل الحصب الرّمی، قال الله تعالی: «انّا ارسلنا علیهم حاصباً» ای ـ ریحاً ترمیهم بالحجارة. «انتم لها واردون» ای ـ فیها داخلون. وقیل اللّام هاهنا بمعنی الی، کقوله: «بانّ ربك اوحی لها» ای ـ اوحی الیها.

« لو کان هؤلآء» الاصنام، «آلهة» علی الحقیقة، «ماوردوها» ای ـ مادخل عابدوها النّار. «و کلّ فیها خالدون» یعنی العابدین والمعبودین. فان قیل وایّ حکمة فی ادخال الاصنام النّار وهی جماد لا تعقل لیس لها ثواب ولاعلیها عقاب؟ قلنا انّها تحمی بالنّار فتلزق بهم فیعذّبون بها لیکون ذلك اشدّ واشقّ علیهم وابلغ فی الحسرة اذ عذّبوا بما کانوا یعبدون ویرجون النجاة والشفاعة من قبله.

«لهم فیها زفیر» انین وتنفّس شدید وبکاء وعویل. «وهم فیها لایسمعون» حین صاروا صمّاً بکماً. و قیل لایسمعون لانّهم فی توابیت من نار. قال **ابن مسعود** فی هذا الآیة: اذا بقی فی النّار من یخلّد جعلوا توابیت من نار ثم جعلت تلك التوابیت فی توابیت اخری، ثم تلك التوابیت فی توابیت اخری علیها مسامیر من نار فلایسمعون شیئاً ولایری احد منهم انّ فی النّار احداً یعذب غیره.

النوبة الثالثة

قوله: « وذا النّون اذ ذهب مغاضباً » الآیه. خدایرا جلّ جلاله دوستانی اند که اگر یك طرفة العین مدد لشکر بلا ازروزگار ایشان گسسته گردد چنانکه اهل عالم ازبی نعمتی غریو ناك گردند ایشان ازبی بلائی بفریاد آیند، هرچند که آسیب دهر

وبلا بیش بینند بربلای خویش عاشق ترند ، هرچند زبانهٔ آتش عشق ایشان تیزتر، ایشان چون پروانهٔ شمع برفتنهٔ خویش هرروز فتنه‌ترند .

پیر طریقت گفته: الهی دردیست مرا که بهی مباد ، این درد مرا صوابست، با دردمندی بـدرد خرسند کسی را چه حسابست ، الهی قصه اینست که برداشتم این نیچاره درد زده را چه جوابست . آن عزیزراه وبر گزیدهٔ پادشاه **یونس** پیغامبر که قصهٔ وی می‌رود روزگار وحال او همین صفت داشت ، مردی بود در بوتهٔ بلا پالوده زیر آسیای محنت فرسوده، تازیانه عتاب بی‌محابا برسروی فرو گذاشته،وهرچند که درمجمرهٔ بلاجگراو بیش کباب کردند اوبربلای خود عاشق‌تر بود که ماه‌روی عشق حقیقت را که‌نشان دادند در کوی‌بلانشان دادند درحجرهٔمحنت . در آثارمنقولست، اذا احبّ الله عبداً صبّت علیه‌البلاء صبّاً . رضوان با همهٔ غلمان چاکرخاك قدم‌اهل بلاست ، اقبال ازلـی وتقاضای غیبی معدّ بنام اهل‌بلاست محبّت الهی غذای اسرار اهل بلاست . لطف ورحمت ربّانی و کیل درخاص اهل‌بلاست، صفات قدیم‌زاد وتوشهٔ اهل بلاست، ذات پاك منزّه مشهود دلهای اهل بلاست، «یحبّهم ویحبّونه»از سراپردهٔ غیب هدیـه وتحف اهل‌بلاست. «وسقیهم ربّهم» سرانجام وعاقبت اهل بلاست .

« ان‌لااله‌الاّ انت سبحانك‌انّی کنت من‌الظّـالمین‌فاستجبناله» خبرمی‌دهد ازروی اشارت که‌هر آن بنده که دعا کند،دعائی که دروی سه‌چیزموجود است آن‌دعا باجابت مقرون‌بود ، یکی توحید ، دوم تنزیه، دیگراعتراف بگناه خویش،همچنین**یونس** پیغامبرابتدابتوحید کرد گفت:«لااله‌الاّانت» پس‌تنزیه درآن‌پیوست گفت:«سبحانك» پس بگناه خویش معترف شد گفت : «انّی کنت‌من‌الظّـالمین» . چون این‌سه خصلت مجتمع گشت در دعای وی، ازحضرت الهیت اجابت آمد که : «فاستجبناله ونجّیناه من‌الغمّ » . توحید آنست که خدای تعالی رابزبان یکتا گوئی وبـدل یکتا دانی ، یکتا درذات ، یکتا درصفات ، بری ازعلاقات ، مقدّس ازآفات ، منزه از مزاجات ، نه کس را جزازوی شکرومنت، نه بکس جزبوی حول و قوّت ، نه‌دیگری را جز

زوی‌منح‌ومنحت، وبدان که‌این توحید از کسی درست آید که دلی‌دارد صافی وهمّتی عالی‌وسینه‌ای خالی، نه‌صید دنیا شده نه قید عقبی گشته، نه‌چیزی ازو درآویخته، نه او باچیزی آمیخته، تا جمال توحید بروی مکشوف گردد و بادراك سرّ آن موصوف شود.

ذوالنون مصری را بخواب دیدند پسندیده حال وستوده روزگار، گفتند: یاذوالنون حالت چون بود وروزگارت بچه رسید؟ جانت کجاست ودوست را باخود چگونه یافتی؟ جواب داد که ازدوست سه‌آرزو خواسته بودم دو ازآن بداد وامیدم درآن وفا کرد، سوم رامنتظرم، یکی آنست که گفتم ملکا پیش ازآنکه **ملك‌الموت** ازکارمن باخبر شود تو بلطف خود جان من بر گیر ومرا باومگذار، امیدم وفا کرد ومرا باا‌ونگذاشت،دیگر گفتم ملکا مرابی‌منّت رضوان در روضهٔ رضا بنشان و مرا بکس حوالت نکن همچنان کرد و بفضل خودآن‌نعمت برمن تمام کرد. و آرزوی سوم که آنرا منتظرم، گفتم ملکا دستوری ده تا در میدان جلال تو در صف صدیّقان وموحدان‌نام نومی گویم ودر دارالجلال کلّ‌وصال‌تومی‌پویم ودرمجمع عارفان تونعره‌ای همی‌زنم و گرد کعبهٔ وصل توطوافی همی کنم امیدوارم که این‌نیز اجابت کند.

« و زکریّا اذنادی ربّه ربّ لاتذرنی فرداً » برمذاق عارفان واشارت محققان معنی آنست که لاتذرنی خالیاً عن عصمتك معرضاً عن‌ذکرك مشتغلا بشیٔ سواك. خداوندا پردهٔ عصمت ازمن باز مگیر وبر یاد کرد ویادداشت خود می‌دار و مرا از خود بدیگری مشغول‌مدار.

پیر طریقت گفت: الله تعالی را جلّ‌جلاله خزانه بکارنیست وبهیچ‌چیز حاجت نیست هرچه دارد برای بندگان دارد، فردا خزانهٔ رحمت بعاصیان دهد و خزانهٔ فضل بدرماندگان دهد، تا هم از خزانهٔ وی حق وی بگزارند که بندگان از آن خود بگزاردن حق وی نرسند. سلطان که دختربگدائی دهد گدا راکاوین بسزای

دخترسلطان نبود هم ازخزانهٔ خودکاوین بگدا فرستد تاکاوین کریمهٔ خود ازخزینهٔ وی بدهد ، بنده که طاعت وی‌می کند بتوفیق وعصمت الله تعالی میکند ، بتأیید و تقویت وی‌حقّ وی می گزارد ، آنگه بنده‌را بفضل طاعت بفضل‌خود می‌ستاید،وبکرم خود می‌پسندد و برجهانیان جلوه می کند که : «انّهم کانوا یسارعون فی‌الخیرات ویدعوننا رغباً ورهباً و کانوا لنا خاشعین» بندگان من بطاعت می کوشند برغبت ورهبت‌مارا میخوانند همه مارا می‌دانند و گرد درمامی گردند ، سوختگان حضرت مااند، برداشتگان لطف مااند. هداهم حتّی عرفوه ووفّقهم‌حتی عبدوه ولقّنهم‌حتی سألوه ونوّر قلوبهم حتی‌احبّوه . بنواخت تا بشناختند ، توفیق داد تا پرسیدند . تلقین کرد تا بخواستند ، دل معدن نور کرد تا دوست‌داشتند ، یحبّ بغیررشوة، و یعطی بغیرمنّة ویکرم بغیروسیلة. بی رشوت دوست دارد، بی‌منّت عطادهد، بی وسیلت گرامی گرداند ، صدنعمت برسرتونثار کندودرّه‌ای شمرد،وکاهی‌ازتو کوهی انگارد، نبینی که بهشتی بدان عظیمی‌وفراخی‌بتوداد و آنرا بغرفه بازخواند گفت: «اولئك یجزون‌الغرفة» . **ابراهیم‌خلیل**علیه‌السلام گوساله‌ای پیش مهمان نهادرب‌العزّه آن ازوی بپسندیدو گرامی کرد و برجهانیان جلوه کرد ، که : «جاء بعجل حنیذ»،او خداوندیست که هر که نیاز باوبردارد توانگرش کند هر که ناز باو کند عزیزش گرداند ، اگرتقدیراً صدسال‌بنده معصیت کند آنگه که گوید : تبت. گوید قبلت، و هوالّذی یقبل‌التوبة عن عباده . اعرابیٔ دعامی کرد و دعای ایشان بوالعجب‌بود گفت : الهی تجدمن تعذّبه غیری ولا اجد من یرحمنی غیرك . خداوندا تو دیگری را یابی که عذاب کنی جز از من ، و من دیگری را نیابم که برمن‌رحمت کندجزازتو.

«انّ هذه امّتکم امّة واحدة» معبودکم واحد ، نبیّکم واحد، وشرعکم‌واحد، فلاتسلکوا بنیات الطرق فتطبحوافی اودیة الضّلالة وعلیکم باتّباع سلفکم و احذروا موافقة ابتداع خلفکم . «و اناربّکم فاعبدون» واعرفواقدری و احفظوا فی‌جریان

التقدیر سرّی واستدیموا بقلوبکم ذکری، تجدوا فی مآلکم غفری وتحظّوا بجمیل برّی. مفهوم این آیت حثّ مؤمنانست بر راه سنت و جماعت رفتن و در دین اقتدا بسلف کردن وازتأویل وتصرّف اهل بدعت پرهیز کردن.

پیر طریقت گفت: ایمان ما از راه‌سمعست نه‌بحیلت عقل ، بقبول‌وتسلیمست نه بتأویل و تصرف ، گردل گوید چرا ؟ گوئی من امر را سر افکنده‌ام ، اگرعقل گوید که چون؟ جواب‌ده که من بنده‌ام، ظاهرقبول کن وباطن‌بسپار، هرچه‌محدث است بگذار، وطریق سلف دست بمدار. «وانارّبکم فاعبدون» می گوید مرا پرستید که معبود منم ، مراخوانید که مجیب‌منم ، من آن خداوندبی‌انبازبی نیازم که بهیچ چیزوبهیچ کس حاجت ندارم ، هرچه‌آفریدم برای شما آفریدم آسمان‌وزمین‌عرش و کرسی‌لوح وقلم طفیل وجود شمایند، آنچه **مصطفی** (ص) گفت : « ینزل‌الله کلّ لیلةالی‌السّماءالدنیا بنی‌جنة عدن بیده غرس شجرة طوبی بیده یضع الجبّار قدمه فی‌النّار لاتسبّوا الدهر فانّ الله هوالدهر . « الرّحمن علی العرش استوی » مقصود ازین خلعتها نه‌اعیان آسمان وزمین عرش و کرسی وبهشت ودوزخ است ونه مقصود نواخت وتشریف آنست لیکن درحکم قدم‌رفته که شما را درین منازل گذری باشد ودرین مواضع نظری ، در هر منزلی ازین منازل ما ازلطف خود نزلی بیفکندیم تا چون دوستان ما در رسند حظّ ونصیب خود از نواخت وتشریف ما بر گیرند .

٧- النّوبةالاولی

قوله تعالی : « **انّ‌الّذین سبقت لهم منّا الحسنی** » ایشان که پیشی کرد ایشانرا از ما خواست نیکو ، « **اولئك‌عنها مبعدون**(۱۰۱) » ایشان از آن آتش دور داشتگانند .

« **لایسمعون حسیسها** » آواز آتش نشنوند فردا ، « **وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون** (۱۰۲) » وایشان در آنچه دلهای ایشان آرزو خواهد جاویدانند.

« **لایحزنهم الفزع الاکبر** » بیم مهین ایشانرا اندوهگن نکند ؛ « **وتتلقیهم الملائکة** » ودر برایشان می آیند فریشتگان، « **هذا یومکم الّذی کنتم توعدون** (۱۰۳) » [و می گویند ایشانرا] این آن روز نیکوی شما است که وعده می دادند شما را.

« **یوم نطوی السّمآء** » آن روز که بر نوردیم آسمانرا ، « **کطیّ السّجلّ للکتب** » چون برنوشتن سجل نامه را، « **کما بدانا اوّل خلق نعیده** » چنانکه مردم رابیافریدیم باز دیگر باره باز آفرینم، « **وعداً علینا** » کردن این که ما گفتیم برماست ، « **انّا کنّا فاعلین** (۱۰٤) » که ما آنرا خواهیم کرد .

« **ولقد کتبنا فی الزّبور** » نبشتیم در آن نبشته که نبشتیم ، « **من بعد الذّکر** » پس آن یادها که در آن نوشتیم ، « **انّ الارض یرثها** » که این جهان از جهانیـان میراث برند ، « **عبادی الصّالحون** (۱۰۵) » بندگان من آن گروه نیکان .

« **انّ فی هذا لبلاغاً** » درین سخن شرف وصیت ومدح بسنده است و آگاهی داد ، « **لقوم عابدین** (۱۰٦) » گروهی راکه خدای پرستانند .

« **وماارسلناك الّا رحمة للعالمین** (۱۰۷) » و نفرستادیم ترا مگر بخشایشی جهانیانـرا .

« **قل انّما یوحی الیّ** » گوی بمن پیغام وفرمان میدهندو آگاهی می افکنند، « **انّما الهکم اله واحد** » که خدای شما خدای یکتاست، « **فهل انتم مسلمون** (۱۰۸) » گردن نهید وبگروید؟

« **فان تولّوا** » اگر برگردند از اسلام ، « **فقل آذنتکم علی سواء** » بگو آگاه کردم شمارا همسانی را [تامن وشما دربودنی یکسان باشیم بدانش که چـه خواهد بود]، « **وان ادری** » ومن نمیدانم، « **اقریب ام بعید** » که سخت نزدیکست یا دورتر یا دیرتر ، « **ماتوعدون** (۱۰۹) » آنچه شمارا وعده می دهند [از رستاخیز

وعذاب شما]

« **انّه یعلم الجهر من القول** » خداوند می داند بلند گفتن از هر سخن ، « **ویعلم ماتکتمون** (۱۱۰) » ومی داند آنچه پنهان می‌دارید ،

« **وان ادری** » و گوی که من ندانم « **لعلّه فتنة لکم** » مگر که این [فـرا گذاشتن شما بدرنگ ونشتابیدن بعذاب] آزمایشی است شمارا ، «**ومتاع الی حین** (۱۱۱)» وبرخورداری اندك تایکچندی .

« **قال ربّ احکم بالحقّ** » گوی خداوندا کار برگزار بسزا ، « **وربّنا الرّحمن المستعان** » وخداوند ماکـه رحمن است یـاری خواستن ازوست ، « **علی ماتصفون** (۱۱۲) » بر کشیدن بار این ناسزا ها ودروغها که می گوییید.

النّوبة الثانیة

قوله : «انّ الّذین سبقت لهم منّا الحسنی » ، **ابن عباس** و جماعتی از مفسّران گفتند که سبب نزول این آیت آن بود که صنادید قریش در **حطیم** حاضر بودند و گرد کعبه مقدّسه سیصدوشصت بت نهاده و آنرا میپرستیدند رسول خدا(ص) برایشان خواند: « انّکم و ماتعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لهاواردون » ، کافرانرا این سخن دشخوار آمد بانگ بر آوردند گفتند : میبینید این محمّد که خدایان مـا را زشت گویدودشنام دهد؟ رسول خدا برفت وایشان همچنان در گفت و گوی بودند ودرتحیر، **عبدالله بن الزبعری** فراز آمد و گفت چه بودست شمارا که چنین متحیّرومتغیّر گشته‌اید ودر گفت و گوی رفته‌اید ؟ گفتند : محمّد خدایان مارا دشنام داد وناسزا گفت که : انّکم وماتعبدون من دون‌الله حصب جهنّم» گفت اورابازخوانید تا من با وی سخن گویم ، رسول خدا بازآمد، گفت: یامحمّد هذاشیءٌ لآلهتنا خاصّةاولکلّ من عبد من

دون‌الله؟ این خدایان ماراست علی الخصوص یاهرمعبودی که فروداز الله تعالی است؟ گفت همه راست برعموم ، **ابن الزبعری** گفت: خصمت وربّ هذه البنیّة یعنی الکعبة . دست بردم وخصم راشکستم، بخدای این کعبه جهودان **عزیر** را می‌پرستند، ترسایان **مسیح** رامی‌پرستند، **بنوملیح** فرشتگانرامی‌پرستند، پس ایشان همه بدوزخند؟ رسول خدا گفت: «بل‌هم یعبدون الشیاطین هی الّتی امرتهم بذلک»، فنزل الله عزوجل، «انّ الّذین سبقت لهم منّا الحسنی»، وهم عزیر والمسیح والملائکة. «اولئک عنها مبعدون» لانّهم عبدوامن دون‌الله وهم لذلک کارهون . وانزل فی ابن الزبعری، «ماضربوه لک الّاجدلا بل هم قوم خصمون ». گفته‌اند که: «انّکم وما تعبدون» دلیلست که مراد اصنام است نه‌فریشتگان ونه مردم؛ که اگرایشان مراد بودند من‌تعبدون گفتی. وقیل ارادبقوله: «سبقت لهم منّاالحسنی» جمیع المؤمنین ، والحسنی السعادة والعدّة الجمیلة بالجنّة . وعن **النعمان بن بشیر** قال: تلا **علی** (ع) لیلة هذه الآیه : «انّ الذین سبقت لهم منّا الحسنی اولئک عنها مبعدون » . قال : انا منهم و**ابوبکر**و**عمر**و **عثمان** و **طلحة** و **الزبیر** و **سعد** و **عبدالرحمن بن عوف** منهم ، ثم اقیمت الصلوة فقام علیّ یجرّ رداه، وهو یقول :

«لایسمعون حسیسها» یعنی صوتها اذا نزلوا منازلهم فی الجنّة . « وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون» ، کقوله : «وفیها ماتشتهی الانفس وتلذّالاعین».

«لایحزنهم الفزع الاکبر» قال **ابن‌عباس** : یخرج اهل الایمان من‌النّار حتی اذا لم یبق فیها واحد منهم اطبقت النّار علی اهلها اطباقاً فیلحقهم عند ذلک فزع لم یلحقهم مثله قبله فذلک الفزع الاکبر ، وقیل الفزع الاکبر النفخة الاخیرة الّتی یبعث عندها الخلق، و قیل حین یذبح الموت علی صورة کبش املح علی‌الاعراف ، والفریقان ینظران وینادی یا اهل‌الجنّة خلود فلاموت، ویااهل النّارخلود فلاموت. و گفته‌اند فزع مهین آنست که بنده را بدوزخ برند زبانیه درو آویخته وخشم ملک بدو رسیده ، وانواع عذاب گرد او درآمده. **مصطفی** (ص) گفت: روزقیامت سه کس

را بر تل مشك اذ فر بدارند از فزع اکبر ایمن گشته و بیم حساب بایشان نرسیده : مردی که قرآن خواندبی‌ریا برضاء خدا امامی کند درنماز قومی را که بوی‌راضی باشند . دیگر مردی که در مسجد مؤذّنی کندبی‌مزد درطلب رضاء خدای . سدیگر مردی که در دنیابرقّ بندگی مبتلابود ودر گزارد حق سیّد ازطلب آخرت‌بازنماند. قوله: «وتتلقّیهم الملائکة هذا یومکم الّذی کنتم توعدون»فی‌الدنیا . آنان که‌فزع اکبر ایشانرا اندوهگین نکند فریشتگان رحمت باستقبال ایشان آیند بردربهشت، وایشانرا تهنیت کنند و گویند: بشارت باد شمارا بنعیم جاویدان وعزّبیکران ، این آن روزست که شمارا وعده داده بودند دردنیا که بکرامت‌رسید وثواب طاعت ببینید.

« یوم‌نطوی السّمآء» ای ـ اذکر یوم نطوی‌السّماء . وقیل تقدیره ، وتتلقیهم الملائکة یوم نطوی السماء . یعنی نطویها بعد نشرها کقوله : «والسّموات مطویّات بیمینه» ، وقیل طیّها ابطالها وافناؤها ، وقیل طیّها تبدیلها « کطیّ‌السّجل للکتب»، قرأ **حمزة و الکسائی و حفص و عاصم** . للکتب علی الجمع ، وقرأ الآخرون للکتاب علی الواحد ، علماء ، تفسیر در معنی سجلّ مختلفند **ابن‌عباس** گفت و جماعتی‌مفسران که : سجل صحیفه است مشتق من المساجلة ، وهی المکاتبة ولام بمعنی علـی است . و کتاب بمعنی کتابتست . ای ـ نطوی السّماء علـی مافیها من‌النّجوم کما تطوی الصحیفة علی مافیهامن الکتابة. وقیل الـلاّم زائدةللتوکید ، والکتاب بدل من السجلّ والمعنی ، نطوی السّماء کطیّ الکتاب . وقیل اللاّم لام العلّة ای‌ـ کطی‌الصحیفة لاجل‌الکتاب الّذی فیها کی‌لایطلع علیه. **سدّی** وجماعتی دیگـر از مفسران گفتند : سجلّ نام کاتب است کـه نویسندهٔ صحیفه است آنگه خلاف کردند کـه آن کاتب کیست ؟ قومی گفتند نام کاتب **رسول** (ص) است، قومی گفتند نام فریشته ایست که استغفار بندگان نویسد بمداد نور ، قومی گفتند نام آن فریشته‌ایست که صحایف اعمال بنده دردست وی‌است وپس ازمرگ وی‌آنرا در نوردد . ربّ‌العالمین طی آسمان بروز قیامت مانند کرد بطی کاتب مـر صحیفهٔ

خویش.را یعنی چنانکه آسان بی‌رنج ودشواری‌کاتب صحیفه در نوردد، ما آسمان بذان عظیمی بقدرت در نوردیم بی‌تعذّر وتکلّف،اینجا سخن‌تمام شد آنگه براستیناف گفت: «کما بدانا اوّل خلق نعیده» الکاف نصیب بنعیده، ای - اذا افنینا الخلق اعدناهم خلقاً ای - قدرتنا فی‌الاعادة کقدرتنا فی‌الابتداء. وقیل خلقناهم من‌الماء ثم نعیدهم من‌التراب. وقیل کمابداناهم فی بطون امّهاتهم حفاة عراة غرلا، کذلك نعیدهم یوم‌القیمة نظیره قوله: «ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرّة» وبه قال‌النبی (ص): «انّکم محشورون حفاة عراة غرلا کمابدانا اول‌خلق نعیده» وعن **عائشة** قالت: دخل علیّ **رسول‌اللّه** (ص) وعندی عجوز من بنی عامر فقال من هذه العجوز یا **عائشة**؟ فقلت احدی خالاتی، فقالت ادع‌الله انّ یدخلنی الجنّة، فقال‌انّ الجنّة لاتدخلها العجز،فاخذالعجوزمااخذها فقال‌علیه‌السّلام ان‌الله ینشئهنّ خلقاًغیر خلقهنّ قال الله تعالی: «انّا انشأنا هنّ انشاء» الآیة. ثم قال: یحشرون یوم‌القیامة حفاةعراةغلفاً، فاول‌من‌یکسی **ابراهیم خلیل‌الله**، فقالت: **عائشة** واسواتاه‌ولایحتشم النّاس بعضهم بعضاً، قال: «لکل امریٔ منهم یومئذ شأن یغنیه» ثمّ قرأ **رسول‌اللّه**: «کما بدانا اوّل خلق نعیده کیوم ولدته‌امّه». «وعداً علینا» نصب علی‌المصدر یعنی وعدناه وعداً علینا انجازه، «انّا کنّا فاعلین»لاخلف لوعدنا وقولنا،وقیل معناه انّا کنّا فاعلین لمایرید اوّلا وآخراً لا فاعل للخلق سوانا.

«ولقد کتبنافی الزّبور من بعدالذّکر» الزبور المزبور وهوالمکتوب، یقال زبرت‌الشیٔ ای - کتبته. **زبور** نامی است هر کتابی را که به پیغامبری فرو آمد، و ذکراینجا لوح محفوظ است. می گوید مانوشتیم و حکم کردیم در کتابهای منزل به پیغامبران‌پس‌آن که درلوح محفوظ‌مثبت کرده‌بودیم ونوشته، **حمزه**«فی‌الزبور» بضمّ الزّاءخواند، جمع زبر، وهی‌الکتب المنزلة، وقیل‌معناه قضینا وبیّنا فی‌الکتب المنزلةالی‌الارض من بعدما ذکرنافیها من‌الوحی. **شعبی** گفت‌زبور کتاب‌**داود** ست وذکر **توراةموسی**، وقیل الزبور کتاب داود، والذکر **القرآن**، وبعد بمعنی‌قبل

کقوله: «والارض بعد ذلك دحیها» ای- قبل ذلك ومثله‌فی‌الظروف وراء، فانّه‌یکون بمعنی خلف و بمعنی امام ویستعمل لهما. معنی آنست که ما در **زبور داود** نوشتیم پیش از **قرآن‌محمد**. «انّ الارض» یعنی ارض‌الجنّة. «یرثها عبادی الصّالحون» المؤمنون، دلیله قوله: «اولئك هم‌الوارثون الّذین‌یرثون الفردوس» وقال تعالی: «الحمدللّه‌الّذی‌صدقنا وعده واورثنا الارض»یعنی‌ارض‌الجنّة. و گفته‌اند زمین‌اینجا‌زمین دنیاست آنگه خلاف کردند که کدام زمین است؟ قومی گفتند زمین مقدسه است و عبادی‌الصالحون‌بنی‌اسرائیل‌اند که میراث بردند ازجبّاران. قومی گفتند زمین‌**مصر** است که میراث بردنداز **قبطیان**. قومی گفتندهمهٔ زمین دنیا خواهد که امت‌**محمد** میراث بردند ازجهانیان که پیش ازایشان بودند، وهذا حکم من‌اللّه سبحانه باظهار الدّین و اعزاز المسلمین وقهر الکافرین. قال اللّه تعالی: «لیظهره علی‌الدّین کلّه ولو کره المشرکون»، وقال **وهب** قرأت فی عدة کتب من کتب اللّه سبحانه قال‌اللّه عزوجل: «انّی لاورث الارض عبادی‌الصّالحین» من امّة محمّد.

«انّ فی هذا» ای فی هذا **القرآن**. «لبلاغاً» ای- وصولا الی البغیة، من‌اتّبع **القرآن** وعمل به وصل الی مایرجو من‌الثواب. وقیل بلاغاً ای ــ کفایة. یقال فی هذاالشیٔ بلاغ وبلغة، ای- کفایة، و **القرآن** زادالجنّة کبلاغ المسافر، وقیل انّ فی هذا ای - فی‌تورثینا الجنّة الصالحین ابلاغاًو کفایة فی‌المجازاة. «لقوم عابدین» مطیعین للّه‌سبحانه، وقال **ابن‌عباس**: ای ـ عالمین. وقال **کعب** هم امة **محمد** (ص) اهل‌الصّلوات‌الخمس‌وشهر **رمضان** سمّاهم‌اللّه عابدین. روی **سعید بن‌جبیر عن‌ابن‌عباس** عن **النبی**صلّی‌اللّه علیه وسلّم انه‌قرأ «لبلاغاً لقوم عابدین»، قال:«هی‌الصّلوات‌الخمس فی‌**المسجدالحرام**جماعة».

قوله: «و ما ارسلناك» یا **محمد**. «الّا رحمة للعالمین» نعمة تشملهم قیل هی للمؤمنین خاصة والیه ذهب **ابن‌عباس**. وقیل‌عام فیهم امنوالخسف والمسخ والعذاب یعنی‌من آمن به کتبت له الرّحمة فی‌الدنیا والآخرة ومن لم یؤمن به‌عوفی ممّااصاب

الامم قبله من الخسف و الغرق و نحوهما . و قدقال صلّی الله علیه و سلّم : « انّما انا رحمة مهداة ».

« قل انّما یـوحی الیّ انّما الهکم اله واحد » ای ـ اخبر قومك یا **محمد** بانّ الله اوحـی الیّ انّ معبود کـم معبود واحد وهـوالله . « فهل انتم مسلمون »، لفظه الاستفهام ومعناه الامر، ای ـ فاسلموا له و اعبدوه ولاتشرکوا به شیئاً، والاسلام الانقیاد لامر الله وترك مخالفته

« فان تولّوا » ای ـ اعرضوا عن الاسلام ، « فقل آذنتکم علی سواء »، هذا من فصیحات **القرآن** و احسنه اختصاراً ، معناه اعلمتکم لنستوی نحن وانتم فی العلم، وقیل معناه اعلمتکم ما امرت به وسویت بینکم فی الاعلام لم اخف عن بعضکم شیئاً واظهرته لغیرکم، وقیل معناه آذنتکم علی انّی حرب لکم وان لاصلح بیننا لاکون انا وانتم فی العلم بالحرب علی سواء لایکون فیه خداع، وقیل علی سواء صفة مصدر محذوف ای ـ آذنتکم ایذاناً علی سواء وقیل هو حال من الفاعل اومن المفعول اومنهما جمیعا «وان ادری اقریب ام بعید ماتوعدون» ای ـ لاادری متی تکون یوم القیمة اقریب ام بعید ، یقال هو منسوخ بقوله : « واقترب الوعد الحق » ، وقیل معنی الآیة ، لاادری متی یحلّ بکم العذاب ان لم تؤمنوا .

«انّه یعلم الجهر من القول و یعلم ماتکتمون » ای ـ یعلم ما تجهرون بـه من الکفـرو مـاتخفون ، و قیل انّ الّـذی یعلم السرّ والعلانیة هـو الّذی یعلم وقت قیام السّاعة .

«وان ادری لعلّه فتنة لکم» ای ـ ما ادری لم اخـّر عقابه عنکم فی الدنیا فلعلّ تأخیره ذلك اختبار لکم، لانّهم کانوا یقولون لوکان حقاً لنزل بنا، وقیل معناه ماادری ماآذنتکم به اختبار لکم ، و قیل ما ادری لعلّ ابقاؤکم علی ما انتم علیه فی الدّنیا . « فتنة لکم » ای ـ عذاب لکم و قدیطلق لفظ الفتنة بمعنی العذاب . کقوله : « ذوقوا فتنکم » یعنی عذابکم . « ومتاع الی حین » لتتمتّعوا بحیوتکم الی الاجل المعلوم

وهوالموت ، وقيل الى يوم بدر و قيل الى يوم القيامة ، و قيل لتتمتّعوا بحيوتكم الى اجل قدضربه لكم لتزدادوا اثماً فتستوجبوا زيادة العذاب .

« قل ربّ احكم بالحقّ » قرأ **حفص عن عاصم** ، قال رب احكم بالالف على الاخبار عن الرسول (ص) بانّه دعاالى الله تعالى ان يحكم بينه و بين قومه بالحّق . كما دعت الرّسل الّتى قبله حين قالـوا ربّنا افتح بيننا و بين قومنا بـالحق . و قرأ الآخرون قل ربّ احكم على الامر، اى- قل يامحمّد رب احكم بالحقّ . اى اقض بيننا وبين اهل **مكّة** بالحقّ .فان قيل كيف قال احكم بالحقّ والله لايحكم الّا بالحق؟ قيل الحقّ هاهنا بمعنى العذاب كانّه استعجل العذاب لقومه ، فقيل يا **محمّد** اترك اختيارك فى امر الكفار وفوّض الامر فى ذلك الى حكم الله بالحقّ بينك و بينهم ولاتستعجل عليهم بذلك و سلنى الحكم بالحقّ ولاتتعرّض لما لاتعلم عاقبته ، و قيل معناه ربّ احكم بحكمك الحقّ،فحذف الحكم واقيم الحقّ مقامه،امر ان يقول كماقالت الرّسل قبله : ربّنا افتح بيننا وبين قومنا بالحقّ .

«وربّنا الرّحمن»اى- وقل ربّنا الرحمن العاطف على خلقه بالرزق، «المستعان» المطلوب منه المعونة والنصر، « على ماتصفون » من الكذب والباطل ، و تقولون ما هذا الّا بشر مثلكم واضغاث احلام و اساطير الاوّلين واشباه ذلك .

النوبة الثالثة

قوله : « انّ الّذين سبقت لهم منّا الحسنى » الآيه. سبقت لهم من الله العناية فى البداية فظهرت الولاية فى النهاية . دربدايت عنايت بايد تا درنهايت ولايت بود ، يك ذره عنايت ازلى بەازنعيم دوجهانى، اورا كه نواختند درازل نواختند ،و اورا كه

خواندند درازل خواندند ، دوستان اودرازل کاس لطف نوشیدند و لباس فضل پوشیدند کارهادرازل کرده وامروز کرده می نماید . سخنها درازل گفته وامروز گفته‌می‌شنواند، خلعتها بنام‌دوستان درازل دوخته وپرداخته وامروزمی‌رساند . «کلّ یوم‌هوفی‌شأن» سوق‌المقادیر الی‌المواقیت .دیرست تا با تورازمی گویند تواکنون‌می‌شنوی،جلال عزت او قدیم است تو امروز می‌دانی ، علم ازلی درازل نیابت تو میداشت در دانست صفات ازلی ، سمع قدیم درازل نیابت تومی داشت درسماع کلام ازلی ، قیّم کـه مال کود کی دردست دارد بنیابت اودارد ، پس چون کودك بالغ شود بوی دهد. میگوید ازروی اشارت که شما اطفال عدم بودید که لطف قدم‌کارشما می‌ساخت ونیابت شما می‌داشت ، چه‌ماند ازفضل‌و کرم که آن باتونکرد، بلطف قدم تکلیف بسمع رسانید، حکم بدل فرستاد ، رازبا جان گفت ، رقم طاعت براطراف کشید، ترامنتظرواردات غیب گردانید که ای منتظروارد لطف‌ما! ای نظارهٔ شاهد غیب‌ما! ولایت نراند دردل تومگرسلطان سرما ، حلقهٔ دردل تونکوبد مگررسول برّما ، اینست حقیقت حسن ازلی که دوستانرا سابق‌شد، وربّ‌العزّه برایشان منت‌نهاد که :«سبقت‌لهم‌منّاالحسنی»، وثمرهٔ‌آن حسنی‌ابدیست که ربّ‌العزّه وعده‌داده و گفته که : «للّذین احسنواالحسنی وزیادة». آنگه عاقبت وسرانجام اهل سعادت بیان کرد و سابقهٔ ازلی را لاحقهٔ ابدی درپیوست که : « لایحزنهم الفزع الا کبر » روز رستاخیز در انجمن کبری وعرصهٔ عظمی‌ازفریشتگان نداء «لابشری»شنوند نه‌خطاب «وامتازواالیوم ایّهاالمجرمون»نه آوازسیاست«اخسئوا فیها ولاتکلّمون»، نه‌آواز دردفراق ، نه‌نومیدی ازرحمت،بلکه فریشتگان همی‌آیند جوق‌جوق[1] وایشانرا بشارت می دهند که:«هذایومکم الّذی کنتم‌توعدون»ای‌هذایومکم‌الّذی‌وعدتم‌بالثواب،فمنهم‌من‌یتلقّاه‌الملك ومنهم‌من‌یرّد علیه‌الخطاب‌والتعریف من‌الملك، فیقول‌جلّ‌جلاله: عبادی هل‌اشتقتم‌الیّ ، قومی را بواسطهٔ‌فریشته‌سلام کنند که: سلام‌علیکم‌ادخلواالجنّة‌بما کنتم‌تعملون، قومی بیواسطه

۱ـ نسخه الف: جوك جوك.

وترجمان‌سلام ملك شنوانند که: «تحيّتهم يوم يلقونه سلام»، گوید جلّ جلاله :عبادی هل اشتقتم الیّ. بندگان من بمنتان آرزو میبود ، این کرامتی و نواختی‌است که فردا برستاخیز ببندهٔ مؤمن رسد ، اما امروز دلهای ایشان چنانست که آن عزیز راه گفته : قلوب المشتاقين منوّرة بنورالله فاذاتحرّك اشتياقهم اضاء النورمابين‌السّماء والارض فيعرضهم‌الله علی‌الملائكة ويقول هؤلاء المشتاقون الیّ اشهد كم انّی‌اليهم اشوق . می گوید دلهای مشتاقان منوّراست بنورالٰهی‌چون آتش شوق‌ایشان‌آسمان و زمین و عرش و کرسی را روشن کند ، حق جلّ جلاله خطاب کند که ای مقرّبان حضرت، اینان‌مشتاقان جمال وجلال‌منند گواه میکنم شمارا که شوق‌من بایشان‌بیش از آنست که شوق ایشان بمن .

«يوم‌نطوی‌السّماء»الآية.. انّماكانت‌السّماء سقفاًمرفوعاًحين‌كان الاولياء تحتها، والارض‌كانت فراشاً اذكانواعليها فاذا ارتحل الاحباب عنها تخرّب ديارهم علی‌العادة فيما بين‌الخلق فی تخريب الدّياربعد مفارقة الاحباب، وقيل نطوی السّماءالّتی فيها عرجت بدواوين‌العصاة من‌المسلمين لئلّا تشهدعليهم‌بالاجرام ونبدّل‌الارض الّتی‌عصوا عليها غيرتلك الارض حتّی لاتشهد عليهم . وقيل نطوی السّماء ليقرب قطع المسافة علی الاحباب .

« ولقد كتبنافی‌الزّبور» کتب اینجابمعنی اخباراست، وذکر **تورات** است ، و صالحون امّت **محمّد**ند . می گوید **موسی** را **وداود** را وامّت ایشانـرا خبر دادیم که امّت **محمّد** شایستگان وبر گزیدگان مااند ، خاصگیان حضرت ما اند هرچند بصورت بیگاه خاستند اما بمعنی بگاه خـاستند ، نحن الآخرون السّابقون . بیگاه خیزان بـودند در عالم قدرت ، اما بگاه‌خیزان بودند در عالـم مشیّت ، صبـح مشیّت سر برمیزد که ایشان برخاسته بودند، لکن‌آفتاب اظهارقدرت فرو می‌شد که پیراهن‌عدم راچاك کردند، درخلقت مؤخّـربودند اما درخلعت مقدّم بودند ، همه را باوّل‌آوردیم وایشانرا بآخر، تا ذلّت همه با ایشان بگوئیم ورازهای‌ایشان با کس

بنگوئیم ، «و کلاّ نقصّ علیك من انباء الرّسل» همه را اندك دادیم وایشانرا مالامال، نبینی درمجلس شراب چون قومی بآخررسند ساقی را گویند ایشانرا قدح مالامال ده تابمادررسانی.«مثل امّتی مثل القطرلایدری اوّله خیرام آخره ،کیف تهلك امّة انافی اوّلها وعیسی فی آخرها» .

« و ما ارسلناك الاّرحمة للعالمین » در روزگارفترت پیش از مبعث **مصطفی** عربی جمال اسلام روی در نقاب عزّت کشیده بود ، قومی بودند که طبع را مـؤثّر و محدث نهادند راهی بر گرفتند که نهایت آن راه جزعمایت وضلالت نبـود ، عقل را خدای نهاده، طبع رارسول ساخته، فلك رامقدّر گفته، مستحسنات عقل راشریعت ساخته مستنکرات طبع رامناهی گفته، باشکال وهیآت مشغول شده، بتدویرات وتزویـرات روزگار ببادبرداده ، همی نا گاه آفتاب دولت شرع **محمّدی** (ص) از آفاق اقبال احدی پدید آمد که : « وما ارسلناك الاّرحمة للعالمین». **تبّع** ملك **حمیر** مر کاهن خود را گفت : هل تجد ملکاً یزید علی ملکی؟ هیچ ملك دانی که افزونی دارد برملك من؟ کاهن گفت که آری پیغامبری درراه است که ملك اوبرملك عالمیان بیفزاید ، سیّدی ومهتری سروری که درپیشانی وی نورسجودبود درابروی وی نورخضوع بود ، درموی وی نور جمال بود . در چشم وی نورعبرت بود . درروی وی نور رحمت بود . در میان دو کتف وی نورنبوّت بود ، دردل وی نورمعرفت بود ، درسرّوی نورمحبّت بود، درکلام وی نورحکمت بود ، درحکمت وی نورغیرت بود ، درغیرت وی نورحضرت بود ، انّه لبارّمبرور ایّد بالظهور، ووصف فی الزّبور، وحصّلت امّته فی السفور. مفرّج الظلم بالنّور.احمدالنبیّ طوبی لامّته حین یجیء وانشدوا .

انّ الرسول لسیف یستضاء به — مهنّد من سیوف الله مسلول
نبّئت انّ رسول الله اوعدنی — والعفوعندرسول الله مأمول

مردی بود از زیرداهن **عبدالله بن عبدالمطّلب** بیرون آمده ودر اصلاب بشری رفته لکن ازغیب مددی درآمده واحوال واقوالش مبدّل کرد که : « وانّك لعلی خلق

عظیم»، خلق بشریت برداشتند وخلق قرآن بنهادند، نطق بشریت بستدند ونطق از وحی پاك بدادند که: «وما ینطق عن الهوی ان هو الّا وحی یوحی». لاجرم گویندهٔ بشرع آمد، روندهٔ بحق آمد، متحرّك بامر آمد، شب معراج بهشتها بروی عرض کردند طرف وغرف بوی نمودند، ذرّه‌ای بآن التفات نکرد، این طراز وفا بر کسوهٔ صفاء وی کشیدند که: «مازاغ البصر و ماطغی». بازچون قدم بر بساط راز نماز نهاد گفت: «جعلت قرّة عینی فی الصّلوة»، روشنائی چشم ما در نمازست زیرا که مقام رازست المصلّی یناجی ربّه. «و ما ارسلناك الّا رحمة للعالمین» ازرحمت وی بود که ترا در هیچ مقام فراموش نکرد، اگر درمکّه بود واگر درمدینه، گر درمسجد بود و گر در حجره، همچنین بر ذروهٔ عرش وقاب قوسین ترا فراموش نکرد، درمکّه می گفت: «واعف عنّا». ودرغار می گفت: «انّ الله معنا»، درصدر قاب قوسین می گفت: «السّلام علینا وعلی عباد الله الصّالحین»، دروقت وفات می گفت: «الله خلیفتی علیکم». فردا درمقام محمود بساط شفاعت گسترده می گوید: امّتی، امّتی.

سورة الحجّ-مدنيّة

١- النوبة الاولى

« بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم »

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان .

« یا ایّهاالنّاس اتّقوا ربّکم » ای‌مردمان بپرهیزیدازعذاب خداوندخویش، **« انّ زلزلة السّاعةشیء عظیم**[1] **»** بدرستی که جنبش رستاخیز چیزی بزرگست.

« یوم ترونها » آن روز که زلزله‌بینید، **« تذهل کلّ‌مرضعة عمّا ارضعت »** بازماند هرشیردهنده‌ای‌از آن‌فرزند که‌شیرمیداد ، **«وتضع کلّ ذات‌حمل حملها»** و بنهد هر باروری آنچه‌دارد از بار خویش . **« وتری النّاس سکاری »** ومردمانرا در دیدار چشم مستان بینی [که ازفزع راست نمی‌ایستند] ، **« وما هم بسکاری»** و ایشان مستان نیستند ، **« ولکنّ عذاب‌اللّه شدید**[2] **»** لکن عذاب خدای که می‌بینند سختست .

« ومن‌النّاس من یجادل فی‌اللّه بغیر علم » و از مردمان کس است که می پیکار کند درخدای تعالی بی‌دانش ،**« ویتّبع کلّ شیطان مرید**[3] **»** و بـر پی میرود هر دیوی‌را شوخ پلید .

« کتب علیه » که بر آن دیو نوشته‌اند ، **« انّه من تولاّه فانّه‌یضلّه »** کـه

هر که باو گوید او آنکس را بی‌راه کند ، « **ویهدیه الی عذاب السّعیر** [٤]» و راه نماید اورا بعذاب آتش .

« **یاایّها النّاس ان کنتم فی ریب من‌البعث** » ای مردمان اگر در گمانید از انگیخت پس مرگ ، « **فانّا خلقناکم من تراب**» پس [نشان توانائی ما بر آن آنست که] مابیافریدیم شمارا ازخاك . « **ثمّ من نطفة** » پس ازنطفه ،«**ثمّ من علقة** » پس از خون بسته ، « **ثمّ من‌مضغة** » پس از پاره‌ای گوشت ، « **مخلّقة وغیر مخلّقة** » تمام آفریده یا نه تمام آفریده ، «**لنبیّن لکم**» تا پیدا کنیم شمارا [که‌هردوتوانیم]، « **ونقرّ فی‌الارحام** » ومی‌آرامانیم در رحمها « **مانشاء** »آنکه خواهیم [چندان که خواهیم] ، « **الی‌اجل‌مسمّی** » تا هنگامیکه نامزد کرده [زادن‌را] ، « **ثمّ نخرجکم طفلا**» آنگه بیرون می‌آریم شمارا خرد خرد ، « **لتبلغوا اشدّکم** » تا آنگه که بزورمندی خویش رسید [درتن ودرخرد] ، «**ومنکم من یتوفّی** » واز شما کس است که اورا می میرانند بجوانی ، « **ومنکم من یردّ الی ارذل العمر** » و از شما کس است که اورا پس باز می‌برند تا بتر عمر، « **لکی لایعلم** » آنرا تامگر چیزی بنداند [در وقت پیری]، « **من بعدعلم شیئاً** » پس آن که دانسته است بجوانی، « **وتری‌الارض‌هامدة** » وزمین را بینی مرده وفرو شده ، «**فاذاانزلناعلیها المآء**» چون آب بران فرستادیم ، « **اهتزّت و ربت** » زنده گشت وبجنبید و بخندید[١] ، **وانبتت من‌کلّ زوج بهیج** [٥]» وبر رویانید از هرصنفی نیکو .

« **ذلك بانّالله هوالحقّ** » بودن آن و این بآنست که الله تعالی خدای بسزاست ، « **وانّه‌یحیی‌الموتی** » و اوست که [فردا] مردگان‌را زنده کند ، « **وانّه علی‌کلّ شیءٍ قدیر** [٦]» واوست که برهمه چیزها تواناست .

« **وانّ‌السّاعة آتیة لاریب فیها** » و رستاخیز روز آمدنی است گمان نیست

(١)ـ نسخه ج ـ بخنجید . بمعنی طرب وشادی

در آن ، « وانّ اللّه یبعث من فی القبور (۷)» والله تعالی برخواهد انگیخت هر که در گورها .

« ومن النّاس من یجادل فی اللّه » واز مردمان کس است که پیکار میکند درخدای تعالی ، « بغیرعلم ولاهدی » بی دانشی وبی‌بیانی ، «ولاکتاب منیر (۸)» وبی‌نامه روشن .

« ثانی عطفه » سربگردن بازنهاده بیکسو بیرون شود خویشتن درمیکشد، « لیضلّ عن سبیل اللّه »تا گم‌شود ازراه خدای‌تعالی ، «له فی الدّنیا خزی » اوراست دراین جهان خواری ، « ونذیقه یوم القیمة عذاب الحریق (۹)» وبچشانیم اورا رستاخیز عذاب آتش .

« ذلک بما قدّمت یداك » وگویند اورا این ترا بآنست که دستهای تو ترا پیش فرا فرستاد ، « وانّ اللّه لیس بظلّام للعبید (۱۰) » والله تعالی ستمکار نیست رهیگانرا.(۱)

« ومن النّاس من یعبداللّه علی حرف » واز مردمان کس است که خدای تعالی‌رامی‌پرستدبر گوشه‌ای[چنان که درمیان‌پدیدنیاید]، « فان اصابه خیر» اگر باو رسد نیکی ، « اطمأنّ به » بآن نیکی در دین آرام گیرد ، «وان اصابته فتنة» واگر باو رسدآزمونی، [که اورا درشوراند] « انقلب علی وجهه » برروی‌خویش باز گردد، « خسر الدّنیاوالآخرة » زیان کار دوجهان[که‌بردنیازیان کرد وبردین] « ذلک هو الخسران المبین (۱۱) » آنست زیان کاری آشکارا .

« یدعوا من دون اللّه» میخواند ومی‌پرستد جز ازخدای‌تعالی، «مالایضرّه ومالاینفعه»چیزی که او را زیان نکند اگر نپرستد و اگر بپرستد سود نکند، « ذلک هو الضّلال البعید (۱۲) » آنست گمراهی دور .

« یدعوا لمن ضرّه اقرب من نفعه » می پرستد چیزی که گزند او نزدیکتر

۱ـ بندگانرا (نسخه ج)

ازسود او ، « **لبئس المولی** » بد خداوندی‌کاو بت است ، « **ولبئس العشیر** [۱۳] » وبد همسازی .

« **انّ‌اللّه یدخل الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات** » الله تعالی درآرد ایشان راکه بگرویدند ونیکیها کردند ، « **جنّات تجری من تحتها‌الانهار** » در بهشتهائی که‌می‌رود زیرآن جویها ، « **انّ اللّه یفعل مایرید** [۱٤] » الله تعالی آن‌کند که خود خواهد .

« **من‌کان یظنّ** » هر که چنان پندارد ، « **ان لن ینصره اللّه** » که الله تعالی پیغامبـر خویش را یـاری نخواهد داد ، « **فی‌الدّنیا والآخرة** » درین جـهان ودر آن‌جهان ، « **فلیمدد بسبب الی‌السّمآء** » تافرو کشد رسنی ازکاز «**ثمّ لیقطع**» پس تا بگسلد آنرا [بآویختن‌بگلو درآن] « **فلینظرهل‌یذهبنّ‌کیده مایغیظ** [۱٥] » پس تا بنگرد که آن سازکه اوساخت و کوشش که‌کوشید هیچ می ببرد غیظ او.

« **وکذلک انزلناه** » و چنان فرو فرستادیم ، « **آیات بیّنات** » سخنهای درست پـاك روشن ، « **وانّ اللّه یهدی من یرید** [۱٦] » والله تعالـی راه مینماید او را که خواهد .

«**انّ الّذین آمنوا** » ایشان‌که بگرویدند ، « **والّذین هادوا** » وایشان‌که جهود شدند ، « **والصّابئین والنّصاری والمجوس** » وصابیان وترسایان و گبران، « **والّذین‌اشرکوا** » و ایشان‌که بت را انباز گرفتند ، **انّ‌اللّه یفصل بینهم‌یوم القیامة** » الله‌بر گزاردکار وحکم کند میان ایشان روز رستاخیز ، «**انّ‌اللّه علی کلّ شیءٍ شهید**[۱۷] » الله تعالی برهر چیزی گواه است بآن دانا وازآن آگاه .

النّوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان هفتاد و هشت‌آیتست ، و بعدد بصریان هفتاد و پنج

آیت ، وهزار ودویست ونود ویك كلمت وپنج‌هزار وهفتادحرف . جمله بمکه فرو آمد مگرسه‌آیت که درمدنیّات شمرند، «هذان خصمان اختصموا فی‌ربّهم » الی‌قوله «الی صراط‌الحمید » ، بعضی مفسّران گفتند سوره همه مدنی است مگرچهارآیت: « وما ارسلنا من قبلك من‌رسول ولانبیّ » الی آخراربع آیات. و قیل کلّها مکیّة الاّ اربع آیات : « و من‌النّاس من یعبدالله علی حرف »الی‌آخرالآیتین، و قوله تعالی : « اذن للّذین یقاتلون بانّهم ظلموا» الی آخرالآیتین . ودراین سوره سه‌آیت منسوخ است‌بآیت سیف ، اوّل : « قل یاایّها النّاس انّما انالکم نذیر مبین » ، دیگر « وان جادلوك فقل‌الله اعلم بما تعملون » این هر دو آیت منسوخ است بآیت سیف ، سوّم « وجاهدوافی‌الله حق‌جهاده » نسخها الله‌تعالی‌بقوله: « فاتّقواالله مااستطعتم » . وعن **ابیّ بن کعب** قال قال رسول‌الله (ص) : « من‌قرأ سورة‌الحجّ اعطی‌من الاجر کحجّة حجّها و عمرة اعتمرها بعدد من حجّ و اعتمر فیما مضی وفیما بقی .

قوله : « یاایّها النّاس » خطاب لاهل مکّة ، «اتّقوا ربّکم » اطیعوه و احذروا عقابه « انّ زلزلة السّاعة شیء عظیم ». الزلزلة والزلزال‌شدة‌الحرکة وشدّةالاضطراب ولیس یرید به اضطراب السّاعة و انّما یرید به اضطراب الارض بما فیها من الجبال واضیف الی‌السّاعة لانّها من اشراطها . مفسّران اینجا دو قول گفته‌اند که:این زلزله کی خواهد بود ، قومی گفتند این زلزله ازاشراط ساعتست دردنیا خواهد بود در آخرالزمان بوقت قرب‌قیامت‌بنفخهٔ اولی که آنرا نفخهٔفزع گویند ، گفتندفریشته‌ای ازآسمان ندا کند که : یا ایّها النّاس اتی امرالله . آواز وی بجملهٔ اهل زمین رسدهمه در فزع افتند فزعی عظیم که از آن هیبت و فزع همه زنان حامله(۱) بار فرونهند و ناخورده شراب بسان مستان افتان خیزان شوند، زمین را و کوهها را بشدت و عنف بجنبانند واز پس این زلرله وفزع آفتاب ازمغرب بر آید ، وبقول **سدّی‌وحسن** :این زلزله روز قیامت خواهد بود وقت خاست رستاخیز . و قال **ابن‌عباس** : هی‌الزلزلة

۱ـ بارووران(نسخه‌ج)

الّتی تکون معها السّاعة وهی رجعة الارض لخروج من فیها .

«یوم ترونها» یعنی الزلزلة، وقیل السّاعة، «تذهل» یعنی تغفل، والذهول الغفلة، وقیل الذهول السّلو، ذهلت عن کذا اذا سلوت عنه . «کلّ مرضعة» ای ـ کلّ امرأة معها ولد ترضعه، یقال امرأة مرضع بلاهاء اذا ارید به الصّفة مثل حائض و حامل، فاذا اراد واالفعل فی الحال ادخلوا الهآء . «وتضع کلّ ذات حمل حملها» ای ـ تسقط ولدها من هول ذلك الیوم . قال **الحسن** : تذهل المرضعة عن ولدها بغیر فطام، وتضع الحامل مافی بطنها لغیر تمام . این دلیل قول ایشانست که گفتند این زلزله در دنیاست پیش از رستاخیز، زیرا که حبل ووضع حمل ورضاع بعد از بعث نباشد، وبقول ایشان که گفتند زلزله درقیامتست سیاق این‌سخن بر تعظیم کار رستاخیز است و شدت هول و صعوبت آن نه بر تحقیق حمل و رضاع، هذا کقول القائل : اصابنا امر یشیب فیه الولید، یرید شدّته وصعوبته . «وتری النّاس سکاری و ما هم بسکاری» قرأ حمزة والکسائی «سکری وماهم بسکری» بفتح السین من غیر الف فیهما، وقرأ الباقون «سکاری و ما هم بسکاری» بضمّ السین وبالالف فیهما، وهما لغتان کلاهما جمع سکران، والمعنی اذا نظرت الیهم تحسبهم سکاری من زوال عقلهم ولیسوا کذلك فی الحقیقة ولکن هول القیامة صیّرهم کذلك. **عمران حصین وابو سعید ـ خدری** گفتند: این دو آیت از اول سوره درغزات بنی المصطلق فرو آمد درمیانهٔ شب، جمع یاران درروش بودند که رسول خدای ندا کردهمه را بازخواند، یاران همه راحلها سوی وی راندند و گرد وی در آمدند رسول (ص) این هر دو آیت بر ایشان خواند یاران بسیار بگریستند و زاری کردند آنگه جائی که فرو آمدند ازدلتنگی ورنجوری زینها از چهاز پایان باز نگرفتند وخیمه ها نزدند ودیگها نپختند همچنان اندوهگین و متفکّر نشسته گریان و سوزان، رسول خدا یاران را گفت: «اتدرون ای یوم ذلك؟» هیچ دانید که آن روز چه روزست؟ گفتند الله ورسوله اعلم، الله تعالی داناتر دانائی است بآن روز وپس رسول وی، رسول گفت آن روز ربّ العزّه آدم را گوید برخیز وازفرزندان خود

نصیب آتش بیرون کن، گوید بارخدایا چند بیرون کنم؟ گوید از هزار نهصدو نودو نه بیرون کن و یکی را بگذار که سزای بهشتست، آن سخن بر یاران صعب آمدو درزاریدن و گریستن بیفزودند و گفتند: فمن ینجو یا رسول‌الله؟ پس ازما خود که رهد و که امید دارد که نجات یابد؟ رسول خدا گفت: «ابشروا وسدّدواوقاربوا». بشارت‌پذیرید راست باشید وساکن گردید واین اندوه و گریستن فراوان فراهم گیرید و بدانید که آن نهصد ونود ونه از یأجوج ومأجوج باشند و از شما یکی، شما که یاران منید وامّت من بقیامت مسلمانان ومؤمنان درمیان کفار، ویأجوج ومأجوج فردا درقیامت همچون یکتاموی سیاه باشند در گاو سپید یا همچون یکتاموی سپید در گاو سیاه. آنگه گفت من چنان امیدوارم که امّت من ثلث اهل بهشت باشند، یاران همه از شادی تکبیر گفتند وخدای تعالی را سپاسداری کردند، رسول خدا بر آن بیفزود و گفت: چنان دانم که شما اعنی امّت من نیمهٔ اهل بهشت باشید، یاران همچنان ثناءخدای تعالی گفتند وشادی نمودند، رسول بر آن بیفزود گفت چنان دانم که دوسیك اهل بهشت شما باشید، آنگه گفت اهل بهشت صدو بیست صف باشند، هشتاد صف ازایشان امّت منند، ثم قال صلّی الله علیه وسلّم: «ویدخل من امّتی الجنّة سبعون الفاً بغیر حساب». فقال عمر سبعون الفاً؟ قال نعم ومع کل واحد سبعون الفاً، فقام **عکاشة بن محصن** فقال یا رسول‌الله ادع الله ان یجعلنی منهم، فقال رسول‌الله صلّی الله علیه وسلّم انت منهم، فقام رجل من الانصار فقال ادع الله ان یجعلنی منهم، فقال رسول‌الله سبقك بها عکاشة. وعن عائشة قالت نام النبی (ص) فی حجرتی فقطرت دموعی علی خدّه، فاستیقظ فقال ما یبکیك؟ فقلت ذکرت القیامة و هولها فهل تذکرون اهالیکم یا رسول الله؟ فقال یا عائشة ثلاثة مواطن لایذکر فیها احد الّا نفسه: عندالمیزان حتّی یعلم ایخف میزانه ام یثقل، وعند الصحف حتّی یعلم مافی صحیفته، وعندالصراط حتّی یجاوزه.

قوله: «ومن النّاس من یجادل فی الله بغیر علم» این آیت درشأن **النضر بن الحارث** فرو آمد، مردی کافر دل بود سخت خصومت، ملائکه را بنات‌الله گفت، و قرآنرا

اساطیر الاوّلین گفت، وبعث ونشور را منکر بود و مجادلت وی در الله تعالی آن بود که بجهل و کفر خویش میگفت، الله تعالی قادر نیست برزنده گردانیدن مرده پس از آن که خاک گشت و ذلك فی قوله تعالی: «من یحیی العظام وهی رمیم»، و بارسول خدای باین معنی خصومت میگرفت، ربّ العزّه گفت: «ویتّبع کلّ شیطان مرید».

ای - یتّبع فی جداله ذلك کلّ شیطان مرید، متمرد عات خبیث. یقال فی الغایة مرید وهو الّذی لایبقی من الشرّ شیئاً الّا اتاه لایتحاشی عنه، وقیل للمحدث امرد لانّه لاشعر علیه وارض مرداء لانبات علیها.

«کتب علیه» ای - علی الشّیطان. «انّه من تولّاه فانّه یضلّه» ای - قضی علی الشّیطان انّه یضلّ اتباعه ویدعوهم الی النّار. کرّر «انّ» وهذا ممّا یستحسن فی العربیّة ان تقول انّ فلاناً انّه فصیح. قال الشاعر:

انّ الخلیفة انّ الله سربله   سربال ملك به یزجی الخواتیم.

«ویهدیه الی عذاب السّعیر» ای - یدعوه الی النّار بما یزیّن له من الباطل. ثمّ الزم الحجّة منکری البعث فقال: «یا ایّها النّاس» یعنی ایّها الشاکّون فی البعث، «ان کنتم فی ریب» ای - فی شكّ فی قدرة الله علی البعث، وفی شكّ من صدق محمّد، «فانّا خلقناکم» ای - فانظروا فی ابتداء خلقناکم، «فانّا خلقناکم» یعنی آدم، «من تراب» ثمّ ذریته «من نطفة» النطف الصبّ، والنطفة المصبوب، وقیل هی الماء القلیل، قیل وهی المآء الصافی، وجمعها نطف. «ثمّ من علقة» وهی الدّم العبیط الجامد وجمعها علق، «ثمّ من مضغة» وهی لحمة قلیلة قدر ما یمضغ، وذلك انّ النطفة تصیر دماً غلیظاً ثم تصیر لحما، «مخلّقة» یعنی مخلوقة والتّشدید لتکرار الفعل من السمع والبصر، والاکف والفم وغیر ذلك. قال **ابن عباس وقتادة**: مخلّقة ای - تامّة الخلق والاعضاء، «وغیر مخلّقة» غیر تامّة یعنی ناقصة الخلق والاعضاء، و **قال مجاهد**: مصوّرة و غیر مصوّرة، یعنی السّقط وذلك انّ الله اذا اراد ان یخلق الحیوة

فی الولد اظهر فیه خطوطا ، ثم یصیر کلّ خط عضواً ، وقیل المخلّقة ، الولد الّذی تأتی به المرأة لوقت، وغیر المخلّقة السّقط یسقط قبل وقته روی عن علقمة عن عبدالله بن مسعود قال : انّ النطفة اذا استقرّت فی الرّحم اخذها ملك بکفه فقال ای ربّ مخلّقة اوغیر مخلّقة، فان قال غیر مخلّقه قذفها الرّحم دماً ولم یکن نسمة، وان قال مخلّقة قال الملك أذکر ام انثی؟ اشقیّ ام سعید؟ ماالاجل وماالعمل ؟ و ما الرّزق ؟ و بایّ ارض یموت ؟ فیقال له اذهب الی امّ الکتاب فانّك تجدفیها کلّ ذلك ، فیذهب فیجدفی الکتاب فینسخها فلایزال معه حتّی یأتی علی آخر صفته . وقال رسول الله (ص) : « انّ خلق احدکم یجمع فی بطن امّه اربعین یوماً، ثمّ یکون علقة مثل ذلك ، ثمّ یکون مضغة مثل ذلك ، ثم یبعث الله الیه ملکا باربع کلمات ، فیکتب عمله واجله ورزقه وشقیّ او سعید ، ثمّ ینفخ فیه الرّوح . وقوله : « لنبیّن لکم » اللاّم متعلقة بترتیب الخلق کانّه قال: فقلنا کم فی ابتداء الخلق من حال الی حال مع قدرتنا علی انشائکم دفعة واحدة، لنبیّن لکم قدرتنا علی مانشاء. معنی آنست که شمارا در بد و آفرینش بگردانیدم در اطوار خلقیّت ازین حال بدان حال وازین طور بدان طور، روزگاری نطفه وروزگاری علقه و روزگاری مضغه و بر ما آسان بود و قدرت بود که ماشمارا بیك دفعه آفریدیمی لکن خواستیم که باشما نمائیم کمال قدرت خویش بر آنچه خواهیم چنانکه خواهیم آفرینیم وقدرت آن داریم ،وقیل «لنبیّن لکم» یعنی لنظهر لکم قدرتنا علی اعادة الخلق، بیافریدیم شمارا تا بآفرینش اوّل دلیل گیرید بر آفرینش ثانی ، باشما می نماییم که همچنانکه بر آفرینش اوّل قادریم بر اعادت و بعث قادریم ، و قیل معناه ، لنبیّن لکم ما تأتون و ما تدرون وما تحتاجون الیه فی العبادة ، شما را بیافریدیم تا نیك وبد خود بدانید و آنچه شما را در پرستش الله تعالی بکار آید بشناسید و دریابید . « و نقرّ فی الارحام مانشاء » این ما ، خواهی بمعنی من گوئی خواهی بمعنی مدّت، اگر بمعنی من گوئی ، معنی آنست که ما آن کس که خواهیم ازفرزندان دررحمها میداریم و آرام میدهیم چنانکه رحم اورا نیفکند وسقط نبود، « الی اجل مسمّی » تا بوقت خویش تمام خلق وتمام مدت

بیرن آید ، و اگر گوئیم «ما»، اسم مدّت است معنی آنست که ما چندانکه خواهیم فرزند را در رحم میداریم، خواهیم چهار سال که اکثر مدت الحمل است ، خواهیم شش ماه کـه اقلّ المدّت است ، خواهیم نه ماه که غالب عادت بارووران است، « ثمّ نخرجکم طفلا » یعنی اطفالاً ، یدلّ علیه ذکر الجماعة ، والطفل یقع علی الجمع کقوله: « اوالطّفل الّذین لم یظهروا »، وقیل معناه نخرج کلّ واحد منکم من بطن امّه طفلا ، وقیل انّه مشبّه بالمصدر مثل عدل وزور ، و طفلا نصب علی الحال ، یعنی نخرجکم من بطون امّهاتکم فی حال طفولیّتکم . « ثمّ لتبلغوا اشدّکم » هاهنا فعل مضمر تقدیره ، ثمّ نربّیکم لتبلغوا اشدّکم ، الاشدّ جمع الشدّة مثل نعمة وانعم ، وهو من البلوغ الی الاربعین سمّی الاشد لانّها حالة اجتماع الشدّة و القوّة ، و کمال العقل والتجارب. «ومنکم من یتوفّی » عند بلوغ الاشدّ اوقبله اوبعده ، « ومنکم من یردّ الی ارذل العمر» ای ـ الهرم والخرف و هواهونه و اخسّه عنداهله ، لانّه یصیر کلا علیهم وافادقوله : «یردّ » الرجوع الی حالة کان علیها قبل، وهی الضعف زمن الطفولیة وقلّة الفهم ، «لکی لایعلم من بعدعلم شیئاً » لایستفیدعلماً وینسی ماکان عالماً به ، وقیل لایعقل بعدماعقل شیئا، وقیل لایعمل بعدعمله شیئاً ، والمعنی رددناه الی حالة الاولی فی حیوته لیعلم قدرتنا علی ردّه بعدموته، ثمّ بیّن دلالة اخری للبعث ولنفی الریب ، فقال : «وتری الارض هامدة »ای ـ یابسة میتة لانبات فیها، یقال همدت النّار اذاصارت رماداً لم تبق فیها حـرارة ، و قیل هامدة ای ـ دارسة . « فاذا انزلنا علیها المآء » ای ـ المطر ، « اهتزّت » تحرّکت لاخراج النبات منها ، « وربت » زادت و انتفخت ونمت ، قال **الحسن** : فیه تقدیم و تأخیر، ای ـ ربت و اهتزّت ، « و انبتت من کلّ زوج بهیج » ای ـ من کل صنف ولـون حسن رائق یبهج به ، والمعنی حیوة الارض بنباتها بعد موتها بهمودها دالّة علی قدرتنا علی احیاء الموتی منها .

« ذلـك » ای ـ ذلك الّذی تقدّم ذکره من اختلاف احوال خلق الانسان و احیاء الارض ، « بانّ الله » ای ـ بسبب انّ الله ، « هو الحقّ » الثابت الدّائم الموجود ،

وقیل فعل‌الله ذلك لانّه هوالحق المستحق لکمال الصفات ، « وانّه یحیی الموتی » کما احیی الارض، « وانّه‌علی کلّ شیءٍ قدیر » ذوقدرة تامّة،

« وانّ السّاعة آتیة لاریب فیها » لفظه نفی ومعناه نهی ،ای ـ لاترتابوا فیها ، « وانّ‌الله یبعث من فی‌القبور » فقد قام‌الدّلیل علی ذلك ، وفی خبر **لقیط بن عامر بن المنتفق** فی امرالبعث . قال : فقلت یا رسول‌الله کیف یجمعنا بعدما تمزّقنا الرّیاح والبلی والسباع ؟ قال انبئك بمثل ذلك فی الّ الله الارض اشرقت علیها مدرة بالیة ، فقلت انی‌تحیی‌ابداً ثم ارسل ربك علیها السّماء فلن تلبث علیها الّا ایاماً حتی اشرقت علیها فاذا هی شربة واحدة ولعمر الهك لهو اقدر علی ان یجمعکم من‌الماء علی ان یجمع نبات‌الارض فتخرجون من‌الاصواء ومن‌القبور ومن مصارعکم ، فتنظرون‌الیه ساعة و تنظرالیکم . قال قلت یا رسول‌الله و کیف و نحن ملءالارض و هو واحد ینظر الینا و تنظرالیه ؟ قال انبئك بمثل ذلك فی الّ الله الشمس و القمر آیة منه صغیرة فترونهما ساعة واحدة و یریانکم لاتضامون فی رؤیتهما . قلت یا رسول‌الله فما یفعل بنا اذالقیناه ؟ قال تعرضون علیه بادیة صفا حکم لاتخفی علیه منکم خافیة فیأخذ ربّك بیده غرفة من‌المآء فینضح به قبلکم فلعمرالهك مایخطیءُ به وجه احد منکم قطرة ، فامّا المسلم‌فیدع وجهه مثال‌الریطة البیضاء وامّا الکافر فیخطمه بمثل‌المخطم الاسود .

قوله:« ومن‌النّاس من‌یجادل فی‌الله» ای ـ فی‌صفاته‌فیصفه بغیرماهوله ،نزلت فی النضربن الحارث ،وقیل فی ابی جهل ، وقیل فی‌المشرکین . « بغیرعلم » ای ـ حجّة و برهان عقل،« ولاهدی » ای ـ سنّة متّبعة ، « ولا کتاب منیر» واضح مبین انزل من عندالله ، علمی که حاصل آید بنده را ازین‌سه‌وجه حاصل آید: یا ازکتابی منزل یا ازسنّتی متّبع یا ازبرهان عقل ، چون این سه هیچ نباشد جز جهل محض نبود ، ربّ‌العالمین بوجهل را ونضرحارث را ومشرکانرا می گوید: که بجهل‌محض درخدای تعالی سخن می گویندوبارسول خصومت می گیرند.

«ثانیعطفه» متکبروار سر بیرون گردن وانهاده وپیچ درخود داده همچنانکه جائی دیگر گفت : « واذاتتلی علیه آیاتنا ولّی مستکبراً » و در حق منافقان گفت لوّوا رؤسهم . « ثانی عطفه » النّصب فیالیای للحال ، یقال ثنی فلان عطفه ، وثنی خدّه و نأی بجانبه . این همه بریك نسق است و بر یك معنی و جمله کسی را گویند که خویشتنرا بزرگ دارد وبچشم استخفاف بمردمنگرد وازراستی بر گردد وحق نپذیرد وعطف الرّجل ناحیة من منکبه الی کعبه و هوالجانب ، فی قوله : «و نایبجانبه » ویقال للرّداء ،عطاف لانّ الرّجل یلبسه فی جانبیه ، ومنهقوله صلّیالله علیه و سلّم : « سبحان الّذی تعطف العزّ»ای۔ ارتدی به کقوله لبس المجد و فی الحدیث : الکبریاء ردآئی والعظمة ازاری فمن نازعنی فیهما القیتهفیالنّار . وفی الخبر:مننازعالله رداه قصمه ، وقال یهودی لکعب و**هو کعب بنمانع بن متیح** یقال له الحبرو قدیعظم فیقال الاحبار یکنّی اباسحق . قال له یهودی یاباسحق ما کسوة ربّ العالمین ؟ قال رداؤه العزّ وازارهالعظمة . فقال صدقت و اسلم و کسوة کل شیٔ صفته ، وفی القرآن « هـنّ لباس لکم » هـذا زوج الـرّجل لانّه یلابسها و تلابسه ، قال الشّاعر :

اذا ما الضّجیعثنی عطفها ثنت علیه فکانت لباساً

« لیضلّ عن سبیل الله » بفتح الیای مکّی و **ابوعمرو و رویس عن یعقوب**، والوجه انّه منالضّلال والفعل منه ضلّ یضلّوهو لازم ، وقرأالباقون، **روحعنیعقوب** لیضلّبضمالیاء والوجه انّهمناضلّ یضلّاضلالا وهومتعدی ضلّ واللام متعلقة بالجدال ای ـ یجادل لیضلّ الناسمن طاعة الله کماقال:«وجادلوا بالباطل لید حضوا بهالحق». «له فیالدّنیا خزی» یعنیالقتل ببدر، قتل النبیّ (ص) **النضر بنالحارث** صبراً امر به فضربت عنقه ، ولم یقتل هذه القتلة سواه وسویعقبة **بن ابی معیط** ، وقیل له فی الدّنیاخزی یعنی الجزیة والهوان ، فقد قال عزّوجلّولله العزّة ولرسوله وللمؤمنین

یعنی عزّ الاسلام . « ونذیقه یوم القیامة عذاب الحریق » ای ـ عذاب النّار.

« ذلك بما قدّمت » القول هاهنا مضمر یعنی یقال له اذا عذّب فی النّار، هذا العذاب بما کسبت« یداك » العرب، تدخل الید فی هذا الباب کثیراً و نزل بکثرتها القرآن.« وانّ الله لیس بظلاّم للعبید» فیعذّبهم بغیر ذنب وهو جلّ جلاله علی ایّ وجه تصرّف فی عبده فحکمه عدل وهو غیر ظالم، وذکر الظلاّم بلفظ المبالغة لما اقترن بالعبید وهو اسم الجمع .

« ومــن النّاس من یعبدالله علی حرف »، **ابن عباس** گفت: این آیت در شأن قومی آمد ازاعراب **بنی اسدبن خزیمة**، بیابان نشین بودند برخاستند با اهل و عیال وهجرت کردند **بمدینه** چون ایشانرا نعمت وراحت وصحّت تن و افزونی مال پیش آمد گفتند : هذا دین حسن وقد اصبنا فیه خیراً . نیکودینی که دین اسلام است که ما بخیر و نعمت رسیدیم ، باز چون ایشانرا بیماری ورنج ودرویشی رسید ، شیطان ایشانرا بر کفر و ردّت داشت گفتند : بئس الدّین هذا . بد دینی که این دین است که مادرین دین ببدی افتادیم ، ونزلت هذه الایة . **ابوسعید خدری** گفت : مردی جهود مسلمان شد وبعد از اسلام بینائی وی برفت ومال وفرزند وی هیچ نماند دین اسلام بشوم داشت گفت : اقلنی یا محمّد، مرا اقالت کن. رسول خدای (ص) گفت این اقالت که تومیخواهی دراسلام نیست، جهود گفت من درین دین هیچ خیر نمی بینم، بینائی ومال وفرزندهمه برفت ، رسول (ص) گفت:« یا یهودی انّ الاسلام لیسبك الرّجال کما تسبك النّار خبث الحدید والفضّة والذهب»، اسلام مردانرا بگدازد وواخلاص برد چنانکه آتش آهن وسیم وزر واخلاص برد وخبث از آن بیرون کند ، ربّ العالمین درشأن وی این آیت فرستاد.« ومن النّاس من یعبدالله علی حرف» ای ـ علی شكّ، واصله من حرف الشیء وهو طرفه ، نحو حرف الجبل والحائط الّذی القائم علیه غیر مستقرّ ، فقیل للشاكّ فی الدّین انّه یعبدالله علی حرف لانّه علی طرف وجانب من الدّین غیر متوغّل ولا متمکّن کالقائم علی حرف الجبل فانّه مضطرب غیر مستقرّ . قال **الحسن** : هو المنافق یعبدالله

على حرف ، يعنى بلسانه دون قلبه ، والمؤمن يعبدالله على حرفين، بلسانه و قلبه . « فان اصابه خير » ،صحّة فى جسمه وسعة فى معيشته، « اطمأنّ به » رضى وسكن اليه ، « و ان اصابته فتنة » بلاء فى جسده وضيق فى معيشته ، « انقلب على وجهه » اى ـ ارتدّ و رجع على عقبه الى الوجه الّذى كان عليه من الكفر. « خسر الدّنيا » حيث لم يعمل فيها خيراً وفاته ماكان يؤمل ، « والاخرة » حيث لاينال نعيماً ويخلّد فى النّار، و قيل «خسر الدّنيا والاخرة» ، اى ـ قتل فى الدنيا وحرم الجنّة ، و قرئ خاسر الدّنيا منصوب على الحال و الاخرة جرّ معطوف على الدّنيا، « ذلك » اى ـ خسران الدّنيا والآخرة ، « هو الخسران المبين » الظاهر لاخسران اخسر منه .

« يدعوا من دون الله ما لايضرّه و مالاينفعه» اى ـ يعبد الصنّم الّذى لانفع فيه ولاضرّ، وقيل معناه يدعوا مالايضرّ ترك عبادته ولاينفعه عبادته وطاعته. « ذلك هو الضّلال البعيد » اى ـ ذلك الفعل هو العدول عن الصّواب .

« يدعوا لمن ضرّه » اى ـ لمن ضرّ دعائه و عبادته اقرب من نفعه لانّه يوجب القتل فى الدّنيا والنّار فى الاخرة . فان قيل لم قال :«لمن ضرّه اقرب من نفعه» ولانفع فى عبادة الصّنم اصلا ؟ قيل هذا على عادة العرب فانّهم يقولون فمالايكون اصلا بعيد. كقوله : « ذلك رجع بعيد » اى ـ لارجع اصلا. فلمّا كان نفع الصّنم بعيداً على معنى انّه لانفع فيه اصلا، قيل ضرّه اقرب لانّه كائن ، وامّا اللاّم فهى لام قسم ومن فى موضع النصب ، تأويله . يدعوا بعزّتى معبوداً ضرّه اقرب من نفعه . « لبئس المولى » اى ـ لبئس النّاصر الصّنم ، « و لبئس العشير » الصّاحب و الخليط ، و العرب تسمّى الزوج عشيراً لاجل المخالطة .

« انّ الله يدخل الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات » . اى سيدخل يوم القيامة من آمن به وعمل فى الدّنيا بطاعته، « جنّات تجرى من تحتها الانهار» اى ـ بساتين تجرى من تحت قصورها و اشجارها الانهار . « انّ الله يفعل مايريد». يدخل من شاء الجنّة و يدخل من شاء النّار.

«من كان يظنّ ان لن ينصره الله »، الهاء راجعة الى الرّسول، «فى الدّنيا والاخرة فليمدد بسبب » اى ـ بحبل ، « الى السمآء» اى ـ سقف البيت والسبب الحبل، والسّماء هاهنا سقف البيت ، و كلّ ما علاك من شيء فهو سماء ، وقوله: «ليقطع» اى ـ ليختنق، تقول العرب قطع فلان اذا اختنق، وقيل «ثمّ ليقطع» اى ـ ليتعلّق بعنقه بالحبل وليثقله بها حتى ينقطع، « فلينظر هل يذهبنّ كيده ما يغيظ »، ما، بمعنى المصدر اى ـ هل يذهبنّ كيده وحيلته غيظ ، والمعنى من كان يظنّ ان لن ينصر الله نبيّه فى الدّنيا بالغلبة و الحجّة والظفر و الغنيمة ، و فى الآخرة بالحجّة والشفاعة و الثواب فليشدد حبالا فى سقف بيته وليختنق به حتّى يموت . اين آيت درشأن قومى از **غطفان** و **بنى اسد** فرو آمد، رسول خداى ايشانرا براسلام دعوت كرد ايشان سروا زدند گفتند ميان ما وجهودان عهدو پيمان وسو گند است وما ترسيم كه محمّد را نصرت نباشد و دين وى قوّت نگيرد و آنگه آن عهد وپيمان ما با جهودان منقطع گردد از آن بازمانيم و باين نرسيم ، ربّ العالمين اين آيت بجواب ايشان فرستاد گفت : هر كه مى پندارد كه الله تعالى پيغامبر خويش را نصرت نخواهد داد ودر دنيا وآخرت دين وى بالا نخواهد گرفت بگوى رسنى از بالا درآويز و خبه كن وپس بنگرتا آن كيدو حيلت غيظ تو با رسول وبا اسلام هيچ بخواهد برد يا نه ، اين چنانست كه بعادت مردم گويند : من لم يحبّ هذا فليختنق، ومن لم يرض هذا فرأسه والجدار، هر كه اين نپسندد ونخواهد گوسر برديوار مى‌زن يا خويشتن را ميكش . خلاصهٔ معنى آنست كه هر كه گويد و پندارد كه الله تعالى رسول خود را نصرت نخواهد داد و اين از آن گويد كه او را خشم مى آيد از آن نصرت دادن ، گوى بخشم خود مى‌مير كه آن نصرت خواهد بود هم در دنيا وهم درآخرت . **مجاهد** گفت : نصر اينجا بمعنى رزق است ، يقال ارض منصورة اى ـ ممطورة ، و تقول العرب من نصرنى نصره الله ، اى ـ من اعطانى اعطاه الله ، وباين قول « ان لن ينصره » اين هاء با «من» شود و معنى آنست كه هر كه پندارد كه الله تعالى او را روزى نخواهد داد بگوى خبه كن وخويشتن رابكش وپس بنگرتا اين فعل ترس از تو بخواهد برد يا نه ، و سبب هم آن بود كه قوم غطفان

می گفتند مارا ازحلف یهودمال ونعمت وروزی فراوان میرسد واگر آن عهد وپیمان بشکنیم از آن نعمت وروزی درمانیم، این آیت جواب ایشانست. قرأ **ابوعمرو ورش** عن نافع، و **ابن‌عامر ورویس** عن **یعقوب** «ثمّ لیقطع ثمّ لیقضوا»، بکسر اللاّم. والباقون باسکانها و زاد **ابن‌عامر** «ولیوفوا ولیطوفوا» بکسر اللاّم فیهما وذلك لانّ الاصل فی لامات الامر الکسر بدلالة انّك اذا ابتدأتها کسرتها، کقوله: «لیستأذنکم لینفق ذوسعة»، وانّما کسرت للفرق بینها وبین لام التّأکید فی نحو قوله: «وان ربّك لیحکم». وامّا الاسکان فی الجمیع فلطلب الخفة استثقالا لتوالی الحرکات.

قوله: «و کذلك انزلناه» ای - کما بیّنّا ابتداء الخلق والمعاد انزلناه، «آیات بیّنات» واضحات، یرید جمیع القرآن، وقیل کما بیّنّا قدرتنا علی الخلق عقلا انزلنا فی القرآن آیات واضحات بصحّة ذلك، «وانّ الله یهدی من یرید» ای - ولانّ الله یهدی الی النبوّة من یرید علی ما یوجبه الحکمة لامن تریدون، نظیره قوله: «ولقد اخترناهم علی علم»، وقیل یهدی من یرید ای - یوفّق للصّواب من یرید هدایته.

«انّ الّذین آمنوا»، هم المؤمنون من امّة محمّد (ص)، «و الّذین هادوا» هم الیهود، «والصّابئین»، هم من الیهود، وقیل هم عبدة النجوم، وقرأ **نافع** الصابین بلاهمز وقرأ الباقون الصابئین بالهمز، «والنّصاری» هم الّذین تنصروا، «والمجوس» هم عبدة النّیران، وامّا البهافریدیة الّذین یعبدون الشّمس ولایعبدون النّار فهم زنادقة. الحقوا بالمجوس قوم یدعون ابراهیم، «والّذین اشرکوا» هم عبدة الاصنام، قال **قتادة**: الادیان خمسة، اربعة للشیطان وواحد للرّحمن. «انّ الله یفصل بینهم» ای - بین الّذین آمنوا و بین هؤلاء، «یوم القیامة»، والفصل ان یدخل المؤمنین الجنّة و یدخل الآخرین النّار، کقول اهل النّار بعدان یدخلوها «انّ الله قدحکم بین العباد». «انّ الله علی کلّ شیء شهید» عالم به حافظ له لایخفی علیه شیء وخبر انّ الاوّل انّ الثانی کما تقول انّ زیداً انّ اباه قائم، و کقول الشاعر:

انّ الخلیفة انّ الله سربله.

النوبة الثالثة

قوله : بسم‌الله الرّحمن الرّحيم »،استنارت الارواح بذكر الحبيب و انشقت الاكباد بشوق‌الحبيب ، فلاراحة للحبيب بدون الحبيب، ولا سكون للحبيب الى‌غير الحبيب ، حتى يصل الى‌الحبيب:

ركبت بحارالحبّ جهلابقدرها — وتلك‌بحارليس يطفواغريقها
فسرت على ريح تــدلّ عليكم — ولاح قليلا ثــم‌غاب طريقها
اليكم‌بكم ارجوا النجاةولااری — لنفسی دليلا غير كم‌فيسوقها

نام‌خداوند كريم مهربان، پناه درويشان‌وذخيرهٔ‌مفلسان،همراه بازپس‌ماندگان وقرّةالعين محبّان،سور دل دوستان ، و سرورنزديكان . خداوندی كه آئين بهشت در آئين دوستی اوكجا پديد آيد ، نعيم دوگيتی در تجلی لطف او چه نمايد ، كريمی كه ناپاكی ناپاكان اورا ضجرنكند ، جوادی كه الحاح سائلان اوراه بستوه نياورد ، مهربانی كه ببد كرد رهی بخشيده وانستاند ، آمــرزگاری كه بجرم امروزينه از عفود يگينه (۱) واپس نيايد نيك عهدی كــه ببد عهدی بنده از گفته پشيمان نشود ، لطيفی كه ناشايسته بفضل خود شايسته كند ، كريمی كه رهی را ازجنايت می شويد و پــاك بيرون‌آرد ، قرينی كــه دوستان را پيش از خاطر ايشان ببرحاضرآيــد ، عظيم پادشاهی ، نيك خداوندی ، مهر پيوندی ،معيوب پسندی، راحت نمائی، دل گشائی، سرّآرائی، مهرافزائی. آن عزيزی در مناجات خويش گويــد : الهی سمع العابــدون عظمتك‌فخشعوا ،وسمع الجبابرة سلطانك‌فخضعوا ، وسمع‌المذنبون‌رحمتك فطمعوا، خداوندا عابدان وصف بزرگواری تو شنوندگردنها بسته كردند ، سلطانان وصف

۱ـ بمعنی ديروزی ازديک بمعنی دی‌روزگذشته باشد . برهان قاطع

علاء توشنیدند از بیم قهرتو گردن نهادند ، عاصیان صفت رحمت تو شنیدند امیدها در بستند.

دست‌مایهٔ بندگانت گنج خانهٔفضل‌تست کیسهٔ امید از آن دوزد همی امیدوار

«یا ایّها النّاس»،نداء علامتست ، «یا ایها الّذین آمنوا»،نداء کرامت . نداء علامت عامهٔ مردم راست ، نداء کرامت اهل خصوص‌را. نداء علامت تخویف است وتحذیر، نداء کرامت تشریف‌است و تبشیر. آنکه گفت: «اتقواربّکم» دو کلمتست یکی قهر،ویکی لطف . « اتّقوا » قهر است که می‌راند بعدل خویش،« ربّکم» لطفست که می‌نماید بفضل‌خویش . بنده‌را میان قهرولطف می‌دارد تادرخوف ورجا زندگی میکند ، چون در خوف باشد بفعل خودمینگرد ومیزارد ، چون در رجا بود بلطف الله تعالی‌مینگرد ومینازد ، چون بخود نگرد همه سوز ونیازشود ، چون بحق نگرد همه راز وناز شود.

پیر طریقت گفت : الهی گاهی بخود نگرم گویم ازمن‌زارتر کیست ؟ گاهی بتونگرم گویم ازمن بزرگوارتر کیست ؟ بنده چون بفعل خود نگردبزبان تحقیر ازکوفتگی‌وشکستگی گوید:

پرآب دودیده وپر آتش جگرم پر باد دودستم وپراز خاك‌سرم.

چون بلطف الهی‌وفضل ربّانی نگرد بزبان شادی و نعمت‌آزادی گوید :

چه کند عرش که اوغاشیهٔ من نکشد چون‌بدل‌غاشیهٔ حکم وقضاء تو کشم

بوی‌جان‌آیدم‌ازلب چوحدیث‌تو کنم شاخ عزّرویدم‌ازدل چوبلاء تو کشم.

« انّ زلزلة السّاعة شیء عظیم »، زلزلهٔرستاخیز وسیاست قیامت‌آنرا چه شرح وچه نشان توان داد که ربّ العزّه گفت. « شیء عظیم » چیزی عظیم است ، روزی و چه روزی ، کاری،وچه‌کاری ، روز بازاری، وچه روز بازاری ، سراپردهٔ عزت بصحراء قدرت‌زده ، بساط عظمت گسترده ، ترازوی‌عدل‌آویخته، صراط راستی بـاز کشیده ، زبـانهای فصیح همه گنگ و لال گشته ، عذرها همه باطل کرده که : هـذایوم

لاینطقون و لایؤذن لهم فیعتذرون ،بساپرده‌ها که آن روزدریده گردد ، بسانسبها که بریده شود، بسا سپید رویان که سیاه روی شوند ، بسا پارسایان که رسوا گردند ، بسا کلاه دولت که در خاك مذلّت افکنند ، ومنشورسلاطین که آنرا توقیع‌عزل بر کشند، که: «والامریومئذلله». بسا پدران که‌درقعردوزخ فریاد میکشند وفرزندان درمرغزار بهشت میخرامند،لایجزی والد عن ولده ولا مولودهو جازعن والده شیئاً . ازسیاست آن روز **آدم** درپیش آید که بارخدایا آدم را بگذار وبا فرزندان تودانی که‌چه کنی، **نوح** نوحه میکند که بارخدایا برضعف ودرماندگی‌من رحمت کن،**ابراهیم خلیل** و **موسی کلیم وعیسی روح‌الله** هـر یکی بخود درمانده و بزبان افتقار در حالت انکسار همی گویند : نفسی نفسی ، باز سیّد اوّلین و آخرین چراغ آسمان و زمین گزیده و پسندیدهٔ ربّ‌العالمین **محمّد** (ص) درآن صحراء قیامت بر آید همچنانکه ماه دوهفته ، عالم همه روشن شود وفلك گلشن گردد چون سیّد جمال و کمال خود بنماید و تلألؤ نور رخسار وی با عالم قیامت افتد ، اهل ایمان راسعادت‌وامان پدید آید، چنانکه ماه اندرفلك بستارگان گذرهمی کند ،آن مهترعالم آن روزبمؤمنان گذرهمی کند ، وبـرخسارایشان نظرهمی کند ، واهل ایمانرا بشفاعت همی دارد ، « ولسوف یعطیك ربّك فترضی ».

«یاایّها النّاس ان کنتم فی‌ریب من‌البعث فانّا خلقنا کم من‌تراب»الایه،ترکیب جسد آدمی درآفرینش اوّل حجتی روشن است برمنکران بعث ،میگوید .. من آن خداوندم که جسدی‌وهیکلی‌بدین زیبائی ،قدوقامتی وصورتی‌بدین نیکوئی بیافریدم از آن نطفهٔ مهین درآن قرارمکین ، جای دیگر گفت : « الم نخلقکم من‌ماء مهین فجعلناه فی قرارمکین » ؟ جسدی که هرچه مخلوقاتست و محدثات در عالم علوی ودرعالم سفلی نمودگارآن درین جسد یابی اگر تأمل کنی چنانکه در آسمان هفت فلك مرتب ساخته ، درین جسد هفت عضو مرکب کرده ازآب وخاك آنکه از گوشت وپوست ورگ وپی واستخوان ، وچنانکه فلك بخشیده بردوازده برج، دراین بنیت

ساخته دوازده ثقبه برمثال دوازده برج ، دوچشم ودو گوش ودو بینی ودوپستان و دو راه‌معروف ودهن وناف ، وچنانکه فریشتگانرا روش استدر اطباق سماوات،همچنین قوای نفس‌را روش است در این ترکیب آدمـی ، وچنانکه برجها درآسمان لختی جنوبی‌اند ولختی‌شمالی ، این ثقبه‌ها درجسد لختی سوی‌یمینند ولختی‌سوی شمال، وچنانکه‌برفلك آسمان هفت کوکبست که آنرا سیارات گویند وبرزعم‌قومی‌نحوست وسعادت درنواصی ایشان بسته،همچنین درجسد تو هفت قوّت است که صلاح جسد درآن بسته ، قـوّت باصره وقوّت‌سامعه وقوّت ذائقه وشامّه ولامسه وناطقه و عاقله ، واصل این شاخها دردل است والیه‌الاشارة بقوله صلّی‌الله علیه وسلّم : « انّ فی جسد ابن‌آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها سائرالجسد »الحدیث .. این خود اعتبار جسد است بعالم علوی ، امّا اعتبار جسد بعالم سفلی آنست کـه جسد همچون زمینست ، عظام همچون جبال ، مخ چون معادن ، جوف چون دریـا ، امعاء و عـروق چون جداول، گوشت‌چون‌خاك،موی‌چون‌نبات، روی چون‌عامر،پشت‌چون‌غامر،پیش روی چون‌مشرق ، پس‌پشت چون مغرب، یمین‌چون‌جنوب ، یسارچون‌شمال ، نفس‌چون باد ، سخن چون رعد ، اصوات چون صواعق ، خنده چون نور ، غم و اندوه چون ظلمت ، گریه چون باران ، ایّام صبی‌چون ایّام ربیع ، ایّام شباب چون ایام‌صیف ، ایّام کهولت چون ایام خریف ، ایام شیخوخت چون ایام شتاء ، درجمله همیدان که هیچ حیوان ونبات وصامت وناطق نیست که نه خاصیت اودرین نقطهٔ خاکی بازیابی ازینجا گفته‌اند بزرگان‌دین که : همه چیزدر آدمی بازیابی و آدمی را در هیچ چیز بازنیابی، این‌جسد بدین صفت که‌شنیدی برمثال تختی است شاهی برونشسته که او را دل گویند ، اورا بـا این خاك کثیف قرابتی نه و همچون زندانی او را با وحشت زندان آرام وقرارنه ، شب وروز در اندیشهٔ آن که تا ازین زندان کی خلاص یابد ، و بعالم لطف « ارجعی الی‌ربّك » کی بارشود ، همچون مرغـی درقفص پیوسته سر از دریچهٔ نفس فرازمی کند که :

کی باشد کاین قفص بپردازم در باغ الهی آشیان سازم.

« ذلك بانّ الله هو الحقّ وانه يحيي الموتى » الاية. این اختلاف احوال خلق که نمود. بآن نمود که وی براستی خداست و خدائی را سزاست، و بقدر خود بجاست موجودی که فنا را بدو راه نه، موصوفی که صفات اورا بعقل دریافت نه، خلق را آفرید چنانکه خواست، وبرگزید آنرا که خواست، در آفریدن از شرکت مقدس، در گزیدن از تهمت منزّه. در وجود آورد بتقاضاء قدرت، بداشت بتقاضاء رحمت، با عدم برد بتقاضاء غیرت، حشر کرد بتقاضاء حکمت، خلقكم لاظهار القدرة ثمّ رزقكم لاظهار الكرم ثمّ يميتكم لاظهار الجبروت، ثم يحييكم للثواب والعقاب. آدمی اوّل نطفه‌ای بود، بقدرت خود علقه گردانید، بمشیّت خود مضغه ساخت، بارادت خود عظام پدید آورد، بجود خود کسوت لحم در عظام پوشانید، حکمت در ین آن بود که تا آراسته وپرداخته درصدف رحم نگاه داشته، اورا بر پدر و مادر جلوه کند، همچنین فردای قیامت آراسته وپیراسته درصدف خاك نگاه داشته لؤلؤ وار بیرون آرد وبرفریشتگان وپیغامبران جلوه کند، اینست که ربّ العالمین گفت. « وانّ الله يبعث من في القبور ».

۲ - النّوبة الاولى

قوله تعالى: « **الم تر انّ الله يسجد له** » نمی دانی که خدایرا سجود میکند و فرمان می برد. « **من في السّموات ومن في الارض** » هر که در آسمان وهر که درزمین، « **والشّمس والقمر والنّجوم** » و خورشید وماه وستارگان، « **والجبال والشّجر والدّوابّ** » وکوهها و درختان و جنبندگان، « **وكثير من النّاس** » و فراوانی از مردمان، « **وكثير حقّ عليه العذاب** » و فراوانست باز از مردمان که

برایشان حکم رفته که ایشان اهل عذابند : « **ومن یهن الله** » وهر که الله تعالی اورا خوار کرد ، « **فماله من مکرم** » اورا نوازنده‌ای نیست « **ان الله یفعل ما یشاء**(۱۸) » که الله تعالی آن کند که خود خواهد .

« **هذان خصمان** » این دو گروه جنك کنان ، «**اختصموا فی ربهم** » که با هم بر آویختند درخدائی خداوند خویش [یك گروه میگفت که یکی ودیگر گروه میگفت که باو انبازی] ، « **فالذین کفروا** » امّا ایشان که کافرشدند ، «**قطّعت لهم ثیاب من نار**»جامه‌ها بریده‌اند ایشانرا از آتش.« **یصبّ من فوق رؤسهم الحمیم**(۱۹) » می‌ریزند از زبر سرهای ایشان فرو آب گرم .

« **یصهر به مافی بطونهم** » می گدازند بآن حمیم آنچه در شکمهای ایشان ، «**والجلود** (۲۰) » ومی گدازند بآن پوستهای ایشان .

« **لهم مقامع من حدید**(۲۱) » وایشانراست مقمعها از آهن .

« **کلّما ارادوا ان یخرجوا منها من غمّ** » هر گه که خواهند که بیرون آیند ازآن ازغمی ، «**اعیدوا فیها** » فرو گذارند ایشانرا درآن ، « **وذوقوا عذاب الحریق** (۲۲) » وایشانرا می گویند بچشید عذاب آتش .

« **انّ الله یدخل الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » درآرد الله تعالی ایشانرا که بگرویدند ونیکیها کردند ، « **جنّات تجری من تحتها الانهار** » در بهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویها ، « **یحلّون فیها** » می آرایند ایشانرا در آن ، « **من اساور من ذهب ولؤلؤاً** » ازین دستینه هائی از زر ومروارید ، « **ولباسهم فیها حریر** (۲۳)» وپوشش ایشان درآن حریر .

« **وهدوا الی الطیّب من القول** »راه نمودند ایشانرا بآن سخن پاك ، « **وهدوا الی صراط الحمید** (۲٤) » وراه نمودند ایشانرا براه خداوند ستودهٔ ستودنی .

« **انّ الّذین کفروا** » ایشان که کافر شدند ، « **ویصدّون عن سبیل الله** » و بر میگردانند از راه خدای،« **والمسجد الحرام الّذی جعلنا للنّاس** » واز مسجدحرام

آنکه مردمان را کردیم آنرا و دادیم، « **سواء العاكف فيه والباد** » یکسانست در آن شهری ودشتی،مقیم وغریب، « **ومن يردّ فيه بالحاد بظلم** » و هر که در آن کژ کاری خواهد و جوید ستمکاری، « **نذقه من عذاب اليم** (۲۵) » بچشانیم او را عذاب سخت.

النّوبة الثانية

قوله: « الم تر» ای ـ الـم تعلم، وقيل الم تر بقلبك، « انّ الله يسجد له من فى السّموات » هو على العموم وسجودهم طاعة، «ومن فى الارض »خصوص فى المؤمنين، « والشّمس و القمر والنجوم والجبال والشجر و الدّوابّ »،مفسران گفتند وجه این سجود همان وجه تسبیحست که در آن آیت گفت: « وان من شيء الاّ يسبّح بحمده» دانیم که سجودست بحقیقت لکن عقل را بدریافت آن راه نیست، همچنین ربّ العزّه آسمان وزمین را گفت: «ائتيا طوعاً او كرهاً؟ قالتا اتينا طآئعين »،وسنگ راخشیت گفت: « وانّ منها لما يهبط من خشية الله »،ودر آثار سلف است مـا فى السّماء نجم و لاشمس ولاقمر الاّ يقع ساجداً حين يغيب ثم لاينصرف حتى يـؤذن له فيأخذ ذات اليمين حتى يـرجع الى مطلعه. **مجاهد** گفت: سجود جمادات تحوّل ظلال است كقوله: « يتفيّؤ ظلاله عن اليمين والشمآئل سجّداً لله »،وشرح آن در موضع خویش رفت. « و كثير من النّاس » این ناس مسلمانانند ومعطوف است بر اوّل آیت،ای ـ هذه الاشيآء كلّها تسجد لله و كثير من المسلمين،اینجا سخن تمام شد پس بـر استیناف گفت: « و كثير حقّ عليه العذاب » يعنى و كثير النّاس حقّ عليه العذاب بكفره و ابائه السّجود. این معنی بر قول ایشان است که گفتند: سجود طاعت وعبادت است. امّا بر قول ایشان که گفتند، سجود ظلال است، واو استیناف نیست بلکه واو عطف است وسخن بیوسته، و كثير من النّاس و كثير حقّ عليه العذاب وان سجد ظله لله.

« ومن یهن‌الله » ای ـ من یهنه بالخذلان ، « فما له من مکرم » بالتوفیق ، « انّ الله یفعل مایشاء » یکرم من یشاء بالایمان ، ویذّل من یشاء بالکفر. فالسّعادة و الشّقاوة بمشیّته وارادته .

«هذان خصمان»، قرأ **ابن کثیر** «هذانّ» بتشدید النّون، وقرأ الباقون بتخفیفها، « اختصموا فی ربّهم » ای ـ فی دینه وفی امره ، و انّما قال خصمان لانّهما فریقان، و قال اختصموا لانّها جمعان ، جمع المؤمنین وجمع الکافرین ، خلاف است میان علماء که این دو جمع که‌اند ؟ **بخاری** آورده در **صحیح** که : **ابوذرغفاری** سوگند یاد کرده که این آیت درشأن مبارزان روزبدر فروآمد ، شش کس بودند از قریش سه مسلمان : **حمزة بن عبدالمطّلب و علیّ بن ابیطالب وعبیدة بن الحارث بن المطّلب** و سه کافر :**عتبة بن ربیعه وشیبة بن ربیعه والولید بن عتبه. محمد بن اسحق** گفت : روزبدرعتبة بن ربیعه وپسروی ولید بن عتبه‌وشیبة بن ربیعه ازصف‌مشرکان بیرون آمدند ومبارزت خواستند، ازصف مسلمانان‌سه جوان انصاری بیرون شدند **عوذ و معوذ** پسران **حارث بن رفاعة بن سواد و عبدالله بن رواحه،** ایشان گفتند : من انتم ؟ شما که باشید؟ گفتند ما انصاریانیم فلان و فلان وفلان ، ایشان گفتند: یا محمّد اخرج الینا اکفانا من قومنا . ما کفو خویش خواهیم ازقوم خویش یعنی ازقریش ، **مصطفی** (ص) گفت : قم یا عبیدة‌بن‌الحارث ویا حمزة‌بن عبدالمطّلب ویاعلی‌بن ابیطالب . مشرکان چون ایشانرا دیدند گفتند اکفاء کرام شمائید کریمان و بزرگان وهمسران ما ، آنگه **عبیده** با **عتبه** بر آویخت ، **وحمزه** با **شیبه وعلی** با**ولید** کوشیدند تا آنگه که مشرکان هرسه کشته شدند ، و درشأن ایشان آیت آمد ، « هذان خصمان اختصموا فی ربّهم » ای ــ اقتتلوا فی الله عزّوجلّ وحّده‌هؤلاء ، واشرك به هؤلاء . ویروی عن **قیس بن عبّاد** انّه قال سمعت **علی بن‌ـ ابیطالب** (ع) یقول: « اناا‌وّل من‌یجثوا للخصومة بین‌یدی‌الله عزوجل یوم‌القیامة وهذاالکلام یؤمی الی‌انّ اوّل قتیل یوم بدرکان **عتبة** الّذی قتله **علی بن ابیطالب**

ليس هذا من مجاثاة على **معاوية بن ابى سفيان** انّما هى مجاثاة على **عتبة بن** ربيعة. **ابن عباس** گفت: این دوخصم یکی گروه مؤمنانند ودیگر گروه اهل کتاب وخصومت ایشان آن بود که اهل کتاب می گفتند: نحن اولى بالله واقدم منكم به كتاباً ونبيّنا قبل نبيّكم، وقال المؤمنون نحن احقّ بالله آمنّا نبيّنا محمّد و نبيّكم وبما انـزل الله من كتاب وانّكم تعرفون نبيّنا و كتابنا و كفرتم به حسداً . وقيل هم المؤمنون و الكافرون اختصموا فى البعث ، وقيل جعل الاديان ستّة فى قوله : « انّ الّذين آمنوا والّذين هادوا » الاية ... فجعل خمسة للنّار ، وواحداً للجنّة ، فقوله : « هذان خصمان » ينصرف اليهم فالمؤمنون خصم ، وسائر الخمسة خصم اختصموا فى دين ربّهم . و قال **عكرمة** · هما الجنّة والنّار اختصمتا كما روى **ابو هريرة** قال قال رسول (ص) : «تحاجّت الجنّة والنّار ، فقالت النّار اوثرت بالمتكبّرين والمتجبّرين، وقالت الجّنة فمالى لايدخلنى الا ضعفاء النّاس وسقطهم وعزّتهم ، قال الله للجنّة انّما انت رحمتى ارحم بك من اشاء من عبادى ، وقال للنّار انّما انت عذابى اعذب بك من اشاء من عبادى ولكلّ واحدة منكما ملؤها ، فامّا النّار فلاتمتلئى حتى يضع الله فيها رجله فتقول قط قط فهنالك تملىء وتزوى بعضها الى بعض ولايظلم الله من خلقه احداً وامّا الجنّة فانّ الله ينشىء لها خلقا».

«فالّذين كفروا قطّعت لهم ثياب من نار» این بیان سرانجام و مآل و مرجع کافرانست ، که احد الخصمين اند ، ومعنى «قطعت» قدّرت وجعلت وسوّيت لهم ثياب من نار، اى ـ النّار احاطت بهم كاحاطة الثياب المقطوعة . میگوید همچنانکه جامهٔ پوشیدنی گرد مردم در آید وهمهٔ اندام وی فرو گیرد ، آتش گرد ایشان در آید در دوزخ وایشانرا فرو گیرد .قال **سعيد بن جبير** :« ثياب من نار » اى ـ من نحاس مذاب ،وليس شىء اشدّ حرّاً منه اذا احمى ومثله قوله : « سرابيلهم من قطران » و هو النحاس ، و قيل يلبسون سرابيل من حديد قد احميت بالنّار ليكون جمعاً بين ثقل الحديد وحرارة النّار.« ويصبّ من فوق رؤسهم الحميم » الحميم ـ ماء الحار الّذى انتهت حرارته .

« یصهر به » ای - یذاب بالحمیم الّذی یصبّ من فوق رؤسهم.« مافی بطونهم» من‌الشحوم والاحشاء .« والجلود » یعنی‌یشوی حرّه‌جلودهم فیتساقط .قال‌النّبی(ص): « انّ الحمیم لیصبّ علی رؤسهم فینفذ الجمجمة حتی یخلص الی جوفه‌فیسلت مافی جوفه حتی یمرق من قدمیه وهـوالصهر ثمّ یعاد کماکان . الحمیم فی‌القر آن علی وجهین : احدهما بمعنی القرابة کقولـه : « ولایسئل حمیماً حمیما »،و فی **الشعراء** « ولاصدیق حمیم »، وفی **المصابیح** «کانّه ولیّ حمیم » ای ـ قریب . والوجه الثانی الحمیم المآءالحارّ کقوله : «یصبّ من‌فوق رؤسهم الحمیم »،وفی **الصافات** «لشوباً من حمیم »، وفی **الرحمن** « یطـوفـون بینها و بین حمیم آن » ای ـ حارقد انتهی حرّه .

قوله : « ولهم مقامع من حدید » ای ـ سیاط من حدید، واحدتها مقمعة، و قیل هی شبه الجرزمن الحدید من قولهم : قمعت رأسه اذاضربته ضرباً عنیفاً . وفی الخبرلووضع مقمع من حدید فی‌الارض ثم اجتمع علیه‌الثقلان ماافلّوه من الارض، و قیل فی‌الایة تقدیم ، تقدیره و لهم مقامع من حدید یثقب بها رؤسهم ثم یصبّ‌فیها من فوق رؤسهم الحمیم .

« کلّما ارادوا ان یخرجوا منها من غمّ » ای ـ کلّماحاولواالخروج من‌النّار لمایلحقهم من الغمّ والکـرب الّذی یأخذ بانفاسهم . « اعیدوافیها » ای ـ ردّوا الیها بالمقامع . وروی انّ جهنم یجیش بمن فیها کما یجیش المرجل بمافیه ، فاذارفعتهم الی اعلی طبقة طلبوا الخروج فضربهم الزبانیة بمقامع‌الحدید فیهوون فیها سبعین خریفاً،« وذوقوا عذاب الحریق » ای‌ـ تقول‌لهم الملائکة ذوقوا عذاب‌النّار ، ثم‌ذکر حسن‌حال‌الاخرین من‌الخصمین فقال :

« انّ الله یدخل الّذین آمنوا و عملواالصّالحات جنّات تجری من تحتها الأنهار » ای‌ـ بساتین تجری من تحت‌اشجارها وقصورها انهارالعسل والخمرو اللبن والمآء .« یحلّون فیهامن‌اساور » جمع اسورة ، واسورة جمع سوار وهو مایلبس فی

الذراع من ذهب اوفضّة . « ولؤلؤاً » قـرأ اهل المدينة و **عاصم** هاهنا و فى سورة **الملائكه**«ولؤلؤاً»بالنصب وافقهما **يعقوب** هاهنا على معنى ويحلّون لؤلؤاً ولانّها مكتوبة فى المصاحف بالالف واختلف عن عاصم فى الهمز، فقرأ **ابو بكر** عنه بهمزة واحدة و هى الثانية ، وقرأ **حفص** عنه بهمزتين، وقرأ الآخرون ولؤلوء، بالخفض فى السورتين عطفاً على ذهب ، اى ـ من ذهب ومن لؤلوء .يعنى مرصّعة . قوله : « من اساور » «من»للتبعيض«ومن ذهب»للتبيين، وفى الخبر : لوانّ رجلامن اهل الجنّة اطلع فبدت اساوره لطمس ضـوئه ضوء الشّمس ، كما تطمس الشّمس ضـوء النّجوم . و عـن **ابى هريره** قال: دارالمؤمن فى الجنّة من لؤلوء فيها شجرتثمر الحلل فيذهب المؤمن فيأخذ بين اصبعيه سبعين حلّة كل حلّة منظـّمة بالدّر والمرجان.« و لباسهم فيها حرير » اى ـ انّهم يلبسون فى الجنّة ثياب الابريسم وهوالّذى حرم لبسه فى الّدنيا على الرّجال ، وروى **ابوسعيدالخدرى** قال قال **رسول الله** :« من لبس الحريرفى الدّنيا لم يلبسـه الله فى الآخرة فان دخل الجنّة لبسه اهل الجنة لم يلبسه هو ».

«وهدوا الى الطيّب من القول» اىـ ارشدوافى الدّنيا الىشهادة ان لااله الّاالله وانّمحمّداًرسول الله .قال **ابن زيد** : الطيّب من القول لااله الّاالله والله اكبر، وسبحان اللهوالحمدلله، نظيره « اليهيصعدالكلم الطيّب» وقيل طيّب من القول القرآن ، و قيل هوالبشارة الّتىتأتيهم من اللهفى الجنّة والتحيّة والسّلام من الله .كقوله : «تحيّتهم فيها سلام» . «وهدوا الى صراط الحميد » اىـ الىدين الله وهوالاسلام ، وقيل هو كقوله: « صراط الله» سمى الله عزّوجلّ نفسه فى القرآن حميداً سبعة عشرموضعاً، والحميدفى اسماء تعالىمن لايتكلّم فيه الّابالمدح ، ولايسمىّ الا بـالمدح ، و لا ينسب اليه الّا الشّكر، و لايوصف الّابالمجد .

«وانّ الّذين كفروا» ،نزلت فى كفـّارقريش حين صدوّالنّبى(ص) عن المسجد الحرام يوم **الحديبيّة** ، يصدون لفظ مستقبل عطف به على الماضى لانّ المـراد من لفظ المستقبل الماضى كماقال فىموضع آخر،«الّدين كفرواوصدّواعن سبيل الله»، قيل

معناه انّ الذین کفروا فیما تقدّم «ویصدّون عن سبیل الله» فی الحال ، ای ـ و هم یصدّون یعنی یمنعون و یمتنعون عن الدّخول فی الاسلام ، و یصدّون المؤمنین عن المسجد الحرام والدّخول فیه والطّواف بالبیت، «الّذی جعلناه للنّاس» قبلة لصلوتهم ومنسکاً ومتعبّداً کما قال فی موضع آخر : «وضع للنّاس». گفته‌اند این مسجد حرام صحرا بود وفضا ازبهر طوّافان تاروزگار **عمر** چون مردم بسیار گشت آنرا زیادت کرد و سرائی چند بخرید واندر مسجدافزود وتنی چندنمی فروختند سرایهای ایشان فرود آورد وبهای آن بداد ومسجد را دیواری ساخت کم از قامتی ، و باز **عثمان** سرائی چند در افزود ومسجدرا رواقها ساخت، وپس **ابوجعفر المنصور** زیادت کرد ، وپس از آن **مهدی** زیادت کرد. «سوآء» قرأ **حفص عن عاصم** ،سواء بالنصب بایقاع الجعل علیه لانّ الجعل یتعدّی الی مفعولین. وقیل معناه، مستویاً فیه العاکف والبادی وقرأ الآخرون سواء بالرفع علی انّه خبر مبتداء تقدّم علی المبتداء والتقدیر، العاکف والبادی فیه سواء ، فالعاکف هو المبتداء والبادی معطوف علیه، سواء هو خبر تقدّم علی المبتداء ، وبهذه القراءة تمّ الکلام عند قوله : «للنّاس» ثمّ یبتدئ فتقول سواء العاکف فیه والباد ، العاکف ـ المقیم ومن کان من **اهل مکّة** ، والبادی کان من غیر اهلها، البادی من البادیه فلایسلك الی مکّة الافی البوادی من الوجوه کلّها ،یقال بدأ الرجل اذاخرج الی الصحراء ، ومنه قوله : «و جاء بکم من البدو» ،واختلفوا فی معنی الایة فقال قوم:سواء العاکف فیه و البادی فی تعظیم حرمته و قضاء النسك فیه ، و حق الله الواجب علیهما فیه فلیس اهل مکّة باحق به من النازع الیه ، و الیه ذهب **مجاهد والحسن** و جماعة، وقالوا المراد منه نفس المسجد الحرام لاالحرم کلّه، ومعنی التسویة هو التسویة فی تعظیم الکعبة وفی فضل الصّلوة فی المسجد الحرام والطواف بالبیت ،وقال آخرون : المراد منه جمیع الحرم ومعنی التسویة ان المقیم، والبادی سواء فی النزول به لیس احدهما احقّ بالمنزل یکون فیه من الآخر غیر انّه

لایزعج احداذاکان فیه سبق الی منزل وہو قول **ابن عباس** و**سعید بن جبیر** و**قتادۃ** و **ابن زید** قالـوا : ممّا سواء فـی البیوت والمنازل ، قال **عبدالرحمن بن سابط** : کان الحجّاج اذا قدموا مکّۃ لم یکن احد من اھل مکّۃ باحقّ بمنزلہ . وکان عمر بن الخطاب ینہی النّاس ان یغلقوا ابوابہم فی الموسم و علی ھذا القول لایجوز بیع دور مکّۃ واجارتہا علی القول الاوّل وھو اقرب الی الصّواب یجوز لانّ اللّٰہ قال للفقراء المہاجرین الّذین اخرجوا من دیارھم، وقال النبیؐ یوم فتح مکّۃ: من دخل دار **ابی سفیان** فہو آمن فنسب الدّیار الیہم نسبۃ ملك ، واشتری **عمر** دار السجن بمکّۃ باربعۃ آلاف درھم فدلّ علی جواز بیعہا ، وھذا قول **طاوس** و**عمرو بن دینار** ، وبـہ قال **الشافعی** .« ومن یرّد فیہ » ای ـ فی المسجد الحرام ، « بالحاد بظلم » قیل ھاھنا ضمیر. یعنی و من یرّد فیہ سواء بالحاد ای ـ میل عن الحق . ثم فسرّ الالحاد بظلم اذ قد یکون الحاد ومیل بغیر ظلم ، و قیل الباٰء فیہ زائدۃ کقولہ:« تنبت بالدّھن » والمعنی من یرّد فیہ الحاداً بظلم ، واختلفوا فی ھذہ الالحاد، فقال **مجاھد** و**قتادۃ**:ھو الشّرك وعبادۃ غیر اللّٰہ، وقیل ھو کلّ شیٔ کان منہیاً عنہ من قول اوفعل حتّی شتم الخادم . وقال **عطاء** :ھو دخول الحرم غیر محرم اوارتکاب شیٔ من محظورات الحرم من قتل صید اوقطع شجرۃ، وقال **ابن عباس** : ھوان تفتل فیہ من لایقتلك او تظلم من لایظلمك وقال **حبیب بن ابی ثابت** : ھواحتکار الطّعام بمکّۃ . روی انّ **ابن عمر** جاء یطلب رجلا بمکّۃ فی منزلہ ، فقالوا ذھب الی السّوق یشتری طعاماً ، قال ابن عمر لاھلہ یشتری اوللبیع؟ قالوا لاھلہ و للبیع ، قال ابن عمر فاذا جاٰء فاخبروہ انّ **رسول اللّٰہ** قال : احتکار الطّعام بمکّۃ الحاد . وقال **مجاھد** : تضاعف السیّاٰت بمکّۃ کما تضاعف الحسنات . قال **عبداللّٰہ ابن مسعود** : من ھمّ بسیئۃ فـی غیر مکّۃ فلم یعملہا لایکتب علیہ ولوانّ رجلا ببلد آخر یہمّ فی ان یقتل رجلا بمکّۃ اویہمّ فیہا بسیئۃ ولم یعملہا لاذاقہ اللّٰہ العذاب الالیم . قـال **السدّی** : الاّ ان یتوب . و روی انّ **عبداللّٰہ بن عمر** کان لہ فسطاطان احد ھما فی الحلّ والآخر فی الحرم فاذا اراد ان یصلّی صلّی فی الفسطاط الّذی فی الحرم ، و اذا ارادان یعاتب اھلہ عاتبہم فی الفسطاط الّذی فی الحلّ ، فسئل عن ذلك فقال کنّا نتحدّث انّ من الالحادفیہ ان یقول الرّجل لاواللّٰہ بلی واللّٰہ .واختلف

النحاة فی جواب « انّ الّذین کفروا »، فقال بعضهم الواو فی یصدّون زیادة وهوالخبر والجواب' یعنی، انّ الّذین کفروا یصدّون ، وقیل جوابه مخدوف وتقدیره ، انّ الّذین هذه صفتهم هلکوا .

النّوبة الثالثة

قوله : « الم تران‌ّالله یسجد له من فی‌السّموات ومن‌فی‌الارض» الآیة ...بدانکه هرچه درهفت آسمان وهفت زمین است حیوانات وجمادات همه آنند که خدایرا جلّ جلاله میخوانند و او را سجود میکنند ، وبه بی عیبی گواهی می‌دهند ، وبپاکی‌یاد می کنند ، امّا بعضی آنست که آدمی بعقل خود فرا دریافت آن می‌رسدواز ادراك آن عاجز نه وبردانش وی پوشیده نه ، سجود فریشتگان درآسمان ومؤمنان در زمین از آن نمط است ، ذلك قوله : « یسجدله من فی السّموات و من فی‌الارض »،امّا بعضی آنست که عقل آنرا رد می کند و دل درآن می شورد ودین آنرا می‌پذیرد والله تعالی بدرستی آن گواهی می‌دهد ، سجود آفتاب وماه وستارگان و درختان وجنبندگان از این بابست ، رب‌العزه آنرا در قرآن یاد کرد ومؤمنانرا باقرار وتسلیم فرمود که: «وامرنا لنسلم لرّب العالمین »،هر که الله تعالی بوی نیکوئی خواست ودل روشن داد وتوفیق رفیق کرد که آنچه که درخرد محال است الله تعالی بر آن قادربر کمال‌است معقول ونامعقول را مقدّر است و مقتدر ، فاطر و مدبرّ ، نه باوّل عاجز نه بآخر ، از کیف باطن است و بقدرت ظاهر . ای جوانمرد حیلت در رزق محنت بار آورد و تکلّف در دین حیرت بردهد، نه رزق بدست ماست نه‌دین بخرد ما ، هردورا گردن باید نهادن وکار با خداوندگار سپردن ،آنجا که گفت : « جداراً یرید ان ینقض » دیوار را ارادت در خود معلوم نگشت ' و خالق بآنچه گفت راستگوی واستواراست وآنجا که گفت: « ثیاب من نار »از آتش پیراهن بریده درعقل معلوم نگشت وخالق استوار،«انّها شجرة تخرج فی اصل‌الجحیم» .درآتش درخت آتشین رسته می‌بالدوبر میدهد ، درعقل معلوم نگشت ، وخالق استوار،«قالتااتینا طائعین » ازرمین‌وآسمان

بی‌جان سخن گفتن درعقل معلوم نگشت و خالق استوار ، « تکاد تمیّز من الغیظ » از آتش بی جان خشم راندن درعقل معلوم نگشت وخالق استوار، «وتقول هل من مزید» سخن گفتن دوزخ فردا درعقل معلوم نگشت وخالق استوار ، گویائی رعد و دانائی وی که: « ویسبّح الرّعد بحمده » درعقل معلوم نگشت وخالق استوار، ماه درمنازل مقادیر روان بدو نیم گشته وردو نیمهٔ کوه که: «وانشقّ القمر» درعقل معلوم نگشت وعیان آنرا گواه وخالق بآنچه گفت استوار. مسلمانان این جمله را بنور هدی پذیرفتند وبسکینهٔ ایمان پسندیدند ، وبقوّت اخلاص بیاراميدند وبر مایهٔ بصیرت واایستادند وآنرا دین دانستند ، تهمت بر عقل خود نهاده و عیب از سوی خود دیده والله تعالی را بهمه استوار گرفته .

« ومن یهن الله فماله من مکرم »، مسکین آن بیچارهٔ رانده که در ازل داغ خسار بر رخسار وی نهادند و بتازیانهٔ انتقام از مقام قربش براندند که : « ومن یهن الله فماله من مکرم »، سابقه‌ای رانده چنانکه خود دانسته، عاقبتی نهاده چنانکه خود خواسته، و کس رابرآن اطلاع نداده ، یکی را امروز لباس شرك داد و طراز حرمان ، و فردا لباس قطران با طراز هجران، « قطّعت لهم ثیاب من نار و یصبّ من فوق رؤسهم الحمیم ». یکی را امروز لباس تقوی داد وفردا لباس حریر در آن باغ وبستان و آب روان ، وجفت جوان وتن درست و دلشاد وجان خرّم .

« یحلّون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤاً ولباسهم فیها حریر »، چنانکه امروز اهل معرفت درمعرفت متفاوتند ومؤمنان در زیادت ونقصان ایمان ، فردا درسرای بقا هر کسی برحسب حال خویش و براندازهٔ معرفت خویش نواخت و کرامت بیند ، عابدان را لباس حریر ودستینه‌های زر و مروارید با حور و قصور ، و عارفانرا لباس تفرید در بحر عیان غرقهٔ نور، قومی را بزیور بهشت بیارایند باز قومیند که بهشت را بنور جمال ایشان بیارایند .

واذا الدّر زاد حسن وجوه　　　کان للدّر حسن وجهك زیناً.

« وهدوا الی الطیّب من القول » ، قیل هوالاعتراف بالذنب والاقرار بقوله :

« ربّنا ظلمنا انفسنا »، سخن راست و کلمهٔ پاك آنست که ازدعوی پاك است وازعجب دور و به‌نیاز نزدیك، بعجز خویش اقرار دادن و بگناه خویش معترف بودن و بسوز ونیاز در گفت: « ظلمنا انفسنا » اقتداء بآدم کردن. **سهل تستری** گفت: نظرت فی هذاالامر فلم ارطریقاً اقرب الی‌الله من الافتقار ولا حجاباً اغلظ من‌الدّعوی. گفت درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیافتم، براه ابلیس فرونگر تا همه دعوی بینی، براه آدم فرونگر تا همه نیاز بینی. ای ابلیس تو چه میگوئی: « اناخیر »، ای‌آدم تو چه میگوئـی: « ربّنا ظلمنا انفسنا »، همه موجودات از کتم عدم بفضاء قضا آوردند از هیچ چیز، نبات نیاز نرست مگر از خاك آدم، مسجود فریشتگانش کردند و بر تخت پادشاهی وخلافت نشاندند، و مقرّبانرا پیش تخت وی بپای کردند و از نیاز او ذرّه‌ای کم نشد گفت: خداوندا آن همه فضل تست وحق ما اینست که: « ربّنا ظلمنا انفسنا»، مسندخلافت عطاء تست امّا داد نهاد مـا اینست کـه: « ربّنا ظلمنا انفسنا ». آن عزیزی میگوید روزی گناهی کردم سیصد هزار بار توبت کردم ازآن گناه هنوز خود را در قدم‌خطر می بینم، ای مسکین مردان این راه با نفس خود جنگی کردند، این جنگ را هر گز روی صلح نیست زیرا که نفس خود را ضدّ دین یافتند ومرد دین با ضدّدین بصلح کی تواند بود، گاه نفس را بهیمه‌ای صفت گردند، گاه بسگی، گاه‌بخوکی، هر نقش که برو کردند راست‌آمد مگر نقش دین،

ای نفس خسیس همّت سودائی — برهرسنگی که برزنم قلب آئی

قوله: « سواءالعاکف فیه‌والباد »، قال **محمدبن علی الترمذی**: هذا اشارةالی الفتّوة، فالفتّوة ان یستوی عندك الطاری والمقیم، و کذا یکون بیوت الفتیان من نـزل فیها فقد تحرّم باعظم حرمة واجل ذریعة الا تری‌الله کیف و صف بیته فقال: «سواءالعاکف‌فیه والباد»، هر زینهاری و هر خواهنده‌ای را بسرای جوانمردان‌وپناه کریمان جای بود، و آنگه که بازگردانند هر که شکسته تراورا بیشتر نوازند و

هر که دورتر اورا نزدیکتر دارند ، وباین معنی حکایت کنند که در بغداد مردی بود خداوندکام و نعمت، روزگاربی وفا تجمّل از روی وی فرو کشید آن کام و نعمت همه ازدست وی برفت وبدحال گشت ، روزی ازسردلتنگی وبی کامی برشط ّ دجله نشست و درکارخویش اندیشه میکرد ملاحی فرازآمد و زورقی بیاورد،در آن زورق نشست چون بمیان دجله رسید ملاح پرسید ازوی که کجا خواهی‌رفت ؟ گفت ندانم ،ملاح عاقل بود ، گفت این مرد یا مفلس است یا بیدل‌یا گرفتار ، آنگه گفت حال خود با من بگو، حال خود بگفت ، ملاح گفت‌ترا بدان جانب برم باشد که فرجی‌پدید آید او را بدان جانب برد ، مرد از کشتی بیرون آمد و برشط دجله مسجدی بود در آن مسجد رفت ، بعد از ساعتی قاضی شهر با جماعتی عدول درآمدند و نشستند خادمی درآمد از سرای خلیفه ایشانرا گفت ، امیرالمؤمنین را اجابت کنید ،قاضی وجماعت عدول‌رفتندواین مرد خودرا درمیان ایشان تعبیه کرد ورفت،چون درسرای خلیفه رفتند فرمان آمد که امیرالمؤمنین فلانه را بفلان میدهد عقد ببندید ، عقد بستند،آنگه‌خادم آمدباده‌طبق‌پر اززروبرسرهریك‌نافۀای‌مشك‌نهاده‌هرطبقی پیش‌یکی بنهاداین‌مردرا طبق نبودخادم امیرالمؤمنین را گفت مردی مانده است که ویرا طبق نبود ، گفت نـه نامها نبشته بودم؟ گفت بلی ما ده‌تن را خواندیم یازده آمدند ، امیرالمؤمنین گفت آن مرد را پیش من آرید چون پیش تخت رسید دعائی لطیف بگفت ،امیرالمؤمنین گفت ما ترانخواندیم چونست که درحرم ما ناخوانده‌آمدی؟ گفت یا امیرالمؤمنین نا خوانده نیامدم ، گفت تراکه خواند ؟ گفت ایشانرا که خواند ؟ گفت ایشانرا خدم ما می‌خواند ، گفت مراکرم تو خواند .

چنان‌مدان که‌من اینجایگه‌خود آمده‌ام   مرا مکارم توشهریار گفت تعال

امیرالمؤمنین گفت : مـرحبا بداعیك . آنگه امیرالمؤمنین دوات و قلم بخواست وبخط خویش‌منشور ولایتی نبشت وبوی داد وخلعتی نیکوفرمود ومرکب خاص‌بوی داد آنگه گفت که : هرکرا خدم ما خواند خلعت چنان‌یافت وهرکرا

کرم ما خواند خلعت چنین بیند .

۳ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « **و اذبوّأنا لابرهیم مکان البیت** » [یاد کن ای محمّد] آنگه که ما جای ساختیم ابراهیم را جایگاه خانه ، « **ان لاتشرك بی شیئاً** » گفتیم بامن انباز مگیر هیچ چیز ، « **وطهّر بیتی** » وخانهٔ من پاك دار [از ناسزاها و پاك کن از آلایشها] « **للطّائفین** » حاجیانرا که گرد آن طواف کنند ، « **والقآئمین** » وایشانرا که آنجا مقیمند ، « **والرُّكّع السّجود** (۲٦) » ونماز گزارانرا .

«**واذّن فی النّاس بالحجّ** » وبانگ زن درمردمان و آگاه کن بآهنك خانه کردن،« **یأتوك رجالا** » تا آیند بتوپیادگان، « **وعلی کلّ ضامر** » وبرهراشتری نزار باریك گشته‌ای درنشسته پهلوی،« **یأتین من کلّ فجّ عمیق** (۲۷) »میایند ازهرشاهراهی دور،

« **لیشهدوا منافع لهم** » تا بمنفعتها می رسند کـه ایشانـرا روا داشتم آن ،

« **ویذکروا اسم اللّه** » وخدایرا یاد کنند بتلبیه ، « **فی ایّام معلومات** » در شبانروزهائی که دانسته جهانیانست [که آن روزگار حجّ است] « **علی مارزقهم من بهیمة الانعام** » بر آنچه ایشانرا روزی داد اللّه تعالی از بسته زبانان،« **فکلوا منها** » می‌خورید از آن . « **واطعموا البائس الفقیر** (۲۸) » وخورانید مستمند درویش را .

« **ثمّ لیقضوا تفثهم** » پس تا بگزارند آنچـه نشانهای بیرون آمدنست از احرام، « **ولیوفوا نذورهم** »وبگزارند کارهای خویش درحجّ که آن شمردنی اند، « **ولیطوّفوا بالبیت العتیق** (۲۹) » وتاطواف کنند گرد آن خانه که ازدعوی جباران آزاد است .

« **ذلك** » آنچه گفتیم از اعمال و احکام حجّ دین خـداست.« **ومن یعظّم**

حرمات اللّه » وهر که بزرگ دارد آزرمهای خدای خود ، « **فهو خیر له عند ربّه** »
آن بهست اورا بنزدیك خداوند او ، « **واحلّت لکم الانعام** » وشما را گشاده وحلال
کرده آمد خوردن چهار پایان ، [شتر و گاو و گوسفند] « **الاّ مایتلی علیکم** » مگر
آنچه می‌خوانند برشما [تحریم آن] « **فاجتنبوا الرّجس من الاوثان** » دور شوید و
بپرهیزید ازین بتان پلید ، « **واجتنبوا قول الزّور**(۳۰) » ودور شوید وبپرهیزید از
سخن دروغ ساخته وکژ نهاده .

« **حنفآء للّه غیر مشرکین به** » خدایرا مخلصان نه باوی انباز گیرندگان ،
« **ومن یشرك باللّه** » وهر که انباز گیرد با اللّه‌تعالی [ودیگری‌را پرستد] « **فکانّما خرّ
من السّمآء** » همچنانست که درافتاد از آسمان . **فتخطفه الطّیر** » تا مرغ رباید او
را در هوا ، « **او تهوی به الرّیح فی مکان سحیق**(۳۱) » یا باد او را ببرد و جائی
دور اندازد .

« **ذلك** » آن پرهیزیدن از رجس وسخن دروغ ، « **ومن یعظّم شعآئر اللّه** »
وهر که بزرگ دارد نشانهای خدای، « **فانّها من تقوی القلوب**(۳۲) » آن همه آزرم
داری دلهاست .

« **لکم فیها منافع** » شمارا در آن [شترها که میرانید تا آنرا بمنا بکشید درراه]
منفعتهاست ، « **الی اجل مسمّی** » تازمانی نامزد کرده، « **ثمّ محلّها الی البیت العتیق**(۳۳) »
آنگه جای کشتن وخوردن آن آنگه بود که بآن خانه آزاد رسید .

« **ولکلّ امّة جعلنا منسکاً** » و هر گروهی را قربانی دادیم و جای قربان
ساختیم ، « **لیذکروا اسم اللّه** » تایاد کنند نام خدای ، « **ما رزقهم من بهیمة الانعام** »
بر آنچه روزی داد اللّه‌تعالی ایشانرا ازین چهارپایان بسته زبانان [بنزدیك کشتن]
فالهکم اله واحد » خداوند شماخدائیست یکتا ، « **فله اسلموا** » مسلمان باشیدواورا
گردن‌نهید ، « **وبشّر المخبتین**(۳۴) » وشاد کن فروتنانرا .

« **الّذین اذا ذکر اللّه** » ایشان که آنگه که یاد کنند اللّه تعالی را پیش ایشان ،

«وجلت قلوبهم» بترسد دلهای ایشان، **«والصّابرین علی ما اصابهم»** وشکیبایانند بر آنچه بایشان رسد از ناخوشیها ودشواریها. **«والمقیمی الصّلوة»** وبپای دارندگان نماز، **«وممّا رزقناهم ینفقون (۳۵)»** واز آنچه ایشانرا روزی دادیم نفقه میکنند.

«والبدن» آن شتران کشتنی بمنا، **«جعلناها لکم من شعائر اللّه»** آن شما را از نشانهای دین کردیم، **«لکم فیها خیر»** شما را در آن نیکنامی و پاداش است، **«فاذکروا اسم اللّه علیها»** نام برید الله تعالی را بر آن که میکشید، **«صوافّ»** وآن شترایستاده برپای، **«فاذا وجبت جنوبها»** آنگه که بزمین افتد پهلو های آن، **«فکلوا منها»** میخورید از آن، **«واطعموا القانع والمعترّ»** و خواهنده را دهید هم آنکه بتصریح خواهد و هم آنکه بتعریض، **«کذلک سخّرناها لکم»** چنان نرم کردیم شمارا وبساختیم، **«لعلّکم تشکرون (۳٦)»** تامگر آزادی کنید،

«لن ینال اللّه لحومها ولادماؤها» نرسد بالله گوشتهای آن و خونهای آن، **«ولکن یناله التقوی منکم»** لکن باوراستی وپاکی دل رسداز شما، **«کذلک سخّرناها لکم»** چنان است شمارا نرم کرده وساخته وزیر دست **«لتکبّروا اللّه علی ماهداکم»** تاالله تعالی را ببزرگی یاد کنید بر آنچه شما را راه نمود، **«وبشّر المحسنین (۳۷)»** و شاد کن نیکوکارانرا.

النّوبة الثانیة

قوله: «و اذ بوّأنا لابرهیم مکان البیت» ای - و اذکر یا محمّد کیف کان بدؤ ابناء البیت، وقیل فیه مضمر تقدیره، واوحینا اذبوّأنا لابرهیم مکان البیت. «ان لاتشرك»، یقال تبوء الرّجل منزلا اتخذّه وبوّاه غیره منزلا اعطاه واصله باء اذارجع وبوّاته جعلت له منزلا یرجع الیه، واللّام فی الابرهیم زیادة لقوله: «بوّأنا بنی اسرائیل

تبوئ المؤمنين»، والمبوّأ والمباة، المنزل،«مكان البيت»اصل شرف البيت شرف مكانه الّذى بنى فيه فانّه حرم الى الارض السابعة ، قيل انّما ذكر مكان البيت لانّ الكعبة رفعت الى السماء زمن الطوفان ، ثم لمّا امر الله تعالى ابرهيم ببناء البيت لم يدر اين يبنى، فبعث الله تعالى ريحاً يقال له الحجوج فى صورة حيّة لها رأس وجناحان فكنست لابرهيم ما حول الكعبة عن اساس البيت الاوّل الذى بناه آدم (ع). و قال **الكلبى** : بعث الله سحابةً بقدر البيت فقامت بحيال البيت و فيها رأس يتكلم يا ابرهيم اين على قدرى فبنى عليه.« وان لاتشرك بى شيئاً » اى ـ عهدنا اليه وامرناه ان لاتشرك بى شيئاً، قيل تأويله انصب البيت قبلة للمصلّين الّذين لايسجدون الّا الله ، « وطهّر بيتى » عن الاصنام وعبادة الاوثان ، وذلك انّ المشركين كانوا يضعون الاصنام ويعلّقونها فى البيت، وقيل كانوا يذبحون باسم الاصنام ويلطخون البيت بدمائها كما تلطخ المساجد بالخلوق، وقيل طهّر بيتى من الاقذار وان يجرى فيه مايجرى فى سائر البيوت ، « للطائفين » الّذين يطوفون بالبيت ، « والقائمين » اى ـ المقيمين فيه ، و قيل القائمين، « و الرّكّع السّجود » يعنى المصلّين فانّ الصّلوة قيام و ركوع و سجود ، الرّكّع جمع راكع والسّجود جمع ساجد و لم يذكر الواو بين الرّكّع والسّجود وذكر بين القيام و بين الرّكوع لانّ الصّلوة قاعداً جائزة ولاتجوز بغير الركوع والسّجود . سخن در بناء كعبهٔ مقدسه واختلاف احوال آن از ابتداء آفرينش خلق تا بروزگار آخر در سورة البقرة مستوفى گفته‌ايم كسى كه خواهد تا بداند كيفيت وقصّهٔ آن آنجا مطالعه كند .

«و اذّن فى النّاس بالحجّ » **حسن** گفت : اين سخن مستأنف است و خطاب با مصطفى است او را فرمودند تا در حجّة الوداع اين نداكند ، و فى ذلك ما روى **ابوهريره** قال قال رسول الله ص : « ايّها النّاس قد فرض عليكم الحجّ فحجّوا » امّا جمهور مفسران بر آنند كه اين خطاب با ابراهيم (ع) است وسخن پيوسته است نه مستأنف ، يعنى و قلنا له اذّن فى الناس بالحجّ ، اى ـ ناد فيهم بالحج كقوله : « فاذّن مؤذن بينهم » اى ـ نادى منادى بينهم . ابراهيم چون از بناء خانه فارغ شد فرمان

آمد ازجبّار عالم بوی که عالمیانرا برحج خوان ، قال **ابن عباس** : عنی بالنّاس فی هذه الایة اهل القبلة . ابراهیم گفت بار خدایا آواز من تا کجا رسد و که شنود ؟ رب‌العزه گفت : علیك الاذان و علیّ الابلاغ. ابراهیم برمقام ایستاد آن سنگ که آنرا مقام ابراهیم گویند ، چون ابراهیم علیه‌السّلام بر آن مقام بایستاد بالا گرفت چندانکه کوهی عظیم‌شد ،و گفته‌اند که بر **بوقبیس** شد ، و گفته‌اند که بر **کوه صفا** شد وانگشت در کوش نهاد وروی با شرق وغرب گردانید وبا یمین وشمال، و گفت. یا ایّها النّاس انّ الله بنی لکم هذا البیت و امر کم ان تحجّوه فاطیعوه و اعبدوه ولا تشرکوا به شیئاً ، فاجابه کلّ من یحجّ من اصلاب الآباء و الارحام الامّهات لبیّك اللّهم لبیّك . وقال **ابن‌عباس**:فاوّل من اجابه اهل‌الیمن فهم‌اکثر الناس حجّا . قوله: « یأتوك رجالا » ای ــ مشاةعلی ارجلهم جمع‌راجل مثل قائم وقیام وصاحب‌وصحاب، وراکب ورکاب ، « وعلی کلّ ضامر» ای ـ رکبانا علی کل بعیر مهزول اتعبه‌السّفر لبعده ، « یأتین من کلّ فجّ عمیق » ای ـ یأتی تلك النّوق الضّوامرمن کلّ طریق بعید، یقال بئرعمیقة ای ــ بعیدةالقعر.

« لیشهدوا منافع لهم » ای ــ لیشهدوا مکّة و مشاهدها للحجّ والعمرة ،وقال **سعید بن المسیب و محمد بن علی الباقر** (ع): لیشهدوا العفو والمغفرة. گفته‌اند منافع درین آیت همانست که آنجا گفت :«لیس علیکم‌جناح آن تبتغوا فضلا من‌ربّکم»،هم تجارت‌دنیاست‌وطلب‌روزی‌حلال وهم‌ثواب‌آخرت . «ویذکروااسم‌اللهفی‌ایّام‌معلومات» ذکر اینجا تلبیه است وایّام معلومات‌دههٔ ذی‌الحجة وانّما قیل‌لهامعلومات‌للحرص‌علی علمهابحسابها من اجل‌وقت‌الحجّ فی آخرها روایت کردند از**علی** (ع) که گفت:ایام معلومات روزنحراست وایام‌تشریق‌واین اختیار**زجاج** است.قال‌لانّ‌الذکر‌علی بهیمة الانعام یدلّ‌علی‌التسمیة علی‌نحرهاونحرالهدایا یکون‌فی‌هذه‌الایّام. «فکلوامنها» امرا باحت است نه امروجوب ، میگوید بخورید ازین‌قربان خویش که شمارا مباح‌است خوردن آن نه چون اهل جاهلیت که‌آنرا نمی‌خوردند وبرخود حرام کرده بودند،

علماء دين متفقند كه هدايا و ضحايا چون برسبيل تطوّع باشد نه واجب، روا باشد كه خود از آن خورد، لما روى **جابر بن عبدالله** قال فى قصّة **حجّة الوداع**: وقدم علىّ ببدن من اليمن وساق **رسول الله** مائة بدنة فنحر منها رسول الله ثلاثاً وستّين بدنة بيده، ثم اعطى الشفرة عليّا فنحر ما غبر واشر كه فى هديه وامر من كلّ بدنة ببضعة فجعلها فى قدر فطبخت فاكل من لحمها وشرب من مرقها وفى روايةفاكلا من لحمها وحسّوا من مرقها. اما قربانى كه بشرع واجب آيد چون دم تمتع وقران وجزاء صيد و آنچه بافساد حج واجب شود و آنچه بنذر بر خود واجب كند علما در آن مختلفند قومى گفتند نه روا باشد كه خود از آن خورد، و اين مذهب **شافعى** است و جماعتى فقها، **ابن عمر** گفت آنچه واجب شود بجزاء وصيد ونذر از آن نخورد وباقى همه خورد و اين مذهب **احمد** ست و**اسحق**، امّا مذهب اصحاب رأى آنست كه دم تمتع و قران خورد و آنچه بيرون از آنست از واجبات نخورد. قوله: «واطعموا البائس الفقير» يعنى الزمن الفقير الّذى لاشىء له، البائس الّذى فى بؤس وشدّة من العيش، والفقير الّذى كانه اصيب فقاره.

«ثمّ ليقضوا تفثهم»، التفث الوسخ والقذارة من طول الشعر والاظفار والشعث، يقول العرب لمن تستقذره ما اتفثك، اى ـ ما اوسخك والحاجّ اشعث اغبر لم يحلق شعره ولم يقلم ظفره فقضاء التفث ازالة هذه الاشياء، «ليقضوا» اى ـ ليزيلوا ادرانهم والمراد منه الخروج عن الاحرام بالحلق وقصّ الشارب ونتف الابط والاستحداد وتقليم الاظفار ولبس الثياب المخيطة وقال **ابن عمر و ابن عباس**: قضاء التفث مناسك الحجّ كلّها، وقيل التفث هاهنا رمى الجمار، و قال الزجّاج لاتعرف التفث ومعناه الّا من القرآن، «وليوفوا نذورهم» قرأ **ابو بكر عن عاصم** وليوفّوا بفتح الواو وتشديد الفاء. وقرأ الاخرون وحفص عن عاصم «وليوفوا» بسكون الواو وتخفيف الفاء وهما لغتان، وفى واوفى مثل وصى، واوصى قال **مجاهد**: اراد به نذر الحج والهدى وما ينذر الانسان من شىء يكون فى الحجّ اى ـ ليتّموها بقضائها وقيل المراد منه الوفاء بما نذر على ظاهر، وقيل اراد به الخروج عمّا وجب عليه نذر او لم ينذر، والعرب تقول لكلّ من خرج عن الواجب عليه وفى بنذره، وقال **مالك بن انس**: وفاء النذر

فی هذهالآیة قضاء کلّ نسك معدود كالطوّاف سبعاً والسعی سبعاً والرمی سبعاً ، « و لیتطوّفوا بالبیت العتیق » این طواف واجبست وفرض روزنحر بعد رمی وحلق آنرا طواف افاضت گویند ، و برجمله بدان که طواف سهاند ، طواف قدوم اول که حاج در مکّه شود نخست طواف کند ، **عایشه** گفت : حجّ النّبی (ص) و انّه اوّل شیء بدأبه حین قدم انّه توضأ ، ثم طافالبیت ، واین طواف قدوم سنّت است اگر بگذارد بروی هیچ چیز نیست ، و رمل خاصیت این یك طوافست . طواف دوم طواف افاضت است روز نحر و این طواف رکنی است از ارکان حجّ که حجّ و عمره بی طواف افاضت درست نیایـد ، و تا این طواف نکند تحلّل از احرام حاصل نشود روی عن **عائشة** قالت : حاضت حفصةلیلة النفرفقالت ما ارانیالاّ حابسکم فقالالنبیّ (ص) : عقری حلقی اطافت یومالنحر، قیل نعم قال فانفری ، وهذا دلیل انّ من لم یطف یومالنحر طواف الافاضة لایجوزله ان ینفر . سوم طواف وداع کسی که خواهد از مکه بیرون شود تا بمسافت قصر اورا رخصت نیست که بیطواف وداع بیرون شودواگر بگذارد قربانی واجب شود بروی . مگرزن حائض که اورارواست ترك وداع.قال **ابنعباس:** امرالنّاس ان یکونآخرعهدهمبالبیت الاّ انّه رخصللمرأة الحائض .«ولیطوّفوا» انّما شدّدالطآء لانّ التآء مندرجة فیه بالبیت العتیق،سمّی عتیقاً لانّ الله تعالی اعتقه من ایدیالجبابرة ان یصلوا الی تخریبه فلم یظهرعلیهجبّار قطّ وهذا قول **ابنعباس و مجاهدوقتادة** ، وقیل سمّی به لانّه قدیم وهو اوّل بیت وضع للنّاس،بناهآدم و جدّده ابرهیم ،یقال دینار عتیق ای ـ قدیم ، وقیل سمّی عتیقاً لانّالله تعالیاعتقه منالغرق فانّه رفع ایامالطـوفانفلم یهدمه ، وقیلالعتیق الکریم ، یقال لکرامالخیل العتاق ، وسمّی **ابو بکر الصدیق** العتیق ، لانه عتیق منالنّار، ویقال لعتاقةوجهه وهی حسنه .

« **ذلك** » هذه کلمة لها تزداد فی القرآن یختم بها الکلام ، و کـذلك هذا یختم بها الکلام فـی مـواضع مـن القرآن کقوله : « مالـه مـن نفاد هذا ». « ومن یعظّم حـرمـات الله » قـال **ابنزید** : الحرمـات هـاهنا البیت الحرام و البلد الحرام

والمسجدالحرام والمشعر الحرام والشهر الحرام ، والاحرام ، وقيل الحرمات الحجّ والعمرة وسائر المناسك ، ومعنى الحرمة ماوجب القيام به وحرّم التفريط فيه «فهو خيرله » اى ـ التعظيم خيرله، « عند ربّه » ثوابٌ له مدّخر . « واحلّت لكم الانعام » ان تأكلوها اذا ذبحتموها وهى الابل والبقر والغنم ، « الاّ مايتلى عليكم » تحريمه فى قوله : « حرمت عليكم الميتة والدّم ولحم الخنزير » الآيه.وقيل«الاّمايتلى عليكم» فى قوله :«يا ايّها الّذين آمنوا لاتقتلّوا الصيد و انتم حرّم ». « فاجتنبوا الرّجس من من الاوثان »اى ـ كونوا من عبادة الاوثان على جانب. و«من» هاهنا لتلخيص جنس من الاجناس لاللتبعيض ، والمعنى فاجتنبوا الرّجس الّذى هو وثن ، و انّما سمّاها رجساً لانّها فى وجوب اجتنابها كالرّجس ولانّهم كانوا يلطخون الاصنام بدم الاضاحى وهو نظير قوله : «انّما المشركون نجس » وانّما اراد به خبث الاعتقاد،و قيل تقديره اجتنبوا الاوثان الّتى هى رجس ، اى ـ هى سبب رجس، و الرّجس بمعنى الرجز وهوالعذاب ، « واجتنبوا قول الزّور » يعنى الكذب والبهتان . وقيل شهادة الزّور، روى انّ النبى (ص) قام خطيباً فقال :«يا ايّها النّاس عدلت شهادة الزّور بالشّرك بالله » ، ثمّ قرأ هذه الآية . و قيل الزّور هاهنا الشّرك بالله عزّوجلّ . قال **الزجاج**:الآية تدلّ على انّهم نهوا ان يحرّموا ما حرّم اصحاب الاوثان ، نحو قولهم . مافى بطون هذه الانعام خالصة لذكورناو محرّم على ازواجنا ، و نحو تحريمهم البحيرة والسائبة . فاعلمهم الله عزّوجلّ انّ الانعام محلّلة الاّ ما حرّم الله منها.ونهاهم الله عن قول الزّور ،ان يقولوا هذه حلال وهذا حرام ليفتروا على الله الكذب.

« حنفاءلله » الحنفاء جمع حنيف ، والحنيف اسم لمتّبع هذه الملة ، والمسلم اسم سمّى به ابرهيم نفسه واهل دينه ، والمعنى حنفاء لله على ملّة ابرهيم مخلصين بالتلبية،« غيرمشركين به » لانّهم كانوا يقولون لبّيك لاشريك لك الاّ شريك هو لك تملكه وما ملك . قال **قتادة**: كانوا فى الشّرك يحجّون و يحرّمون البنات و الامّهات والاخوات وكانوا يسمّون حنفاء ، فنزلت، «حنفاء لله غيرمشركين به »اى ـ حجّاجاً

لله مسلمين موحدّين ، يعنى من اشرك لايكون حينفاً ، « ومن يشرك بالله فكانّما خرّمن السّماء » اى ـ سقط من السّماء ، « فتخطفه الطيّر » ، قرأ اهل المدينة « فتخطّفه الطيّر » بفتح الخاء و الطآء مشدّده الطآء ، والوجه انّه تتخطفه بتائين ، فحذف تاء التفعل لاجتماع التائين ، فبقى تخطفه ، وقرأ الباقون فتخطفه باسكان الخاء وفتح الطاء وتخفيفها ، والوجه انّه مضارع خطف بكسر الطاء يخطف بفتحها وفيه لغتان : خطف يخطف . كعلم يعلم ، و خطف يخطف كضرب يضرب ، و الاوّل اعلى . والخطف و الاختطاف و التخطف سلب الشئ بسرعة ، « اوتهوى به الرّيح فى مكان سحيق » ، الهوى ـ السقوط ، والسحيق ـ البعيد . يقال سحق بالضّم بعد ، وسحق بالفتح ابعد ، و سحق بالكسر هلك ، و هذا مثل ضربه الله سبحانه للكافر شبّه حاله حال من خرّمن السّماء فكما لايرجى لهذا الخارّ من السّماء الحيوة ، لايرجى للمشرك الخلاص . ، و قيل شبّه حاله حال من خرّمن السّماء فانّ عاقبته الهلاك ، امّا ان يهلك قبل ان يصل الى الارض يتخطف الطّير ايّاه ، وامّا ان يصل الى الارض فيتقطّع ، كذلك الكافر امّا ان يعاجل بالعقوبة به قبل وصوله الى الآخرة ، وامّا ان يمهل حتى يهلك فى الآخرة قال **الحسن** : شبّه اعمال الكفار بهذا الحال فى انّها تذهب وتبطل فلا يقدرون على شئ منها .

« ذلك » يعنى الّذى ذكرت من اجتناب الرّجس وقول الزّور وتعظيم شعائر الله . « من تقوى القلوب » اى ـ من اخلاص القلوب . قال **ابن عباس** : شعائر الله ، البدن والهدى ، واصلها من الاشعار وهو اعلامها بوجاء المشقص فى سنامها حتى يسيل الدّم ، فيكون الدّم شعاراً لها اوقلدت بلحاء الشجر او النعل لتعرف انّها هدى و تعظيمها استسمانها واستحسانها .

« لكم فيها » اى ـ فى البدن قبل تسميتها للهدى منافع فى درّها ونسلها واصوافها و اوبارها وركوب ظهرها ، « الى اجل مسمّى » يعنى الى ان يسمّيها ويشعرها ويوجبها هدياً ، فاذا فعل ذلك لم يكن له شئ من منافعها ، « ثمّ محلّها » موضع نحرها « عند

«البيت العتيق» يريد ارض الحرم كلّها كما قال فلايقربوا المسجد الحرام ، يعنى الحرم كلّه ، وقيل معناه «لكم فيها» اى ـ فى الهدايا منافع بعدايجابها وتسميتها هدايا بان تركبوها و تشربـوا البانها عندالحاجة ، « الى اجل مسمّى » يعنى الى ان تنحروهـا . روى **ابوهريره** انّ **رسول الله** (ص) رأى رجلا يسوق بدنة فقال له : اركبها؛ فقال يارسول الله انّها بدنة، فقال اركبها ويلك فى الثانية والثالثة. وقال بعض المفسّرين اراد بالشعائر مناسك الحجّ ومشاهد مكّة ومواضع النسك . « لكم فيها منافع » يعنى بالتجارات و المعاملات فى الاسواق ، «الى اجل مسمّى » يعنى الى وقت الخروج من مكّة ، و قيل « لكم فيها منافع » بالاجر و الثواب فى قضاء المناسك ، « الـى اجل مسمّى »اى ـ على انقضاء ايّام الحجّ . « ثم محلّها الى البيت العتيق»اى ـ محلّ النّاس من احرامهم الى البيت العتيق ان يطوفوا طواف الزيارة يوم النحر.

« ولكلّ امّة » اى ـ جماعة مؤمنة سلفت قبلكم ، « جعلنا منسكا » ، قرأ **حمزة و الكسائى** منسكا بكسر السين هاهنا وفى آخر السّورة، اى ـ مذبحاً وهوموضع القربان و قرأ الآخرون منسكا بفتح السين على المصدر مثل المدخل والمخرج ، اى ـ اراقة الدمآء وذبح القرابين ، « ليذكروا اسم الله على مارزقهم من بهيمة الانعام » ، عند نحرهاوذبحها، سمّيت بهيمة الانعام لانّها لايتكلّم يعنى لاستبهامها عن الكلام ، و قال بهيمة الانعام قيّد بالانعام لانّ من البهائم ماليس من الانعام كالخيل والبغال والحمير لا يجوز ذبحها فى القرابين . « فالهكم اله واحد » اى ـ سمّوا على الذبائح اسم الله وحده فانّ الهكم واحد ، « فله اسلموا » انقادوا واطيعوا واسجدوا لوجهه واذبحوا على اسمه .
« بشر المخبتين » اى ـ الخاشعين المتواضعين المطمئنين الى الله،وقيل هم المخلصون الرّقيقة قلوبهم ، وقيل هم الّذين لايظلمون واذا ظلموا لـم ينتصروا . « الّذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم والصّابرين على ما اصابهم» من البلاء والمصائب ، « والمقيمى الصّلوة » اى ـ المقيمين الصّلوة فى اوقاتها والمتمّين لها بوضوئها وركوعها وسجودها، « و ممّا رزقنـا هـم ينفقون » اى ـ ممّا اعطينا هـم مـن الامـوال يخرجـون

الزکوة و یتصدّقون ،

« والبدن » جمع بدنة کخشبة و خشب ، واصله الضّم ثم خفّف ، وقیل بادن و بدن کفاره وفره واصلها من الضخامة . یقال بدن بدانة ، اذا ضخم ضخامة ،والبدن، الابل. وقیل الابل والبقر و لایسمّ الغنم بدنة،« جعلنا ها لکم من شعائرالله » جمع شعیرة وهی العلامة ، ای ـ هی علامة لطاعتکم ، وقیل من شعائرالله . ای ـ من معالم دین‌الله، « لکم فیها خیر» ای لکم فی نحرها وذبحها ثواب، وقیل فیها خیرمن‌احتاج الی ظهر ها رکب وان احتاج الی لبنها شرب . « فاذکروا اسم‌الله علیها » ای ـ علی نحرها. قال **ابن‌عباس** :هوان یقول‌بسم‌الله والله اکبر لااله‌الاالله‌والله اکبر. «صوافّ» ای ـ قیاماً علی ثلث قوائم جمع صافة وهی الّتی صفت رجلیها واحدی یدیها ویده الیسری معقولة فینحرها کذلك ، عن **زیادبن جبیر** قال رأیت **ابن‌عمر** اتی‌علی رجل قد اناخ بدنة ینحرها قال ابعثها قیاماً مقیدةسنّة **محمّد** (ص)،وقال **مجاهد** : الصواف اذا عقلت رجلها الیسری وقامت علی ثلث قوائم . وقرأ **ابن مسعود** صوافن وهی ان تعقل منهاید وتنحرعلی ثلث وهو مثل‌صوافّ ، وقرأ **ابیّ والحسن و مجاهد** صوافی بالیای ای. صافیة خالصةلله عزّوجل لاشریك له فیها، و قیل معنی‌صواف ای ـ مصطفة واقعة بعضها الی جنب بعض فی صف واحد مدح‌الله‌عزّوجل‌هذاالصفّ کما مدح‌صفّ القتال فی‌قوله . « انّ‌الله یحبّ الّذین‌یقاتلون فی‌سبیله صفّا»ـ«فاذا وجبت جنوبها » ای ـ سقطت بعدالنحر فوقعت جنوبها علی‌الارض ، « فکلوا منها » هذا توسیع و اذن ، « واطعموا القانع والمعترّ » هذا ترغیب‌وامر ، والقانع من‌القنوع وهوالسؤال، لیس من‌القناعة ومنه قول‌الشاعر:

لمال المرء یصلحه فیغنی مغافره اعف من‌القنوع

قال **ابن‌عباس‌وسعیدبن‌جبیر والحسن‌والکلبی** : القانع الّذی یسأل ، والمعترّ الّذی یتعرض ولایسأل ، وقال **المجاهد** : القانع جارك وان کان غنیّاً ، وقیل‌القانع

كالتّابع والخادم لاهل البيت ، و قيل القانع الّذى يأتيك سائلاوالمعترّ الّذى ينتظر الهدية . « كذلك» اى ـ مثل ما وصفنا من نحرها قياماً ، « سخـّرناها لكم » نعمة منّا لتتمكّنوا من نحرها، « لعلّكم تشكرون » لكى تشكروا نعمتى .

« لن ينال‌الله لحومها ولادماؤها»وقال **ابن‌عباس** :كانوا فى الجاهليّة اذاذبحوا القرابين لطخوا جدار الكعبة بدمائها قربة الى الله عزّوجلّ فهمّ‌المسلمون بمثل ذلك فانزل‌الله:«لن‌ينال‌الله‌لحومهاولادماؤها». قرأ **يعقوب** وحده‹ لن تنال ولكن‌تناله بالتاء فيهما ، والوجه انّه انّث الفعل فيهما لتأنيث‌الفاعل، امّا الاوّل وهو قوله:«لن تنال‌الله لحومها » فانّما انّث تنال لانّ فاعله جماعة وهى قوله : « لحومها » ، وامّا الثانى . هوقوله : « تناله التقوى » فانّما انّثه‌لانّ فاعله التقوى وهى مصدر مؤنث لكونه على فعلى ، و قرأالباقون باليای فيهما والوجه انّ تذكيرالفعل انّما هوللفصل بين‌الفعل وفاعله ، امّا الاوّل فقد فصل بين‌الفعل منهو هو ينال و بين فاعله وهو اللّحوم بلفظ اللّهواكدّ التذكير لانّ تأنيث اللّحوم تأنيث‌جمع فيجوز تذكيره، وامّا الثانى‌فقدفصل بين‌الفعل منهوبين‌فاعله بالهآء وهو ضميرالمفعول فى‌قوله : «يناله‌التقوى»‹ والتأنيث فى‌الفاعلين غيرحقيقى فاالامرفيه اسهل ، والمعنى لن ينال‌الله النفع فيما امركم به من ذبح‌البدن‌بل‌نفع ذلك‌راجع‌اليكم ‹ وانّمايصل‌اليه اخلاصكم ونيّاتكم ومقاصدكم، وقال **مقاتل** :لن‌يرفع‌الى‌الله لحومها ولادماؤها ولكن يرفع‌الله منكم الاعمال الصالحة والتقوى و الاخلاص وما اريد به وجه‌الله نظيره قوله : « اليه يصعد الكلم الطيّب ».

« كذلك سخـّرها لكم »اعاد قوله:«كذلك سخـّرناهالكم» لانّ الاوّل ايجاب الشّكر والثّانى بيان انّ التكبير من الشكرلله، يعنى سخرها لكم «لتكبروا‌الله‌على‌ماهداكم» ‹ يريدبه التسميةعندالذبح. وقيل يريد به التكبير ايّام التشريق ، « وبشّر المحسنين» اى‌ـ المطيعين‌لله بالجنّة .

النّوبة الثالثة

قوله: « واذ بوّأنا لابرهیم مکان‌البیت» الآیة. قال **ابن‌عطاء** :وفـّقنا‌البناء البیت ومکنّاه منه واعنّاه علیه وقلنا له:«لاتشرك بی شیئا » ای- لاتلاحظ البیت‌ولا تنظر الی بنائك . می گوید ابراهیم را تمکین کردیم وساز و آلت وقوّت و مهارت و قدرت و معونت دادیم تا خانهٔ کعبه را بنا کرد چنانکه خواستیم وفرمودیم ،آنگه اورا گفتیم کرده و ساختهٔ خود منگر توفیق و معونت مانگر ، وجهد خود مبین ارادت وعنایت مابین . ای جوانمرد بنده را دودیده داده‌اند تا بیك دیده صفات آفات نفس خودبیند وبیك دیده صفات الطاف کرم حق بیند ، بیك دیده فضل او بیند . بیك دیـده فعل خودبیند ، چون فضل اوبیند افتخار کند ، چون فعل خود بیند افتقار آورد ، چون کرم قدم بیند در ناز آید ، چون قدم عدم خاك بیند درنیاز آید ،آن شوریدهٔ عراق سوختهٔ آتش فراق **شبلی** گاهی می گفت : لیتنی کنت‌این نباذ لم‌اعرف‌هذاالحدیث . کاشکی‌مرا خراباتی بودی و مرابا این حدیث سروکارنبودی ، وگاه گفتی کجایند ملائکهٔ ملکوت وسکّان حظایر قدس تا پیش تخت دولت و سریر عزت ما ساطین بر کشد .

گه با کف‌پرسیمم و گه درویشم گه با دل پر نشاط و گه دل ریشم
گه بازپس خلق و گهی‌درپیشم من بوقلمون روزگـار خویشم

« وطهرّ بیتی » یعنی الکعبة علی لسان العلم ، و علی بیان الاشارة معناه فرّغ قلبك عن‌الاشیاء سوی ذکرالله . می گوید دل خویش را یکبارگی باذکرمن پرداز هیچ بیگانه وغیری را بدوراه مده که دل پیرایهٔ شراب مهرومحبت ماست . القلوب اوانی‌الله‌فی‌الارض‌فاحبّ الاوانی الی‌الله اصفاها وارقها واصلبها . هردلی که ازمکوّنات صافی‌تر وبرمؤمنان رحیم‌تر آن دل بحضرت‌عزت‌عزیزتر ومحبوب‌تر، دل سلطان‌نهاد تست زینهار تا اورا عزیزداری‌وروی وی از کدورت هوی وشهوت نگاه داری‌وبظلمت

وشهوت دنیا آلوده نگردانی . **بداود** (ع) وحی آمد که : یا داود طهّر لی بیتاً اسکنه. ای داود خانه پاك گردان تا خداوند خانه بخانه فرو آید ، گفت بار خدایا وای ّ بیت یسعك ؟ آن کدام خانه است که عظمت وجلال ترا شاید؟ گفت آن دل بندهٔ مؤمن است ، گفت بارخدایا چگونه پاك گردانم ؟ گفت آتش عشق درو زن تا هرچه نسب ما ندارد سوخته گردد ، و آنگه بجاروب حسرت بروب تا اگر بقیّتی مانده بود پاك بروبد ، ای داود از آن پس اگر سرگشته‌ای بینی درراه طلب ما آنجاش نشان ده که خرگاه قدس ما آنجاست ، انا عندالقلوب المحمومة .

قوله: « واذّن فی النّاس بالحجّ » حج دو حرفست حاء وجیم، حاء اشارتست بحلم خداوند، جیم اشارتست بجرم بنده ، فکانّه قال جئت بجرمی الی حلمك فاغفرلی ، خداوندا آمدم با جرم خویش بیامرز مرا بفضل خویش . اعرابئی را دیدند دست در استار کعبه زده و می گوید : من مثلی ولی اله ان اذنبت منّانی و ان تبت رجّانی وان اقبلت ادنانی، وان ادبرت نادانی . چومن کیست ومرا خداوندی است که اگر گناه کنم نراند ونعمت بازنگیرد واگر بازآیم بپذیرد وبنوازد واگر روی بدرگاه وی آرم نزدیك کند ، واگر بر گردم بازخواند و خشم نگیرد . در **تورات موسی** است یابن آدم اکلت رزقی ولم تشکرنی وبارزتنی ولم تستحی منّی عبدی ان لم تستحی منّی فانا استحی منك . « یاتوك رجالا و علی کلّ ضامر » پیادگان را در راه حج برسواران رتبت بیشی داد و باین کرامت ایشانرا مخصوص کرد از بهر آن که رنج ایشان بیش از رنج سوارانست پایهاشان آبله کرده غبارراه برروی و محاسن ایشان نشسته برامید مشاهدهٔ کعبهٔ مقدّسه باررنج برخود نهاده وبترك راحت و آسایش بگفته، وازین عجبتر که چون ذکرسواران کرد مرکوب بذکر مخصوص کرد نه راکب ، گفت : « وعلی کلّ ضامر »،ازبهر آن که رنج رفتن و گرانی بار برمرکوبست نه بر راکب . آری کسی که خواهد که تا آن حجرمبارك که بروی رقم تخصیص کشیده وخلعت یمین‌الله فی‌الارض یافته آنرا مصافحت کند و بناز آنرا در بر گیرد کم از آن

نباشد که درراه طلب او باری برخود نهد ورنجی بکشد ، آن کعبۀمشرّفۀ مقدسه که تومی بینی هزاران سال بتخانۀ کافران کرده بودند تا از غیرت نظر اغیار بخداوند خود بنالید که پادشاها مرا شریف‌ترین بقاع گردانیدی ورفیع ترین مواضع ساختی آنگه ببلاءوجود اصنام مرا مبتلا کردی ، ازبارگاه جبروت بدو خطاب رسید آری چون خواهی که معشوق صدو بیست واند هزارنقطۀ طهارت باشی و خواهی که همۀ اولیاء و صدّیقان و طالبانرا در راه جست‌خود بینی و ایشانرا بناز در کنار گیری و هزاران ولی وصفی را جان ودل درعشق خود بسوزی وبگدازی . یا دران بادیۀ مردم خوار بی جان کنی کم از آن نباشد که روزی چند این بلا و محنت‌بکشی و صفات صفا و مروۀ خود دربطش قهرغیرت فرو گذاری.

« لیشهدوا منافع لهم »روند گان در راه حق مختلفند ومنافع‌هریکی بر اندازۀ روش اوست وبقدر همت او ، ارباب اموال را منافع مال ومعاش است ، ارباب اعمال را،منافع حلاوت طاعات‌است،ارباب احوال را منافع صفاء انفاس‌است ، **بوشعیب سقا** بقصد حج ازشهر **نیشابور** بیرون‌آمد احرام گرفته، چون قدم دربادیه نهاد بهرمیل که رسید دو رکعت نماز کرد تا بمقصد رسید . آنگه گفت . رب العزّه می گوید : «لیشهدوامنافع‌لهم » وهذا منافعی فی‌حجّی، گفت حاجیان‌وزائران که از اقطار عالم روی بدین کعبۀ شریف نهاده‌اند بدان می آیند تا بمنافع خویش رسند ، چنانکه الله تعالی می گوید ، ومنافع من درین حج آن رکعتهاء نماز است که مقام رازست . المصلّی‌یناجی ربّه . و گفته‌اند منافع ایشان آنست که **مصطفی** (ص) گفت : «اذاکان یوم عرفة ینزل‌الله الی‌السّماء الدّنیا فیباهی بهم الملائکة فیقول انظروا الی عبادی ائتونی‌شعثاً غبراً من کلّ فجّ عمیق ، اشهدکم انّی قدغفرت لهم ، فتقول الملائکة یا ربّ فلان‌کان یرهق وفلان وفلانة ، قال یقول‌الله عزوجل، قدغفرت‌لهم ».

«ذلك ومن‌یعظّم‌حرمات‌الله‌فهوخیر له‌عندربّه»، تعظیم‌حرمات‌کارجوانمردانست وسیرت صدّیقان ، اصحاب خدمت دیگرند وارباب حرمت‌دیگر، ترك خدمت‌عقوبت

بازآورد، ترك حرمت داغ فرقت نهد ، نتیجهٔ خدمت ثوابست و درجهٔ ثمرهٔ حرمت لذّت‌صحبتست و انس خلوت ، او که برمقام شریعت خدمت کند ناظر بمقام است ، و او که درعالم حقیقت حرمت شناسد ناظر بحق‌است ، رسول‌خدا **محمّد مصطفی** (ص) که خورشید فلك سعادت بود وماه آسمان سیادت درصدف‌شرف‌وطراز کسوت وجود، شب معراج اطناب خیمهٔ سرّ خود ازهمه مقامات روندگان بکند ناظر بحق گشت نه ناظر بمقام ، عالمیان همه درمقامات مانده وسیّد ازهمه بر گذشته و نظر بحق داشته ، لاجرم ازبارگاه عزت جبروت این‌خلعت کرامت‌یافته که : «مازاغ البصر وماطغی» . لطیفه‌ای دیگر ازین عجبتر شنو. اهل خدمت‌چون نالند ازغیر دوست بدوست نالند، واز غیردوست بدوست نالیدن در راه جوانمردان شرك است که تا غیری می‌نبینداز و بدوست می ننالد ، باز اهل حرمت چون نالند از دوست بدوست نالند و از دوست بدوست نالیدن عین توحیدست ، از روی ظاهر شکوی می‌نماید امّا از روی باطن شکرست . می بازنماید که جز تو کسی ندارم با که گویم،جز تو کسی رانبینم بکه نالم ، خلق پندارند کــه وی گله میکند و او خود باین سخن اخلاص محبت عرضه می‌کند ازاینجاست که حق جلّ جلاله ازنالهٔ **ایوب** خبرداد که : « مسّنی الضرّ»وبا این ناله او را صابرخواند که : « انّا وجدناه صابراً نعم‌العبد »، اگرشکوی بودی او را صابر کــی خواندی ، باز نمود که شکوی آنگه بود که بغیرما نالد، امّا چون بما نالدآن شکوی نبود ، ایوب نگفت : ای عالمیان:« مسّنی الضرّ » بلکه گفت : « ربّ انّی مسّنی الضرّ » عجز وفقر خویش بحضرت مولی بنهاد ذلّ خویش بر بی‌نیازعرضه کرد و ادب حضرت بنعت حرمت بجای آورد ، اینست بیان تعظیم حرمت و شرط آداب عبودیت .

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « انّ اللّه یدافع عن الّذین آمنوا » اللّه بازدارد از گرویدگان [کید دشمن ایشان] ، «انّ اللّه لا یحبّ کلّ خوّان کفور (۳۸) » اللّه دوست ندارد هر کژ کاری ناسپاس ،

« اذن للّذین یقاتلون » دستوری دادند ایشانرا که جنگ کنند بـا دشمن ، « بانّهم ظلموا » از بهر آن بیداد که بر ایشان کردند ، « و انّ اللّه علی نصرهم لقدیر (۳۹) » واللّه بر یاری دادن ایشان براستی که تواناست .

« الّذین اخرجوا من دیارهم بغیر حقّ » ایشان که بیرون کـردند ایشانرا از خان ومان ایشان به نشایست بی هیچ چیز ، « الّا ان یقولوا ربّنا اللّه » جز زان که میگفتند خداوند ما اللّه است ، « ولولا دفع اللّه النّاس بعضهم ببعض » و اگر نه بازداشت اللّه بودی که ایشانرا ازیکدیگر بازداشت ، « لهدّمت صوامع » فروهشتندی صومعه‌های راهبان ، « و بیع » و کلیسیاهـای تـرسایان ، « و صلوات » و کنیسه‌های جهودان ، « و مساجد یذکر فیها اسم اللّه کثیراً » و مسجد های مسلمانان کـه اللّه را خوانند ویاد کنند در آن ببانك نماز ونماز ، « ولینصرنّ اللّه من ینصره » وبراستی که اللّه یاری دهد آن کسانی را که دین اورا یاری دهند ، « انّ اللّه لقویّ عزیز (٤۰) » که اللّه براستی با نیرواست با هر کس تاونده .

« الّذین ان مکّنّاهم فی الارض » ایشان که اگر ایشانرا در زمین دسترس دهیم و پایگاه ، وسلطانان نشانیم ، « اقاموا الصّلوة » نماز بپای دارند ، « و آتوا الزّکوة » وزکوة مال دهند ، « وامروا بالمعروف » و نیکوکاری فرمایند ، « و نهوا عن المنکر » و از ناپسند بـاززنند ، « ولله عاقبة الامور (٤۱) » واللّه راست سرانجام همهٔ کارها ،

[همه آن بود که او خواهد و آن رود که اوراند]

« **و ان یکذّبوك** »واگر دروغ زن گیرند ترا ، « **فقد کذّبت قبلهم** » دروغ زن گرفت پیش ازایشان[پیغامبران خویش را]«**قوم نوح وعاد وثمود** (۴۲)»قوم نوح وقوم هودوقوم صالح« **و قوم ابرهیم** »نمرودواصحاب او،« **وقوم لوط** (۴۳)»وقوم لوط

« **و اصحاب مدین** » و قوم شعیب ، « **وکذّب موسی** » و دروغزن گرفتند موسی را ، « **فاملیت للکافرین** » فرو گذاشتم کافرانرا و درنگ دادم ، « **ثم اخذتهم** »آنگه فرا گرفتم ایشانرا ، « **فکیف کان نکیر** (۴۴) » چون دیدی و چون بود ناپسندیدن من .

« **فکاین من قریة اهلکناها**»ای بسا شهرا که هلاك کردیم آنرا،«**وهی ظالمة**» وستمکار ایشان بودند ، « **فهی خاویة علی عروشها** » آنکه آن شهر ازمردمان خالی، دیوار ها افتاده بر کازها. « **و بئر معطّلة** » و آنکه چاه بازمانده از[دشتیان]،« **و قصر مشید** (۴۵) »وکوشك استواررفیع [بازمانده ازشهریان].

«**افلم یسیروافی الارض** »به نروند درزمین، «**فتکون لهم قلوب یعقلون بها**» وایشانرا دلهائی بودی هشیار که دریافتندی، « **او آذان یسمعون بها** » گوشهائی بودی شنوا تا صواب بشنیدند بآن ، « **فانّها لاتعمی الابصار** » که آن جای چشمهای سر نابینا نیست ، « **ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصّدور** (۴۶) » لکن چشمهای دل نابیناست که دربرهاست.

« **ویستعجلونك بالعذاب** » می‌شتابند ترا بعذاب ، « **ولن یخلف الله وعده** » والله گفت خود مخالفت نکند و وعده بنگرداند، « **وانّ یوماً عندربّك** » وروزی بنزدیك خداوند تو، « **کالف سنة ممّا تعدّون** (۴۷) » چون هزارسالست ازآنچه شما می شمرید .

« **وکایّن من قریة** » وای بسا شهرا ، « **املیت لها** » که درنگ دادم آنرا، « **وهی ظالمة** » ایشان برستمکاری خویش ، « **ثمّ اخذتهاوالیّ المصیر** (۴۸)»

آنگه فرا گرفتم آنرا و باز گشت‌بامن.

« **قل یاایّها النّاس** » بگوی ای مردمان، « **انّما انالکم نذیر مبین**(٤٩) » من شمارا بیم نمائی آگاه کننده‌ام آشکارا.

« **فالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات** »ایشان که بگرویدند و کارهای نیك کردند، « **لهم مغفرة و رزق کریم**(٥٠) » ایشانرا آمرزش است و روزی نیکو [بی رنج]،

« **والّذین سعوا فی آیاتنامعاجزین** »وایشان که برسخنان وپیغام ماخاستند که‌مارا [کم آرند بپندار خویش و گرویدگانرا] عاجز آرند [برنج نمودن‌ایشان] «**اولئك اصحاب الجحیم**(٥١) » ایشان فردا آتشییانند.

« **وما ارسلنامن قبلك من‌رسول ولانبیّ** » نفرستادیم پیش از تو هرگز فرستاده‌ای ونه هیچ پیغامبری، « **الّااذا تمنّی** »مگر آنکه که کتاب الله می‌خواند، «**القی الشّیطان فی امنیّته** » دیو چیزی در افکند در خواندن وی، « **فینسخ الله مایلقی الشّیطان** » الله آنچه دیودرافکند بیفکند [ازسخنان‌خویش] «**ثمّ یحکم‌الله آیاته**» پس‌محکم گرداند وروشن آنچه خود فرستاده بود ازسخنان خویش،«**والله علیم حکیم** (٥٢) » والله داناست وراست‌دان.

«**لیجعل مایلقی الشّیطان فتنة** » آنرا کند تاآنچه دیو در افکند تباهی و آزمایشی کند، « **للّذین فی قلوبهم مرض** » ایشانرا که‌در دلهای‌ایشان بیماری‌است وگمان، « **والقاسیة قلوبهم** » و ایشانرا که سخت دلانند، « **وانّ الظالمین لفی شقاق بعید** (٥٣) » وکافران درستیز وخلافند [در رفتن‌وازحق تعالی] دور.

« **ولیعلم الّذین اوتوا العلم** » تابدانندایشان که دانایانند، « **انّه الحقّ من ربّك** » که آن حکم‌حق‌است از خداوندتو، « **فیؤمنوا به** » و بدان ایمان آرند.

« **فتخبت‌لهم قلوبهم** »، و دلهای ایشان آنرا نرم گردد، « **وانّ الله لهادالّذین آمنوا الی صراط مستقیم** (٥٤) » والله تعالی براستی که راه نمای مؤمنانست

براه راست .

« **ولایزال الّذین کفروا فی مریة منه** »همیشه ناگرویدگان در گمانند ازین نامه که بتو آمد ، « **حتی تأتیهم السّاعة بغتة** » تا آنگه که رستاخیز با ایشان آید ناگاه ، « **اویأتیهم عذاب یوم عقیم** (۵۵) » یا بایشان مرگ روز بدر .

« **الملك یؤمئذ لله** » پادشاهی آن روز الله تعالی راست « **یحکم بینهم** » داوری بردمیان ایشان ، « **فالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » ایشان که بگرویدند وکارهای نیك کردند ، « **فی جنّات النعیم** (۵۶) »در بهشتهای نازند .

« **والّذین کفروا وکذّبوا بآیاتنا** » وایشان که کافر شدند وبدروغ داشتند پیغامهای ما ، « **فاولئك لهم عذاب مهین** (۵۷) » ایشانند که ایشان راست عذابی خوار کننده .

النّوبة الثانیة

قوله تعالی . « انّ الله یدافع » ـ **ابن کثیر** وقرّاءبصره یدفع خوانند بی الف ، و باقی یدافع بالف ، ومعنی هردویکسانست یعنی یدفع عن المؤمنین کید عدوّهم و وشرّهم . این آیت بساط آیت ثانی است ازبهر آن که اوّل آیت که بقتال فرو آمد این آیت بود که : « اذن للّذین یقاتلون » ، رسول را و یارانرا فرمودند تا با اهل زمین جنگ کنند قیاصره واکاسره واقیال وغیر ایشان، ودر آن عصر اهل زمین همه کفّار بودند ومؤمنان درجنب ایشان اندك ، ربّ العزّه ایشانرا وعدۀ نصرت داد و دفاع ، و ایشانرا درین آیت برقتال داشت و دلیر گردانید گفت الله شر ایشان و کید ایشان گرچه بسیارند باز دارد از مؤمنان اگر چه اند کند ، و گفته‌اند معنی آیت برعموم است ، ای ـ یدفع عن المؤمنین بنور السنّة ظلمة البدعة، وبنور الایمان ظلمة الکفر.

« انّ‌الله لایحبّ کلّ خوّان کفور » ـ هذان اسمان یشملان کلّ کافر بالله، ای ـ کلّ خوّان فی‌امانة الله، کفور لنعمته، یقال‌الخوّان الّذی عادته وسنّته الخیانة، والکفور الّذی عادته الکفران، بینّ‌الله سبحانه انّه انّما یدفع‌عمن لیس بخوّان‌ولا کفور.

« اذن » بضم الف قراءت **نافع و ابوعمرو وعاصم ویعقوب** است برفعل مجهول، باقی اذن بفتح الف خوانند یعنی اذن‌الله « للّذین یقاتلون »، و اذن گفت نه امر یعنی که الله تعالی حرص ایشان دید برقتال دشمن و اعلاء کلمه حقّ آن از ایشان بپسندید وایشانرا بقتال دستوری داد وتولّی نصرت ایشان کرد و دفاع ایشان « یقاتلون » بفتح تاء قراءت **نافع** است و **ابن‌عامر و حفص**. یعنی اذن للمؤمنین الّذین یقاتلهم المشرکون، باقی بکسر تاء خوانند، یعنی اذن للمؤمنین الّذین یصلحون‌للقتال‌فی‌قتال الکفّار، « بانّهم‌ظلموا » یعنی بسبب‌ان ظلموا اولانّهم‌ظلموا اومن اجل انّهم ظلموا اوجزاء بان ظلموا فاخرجوا من دیارهم فاوذوا. « و انّ الله علی نصرهم‌لقدیر » هذا تفسیر الدّفاع. و قیل « اذن للّذین یقاتلون » ای ـ قضی للمجاهدین‌انّهم ربّما هزموا اوقتلوا احیانا مع ان‌الله‌علی‌نصرهم لقادر. باین‌قول‌معنی آنست که الله‌تعالی حکم راند وقضا کرد وخواست ایشانرا که جنگ کنند بادشمن دین که‌بر ایشان‌ستم آید گاه گاه‌با آنکه‌الله‌تعالی‌بر یاری‌دادن‌ایشان بر استی که قادراست وتوانا، و « اذن » درقرآن جایها بیاید بمعنی قضاء، منها قوله: « فمنهم ظالم لنفسه» الی قوله : «باذن الله » ومنها ماخاطب به عیسی : « واذتخلق من‌الطین کهیئة الطیر باذنی». آنگه تغریت کرد گفت : « الّذین اخرجوا من دیار هم »ای ـ اخرجوا من مکّة ظلماً « بغیرحقّ » ، ای ـ بغیرجرم اوجب اخراجهم، و قیل « بغیرحقّ » ای ـ من غیرحقّ استحقوا ذلك ، « الّا ان یقولوا ربّناالله »،هذا استثناء منقطع یعنی لکنّهم یقولون ربّناالله ، وقیل محلّه جرّ بدلا من قوله : « بغیرحقّ » ای ـ اخرجوا بان‌یقولو:«ربّناالله» روی عن‌الحسن انّه قال : اماوالله ماسفکوادماً ولااخذوا مالا ولا قطعوالهم رحماً و انّما فعلوا ما **فعلوا** لانّهم قالوا :«ربّناالله».وهو نظیر **قوله** : « و ما

نقموا منهم الّا ان یؤمنوا بالله العزیزالحمید » ، سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان مکّه پیوسته اصحاب رسول را می‌رنجانیدند وایشانرا ناسزا میگفتند وزخم میکردند ، یاران برسول خدا نالیدند ورنج خویش بدو برداشتند ودستوری قتال خواستند ، رسول گفت صبر کنید که جزصبر روی‌نیست . ومرا بقتال نفرموده‌اند، پس کار بدانجای رسید که کافران ومشرکان رسول را ازمکّه بیرون کردند ابوبکر صدّیق گفت · عرفت انّه سیکون قتال · آن روزدانستم که قتال و جهاد خواهد بود که رسول خدایرا بیرون کردند ، پس چون بمدینه هجرت کرد این آیت آمدوهی اوّل آیة نزلت فی القتال نسخت بها کلّ آیة امر فیها بالکف عن القتال. وقال **مجاهد**: نزلت هذه الآیة فی قوم باعیانهم خرجوا مهاجرین من مکّة الی المدنیة فکانوا یمنعون فاذن الله لهم فی القتال الکفّار الّذین یمنعونهم من الهجرة .

« ولولا دفع الله النّاس بعضهم ببعض » بالجهاد واقامة الحدود و کفّ الظلم ، « لهدّمت صوامع » ، قرأ **ابن کثیر** و **نافع** لهدمت بتخفیف الدّال، وقرأ الآخرون بتشدیدها ، فالتخفیف اصل الکلمة ویصلح للقلیل والکثیر، والتشدید یختص بالکثیر، لهدمت ، یعنی لخربت وقیل لعطّلت وتهدیمها تعطیلها، صوامع، یعنی صوامع الرهبان، وقیل صوامع الصّابیئن وقیل صوامع المؤمنین. لقوله علیه السلام. «نعم صومعة المؤمن بیته» واشتقاقها من الصمع وهو الصغر فی الاذن، یقال اذن صمآء ،قوله:«وبیع»یعنی بیع النصاری، واحدتها بیعة. « وصلوات » یعنی کنائس الیهود، ویسمّونها بالعبرانیّة صلوتا. «ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً» یعنی مساجد المسلمین من امّة **محمّد**(ص) معنی آیت آنست که اگرنه والیان و سلطانان بودندی و گماشتگان الله که بفرمان وی جهاد و قتال می کنند و حدهامی رانند وشرّ بدان ازنیکان باز می‌دارند. لهدّم معبد اهل کلّ زمان ، فی زمن موسی الکنائس ، وفی زمن عیسی البیع والصوامع ، وفی زمن محمّد (ص) المساجد ، فروهشتندی خراب و معطل ، در عهد **موسی** صلوتـاهای جهودان و درعهد **عیسی** کلیساهای ترسایان وصومعه‌های راهبان ، و درعهد **محمّد**

مصطفی مسجدهای مؤمنان. وقال **ابن زید:** اراد بالصلوات، صلوات اهل الاسلام فانّها تنقطع اذا دخل العدوّ علیهم، و قیل معنی الآیة، لولا انّی اذنت للمؤمنین فی قتال الکفّار لغلب الکفّار علی البلاد واظهروا فیها الفساد. «ولینصرنّ الله من ینصره» - ای من اقام شریعة من شرایعه نصر علی اقامة ذلك الّا انّه لایقام فی شریعة نبیّ الّا ما اتی به ذلك النبیّ وینتهی عمّا نهی عنه. «انّ الله لقوی» علی خلقه، «عزیز» منیع فی سلطانه.

«الّذین ان مکنّاهم فی الارض»، الّذین فی موضع نصب علی تفسیر «من» یعنی ولینصرنّ الله من ینصره. ثم بیّن صفة ناصربه فقال: «الّذین ان مکنّاهم فی الارض اقاموا الصّلوة وآتوا الزّکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر»، تأویل الآیة انّ الله عزّوجل ینصر الّذین یمکّنهم ویؤمرهم ویستخلفهم ویولّیهم فینصرونه و ینصرون دینه ویجاهدون عدوّه ویقیمون صلوات الجمعة والاعیاد والصّلوات بعرفات ومنی وینصبون المؤذنین ثمّ لم یفرّق بین الصلوة و قرینتها و هی الزّکوة و یأمرون بالمعروف اقامة حقوق الدّین وجهاد العدوّ و ینهون عن المنکر یکفّون ایدی العتاة والبغاة. روی عن **الحسن** انه قال: اخذ الله المیثاق علی الامراء اذ تمکّنوا فی الارض ان یقیموا الصّلوة ویؤتوا الزّکوة یأمروا بالمعروف وینهوا عن المنکر، کما اخذ علی العلماء ان یتلوا کتابه واحکامه فلا یکتموه، فی قوله: «الّذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئك یؤمنون به» وفی قوله: «واذ اخذ الله میثاق الّذین اوتوا الکتاب» الآیة.. وفی الآیة دلیل علی صحّة خلافة الخلفاء الرّاشدین، لانّهم کانوا من المهاجرین وتمکّنوا فی الارض واقاموا الصّلوة وآتوا الزّکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر، وقیل التمکّن فی هذه الآیة هو التولّی الّذی قال فی قوله عزّوجلّ: «فهل عسیتم ان تولّیتم» ثمّ قال: «ولله عاقبة الامور»، ای - آخر امور الخلق ومصیرهم الیه، یعنی یبطل کلّ ملك سوی ملکه فتصیر الامور لله بلامنازع ولامدّع.

«وان یکذّبوك» فی هذه الآیة تسلیة محمّد (ص) من تکذیب اهل مکّة ایّاه،

ای ـ لست باوّل من نسب الى الكذب من الانبياء بل كذّب كلّ قوم نبيّهم قبل قومك. « كذّبت قوم نوح » نوحاً «وعاد» هودا، « وثمود » صالحاً، «وقوم ابرهيم »ابرهيم ، « و قوم لوط » لوطاً ' « واصحاب مدين » شعيباً ، « و كذّب موسى» كذّبه فرعون وقوم فرعون فلم يقل و قوم موسى لانّ قوم موسى بنو اسرائيل وكانوا قد آمنوا به فى الآية مضمر تقديره ، وان يكذّبوك فلاتحزن . وقوله : « فامليت للكافرين » ، اى ـ اخّرت آجالهم ، «ثمّ اخذتهم» اى عاقبتهم على كفرهم ، و اهلكتهم قوم نوح بالطوفان، وعاداً بالريح، وثمود بالصيحة 'ونمرود ببعوضة؛ وقوم لوط بالخسف وامطار الحجارة عليهم،واصحاب مدين بالظّلّة، واعداء موسى بالغرق ، « فكيف كان نكير » اى ـ انكارى يعنى انكرت عليهم مافعلوا من التكذيب بالعذاب و الهلاك يخوف به من يخالف النبىّ (ص)ويكذّبه .

« فكايّن من قرية » اى ـ كم من اهل قرية، « اهلكتها » بالتّاء على الوحدة قرأها اهل **البصرة** والوجه انّه فعل الله تعالى فجاء على اصله من الافراد لانّ ماقبله كذلك وهو قوله : « فامليت للكافرين ثمّ اخذتهم » ، وقرأ الآخرون : « اهلكنا بالنّون والالف على التعظيم والوجه انّه قدجاء فى التنزيل كثير بهذا اللفظ نحو قوله : « و كم من قرية اهلكناها » ، « ولقد اهلكنا القرون من قبلكم » ، « و كم اهلكنا من قرية وهى ظالمة » اى ـ واهلها ظالمون كافرون ، « فهى خاوية على عروشها » اى ـ ساقطة على سقوفها ، يعنى سقطت السقوف ثمّ سقطت عليها الجدران ، و قيل خاوية اى ـ خالية عن اهلها باقية على حالها ، يقال خوت الدّار و الارض ، تخوى خواء و خوى بطنه من الطعام ، يخوى خوى وخوى النهر يخوى خوى والنهر خو . « و بئر معطّلة» اى ـ و كم من بئر متروكة مخلاة عن اهلها ، وبير غير مهموزة قرأها **ورش عن نافع و ابوعمرو** ، و اذا ادرج و الوجه انّه على تخفيف الهمزة وتخفيفها هاهنا يقلّبها ياء لسكونها وانكسار ماقبلها كذيب ونحوه، وقرأ الباقون «وبئر» بالهمز والوجه انّه هوالاصل لانّ الاصل فى الهمزة

التحقیق . « وقصرمشید » ، رفیع طویل من قولهم : شاد بناه اذا رفعه ، و قیل مشید ای ـ مجصّص بالشّید و هوالجص والکلس، تأویل الآیة ، انّ کلهم فی‌الارض صنفان سکن ونزل فلایزال‌النزل یموتون ویعطّلون بئرهم، والسکن‌یموتون ویعطّلون قصرهم . خلاف است میان علما که این بئر وقصراینجا برعموم رانند یابرخصوص قومی گفتند این برعموم است ومرادآنست که اهل زمین‌جمله دو گروهند :دشتیان وشهریان ازدشتیان که‌بمیرند چاه بازماند معطّل وازشهریان کوشك وخانه بازماند معطّل‌بازقومی گفتنداین‌بئر وقصرمعلومند ومخصوص‌وموضع آن‌پیدا ،درد‌یاریمن کوهی است برسر آن کوه این‌قصرساخته بودند قومی ازین کردان ودشت نشینان درعصرعاد، آخرشیطان برایشان‌ظفریافته‌وازراه ببرده وبه‌پیغامبر آن عصر کافر گشته وبت پرست شده بتعلیم شیطان‌برسر آن کوه قصری ساختند ازسنك و گچ دویست گز بالای آن، صدخانه در آن ساخته برپنج طبقه ، یك‌طبقه شتران‌را،یکی گاوانرا ،یکی گوسفندانرا ، یکی‌طعام وخوردنی‌خویش را ،یکی‌نشستنگاه‌خویش‌را،ودردامن‌آن کوه‌چاهی‌فروبردند و آنرا آبشخور خویش وچهارپایان ساختند. روز گار بر آمد و کفرایشان وطغیان ایشان بغایت رسید واز پذیرفتن حق‌سرباز زدند وپیغامبرخویش را خوار داشتند تا پیغامبردعا کرد برایشان گفت : اللّهم اهلکهم بماشئت ، فغارماء بئرهم فبقیت‌معطّلة وبقییت اغنامهم عطاشاً ثلاثةایّام ثمّ ماتت فلمّا کان یوم‌الرّابع بعث‌الله علی ابلهم وجعاً فماتت عن‌آخرها ،وبعث‌الله علیهم یوم‌السابع جبرئیل فصاح فیهم‌فصاروا کلّهم‌خامدین‌فبقیت‌البئر معطّلة من‌الماء ،والقصرمعطّلاعن السکّان لم یسکنه احدالی یومنا هذا. **ضحاك** گفت : این چاه **بحضرموت** است در شهری که آنرا **حاصور** گویند و سبب‌آن بود که چون قوم **صالح** را عذاب رسید جماعتی بوی‌ایمان‌آوردند وبا **صالح** بحضرموت شدند چون آنجا رسیدند **صالح** فرمان یافت از ان حضرموت خواندند، لانّ صالحاً لما حضرمات . پس آن قوم که بصالح ایمان‌آورده بودند وعدد ایشان چهارهزار بود این شهرحاصوررا بنانهادند برسر آن

چاه و آنجا وطن گرفتند واز قوم خویش یکی را برخودامیر کردند پس بروزگار فرزندان ونژاد ایشان بسیار شدند ودر نعمت وکام ایشانرا بطر گرفت کافر گشتند و بت پرست ، تا ربّ العزّه بایشان پیغامبری فرستاد نام وی **حنظلة بن صفوان** وقیل **شریح بن صفوان** وکان حمّالا فیهم ، ایشان پیغامبر را بکشتند و در طغیان و کفر بیفزودند ربّ العزه ایشانرا جمله هلاك کرد و آن دیار و وطن ایشان خراب گشت وچاه معطل ماند ، گفته‌اند که از آن‌چاه پیوسته دودی سیاه منتن میآید کسی که بنزدیك آن چاه و آن قصرشود ناله‌ای بگوش وی رسد . و روی عن **ابن‌عباس** انّه قال: امّا البئر المعطلة فانّها کانت لاهل عدن من‌الیمن وهی الرّس الّذی قال‌الله عزوجل : « واصحاب الرّس » . وقال کعب‌الاحبار: انّ‌القصر بناه عادالثانی وهوعادبن منذربن ارم بن عاد .

قوله : «افلم یسیروا فی‌الارض » یعنی کفارمکّة فینظروا الی‌مصارع‌المکذّبین فی‌الامم الخالیة وهو قوله : « فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها » ، فیتفکروا ویعتبروا ، ثمّ ذکر انّ الابصار لاتعمی عن رؤیة الآیات ولکن‌القلوب تعمی فلاتتفکرولاتعتبر،قوله : «فانّها لاتعمی الابصار » هذه الهاء تسمّی عماداً والمعنی انّ العمی الضارّ، هوعمی القلب ، فامّا عمی‌البصر فلیس بضارّ فی‌امرالدّین . قال **قتادة** : البصر الظاهر بلغة و متعة و بصر القلب هوالبصر النافع ، وذکر القلوب الّتی فی صدور والقلب لایکون الّا فی‌الصدر ، ولکن جری هذا علی التوکید کقوله : « ولاطائر یطیر بجناحیه » وفی الآیة دلیل علی انّ القلب محلّ العقل والعلم لاالدّماغ ، وقیل‌العقل علم غریزی یکتسب به العلم‌الاختیاری . آن روز که این آیت از آسمان فرو آمد که: «ومن کان‌فی‌هذه اعمی‌فهوفی‌الآخرة اعمی» ،**عبدالله‌بن‌زائده** که او را امّ ابن مکتوم گویند پیش **مصطفی** (ص) آمد گفت : یا رسول الله انا فی‌الدّنیا اعمی افاکون فی‌الآخرة اعمی ؟ من که در دنیا نابینایم فردا در قیامت نابینا خواهم بود ؟ ربّ العالمین بجواب وی این آیت‌فرو فرستاد : « **فانّها لاتعمی**

الابصار و لکن تعمی القلوب الّتی فی الصدور »، معنی آنست که نابینائی ظاهر در کاردین زیان ندارد وفردا درقیامت بینائی به‌نبرد، نابینائی دلست که‌در کاردین زیان دارد وفردا درقیامت بینائی ببرد.

«ویستعجلونك بالعذاب» این‌درشأن مشرکان مکّه فرو آمد **النضر بن الحارث** وغیر او که برسبیل انکار باستهزاء میگفتند : ، « امطـر علینا حجارة من السّماء عجّل لنا قطّنا، ائتنا بما تعدنا». ربّ العزه بجواب ایشان این آیت فرو فرستاد: «ویستعجلونك بالعذاب ولن یخلف الله وعده»، «می‌شتابانند ترا بعذاب و آن عذاب بوقت خویش برسد چنانکه الله تعالی خواسته وتقدیر کرده که الله تعالی وعدهٔ خلاف نکند و گفتهٔ خود بنگرداند، آنکه گفت.:«وانّ یوماً عند ربّك کالف سنة ممّا تعدّون» یعنی این‌چه شتابست که می کنند وروزی از روزگار عذاب اخرت هزارسالست ازین روزها که امروز می‌شمرند آنرا که‌صفت این‌بود شتاب درآن‌چون کنند، وقیل معناه انّه لایفوته شیء وانّ یوماً عنده والف سنة فی قدرته واحد، شتاب میکنند درچیزی که برالله تعالی فوت نخواهدشد ، وروزی وهزارسال در قدرت او یکسانست یعنی که درمهلت دادن ایشان چه‌روزی وچه‌هزارسال که‌نه بروفوت‌خواهد شد، **نحاس گفت:** معنی آیت آنست که ای **محمّد** کافران استعجال عذاب‌می کنند ومن که خداوندم وعده‌ای که باتو کرده‌ام که ترا نصرت دهم وایشانرا هلاك کنم این‌وعده خلاف‌نکنم، پس انجاز وعده آن بود که روز بدر مسلمانانرا نصرت داد وکافرانرا هلاك کرد آنکه گفت:« وانّ یوماً عند ربّك کالف سنة ممّا تعدون ». ایشانرا خبر کن که عذاب دنیا اینست که دیدند وعذاب آخرت چنانست که روزی ازآن روزگار عذاب چون هزارسالست ازین روزگار که شما می‌شمرید **ابن زید** گفت این‌روز گار ایّام آخرتست آنگه که مؤمن درنعیم بهشت‌باشد وکافر درعذاب دوزخ روزی ازروزهای ایشان‌براندازهٔ هزارسال دنیاباشد، ودلیل برین خبر **مصطفی** است قال **النبی** (ص):«ابشروا یامعشر صعالیك

المهاجرین بالفوزالتّام یوم القیامة تدخلون‌الجنّةقبل اغنیاء النّاس بنصف یوم‌وذلک مقدارخمس مائةسنة»، اما آنچه ربّ‌العزّه گفت: «فی‌یوم کان مقداره‌خمسین‌الف سنة» صفت روزقیامتست علی‌الخصوص، وعن‌**ابن‌عباس**فی‌جماعة: انّ کل‌یوم من‌الایّام الستة الّتی‌خلق‌اللّه‌فیها السّموات والارض کالف سنة ممّاتعدون. قرأ **حمزة وابن‌کثیر والکسائی** «یعدون» بالیاء هاهنا لقوله: «یستعجلونک» وقرأ الباقون بالتاء لانه اعم لانّه‌خطاب للمستعجلین وللمؤمنین واتفقوا فی‌سورة **المضاجع** انّه بالتّاء.

«وکایّن من قریة املیت لها» امهلتها بتأخیرعقوبتها، «وهی ظالمة» کافرة، «ثمّ اخذتها» بالعقوبة، «والیّ المصیر» مرجع‌الجمیع فلایفوتنی شیء.

«قل یا ایّها الناس» یا اهل مکّة، «انّما انالکم نذیرمبین» ای ـ بشیر و نذیرثمّ بشّرفقال: «فالّذین‌آمنوا و عملوالصّالحات لهم مغفرة و رزق کریم» الرّزق الکریم الّذی لایکتسب بالدنّیات من التذلل للخلق والاخذ من المنّان و ارتکاب الظلّم، وقیل الرّزق الکریم الّذی لاینقطع ابداً وهوالجنّة.

«والّذین سعوا فی آیاتنا» ای ـ یجتهدون فی‌ردّ القرآن وابطاله، «معاجزین» ای ـ مقدّرین ظانّین انّهم یعجزوننا بزعمهم ان لابعث ولانشور ولاجنّة ولانار، یعنی یظنّون‌انّهم یسبقوننا ویفوتوننا فلانقدر علیهم‌هذا، کقوله: «ام حسب الّذین‌یعملون السیآت ان‌یسبقونا»، وقیل‌معاجزین‌ای ـ مشاقین‌معاندین، وقرأ**ابن‌کثیروابوعمرو** معجّزین بتشدید الجیم من‌غیرالف هاهناوفی سورة **سبا**، ای‌ـ مثبّطین النّاس‌علی الایمان **بمحمّد** وقیل ناسبین من اتّبع **النبیّ** الی‌العجز. «اولئک اصحاب‌الجحیم» ای‌ـ اصحاب النّار الموقدة، وقیل الجحیم احدی الطبقات.

«وما ارسلنامن قبلک»، «من» هاهنا لابتداء الغایة وقوله: «من رسول» من زیادة لعموم النفی و اختلفوا فی‌الرّسول و النبی فقال بعضهم کلّ رسول نبیّ و کلّ نبیّ رسول، وقال بعضهم الرسول اعلی شأنا لانّ کلّ رسول نبیّ و لیس کلّ نبیّ رسولا، و قال بعضهم الرّسول هو الشّارع والنبیّ الحافظ شریعة غیره؛ وقال بعضهم الرّسول الّذی یأتیه الملک بالوحی والنبیّ الّذی یری فی المنام مایوحی

الیه ،« الّا اذاتمنّی »، فیها قولان : احد هما تمنّی ای ـ حدّث نفسه ، والثانی تمنّی ای تلا، ومنه قول الشاعر:

تمنّی کتاب الله آخر لیلة تمنّی داود الزّبور علی رسل

واصل الکلمة من منی الله کذا اذا قدّره وتمنّی الانسان تقدیره بلوغه ،والتمنّی التلاوة لانّ التالی یقدّر الحروف و یذکرها شیئاً فشیئاً . قوله : « القی الشّیطان فی امنیّته » ای ـ فی تلاوته ، مفسّران گفتند **رسول خدا** درانجمن **قریش** نشسته بود که **جبرئیل** ازآسمان فرود آمد وسورة **والنجم اذا هوی** فروآورد ، **رسول‌خدای** برخواندچون اینجا رسید : « افرأیتم اللات والعزّی و مناة الثالثة الاخری » برزبان وی برفت بالقاء شیطان برسبیل سهو ونسیان : « تلك الغرانیق العلی وان شفاعتهنّ لترتجی » . قریش آن بشنیدند شاد شدند و **رسول‌خدا** همچنان میخواند تا سوره بآخربرد و سجود کرد مؤمنان ویاران با وی سجود کردند و همچنین مشرکان که حاضربودند بموافقت همه سجود کردند تاآن حد که **ولیدمغیره وسعیدبن‌العاص** هردو سخت پیر بودند و طاقت نداشتند که سر برزمین نهند هریکی قبضه‌ای خاك برداشتند و بر پیشانی خویش نهادند و باشارت سجود کردند ، پس قریش متفرق گشتند شادان وخرم با یکدیگر می گفتند که **محمّد** امروز خدایان‌مارا سخن‌نیك گفت وما نیك دانیم که خدای‌آسمان جلّ جلاله آفرید گاراست وروزی گمار،مرده زنده کند وزنده میراند ، لکن این خدایان‌ما بدان‌می‌پرستیم تافردا ازبهرمابنزدیك وی شفاعت کنند اکنون که **محمّد** ایشانرا این سخن گفت مـا با اوییم وازو جدا نه‌ایم. شبانگاه **جبرئیل** فروآمد گفت :یا **محمّد** ماذا صنعت؟ این چه بود کـه تو کـردی ؟ لقد تلوت علی النّاس مالم آتك به عن‌الله ، برمردم چیزی خواندی که من نیاوردم ودر پیغام و کلام حق نبود ، رسول خدا از آن عظیم دلتنگ شد و رنجور گشت و از قهرحق بترسید ، پس **جبرئیل** فروآمد وتسکین روعت ویرا وتسلّی دل ویراالین آیت فروآورد : « وما ارسلنا من قبلك من رسول ولانبیّ الّا اذا تمنّی القی

الشیطان فی امنیّته ».

قومی گفتند رسول خدا در مسجد حرام بود در نماز که سورة والنجم خواند واین قصهٔ القاء شیطان برفت ، اگر کسی گوید رسول خدا معصوم بود ازغلط وسهو دراصل دین وتبلیغ رسالت پس این غلط درتلاوت بروی چون روا باشد ؟ ونیز رب العزه گفت قرآنرا : «لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه » ، یعنی **ابلیس** ، وقال تعالی: «انّانحن نزّلنا الذّکر و انّاله لحافظون » یعنی من التغییر والتبدیل . علماء تفسیر درجواب این مختلفند ، **قتاده** گفت : القی الشیطان فی تلاوته وهو ناعس یعنی اغفی **النبی** اغفاة فجری ذلك علی لسانه بالقاء الشّیطان ولم یکن له خبر، وقیل القی الشّیطان فی تلاوته بقراءة الشّیطان رافعا صوته فظنّ السامعون انّه من قراءة **النبی** هذا کما انّ الشیطان نادی یوم احد:الا انّ **محمداً** قدقتل،حتی انکسرت قلوب المؤمنین وقویت قلوب المشرکین . وقال **ابن عیسی**: لمّاانتهی **النبی** الی هذه الآیة تلاه منافق من شیاطین الانس والقی فی صوته هذه الکلمة فخیّل الی النّاس انّه من تلاوة **النبی** وقال **الحسن** : انّما قال **النبی** ذلك علی وجه الانکاردون الاخبارفکانّه حکی کلامهم ثم انکرعلیهم . وتقدیره تلك الغرانیق العلی بزعمکم ایّها المشرکون امنها شفاعتهن ترتجی ، وکم من ملك فی السّموات لاتغنی شفاعتهم شیءاً ، هذا ماذکره المفسّرون والله اعلم بالصواب . « فینسخ الله مایلقی الشّیطان » فیبیّن بطلان ذلك ویخبر انّه من الشّیطان، « ثمّ یحکم الله آیاته »ای ـ ینزلها محکمة مبینّة لایجد احدالی بطلانها سبیلا ، « والله علیم » بوحیه،« حکیم » بخلقه ،

«لیجعل»هذه اللام تسمّی لام العاقبة، کقوله:«فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدّوا»، وقیل هی لام کی، ای ـ کی یجعل .« مایلقی الشّیطان فتنة، »ای محنة وبلیّة،« للذّین فی قلوبهم مرض»، شك ونفاق وهم المنافقون،«والقاسیة قلوبهم»عن قبول الحقّ وهم المشرکون وذلك انّهم افتتنوا لمّا سمعوا ذلك ثـمّ نسخ ورفع فازداد واعتوّاً وظنّوا انّ **محمّداً** کان

یقوله من عند نفسه ثم یندم فیبطل ، « وانّ الظالمین لفی شقاق بعید» ای ـ فی خلاف شدید ، الشّقاق غایة الخلاف ، یقال شاقنی فلان ، ای ـ کنت فی شقّ و هو فی شقّ آخر.

« و لیعلم الّذین اوتوا العلم » ای ـ التوحید والقرآن والتصدیق بالنسخ ، « انّه الحقّ من ربّك » تأویل الآیة لیجعل مایلقی الشّیطان وینسخه الله فتنة ، ولیعلم الّذین اوتوا العلم انّ الّذی احکم الله من آیاته هوالحق من ربّك ، « فیؤمنوا به» یعتقدوا انّه من الله ، « فتخبت له قلوبهم » ای ـ فتسکن الیه قلوبهم ، « وانّ الله لهاد الّذین آمنوا الی صراط مستقیم » ای ـ دین قیّم وهوالاسلام یثبتهم علیه.

« ولا یزال الّذین کفروا فی مریة منه » ای ـ فی شك ممّا القی الشیطان علی لسان **رسول الله** یقولون ماباله ذکرها بخیر ثمّ ارتدّ عنها ، وقال **ابن جریح** :«منه» ای. من القرآن ، و قیل من الدّین و هو الصّراط المستقیم . « حتّی تأتیهم السّاعة بغتة » یعنی القیامة ، و قیل الموت ، « اویأتیهم عذاب یوم عقیم » ای ـ عذاب یوم لالیلة له و هو یوم القیمة ، وقیل عقیم علی الکّفار فلایکون لهم فیه خیرولاراحة کما انّ الرّیح العقیم هی الّتی لاسحاب معها ولامطر ، والعذاب العقیم هوالّذی لامخرج منه ، اخذ ذلك من عقم المرأة الّتی لاتلد وعقم الرّجل الّذی لایولد له ، و قیل یوم عقیم یوم بدر وانّما سمّی عقیماً لانّ نسلهم انقطع فیه ، ولم یکن للکّفار فیه خیر ، وقیل لانّه لامثل له فی عظم امره لقتال الملائکة فیه ولم یقاتلوا بعد ذالك .

« الملك یومئذ » یعنی یوم القیامة ، «لله» وحده من غیرمنازع ولامدّع. کقوله « لمن الملك الیوم » . « یحکم بینهم » ای ـ یقضی بین الفریقین ، ثمّ بین الحکم ، فقال عزّمن قائل : « فالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات فی جنّات النّعیم ، والّذین کفروا و کذّبوا بایاتنا فاولئك لهم عذاب مهین » ای ـ عذاب معه ذلة وهوان ، و قیل « یومئذ » یعنی یوم بدر ، فحکم لنبیّه بالنّصر ، وللمؤمنین بالجنّة ولاعدائه بالقتل والهزیمة والنّار.

النّوبة الثالثة

قوله تعالی: « انّ الله یدافع عن الّذین آمنوا » یدفع عن صدورهم نزعات الشیطان وعن قلوبهم خطرات العصیان وعن ارواحهم طوارق النسیان، ربّ العزه جل جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته دوستان خود را ومؤمنانرا پیوسته در پردهٔ عصمت و حمایت خویش دارد، سینه‌هاشان از نزعات شیطان، دلهاشان از خطرات عصیان، جانهاشان از طوارق نسیان پاك دارد و در امان و حفظ حویش دارد، چندانکه که برغیب خود غیرت دارد بر سرّ مؤمن غیرت دارد، زیرا که این برای آن میدارد، و آن برای این می‌پرورد، وقتی بیاید که پرده از میان برخیزد این سرّ در آن غیب نظر کند و آن غیب دربن سرّ نظر کند، ای جوانمرد آن ساعت نعیم بهشت کجا پدید آید وجمال حورا وعینا بکدام حساب برآید.

پیر طریقت گفته: وقتی خواهد آمد که زبان دردل برسد ودل درجان برسد وجان درسرّ برسد وسرّ درحق برسد، دل بازبان گوید خاموش، سرّ با جان گوید خاموش، نور باسرّ گوید خاموش، اللّه‌تعالی گوید بندهٔ من دیر بود تا تومی گفتی اکنون من میگویم، تو می‌شنو، (۱) آری و از غیرت الٰهیت است برسرّ فطرت بشریت که هرعضوی ازاعضاء بنده بسرّی ازاسرارخود مشغول کرده، سمع را گفت ای سمع تو درسماع ذکرش باش، « واذا قریٔ القرآن فاستمعوا له. »، ای بصر تو با بصیرت وعبرت باش « فاعتبروا یا اولی الابصار»، ای زبان تودرذکر آلاء ونعماء من باش « فاذکروا آلاء الله »، ای انف توازشم نتن اغیار با انفه باش، ای دست تو گیرندهٔ اقداح لطف باش، ای پای تو رونده در ریاض ریاضت باش، ای بنده همه مرا باش، قل‌الله ثم ذرهم. « انّ‌الله لایحبّ کل خوّان کفور » الله تعالی دوست ندارد هرخیانت‌کاری ناسپاس، خیانت هم دراموال رود،م دراعمال هم دراحوال، دراموال

۱ـ می نیوش (نسخهٔ ج)

باختزال رود، ودر اعمال بریا وتصنّع ودر احوال بملاحظت اغیار، ربّ‌العزه در این خیانتها فروبندد برمؤمن عارف، روی دل وی با خود گرداند واورا بهیچ غیری ندهد ورهمه فردوس برین باشد، هر کـه غارت سلطان غیرت حق گشت اورا پروای هیچ غیر نماند، گفته‌اند الزّاهد صیدالحقّ من الدّنیا والعارف صیدالحق من الجنة. زاهد صیدحق است از دنیا بجسته، عارف صید حق است ازبهشت بربوده، دلی بعشق سوخته بمرغ بریان نیاساید، جانی بحق زنده باغیراو نیارامد.

«ولولا دفع‌الله النّاس بعضهم ببعض» یتجاوز عن‌الاصاغر لقدر الاکابر و یعفوا عن‌العوام لاحترام الکرام، و تلك سنّة اجراها الله سبحانه لاستیفاء منازل العبادة و استصفاء مناهل‌العرفان ولاتحویل لسنّته ولا تبدیل لکریم عادته، وفی بعض‌الکتب انّ‌الله عزّوجل یقول: انّی لاهمّ باهل الارض عذابا فاذا نظرت الی‌عمّار بیوتی والی المتهجدین‌والی المتحابین‌فیّ والی المستغفرین بالاسحار صرّفت ذلك‌عنهم.

«الّذیـن ان مکّنّاهم فی‌الارض» الآیة. اهل تمکین از زمین ایشانند کـه ربّ‌العزه نظام‌کار عالم درناصیهٔ ایشان بسته وایشان هفت گروهند کما روی فی بعض الآثار، انّ قوام الدّنیا بسبعة: بالملوك والوزراء ونوّابهم والقضاة والشهود والعلماء والفقراء، اذااستقام رأیهم‌ولم یخالفوا اسقی‌الله بهم‌الغیث وانبت‌بدعائهم العشب‌واحی بهم‌الارض و کشف بهم‌البلاء با من‌الخلق. معنی آنست که ربّ‌العالمین جلّ‌جلاله نظام‌کار عالم وآرایش جهان وصلاح‌کار خلق و معاش بندگان و استقامت ایشان در هفت گروه بسته. چون این هفت گروه برسنن‌صواب وبراستقامت روند ودر شرایع دین وامرمعروف و نهی منکرمتفق باشند ودل‌با خدا وباخلق‌راست دارندومخالفت بخود راه ندهند ربّ‌العالمین ببرکت همت راست واستقامت رای ایشان ازآسمان باران رحمت فرستد واززمین نبات و نعمت رویاند ودرهای خیر و راحت برخلق گشاید وبلاها وفتنها بگرداند، اوّل پادشاهانند که بندگان خدایرا نگهبانند (۱) و

۱ـ کوشوانند (نسخه الف)

خلق دراماں و زینها را ایشانند، السّلطان ظلّ الله فی الارض یأوی الیه کلّ مظلوم. دیگر وزیرانند که کار مملکت پادشاه راست می‌دارند و بر سنن صواب می رانند، ان نسی ذکره وان ذکر اعانه ، لفظ خبرست. سوم نوّاب ایشانند دراطراف عالم تا از احوال خلق ایشانرا خبرمی‌دهند وضعیفان ومظلومان را در گوشه‌ها بازمیجویند واگر در همه عالم گوسفندی گرگن در گوشه‌ای بماند که آنرا روغن نمالند و شفقت نبرند نخست ان نوّاب بآن گرفتار شوند ، پس وزراء پس ملوك چهارم قاضیانند که حقوق خلق برخلق نگاه می‌دارند ودستهای متغلبان ومتمّردان بقوت وعدل پادشاه ازضعفا کوتاه می‌دارند . پنجم گواهان عدولند که بگفتار و گواهی ایشان حق از باطل جدا می کنند و حق بمستحق می‌رسانند ، وفی الخبر : اکرموا الشّهود فانّ الله یستخرج بهم الحقوق ویدفع بهم الظّلم . و این خاصیت امّت محمّد است که اداء شهادت وتحمّل وقبول چنانکه درین امّت است درهیچ امّت نبوده والله تعالی عزّوجلّ یقول : « و کذلك جعلناکم امّة وسطاً » ای‍ عدلا . ششم عالمانند که پیغامبرانرا وارثانند ونایبان ودین اسلام را دلّالانند وبرجادهٔ دین خلق را سوی حق می‌رانند هفتم درویشانند و صوفیان که در ازل گزیدگان بودند و در ابد رستگارانند امروز خاصگیان ونزدیکانند وفردا ملوك مقعد صدق ایشانند ،وفی الخبر : انّ ملوك الجنّة کلّ اشعث اغبر لو قسم نور احدهم علی اهل الارض لوسعهم .

« وما ارسلنامن قبلك من رسول ولانبیّ الّا اذا تمنّی القی الشّیطان فی امنیّته» الآیة . الشیاطین یتعرّضون للانبیاء ولکن لا سلطان لهم ولاتأثیر فی احوالهم منهم ونبیّنا صلّی الله علیه وسلّم افضل الجماعة وانّما یکون من لشیطان تخییل ولیس به شیء من التضلیل وکان لنبیّنا سکتات فی خلال قرائته **القرآن** عند انقضاء الآیات فتلفظ بهمهمته الشّیطان ببعض الالفاظ فمن لم یکن له تحصیل تو همّ انّه کان من الفاظ الرّسول وصارفتنة لقوم والّذی اراد الله به خیراً امدّه بنورالتحقیق وایّده بحسن العصمة فیمیّز بحسن البصیرة و قوّة التمیزة بین الحقّ والباطل فلایغلّله غمام الرّیب

وینجلی عنه غطاء الغفلة ولا تأثیر لضباب الغداة فی شعاع الشّمس عند متوع النهار وهذا معنی قوله : « و لیعلم الّذین اوتوا العلم انّه الحقّ من ربّك فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم». انبیاء و رسل که علم سعادت و رایت اقبال بردرگاه سینه های ایشان نصب کرده و مفاتیح کنوز خیرات وخزائن طاعات در کف کفایت ایشان نهاده و این حایط عصمت بگرد روزگار ایشان در کشیده که: «انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان» کی صورت بندد که صولت غوغای لشکرشیاطین راه بساحات اقبال ایشان برد ، یا سطوت مکر ابلیس پیرامن دل ایشان گردد ، بلی آن مهترعالم وسیّد ولد آدم اورا درقراءت **قرآن** سکتها بود که در آن سکتها دربحارعزّت معانی قرآن غوص کردی، شیطان در آن میان همی درجست و بلفظ خویش آن کلمات درافکند ، آن کلمات لفظ شیطانی بود نه لفظ نبوی ، ربّ العزه خواست که قومی را در آن بفتنه افکند ، وله جلّ جلاله ان یمتحن من شاء بماشاء ولا یسئل عمّا یفعل . منافقان و مشرکان در آن بفتنه افتادند ودر نفاق وشقاق بیفزودند ومؤمنان بتوفیق الهی و عصمت ربّانی حق از باطل بشناختند و در صراط مستقیم راست رفتند،« وانّ الله لهاد الّذین آمنوا الی صراط مستقیم ».

٥ - النّوبة الاولی

قوله تعالی : « **والّذین هاجروا فی سبیل الله** » وایشان که هجرت کردند از بهر خدای تعالی ، « **ثمّ قتلوا اوماتوا** » و ایشانرا بکشتند یا بمردند ، « **لیرزقنّهم الله رزقاحسناً** » براستی که الله تعالی ایشانرا روزی دهد روزی نیکو ، «**وانّ الله لهو خیر الرّازقین** (٥٨) » والله تعالی است که بهتر روزی کنندگان و نزل سازندگانست ،

« **لید خلنّهم** » در آرد ایشانرا ، « **مدخلا یرضونه** » درآوردنی که ایشانرا آن خوش آید وپسندیدهٔ هر کسی بود ، « **وانّ الله لعلیم حلیم**(۵۹) » والله تعالی داناست فراگذار .

« **ذلك** » اینست [حکم‌الله تعالی وقصه‌ای که برشما خواندیم] ، « **ومن عاقب بمثل ما عوقب به** » وهر کس که‌عقوبت کند بهمان که کرده بودندبآن ، اورا رسد آن ، « **ثمّ بغی علیه ولینصرنّه الله**» پس‌افرونی جویند برو براستی که الله تعالی او را یاری دهد ، « **انّ‌الله لعفوّغفور** (۶۰)» که الله تعالی فراگذارنده‌ایست آمرزگار،

« **ذلك بانّ الله یولج اللّیل فی النّهار و یولج النّهار فی اللّیل** » [آن نصرت‌مظلوم بآنست که قادر است برهرچه خواهد] شب در روز می آرد وروز در شب می آرد ، « **وانّ الله سمیع بصیر**(۶۱) » و بآن که الله تعالی شنوایست و بینا .

« **ذلك بانّ الله هوالحقّ** » آن بآن است که الله تعالی اوست هست بسزا ، « **وانّ ما یدعون من دونه** » و آنچه خدای خوانند بجز الله تعالی « **هو الباطل** » آن ناچیزست ، « **و انّ الله هوالعلیّ الکبیر**(۶۲)» والله است که برتر ومهترست،

« **الم تر انّ الله انزل من السّماء ماء** » نمی بینی که الله فرو فرستاد از آسمان آبی ، « **فتصبح الارض مخضرّة** » تا زمین سبز گشته بینی ، «**انّ‌الله لطیف خبیر**(۶۳) » الله تعالی باریك دانی است دوربین ازنهان آگاه .

« **له ما فی السّموات وما فی الارض**»اوراست‌هرچه‌در آسمان‌وزمین‌چیزست، « **وانّ‌الله لهوا الغنیّ الحمید**(۶۴) » والله تعالی اوست که بی‌نیازست وراد وستوده

« **الم تر انّ الله سخّرلکم مافی‌الارض** » نمی بینی که الله تعالی نرم کرد شما را هرچه در زمین چیزست ، « **والفلك تجری فی‌البحر بامره** » و نمی بینی کشتی‌می‌رود در دریا بفرمان او، « **ویمسك السّماء** » ونگاه می‌دارد آسمانرا ایستاده،

«**ان تقع علی الارض الّا باذنه**» که می نخواهد که برزمین افتد مگر بدستوری او، «**انّ اللّه بالنّاس لرؤف رحیم** (٦٥)» اللّٰه تعالی بمردمان مهربانی است سخت بخشاینده.

«**وهوالّذی احیاکم**» اوست آنکه شما را زنده کرد [ازنطفۀ مرده]،«**ثمّ یمیتکم**» پس آنگه بمیرانـد شمارا، «**ثمّ یحییکم**» پس زندهٔ گرداند شما را، «**انّ الانسان لکفور** (٦٦)» این مردم براستی که ناسپاس است.

«**لکلّ امّة جعلنا منسکاً هم‌ناسکوه**» هر گروهی را دینی ساختیم تا بران دین باشند، «**فلا ینازعنّك فی الامر**» مبادا که باایشان پیکار کنی در دین ایشان، «**وادع الی ربّك**»وباخداوندخویش‌خوان‌ایشانرا،«**انّك لعلی هدی مستقیم** (٦٧)» که تو براستی برراه راستی.

«**وان جادلوك**» واگر پیکار کنند باتو،«**فقل‌اللّه اعلم بماتعملون** (٦٨)» پس بگو اللّٰه تعالی بکردار شما داناست.

«**اللّه یحکم بینکم یوم‌القیامة**» اللّٰه داوری بـرد میان شما روز رستاخیز، «**فیماکنتم فیه تختلفون** (٦٩)» در آنچه شما می باشید و می روید و می گویید از خلاف.

«**الم تعلم انّ‌اللّه یعلم مافی‌السّماء والارض**» نمی‌دانی که اللّٰه میدانـد هرچه درآسمان وزمین است، «**انّ ذلك‌فی کتاب**» آن‌در دانش خدای تعالی‌است ودرنسخت او،«**انّ ذلك علی‌اللّه یسیر** (٧٠)» دانش آن وآگاهی ازآن براللّٰه‌تعالی آسانست.

«**ویعبدون من دون‌اللّه**» ومی‌پرستندجز از خدای، «**مالم ینزّل به‌سلطاناً**» چیزی که اللّٰه تعالی نه پرستیده را سزاواری فرستاد نه‌پرستنده را عذر، «**وما لیس لهم‌به‌علم**» چیزی که ایشانرا بآن‌هیچ دانش نیست،«**ومالظّالمین من‌نصیر** (٧١)»

وکافران راهرگز هیچ یاری دهنده نیست ،
« **واذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات** » وچون برایشان خوانندسخنان‌ماپیغامهای راست پیدا ، « **تعرف فی‌وجوه الّذین کفروا المنکر** » آشکارا می‌شناسی در روی کافران ناپسند و ناشناختن و ناخواستن ، « **یکادون یسطون بالّذین یتلون‌علیهم آیاتنا** » خواستندی که فرا ایشان افتندی که سخنان ما برایشان میخوانند، « **قل افأنبئکم بشرّ من ذلکم** » بگو شمارا خبر کنم به بتر از آن که‌شما مارا میخواهید و دردل دارید ، «**النّار وعدها اللّه الّذین کفروا** »آتش‌است آن که وعده داداللّه‌تعالی بآن‌کافرانرا ، « **وبئس المصیر**(۷۲) » وبد جائی که آنست .
« **یاایّهاالنّاس ضرب مثل فاستمعوا له** » ای اهل مکّه مثلی زده آمد گوش دارید ، « **امّا الّذین تدعون من‌دون‌اللّه** » این چیز ها که می پرستید و بخدائی میخوانید فرود ازاللّه ، «**لن یخلقوا ذباباً ولوا اجتمعوا له**»مگسی‌نیافرینند ورهمه بهم‌آیند آفرینش مگس را ، « **وان یسلبهم الذّباب شیئاً** » و اگر مگس چیزی ربایـد از ایشان ، « **لایستنقذوه منه** » باز نستانند آنرا ازو ، « **ضعف‌الطّالب والمطلوب** (۷۳) » سست پرستگار وسست پرستیده .
« **ماقدروااللّه‌حق قدره** » سزای اللّه تعالی بندانستند چنانکـه بایست ، « **انّ اللّه لقوّی عزیز** (۷۴) »اللّه‌یاری قوی‌است تاونده هرچیز را کم آورنده.
« **اللّه یصطفی من الملائکة رسلاً** » اللّه تعالـی می گزیند از فریشتگان فرستادگان ، « **ومن‌النّاس** » و از مردمان همچنان ، « **انّ‌اللّه سمیع بصیر** (۷۵) » اللّه شنوایست‌وبینا، « **یعلم مابین ایدیهم وماخلفهم** » می‌داند آنچه پیش وپس‌خلق است از بوده و بودنی ، « **والی‌اللّه ترجع‌الامور**(۷۶) » و همه کار ها با خواست اللّه گردد .

« **یاایّهاالّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، «**ارکعواواسجدوا** » رکوع کنید وسجود کنید خداوند خویش را ، «**واعبدواربکم**» وخدای خویش را

پرستید، «وافعلوا الخیر لعلّکم تفلحون (۷۷)» ونیکی کنید تا بنیکی افتید.

«وجاهدوا فی اللّه حق جهاده» وباز کوشید بآن سزا که اللّه را باز کوشید بآن [بادشمنان او]، «هو اجتبیکم» او گزید شمارا، «وماجعل علیکم فی الدّین من حرج» شمارا درین دین هیچ تنگی ننهاد، «ملّة ابیکم ابرهیم» نگاه دارید و محکم دارید کیش پدرخویش ابراهیم، «هوسمّیکم المسلمین من قبل وفی هذا» او شمارا مسلمان نام نهاد ازپیش ودرین قرآن، «لیکون الرّسول شهیداً علیکم» تااین رسول گواه بود برشما فردا، «وتکونوا شهداء علی النّاس» وشما گواهان باشید فردا بر دیگران، «فاقیموا الصّلوة وآتوا الزّکوة» پس شما نماز بپای دارید وزکوة مال بدهید، «واعتصموا باللّه» ودست باللّه تعالی زنید [شناختن و پرستیدن]، «هو مولیکم» اوست آن خداوندشما، «فنعم المولی ونعم النصیر (۷۸)» نیك خداوندست ونیك یار.

النّوبة الثانیة

قوله: «والّذین هاجروا فی سبیل اللّه» ای ـ فارقوا اوطانهم و عشائرهم فی طاعة اللّه وطلب رضاه مهاجرین الی المدینة، یعنی المهاجرة الاولی، رأسهم **حمزة بن عبدالمطّلب** و **مصعب بن عمیر** و **عبدالله بن جحش**. «ثمّ قتّلوا» بتشدید التاء قراءت **ابن عامر** ای ـ اکثرفیهم القتل، والتفعیل لکثرة الفعل وکثر ایضاً لکونهم جمیعاً، وقرأ الباقون قتلوا بتخفیف التّاء، والتخفیف یصلح للقلیل والکثیر، وهو هاهنا للکثرة اراد قتلی **احد** قتلوا ثم مثل بهم وبقر **حمزة**، «اوماتوا» حتف انفهم، «لیرزقنّهم اللّه رزقاً حسناً» یعنی الجنّة ونعیمها، وقیل الشهادة ثم الجنّة، وقیل العلم والحکمة فی الدّنیا، وقیل الرّزق الحسن الّذی یأتی من غیر سؤال و من غیر شره

النّفس اليه ، وفی ذلك ما روی **عبدالله السعدی** قال : قدّمت علی **عمر بن الخطاب** فارسل الیّ بالف دینار فرددتها فقال : رددتها ؟ فقلت انا عنها غنّی و ستجد من هو احوج الیها منّی ، فقال لی خذها فانّ **رسول الله** اعطانی عطاء فقلت یا رسول الله انا عنه غنّی وستجدنی من هوا احوج الیه منّی فقال لی خذه هذا رزق الله اذاساق الیك رزقاً لم تسئله ولم تشره الیه نفسك فهو رزق الله ساقه الیك فخذه ، « وانّ الله لهو خیر الرّازقین » لانّ کلّ معط یفنی عطاؤه الّا الله ولانّ المخلوق اذا غضب حرّم رزقه وانّ الله تعالی لایحرم .

« لید خلنّهم مدخلا » ای ـ ادخالا ، « یرضونه » او مکاناً یرضونه لانّ لهم فیه ما تشتهی الانفس وتلذّ الاعین و هوالجنّة ، علی انّ المدخل مصدر ادخل او مفعول له ، و قرأ **نافع** مدخلا بفتح المیم ای ـ دخولا او موضعاً یدخل کما انّ المخرج کذلك فان حملته علی المصدر اضمرت له فعلا دلّ علیه و انتصابه یکون بذلك الفعل ، و تقدیره لیدخلنّهم فید خلون دخولا ، وان حملته علی المکان لم تحتج الی الاضمار و تقدیره لیدخلنّهم مکاناً مرضیّا ، وقیل معناه لینزلنّهم منزلا یرضونه عوضاً عن انفسهم الّتی بذلوها فی الله . « وانّ الله لعلیم » باحوالهم ونیّاتهم ، « حلیم » لایعاجلهم بالعقوبة ، « ذلك » موصول بما قبله یعنی ذلك حکم الله و قیل الامر ، ذلك الّذی قصصنا علیکم ، « ومن عاقب بمثل ما عوقب به » العقوبة الاولی مجاز والعقوبة الثانیة حقیقة ، خرجت الاولی علی لفظة ما قابلها لازدواج الکلام وهی فی الحقیقة جزاء کقوله عزوجل : « جزاء سیئة سیئة مثلها » ، الاولی حقیقة والثانیة مجاز و من هذا الباب قوله : « وان عاقبتم فعاقبوا » و انّما سمّی عقوبة لانّ صاحبها قاساها بعقب جنایته وقال الله عزّوجلّ للجنّة : « تلك عقبی الّذین اتقوّا » ، لانّ المؤمن ینالها بعقب طاعته . سبب نزول این آیت آن بود کـه قومی مشرکان در ماه **محرم** قصد قتال مسلمانان کردند و مسلمانانرا کراهیت آمد آن قتال ازبهر آنکه ماه محرّم بود گفتند که : ماه حرام است ما قتال نکنیم وروا نداریم ، شما نیز قتال مکنید درین

ماه و روا مدارید، کافران نشنیدند و جنگ کردند پس مسلمانانرا رخصت آمد بقتال باین آیت: «و من عاقب بمثل ماعوقب به» ای ـ قاتل المشرکین کماقاتلوه. «ثم بغی علیه» ای ـ ظلم با خراجه‌من منزله، معنی آنست که هر که با مشرکان قتال کند چنانکه مشرکان باوی کردند ورچه ماه حرام بود و آنکه بروی ظلم و بغی رفته که اورا از خان ومان واوطان خود بیرون کردند، «لینصرنّه‌الله» براستی که الله تعالی او را نصرت کند، «انّ الله لعفوّ» ای ـ ذوصفح لمن انتصرمن‌ظالمه، «غفور» له،

«ذلك بانّ‌الله یولج اللّیل‌فی‌النّهار» گفته‌اند که این «ذلك» متصل‌است بآیت پیش «الملك یومئذ لله». ومعنی آنست که پادشاهی‌فرداهم اوراست که امروزشب می درروز آرد وروزدرشب، و گفته‌اند «ذلك» کنایت است از نصرت مظلوم، ای ـ ذلك النّصر بانّه القادر علی‌مایشاء فمن‌قدرته انّه یولج اللّیل‌فی‌النّهار ویولج النّهارفی‌اللّیل. یزیدفی‌احدهماوینقص من آالآخر ای- لایخفی‌علیه شیء فیهما ولایعجزعن‌شیئ اراده، «وانّ الله‌سمیع» لمایقال‌للمظلوم، «بصیر» بمایعامل به قادرعلی نصره، و قیل‌سمیع یسمع مایجری بین‌الظّالم‌والمنتصر، بصیرببصرمایجری بین الباغی‌والمبغی‌علیه، فیجزیهم بمایستحقّونه.

«ذلك بانّ‌الله هوالحق» ای- ذلك الفعل‌من‌الله من اجل‌انّ‌الله هوالحقّ، ای- ذوالحقّ فی‌قوله وفعله یعدل بین‌خلقه، وقیل هوالحقّ ای- هوالمستحقّ للعبادة، و قیل هوالثابت الموجود لااوّل لوجوده ولا آخر، «وانّ مایدعون من دونه» قرأ اهل البصرةوحمزه و **الکسائی** و **حفص**عن **عاصم**«یدعون»بالیاء،وقرأالآخرون«تدعون» بالتاء، و الوجه للیای‌انّ المراد الاخبار عن المشرکین و هم غیبت‌لانّ الخطاب مع- **النبیّ**(ص): والوجه للتاء انّه علی خطاب المشرکین کانّه قال: انّ ماتدعون ایّها المشرکون«هوالباطل»،اوعلی‌معنی‌القول کانّه‌قال: قل‌لهم‌یا**محمّد**«انّ‌ماتدعون»والمعنی انّ القدرة علی ذلك له لالغیره‌بانّه الاله‌الحقّ و ماسواه الباطل. «وانّ الله‌هوالعلّی»

العالی علی کلّ شیء، «الکبیر» الّذی کلّ شیء دونه یغلب لایغلب ویقضی ولا یقضی علیه

« الم تر انّ الله انزل من السّماء ماء »ای مطراً،« فتصبح الارض مخضرّة»فتصبح رفع لانّ ظاهر الآیة استفهام ومعناها الخبر، مجازها اعلم یامحمّد انّ الله ینزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرّة بالنبات . « انّ الله لطیف» بارزاق عباده واستخراج النبات من الارض، «خبیر» بمافی قلوب العباد اذاتأ خّر المطر عنهم .

«له ما فی السّموات ومافی الارض »عبیداً او ملکاً ،« وانّ الله لهو الغنیّ »عن عباده لایحتاج الی شیء و کلّ الخلق محتاج الیه ، « الحمید » فی افعاله، ، وقیل الحمید هاهنا فی موضع الجواد لان الجود محمود علی کلّ لسان و فی کلّ ملّة.وقال المفسرون الحمید المحمود عند خلقه کلّهم .

« الم تر انّ الله سخّر لکم » ای الم تعلم انّ الله ذلك لکم ، « مافی الارض » یعنی الدّواب والمعادن وغیر ذلك،ترکبون الدّواب وتستخرجون المنافع من المعادن،«والفلك تجری فی البحر» ای وسخّر الفلك الجاریة علی ظهر الماء ،«بامره» «ویمسك السّماء ان تقع» یعنی یحفظها من ان تقع ، وقیل لئلاّ تقع ،«علی الارض» وقیل کراهة ان تقع علی الارض ،« الاّ باذنه » ای بامره ، واراد به یوم تنفطر وتنشقّ . معنی آنست که آسمانی ثقیل ، جسمی کثیف نگه می‌دارد بر هوای لطیف ایستاده بی‌علاقه وبی‌عمادی که می نخواهد که بر زمین افتد وآن روز که خواهد یعنی روز قیامت بشکافد و بیفتد ، « انّ الله بالناس لرؤف رحیم» لرأفته بهم ورحمته امسکها عن الوقوع .

« وهو الّذی احیاکم » فی الارحام ، « ثمّ یمیتکم » عند انقضاء آجالکم و فناء اعمالکم، « ثمّ یحییکم» یوم البعث والنشور للثواب والعقاب ، «انّ الانسان لکفور» قیل هو عام والمراد به کفران النعمة، وقیل اراد به الکفار الّذین یجحدون الآیات الدّالة علی وحدانیّة الله عزّوجلّ .

لکلّ امّة » ای لکل اهل الدّین ، « جعلنا منسکا » بکسر السین قراءت **حمزة والکسائی** ، والباقون منسکا بفتح السین فبالفتح المصدر وبالکسر اسم المکان،

ای ـ جعلنا لکلّ امّة شریعة هم عاملون بها ، قاله **ابن‌عباس** وروی عنه ایضا، منسکا ای ـ عیداً یتعبّدون فیه ، والمنسك فی کلام العرب الموضع المعتاد لعمل خیر او شرّ ومنه مناسك الحجّ لتردّد النّاس الی اماکن اعمال الحجّ . « فلاینازعنّك فی الامر » ای ـ فی امر الذبائح . این درشأن **بدیل بن ورقا** و **بشر بن سفیان** و **یزید بن خنیس** فروآمد که بـا صحابهٔ **رسول** گفتند برسبیل طعن مالکم تأکلون ممّا تقتلون بایدیکم ولا تأکلون ممّا قتله‌الله . چو نست که کشتهٔ دست خـود می‌خورید و کشتهٔ خدای نمی‌خورید ؟ رب‌العزه گفت نرسد ایشانرا که با تو منازعت کنند در کار ذبایح، معنی آنست که فلاتنازعهم ان نازعوك ، اگر ایشان با تو پیکار کنند تو با ایشان پیکار مکن. منازعت بناء مفاعلتست میان دو کس رود چون گویند مبادا که فلان باتو منازعت کند یعنی تو مکن باوی تا او نکند باتو ، هذا لانّ المنازعة لاتتمّ الاّ باثنین فاذا ترك احد هما فلا منازعة هاهنا ، و قیل « فلا ینازعنّك فی الامر » ای ـ فی امر الشریعة ، وذلك انّ الیهود کانوا ینکرون النسخ . « وادع الی ربّك » ای ـ الی دین ربّك والایمان ، « انّك لعلی هدی مستقیم » ای ـ دین مستقیم . « و ان جادلوك » بباطلهم مراءً وتعنّتاً فادفعهم بقولك: « الله اعلم بما تعملون » من التکذیب والکفر، فان قیل کیف وجه الجمع بین هذه الآیة وبین قوله : « وجادلهم بالّتی هی احسن » ؟ قلنا انّهم کانوا یجادلون مجادلة شغب وتعنّت،وکان ذلك یزری **بالنبیّ** فبیّن بهذه الآیة انّه لایجوز مجادلة المتعنّت المتعسف ،وبیّن بتلك الآیة جواز مجادلة المسترشد المستمع .

« الله یحکم بینکم یوم القیامة » یعنی بین الفریقین فیتبیّن المحقّ من المبطل اوعدهم بحکمه فیهم ، ویجوزان یکون ذلك استینافاً ای ـ یقضی الله بین الخلق یوم ـ القیامة فیماهم فیه مختلفون ویتبیّن لهم الحقّ والباطل حتی یعرفوهما اضطراراً کما عرفوهما فی الدّنیا استدلالا .

« الم تعلم انّ الله یعلم مافی السّماء والارض » یعلم اعمالکم فیجازیکم علی ذلك ،« انّ ذلك فی کتاب » ای ـ انّ مافی السّماء والارض مکتوب فی اللوح المحفوظ، « انّ ذلك علی الله یسیر » یکونه بقوله کن ، باین قول معنی آنست که هرچه در آسمان و زمین است الله تعالی میداند وهمه درلوح محفوظ نبشته ودر علم الله تعالی حاصل، و آفریدن همه بر الله تعالی آسان که گوید آنرا که خواهد تابود، کن فیکون، و قیل انّ ذلك الاختلاف الّذی فیه الخلق فی علم الله و فی لوحه . « انّ ذلك علی الله یسیر» ای ـ انّ علمه بجمیع ذلك علی الله یسیر. **سهل** میگوید این اختلاف که در میان خلق است در علم خدای تعالی حاصل است ودرلوح مثبت ، در ازل دانسته و علم وی بهمه رسیده وبر الله تعالی آسانست دانش آن وآگاه بودن از آن ، وقیل «انّ ذلك علی الله یسیر » ای ـ انّ الحکم بینکم یسیر علی الله . وجه اتصال این آیت بآیات پیش آنست که رب العزه باز نمود و بیان کرد که آن خداوند که هر چه در آسمان وزمین چیزست همه می‌داند وعلم وی بهمه می‌رسد صلاح وفساد بندگان هم داند،چون فرماید بصلاح بندگان فرماید، چون نهی کندازآن کند که فسادبندگان در آن بود، پس روا نباشد و نسزد که بندگان با رسول وی منازعت کنند درکار دین و شریعت ودرکار امر ونهی .

« ویعبدون من دون الله » رب العزّه جلّ جلاله دلائل قدرت خویش ونشانهای وحدانیت خویش درآفرینش آسمانها وزمین وبرّوبحرواحیاء وافناء بندگان ورسیدن علم وی بهمگان واظهار نعمت ورأفت ورحمت خود برایشان این همه در این آیات که رفت یاد کرد، آنگه جهل مشرکان برعبادت اصنام در پی آن داشت گفت : « و یعبدون من دون الله مالم ینزل به سلطاناً » ای ـ حجّة و برهاناً می گوید این مشرکان ونا گرویدگان از پرستش آن خداوند که این همه حجتهای روشن و دلائل قدرت و وحدانیت وی پیداست برمی گردند وچیزی می پرستند که ایشانرا در پرستش آن هیچ حجّت نیست،«مالم ینزّل به سلطاناً » ای ـ حجّة و برهاناً علی عبادته وانّما سمّی

الحجّة سلطاناً لانها تتسلّط على الباطل فتمحقه وتزهقه وهو نظير قوله : « بل نقذف بالحقّ على الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق»، وسمّى السلطان سلطاناً لتسلّطه على رعيته، وقيل مالم ينصب عليه دلالة من جهة العقل ولا من جهة السمع، «و ما ليس لهم به علم » اى ـ يعبدونه تقليداً وجهلا لاعن عقل وسمع ، « وما للظالمين» اى المشركين « من نصير » من ولىّ يلى امرهم ولاحافظ يحفظهم ولامانع يمنعهم من عذاب الله .

« واذا تتلى عليهم » اى على اهل مكّة ، « آياتنا بيّنات » بالفرائض و الاحكام والحلال والحرام يعنى **القرآن** ، « تعرف وفى وجوه الّذين كفروا المنكر» اى ـ الكراهية والعبوس والانكار على تاليه،« يكادون يسطون بالّذين يتلون عليهم آياتنا » يقربون من الوثوب عليهم بالقتل والضرّب ، يقال سطابه و عليه يسطوسطواً و سطوة اذا حمل عليه و بطش به ، و قيل السطوة اظهار الحال الهائلة للاخافة ، و منه يقال فى الدّعاء ،اللّهم انّى اعوذبك من سطواتك يعنى من الاحوال الهائلة . « قل افانّبئكم» بشرّ من ذلكم » اى ـ بشرّ عليكم وا كره اليكم من هذا القرآن الّذى تسمعون .اى ان ساءكم سماع كلام الله وفيه ابطال دينكم وحسبتموه شراً لكم فانا آتيكم « بشرّ من ذلكم »، ثم فسّر فقال : « النّار » اى ـ هو النّار ، « وعدها الله الّذين كفروا و بئس المصير » النّار .

« يا ايّها النّاس » يا اهل مكّة . « ضرب مثل » معنى ضرب جعل، كقولهم ضرب السّلطان البعث على النّاس وضرب الجزية على اهل الذّمة ومنه قوله تعالى : «ضربت عليهم الذّلة و المسكنة » اى ـ جعل ذلك عليهم ، قال **الاخفش** : ليس هاهنا مثل والمعنى جعل لى مثل اى ـ مثل و شبه ، اى ـ جعل المشركون الاصنام شركاى فعبدوها . « فاستمعوا » حالها وصفتها ، يقال استمعه وسمعه وسمع لهواستمع له ، ثمّ بيّن ذلك فقال : « انّ الّذين تدعون من دون الله» يعنى الاصنام . قرأ **يعقوب** «يدعون» بالياى ، والباقون بالتاء . « لن يخلقوا ذباباً » واحداً فى صغره وقلّته لانّها لاتقدر عليه ، وقيل هو مثل من حيث المعنى لانّه ضرب مثل من يعبد الاصنام بمن يعبد مالا

يخلق ذباباً ، الذباب واحد وجمعه القليل اذبّة والكثير ذبّان، مثل غراب واغربة و غربان ، وسمّى ذباباً لانّه يذبّ استقذارا واحتقاراً ، « ولوا جتمعوا له » يعنى اجتمع الاوثان ، و قيل الشّياطين وقيل الرؤساء لخلق الذباب ، « و ان يسلبهم الذّباب شيئاً لايستنقذوه منه »، الاستنقاذ والانقاذ واحد ، قال **ابن عباس** : كانوا يطلون الاصنام بالزعفران فاذاجف جاء الذّباب فاستلب منه ، وقال **السدّى** : كانوا يضعون الطعام بين يدى الاصنام فتقع الذبان عليه فتأكل منه ، وقال **ابن زيد** : كانوا يحلّون الاصنام باليواقيت واللآلى وانواع الجواهر و يطيّبونها بالوان الطيب فربّما تسقط منها واحدة فيأخذها طائر او ذباب فلايقدر الالهة على استردادها ، فذلك قوله : « و ان يسلبهم الذباب شيئاً »، وقيل ان يسلبهم الذّباب شيئاً ممّاجعلوه باسم الاصنام من الحرث والانعام، « لايستنقذوه منه» اى ـ لايستخلصوه ، و قيل هو الالم الّذى يمسّ الانسان فى عضّ الذّباب او قرصه ، لم يتهيأ لهم تخليصه منه ، والمعنى كيف يصلح للالهيّة مالايقدر على دفع اذية ذباب ضعيف عن نفسه «ضعف الطالب والمطلوب» الطالب عابد الصّنم يطلب منه الشفاعة، والمطلوب الصّنم العاجز عجز عن يخلق اضعف الخلق وهو الذّباب، وقيل الطالب الصنم يطلب ماسلبه، والمطلوب الذّباب يطلب منه ماسلب ، وقيل على العكس الطالب الذّباب يطلب مايسلب من الطيب عن الصنم ، والمطلوب الصّنم يطلب منه الذباب السّلب .

« وماقدروا الله حقّ قدره » اى ـ ماعظـّموه حق عظمته لماجعلوا الصّنم شريكا له ، وقيل ما عرفوه حقّ معرفته ولو عرفوه لماسوّوا بينه وبين الصنم . « انّ الله لقوى» على خلق مايريد ، « عزيز » لايغلب . والصنم لايمتنع من ذباب ولا ينتصر منه.

« الله يصطفى » اى ـ يختار ، « من الملائكة رسلا » و هـم **جبرئيل وميكائيل و اسرافيل و عزرائيل** و غيرهم ، « و من النّاس » اى ـ يختار مـن النّاس رسلا مثل **ابراهيم و موسى وعيسى ومحمّد** وغيرهم من الانبياء صلوات الله عليهم . فالملائكة سفراء الله الى الانبياء ، والانبياء سفراؤه الى الخلق ، نزلت هذه الآية حين قال

المشرکون أأنزل علیه الذّکر من بیننا؟ فاخبر اللّه انّ الاختیار الیه یختار من یشاء من - خلقه، « انّ اللّه سمیع » لقولهم ، « بصیر » بمن یختاره لرسالته .

« یعلم مابین ایدیهم وما خلفهم » قال **ابن عباس** : یعنی ماقدّموا وماخلفوا ،و قال **الحسن** : مابین ایدیهم ماعملوا و ماخلفهم ماهم عاملون من بعد ، و قیل یعلم مابین ایدی ملائکته ورسله قبل ان خلقهم . « وما خلفهم » یعلم ماهو کائن بعدفنائهم. وقیل یعلم مابین ایدیهم من امر الدّنیا وما خلفهم من امر الآخرة ، « والی اللّه ترجع الامور » ای - مرجع جمیع الامور الیه . « یا ایّها الّذین آمنوا ارکعوا واسجدوا» ای- صلّوا، وخص الرّکوع والسّجود بالذکر لانّهما معظم الصّلوة ولاتکون الصّلوة الّابالرّکوع والسجود، « واعبدوا ربّکم» ای- اخلصوا عبادتکم للّه وحده، یعنی لاتقصدوا برکوعکم وسجودکم الّا اللّه ، « وافعلوا الخیر» یعنی لاتقتصروا علی هذا القدر بل افعلوا الخیر من صلة الرّحم وکف الظّالم واغاثة الملهوف واعانة الضعیف، «لعلّکم تفلحون» یعنی رجا ان تفلحوا ، و قیل کی تفلحوا وتفوزوا وتبقوا فی الجنة . قال علی(ع): معناه اذا فعلتم ذلك ظفرتم بالمراد . خلاف است میان علماء دین در سجود تلاوت باین آیت، مذهب **شافعی و احمد و اسحق و ابن المبارك** آن است که اینجا سجود تلاوت کنند وهو قول **عمر وعلی(ع) وابن عمر وابن مسعود وابن عباس** ، وحجّت ایشان خبر **مصطفی(ص)** است روایت کنند از **عقبة بن عامر** که گفت: **یا رسول اللّه** سورة الحجّ فضیلتی دارد که در وی دوسجده است، رسول خدای گفت: نعم و.من لم یسجدهما فلا یقرأها. وقال **عمر بن الخطاب**: فضّلت سورة الحج بان فیها سجدتین، امّا مذهب **سفیان ثوری** واصحاب رأی آنست که دراین آیت سجود تلاوت نیست، ودرجمله بدان که عدد سجود **قرآن** چهارده است بقول بیشترین اهل علم، وایشان که د رسورة الحجّ یك سجده گویند سجدهٔ «ص» سجدهٔ تلاوت نهند تاهمان چهارده باشد ،وبمذهب **شافعی** «ص» سجدهٔ شکر است نه سجدهٔ تلاوت، وبمذهب **احمد و اسحق و ابن المبارك** جملهٔ سجدات **قرآن** پانزده اند که ایشان درسورة الحج دوشمرند، ودرسورة **«ص»** یکی ، واحتجوا

بماروی‌عن **عمرو بن‌العاص** انّ‌النبیّ اقرأه‌خمس عشرة سجدة، فی‌القرآن،منهاثلاثاً فی‌المفصّل وفی‌سورة‌الحج سجدتین.وبدان که‌سجودتلاوت بمذهب **سفیان‌واسحق** و اصحاب رأی واجبست برخواننده وشنونده تاآن حد که‌شنونده اگر بروضوء نباشد چون وضو کند قضا بازآرد . امّا بمذهب **شافعی واحمد** واجب نیست بلکه سنّتی مؤکّد است ، و خبر درستست که **زیدبن ثابت** سورة **والنجم** بر**مصطفی** خواند و سجود نکرد . و رسول خدا او را نفرمود واگر واجب بودی رسول او را فرمودی، **وعمر** گفت: انّ‌الله لم‌یکتبها علینا الّاان نشاء و کیفیت‌این‌سجود آنست که چون‌آیت سجده برخواند یاشنود هردودست بردارد بانیّت وبا تکبیر پس‌دیگرباره تکبیر کند و دست برندارد ، و در سجود شود و یك سجود کند و در سجود گوید سجد وجهی للّذی خلقه وشقّ سمعه وبصره وبحوله وقوّته ، واگرخواهد گوید اللّهم اکتب لی بها عندك اجراً وضع عنّی بها وزراً واجعلها لی عندك ذخراً و تقلّبها منی کما تقلّبها من عبدك داود ، روایتست از **ابن عباس** که‌گفت : شنیدم از **رسول خدا** که‌این دعا میخواند درسجود تلاوت . و روایت **عایشه** آنست که: سجد وجهی للّذی خلقه ، خواندی. آنگه‌چون سراز سجود بردارد سلام بازدهد واتلتها وضع‌الجبهة علی الارض بلا شروع فی‌التّشهد ولاسلام.

«وجاهدوا فی‌الله»ای‌ـ جاهدوا فی‌سبیل‌الله اعداءالله، «حق‌جهاده» هواستفراغ الطاقة فیه‌قاله**ابن‌عباس**: وعنه‌ایضاً انّه‌قال: لاتخافوافی‌الله لومةلائم فهو حق‌الجهاد کماقال: «یجاهدون فی‌سبیل‌الله ولایخافون لومة لائم»، وقیل‌حقّ‌الجهادان یکون‌بنیّة صادقةخالصةلله‌عزوجلّ،وقال**ابن‌المبارك**:هومجاهدةالنفس‌والهوی‌وهوالجهادالاکبر، وهوحقّ‌الجهاد، وقدروی‌انّ‌رسول‌الله لمّارجع من‌غزوة **تبوك** قال:« رجعنا من‌الجهاد الاصغرالی‌الجهادالاکبر»، وقیل‌جاهدوا فی‌الله حق جهاده‌ای‌ـجاهدوا فی‌دین‌الله کما یجب‌ان‌یجاهدفی‌دینه فتدخل‌فیه جمیع الطاعات‌وهونظیرقوله : «اتقواالله‌حق‌تقاته». وقال**مقاتل بن سلیمان** : نسخهاقوله:« واتقوا الله ما استطعتم». «هواجتباکم» ای

اختاركم لدينه ولجهاد عدوّه ونصرة نبيّه واختاركم من سائر الامم، « وماجعل عليكم فی الدّين من حرج » ای ـ ضيق معناه انّ المؤمن لايبتلي بشیء من الذنوب الّاجعل الله له منه مخرجاً بعضها بالتوبة و بعضها بردّ المظالم والقصاص ، و بعضها بانواع الكفّارات، فليس فی دين الاسلام مالا يجد العبد سبيلا الی الخلاص من العقاب فيه ، فلاعذر لاحد فی ترك الاستعداد للقيامة، وقال **مقاتل** : يعنی بذلك الرخص عند الضرورات كقصر الصّلوة فی السفر والتيمم واكل الميتة عند الضرورة ، والافطار فی السفر و بالمرض، والصّلوة قاعداً عند العجز عن القيام. وقال **ابن عباس** : الحرج ماكان علی **بنی اسرائيل** من الآصار الّتی كانت عليهم وضعها الله عن هذه الامّة. « ملّة ابيكم » نصب بنزع حرف الصفة ای ـ كملّة ابيكم والمعنی وسّع عليكم كماوسّع عليه، وقيل نصب علی الاغراء ای ـ اتبعوا ملّة ابيكم « ابرهيم » ، وانّما امر باتّباع ملة ابرهيم لانّها داخلة فی ملّة **محمد**.

اگر كسی گويد كه چونست كه گفت : ملّة ابيكم ونه همهٔ مسلمانان نسب باابراهيم برند؛ جواب آنست كه اين خطاب باعرب است وايشان ازنسل **اسماعيل بن ابراهيم** اند وروا باشد كه خطاب باعموم مسلمانان بود برمعنی وجوب احترام اويعنی كه حرمت داشت وشناخت او برهمهٔ مسلمانان چنانست كه حرمت پدران، اين همچنانست كه زنان رسول خدايرا امهات المؤمنين گويند. قال الله تعالی: « وازواجه امّهاتهم»، يعنی كه حق وحرمت ايشان بنزديك شماواجبست چنانكه حق وحرمت مادران شما وقال **النبی**ّ: «انّما انالكم مثل الوالد لولده». « هوسمّاكم المسلمين » ای ـ الله سبحانه وتعالی سمّاكم المسلمين ، « من قبل» يعنی يوم القسمة والقضاء ،وقيل من قبل نزول **القرآن** فی المتقدمة. « وفی هذا » ای ـ وفی هذا **القرآن**، وقيل فی هذاالزّمان ، وقال **الحسن**: هوسمّاكم ای ـ ابراهيم سمّاكم المسلمين ، يعنی فی قوله : « ومن ذريتناامّة مسلمة لك » وعلی هذا التأويل يحتمل ان يكون تقديرقوله : «وفی هذا» ای ـ و فی **القرآن** بيان تسمية ايّاكم مسلمين وهوقوله: « ومن ذريّتنا امّة مسلمة لك» «ليكون الرّسول شهيداً عليكم » ، وذلك انّه يشهد لمن صدّقه وعلی من كذّبه ، و قيل شهيداً **عليكم**

يزّكيكم ، « وتكونوا شهداء على الناس » تشهدون عليهم انّ رسلهم قد بلغتهم ، وهو نظير قوله : « جعلناكم امّة وسطاً ليكونوا شهداء على النّاس ويكون الرّسول عليكم شهيداً» . « فاقيموا الصّلوة » بشرائطها ، « و آتوا الزّكوة » بفرائضها ، « و اعتصموا بالله» تمسّكوا بدينه وامتنعوا بطاعته عن معصيته واجعلوه عصمة لكم مما تحذرون، وقيل تمسّكوا بقول لااله الّاالله، وقيل الاعتصام بالله هو التمسّك بالكتاب والسّنة. «هو موليكم» خالقكم وحافظكم وناصركم ومتولى اموركم، « فنعم المولى» لعبده اذا تمسّك بطاعته، «ونعم النصير» الناصر له اذا استنصره بلزوم عبادته ، يروى انّ الله عزوجل اعطى هذه الامّة ثلاثة اشياء لم يعطها الّا الانبياء ،جعلت شهيدة على سائر الامم و الشهادة لكلّ نبّى على امّة وانّه يقال للنبىّ اذهب فلاحرج عليك وقال لهذه الامّة ما جعل عليكم فى الدّين من حرج و انّه قال : لكلّ نبىّ سل تعط ، وقال لهذه الامّة : وقال ربّكم ادعونى استجب لكم.

النّوبة الثالثة

قوله: «والّذين هاجروا فى سبيل الله » آلاية.. هجرت دواست هجرت ظاهر وهجرت باطن،هجرت ظاهر آنست كه خانه وشهر خويش را وداع كند، هجرت باطن آنست كه كونين وعالمين را وداع كند ، هجرت ظاهر موقت است وهجرت باطن مستدام ، درهجرت ظاهر زاد طعام وشراب است ، در هجرت باطن زاد لطف رب الارباب است ، درهجرت ظاهر منزل غارست ، درهجرت باطن منزل ترك اختيارست ، هجرت ظاهر ازمكه تا مدينه ، هجرت باطن ازاضطراب نفس شورانگيز تاسكينهٔ سينه . قال النبىّ المهاجر من هجر مانهى الله عنه . صدر نبوّت ورسالت درصدف شرف سيّد اولّين و آخرين ورسول ربّ العالمين صلوات الله عليه ميگويد : مهاجر اوست كه از كوى جفا هجرت كند دراه صفا ووفا پيش گيرد،ازبدى وبدان ببرد بنيكى ونيكان پيوندد ، نهى شريعت

بر کار گیرد وازمواضع تهمت بپرهیزد، دردل پیوسته حزن و ندامت دارد ، از دیده اشك حسرت بارد ، این چنین کس را خلعت چه دهند نزل چه سازند . « لیرزقنّهم الله رزقاحسنا» رزقی نیکو نزلی ساخته پرداخته یکی امروزیکی فردا ، امروز حلاوت معرفت، فردالذّت مشاهدت، امروز درراه دوست خطوتی، فردابادوست خلوتی ،امروز مهر دل وذکر زبان ، فردا معاینهٔ میان جسم وجان ، اینست که گفت جل جلاله : « لیدخلنّهم مدخلایر ضونه » ای - ادخالا فوق مایتمنونه و ابقاء علی الوصف الّذی یهوونه . ایشانرا دردرون پرده آورده و آرزوی دیرینهٔ ایشان بر آورده و خلعت رضا پوشانیده و خطاب کرامت بنعت رأفت و رحمت شنوانیده که : یعینی ماتحمّل المتحملون من اجلی. آن رنجها که ازبهرمن بتمامی رسید من می‌دیدم ، گامها که در راه من برداشتید میشمردم ، قطره های اشك حسرت که ازدیده باران کردید میدیدم آنگه **داود** را فرمان آید که : قم یا **داود** فمجدنی بذلك الصوت الرخیم' برخیزای **داود** ودوستان مارا دربوستان لطف بآوازخوش خویش میزبانی کن ، سبحان الله آن مائدهٔ چنان وآن دعوت چنان وضیافت رحمن ' مرید بمراد رسیده مرغ سوی آشیان شتافته ، دوست ازلی پرده بر گرفته، الربّ والعبد والعبدوالرّب . «ذلك ومن عاقب بمثل ماعوقب به » مفهوم آیت هم اظهارعدل است بنعت سیاست درقهراعداء ،هم اظهار اظهارفضل نبعت رأفت درنصرت اولیاء .

« ذلك بانّ الله یولج اللّیل فی النّهار» الآیة ..بیان قدرت است بنعت عزت در آفرینش روزوشب ونوروظلمت . «ذلك بانّ الله هو الحقّ» اثبات وحدانیّت است بصفات الهیّت وابطال شرکاءوشرکت . «الم تران الله انزل من السّماء ماء » مضمون این آیت وآنچه برعقب این آید ازآیات تذکیرنعمت است و اظهارحکمت درآفرینش منافع خلیقت، هرچه آفرید بسزای خودچنانکه بایست آفرید' وهرچه نهاد برجـای خود نهاد وهرچه داد باهل خود داد، قادرست که هر چه خواهد کند، حکیم است نه هر چه تواند بکند،درین عالم پای موری وپرپشه ای نیافرید مگر بتقاضا عقدرت،بـر

قضيّت حكمت، بروفق مشيّت ، حكمت و قدرت دست درهم داده تا كارالهيّت برنظام مى رود، اگرحكمت باقدرت نبودى عالم زيروزبرشدى، خدايرا جلّجلاله صفاتى است كه‌آن صفات خصم وجود وافعال خلقند ،آن صفت عزتست وعظمت و جبروت و كبريا و استغناءلم يزل ، باز اورا صفتى است كه شفيع وجود و افعال‌خلقند چون حكمت‌ورحمت ولطف ورأفت وجود و كرم ، و اين صفات‌رحمت وحكمت عنان آن صفات عزّت وغنا فرو گرفته تااين مشتى بيچارگان در سايهٔ لطف‌ورحمت بمقتضاى حكمت عمر بسر آرند ، ورنه اين شفيعان بودندى از عرش و كرسى در گيرتا بپاى مورى و پرپشه‌اى همه نيست گشتى و باعدم‌شدى ،يك‌كلمه‌بوداز غنا واستغناء لم‌يزل كه روى داد باين عالم تا كافران و بيگانگان را روز هجران پيش آمد ، بيگانه‌وار سر بفكر خويش در نهادند قدرالله نشناختند و بسزاى وى راه نبردند ، بتى عاجز جمادى بى‌صفات را باوى انباز كردندو آنرا پرستيدند و بدوست گرفتند تارب‌العزه از ايشان باز گفت كه : «ضعف‌الطّالب‌والمطلوب». ضعيفست و بيچاره هم‌پرستگار و هم پرستيده .

« ما قدروالله‌حقّ قدره » قال **الواسطى** : لايعرف‌حق قدره‌الخلق‌الّاالحقّ . قدراو كس نداند مگر او ، بسزا معرفت او كس نداند مگر او ، عقلها مدهوش گردد و فهما حيران در مبادى اشراق جلال او، انبياء و رسل‌بقدم عجز باز گشتند از درگاه حقيقت معرفت او ، اى جوانمرد فردا كه بندگان بعزّ وصال او رسند و شواهد قرب بينندديدارخود كه عطادهد بقدرطاقت‌تودهد نه‌بقدرعظمت‌و جلال‌خود، از اينجا گفته‌اند : كلّم موسى‌من‌حيث موسى، و لو كلّم موسى بعظمته‌لذاب موسى .

« ياايّهاالّذين آمنواار كعواواسجدوا » **پيرطريقت** از زوى فهم برزبان اشارت گفت : مؤمنانرا ركوع و سجود فرمودآنگه گفت : « واعبدواربّكم» اى‌ احتملوا البلايابالدّين والدّنيابعدان جعلكم‌اللّه‌من اهل خدمته، و رزقكم حلاوة مذاق‌صفوته، مى گويد اگر بلاء روزگار و محنت دنيا شربتى سازند و بر دست عجز تو نهند

تاروی ترش نکنی و آن بار بلابجان و دل بکشی و شربت محنت بنوشی بشکر آن که ترا خدمت خود فرمود و برحضرت نماز و مقام راز بداشت، ونگر تا باین طاعت و عبادت خود منتی بر ننهی وبحقیقت دانی که جملهٔ طاعات و عبادات و اعمال واقوال اولاد آدم از ابتداءِ وجود تا آخر عهد در مقابلهٔ کمال و جمال الهی جزجرست دوك پیر زنان نیست، ورنه آن بودی که او جل جلاله بکرم و فضل خویش این مشتی خاك را بدرگاه قدم خود دعوت کرد و بساط انبساط در سرای هدایت بلطف خود بسط کرد والاّ این سیه گلیم وجود را واین ذرّهٔ خاك نا پاك را کی زهرهٔ آن بودی که قدم بر حاشیهٔ بساط ملوك نهادی، پس سزای خاك آنست که بنعت انکسار بزبان عجز و افتقار گوید:

ماخود زوجودخویش ننگ آمده‌ایم وزروی قضا برسرسنگ آمده‌ایم
اندر کیلان گلیم بدبختی را ماازسیهی بجای رنگ آمده‌ایم

«وجاهدوافی الله حقّ جهاده»، جهاد برسه قسم است: یکی بنفس یکی بدل یکی بمال. جهاد بنفس آنست که از خدمت و ریاضت نیاسائی و گرد رخص و تأویلات نگردی و امر ونهی را بتعظیم پیش‌روی، و جهاد بدل آنست که خواطر ردی را بخود راه ندهی وبرمخالفت عزم مصمم نداری و از تفکر در آلاء و نعماء نیاسائی. وجهاد بمال ببذل است و سخاوجود وایثار. سخا آنست که بعضی بذل کند وبعضی خود را بگذارد، جود آنست که بیشترین بذل کند و اندکی خود را بگذارد، ایثار آنست که همه بدهد و برفقر وفاقت زندگانی کند، و این حال صدّیق اکبر است که **مصطفی** ویرا گفت: ماذاابقیت لاهلك: قال الله ورسولـه. و قیل حق الجهاد ان لاتفترعن مجاهدة النفس لحظة قال قائلهم:

یا ربّ انّ جهادی غیرمنقطع فکل ارضك لی ثغرو طرسوس.

« هواجتبیکم » هوسمّاکم هو مولیکم هواجتباکم، برگزید شما را و چون می گزید عیب می‌دید و با عیب می پسندید. « هوسمّاکم » نه‌آسمان بود ونه زمین

نه عرش نه کرسی نه ، **آدم** نه **حوا** که تو در علم او مسلمان بودی ، وترا مسلمان نام‌می‌نهاد و بر تو رقم خصوصیت می کشید، که : « سبقت‌لهم منّاالحسنی » هواجتبا کم بالهدایة ، هوسمّاکم باسم الولایة ، هومولیکم باظهارالعنایة ، هو اجتباکم لافضل ـ الاعمال ، هوسمّاکم باسم الابدال ، هومولیکم فی‌جمیع‌الاحوال ، هواجتباکم فمن یضلّکم، هوسمّیکم فمن یذلّکم، هومولیکم فمن یخذلکم . بر گزید شمارا بهدایت نام مسلمانی نهاد بعنایت ، این‌بآن کرد که او مولای شماست بحقیقت ، دلگشای شماست برحمت ، سرّارای شماست بمحبّت . « نعم المولی »یسترالعیوب ویکشف الکروب ویغفرالذنوب ، بوقت گناه تراجاهل‌خواند گفت :« یعملون السّوءبجهالة» تا عذرت بپذیرد ، بوقت شهادت ترا عالم خواند گفت : « الاّ من شهد بالحقّ و هم یعلمون » تا گواهیت بپذیرد، بوقت تقصیرترا ضعیف خواند گفت: « وخلق‌الانسان ضعیفاً » تا تقصیرت محو کند. « فنعم المولی » مولاك ان دعوته لبّاك وان ولّیت عنه ناداك ،فنعم‌المولی‌بداك بالمحبة قبل‌ان احببته، واراداك قبل‌ان‌اردته، نیك‌خداوندی، مهرپیوندی معیوب پسندی ، بردباری ، فرا گذاری ، فرا گذارد تا فرو گذارد ، یا می گذارد تا در گذارد ، اگر فرو گذارد بی‌نیازست ، ور در گـذارد بنده نوازست ، عظیم المنّ و قدیم الاحسان ، وجهانیانرا نوبت سازست، ازنیك خداوندی اوست که عطاء خود بخطاء بنده باز نگیرد ونعمت بجفوت قطع نکند . **ذوالنون مصری** گفت : وقتی برشط نیل جامه می‌شستم ناگاه عقربی‌دیدم عظیم که می آیدفاستعذت بالله من شرّها فکفانی‌الله شرّها ، گفت ازپی وی می‌رفتم تا بکنارهٔ‌آب رسید ضفدعی از آب بر آمد وپشت خویش فراداشت تاآن عقرب برپشت وی‌نشست ازنیل بگذشت **ذوالنون** بتعجب گفت:انّ لهذا شأناً . ازاری برمیان بست و بآن جانب عبره کرد ضفدع‌را دید که‌عقرب بنهاد وبموضع خویش‌باز گشت، عقرب‌می‌رفت‌تارسید بدرختی عظیم ، **ذوالنون** گفت نگاه کردم غلامی رادیدم تازه جوانی، مست‌وخراب افتاده وخوابش‌برده گفتم اناّلله، همین ساعت‌آن جوانرا هلاك کند، درین اندیشه بودم که

ماری عظیم از آن گوشه بر آمد بقصد آن غلام تا اورا هلاك کند، آن عقرب را دیدم که بر پشت آن مار جست ودماغ او برزد واورا بکشت واز آنجا با کنار آب آمد تا ضفدع باز آمد و بر پشت وی عبره کرد. گفت من از آنجا باز گشتم و آن جوان هنوز در خواب غفلت بود آواز بر آوردم گفتم:

یا راقداً والجلیل یحفظه — من کلّ شیء یدبّ فی الظّلم

کیف تنام العیون عن ملك — یأتیك منه فوائد النعم

آن جوان بیدار گشت و آن حال دید، **ذوالنون** گفت: انظر الی ما صرف الله عنك بماذا صرف الله عنك آنگه قصه با وی بگفت جوان چون آن سخن بشنید ازدرون دل وی دردی و اندوهی سر برزد و خوش بنالید روی سوی آسمان کرد ودر الله تعالی زارید گفت: یا سیّدی ومولائی هذا فعلك بمن عصاك البارحة فوعزّتك لا اعصیك حتی القاك، فخلع ثیاب بطالته ولبس ثیاب الخیر والرشد.

۲۳- سورة المؤمنون- مکیّة

۱- النّوبة الاولی

« بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم »

بنام‌خداوند بزرگ بخشایش‌مهربان .

الجزء الثامن عشر

« **قد افلح المؤمنون** (۱) » جاوید پیروز آمد گرویدگان .

« **الّذین هم فی صلوتهم خاشعون** (۲) »ایشان که درنمازخویش آرامیدگان‌و فروشکستگانند .

« **والّذین هم عن اللّغو معرضون** (۳) » وایشان که از نابکار روی‌بر گردانند ،

« **والّذین هم للزّکوة فاعلون** (٤) » وایشان که زکوة مال دهند.

« **والّذین هم لفروجهم حافظون** (٥)» وایشان که‌فرجهای‌خویش‌نگه‌دارند.

« **الّا علی ازواجهم** » مگر برجفتان خویش، « **اوما ملکت ایمانهم** » یا بربردگان خویش ، « **فانّهم غیر ملومین** (٦)» که ایشان که زنان دارند یا کنیزکان نکوهیده نیستند .

« **فمن ابتغی وراء ذلك** » هر که بیرون از آن چیزی جوید ، « **فاولئك هم العادون** (۷) » ایشان از اندازهٔ پسند در گذشتگانند .

« **والّذین هم لاما ناتهم وعهدهم راعون** (۸) »وایشان که‌امانتهاوعهدهای

خویش را گوشوانانند .

« **والّذین هم علی صلواتهم یحافظون** (٩) » و ایشان که بر هنگام نمازهای خویش برایستادگانند .

« **اولئك هم الوارثون** (١٠) » ایشانند که بهشت را میراث برانند .

« **الّذین یرثون الفردوس** » ایشان که بیافتند بهشت [بازمانده ازبدبختان]، « **هم فیها خالدون** (١١) » ایشان در آن جاویدانند ،

« **ولقد خلقنا الانسان** » بدرستیکه بیافریدیم مردم‌را، « **من سلالة من طین** (١٢) » از گلی ساخته کشیده ،

« **ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین** (١٣) آنگه‌اورا نخست نطفه کردیم‌در آرامگاهی استوار .

« **ثم خلقنا النطفة علقة** » پس آن نطفه‌را خونی بسته کردیم، « **فخلقنا العلقة مضغة** » آنگه آن‌خونرا پاره گوشت کردیم، « **فخلقنا المضغة عظاما** » آنگه آن‌مضغه‌را استخوانها کردیم، « **فکسونا العظام لحما** » آنگه آن‌استخوان واندامهارا گوشت‌پوشانیدیم، « **ثمّ انشأناه خلقا آخر** » پس اورا آفریدیم آفریدنی‌دیگر، « **فتبارك الله احسن الخالقین** (١٤) » با آفرین خدای الله تعالی که نیکونگار تر همهٔ نگارندگانست ونیکو آفرید گارتر همهٔ آفرینندگان است .

« **ثمّ انّکم بعد ذلك لمیّتون** (١٥) » پس آنگه شما پس آن مردگانید .

« **ثمّ انّکم یوم القیامة تبعثون** (١٦) » پس آنگه شما را روز رستاخیز از خاك برانگیزانیم .

النّوبة الثانية

بدانکه این سوره چهارهزار وهشتصد ودوحرف است وهزاروهشتصد و چهل کلمه وصدوهژده آیت بعدد کوفیان ، جمله بمکه فرو آمد، ودرین سوره دو آیت منسوخ است : یکی « فذرهم فی غمرتهم حتی حین » بآیت سیف منسوخ است دیگر. « ادفع بالّتی هی احسن السیئة» این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف و باقی آیت محکم، و در فضیلت سوره **ابیّ بن کعب** روایت کند قال قال **رسول الله** (ص): «من قرأ سورة المؤمنون بشّرته الملائکة بالروح والرّیحان وماتقرّ به عینه عند نزول ملك الموت. وعن **عروة بن الزبیر** عن **عبدالرحمن بن عبدالقاری** قال سمعت **عمر بن الخطاب** یقول :کان اذا نزل علی **رسول الله** (ص) الوحی یسمع عندوجهه کدویّ النحل فمکثنا ساعة . و فی روایة فنزل علیه یوماً فمکثنا ساعة فاستقبل القبلة ورفع یدیه وقال اللّهم زدنا ولاتنقصنا واکرمنا ولاتهنّا واعطنا ولاتحرّمنا و آثرنا ولاتؤثر علینا وارضنا وارض عنّا، ثمّ قال لقد انزل لنا علینا عشر آیات من اقامهنّ دخل الجنّه ، ثم قرأ قد افلح المؤمنون عشر آیات .

قوله: «قد افلح المؤمنون» قد فی اللغة لتزیین الکلام وتحسینه، وقیل هو حرف تأکید، وقال المحققون: معنی قد تقریب الماضی من الحال، یدّل علی انّ الفلاح قد حصل لهم وهم علیه فی الحال، وهذا ابلغ فی الصفة من تجرید ذکر الفعل، ومعنی الفلاح نیل المأمول والنجاة من المحذور . وقال **ابن عباس** : الفلاح البقاء والنجاح. ومعنی الآیة قد سعد المصدّقون بالتوحید ونالوا دوام البقاء فی الجّنة. وعن **ابن عباس** قال قال **رسول الله** : « لمّا خلق الله جنّة عدن خلق فیها مالاعین رأت ولااذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر. ثمّ قال لها تکلمی ، قالت قد افلح المؤمنون ثلاثاً ، ثمّ قالت انا حرام علی کلّ بخیل و مراء .

«الّذین هم فی صلاتهم خاشعون» الخشوع فی الصّلوة غض الطرف وضبط السرّ وتسکین الاطراف . معنی خشوع در نماز آنست که سر در پیش افکند متواضع واز دست بر یکدیگر نهاده زبر سینه وچشم فرا موضع سجود داشته ، **مصطفی** پیش از نزول این آیت براست و چپ نگاه کردی در نماز وبآسمان نظر کردی، پس از آن که این آیت فرو آمد سردر پیش افکند ونیز التفات نکرد . **ابوهریره** گفت . یاران **رسول** همچنان بآسمان نظر داشتند در نماز **ورسول**(ص) ایشانرا از آن باززد و نهی کرد .قال **النبی** :«لایزال الله عزوجل مقبلا علی العبد ماکان فی صلاته مالم یلتفت فاذا التفت اعرض عنه . وعن **عائشة** قالت : سألت **رسول الله** عن الالتفات فی الصّلوة فقال : هو اختلاس یختلسه الشّیطان من صلوة العبد. و عن **ابی هریره** قال قال **رسول الله**: «انّ العبد اذا اقام الی الصّلوة فانّه بین عینی الّرحمن عزّوجل فاذا التفت قال له الرّب الی من تلتفت الی من هو خیر لك منّی ابن آدم اقبل الیّ» فانا خیر ممّن تلتفت الیه . علما گفتند اگر در مکه باشد مستحب است او را بخانهٔ کعبه نگرستن اگرچه در نماز بود . و قال **عطاء** : الخشوع فی الصّلوة ان لاتعبث بشیء من جسدك فیها فانّ **النبی** علیه السلام ابصرر رجلا یعبث بلحیته فی الصّلوة فقال: لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه .و قال صلّی الله علیه وسلّم: «اذا قام احدکم الی الصّلوة فلایمسح الحصا فان الرّحمة یواجهه». وقال بعضهم حقیقة الخشوع فی الصّلوة جمع الهمة لتدبّر افعال الصّلوة واذکارها، واصل الخشوع فی اللغة الخضوع والتواضع من قوله :«وخشعت الاصوات للرحمن فلاتسمع الّاهمساً» .

«والّذین هم عن اللّغو معرضون » قال **ابن عباس** :عن الشّرك . وقال **الحسن**: عن المعاصی. وقال **الزجّاج** : کلّ باطل ولهو ومالایحمل من القول والفعل، وقیل یعنی عن معارضة الکـفار بالشتم والسّب معرضون. قال الله تعالی:«واذا مرّوا باللغو مرّوا کراما» ای ـ اذا سمعوا الکلام القبیح اکرموا انفسهم عن الدخول فیه ، و قیل هو مجالس المبتدعین .

«والّذين هم للزّكوة فاعلون» اى ـ للزكوة الواجبة مؤدّون فعبر عن التأدية بالفعل لانه فعل ، وقيل الزكوة هاهنا هو العمل الصّالح، يعنى والّذين هم للعمل الصّالح فاعلون. قال امية : المطعمون الطّعام فى السنة الازمة، والفاعلون للزكوات ؛ ويقال هذه اللّام لام العلة والمعنى يفعلون مايفعلون للزّكوة اى ـ ليصيروا عندالله ازكياء .

«والّذين هم لفروجهم حافظون» الفرج اسم يجمع سوءة الرّجل والمرأة . وحفظ الفرج التعفف عن الحرام ، «الّا على ازواجهم» يعنى لايطلقونها الّا على ازواجهم وقيل «على» هاهنا بمعنى من، و« ما » بمعنى من اى ـ يحفظونها الّا من الازواج و الاماء. ودلّ الكتاب والسنّة واجماع الفقهاء انّ ملك اليمين هاهنا هم الاناث دون الذّكور والآية فى الرّجال خاصة بدليل قوله : « و ما ملكت ايمانهم » والمرأة لايجوز لها استمتاع بفرج مملوكها . « فانّهم غير ملومين » يعنى يحفظ فرجه الّا من امرأته اوامته فانّه لايلام على ذلك وانّما لايلام فيهما اذا كان على وجه اذن فيه الشرع دون الاتيان فى غير المأتى وفى حال الحيض والنفاس فانّه محظور وهو على فعله ملوم. و العبد والامة يسميان ملك اليمين دون العقار والدّار .

«فمن ابتغى وراء ذلك» اى ـ من التمس وطلب سوى الازواج والولايد المملوكة « فأولئك هم العادون » الظالمون المتجاوزون من الحلال الى الحرام حرّمت هذه الآية كلّ مأتى فى الدّنيا الّا ماكان من زوج اوجارية ، سئل مالك بن انس عن الاستمناء باليد فدلّ على تحريمه بهذه الآية . وقال ابن جريح :سألت عطاء عنه فقال: مكروه، سمعت انّ قوماً يحشرون و ايديهم حبالى فاظن انّهم هؤلاء . و عن سعيد بن جبير قال : عذّب الله امّة كانوا يعبثون بمذاكيرهم .

« والّذين هم لاماناتهم» قرأ ابن كثير لامانتهم على التّوحيد هاهنا وفى المعارج لقوله: « وعهدهم »، وقرأ الباقون لاماناتهم بالجمع لقوله : « ان الله يأمركم ان تؤدو الامانات » . و اعلم انّ الامانة ثلاث :اوليها الطّاعة والدّين وهو قوله تعالى : « انّا عرضنا الامانة » ، والامانة ما ائتمنت عليه من مال اوحديث .وفى الحديث عن النبى

انه قال : اذا حدّثك الرّجل بحديث فالتفت فهوامانة ، والنساء عندالرّجال امانة . وفي‌الخبر :«اخذ تموهنّ بامانة الله» . وامّاالعهودفكثيرة.مواثيق‌الله على عباده عهود و اوامره ايّاهم عهود ، والنذور والمواعيدوالذمم عهود ، والعقود بين‌النّاس عهود ، وعهود الصّحبة عهود ، ومنه قول‌الشّاعر :

لاكان هذا العهدآخرعهدنا بكم ولاكان الزّبال زوالا

« وعهدهم راعون » اصل الرّعى في‌اللغة القيام باصلاح مايتولّاه من‌الامور، و ذلك معنى قوله صلّى‌الله عليه وسلّم : «كلّكم راع و كلّكم مسؤل عن رعيّته» .

« والّذين هم على‌صلواتهم يحافظون » قرأ **حمزة والكسائى** صلوتهم على التّوحيد ، وقرأ الآخرون صلواتهم على‌الجمع لانّها خمس لايجوزالاخلال‌بواحدة منها، ومعنى المحافظة المداومة على حفظها و مراعاة اوقاتها و اتمام ركوعها و سجودها واعاد ذكر الصّلوة وقد ذكرها في اوّل السورة تاكيداً لحفظ‌الصّلوة، وقيل لانّ الخشوع فيها غير المحافظة عليها فتبيّن تبلك الآية وجوب‌الخشوع وبهذه‌الآية وجوب المحافظة عليها ، وقيل يريد هاهنا التطوع . « اولئك » يعنى اهل هذه‌الصفة، « هم الوارثون » يرثون منازل اهل النّار من الجنّة . روى عن **ابى‌هريرة** قال **رسول الله** (ص) : « مامنكم من احدالاّ وله منزلان، منزل‌في‌الجنّةومنزل في‌النّار فان مات ودخل النّار ورث اهل‌الجنّة منزله وذلك قوله : «اولئك هم الوارثون» و قال **مجاهد** : لكلّ واحد منزلان‌منزل في‌الجنّة ومنزل في‌النّار، فامّاالمؤمن فيبنى منزله الّذى له في‌الجنّة ويهدم منزله الّذى في‌النّار ، وامّا الكافر فيهدم منزله‌الّذى في‌الجنّة ويبنى‌منزله الّذى‌في النّار . وقيل معنى الوراثة انّه يؤل امرهم الى الجنّة كما يؤل امر الميراث الى الوارث . و قيل لانّ الوراثة اقوى سبب يقع في‌ملك الشيء لايتعقبّه ردّ ولا فسخ ولانقض ولا اقالة .

« الّذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون » الفردوس‌البستان يجمع محاسن النبات والاشجار ، والعرب تسمّى البستان الّذى فيه الكرم فردوساً ، و قيل اصله

رومّی عرّب وهو البستان الّذی فیه الاعناب بالرومّیة، وقال **عکرمة** :هو الجنّة بلسان الحبشة، وقال **قتاده** :الفردوس ربوة الجنّة واوسطها وافضلها وارفعها، قال **النبی** (ص): «اذا سألتم الله فسألوه الفردوس فانّه اوسط الجنّة واعلی الجنّة وفوقه عرش الرّحمن و منه تفجر انهار الجنّة. وقال **کعب** : لیس فی الجنان جنّة اعلی من جنّة الفردوس فیها الآمرون بالمعروف والنّاهون عن المنکر. وروی انّ الله تعالی لمّا خلق الفردوس قال لها تزیّنی فتزّینت ، ثم قال لها تکلّمی، فقالت طوبی لمن رضیت عنه. وروی انّ الله تعالی بنی جنة الفردوس بیده ثم قال وعزّتی و جلالی لایدخلها مدمن خمر ولادیوّث ، وروی انّ الله بنی الجنة الفردوس لبنة من ذهب ولبنة من فضة، و جعل حبالها المسك الاذفر وفی روایة اخری کنس جنة الفردوس بیده وبناها لبنة من ذهب مصفی و لبنة من مسك مدراء ، وغرس فیها من حید الفاکهة وحید الرّیحان .

« ولقد خلقنا الانسان » فی الانسان ههنا قولان احدهما انّه عام فی بنی آدم و هو اسم الجنس یقع علی الواحد والجمع . « من سلالة من طین » قال **ابن عباس** : السلالة صفوة الماء ، وقال **مجاهد** : منی ابن آدم ، وقال **عکرمة** : هو الماء سل من الظهر، والعرب تسمّی النطفة سلالة والولد سلیلا وسلالة لانّهما مسلولان منه. قوله : « من طین » یعنی من آدم لانّه خلق منه ، وتقدیره خلقنا بنی آدم من نطفة آدم ، و القول الثانی انّ الانسان یرید به **آدم**، والسلالة کلّ لطیف استخرج من کثیف، وقیل السلالة مایخرج بین الاصبعین من الشیء اذا عصّر، وقیل السلالة صفوة الشیء الّتی تخرج منه کانّها تسل منه، والمعنی خلقنا آدم من تربة سلّت ونزعت من طین ، ای- من ههنا وههنا، و قیل اخذت قبضة من الارض واجمعوا علی انّ الله عزّوجل خلق آدم من تراب ، و اختلفوا فی **حواء** ، والجمهور علی انها خلقت من ضلع من اضلاعه ، وقیل خلقت من بقیة طین آدم .

«ثمّ جعلناه نطفة فی قرار مکین » ای - جعلنا نسله ، فحذف المضاف و اقیم المضاف الیه مقامه لانّ آدم لم یصیر نطفة ، والمعنی خلقنا نسله من نطفة، ومثله قوله: « ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین » . معنی قول اوّل آنست که فرزند آدم را

ازآبی صافی آفریدیم سلاله‌ای روشن که ازپشت آدم بیرون آمده ، ومعنی قول دوم آنست که آدم را ازقبضه‌ای خاك آفریدیم از همه روی زمین بر گرفته سلاله‌ای لطیف ازخاکی کثیف بدرآورده وبا صفا برده پس ازو نسل او نطفه‌ای کردیم در آرامگاهی استوار بجائی یعنی رحم المرأة . وقیل « جعلناه » ای ـ جعلنا الانسان بعد کونه فی ظهرابیه ولا یسمّی نطفة الابعدان یخرج من الرّجل ، و قیل معناه جعلنا السّلالة . « نطفة فی قرارمکین » القرار مصدر قرّیقر قراراً ثم یسمّی الموضع الّذی یقرفیه قـرأرا ، و قـولـه : « مکین » ای ـ حصین منیع ای ـ مکّن لاستقراره فیه الی التّمام

« ثمّ خلقنا النطفة علقة » ای ـ صیرّنا النطفة البیضاء علقة حمراء ، والعلقة القطعة من الدم . «فخلقنا العلقةمضغة » ای ـ احلناها وصیرّناها مضغة من اللّحم مقدار مایمضغ ، « فخلقنا المضغة عظاماً » ای ـ احلناها و صیرّناها عظاماً . « فکسونا العظام لحماً » انبتنا علیها اللّحم فصارلها کاللباس ، قـرأ **ابن عامر وابو بکر وعاصم** عظماً. فکسوْنا العظم علی التّوحید فیهما ، والوجه انّ العظم اسم جنس یؤدی معنی الجمع ، کما یقال اهلك الانسان الدّینار والدرهم ، وقرأ الآخرون عظاماً .فکسونا العظام بالالف فیهما علی الجمع لانّه اذاکان التّوحید فی هذاالموضع محمولا علی ـ الجمع فلفظ الجمع به اولی ، و لانّ الانسان ذو عظام کثیرة ، و قیل معناه فکسونا العظام لحماً وعصباً وعروقاً وقدتمّ الجسم و لیس حیواناً حتّی یجعل الله فیه الروح و هوقوله : « ثمّ انشأناه خلقاً آخر» یرید به نفخ الروح فیه ، وقال الحسن : ای ـ جعلناه ذکراً اوانثی بعد ان لم یکن . و عن **ابن عباس** انّه قال : انّ ذلك تصریف احواله بعدالولاد من الاستهلال الی الارتضاع، الی القعود الی القیام، الی المشی الی ـ الفطام، الی ان یأکل ویشرب الی ان یبلغ الحلم و یتقلّب فی البلاد الی ما بعدها من احوال الاحیاء فی الدّنیا . « فتبارك الله » ای ـ استحق التعظیم والثناء بانّه لم یزل و لایزال، وهومن البروك وهوالثبوت .«احسن الخالقین » ای ـ المصوّرین والمقدّرین،

والخلق في اللغة التقدير، **قال مجاهد** : تصنعون و يصنع الله والله خير الصّانعين و احسن الصّانعين ، يقال رجل خالق اى صانع ، وقال **ابن جريح** : انّما جمع الخالقين لانّ **عيسى** (ع) كان يخلق كما قال تعالى : « انى اخلق لكم من الطين » فاخبر الله عن نفسه انّه احسن الخالقين . روى انّ **عمر** كان حاضراً فلمّا سمع الآية قال فتبارك الله احسن الخالقين فوافق قراءته وحى جبرئيل، فقال **النبى**: هكذا انزل، ويقال كان قائل هذا الكلام **معاذ بن جبل** . وروى عن **ابن عباس** قال : كان **عبدالله بن ابى سرح** يكتب هذه الآية **لرسول الله** (ص) فلما انتهى الى قوله : « خلقاً آخر » عجب من تفصيل خلق الانسان فقال، تبارك الله احسن الخالقين ، فقال **النبى** اكتب هكذا انزلت، فشك عند ذلك و قال ان كان **محمّد** صادقا يقول انّه يوحى اليه فقد اوحى الىّ كما يوحى اليه، وان قال من ذات نفسه فقد قلت مثل ما قال فكفر بالله ، و قيل هذه الآية غير صحيحة لانّ ارتداده كان بالمدينة وهذه السّورة مكيّة

« ثمّ انكم بعد ذلك» اى - بعد الخلق . وقيل بعدماذكرنا من امرنا ، «لميّتون» اى - صائرون اليه فنزل منزلة الكائن اذلابدّ من كونه ، و يقال الميّت بالتّشديد والمائت الّذى لم يمت بعد وسيموت ، والميت بالتخفيف من مات ، ولذلك لم يجزّ التخفيف هاهنا كقوله : « انك ميّت وانّهم ميّتون » .

« ثمّ انّكم يوم القيامة تبعثون » تحيّون بعد الممات للحساب والجزاء .

كلّ الى الغاية محثوث والمرء موروث ومبعوث .
فكن حديثاً حسنا سائراً فانّما النّاس احاديث .

النّوبة الثالثة

قوله: «بسم الله الرّحمن الرّحيم» باسم من تفرّد بالقوّة والقدرة والجلال ، باسم

من توحّد بالرحمة والنصرة والافضال، سبحانه سبحانه ذی‌المنّ و الاکرام والاـ حسان، متقدس عن‌شرکة الاوثان، متعطف بالعزّفهوا زاره ثم ارتدی بالکبریـاء والسّلطان. نام خداوندی که درذات یکتا ودرصفات بی‌همتاست، کریم ومهربان‌لطیف ورحیم ونیك خداست، درآزمایش باعطا ودرضمانها باوفاست، داعی‌راپیش از دعا و راجی را پیش‌ازرجاست، آنرا که هست مهرنمای ومهر افزاست، کار آن دارد که تا خود کراست؛ یـادوی دلها را شمع تابانست، ومهروی زندگانی دوستان است ونام وی عالم را روح وریحانست، و عارف را غارت جانست. **حسین منصور** را پرسیدند که معنی نام الله تعالی چیست؟ گفت گدازندهٔ تن، ربایندهٔ دل، غارت کنندهٔ جان، امّا این‌معاملت نه‌باهرخسی‌ودون همتی رود که این جزباجوانمردان طریقت و راضیان حضرت نرود. وجزحال ایشان نبود که اندوه عشق‌دین بجان و دل خرند هـرچه دارند فدای دردوغم خویش کنند بزبان حال گویند:

اکنون باری‌بعشق دردی دارم کان درد بصد هزاردرمان ندهم

پیرطریقت گفت: من چه دانستم که بر کشتهٔ دوستی‌قصاص است. چون‌بنگرستم این معاملت ترا باخاص‌است.

قوله: «قدافلح‌المؤمنون» المؤمن‌من‌یکون‌بضاعته‌مولاه‌وحبیبته‌ذکراه‌وبغیضته دنیاه وزاده تقواه، مؤمن اوست که همتی‌دارد به ازدنیا، مرادی‌به ازعقبی، اشتیاقی بدیدارمولی. گهی دربرّبرّاوسر گشته، گهی دربحرلطف اوغرق شده، گهی بر وفق شریعت درحضرت نماز برمقام راز ایستاده، گهی‌در میدان حقیقت بنعت خشوع تن درداده ودل برده وجان بسته، اینست که ربّ‌العالمین گفت:

«الّذین هم فی‌صلوتهم خاشعون» خشوع درنماز گوهری‌است نفیس. کیمیائی است که هرچه فساد بود باصلاح‌آرد، تفرقه بجمع بدل کند ازقبض بازرهاند ببسط رساند، سیآت محو کند، حسنات ثبت کند، حجابی‌است ازخلق، حسابی است با حق، درمعرکهٔ مرگ مبشر است، درظلمت گورمونس است، دروحشت لحد انیس

است ، درعرصهٔ قیامت عدیل‌است ، دروقت عرض شفیع است ، ازدوزخ ستروببهشت دلیلست .

«والّذین هم عن‌اللغو معرضون »مایشغل‌عن‌الله فهوسهو، ومالیس‌لله فهوحشو، ومالیس بمسموع اومنقول فهولغو،و ماهوغیرالحق سبحانه فهولهو، هرچه ترا از الله تعالی‌بازدارد‌آن سهوست، هرچه‌نه الله‌تعالی‌رابود حشواست ، هرچه نه کتاب‌مسموع وسنّت منقول‌بود لغواست ، هرچه نه حق است جل‌جلاله باطل و لهوست .
الا کلّ‌شیء ماخلا الله باطل .

پیر طریقت گفت : طرح کلّ قرب دوست را نشانست ، بود تو بر تـو همه تاوانست ، از بود خود در گذر آنت سعادت جاودانست . ای‌جوانمرد شغل طلب بند جانست ، او که شغل او را کرانست‌کار اوآسانست ،کاراودشخوارست که مطلوب او بی کرانست.

« والّذین هم للزّکوة فاعلون »تاآنجا که گفت :«اولئك هم الوارثون» صفت وسیرت‌آن مؤمنانست که رب‌العزه ایشانرا گفت : «قدافلح المؤمنون» شادکامند و نازنین وروز افزون در سرای‌پیروزی نزول کرده ، بر بساط انبساط‌آرام گرفته ، در حظیرهٔ قدس‌خلعت فضل‌پوشیده ، درروضهٔ انس‌شربت وصل نوشیده، اینست که الله تعالی گفت:«الّذین‌یرثون‌الفردوس»وانکه‌بلفظ وراثت گفت‌تانسب درست کنی‌وانکه میراث برداری ، ونسب دو چیزست ایمان در اصل، وطاعات در فضل، وچنانکه در استحقاق ارث تفاوتست هم درفرض وهم‌درتعصیب، همچنان مؤمنان امروزدرطاعات متفاوتند ، و فردا دردرجات ومنازل متفاوت ، ومهینهٔ ایشان اصحاب‌علیین‌انددرجات ایشان‌ازهمه برتروبزرگوارتروبحق‌نزدیکتر، قال **النبیّ**(ص): «انّ‌اهل‌الجنّة یرون اهل علیین کماترون الکوکب‌الدرّی فی‌افق‌السّماء وان **ابابکر وعمر** منهم‌وانعما.» اصحاب علیین مردانی‌اند کـه تخم ارادت بکشتند وبردوستی بر گرفتند ، دو گیتی بدریا انداختند وهر گزبا غیرحق نپرداختندنه هرچه بهشت راشاید مهروصحبت‌را

شاید، تنی بحلال پرورده بهشت را شاید، دلی در آرزوی دوست بسوخته مهر را شاید، جانی بآب قدس شسته صحبت دوست را شاید.

پیر طریقت گفت: در جستن بهشت جان کندن باید، در گریختن ازدوزخ ریاضت کردن باید، درجستن دوست جان بذل کردن باید، عزیزمن بجفاء دوست ازدوست دوربودن جفاست، درشریعت دوستی جان ازدوست بسر آوردن خطاست.

« ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین» الآیة .. بدان که ربّ الارباب خداوند حکیم، کردگار عظیم جل جلاله بکمال قدرت خویش نهاد آدمی بحکم جود در وجود آورد، از آب و گل چندان جواهر مختلف شکل پیدا کرد، یکی عظام یکی اعصاب یکی عروق، دوچشم بینا دو گوش شنوا، دودست گیرا، دوپای روا. دماغی که درو تخیّل محسوساتست وتحفظ معلومات، دلی که در و علم است وارادت وشجاعت و قدرت وحقدو خرد وفکر، وانگه این جواهر بحر قدرت را بکمال حکمت خویش درسلك ترکیب کشید تاچون سرای ساخت آراسته بدویست وچهل عمود دراست بداشته این عمود هاعظامند، و آنگه آنرا بهفتصدوهشت بندمستمر کرد آن اعصابند، وانگه سیصدوشصت جدول بر مثال جویها و چشمه های روان دران گشاد، آن عروقند، وانگه از آن نهاد روزنها بیرون گشاده چون چشم و گوش و بینی ودهن، و آنگه شش خادم بخدمت این سرای فراز کرده چون قوّت جاذبه وماسکه وهاضمه ودافعه ونامیه وغاذیه، و آنگه پنج حارس بحفظ وی موکّل کرده چون حواس پنجگانه، و آنگه دل برمثال شاه درین سرای برتخت نشانده وزمام تصرفات وترتیب کدخدائی درین سرای بکلّیت دردست دل نهاد، اینست که صاحب شرع صلوات الله علیه بوی اشارت کرده که: «انّ فی جسد ابن آدم لمضغة اذاصلحت صلح لها سائر الجسد و اذا فسدت فسدلها سائر الجسد الاوهی القلب». ای جوانمرد این بنیت انسان هرچند از آنجا که دیدهٔ تواست مختصر مینماید امّا ازروی معانی ومعالی آن کنوزرموز که درو مودع است عالم اکبرست این کواکب و اختران که درین عالم بلند مواکب خود

براراسته‌اند،واین ماه و آفتاب که رایت نورنصب میکنند و بساط ظلمت می‌نوردند ، همه نور که گیرند ازدل مؤمن گیرند ودل مؤمن که نور گیرد از نظرحق گیرد که می گوید : فهو نورمن ربّه .

قوله: «ثمّ انشأناه خلقا آخر» بزبان اشارت برذوق ارباب مواجید ومعرفت این باز خاصیتی دیگرست وخلعتی دیگر که بندهٔ مؤمن راداد پس از کمال عقل وتمییز، وآن آنست که چون نقطهٔ خاك را قرطهٔ وجود برقضیت کرم درپوشید آن سرّمحبت که درسترغیرت بود بروی آشکارا کرد که :«یحبّهم ویحبّونه» برلوح روح وی بمداد کرم بقلم لطف قدم عهدنامه ایمان نبشت که:« کتب فی قلوبهم الایمان»، وبرین اقتصار نکرد که نداء کرم روان کرد که: اناالملك ادعوکم لتصیروا ملوکا ، اناالحیّ ادعوکم لتکونوا احیاء . تراپادشاه کرد وپادشاهی داد ، ازروح تو عرشی ساخته و از دل تو کرسی نهاده وازدماغ تو لوح المحفوظی پیش تو نهاده، حواس خمس راملائکهٔ ملکوت نهاد تو گردانیده ، ازعقل توماهی وازعلم تو آفتابی برفلك پیکرتورخشان کرده ، و ترا برهمه پادشاه کرده وعبارت ازاین حال برلسان نبوت رفته که:« کلّکم راع و کلّکم مسئول عن رعیته» . اکنونکه درین عجایب فطرت و بدایع خلقت نگری بزبان شکروثنا بگو: «فتبارك الله احسن الخالقین»، لماذکر نعتك وتارات حالك فی ابتداء خلقك ولم یکن منك لسان شکرینطق، ولابیان مدح ینطلق ، ناب عنك فی الثناء علی نفسه، فقال :«فتبارك الله احسن الخالقین »

« ثمّ انّکم بعد ذلك لمّیتون » آخرالامرماتری القبرو اللحد والثری ، ولقد انشدوا .

حیاتنا عندنا قروض والموت من بعد فی التقاضی
لابد من ردّ مااقترضنا کلّ غریم بذاك راض .

« ثمّ انکم یوم القیامة تبعثون » فعندذلك یتصل الحساب و العقاب والثواب و یتبین المقبول من المردود والموصول من المهجور

٢ـ النّوبة الاولی

قوله‌تعالی : «**ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق**» بیافریدیم زبرشماهفت‌طبق آسمان ، «**وماکنّا عن‌الخلق غافلین**(١٧)» و [دربرتری خویش] از آفریدهٔ خویش هرگز ناآگاه نبوده‌ایم .

« **وانزلنامن‌السّماء مآء بقدر**» وفروفرستادیم ازآسمان آبی‌باندازهٔ حاجت خلق بدو ، « **فاسکنّاه فی‌الارض**» آنرا در زمین جای دادیم ، « **وانّاعلی ذهاب به لقادرون**(١٨)» وما بربردن‌آن آب [باهمه جای] توانائیم ،

«**فانشأنالکم به جنّات** »بیافریدیم‌شمارابآن‌آب‌بهشتهائی،«**من‌نخیل‌واعناب**» ازخرما بنان‌وانگورها ، «**لکم فیها فواکه کثیرة**» شما را درآن میوه‌های‌فراوان ، «**و منها تأکلون**(١٩)» وازآن میخورید .

« **و شجرة تخرج من‌طور سینآء**» وبیافریدیم‌درختی‌که بیرون آیدازسنگ کـوه،آن کـوه نیکو ، « **تنبت بالدّهن** » بیرون آیـد وباخود روغن می‌آرد ، « **وصبغ للاکلین**(٢٠)» ونان‌خوارانرا نان‌خورش میآرد .

«**وانّ‌لکم فی‌الانعام لعبرة**» وشمار رادرین‌چهارپایان‌عبرتی‌است ،[تانادیده بآن دریابید] ، «**نسقیکم ممّافی بطونها**»میآشامانیم‌شما راازآن شیر که‌درشکمهای ایشانست ، «**ولکم فیها منافع کثیرة**»وشماراد‌رآن‌سودها وبکار آمدهای فراوانست، «**ومنها تأکلون**(٢١)» واز آن می‌خورید .

« **وعلیها و علی‌الفلك تحملون**(٢٢)» وشما رابرپشتهای ایشان وبر کشتیها بردارند .

« **ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه**» به‌پیغام فرستادیم نوح را بقوم او،« **فقال**

یا قوم اعبدوا اللّه» تا گفت ای قوم الله راپرستید ، **«مالکم من اله غیره»** نیست‌شما
را خدائی جزازو ، « **افلاتتقون** (۲۳)» به نپرهیزیداز جزازو

« **فقال الملاء الّذین کفروا من قومه** » پیشوایان قوم او گفتند ، « **ماهذا الاّ
بشر مثلکم** »نیست‌این‌مردمگرمردمی‌چون‌شما، **«یرید ان یتفضّل علیکم** »میخواهد
که افزونی یابدبرشما ، « **ولوشاء اللّه لانزل ملائکة**» واگر الله خواستی به پیغام
از فرشتگان فروفرستادی ، « **ماسمعنا بهذا**» هرگز نشنیدیم این ، [پیغام آسمان
برمردمان] « **فی آبائنا الاوّلین** (۲٤)» در روزگارپدران پیشینیان‌ما.

« **ان هو الاّ رجل به جنة**» نیست این‌مگر مردی کــه در او دیوانگیست ،
« **فتربصّوا به حتّی حین** (۲۵)» درنك می‌دارید اورا یکچندی .

«قال ربّ انصرنی بما کذّبون (۲٦)» [نوح] گفت خداوند من یاری‌ده‌مرا
بآنچه ایشان مرا دروغزن گرفتند .

« **فاوحینا الیه**» پیغام دادیم باو «**ان اصنع الفلك باعیننا** » که کشتی کن
بر دیدار چشمهای ما « **ووحینا** »وپیغام‌وفرمان‌ما ، « **فاذاجاء امرنا**» چون‌فرمان
ما آید ،« **وفارالتنّور** »واز میان تنور تافته آب‌برآید ، « **فاسلك فیها**» درآردر
آن کشتی ، « **من کلّ زوج اثنین**» از هرجفتی‌وازهرجنسی ، [از جانور و بیخ‌وتخم]
جفت جفت ، « **واهلك** » و کسان‌خویش را درآر ، «**الامن سبق علیه القول منهم** »
مگر کسی که پیشی کردبروسخن‌الله‌ببدبختی ، « **ولاتخاطبنی فی الّذین ظلموا** »
وبامن سخن‌مگو درآن‌ستمکاران ، «**انّهم مغرقون** (۲٧)» که ایشان کشتنی‌اندبآب.

« **فاذا استویت انت ومن معك علی الفلك**» چون‌راست‌نشستی بر کشتی‌وآرام
گرفتی تو وایشان که باتواند ، « **فقل الحمدللّه الّذی نجّانا من القوم الظالمین** (۲۸)»
بگو ستایش نیکو آن خدایرا که بازرهاند مارا ازین قوم ستمکاران .

« **و قل ربّ انزلنی منزلاً مبارکاً**» وبگوی خداوند من فرودآر مرا فــرود
آوردنی بابرکت ، « **وانت خیر المنزلین** (۲۹)» وتوبهترفرودآورندگانی .

« **ان فی ذلك لآیات** » دریــن قصهٔ نــوح نشانــها وپندهــای نیکــوست .

«**وان کنّا لمبتلین** (٣٠) » و نبودیم ما مگر آزمایندگان .

«**ثمّ انشأنا من بعدهم قرناً آخرین** (٣١)» آنگه بیافریدیم پس ایشان گروهی دیگر،

«**فارسلنا فیهم رسولاً منهم** » به‌پیغام فرستادیم بایشان رسولی هم از ایشان ،

«**ان اعبدوا اللّه مالکم من اله غیره** » ایشانرا گفت اللّٰه را پرستید نیست شمارا خدائی جززو ، «**افلا تتقون** (٣٢)» به‌نپرهیزید ازجزاو.

« **و قال الملاء من قومه** » روی شناسان قــوم او گفتنــد ، « **الّذین کفروا و کذّبوا بلقاء الاخرة**» ایشان که کافر شدند و دیدار رستاخیزرا دروغ شمردند ،

« **واترفناهم فی الحیوة الدّنیا**» و درین جهان ایشانرا در فراخی ونعمت داشتیم ،

« **ما هذا الاّ بشر مثلکم** » نیست این مگرمردمی همچون شما،« **یأکل ممّا تأکلون منه** » میخورد از آنچه شما میخورید ، «**ویشرب ممّا تشربون** (٣٣) » و می آشامد از آنچه شما میآشامید .

« **ولئن اطعتم بشر مثلکم** » واگر فرمان‌برید شما مردمی را همچون خود،

« **انّکم اذاً لخاسرون** (٣٤) » شما آنگه براستی که زیان‌کارانید .

« **ایعدکم** »این‌مرد شمارا وعده‌دهد، « **انّکم اذا متّم و کنتم تراباً وعظاماً**» که شما آنگه که بمیرید وخاك گردید و استخوان ، « **انّکم مخرجون** (٣٥) » شما بیرون آوردنی اید اززمین .

« **هیهات هیهات** » چون دور است و نابودنی چــون دوراست ونابــودنی ،

« **لما توعدون** (٣٦) » دوری این وعدهٔ راست که [این‌مرد] می‌دهد شمارا .

« **ان هی الاّ حیوتنا الدّنیا** » نیست این مگر زندگانی ما این‌جهانی ، «**نموت و نحیا** »هم ایدرمیرییم‌وهم‌ایدر می‌میزیم، « **ومانحن بمبعوثین** (٣٧) » وما انگیختنی نیستیم .

«**ان هو الاّ رجل افتری علی اللّه کذباً**» نیست او مگر مردی که دروغ‌می‌سازد

برالله از خویشتن ،« **ومانحن له بمؤمنین** (۳۸) » وما اورا استواردارندگان‌نیستیم،
«**قال ربّ انصرنی بماکذّبون**(۳۹) » [پیغامبر] گفت خداوند من‌یاری‌ده‌مرا
بآنچه مرا دروغزن گرفتند ،
«**قال عمّا قلیل لیصبحنّ نادمین**(٤٠) » الله گفت چند بیشتر، بدرنگی اندك‌تر
از گفت خویش پشیمان‌شوند .
« **فاخذتهم الصّیحة بالحقّ**» فرا گرفت ایشانرا بانگ‌جبرئیل بداد ، «**فجعلنا
هم غثاء** » ایشانرا چون خاشاك سر سبك کردیم ، « **فبعداً للقوم الظّالمین** (٤١) »
دوری بادا گروه ستمکارانرا وفروتری .
«**ثمّ انشأ نامن بعدهم قروناً آخرین** (٤٢) »پس آنگه‌بازبیافریدیم پس‌ایشان
قرنهای دیگران . « **ماتسبق من امّة اجلها وما یستأخرون**(٤٣) » هیچ گـروه از
هنگام‌خویش‌پیش نشد ونه‌باپس‌ماندند ،
«**ثمّ ارسلنا رسلناتتراً** » پس رسولان‌خویش‌را فرستادیم دمادم ،« **کلّما جاء
امّة رسولها کذّبوه** » هر که که بگروهی رسول ما آمد درو غزن گرفتند او را ،
« **فاتبعنا بعضهم بعضاً**» درپی یکدیگر پیوستیم پیغامبران خویش‌را،« **و جعلناهم
احادیث** » ودشمنانرا سمری کردیم ،«**فبعداً لقوم لایؤمنون**(٤٤) »دورتری‌بادا گروه
ناگرویدگان را .
«**ثمّ ارسلنا موسی واخاه هرون**» پس ایشان فرستادیم موسی را وبرادر وی
هارون ، «**بآیاتنا وسلطان مبین**(٤٥) » به‌پیغامها ونشانهای ماوحجّت‌آشکارا ،
«**الی فرعون وملائه**» بفرعون و کسان‌او،« **فاستکبروا وکانوا قوماً عالین** (٤٦)»
گردن کشیدند وقومی بودند درخویشتن برافراشتگان .
« **فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا** » گفتند مابگـرویم دو مـردم را همچـون ما ،
«**وقومهما لناعابدون** (٤٧) » وقوم‌ایشان هردو مارا پرستگاران .
«**فکذّبوهما فکانوا من المهلکین**(٤٧) » دروغزن گرفتند ایشانراهردو، تا از

هلاك کردگان گشتند.

«**ولقد آتینا موسی الکتاب**» و موسی را نامه دادیم، «**لعلّهم یهتدون**(٤٩)» تا او و قوم او بآن راه‌برند، «**وجعلنا ابن مریم و امّه آیة**» و پسر مریم را و مادر او را شگفت جهان کردیم، «**وآویناهما**» و بازآوردیم ایشانرا «**الی ربوة**» بر بالائی «**ذات قرار و معین**(٥٠)» آرامگاه و آب‌روان.

النّوبة الثانیة

قوله: «ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق» ای- سبع سموات، سمیّت طرائق لتطارقها وهوان بعضها فوق بعض، یقال طارقت النعل اذ جعلت بعضها فوق بعض، و قیل سمیّت طرائق لانّها طرائق الملائکة یسیرون فیها ویقفون علیها. «وما کنّا عن الخلق غافلین» ای کنّالهم حافظین من‌ان تسقط السّمآء علیهم فهلکهم کماقال‌تعالی: «ویمسك السّماء ان تقع علی الارض الّا باذنه». و قیل و ما کنّا عن خلق السّموات غافلین فیقع فیها التفات والفطور کقوله: «ماتری فی‌الخلق‌الرّحمن من‌تفاوت». قال‌**الزجّاج**: ای- لم یکن لتغفّل عن حفظهنّ کماقال. «و جعلنا السّماء سقفاً محفوظاً»، وقیل وما کنّا عن ارزاق الخلق غافلین وعن شکرهم و کفرهم، وقیل ما ترکناهم سدیً بغیر امرونهی.

«وانزلنا من السّمآء» ای -من جانب السّمآء، و قیل من السّحاب، وقیل من‌عین‌السّماء، «ماء» ای- مطرا، «بقدر» ای- قدرمایکفیهم لشربهم وزرعهم، و قیل معناه بمقدار معلوم عند الله لایزید علیه ولاینقص. قال **ابن‌مسعود**: لیست سنة بامطرمن سنة ولکن الله یصرفه حیث یشاء، وقیل بقدر اوبوزن یعلمه‌الله «فاسکنّاه فی‌الارض» یعنی مایبقی فی الغدران‌والمستنقعات ینتفع به النّاس فی‌الصیف

عندانقطاع المطر، وقيل فاسكناه فى الارض ثم اخرجنامنها ماينبع فماء الارض كلّه من السّماء ، « وانّا على ذهاب به لقادرون » حتى تهلكوا عطشاً و تهلك مواشيكم و تخرب اراضيكم، وفى الخبر: «انّ الله تعالى انزل اربعة انهارمن الجّنة سيحان وجيحان ودجلة والفرات ». عن عكرمة عن ابن عباس عن النبّى (ص): انّ الله تعالى انزل من الجنّة خمسة انهارجيحون وسيحون ودجلة والفرات والنيل انزلها الله من عين واحدة من عيون الجنّة من اسفل درجة من درجاتها على جناحى جبرئيل استود عها الجبال و اجراها فى الارض وجعل فيهامنافع للناس فى اصناف معائشهم فذلك قوله عزوجل : «وانزلنامن السّماء ماء بقدرفاسكنّاه فى الارض»،فاذاكان عند خروج يأجوج ومأجوج ارسل الله جبرئيل فيرفع من الارض القرآن و العلم كلّه والحجر الاسود من ركن البيت و مقام ابراهيم و تابوت موسى بما فيه وهذه الانهار الخمسة فيرفع كلّه ذلك الى السماء فذلك قوله « وانّا على ذهاب به لقادرون »، فاذا رفعت هذه الاشياء فقداهلها خير الدّين والدنيا .

«فانشأنالكم به»اى-بالماء ، «جنّات من نخيل واعناب لكم فيها»اى-فى الجنّات «فواكه كثيرة منها تأكلون » شتاء و صيفاً ، وخصّ النخيل والاعناب بالذكر لانّهما اكثرفواكه العرب، فالنخيل لاهل مكة والمدينة والاعناب لاهل الطايف .

« وشجرة » اى- وانشأنالكم شجرة ' « تخرج من طورسيناء » وهى الزيتون ، قرأ ابن كثير ونافع وابوعمرو سيناء بكسر السّين ، وقرأ الآخرون بفتحها واختلفوا فى معناه وفى سينين فى قوله: «وطورسينين»قال مجاهد :معناه البركة. اى-تخرج من جبل مبارك، وقال قتادة معناه: الحسن اى- من جبل حسن، وقال مقاتل : كلّ جبل فيه اشجارمثمرة فهوسيناء وسينين بلغة النبط. قال ابن زيد: هوالّذى نودى منه موسى وهو مابين مصر وايلة ، و قيل سيناء اسم حجارة بعينها اضيف الجبل اليها بوجودها عنده ، وقال مقاتل : خصّ الطّور بالزيتون لانّ اول الزيتون نبت فيه ، ويقال انّ الزيتون اوّل شئى نبت فى الدّنيا بعد الطّوفان. «تنبت بالدهن»قرأ ابن كثير وابوعمرو

ورویس و**ابن حسان** عن **یعقوب**، تبنت بضم التاء و کسر الباء، وقرأ الآخرون و **روح** عن **یعقوب**، تنبت بفتح التّاء وضم الباء، فمن قرأ بفتح التّاء معناه تنبت بثمر الدهن وهو الزیتون، وقیل تنبت ومعها الدهن، ومن قرأ بضمّ التاء، اختلفوا فیه منهم، من قال الباء فیه زائدة ومعناه تنبت الدهن کما یقال اخذت ثوبه و اخذت بثوبه، ومنهم من قال نبت وانبت لغتان بمعنی واحد، قال **زهیر**:

رأیت ذوی الحاجات حول بیوتهم قطیناً لهم حتی اذا انبت البقل

ای ـ نبت. «وصبغ للآکلین» الصبغ والصّباغ الادام الّذی یلون الخبز اذا غمس فیه وینصبغ به والادام کلّ مایؤکل مع الخبز سواء ینصبغ به الخبز اولاینصبغ، قال **مقاتل**: جعل الله فی هذه الشجرة ادماً ودهناً، فالادم الزیتون، والدّهن الزیت، وخصّ بالذّکر لبرکته و کثرة الانتفاع به من الاستصباح به والاصطباغ.

قوله: «وانّ لکم فی الانعام لعبرة» ای ـ آیة تعتبرون بها، وقیل العبرة الاتعاظ بالشیٔ «نسقیکم ممّا فی بطونها» من اللّبن، کقوله: «من بین فرث ودم لبناً»، قرأ **نافع** و **ابن عامر** و**ابو بکر عن عاصم** و**یعقوب**، نسقیکم بفتح النون، و قرأ الباقون و **حفص عن عاصم** نسقیکم بضم النّون، قرأ **ابو جعفر** تسقیکم بالتاء وفتحها، فیکون الفعل للانعام، وسقی واسقی لغتان. «ولکم فیها منافع کثیرة» فی ظهورها ور کوبها واوبارها واصوافها واشعارها، «ومنها تأکلون» یعنی لحومها.

«وعلیها» ای ـ وعلی الانعام فی البرّ، «و علی الفلک» فی البحر، «تحملون» یقال حمله حملاناً ارکبه، قیل ومن العبرة بها تسخیر الله ایّاها النامع قوّتها لنتصرّف فیها کیف نشاء.

«ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله» وحده، «مالکم من اله غیره» معبود سواه، «افلا تتقون» افلا تخافون عقوبته اذ عبدتم غیره.

«فقال الملاء الّذین کفروا من قومه» ای ـ اشرافهم لعوامهم، «ماهذا الاّ

بشر مثلکم یرید ان یتفضّل علیکم » ای ـ یتشرّف بان یکون له الفضل علیکم فیصیرمتبوعاًوانتم له تبع ، « ولوشاءالله » ان لاتعبد سواه ، « لانزل ملائکة » یعنی لابلاغ الوحی ، « ماسمعنا بهذا » الّذی یدعونا الیه نوح من التّوحید ، وقیل ما سمعنا آدمیّا بعثه‌الله رسولا ، « فی آبائنا الاوّلین » ای ـ فی القرون الماضیة ، وقیل معناه ما ارسل بشرفی آبائنا الاوّلین .

« ان هو الاّ رجل به جنّة » ای ـ ماهو الاّ رجل به جنون سوداء لغلب علی دماغه فتنقص من عقله ورأیه ولجنونه یأتی بمثل هذا وطمع فیماطمع ، « فتربّصوا به حتّی حین » ای ـ انتظروا حتی یموت فتنجوامنه ولاتقتلواه یفیق من جنونه فیدع هذا ، اویستبین جنونه فیعذر ،

« قال ربّ انصرنی بما کذّبون » لمّاایس نوح من ایمانهم قال ربّ انتقم لی واهلکهم بسبب تکذیبهم ایّای .

« فاوحینا الیه ان اصنع الفلك با عیننا » ای ـ استجبنادعاه وامرناه‌ان یصنع سفینة بمرئ منّا ومنظروتعلیمناایّاه صنعتها واتخاذها. «فاذا جاء امرنا » ای ـ قضاؤنا فی قومك بهلاکهم، «وفارالتّنور»،یعنی التنور الّذی کان فی دارنوح جعل‌الله خروج‌الماء منه علامةلهلاك القوم ، وقال علی بن ابیطالب(ع) :فارالتنورای ـ طلع الصبح، وقدسبق شرحه فی سورة هود . «فاسلك فیها،» سلك متعدّ کقوله: «ماسلککم فی سقر» ای ـ ادخل فی السفنیة من کلّ نوع من الحیوان ذکراً وانثی « واهلك » ای ـ نسلك واولادك و من آمن معك، «الاّ من سبق علیه القول » بانّه هالك فلاتحمله معك و هوابنه کنعان واحدی زوجتیه اسمها واغلة . « ولاتخاطبنی فی الّذین ظلموا انهم مغرقون »ای ـ لاتسئلنی انجاهم فانّی اغرقهم .

«فاذا استویت انت ومن معك علی الفلك» ، درقرآن لفظ استواء برپنج معنی آید : یکی بمعنی محاذات چنانکه گفت : « هل یستوی الّذین یعلمون و الّذین لایعلمون» ـ « هل یستوی الاعمی والبصیر». وجه دوم بمعنی اعتدال چنانکه‌دروصف

موسی گفت: «ولمّا بلغ اشدّه واستوی» ای ـ استوی قدّه واعتدل بحیث لایزید علیه. وجه سوم بمعنی وقوف چنانکه کشتی نوح را گفت: «واستوت علی الجودی» ای ـ وقفت. چهارم بمعنی قصد کقوله: «ثمّ استوی الی السّماء» ای ـ قصد وعمد. پنجم بمعنی استقرار کقوله. «ثمّ استوی علی العرش»، وکقوله: «فاذا استویت» ای ـ استقررت. «انت و من معک علی الفلك فقل الحمدلله الّذی نجّانا من القوم الظالمین» ای ـ الکافرین.

«وقل ربّ انزلنی منزلا مبارکا» قرأ **ابوبکر عن عاصم**، منزلا بفتح المیم و کسر الزاي، یرید موضع النزول لانّ مفعلا قدیکون للمکان. وهو القیاس فیه لانّه من نزل ینزل بکسر الزاء، فیکون المنزل علی هذا مفعولا به وهو السفینة بعد الرکوب، و قیل هو الارض بعد النزول، ویجوز ان یکون مصدراً ویکون المفعول به محذوفا ویکون الفعل العامل فی المصدر مضمراً یدّل علیه، انزلنی کانّه قال: انزلنی مکانی لانزله نزولا مبارکا، فانّ النزول لایکون مصدراً لانزل بل یکون مصدراً لنزل والمنزل والنزول واحد، والوجه الاوّل اظهر و هو انّ المنزل موضع النزول، و قرأ الباقون **وحفص عن عاصم** منزلا بضم المیم وفتح الزای، والوجه انّه یجوز ان یکون موضع انزال وان یکون مصدراً فان کان موضعاً للانزال کان مفعولا، والمعنی انزلنی موضع انزال مبارکا، فیکون المنزل علی هذا اسماً للمکان من انزل، و ان کان مصدراً فالمفعول به محذوف والتقدیر، انزلنی مکانی انزالا مبارکا، والانزال یحتمل انّه اراد فی السفینة، ویحتمل بعد الخروج. قوله: «مبارکا» بالبرکة فی السفینة النجاة وفی النزول بعد الخروج کثرة النسل من اولاده الثلاثة. «وانت خیر المنزلین» ای خیر من انزل عباده المنازل، فاستجاب الله دعاه حیث قال: اهبط بسلام منّا وبرکات علیك، وبارك فیهم بعد انزالهم من السفینة حین کان جمیع الخلق من نسل نوح، و قیل اراد بهذه الآیة تعلیم الخلق ان یقولوا هذا اذا ارادوا النزول بمکان لیبارك لهم فیه.

« انّ في ذلك » الّذي ذكرت من امر نوح والسفينة واهلاك الاعداء ، « لآيات » اى ـ لعبراً ودلالات على قدرتنا ، « وان كنا » يعني وما كنّا ، وقيل وقد كنّا ، « لمبتلين » اى ـ مختبرين طاعتهم بارسال نوح اليهم .

« ثمّ انشأنا من بعدهم » اى ـ اهلكناهم واحد ثنا . « من بعدهم » اى ـ من بعد قوم نوح ، « قرناً آخرين » اى ـ عاداً الاولى .

« فارسلنا فيهم رسولا منهم » وهو **هود** ، وقيل قرناً آخرين اى ـ ثمود وهي عاد الآخرة ، « فارسلنا فيهم رسولا منهم » وهو **صالح بن عابر** ، وكان صالح عربيّ اللسان وكان اشدّ زهداً من **عيسى بن مريم** . وكان يمشي عمره حافيا حاسراً ، « فارسلنا فيهم » اى ـ اليهم وافاد فيهم انّه لم يأتهم من مكان غير مكانهم ، وانّما اوحى اليهم وهو فيما بينهم ، « رسولا منهم » اى ـ من قومه ، « ان اعبدوا الله » وحده ، « مالكم من اله غيره » اى ـ معبود سواه ، « افلا تتّقون » افلا تخافون عقابه .

« وقال الملاء من قومه الّذين كفروا » اى ـ الاشراف الّذين جحدوا توحيد الله ، « وكذّبوا بلقاء الآخرة » اى ـ بالبعث والنشور ، « واترفناهم » اى ـ نعّمناهم و وسّعنا عليهم ، « في الحيوة الدّنيا » حتى بطروا وعتوا ، « ماهذا » اى ـ ماهذا النبيّ ، « الّا بشر مثلكم يأكل ممّا تأكلون منه و يشرب ممّا تشربون » فمن اين يدّعي رسالة الله من بينكم وليس هو با ولى بها من غيره .

« ولئن اطعتم بشراً مثلكم » فيما يأمركم به و ينهاكم عنه ، « انّكم اذا لخاسرون » عقولكم ومغبونون رأيكم .

« ايعدكم انّكم اذا متّم وكنتم تراباً وعظاماً انّكم مخرجون » انّ الاولى في موضع نصب مفعول يعدكم ، والثانية بدل منها ، والمعنى ايعدكم الخروج من من قبوركم احياء بعد كونكم تراباً وعظاماً رميمة .

« هيهات هيهات لما توعدون » اى ـ بعيد بعيد ماتوعدون ، اصل هذه الكلمة من المهاهاة ، يقال هاهي يهاهي مهاهاة ، والعرب تقولها في الاستبعاد والاستنكار

وتستحسن فيهاالتکرار وتدخل فيهااللام وتحذفها تقول هيهات هذا الامرای ـ هو بعيد ، وهيهات لهذا الامرای ـ بعداً ، وقرأ **ابوجعفر** هيهات هيهات بکسرالتّاء ، و قری ٔ بالضم ايضاً وکلّها لغات صحيحة ، فمن فتحه جعله مثل اين و کيف ، ومن ضمّه جعله‌مثل منذوقط وحيث ، ومن کسره جعله مثل امس وهؤلاء ، والوقف عليها اذا کسرتها بالتّاء لاغير ، واذا فتحتها جازان يقف عليها بالهاء .

قوله : « ان هی‌الّا حيوتنا الدّنيا » قيل هی کناية عن‌الحيوة ای ـ ما الحيوة الّا حيوتنا الدّنيا الّتی نحن فيها ودنت منّا ، والحيوة الّتی تدعی بعدالموت باطلة ، وقيل‌هی کناية‌عن‌النهاية ای ـ مانهايتناومدة‌بقائنا«ان‌هی‌الّاحيوتناالدّنيا» ولا بعث‌بعدها ولاحيوة.وقيل‌هی کناية عن‌الاحوال،ای ـ مااحوالنا الّاحيوتناالّتی نحن‌فيهاثمّ‌نموتو قد انقضی الامرو انقطع النظام . «نموت ونحيا » ای ـ يموت الاباء ويحيی‌الاولاد ثمّ يموتون ، وقيل فيه تقديم وتأخير ، وتقديره ، ان هی الّا حيوتنا الدنيا نحيا ونموت ومانحن بمبعوثين بعدالموت .

« ان هوالّا رجل» يعنون الرّسول .« افتری علی‌الله کذبا » فی‌دعواه‌الرسالة والبعث بعدالموت ، « وما نحن له بمؤمنين » بمصدّقين فيما يدعيه ولانؤمن به.

«قال ربّ‌انصرنی»ای ـ قال‌الرّسول وهو **صالح** ، ربّ انصرنی وعجّل هلاکهم بتکذيبهم ايّای ، دعا عليهم حين‌ايس من ايمانهم ، فاستجاب الله دعاه ، « قال عمّا قليل » ای ـ عن قريب ، « ليصبحنّ نادمين » يندمون اذا نزل بهم العذاب علی التکذيب .

« فاخذتهم الصّيحة بالحقّ » ای ـ بالامرالحق‌من‌الله ، قيل صاح بهم جبرئيل صيحة هائلة تصدعت قلوبهم بها فماتوا ، « فجعلنا هم غثاء » وهو ما يحمله‌السيل من حشيش وعيدان شجر ،معناه صيّرناهم هلکی فيبسوا‌ايبس الغثاء من‌نبات‌الارض ، « فبعداً للقوم الظالمين » هذا کلام من لايغلط فی‌فعله ولايندم علی امره وتجده‌فی‌القرآن فی‌مواضع .

« ثمّ انشأنا من بعدهم قروناً آخرين » فاورثناهم دورهم واموالهم ففعلوا مثل افعالهم فعذّبناهم كتعذيبهم ،منهم **العمالقة وسدوم وطسم وجديس ووبار وصغار** وغيرهم . « ماتسبق من امّة اجلها وما يستأخرون » قيل يعنى بذلك اجل الموت وقيل اجل العذاب .

« ثم ارسلنا رسلنا تترا » اى ـ تواترت الرّسل بعدهم الى زمن موسى(ع) . وفي تترى قولان: احدهما يتلوا بعضهم بعضاً وبين كلّ اثنين فترة ، والثانى متتابعة لافتور فيها ، واصله من الوتر الّذى هوالفرد ، اى ـ واحداً بعد واحد ، وهواسم واحد وضع للجمع، مثل شتّى، والتّاء مبدّلة من الواو، والاصل وترى، قلبت الواو تاء مثل التقوى والتراث، والتكلان ، والالف الّتى فى آخره قيل هى للالحاق بمنزلة الالف فى ارطى وعلقى ومعرى وفعلى هذا يجوز ان تنوّنه وهوقراءة **ابن كثير وابى عمرو وابى جعفر** ، و قيل الالف للتأنيث وزنه فعلى مثل سكرى فلا يدخله التنوين ، و هوقراءة الباقين . « كلمّا جاء امّة رسولها كذّبوه » اى ـ مايأتيهم رسول الاّ كذبوه، « فاتّبعنا بعضهم بعضاً » بالاهلاك . « و جعلناهم احاديث » اى ـ سمراً و مثلا لمن بعدهم يتحدّث بهم تعجباً ، و هى جمع احدوثة ويجوز ان يكون جمع حديث .قال **الاخفش** : انّمايقال هذافى الشرّ، وامّافى الخير فلايقال جعلناهم احاديث واحدوثة ، وانّما يقال صارفلان حديثاً . « فبعداً لقوم لايؤمنون » اى ـ بعداً من رحمةالله لقوم لايؤمنون فيكون بمعنى اللعنة، وقيل بعداً اى ـ اهلاكا على معنى الدعاء عليهم .

« ثم ارسلنا موسى واخاه هرون بآياتنا » التسع ، وقيل بالتورية، « و سلطان مبين » حجة ظاهرة .

« الى فرعون وملائه فاستكبروا » عن قبول الايمان تعظمّا وترفعاً ، « و كانوا قوماً عالين » متكبـرين قاهرين غيرهم بالظلم ، كقولـه : « انّ فرعـون علا فى الارض »

« فقالوا » يعنى فرعون وقومه ، « انؤمن لبشرين مثلنا » فتبعهما ، «وقومها »

یعنی بنی‌اسرائیل ، « لنا عابدون » ای ـ هم لنا کالخول والعبید یخدموننا طائعین خاضعین ، والعرب تسمّی کلّ‌من‌دان لملك‌عابداً له ، قال **الحسن** : کانت بنواسرائیل یعبدون **فرعون** وفرعون یعبدالصّنم، وقیل یعبدالعجل.

قوله : « فکذّبوهما » ای ـ اقاموا علی تکذیبهما ، « فکانوا من‌المهلکین » بالغرق‌فی بحر **قلزم** .

« ولقدآتینا موسی‌الکتاب » ای ـ التوریة بعد هلاك فرعون‌وقومه، « لعلّهم یهتدون » لکی یهتدی به قومه .

« وجعلنا ابن‌مریم وامّه‌آیة » ای ـ دلالة علی قدرتنا،ولم یقل آیتین لانّ‌المعنی وجعلنا کلّ واحد منهما‌آیة ، کما قال سبحانه وتعالی : « کلتا الجنتین اتتا کلها» ای ـ اتت کلّ واحدة منهما اکلها ، و قیل و جعلنا شأنهما آیة لانّ عیسی ولد من غیراب وامّه ولدت من غیرمسیس ذکرفکانت الاعجوبة فیهما واحدة ، « و آویناهما» ای ـ جعلنا مـأویهما « الی ربـوة » قرأ **ابن عامر و عاصم** ربوة بفتح الرّاء ، وقرأ الباقون ربوة بضمّ الرّاء ، وهی **بیت المقدس** ، وسمّیت ربوة لانّها اقرب‌الارض من‌ السّماء بثمانیة عشرمیلا ، وقیل هی **دمشق** ، وقیل‌هی **مصر** ،ولولا ان قربها علی‌ربی لغرقت‌تلك‌القری، والربوة النشزمن‌الارض،وفیهاخمس لغات،ربوة وربوةوربوةوربوةورباوة وهی البقاع من‌الارض ، ویقال فلان فی‌ربوة من قومه ای‌ـفی نسب‌ونصاب شریف .

« ذات قرار» ای ـ مستویة بسیطة یمکن‌الاستقرارعلیها، وقیل فیها منازل یستقرّون فیها ، وقیل‌القرار مستقرالمّاء ، و معین ماء ظاهریری بالعین، وهومفعول من عانه یعینه اذا ادرکه البصرورآه، ویجوز ان یکون فعیلا من معن‌الماء یمعن اذاجری و کثرفهومعین و کلاءوممعون جری فیه‌الماء ، والماعون من اسماء الماء. اهل‌تاریخ گفتند مولد عیسی (ع) بعد ازملك اشکانیان بود به پنجاه ویك سال ودر آن روزگار مملکت زمین ملوك طوایف‌ـرا بود وملك شام قیصرروم رابود و**هیردوس‌الملك** بر بنی‌اسرائیل پادشاه بود ازجهت قیصر،وهیردوس ازقوم بنی‌اسرائیل که کتاب دانیال

را خوانده بودند شنیده بود که ستاره‌ای بر آید وطلوع آن ستاره نشانست مر فرزندی را که ازمادر دروجود آید ودرعهد خویش سیّد جهانیان بود ودست وی بالای همگان بود ، وبتقدیر وارادهٔ الله تعالی مرده زنده کند وبیماررا شفا دهد وازنها نیها خبر دهد، وبعاقبت بآسمان شود. پس چون آن ستاره بر آمد و **عیسی** ازمادر دروجود آمد وخبر بهیردوس رسید هیردوس قصد قتل وی کرد رب العزه ملکی فرستاد **یوسف** نجّار که هیردوس قصد قتل **عیسی** دارداورا ومادر اورا اززمین **شام** بزمین **مصر** بر، **یوسف مریم** را و **عیسی** رابرخر نشاند وروی سوی **مصر** نهادند اینست که ربّ العزه گفت : «وآوینا هما الی ربوة ذات قرار و معین ». دوازده سال درمصر بماندند مادر در آن صحرا و کشت‌زار خوشه می‌چید وفرزند می‌پرورد، آورده‌اند که **مریم** گهوارهٔ **عیسی** باخود می‌برد هرجا که میرفت ازیك دوش گهواره درآویخته واز دیگر دوش زنبیل که درآن خوشه بود چنان زندگانی می کرد تا **عیسی** دوازده‌ساله گشت ، **وهب منبه** گفت: اول اعجوبه‌ای که در مصر بروی پیدا گشت آن بود که بخانهٔ دهقانی فرو آمده بودند ، شبی ازشبها دزد درآن رفت و مال دهقان ازخزینهٔ وی ببرد دهقان دلتنگ شدو **مریم** نیز بسبب وی دلتنگ شد، **عیسی** مادررا گفت چیست که ترا دلتنگ می بینم؟ گفت از آن که شب دزد آمد ومال دهقان ببرد، **عیسی** گفت خواهی که من آن دزدرا پیدا کنم ومال با خداوند رسانم ؟ گفت : نعم یا بنیّ، نیك می گوئی ای پسرك من چنین کن اگر توانی ، گفت دهقان را بگوی تا فلان نابینا را وفلان مقعد را بنزدیك من آرد چون آمدند مقعدرا گفت تو بر گردن نابینا نشین چون بر نشست نابینا را گفت تو برخیز، گفت من ضعیف تر از آنم که برتوانم خاست . **عیسی** گفت چنانکه دوش برخاستی برخیز، آن قوّت که ترا دوش بود امروز هنوز هست برخیز، چون برخاست دست مقعد بروزن خزینه رسید کــه درآن مال بود ، **عیسی** گفت نابینا بقوّت یاری داد ومقعد بچشم بدید وبر گرفت، ایشان هردو اقرار دادند واورا براست داشتند و مال باخداوند دادند، دهقان گفت مریم را که این مال یك نیمه بتو دادم ،

مریم گفت من نخواهم که مرا نه برای این آفریده‌اند، گفت بپسرت دادم گفت کار او از آن عظیم‌ترست و همّت او از آن عالی‌تر که بمال دنیا رغبت کند، و آن‌وقت **عیسی** دوازده ساله بود، و بعد از آن خبر هلاك **هیردوس** بایشان رسید ایشان بفرمان و وحی الله تعالی از آنجا بشام باز گشتند **مریم و عیسی و یوسف نجار** بدهی فرو آمدند، نام آن ده **ناصره**، وبها سمّیت **النصاری** و کان **عیسی** یتعلّم فی السّاعة علم یوم و فی الیوم علم شهر وفی الشّهر علم سنة، فلمّا تمت له ثلثون سنة اوحی الله عزّوجل الیه وبعثه الی النّاس، وتمام بیان هذه القصّة ذکرناه فیما مضی والله اعلم.

النّوبة الثالثة

قوله: «ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق» باشارت ارباب معارف واستنباط اهل فهم این سبع طرائق اشارتست بهفت حجاب که ربّ العزّه درنهاد آدمی آفریده واورا بآن محجوب داشته ازدیدن لطائف ویافت حقایق، یکی حجاب عقل دیگر حجاب علم، سدیگر قلب، چهارم نفس، پنجم حس، ششم ارادت، هفتم مشیّت، عقل او را برشغل دنیا وتدبیر معاش داشت تاازحق بازماند، علم اورا درمیدان مباهات کشید بااقران خویش تادر وهدهٔ تفاخر وتکاثر بماند، دل اورا برمقام دلیری و دلاوری بداشت تادر معارك ابطال بطمع صیت دینوی چنان بفتنه افتاد که پروای دین ونصرت دینش نبود، نفس خود حجاب مهین است ودشمن دین، اعدی عدوّك نفسك الّتی بین جنبیك، اگر بروی دست یابی دست ببری ورنه افتادی که هرگز نخیزی اینجا حس شهوت، وارادت معصیت، ومشیّت فترت، شهوت ومعصیت حجاب عامه خلق است، وفترت حجاب خواص حضرتست ازراه حقیقت.

بهرچه ازراه بازافتی چه کفر آن حرف وچه ایمان

بهرچه ازدوست وامانی چه زشت آن نقش وچه زیبا.

این حجابها یاد کرد و آنگه برعقب گفت: «وما کنّا عن الخلق غافلین» با این همه حجاب، که درپیش بنده است اورا فرو نگذاریم وازو غافل نه‌ایم، بنده‌را باول آیت بیم داد ازقهر وعدل خویش وبآخر آیت امیدوار کرد بفضل و کرم خویش، وروش سالکان برین قاعده بنا نهادند اول خوف وآخر رجا، خائف باش ای درویش تا روزی ترا گویند: لاتخف ولا تحزن، ودرمیدان رجا بعفو اوچشم دار تاهنگامی که گویند ابشر بالجنّة. **سهل عبدالله تستری** گفت: الخوف ذکر والرّجا انثی ومنهما تتولد حقائق الایمان، خوف ورجا یکدیگررا جفتند چون بهم رسند از ایشان حقائق ایمان زاید، رجارا صفت انوثت داد وخوف را صفت ذکورت زیرا که غلبهٔ رجا کاهلی وفترت بار آرد و آن صفت اناث است، وغلبهٔ خوف تشمر وتجلّد باردهد واین صفت ذکورست، و کمال ایمان دربقاء این هردومعنی نهاده‌اند چون این دومعنی ازمنش برخیزد یاامن حاصل آید یاقنوط، واین هردوصفت کفارست زیرا که امن ازعاجزانست وقنوط ازلیئمان، و اعتقادلؤم وعجز درالله تعالی داشتن کفرمحض است.

«وانزلنامن السّماءماء بقدر» الآیه. ربّ العزه جل جلاله وتقدست اسماؤه منّت می نهد بربندگان که مابکمال قدرت ازآسمان باران رحمت فرستادیم بوقت بهار وتلقیح اشجار تا زمین مرده بدان زنده گشت، صدهزاران بدایع وودایع که دروتعبیه بوداز انواع نبات وثمار و ریاحین بیرون داد چنانکه گفت تعالی وتقدس: «فانشأنالکم به جنّات من نخیل واعناب» الآیه .. مستنبطان طریقت وسالکان راه حقیقت گفتند ظاهر آیت اشارتست ببهارعموم، وباطن آیت اشارتست ببهارخصوص، ولکل آیة ظهر و بطن. بهارعموم آیات آفاق است، وبهارخصوص آیات انفس، والله تعالی عزوجلّ یقول: «سنریهم آیاتنافی الافاق وفی انفسهم» اگر بهار عموم را ابر بارنده است بهار خصوص را چشم گرینده است، اگر بهارعموم را رعد باصولتست بهارخصوص رانالهٔ وحسرتست، اگر بهارعموم رابرق باحرقتست، بهارخصوص را نورفراستست، دربهار عموم چشم عبرت بازکن تاگل بینی، دربهار خصوص دیده فکرت برگمار تادل بینی، درویشی رادیدند

سرفرو برده وقت بهار، گفتند ای درویش سر بـردار تا گل بینی ، درویش گفت ای جوانمرد سرفروبر تادل بینی .

«ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه» ، **نوح** را نام یشکر بود لکن ازبس که بگریست ودرطلب رضاء حق نوحه کرد وزاری وحی آمد ازحق جل جلاله که: یا نوح کم تنوح ای نوح تا کی نوحه کنی وچند گرئی ؟ نوح گفت خداوندا کریما لطیفا بآن میگریم تاتو گوئی چند گریی، واین خسته‌روانم را مرهم نهی ، خداوندا اگر تا امروز از حسرت و نیاز گریستم اکنون تاجان دارم ازشادی وناز گریم.

پیر طریقت گفت: الهی درسرّ گریستنی دارم دراز، ندانم که از حسرت گریم یا ازناز، گریستن یتیم ازحسرتست و گریستن شمع بهرهٔ ناز، ازناز گریستن چون بود این قصّه‌ایست دراز، ای جوانمرد این ناز درچنین حال کسی را رسد که ناز پدران ومادران ندیده باشد ونه درحجر شفقت دوستان آرام داشته بود ، بلکه دربوتهٔ بلاتنش گداخته باشد وزیر آسیای محنت فرسوده، نبینی که باسیّد اوّلین وآخرین وخاتم النبیین اول چه کردند پدرومادررا ازپیش وی برداشتند تا نازمادران نبیند ودر حجر شفقت پدران ننشیند ، چون بغار **حرا** آمد گفتند ای محمّد خلوتگاهی نیک و ساختی لکن عقبه‌ای در پیش است ، بدر خانهٔ **بوجهل** میباید شد و در زیر شکنبهٔ شتر می‌بایدنازید، ودندان عزیز خویش فدای سنك سنگدلان میباید کردورخساره رابخون دل خلق میباید زد که بردرگاه ماچنان نازك ونازنین نتوان بود.

خون صدّیقان بپا لودند وزان ره ساختند   جزبجان رفتن درین ره یکقدم را بارنیست

ای محمّد از ما میباید ستد و بخلق میباید رسانید و در میانه راست باشی ، «فاستقم کما امرت»، همه دست دردامن توزده وتو بدل بکس التفات ناکرده، بظاهر با خلق آمیخته وبباطن ازخلق مجرد وآزاد گشته، ولسان الحال بنعت التمکین یقول:

بیان بیان الحق انت بیانه   وکلّ معانی الغیب انت لسانه

«وقل رب انزلنی منزلاً مبارکاً» قال **ابن عطا** : اکبر المنازل برکة منزل تسلم

فيه‌من‌هواجس النفس ووساوس الشيطان وموبقات الهوى وتصل فيه الى محل القربة ومنزل القدس وسلامة القلب من الاهواء والبدع والضلالات والفتن.

۳ـ النّوبة الاولى

قوله تعالى: « **يا ايها الرّسل كلوا من الطيّبات** » ای پیغامبران، پاك خوريد و حلال خوريد ، « **واعملوا صالحاً** » و كار نيكو كنيد ، « **انّى بما تعملون عليم** (٥١)» كه من بكردار شما دانايم .

« **وان هذه امّتكم امّة واحدة** » اين دين شما است يك دين كه جز از آن دين نيست ، « **وانا ربكم** » ومنم خداوند شما « **فاتّقون** (٥٢)» بپرهيزيد [از آن كه ديگرى را پرستيد با من]

« **فتقطّعوا امرهم بينهم** » گوناگون گروه گروه كردند خويشتن را و پاره پاره دين خويش ، « **زبراً** » قصه‌قصه جوك جوك ، « **كلّ حزب بما لديهم فرحون** (٥٣)» هرجوكى بآنچه در پيش ايشانست و بردست دارند شادند و پسندمى‌دارند .

« **فذرهم فى غمرتهم حتى حين** (٥٤)» گذار ايشانرا تادر آن غرقاب كه هستند ميباشند [ازحيرت وشغل] تا هنگامى، تايكچندى .

« **ايحسبون** » مى‌پندارند ايشان، « **انّما نمدّهم به** » كه آنچه‌فرامى‌فزاييم ايشانرا، « **من مال و بنين** (٥٥)» ازمال وپسران .

« **نسارع لهم فى الخيرات** » ايشانرا بآن‌همى‌شتابيم، « **بل لا يشعرون** (٥٦)» نه كه ايشان نادانند .

« **انّ الّذين هم من خشية ربّهم مشفقون** (٥٧)» ايشان كه از ترس خداوند خود ترسانند .

«**والّذین هم بآیات ربّهم یؤمنون** (۵۸)» و ایشان که بسخنان خداوند خود می گروند.

«**والّذین هم بربّهم لا یشرکون** (۵۹)» و ایشان که باخداوند انباز نیارند.
«**والّذین یؤتون ما آتو**» وایشان که میارند و مینمایند و میدهند، آنچه که دادند مینمایند و میدهند در کوشش و پرستش «**وقلوبهم وجلة**» و دلهای ایشان ترسان [که نپذیرند کردار ایشان ازایشان] «**انّهم الی ربّهم راجعون** (٦۰)» [ومی ترسند ازبهر آنکه میدانند] که آخر باخداوند خویش شوند.
«**اولئك یسارعون فی الخیرات**» ایشانند که به نیکیهامی شتابند، «**وهم لها سابقون** (٦۱)». وآنرا پیشوایانند.

«**ولا نکلّف نفساً الّا وسعها**» و برننهیم برهیچکس از بارمگر طاقت وتوان او، «**ولدینا کتاب ینطق بالحقّ**» و بنزدیك ما است نامه‌ای که براستی گواهی دهد [برهر کس بآنچه کرد]، «**وهم لا یظلمون** (٦۲)» وبرایشان ستم نیاید.
«**بل قلوبهم فی غمرة من هذا**» دلهای ایشان در غفلت است ازین سخن که می گوئیم، «**ولهم اعمال من دون ذلك**» و ایشانرا کردهاست نا کرده آن نیز جز زآن [که ازایشان دیدی که کردند]. «**هم لها عاملون** (٦۳)» ایشان آنرا کنند گانند ناچار.

«**حتّی اذا اخذنا مترفیهم بالعذاب**» تا فراگیریم نازنینان ایشانرا بعذابها «**اذاهم یجأرون** (٦٤)» ایشان از آن بانك درگیرند،

«**لاتجأروا الیوم**» امروز بانك مکنید [که دی نکردید ومزارید که‌دی نزاریدید] «**انّکم منّا لا تنصرون** (٦۵)» شمارا ازما کس نرهاند.

«**قد کانت آیاتی تتلی علیکم**» سخنان ما برشمامی خواندند، «**فکنتم علی اعقابکم تنکصون** (٦٦)» وشما ازپذیرفتن آن بازگشتید بپس.

«**مستکبرین به**» سرها بگردن بازنهاده [کهماخانه‌ای داریم] «**سامراً تهجرون** (٦٧)»

نابکار گفتن را بهم بازمی‌نشینید و [قرآنرا وپیغمبرانرامیگذارید].

«افلم یدبّروا القول» در سخن بهتر نیندیشند وبهتر درننگرند وباندیشهٔپس آن فرا نشوند، **«امجاءهم مالم یأت آباءهم الاوّلین (٦٨)»** یا بایشان خبری آمد که بپدران پیشینیان ایشان نیامده بود.

«ام لم یعرفوا رسولهم» یا بایشان پیغمبری آمد که نشناختند او را، **«فهم له منکرون (٦٩)»** ایشان او را بیگانه دیدند نشناخته.

«ام یقولون به جنة» یا میگویند که درو دیوانگی است، **«بل جاءهم بالحقّ»** نیست دیوانه‌ای که بایشان آمد و راستی آورد، **«واکثرهم للحقّ کارهون (٧٠)»** وبیشتر ایشان آنند که راستی را دشوار میدارند.

«ولو اتّبع الحقّ اهواءهم» واگر بر پی‌پسند ایشان ایستد [آن هست بسزا خدای یکتا] **«لفسدت السّموات والارض ومن فیهنّ»** تباه گردد [هفت] آسمان و [هفت] زمین وهرچه در آن است، **«بل آتیناهم بذکرهم»** نیست که ما بایشان سخنی آوردیم و دین و نامه‌ای که در آن نامداری ایشانست ومهتری و بهتری، **«فهم عن ذکرهم معرضون (٧١)»** وایشان از آن روی میگردانند.

«ام تسئلهم خرجاً» یا پندارند که از ایشان [براداء رسالت] جعلی خواهی خواست ومزدی، **«فخراج ربّك خیر»** روزی خداوندتو به از آن، **«وهو خیر الرّازقین (٧٢)»** واو بهتر روزی رسانان است.

«وانّك لتدعوهم الی صراط مستقیم (٧٣)» وتو ایشان را میخوانی باراهی راست.

«وانّ الّذین لایؤمنون بالاخرة» و ایشان که ناگرویدگانند برستاخیز، **«عن الصّراط لناکبون (٧٤)»** از آن راه می‌بگردند.

«ولو رحمناهم وکشفنا ما بهم من ضرّ» واگر ما برایشان ببخشائیم وباز بریم گزندی که رسید بایشان، **«للجوافی طغیانهم یعمهون (٧٥)»** بستیهند در افسار گسستن خویش، برناپسند بی‌سامان می‌روند.

« **ولقداخذناهم بالعذاب** » فرا گرفتیم ایشانرا بعذاب ، «**فمااستکانوا لربّهم وما یتضرّعون** (٧٦)» تن به‌ندادند وخویشتن را به‌نیو کنندخداوندخویش‌را ودرو نزاریدند .

«**حتی اذافتحنا علیهم باباًذاعذاب شدید**» تا آنگه که بگشادیم برایشان دری از عذاب سخت ، « **اذاهم فیه مبلسون** (٧٧) » تا ایشان در آن فرو ماندند نومید و اندوهگین وخاموش .

«**وهوالّذی انشأ لکم السّمع والابصار والافئدة** » اوست که شمارا آفرید وساخت شنوائیها و بینائیها و دلها . « **قلیلاما تشکرون** (٧٨)» چون اندك سپاسداری می کنید .

«**وهوالّذی ذرأکم فی الارض**» واو آنست که بیافرید شما را در زمین اززمین، «**والیه تحشرون** (٧٩) وآخرشمارا برخواهند انگیخت‌و باا‌وخواهندبرد .

« **هوالّذی یحیی ویمیت** » واو آنست که مرده زنده کند وزنده می‌میراند، « **وله اختلاف اللّیل والنهار** » واو راست شد آمد شب و روز ، «**افلا تعقلون** (٨٠) » در نمی‌یابید .

«**بل قالوا مثل ماقال الاوّلون** (٨١)» بل[می‌درنیافتند] که گفتندهمچنانکه پدران پیشینیان ایشان گفتند .

«**قالوءاذامتناو کنّاتراباًوعظاماً**» گفتند آنگه که مابمیریم وخاك گردیم و واستخوانها بپوسد ، «**ءانّالمبعوثون** (٨٢)» ما اززمین انگیختنی‌ایم .

« **لقد وعدنانحن وآباؤناهذا من قبل** » وعده دادند ما را این ،هم ما را وهم پدران مارا پیش ، «**ان‌هذا الّااساطیرالاوّلین** (٨٣) » نیست این مگر افسانهٔ پیشینیان .

«**قل لمن الارض ومن فیها**»بگو کراست‌زمین‌وهر که‌درآن،«**ان کنتم تعلمون**(٨٤)» [پاسخ کنید] اگردانید .

«**سيقولون لله**» گويند الله تعالی را ،«**قل افلاتذكّرون** (۸۵)» بگوی پس پند نپذيريد و درنيابيد .

« **قل من ربّ السّموات السبع**» بگوی كيست خداوند هفت آسمان ، «**وربّ العرش العظيم** (۸۶)» وخداوند عرش بزرگوار .

«**سيقولون لله**» گويند الله، « **قل افلاتتّقون** (۸۷)» بگوی پس بنپرهييد ازديگر گفتن با او .

«**قل من بيده ملكوت كلّ شيءٍ** »بگوی آن كيست كه بدست اوست داشت و پادشاهی هرچيز ، « **وهويجيرولايجار عليه** » وبر همه زينهار دارد و كس برو زينهار ندارد، «**ان كنتم تعلمون**(۸۸)» اگر ميدانيد ، [پاسخ كنيد]

« **سيقولون لله**» گويند ايشان كه الله است آن ،« **قل فانّى تسحرون**(۸۹)»بگوی پس شمارا چه پرديومی كنند وبچه فريبند وچه باطل برشمار واميكنند .

« **بل آتيناهم بالحقّ** » و پرديو نيست و باطل كه بايشان راستی آورديم ، « **وانّهم لكاذبون**(۹۰)» وايشان دروغزنانند .

«**مااتخذالله من ولد**» هرگز فرزندنگرفت الله تعالی ، « **وماكان معه من اله** » وبااوهرگزخدائی دگرنبود، «**اذالذهب كلّ اله بماخلق**» كه اگرازين هردوچيزی بودی بريكديگر خاستندی(۱) وهريك باسپاه خود بايك سوجستيد . « **ولعلابعضهم على بعض**» وبريكديگر برتری جستندی،«**سبحان الله عمّا يصفون** (۹۱)»پاكی وبی عيبی الله را ازآنچه ايشان اورا بآن صفت ميكنند .

«**عالم الغيب والشّهادة**» دانای نهان آشكاراست ،«**فتعالى عمّا يشركون** (۹۲)» برتراز آنست وپاكتراز آن كه بااو انباز بود ، [وناپاك اورانظير] .

«**قل ربّ**» بگوخداوند من ،« **امّا ترينّي مايوعدون** (۹۳)» اگر با من نمائی چون نمائی هنگام آنچه ايشانرا بيم افكنی بآن .

۱ــ خاستنديد (نسخه الف)

« ربّ فلاتجعلنی فی القوم الظّالمین(۹۴) » خداوند من پس مرا آن روز درجملهٔ قوم ستمکاران مکن . « وانّا علی ان نریك ما نعدهم لقادرون(۹۵) » وما برباز نمودن باتو که بایشان چه خواهد بود ازعذاب توانائیم .

النّوبة الثانیة

قوله : « یا ایّها الرّسل » مفسران درمعنی این آیت سه قول گفته‌اند : یکی آنست که این خطاب با **مصطفی** است وتشریف وتعظیم ویرا بلفظ جمع گفت وبر عادت عرب که یکی را گویند : ایّها القوم کفوا عنّا اذا کم . ونظیر این درقرآن و در کلام عرب فراوانست ودر ضمن این خطابست که پیغامبرانرا همه چنین فرمودیم که : « کلوا من الطّیّبات واعملوا صالحاً » پاك خورید و کار نیك کنید ، ای **محمّد** خطاب با توهمان است بایشان اقتدا کن وراه ایشان رو، وکان **النبیّ** یا کل من الغنائم. قول دوم آنست که این خطاب با **عیسی** است که آیت بذکر وی متصل است وکان یأکل من غزل امّه وهواطیب الطّیّبات . قول سوم آنست که این خطاب با پیغامبران است که ذکر ایشان در مقدمهٔ این آیت رفت ، ومعنی آنست که : ارسلنا الرّسل وقلنا لهم «یا ایّها الرّسل کلوا من الطّیّبات» ای ـ کلوا من الحلال، و کلّ مأکول حلال مستطاب فهو داخل فیه . « واعملوا صالحاً » ای ـ اعملوا بطاعة الله وما یوافق رضاه ، وقیل الصّلاح الاستقامة علی ما توجبه الشّریعة . « انّی بما تعملون علیم » هذا ترغیب فی فعل الخیر وترك الشرّ، ای ـ اعلم الجمیع فاجازی علیه .

« وانّ هذه» بکسر الف وتشدید نون قرآءت اهل کوفه است برمعنی استیناف. **ابن عامر**،«وان هذه» بفتح الف وتخفیف نون خواند ، والوجه انّ « ان » مخففة من

الثقيلة وهى اذا خففت اقتضت مايتعلّق بها كما تقتضى اذالم تخفف ، وقوله : « هذه » فى موضع نصب لانّها اسم انّ المخففة وما بعدها جملة هى للخبر ، ويجوزان يكون موضع « هذه » رفعاً على ان تكون مع ما بعدها جملة فى موضع الخبر واسم انّ مضمر وهوضمير الامروالشأن، والتقدير انّ الامر اوالشأن « هذه امتكم » وتعلق انّ بمايتصل بها على ماقدّمناه من الوجهين، ويجوز ان تكون انّ صلة ، وتقديره «وهذه امتكم»، باقى قراء «وانّ» بفتح الف وتشديد نون خوانند، وباين قرائت اضمارست، يعنى: واعملوا انّ هذه امّتكم. وقيل معناه ولانّ هذه امّتكم امّة واحدة. «وانا ربّكم فاتقون » اى ـ لاجل هذه النعمة فاتقون ، كذا قال **الخليل و سيبويه** ومثل ذلك عندهما قوله تعالى: «وانّ المساجد لله فلاتدعوا » اى ـ لانّ المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً . و كذلك قوله : « لايلاف قريش » كانّه قال : فليعبدوا رب هذا البيت لايلاف قريش . اى ـ ليقابلوا هذه النعمة بالشكر والعبادة للمنعم عليهم بها . امّت اينجا بمعنى دين است و ملّت ، معنى آنست ، كه شما را همان فرمودم كه پيغامبران گذشته را فرمودم، دين شما و ملّت شما يكى وخداوند شما يكى ، دين دين اسلام است وجزازين دين نيست «انّ الدّين عندالله الاسلام » ، ومن خداوند شمايم جزازمن خداوند نيست ، « وانّا ربكم فاتّقون » بپرهيزيد از آن كه با من ديگرى پرستيد ، كلمة يخرج بها **عيسى** من عزّ الربوبية . و روا باشد كه امّت بمعنى جماعت بود، اى ـ جماعتكم و جماعة من قبلكم كلّهم عبادى وانا ربّكم ،والمعنى انّها مادامت متوحدة فهى مرضية، فاذا تفرقت فلا، « فاتّقون » اى ـ خافونى فى شقّ العصا و تفريق كلمتكم . آنگه خبرداد ازقومى كه دين اسلام بگذاشتند و در دين خويش و در كلمت خويش تفرقت راه دادند

« فتقطّعوا امرهم » اى ـ قطّعوا امردينهم وفرّقوا ما امروا به ان يكون ديناً واحداً ، « زبراً » اى ـ فرقاً مختلفة ، واحدها زبروهوالفرقة والطائفة ، وقرأ بعض **اهل الشام** زبرا بفتح الباء جمع زبرة ، ومنه زبر الحديد ، اى ـ صاروا فرقاً كزبر ـ

الحدید ، میگوید گروه گروه گشتند هر گروهی جز از دین اسلام دینی و مذهبی گرفتند ، یعنی مشرکان و جهودان و ترسایان ، و محتمل است که این گروههای مختلف احزاب ترسایانند که درکار عیسی مختلف شدند کقوله : « فاختلف الاحزاب من بینهم » تحزبوا علی عیسی علی ثلاثة اقاویل. و گفته‌اند زبر جمع زبورست ومراد باین کتب است ، یعنی دان کلّ فریق بکتاب غیر الکتاب الّذی دان به الآخر ، و ذلك انّ الیهود اخذوا **بالتوریة** و ترکوا **الانجیل والقرآن**،و کذلك **النصاری** ، و قیل معناه جعلوا کتبهم قطعاً مختلفة آمنوا بالبعض و کفروا بالبعض وحرّفوا البعض ، « کلّ حزب بما لدیهم » ای ـ بماعندهم من الدّین والکتاب ،وقیل بالاموال والاولاد « فرحون » مسرورون معجبون والمحق واحد .

« فذرهم فی غمرتهم » هذا کنایة عن الخذلان،یعنی دعهم یا **محمّد** فی جهالتهم وضلالتهم السّاترة وجه الصّواب،واصله الستر، وقیل معناه دعهم فیما غمرهم من دنیا هم،«حتی حین»حتی یجیئ اجلهم ، ای ـ انّ امهالنا ایّاهم لاینجیهم .

« ایحسبون انّما نمدّهم به من مال وبنین نسارع لهم فی الخیرات» ،جزاء علی حسن صنیعهم، بل لیس الامر علی ماتوهموا،«لایشعرون» انّ ذلك امتحان واستدراج ، و تقدیر الآیة ، ایحسبون امدادنا ایّاهم بالمال والبنین مسارعتنا لهم فی الخیرات ، سارع واسرع واحد ، ثمّ ذکر المسارعین فی الخیرات فقال :

« انّ الّذین هم من خشیة ربّهم مشفقون » الخشیة الخوف مع التعظیم المخشی منه ، والاشفاق الخوف من المکروه ، والمعنی انّ المؤمنین بماهم علیه من خشیة الله خائفون من عقابه . قال **الحسن البصری** : المؤمن جمع احساناً وخشیة ،والمنافق جمع اساءة وامنا .

« والّذین بآیات ربّهم » ای ـ بکتب الله ، « یؤمنون »

« والّذین هم بربّهم لایشرکون » ای ـ لایدعون معه الهاً.

« والّذین یؤتون ما آتوا » ای ـ یؤدون ما اتوا ، کقوله:«ما آتیکم الرّسول

فخذوه » ای ـ ادیکم و کقوله : «اتت اکلها ضعفین » ای ـ ادت ، و قیل یعطون ما اعطوا من الصّدقات والزکوات . « وقلوبهم وجلة »خائفةان لاتقبل منهم لتقصیرهم . میگوید صدقات وزکوات می دهند و اعمال برّمی کنند و دلهای ایشان ترسان که نپذیرند از ایشان ، از بهر آن که خودرا درآن مقصردانند. و باین معنی خبر عایشه است قالت : قلت یا رسول الله « والّذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة » هوالّذی یزنی ویشرب الخمر ویسرق؟قال:لایابنت الصدّیق ولکنه الرّجل یصوم ویصلّی ویتصدّق ویخاف ان لایقبل منه . « انّهم الی ربهم راجعون » قیل هو مفعول الوجل ، ای ـ وجلة للرجوع الی الله ، وقیل قلوبهم وجلة لانّهم الی ربّهم راجعون ، فیرد عملهم ولا یقبل منهم ، قال **الحسن** : لقد ادرکت اقواماً کان خوفهم علی طاعاتهم ان لاتقبل منهم اکثرمن خوفکم علی معاصیکم ان تعذّبوا علیها .

« اولئك یسارعون فی الخیرات » ای ـ الّذین هذه صفاتهم هم الّذین یبادرون الی الطاعات ویستکثرون ، وهذا خبر انّ ، « وهم لهاسابقون » ای ـ لاجل الخیرات سابقون الی الجنّات ، وقیل اللاّم بمعنی الی ای ـ الی الخیرات سابقون ، کقوله : « بانّ ربك اوحی لها » ای ـ اوحی الیها . و کقوله . « لما نهوا عنه » ای ـ الی مانهوا عنه ، قال **الکلبی** : سبقوا الامم الی الخیرات ، و قال **ابن عباس** : سبقت لهم من الله السّعادة فلذلك سارعوا فی الخیرات . وقیل وهم للسعادة سابقون الی الجنّة ثمّ ذکر انّه لم یکلّف العبد الا مایسعه فقال :

« ولانکلف نفساً الا وسعها » فمن لم یستطع ان یصلّی قائماً فلیصل جالساً ، و من لم یستطع الصوم فلیفطر ، والوسع ما فی القدرة وهو مصدر و سع نظیره قوله : « لایکلف الله نفساً الاوسعها» .«ولدینا کتاب » یعنی اللوح المحفوظ ، «ینطق بالحق » یبیّن بالصدق ، والمعنی لانکلف نفساً الاّما اطاقت من العمل وقداثبتنا عمله فی اللوح المحفوظ فهوینطق به ویبیّنه ، وقیل« ولدینا کتاب» یعنی کتاب اعمال الخلق لایشهد علی احدالا بما عمل . « وهم لایظلمون » لاینقص من حسناتهم ولایزادعلی سیئآتهم،

ثمّ ذکر الکفّار فقال :

« بل قلوبهم فی غمرة » ای ـ قلوب الکفّار فی غطاء من هذا ، ای ـ من هذا الّذی وصف به المؤمنون ، وقیل من کتاب الحفظة ،وقیل من القرآن ، وقیل من ـ الحقّ ، مفسران گفتند این آیت متصلست بآنچه گفت : « ایحسبون انّما نمدّهم » ای ـ لیس الامر کما یحسبون،نه چنانست که مشرکان وبیگانگان می پندارند که آن مال وپسران که بایشان میدهیم بایشان خیرخواستهایم ، لکن دلهای ایشان در غفلتست ودر نادانی ودرپوشش ازین طاعات واعمال برّ که اوصاف مؤمنانست ، روشنائی قرآن دردل ایشان نتافته وازآنچه حفظه برایشان می نویسند غافل مانده . آنکه گفت : « ولهم اعمال » ای۔ للکفار اعمال خبیثة من المعاصی والخطایا محکومة علیهم. « من‌دون‌ذلك »ای۔ من دون اعمال المؤمنین الّتی ذکرها الله فی هذه الآیات، « هم لهاعاملون» لابّد لهم من ان یعملوها فیدخلوا بهاالنّار لماسبقت لهم من الشقوة . می گوید این کافرانرا عملهاست کردنی جزازآن اعمال که مؤمنانرا یاد کردیم ازین خبائث ومعاصی که برایشان حکم کردهایم ودر ازل رانده که ناچارآن کنند و بان مستوجب دوزخ شوند ، وروا باشد که « من دون ذلك » کنایت نهند از اعمال کفار وبهذا قال **الزجاج** :اخبرالله عزوجل بما سیکون منهم و اعلم انّهم سیعملون اعمالا تباعد من الله عزوجل غیرالاعمال الّتی ذکروابها . مفسران گفتند : «بل قلوبهم » این ضمیر با مؤمنان شود ، ای ـ قلوبهم مغمورة بالاشفاق مع هذه الافعال الحسنة ، « ولهم » ای ـ وللمؤمنین « اعمال من دون ذلك » یرید بالاوّل الفرائض و بالثانی النوافل ، « هم لها عاملون » وعلیها مقیمون .

« حتی اذا اخذنامترفیهم » ای ـ لاتنقطع اعمالهم السیئة الی ان نأخذ متنعمیهم بالعذاب . قال **ابن عباس** : هوالسیف یوم بدر ، و قال **الضحاك** : بالقحط والجوع حین دعاعلیهم رسول الله وقال: اللّهم اشدد وطأتك علی مضرواجعلها علیهم سنین کسنی یوسف . فابتلاهم الله سبع سنین حتّی اکلوا الجیف والکلاب والعظام المحرقة

والقد . « اذا هم يجأرون » يضجّون و يجزعون و يستغيثون و اصل الجؤار رفع الصوت بالتضرع .

«لاتجأروا» ای- يقال لهم لاتجأروا،« اليوم » ، ای- لاتتضرعوا وهذا يأس لهم من النجاة لانهی ، « انكم منا لاتنصرون » ای- انكم من عذاب الله لاتمنعون ، و قيل « انكم منّا » ای- من جهتنا . « لاتنصرون » بقبول التوبة .

« قدكانت آياتی تتلی عليكم » يعنی القرآن ،«فكنتم علی اعقابكم تنكصون » ترجعون قهقری، تتأخرون عن الايمان .

« مستكبرين به » واختلفوا فی هذه الكناية فاظهر الاقاويل انها تعودالی البيت الحرام كناية عن غيرمذكور،« مستكبرين » ای- متعظمين بالبيت الحرام و تعظمهم به انهم كانوا يقولون نحن اهل حرم الله وجيران بيته فلايظهر علينا احد ولانخاف احداً فيأمنون فيه وسائرالنّاس فی الخوف ، هذا قول **ابن عباس ومجاهد** وجماعة، وقيل «مستكبرين به » ای-بالقرآن فلم يؤمنوا به، يعنی بحضرهم عندقرائته استكبار « سامراً » نصب علی الحال يعنی يسمرون باللّيل فی مجالسهم حول البيت ، وحدّ سامراً وهو بمعنی السّمار لانّه وضع موضع الوقت اراد « تهجرون » ليلا وقيل وحدّ سامراً كقوله : « يخرجكم طفلا » قرأ **نافع** « تهجرون » بضم التّاء و كسر الجيم من الاهجار وهوالافحاش ای - يفحشون القول ، وذكر انّهم كانوا يسبون **النبی** واصحابه، وقرأ الآخرون تهجرون بفتح التّاء وضم الجيم ، ای-تعرضون عن النبی وعن الايمان وعن القرآن وترفضونها ، وقيل من الهجر وهوالقول القبيح يقال هجريهجرهجراً اذا مال عن الحقّ، وقيل تهذون و تقولون مالاتعلمون من قولهم،هجرالرّجل فی- منامه ، ای - هذی .

« افلم يدبّروا القول » يعنی افلم يتفكروا فی القرآن فينظروافی لفظه ونظمه ومعانيه و كثرة فوائده وسلامته عن التناقض والاختلاف فيستدلوا انّه من عندالله. « ام جاءهم » امر بديع عجيب، « لم يأت آباءهم الاوّلين » يعنی انزال الكتاب و

ارسال الرسول.

« ام لم یعرفوا رسولهم » بالصّدق والامانة قبل اظهار الدعوة فیورث ذلك تهمة فــی حاله و ریبة فی امره ، « فهم لــه منکرون » ای ـ فلذلك انکروه فلم یؤمنوا به .

« ام یقولون به جنّة » ای ـ جنون . « بل جآء هم بالحق » ای ـ لیس الامر کما یقولون، جاء هم الرّسول بالحقّ من عندالله ، «واکثرهم للحقّ کارهون ».معنی آنست که این کافران خود هیچ تفکر نکنند درین قرآن دراعجاز لفظ وحسن نظم و معانی فراوان وفواید بی کران ، ازتناقض آزاد واز اختلاف پاك، تابدانند که کلام خداست ونامهٔ اوبراستی ورسول آورده بدرستی،یانه که این پیغامبر که بایشان آمد چیزی بدیع است وکاری غریب که برپیشینیان و گذشتگان ایشان نیامده ونبوده ، و خود می‌دانند واقرار می‌دهند که پیشینیان ایشانرا پیغامبرو کتاب فرستادیم ، یا نه که ایشان این رسول راپیش ازاظهاردعوت بصدق وامانت نشناخته‌اند ودر وقتی تهمتی یا ریبتی دیده‌اند تاآن خودرا عذری سازند بانکار وتکذیب وی که میکنند ، یانه که می گویند این محمّد دیوانه‌است که سخن دیوانگان می گوید سخنان بیهوده نامفهوم نه نه که این جمله هیچیز نیست وایشانرا هیچ عذرنیست وآنچه رسول آورد بایشان جزحق وصدق نیست ، امّا ایشانرا حق دشوارآید وشنیدن حق نتوانند.

« ولواتّبع الحقّ اهواهم» قال **مقاتل والسدّی** و جماعة : الحقّ هوالله عزوجل والمعنی لوعمل الرب تعالی وتقدس بهوی المشرکین و اجری علی التدبیر مشیّتهم فترك الحقّ الّذی هم له کارهون . « لفسدت السموات والارض» لایثارهم الباطل علی الحقّ فهلك الخلق اجمعون. وقیل المراد بالحقّ القرآن،یعنی لونزل القرآن بما یحبّون من جعل الشریك والولد علی مایعتقدونه ، « لفسدت السموات والارض »، وذلك انهاخلقت دالّة علی توحیدالله عزوجل ولوکان القرآن علی مرادهم لکان یدعوا الی الشرك وذلك یؤدی الی فساد ادلّة التوحید.« ومن فیهن » لانّهم حینئذیشرکون

بالله عزوجل . « بل آتيناهم بذكرهم » قال **ابن‌عباس** : بما فيه فخرهم و شرفهم ، يعنى القرآن كقوله : « لقد انزلنا اليكم كتابا فيه ذكركم » اى- شرفكم ،« و انّه لذكرلك ولقومك » اى- شرف لك ولقومك . « فهم عن‌ذكرهم » اى- عن شرفهم ، «معرضون»،وقيل معناه «بذكرهم» اى- بالذكر الّذى فيه حظهم لو اتّبعوه،فهم عن ذكرهم اى- عن القرآن، « معرضون».

«ام تسئلهم» يعنى ام يظنون انّك يا محمّد تسئلهم على‌ماجئتهم به، «خرجاً» جعلا واجراً فيعرضوا عنك كذلك . « فخراج ربّك » اى- فعطاء ربّك « خير» ممّا فى ايديهم،« وهوخير الرازقين» اى- ادومهم عطاء .قرأ **حمزة والكسائى** خراجاً فخراج ربك، كلاهما بالالف، وقرأ **ابن‌عامر** كلاهما بغيرالف،وقرأ الباقون خرجاً بغير الف فخراج بالالف والخرج والخراج مايخرج من ريع ما يقاسيه ، وقيل‌الخرج‌الجعل، والخراج‌العطاء.

« وانّك لتدعوهم الى صراط مستقيم » وهوالاسلام اى - ان الّذى تدعوا اليه صراط مستقيم. من‌سلكه ادّاه الى‌مقصده.

« وانّ الّذين لايؤمنون بالآخرة » اى- لايصدّقون بالبعث والحساب . « عن الصراط » اى- عن دين‌الحقّ،« لناكبون» عادلون مائلون ، يقال‌نكب عن‌الشئ اذا عدل عنه ،

«ولورحمنا هم و كشفنا مابهم من ضرّ» اى-قحط وجدوبة ، « للجّوا »تمادوا، « فى‌طغيانهم يعمهون » ولم ينزعوا عنه ، وقيل معناه لورددناهم عن‌طريق النّارالى- الدّنيا للجّوا فى‌طغيانهم يعمهون . كقوله : « ولوردوا لعادوا لمانهوا عنه » .

« ولقد اخذناهم بالعذاب » وذلك انّ **النبىّ** دعا على قريش ان يجعل عليهم سنين كسنى‌يوسف، فاصابهم‌القحط، فجاء ابوسفيان‌الى **النبى** فقال انشدك‌الله‌والرحم الست تزعم انّك بعثت رحمة للعالمين ؟ فقال بلى، قال قد قتلت الآباء بالسيف و والابناء بالجوع فادع‌الله ان يكشف عنّا هذاالقحط ، فدعا فكشف عنهم فانزل‌الله هذه

الآية .« فما استكانوا لربّهم وما يتضرعون » اى ـ لم يتضرعوا الى ربّهم بل مضوا على تمرّدهم .

« حتى اذا فتحنا عليهم باباًذا عذاب شديد » قال **ابن عباس** : يعنى القتل يوم بدر ، وقيل هوالموت ، وقيل هوالعذاب فى القيامة ، « اذاهم فيه مبلسون » آيسون من كلّ خير.

« وهوالّذى انشألكم السّمع » اى ـ الاسماع ، « والابصاروالافئدة »لتسمعوا و تبصروا وتعقلوا . « قليلا ماتشكرون » فتوحدونه فتستيقنون بانّه واحد .

« وهوالّذى ذرأكم فى الارض » اى ـ صيّربعضكم ذرّيّة بعض ،« واليه تحشرون» اى ـ تجمعون للحساب والجزاء .

« وهوالّذى يحيى ويميت » اى ـ يحيى الموتى للبعث،ويميت الاحياءفى الدّنيا، « وله اختلاف اللّيل والنّهار» اى ـ تدبير اللّيل و النهار فى الزّيادة والنقصان . و قيل جعلهما مختلفين ـ يتعاقبان ويختلفان فى السواد والبياض ، «افلا تعقلون » ماترون من صنعه فتعتبروا ، افلا تعقلون انه لايقدر على ذلك الاالله عزوجل.

« بل قالوا » اى ـ قالت **قريش** ، « مثل ماقال الاوّلون»اى ـ مثل من كان قبلهم من المكذّبين بالبعث، قالوا يعنى على طريق الانكاروالتعجب ، «ءاذا متنا و كنّا تراباً وعظاماً » خالية عن اللّحوم والعروق والاعصاب بالية، «انّا لمبعوثون » مخرجون من قبورنا احيآء ، قرأ **ابن كثيرو ابوعمروعاصم وحمزة** ءاذا أانّا بالاستفهام فيهما،و قرأ **نافع والكسائى ويعقوب**ءاذا بالاستفهام ءانّا بالخبر، وقرأ **ابن عامر** بضدّهم«ء اذا كنّا تراباً»بالخبر« ءانّا لمبعوثون » بالاستفهام .

« لقد وعدنا نحن »هذا الوعد ، ووعد« آباؤنا » اى وعدهم قوم ذكروا انّ الله رسلا اى ـ قيل لنا ولآبائنا هذا الحديث من قبل مجيئك و لم يكن من ذلك شىء ،«ان هذا الاّ اساطير الاوّلين»اى ـ ماهذا الّذى تخوفنا به الاّ ماسطره الاوّلون فى كتبهم ممّالاحقيقة له .

« قل لمن الارض » اى ـ قل يا محمّد مجيباً لمنكرى البعث« لمن الارض ومن

فيها » من الخلق ، « ان كنتم تعلمون » خالقها ومالكها.

«سيقولون لله» ولابدّلهم من ذالك لانّهم يقرّون انّها مخلوقة . معنى آنست كه مشركان مكه چون بر طريق انكار وتعجب گفتند . «ءاذامتنا و كنّا ترابا» بعث و نشور را منكر شدند فرمان آمد كه يا محمّد ايشانرا جواب ده كه اين زمين وهر كه در آن كراست وملك كيست؟ مصرّف ومدبّر آن كيست ؟ اگر مى‌دانيد كه مملوك كيست بگوئيد مالك آن كيست ؟ چون مى دانيد كى مخلوق است بگوئيد خالق آن كيست ؟ يا محمّد بوناچار كه ايشان گويند خدايراست ملك وملك زمين وهرچه درآنستّ كه ايشان بمخلوقى و مملوكى همه مقرند ، چون ايشان چنين گويند و اقرار دهند توبگو « افلا تذكّرون » فتعلموا ان من قدر على خلق الارض و من فيها ابتداء يقدر على احيائهم بعد الموت ، چرا درنيابيد و پند نپذيريد و دليل نگيريد كه آن خداوند كه باوّل قادر بود بآفرينش خلق بآخر قادرست كه باز آفريند وبرانگيزد .

« قل من ربّ السّموات السبع وربّ العرش العظيم سيقولون لله » . درحرف اوّل خلاف نيست كه لله بى الف است. امّا درحرف دوم وسوم خلافست قراءت **ابوعمرو و يعقوب** سيقولون الله افلاتتّقون ، سيقولون الله قل فانّى تسحرون »، هردوحرف بالف خوانند جواباً على معنى واللفظ وهو ظاهر، باقى لله خوانند همچون حرف اول جواباً على المعنى دون اللفظ كقول القائل للرّجل : منِ مولاك ؟ فيقول لفلان . اى ـ انا لفلان وهو مولاى. « قل افلاتتقون » يعنى افلا تتقون عقابه على انكار البعث والنشور، على اضافة الشريك والولد اليه سبحانه .

« قل من بيده ملكوت كل شىء» الملكوت الملك، والتّاء للمبالغة كالرحموت من الرحمة ، والرهبوت من الرهبة ، « وهو يجير ولايجار عليه» اى ـ يعقد الايمان لمن شاء ولاينقض امانه ولايعقد عليه الامان ، يعنى يؤمن من يشاء ولايؤمن من اخافه الله ومنه قوله عزّوجل : « وان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله»

ای – آمنه ، وقیل یمتنع هو من السوء من یشاء ولایمتنع منه من اراده بسوء . «ان کنتم تعلمون» اجیبوا ان کنتم تعلمون .

سیقولون لله قل فانّی تسحرون » یعنی کیف تخدعون وتصرّفون عن توحیده وطاعته ، وقیل کیف یخیّل الیکم ما لیس له اصل ولاحقیقة، والسّحر تخییل ما لیس له اصل .

« بل آتیناهم بالحقّ » ای – جئناهم بالحقّ الصدّق ، « وانّهم لکاذبون » فیما یدعونه من الشریك والولد.

«مااتخذالله من ولد » ای – مااتخذالله ولداً ، و من هاهنا زائدة، و انّما قال ذلك لانّ بعض المشرکین کانوا یقولون الملائکة بنات الله ، و بعض الیهود قالواعزیر بن الله ، وبعض النصاری قالواالمسیح ابن الله ، وبعضهم قالوا اتخذالمسیح ابناً فبیّن الله تعالی انّه لم یتخذ ولدا لامن جهة الاستیلاد ولامن جهة الاضافة. «وماکان معه من اله » ای- لم یشرك فی الهیّته احداً ، « اذا لذهب کلّ اله بماخلق » قوله : «اذا» کنایة عن ضمیرطویل ، یعنی ولواتخذولداً وکان معه اله، « لذهب کلّ اله بماخلق » ای– لانفرد کلّ اله بخلقه ولم یرض ان یشارکه فیه غیره ولوقع التنازع وهونظیرقوله : « لوکان فیهما آلهة الّاالله لفسدتا » ای- لم ینتظم امرهما کمالم ینتظم امر ملك فیه ملکان قاهران . « ولعلا بعضهم علی بعض» ای- طلب بعضهم مغالبة بعض کفعل ملوك الدّنیا فیما بینهم، وقیل لعلا القوی منهم علی الضعیف بالقهر والغلبة ولاینبغی للمقهوران یکون الهاً،ثمّ نزّه نفسه فقال: « سبحان الله عمّا یصفون » ای- تقدّس من ان یکون له شریك اوان یتخذ ولداً

« عالم الغیب والشهادة» ای – یعلم ماسیکون وماهو کائن حاضر، وهومعنی الشهادة یقال شهد اذاحضر، قرأ اهل **مدینة والکوفة غیرحفص**،عالم الغیب برفع المیم علی الابتداء ، وقرأ الآخرون بجرّهاعلی نعت الله فی سبحان الله .«فتعالی عمّایشرکون» ای- تعظم عن ان یکون له شریك اونظیر .

« قل ربّ امّا تريَنّي ما يوعدون » هذا شرط وجوابه، « فلاتجعلني »، وقد اعترض النداء بين الشرط والجواب، والمعنى قل يا محمّد ان ترنی فی هؤلاء الكفار ماتعدهم من العذاب ، فاجعلني خارجاً منه ونجّنی من سخطك وعذابك ،

« وانّا على ان نريك » هذا اخبار من الله عزّوجل عن انزال العذاب الّذی اوعدهم به فی حيوة نبيّه واخبار عن قدرته على ذلك ، وقد حقق هذا الخبر يوم **بدر**، واری ذلك رسوله (ص) ، وقيل المعنى « وانّا على ان نريك ما نعدهم » فی حيوتك او نعاقبهم بعد وفاتك ، « لقادرون » فحذف .

النّوبة الثالثة

قوله : « يا ايّها الرّسل » **ابراهيم خليل** را عليه‌السلام دو فرزند بود که سلالۀ نبوت بودند یکی **اسحق** پدر عبرانیان ، دیگر **اسمعیل** پدر عرب ، از **اسحق** علیه‌السلام پیغامبران آمدند هزاران ، واز **اسمعیل** علیه‌السلام يك پیغامبر آمد **محمّد** عربی (ص) آن قوّت نبوت که در نهاد **اسحق** تعبیه بود بهزاران پیغامبر قسمت کردند هریکی را از آن جزوی نصیب آمد ، باز قوّت نبوت و کمال رسالت که در نهاد **اسمعیل** تعبیه بود همه **بمصطفی** عربی دادند لاجرم برهمه افزون آمد و قوّت جمله انبياء در وی موجود آمد تا باوی گفتند : « یا ايّها الرّسل » ای ــ همه اخلاق پیغامبران در تو جمع آمده وبهمه اوصاف حمیده ستوده ، هر پیغامبری را بخصلتی نواختند واز حضرت ذوالجلال اورا تحفه‌ای فرستادند که بدان مخصوص گشت ، باز **محمّد** عربی و **مصطفی** هاشمی کــه طراز کسوت وجــود بود درّ صدف شرف بود او را بهمه برگذاشتند ، وبصفات همگان بنگاشتند ، چنانکه **ابن عباس** گفت : انّ الله تعالی اعطی محمّد خلق **آدم** ومعرفة **شيث** وشجاعة **نوح** ووفاء **ابرهيم** و رضاء **اسحق**

وقوة **یعقوب** وحسن **یوسف** وشدة **موسی** ووقار **الیاس** و صبر **ایوب** وطاعة **یونس** وصوت **داود** وفصاحة **صالح** وزهد **یحیی** وعصمة **عیسی** وحب **دانیال** وجهاد **یوشع**. علی القطع والتحقیق. میدان کـه از جملهٔ موجودات که بحکم کن بصحراء فیکون آمدند هیچ ذات را آن کمال وهیچ صفات را آن جلال نیامد که ذات **احمد** وصفات **محمّد** را آمد، **آدم** صفی هرچند عزیز ومکرم بود و بتخاصیص قربت مخصوص و مقرّب بود، لکن اورا عتاب ازپیش آمد وعقوبت ازعقب نخست گفت « وعصی آدم » پس گفت: «ثم اجتباه ربه » بازمصطفی را عفو ازپیش آمد وعتاب ازعقب: «عفاالله عنك» پس گفت : « لم اذنت لهم » میان این و آن دورست و آنکس کـه بدین بصر ندارد معذورست . اگر **ابراهیم** را قوت یقین بود تـا جبرئیل را گفت : « امّا الیك فلا » یقین **مصطفی** ازیقین ابراهیم تمامتر بود که می گفت : «لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملك مقرب» یعنی جبرئیل« ولانبیّ مرسل» یعنی ابراهیم . ور سلیمان را ملك دنیا داد مصطفی را ملك قیامت داد ، می گوید : « لواء الحمد بیدی ولافخر » واگر با موسی کرامت کرد تا قوم او بدریا بگذشتند ودامن ایشان تـر نگشت ، بامصطفی کرامت کرد تا امّت او بدوزخ بگذرند ودامن ایشان خشك نگردد. واگر عیسی را بآسمان چهارم بردند مصطفی را «بقاب قوسین او ادنی » بردند، این همه معانـی و معالی وفضائل وشمائل درذات مطهر مصطفی جمع کرد آنگه باوی این خطاب کرد « یاایّها الرّسل» ،

قوله: « انّ هذه امتکم امّة واحدة وانا ربّکم فاتقون » ازروی اشارت میگوید دین اسلام دینی یگانه وشما امتی یگانه ومن خداوند شما خداوند یگانه، بپرهیزید از خشم من که دینی دیگر گزینید وخدائی دیگر گیرید، این اسلام که هست جبارصفت است جبارهمّتی باید تاجمال اسلام بروی اقبال کند و جبار همّت آنستکه سر بدنیا و عقبی فرونیارد ، خلیل را گفتند : یاخلیل اسلم. اسلام راباش وبااسلام درساز گفت: اسلام جبّارصفت است متعلقانرا بخود راه ندهد ازبند علاقت بیرون آیم، مال بمهمان داد وفرزند بقربان ، ونفس خود بآتش سوزان ، آنگه گفت: «اسلمت لربّ العالمین»

اکنون که‌ازهمه بر گشتم ترا گشتم تا ازهمه بازماندم وترا ماندم ،

«ایحسبون انّما نمدّهم به‌من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات» این خواجگان دنیادار نفس‌پرور خلق‌پرست رداء تکبر بردوش نهاده ومست شهوت گشته چه‌پندارند که دنیا ایشانرا کرامتی‌است یا کثرت‌مال وفرزندایشانرا اسعادتی است کلاولمّا، خبر ندارند که طلیعهٔ لشکر نعمت که دررسد همه درگاه بیگانگان طلبد ، علم شقاوت باخود میبرد وداغ بیگانگی‌می‌نهد . بازطلیعت لشکر محنت که دررسد همه زاویهٔ عزیزان طلبد گرد سرای دوستان گردد ، از بهر آنکه محنت ومحبّت بشکل هردوچون همند ، همبروهمسر بنقطهٔ سرّزیر آنرا تمییز کرده‌اند ورنه بشکل وصورت از یکدیگرجدا نه‌اند ، فرعون مـدبر را چهارصدسال ملك و عافیت ونعمت دنیا داد و درآن باوی مضایقه‌ای نرفت ، لکن اگرساعتی درد وسوزموسی خواستی بوی ندادی که سزای جمال‌آن درد نبود، واگرتقدیراً در آن ساعت که ارّه برفرق زکریا بود کسی ازوی پرسیدی که چـه خواهی؟ ازذرّات و اجزای‌وی نعرهٔ عشق روان گشتی و گفتی آن خواهم که تاابد برفرق ما همی‌راند. درخبرست که‌من احبّنافلیلبس للبلاء تجفافافانّ البلاء اسرع الی محبینّا من السّیل الی قرار.

تازیم بندگی بند قباء تو کنم   وین سلامت همه درکار بلاء تو کنم

« انّ الّذین‌هم من خشیة ربّهم مشفقون » تاآنجا که گفت: «اولئك یسارعون فی‌الخیرات » عاقل که درمعنی این‌آیات تأمل کند داند که مطیع برطاعت خویش ترسان ترست ازعاصی‌برمعصیت‌خویش . وچنانکه عاصی راحاجتست بستراو،مطیع راهم حاجتست بستراو ، وحق تعالی چنین می گوید : « وتوبوا الی‌الله جمیعاً ایّها المؤمنون » ای مؤمنان شما که مطیعانید وشما که عاصیانید همه بنعت‌تضرّع‌بدرگاه ماباز آئید وبرحالت افتقار و انکسار ازما آمرزش خواهید تاشما را درپردهٔ رحمت خود بپوشیم.عجب آید مرا ازآن قراء تهی‌مغز که شبی‌دور کعت نماز کند روزدیگر گره خویشتن بینی برپیشانی افکنده ومنّت هستی خویش برآسمان وزمین نهد و

ذرّات وجود باوی میگوید سلیم دلا که توئی اینجا از کعبه بت‌خانه میسازند وازعابد هفتصد هزارساله‌لعین‌ابد می‌آورند و **بلعم باعور** را که‌اسم‌اعظم‌دانست‌ودعای‌مستجاب داشت برطویلهٔ‌سگان می‌بندند، وتویك شب دور کعت‌نماز گزاردی روزدیگرخواهی که‌عالم ازحدیث نماز توپرشود ؛ ای مسکین ! مرد محقق شرق و غرب پرازسجدهٔ اخلاص کند آنگه همه بآب بی‌نیازی فرو گذارد وبادودست تهی بسر کوی شفاعت **محمّدمصطفی** باز گردد و گوید: یاایّها‌العزیزمسّنا واهلنا‌الضرّوجئنا‌ببضاعةمزجئة.

پیرطریقت گفت : الهی آمدم با دودست تهی ، بسوختم برامید روز بهی ، چه بودا گرازفضل خود براین خسته دلم مرهم نهی .

«ولانکلف نفساالاّ وسعها» شاهراه دین را بدایتی ونهایتی: بدایت اهل‌شریعت راست ، ونهایت‌ارباب حقیقت را ، عمل‌اهل شریعت خدمت است برشریعت ، صفت ارباب حقیقت غربتست برمشاهدت ، قاعدهٔ اعمال‌شریعت برسهولت‌نهادند**مصطفی** گفت : بعثت‌بالحنیفیة السهلة السمحة . مستضعفانند واهل رخص طاقت بار گران ندارند. ربّ‌العزه درشرع‌رخصتها ازبهرایشان نهاد وبار گران ازایشان فرونهاد گفت: « لانکلف نفساً الاّوسعها » همانست که گفت : « ماجعل علیکم فی‌الدّین من حرج ، یریدالله‌بکم الیسرولایرید بکم‌العسر»اما روش ارباب حقیقت برریاضت‌وصعوبت‌نهاد وباایشان خطاب رفت که : «جاهدوا فی‌الله حق جهاده ،اتقوا الله حق تقاته، ان‌تبدوا ما فی‌انفسکم اوتخفوه یحاسبکم به‌الله ».

پیرطریقت راازحقیقت تصوف پرسیدند ، گفت : ماهوالاّ بذل‌الروح‌فلاتشتغل بترّهات المدّعین . و قال **الجریری** : لم یکلف الله العباد معرفته علی قدره و انّما کلّفهم علی مقدارهم . فقال « ولانکلف نفساً الاّوسعها » ولو کلّفهم علی‌قدره لجهلوه وما عرفوه لانّه لایعرف قدره سواه ولایعرفه علی‌الحقیقة غیره الله جلّ جلاله . خلق را بمعرفت خویش برقدر طاعت واندازهٔ استطاعت‌ایشان‌تکلیف کرد نه برقدرجلال وعزت خویش ، هر کسی برقدرخویش اورا تواند شناخت ، و چنانکه اوست خود

داند وخود راخودشناسد، قال‌الله تعالی: «ولایحیطون به‌علماً الرّحمن‌فسئل‌به‌خبیرا» وقال علی (ع) : یامن لایعلم احدمن خلقه کیف هوغیره. اگرذره‌ای ازآن‌معرفت حقیقت که او را بخوداست برخلق آشکارا کند همه متمرّدان جهان و شیاطین عالم موّحد گردند همه زنارها کمرعشق دین گردد، همه خارهای عالم ریاحین شود . خاکها مشك وعبیرشود ، اوصاف بشریت همه بشرات نسیم معرفت گردد .

گریك نظرت چنانکه هستی نگری نه بت ماند نه بت پرست ونه‌پری

الهی وصف‌تو نه کار زبانست، عبارت ازحقیقت یافت تو بهتانست ، باصولت وصال دل ودیدار را چه توان است .

حسن تو فزونست زبینائی من راز تو برونست ز دانائی من

٤ - النّوبة‌الاولی

قوله تعالی : « **ادفع بالّتی هی احسن السیّئة** » [ای محمد] بدیشان پاسخ ده بهرچه‌آن‌نیکوتر،« **نحن اعلم بما یصفون** (٩٦) » مادانائیم بآنچه ایشان گویند.

« **وقل‌ربّ** » و بگوی خداوند من ، « **اعوذ بك** » فریاد خواهم بتو .

« **من همزات‌الشیّاطین** (٩٧) » از بد در انداختن دیوان .

« **واعوذ بك ربّ ان یحضرون** (٩٨) » وفریاد خواهم بتو خداوند من که هیچ بامن باشند .

« **حتّی اذا جاء احدهم الموت** » تا آنگه که مرگ بیکی آید ازایشان ،

« **قال ربّ ارجعون**(٩٩) » گوید خداوند من مرا باز گذارید .

« **لعلّی اعمل صالحاً** » تا مگر که من کردار نیك کنم ، « **فیما ترکت**» از آن کردار های نیك که نکرده‌ام و بگذاشته‌ام ، « **کلاّ** » بودن این را روی نیست ،

« **انّها کلمة هو قائلها** » براستی که آن سخنی است که او میخواهد گفت .

«**ومن ورائهم برزخ**»وپیش ایشان با گوراست ودرنگ در آن،«**الی یوم یبعثون** (۱۰۰)» تا ان روز که ایشانرا برانگیزانند .

« **فاذا نفخ فی الصّور** »آنگه که درصور دمند، «**فلاانساب بینهم یومئذ** » میان خلق آن روز هیچ نژاد نه [که سود دارد و نه هیچ آزرم بکار آید]

« **ولایتساءلون** (۱۰۱) » ونه یکدیگر را پرسند هیچ .

« **فمن ثقلت موازینه** » هر کرا گران آید ترازوی وی [بکردار نیك]

« **فاولئك هم المفلحون** (۱۰۲) » ایشان آنند که جاوید پیروز آمد گانند .

« **و من خفّت موازینه** » و هر کرا سبك آید ترازوی او [از کردار نیك]

« **فاولئك الّذین خسروا انفسهم** » ایشان آنند که ازخویشتن درماندند،«**فی جهنّم خالدون** (۱۰۳) » دردوزخند جاویدان .

« **تلفح وجوههم النّار**»وافروزد آتش رویهای ایشانرا، « **وهم فیها کالحون** (۱۰٤) » وایشان درآن تباه رویانند .

« **الم تکن آیاتی تتلی علیکم** » ایشانرا گویند نه سخنان و پیغامهای من برشما میخواندند ؟ « **فکنتم بها تکذّبون** (۱۰٥) » وشما آنرا بدروغ می‌داشتید.

« **قالوا ربّنا** » گویند خداوند ما ، « **غلبت علینا شقوتنا** » زور کرد برمابیش شد بدبخت بودن ما ، « **وکنّا قوماً ضالّین** (۱۰٦)» وقومی بودیم گمراهان

« **ربّنا اخرجنا منها** » خداوند ما بیرون آر ما را از ایدر « **فان عدنا فانا ظالمون** (۱۰۷) » اگر باز گردیم ستمکار مائیم ،

«**قال اخسئوا فیها** » گوید دورشوید وخاموش [از آنچه می گوئید]درین سرای،

« **ولا تکلّمون** (۱۰۸)» هیچ سخن مگوئید بامن.

« **انه كان فريق من عبادی** » كه گروهی بودند از رهیگان من(۱)، « **یقولون ربنا** » میگفتند خداوند ما ، « **آمنا فاغفر لنا وارحمنا** » بگرویدیم بیامرز ما را و ببخشای ما را ، « **وانت خیر الراحمین** (۱۰۹) » که تو بهتر بخشایندگانی.

« **فاتخذ تموهم سخریا** » پس شما ایشانرا افسوس گرفتید، « **حتی انسوکم ذکری** » تا فراموش کردند بر شما یاد من، « **وکنتم منها تضحکون** (۱۱۰) » و شما از یشان می خندیدید

« **انی جزیتهم الیوم بما صبروا** » امروز من ایشانرا پاداش دادم بپاداش آنکه صبر می کردند ، « **انهم هم الفائزون** (۱۱۱) » ایشان امروز رستگارانند .

« **قال کم لبثتم فی الارض** » [الله تعالی] گوید ایشانرا این بودن شما در دنیا [که مرا بدان بدادید] خود چند بود ؟ « **عدد سنین** (۱۱۲) » [چند بودید درزمین] برشمار سالها ؟

« **قالوا لبثنا یوماً او بعض یوم** » گویند روزی یا بعض روزی ، « **فسئل العادین** (۱۱۳) » از فریشتگان پرس که شمار گیران تواند .

« **قال ان لبثتم الا قلیلا** » گوید آنچه بودید جز اندکی نبودید ، « **لو انکم کنتم تعلمون** (۱۱٤) » چون نیك بودی شمارا اگر شمار دانستید .

« **افحسبتم انما خلقناکم عبثاً** » می پنداشتید که ما شما را ببازیگری آفریدیم، « **وانکم الینا لاترجعون** (۱۱۵) » می پنداشتید که شما با ما نخواهید آمد.

« **فتعالی الله الملك الحق** » چون برترست [و پاك تر از بازی و بی عیب تر] الله آن خدای که پادشاه است براستی و سزا . « **لا اله الا هو** » نیست خدائی جز زو، « **رب العرش الکریم** (۱۱٦) » خداوند عرش کریم بزرگوار نیکو.

« **ومن یدع مع الله الهاً آخر** » وهر که خدای دیگر خواند باالله ، « **لا برهان له به** » [خدائی] که در آن [پرستش] اورا نه عذرست و نه حجت ، « **فانما حسابه عند ربه** » شمار او بنزدیك خداوند او [بکند الله تعالی شمار او]، « **انه لایفلح**

(۱) جوقی بودند (نسخه ج)

الکافرون (١١٧) » که ناگرویدگان هرگز نیك نیابند.

« **وقل ربّ اغفر** » وبگوی خداوند من بیامرز،« **وارحم** » وببخشای ،« **وانت خیر الرّاحمین** (١١٨) » وتو بهتر بخشایندگانی .

النّوبة الثانیة

قوله : « ادفع بالّتی هی احسن » ای‌ـ ادفع بالخصلة الّتی هی احسن الخصال وهی الحلم والصفح والاغضاء عن جهلهم ، والصّبرعلی اذاهم ، وقوله : «السیئة» یعنی اذاهم ایّاك و تکذیبهم لك . نزول این آیت پیش از آن بود که فرمان آمد بقتال ، رب‌العزّه **مصطفی** را بعفو وصفح فرمود گفت آن سخن بد و کرد بد ایشانرا بحلم و صفح خویش دفع وبراذی وتکذیب ایشان صبر کن ، « **واهجرهم هجراً جمیلا** » ، وبروی نیکوازیشان فرابر، پس این آیت منسوخ شد بآیت قتال . و گفته‌اند معنی آنست که عظهم برفق ولین ولاتعظهم بشدّة و عنف . ای **محمد** ایشانرا که دعوت کنی وپنددهی برفق ولطف وآسانی دعوت کن وپند ده نه بسختی ودرشتی چنانکه جائـی دیگر گفت : « قل انّما اعظکم بواحدة » الآیة . و **موسی** کلیم را در دعوت فرعون همین فرمود : « فقولاله قولا لیّنا » ، و قیل الّتی هی احسن ' **لااله‌الّاالله** ، والسیئة ، الشرك . « نحن اعلم بما یصفون » ای‌ـ یقولـون من‌الشرك ، فنجزیهم ما یستحقون .

«وقل ربّ اعوذبك» ای‌ـ استجیربك وامتنع بعزّتك، « من همزات‌الشّیاطین» قال **ابن‌عباس** : ای ـ من نزعاتهم ، ونزع‌الشیطان وسوسته . حتی یشغل عن امرالله عزوجل.وقال **مجاهد** : همزات الشیاطین نفخهم ونفثهم ، واصل‌الهمزشدّة الدفع ، یعنی دفعهم بالاغواء الی‌المعاصی .همزات الشیاطین آنست که بدها ومعصیتهادرپیش

بنده افکنند واورا با معاصی دهند وبآن مشغول دارند تا ازکارخداوطاعت داری وی بازماند، و قال الحسن: معناه اعوذبك من الجنون. روی عن رجل من اهل بیت رسول‌الله (ص) قال: قام رسول‌الله الی‌صلوة اللّیل فهلّل ثلاثا فکبّر ثلاثاً و قال اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من همزه ونفثه و نفخه، قال: فسألته من الغدعن همزه، فقال: هوالموتة، قلت‌ما الموتة؟ قال الموتة اخذالشیطان للانسان یشیربه الی ان یفعل فعلا یحدث عنده‌الجنون، وسألته عن نفثه، فقال: انه الشعر، و عن نفخه، فقال انّه الکبر.

«واعوذبك ربّ ان یحضرون» فی‌شیء من اموری و انّما ذکرالحضور لانّ الشیطان اذاحضرابن‌آدم یوسوسه ویجلب الیه شرّاً فی‌دینه ودنیاه.

«حتّی اذا جاء احدهم الموت» ای ـ وقت الموت و انقضاء اجله. این آیت متصلست بآیت پیش، والتقدیر: ادفع بالّتی هی احسن‌السیئة حتی‌اذاجاء احدهم الموت، و قیل بل قلوبهم فـی غمرة من هذا حتی اذاجاء احدهم الموت، و قیل التأویل لانریك مانعدهم بل نمهلهم حتی اذاجاء احدهم الموت. کقوله عزوجل: «وماکان‌الله لیعذبّهم وانت فیهم»، معنی‌آنست که یا محمّد ما توانائیم که با تونمائیم که بایشان چه خواهد بود ازعذاب لکن می‌ننمائیم وحرمت ترا فرامی گذاریم تا آن روز که مرگی‌آید بایشان. «قال ربّ ارجعون» ای ـ اذا عاین احدهم الآخرة قبل ان یذوق الموت‌ادرکته النّدامة علی‌التقصیر، وقال تحسراً علی‌مافاته، ربّارددنی الی الدّنیا. معنی آنست که چون یکی از ایشان مخائل مرگ بروی پیدا شود و آخرت اورا عیان گردد، پشیمانی بوی اندرآید و بر گذشته تحسر خوردو گوید. خداوندمن مرا با دنیا فرست تاکار نیك کنم. «ارجعون» بلفظ جمع گفت‌برعادت عرب که با یکی خطاب جمع کنند بروجه تعظیم، چنانکه ربّ‌العزه گفت: «انّا نحن نحیی ونمیت» ـ «انّا نحن‌نزلنا الذّکر» و نظیراین در قرآن فراوانست و روا باشد که «ارجعون» خطاب با فریشتگان بود که قبض روح وی می کنند، یعنی که

اوّل خدایرا خواند وبوی استعانت کند و گوید: «ربّ» ای ـ خداوندمن، آنگه خطاب با فریشتگان گرداند گوید: «ارجعون الی الدّنیا». روی اذاعاین المؤمن الملائکة قالوا له نرجعك الی الدّنیا؟ فیقول الی دارالهموم والآحزان لابل قدماً الی الله، واما الکافر فیقول ربّ ارجعون.

«لعلّی اعمل صالحاً» ای ـ اقول لااله الاالله واعمل بطاعة الله، «فیماترکت» من طاعة الله حین کنت فی الدّنیا، «کلّا» کلمة ردع وزجر ای ـ لایرجع الیها ولایکون ذلك، «انّها» یعنی سؤاله الرجعة، «کلمة هو قائلها» ولاینالها، وقیل «انّها کلمة» یعنی قوله: «لعلّی اعمل صالحاً» ای ـ هوشیء لاحقیقة له لوردّ، کقوله: «و لوردّوا لعادوالما نهوا عنه». «ومن ورائهم» یعنی امامهم، «برزخ» البرزخ، الحاجزما بین الدنیا والآخرة، وهوالمکث فی القبر، والبرزخ فی سورة **الفرقان** هوما یحجز بین العذب والملح فی البحر، سمّاه فی موضع آخر حاجزاً فی قوله: «وجعل بین البحرین حاجزا»، وفی الخبر. «انّ الوسوسة برازخ الایمان». ای ـ هوعارض بین الکفروالایمان، وقیل «ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» ای ـ ومن بعدموتهم حاجز بینهم و بین الرجوع الی الدّنیا الی یوم البعث.

«فاذا نفخ فی الصورفلاانساب بینهم» اختلفوا فی هذه النفخة، فقال **ابن عباس**: هی النفخة الاولی، نفخ فی الصورفصعق من فی السموات ومن فی الارض. «فلاانساب بینهم یومئذولایتساءلون» ثم نفخ فیه اخری فاذاهم قیاماًینظرون واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون، وقال **ابن مسعود**: هی النفخة الثانیة، قال یؤخذ بیدالعبد اوالامة یوم القیامة فینصب علی رؤس الاوّلین والآخرین ثم ینادی مناد هذا فلان بن فلان فمن کان له قبله حق فلیأت الی حقه فیفرح المرء ان یکون له الحقّ علی والده او ولده او زوجته اواخیه فیأخذه منه، ثمّ قرأ **ابن مسعود** «فلا انساب بینهم یومئذ ولایتساءلون». گفته‌اند اینجا اضمارست یعنی لاانساب بینهم تنفع. میان ایشان هیچ نسب نماند که بکار آید ایشانرا وسود دارد، وبروفق این معنی روایت کردند از

حسن قال : امـا والله انّ انسابهم لقائمة بينهم ، بدليل قوله : « يوم يفرّ المرء من اخيه و امّه وابيه » ولكن لاينتفعون بها ولا يتعاطفون ، وهوالمقصود بالنسب فاذا ذهب ذلك صاركان الانساب قد ذهبت ، و كذلك معنى قوله صلّى الله عليه وسلّم : « كل سبب ونسب ينقطع الاّ سببى ونسبى » اى ـ لاينفع يوم القيمة سبب ولانسب الاسببه ونسبه وهوالايمان والقرآن . وقيل يوم القيامة يوم طويل مختلف الاحايين لايتساءلون فى حين الفزع ويتسآءلون فى حين الامن ، ومعنى يومئذ اى ـ في ذلك الوقت . قال **الزجّاج** : انّ يوم القيامة مقداره خمسون الف سنة ، وفيه ازمنة واحوال ، وانّما قيل يومئذ كما تقول نحن اليوم نفعل كذا و كذا ، ليس تريد به يومك ، انّما تريد نحن فى هذا الزّمان فيوم يقع للقطعة من الزمان . معنى آيت آنست كه روزرستاخيز چون درصوردمند بوقت هيبت وسياست وهنگام فزع ، ميان خلق هيچ نسب نماند كه ايشانرا بكار آيد وهيچ با يكديگر تفاخر درنسب نكنند چنانكه در دنيا مى كردند و هيچ ازاحوال يكديگر نپرسند چنانكه دردنيا مى پرسيدند ، هر كسى بخود درمانده وبخود مشغول گشته .

« فمن ثقلت موازينه » فى الكلام اختصار ، يعنى موازين عمله الصالح ، وانّما خرج الموازين جمعاً لانّ من اريد بـه الجماعـة و لهذا قـال تعالى : « فـاولئك هم المفلحون» .

« ومن خفـّت موازينه » من العمل الصّالح ، « فاولئك الّذين خسروا انفسهم » .

غبنوا انفسهم باهلاكهم ايّاها ، « فى جهنّم خالدون » دائمون باقون لايموتون

« تلفح وجـوههم النّار » تلفح وتنفح فى معنى واحد الاّ انّ اللفح اعظم تأثيراً ، والمعنى يأخذلهب النّار وجوههم بشدة ، وقيل تأكل وجوههم النّار ، « و هم فيها كالحون » اى ـ عابسون كقوله : « وجوه يومئذ باسرة » اى ـ عابسة . قال **الزجّاج** الكالح الّذى قد تشمرّت شفته عن اسنانه فبرزت ، وسئل **ابن مسعود** عن معنى الآية اوما رأيت الرأس المشوى كيف تقلص شفتاه وخرج انيابه . روى **ابوسعيد الخدرى**

عن النبی (ص) فی قوله : « وهم فیها کالحون » قال : « تشویه النّار فتقلص شفته العلیا حتی تبلغ وسط رأسه وتسترخی شفته السفلی حتی تبلغ سرته » و فی روایة اخری قال (ص): « تلفحهم النّار لفحة فتسیل لحومهم علی اعقابهم » .

« الم تکن آیاتی » القول فیه مضمر ای ـ یقال لهم الم تکن آیاتی ، یعنی القرآن، « تتلی علیکم » ، وقیل الم تکن رسلی یقرؤن علیکم کتبی ، ویسمعکم آیاتی الّتی فیها وعدی ووعیدی . « فکنتم بها تکذّبون » ای ـ بما اخبرتکم فیها ، « قالوا ربّنا غلبت علینا » . ای ـ سبقت علینا ، « شقوتنا » وفی الحدیث ، « انّ رحمتی غلبت غضبی » ای ـ سبقت غضبی ، قرأ **حمزة والکسائی** ، شقاوتنا بالالف وفتح الشین، وقرأ الآخرون شقوتنا بکسر الشین من غیر الف ، وهما لغتان ، یقال شقی یشقی شقاوة علی فعالة کالسعادة ، و شقوة علی فعلة کالرّدة والفتنة. یقال الشقاوة المضرّة اللاحقة فی العاقبة ، والسعادة المنفعة اللاحقة فی العاقبة . « و کنّا قوماً ضالّین » عن الحقّ فی الدّنیا لاجل ما کتب علینا من الشقاء ، اقرّوا علی انفسهم بالضّلال .

« ربّنا اخرجنامنها » ای ـ من النّار بفضلك ، « فان عدنا » الی شر کنا والی ماتکره، « فانّا ظالمون ».

« قال اخسؤا » ای ـ ابعدوا ، « فیها » کما یقال للکلب اذا طرد اخسا ، وقیل معناه انطردوا فیها انطراد الکلاب ، وابعدوا فیها بعد الکلاب « ولاتکلّمون » فی رفع العذاب فانّی لاارفعه عنکم ولا اخرجکم منها ، فعند ذلك ایس الکفار من الفرج.

مفسّران گفتند آخرتر سخنی که دوزخیان گویند اینست که : « ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانّا ظالمون » وپس ازهزارسال ایشان را جواب دهند که : « اخسؤافیها ولا تکلّمون » پس از آن هیچ سخن نگویند که کسی فهم کند مگر شهیق وزفیر بانگی همی کنند چون بانگ خر، وعن **ابی الدرداء** قال قال **رسول الله** (ص) : « یلقی علی اهل النّار الجوع فیعدل ماهم فیه من العذاب فیستغیثون بالطعام فیؤتون بطعام ذاغصّة فیذ کرون انّهم کانوا یستغیثون فی الدّنیا بالشراب فیؤتون بالحمیم فی کلالیب

من نارفاذا ادنيت من وجوهم قشرت وجوههم فاذا دخلت بطونهم قطعت مافى بطونهم فيستغيثون عند ذلك ، فيقال لهم اولم تك تأتيكم رسلكم بالبيّنات؟فيقولون بلى،فيقال لهم فادعوا و ما دعاءالكافرين الّا فى ضلال ، فيقولون ادعوا لنا مالكا فيقولون يامالك ليقض علينا ربّك ، قال انكم ماكثون ، فيقولون : « ربّنا غلبت علينا شقوتنا و كنا قوماً ضالّين ربنا اخرجنا منهافان عدنا فانّاظالمون. فيقول اخسؤا فيهاولاتكلّمون»

« انّه كان فريق من عبادى » ، هذا تعليل لاستحقاق العذاب يعنى طائفة من عبادى هذه صفتهم يريد به الانبياء والمرسلين ، قال **الربيع** : هم اصحاب الصّفة ، و قيل هم اصحاب **رسول الله** (ص)،« يقولون ربنا آمنّا فـاغفر لنا و ارحمنا و انت خير الراحمين » .

« فاتخذ تموهم سخريّا » . قرأ اهل **المدينة** و **حمزة والكسائى** سخرياً بضم السّين هاهنا وفى سورة ص.وقرأالباقون بكسرهما واتفقواعلى الضمّ فى سورة **الزخرف**، قال **الخليل** هما لغتان كقولهم بحرلجي ولجي،وكوكب دري ودري وقال **الكسائى** و **الفرآء** : الكسر بمعنى الاستهزاء بالقول والضمّ بمعنى التسخيروالاستبعاد بالفعل واتفقوا فى سورة **الزخرف** على الضمّ لانّه بمعنى التسخير، « حتى انسوكم ذكرى» تأويله انساكم شؤم اذاكم ايّاهم ذكرى،يعنى كانوا سبب النسيان«و كنتم منهم تضحكون كقوله : « انّ الّذين اجرموا كانوا من الّذين آمنوا يضحكون » . **مقاتل گفت**: اين درشأن كفار قريش فرو آمد كه بفقراء صحابه برمى گذشتند **بلال** و**عمار**و**خباب** و **صهيب** وغيرايشان وبايشان استهزاء مى كردند و ناسزا مى گفتند ربّ العزه گفت :

« انّى جزيتهم اليوم بماصبروا » اى۔ جازيتهم اليوم بمايستحقون من الثواب لصبرهم على اذاكم وقيامهم على طاعتى، «انّهم هم الفائزون » . قرأ **حمزة والكسائى** انّهم بكسر الالف على الاستيناف ، وقرأ الآخرون بفتحها فتكون فى موضع المفعول الثانى ، والمفعول الاوّل هم من جزيتهم لانّ جزى يتعدى الى مفعولين ، والتقدير جزيتهم اليوم بصبرهم الفوز بالجنّة كقوله : « و جزاهم بماصبروا جنّة و حريراً » و

یجوز ان یکون علی اضمار اللّام والتقدیر، جزیتهم لانّهم هم الفائزون.

«و قال کم لبثتم» قرأ، **حمزة والکسائی**، قل کم لبثتم علی الامر، و کذلك قل ان لبثتم والمعنی، قولوا ایّها الکافرون، فاخرج الکلام مخرج الواحد، والمراد منه الجماعة اذکان معناه مفهوماً، ویجوزان یکون المعنی یامن یسأل عن بعثهم قل لهم کم لبثتم، و هو علی خطاب من یأمره الله تعالی بسؤالهم وقرأ **ابن کثیر** قل کم لبثتم بغیر الالف علی الامــر، قال: ان لبثتم بالالف علی الخبر لانّه جواب، و قرأ الباقون، قال کم لبثتم، قال ان لبثتم علی الخبر فی الحرفین والوجه انّه علی الاخبار عن السائل فی الکلامین کلیهما، ای- قال الله عزّوجل للکفار یوم البعث: «کم لبثتم فی الارض» ای- فی الدّنیا وفی القبور، «عددسنین، قالوا لبثنا یوماً اوبعض یوم» نسوا مدّة لبثهم فـی الدّنیا لعظم ماهم بصدره من العذاب، «فسئل العادین» ای- الملائکة الّذین یحفظون اعمال بنی آدم ویحصونها علیهم. این خطاب با منکران بعث فردا که رب العزّة جلّ جلاله ایشانرا بـرانگیزاند(۱) وقیامت را معاینه ببینند ایشانرا سؤال توبیخ کنند بآنچه دنیاء اندك فانی بر آخرت باقی اختیار کردند گوید: «کم لبثتم فی الارض»؟ قومی جواب دهند که: «لبثنا یوماً» قومی، دیگر جواب دهند که: «اوبعض یوم»، قومی دیگر گویند: «فسئل العادین» الله، تعالی گوید:

«ان لبثتم الاّ قلیلا» ای- ما لبثتم فی الدنیا الا قلیلا، سمّاه قلیلا لانّ الواحد و ان طال مکثه فی الدّنیا فانّه یکون قلیلا فی جنب مایلبث فی الاخرة، لانّ لبثه فی الدّنیا وفی القبر متناه، «لو انّکم کنتم تعلمون» قصر اعمارکم فی الدّنیا وطول مکثکم فی العذاب لما اشتغلتم بالکفر والمعاصی.

«افحسبتم انّما خلقناکم عبثاً» ای-لعباً و باطلاً لالحکمة من ثواب المطیع وعقاب العاصی، وهومصدر فی موضع الحال ای- عابثین، و قیل نصب مفعول له ای- للعبث، والمعنی، افحسبتم انماخلقناکم للعبث تلعبون و تأکلون و تشربون

---

(۱) بینگیزاند(نسخهٔ ج)

وتفعلون ماتريدون ثم لاتموتون للحساب والجزاء ، بيّن الله تعالى انّه لوخلقهم لهذه الاشياء لكان ذلك عبثاً .

«فتعالى الله الملك الحقّ» من ان يخلق الخلق للعبث والباطل. نظيره قوله تعالى: «ايحسب الانسان ان يترك سدى» لم يخلقهم للعبث ، وانّما خلقهم للعبادة واقامة اوامر الله عزّوجل ، يقول الله تعالى: « وماخلقت الجن والانس الاّ ليعبدون » . وسئل بعض العلماء لم خلق الله الخلق ؟ فقال : ليعبدوه فانّه يحبّ عبـادة العابدين ويثيبهم على قدر افضاله لاعلى قدر افعالهم ، وان كان غنياً عن عبادة خلقه وليظهر احسانه لانّه محسن فاوجدهم ليحسن اليهم ويتفضّل عليهم فعامل بعضاً بالعدل وبعضاً بالفضل وخلق المؤمنين خاصة للرحمة ، قال الله تعالى : «وكان بالمؤمنين رحيماً »، وقال تعالى : «الامن رحم ربّك» ولذلك خلقهم ، وقال اميرالمؤمنين على(ع) فى خطبته: افحسبتم انّ الموت لايعمكم والقبر لايضمكم والقيامة لاتجمعكم والربّ لايقضى بينكم ، «افحسبتم انّما خلقناكم عبثاً انّكم الينا لاترجعون» ، و عن **عبدالله بن مسعود** انه مرّ بمصاب مبتلى فقرأ فى اذنه «افحسبتم انّماخلقناكم عبثاً» حتى ختم السورة فبرأ فقال له **رسول الله** (ص) ماذا قرأت فى اذنه؟ فاخبره ، فقال : والّذى نفسى بيده و لوانّ رجلا موقنا قرأها على جبل لزال. وعن **الاوزاعى** قال: بلغنى انّ فى السماء الدّنيا ملكا ينادى كلّ يوم : الاليت الخلق لم يخلقوا و يا ليتهم اذخلقوا عرفوا ما خلقوا له وجلسوا فذكروا ماعملوا . ثم نزه الله نفسه عمّا وصفه به المشركون من اتخاذ الاولاد فقال جلّ ذكره : « فتعالى الله الملك الحق » الّذى لايزول ملكه ولا يفنى سلطانه الحقّ بنعوت جلاله متوحد ، فى عز آزاله وعلوّ اوصافه متفرد ، فذاته حق و صفاته حقّ وقوله صدق، ولايتوجه لمخلوق عليه حق، «لااله الّاهو ربّ العرش الكريم» يعنى السرير الحسن المرتفع ، قيل كرمه عظمته وجلالته و ارتفاعه و امتناعه من ان يملكه غيره، وقيل كرمه رفع الله ايّاه على اعناق الملائكة و كواهلهم وحفوف الملائكة

به ، والكريم فی لغة العرب الحسن السهل المنال.

« ومن يدع مع الله الها آخر لا برهان له به » لاحجّة ولا بيّنة له لانّه لاحجّة فی دعوى الشرك ، « فانّما حسابه » ای - جزاؤه عند ربّه يجازيه بعمله كما قال: « انّ علينا حسابهم » ای - جزاهم ، وقال فی **الشعراء** : « ان حسابهم الاّ على ربّی » ای - ماجزاؤهم الاّ على ربّی . « انه لايفلح الكافرون » لاسعد الجاحدون المكذّبون .قال **الحسين بن الفضل** : اثبت الله الفلاح فی اول سورة للمؤمنين فقال تعالى. « قدافلح المؤمنون » ونفاه فی آخرها عن الكافرين . فقال : « انّه لايفلح الكافرون »

و«قل» يامحمد، «رب اغفر» ای- ذنوبی، «وارحم» ای- تضرّعی، «وانت خير الراحمين» لايرحم احد رحمتك. قيل، اذا رحم عبداً لم يوبخه على ذنبه ، و هذا الدّعاء معطوف على ماعلّمه من الدعاء قبله فی قوله : « وقل رب اعوذبك من همزات الشياطين».

النّوبة الثالثة

قوله : « ادفع بالّتی هی احسن السيئة » خداوند کریم کردکار نامدار حکیم جل جلاله وتقدست اسماؤه درین آیت **مصطفی** را می فرماید بمکارم اخلاق ومحاسن عادات ، روی تازه وسخنی چرب و دلی نرم وخلقی خوش بدکارانرا عفو کردن ، و عیب معیوبان پوشیدن ، وبجای بدی نیکی کردن . بزبان طریقت احسن درین موضع آنست که دلی فتوی دهد باملاء حق ، وسیئة آنست که نفس فرماید بهوای خود، گفتند ای سید فرمودهٔ نفس را بنمودهٔ حق دفع کن «ادفع بالّتی هی احسن السيئة» سید صلوات الله علیه پیوسته گفتی : «ربنا لاتكلنا الى انفسنا طرفة عين ولااقل من ذلك»، بارخدایا این پردهٔ نفس ما از پیش دل ما بردار تا این مرغ دل یك ره ازین

قفص نفس خلاص یابد . وبرهواء رضاء مولی پرواز کند ، بـارخدایا این بار نفس بارخودی است بارخودی ازما فرونه تا ازخود برهیم وبا تو پردازیم . ای جوانمرد نگر تانگوئی که نفس‌مبارك اوصلوات‌الله علیه همچون نفس دیگران بوده که اگر يك‌ذرّه ازتابش نفس‌اوبرجان ودل صدیقان عالم تافتی همه‌درعالم قدس ورياض انس روان گشتندی(۱)وبمقعد صدق فرو آمدندی‌بااین‌همه می گوید :خداوندااین‌حجاب راه حقیقت‌ماست ازراه مابردار ، فرمان آمد که ای محمد ناخواسته خود در کنار تونهادیم : «الم نشرح لك‌صدرك.ووضعنا عنك وزرك»، ای محمد آن بارتوئی از تـو فرو نهادیم، ارادت‌ماکار توساخت ، عنایت ماچراغ توبیفروخت ، تو نه بخودآمدی ونه برای خود آمدی ، نه بخودآمدی که ترا آوردیم «اسری بعبده». نه‌برای خود آمدی که‌رحمت جهانیانرا آمدی . «ومناارسلناك الاّ رحمة للعالمین» .

«وقل رب اعوذبك من‌همزات الشياطين» قال **النبی** (ص) : «من استعاذ بالله فقد اتكأ علی متكاء «عظيم».وقال(ص): « اغلقوا ابواب‌المعاصی بالاستعاذة وافتحوا ابواب الطاعات بالتسمية» . مفهوم خبر آنست که بنده معصیت کـه میکند بتهییج شیطان میکند ویاری دادن‌وی،چون کلمهٔ استعاذت بگوید شیطان ازوی‌رمیده گردد ودرمعاصی بروی بسته شود، وبنده طاعت که می آرد بتوفیق ومعونت‌الله تعالی‌می آرد چون نام‌الله گوید مددعنایت درپیوندد ودرطاعت بروی گشاده گردد ، پس می‌دان که اعوذ بالله گفتن سبب رستگاری بنده است‌ازآتش سوزان ، وبسم‌الله گفتن سبب‌رسیدن وی ببهشت جاویدان .

روزی آن‌مطرود درگاه‌ابلیس مهجوربر **مصطفی** آشکارا گشت، **رسول** گفت یا ابلیس کم اعداؤك من امتی ؟ ازامت من چند کس دشمن‌تواند؟ گفت یارسول‌الله پانزده کس : امام عادل ، توانگرمتواضع ، بازرگان راستگوی، عالم خاشع،مؤمن ناصح ، تائب که برتوبه‌بایستد ،مؤمن که رحیم دل بود ، پارسا که ازحرام بپرهیزد،

(۱) گشتهدید(نسخه‌الف)

بنده‌ای که پیوسته بر طهارت بود، مالداری که زکوة ازمال بیرون کند و بدهد، جوانمردی که دست سخاوت گشاده دارد، درویش نوازی که پیوسته صدقه دهد، متعبّدی که قرآن داند و خواند، متهجدی که همه شب نماز کند و خدارا یاد کند. گفت یا ابلیس کم احبّاؤك من امّتی ؟ ازامّت من چند کس دوست تواند گفت ده کس، یا رسول الله اول سلطان جائر دوم بازرگان خائن، سوم توانگر متکبر، چهارم خمرخوار، پنجم زناکار، ششم رباخوار، هفتم مرد قتّال، هشتم هر که مال یتیم خورد و باك ندارد نهم او که دارد مال و زکوة بندهد، دهم آنکه امل دراز دارد و هیچ ازمرگ یاد نکند.

«حتی اذا جاء احدهم الموت» مرگ دو است مرگ کرامت و مرگ اهانت، مرك کرامت مؤمنانراست و مرك اهانت کافرانرا، مؤمنانرا بدمرك گوید: «یا ایّتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة». کافرانرا گویند: «اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق و کنتم عن آیاته تستکبرون». مؤمنانرا فریشتهٔ رحمت آید باصد هزار روح وراحت و بشری و کرامت که: «لاتخافوا و لاتحزنوا وابشروا بالجنّة الّتی کنتم توعدون»، کافرانرا فریشتهٔ عذاب آید باسیاط سیاست و عمود آتش «یضربون وجوههم وادبارهم وذوقوا عذاب الحریق»، اگر کسی گوید مؤمن با آن همه کرامت و رفعت واظهار منزلت بدمرك ازچه کراهیت دارد مرك را؟ جواب آنست که کراهیت وی نه ازمرك است که ازفوت لذت خدمت حقّ است، و بر مؤمنان هیچ کرامت و نعمت، چون خدمت وذکر حق نیست، پیغامبری از پیغامبران خدای تعالی بوقت مرك می گریست، وحی آمد بوی که از مرك می نالی ومرك می نخواهی ؟ گفت لا یاربّ، و لکن غیرة علی من یذکرك بعدی ولست اقدر علی ذلك. و گفته‌اند نفس مؤمن راروزگاری باروح مخالطت افتاده و بوی استیناس گرفته بوقت مرك آن کراهیت نفس را بود بر فراق روح، نه روح رابود بر فراق نفس، ازین لطیف تر گفته اند نفس که می نالد نه ازمرك می نالد بلکه ویرا بر روح غیرت می آید که نقدی بسر مشرب وصل میشود، شب فراقش بآخر رسیده وصبح وصال دمیده، وسوزعشق رامرهم دیده، و نفس را

وقتی باخاك می‌دهند که:«منها خلقنا کم وفیها نعید کم».

قوله:«افحسبتم انّما خلقنا کم عبثاً»، **ابو بکر واسطی** این آیت برخواند و گفت: اظهر الالوان و خلق الخلق لیظهر وجوده فلولم یخلق لماعرف انّه موجود ولیظهر کمال علمه وقدرته بظهور افعاله المتقنة المحکمة ولیظهر آیات الولایة علی الاولیاء و آیات الشقاوة علی الاشقیاء. گفت خداوند ذوالجلال قادر بر کمال بجلال وعزت خویش و کمال قدرت خویش کاینات ومحدثات در وجود آورد تاهستی وی بدانند وخداوندی وی بشناسند، واز صنع وی بکمال علم وقدرت وی دلیل گیرند، وچنانکه علم وی بایشان رفته نشان دوستی بردوستان پیدا کرده ورقم دشمنی بردشمنان کشیده ایشانرا از کتم عدم دروجود آورد بروفق علم خویش که وی درازل دانست که خلق را آفریند خواست که خلق وی باوفق علم وی برابر آید. **داود** پیغامبر درمناجات خویش گفت: الهی جلال لم یزل منعوت بنعت کمال موصوف بصفت استغناء ازهمه مستغنی وبنعت خود باقی، نه‌ترابکس حاجت ونه‌ترااز کسی یاری ومعونت، این خلق چراآفریدی؟ ودر وجود ایشان حکمت چیست؟ جواب آمد که یاداود «کنت کنزاً مخفیّاً فاجبت ان اعرف». گنجی بودم نهان، کس مرا ندانسته و نشناخته خواستم که مرابدانند و دوست داشتم که مرا بشناسند احببت‌ان‌اعرف اشارتست که بناء معرفت برمحبت است هرجا که محبتست معرفتست، وهرجا که محبت نیست معرفت نیست، بزرگان دین وطریقت گفته‌اند: لایعرفه الّامن تعرّف الیه ولا یوحّده‌الامن‌توحّدله، ولایصفه‌الامن‌تجلی‌لسرّه. نشناسداورامگر کسی که‌حق‌جل‌جلاله خودرا باو یکتا نماید، واوراصفت نکند مگر آنکس که‌حق‌جلّ‌جلاله خودرا برسرّ اوپیدا کند، عبارت‌ترجمان سرّاست. وسرّ نظارهٔ حق، نخست ببینند آنکه زبان‌ازآنچه سرّدید عبارت کند زبان نشان اهل معاملتست اما اهل حقیقت را عبارت و اشارت نیست، ایشان چنین گفته‌اند که: من عرفه‌لم یصفه ومن وصفه‌لم یعرفه، هر کراتجلّی سرّدر حقّ‌حقیقت حاصلست سرّاودر عین‌مشاهدت وجان اودر بحرمعاینت غرقه‌است

چون‌دوست حاضر بودنشان دادن ازدوست ترك‌حرمت بود.

پیر طریقت گفت: هر کرامشاهدت‌باطن درست گشت نخواهد که زبان‌از آن عبارت کند. یاظاهروی از آن باخبر شود، **شبلی** گفت: آن شب که حسین منصور را کشته بودند همه‌شب باحق مناجات داشتم تاسحر گاه، پس سربرسجده نهادم گفتم خداوندا بنده‌ای بود از آن تومؤمن وموحد ومعتقد در عداد اولیاء این‌چه‌بلابود که بوی فروآوردی واز کجا مستوجب این‌فتنه گشت ؟ گفتنا بخواب‌اندرشدم چنان نمودند مرا که نداء عزت بسمع من رسیدی که: هذاعبده‌ن عبادنا اطّلعناه‌علی‌سرّمن اسرارنافافشاه فانزلنا به ماتری. آن‌تره‌فروش است که اورا بربقلهٔ خود ندا کردن مسلم است اماجوهری را برجوهرشب افروزند کردن محال است .

۲۴ـ سورة النّور ـ مدنيّة

۱ ـ النّوبة الاولى

« بسم اللّه الرّحمن الرّحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«سورة انزلناها» سورتی است این که فرو فرستادیم آنرا، **« وفرضناها »** وواجب کردیم [حکمها که در آنست وباز گشادیم وپیدا کردیم] آنرا، **«وانزلنا فيها آيات بيّنات»** وفروفرستادیم در آن سخنها وپیغامهای پیدای روشن، **« لعلّكم تذكّرون»**[1] تامگر شما پند پذیرید.

« الزّانية والزّانی » زن زانیهٔ شوی نداشته ومرد زانی زن نداشته، **«فاجلدوا كلّ واحد منهما مائة جلدة »** چون زنید هر یك را ازیشان صد زخم زنید، **« ولاتأخذكم بهما رأفة »** وشمارا هیچ بخشایش و مهربانی مگیراد. **« فی دين اللّه»** درفرمان برداری خدایرا. **« ان كنتم تؤمنون باللّه واليوم الآخر »** اگر بگرویده اید بخدای وروز رستاخیز، **« وليشهد عذابهما »** وایدون بادا که حاضر باد آنکه که ایشانرا میزنند، **« طائفة من المؤمنين**[2] **»** گروهی از مسلمانان.

«الزّانی لاينكح الا زانية اومشركة » مرد پلید کار برنی نکند مگر زن پلید کار را یازن

مشر کهرا، «**والزّانیةلاینکحها الّازان اومشرك**» وزن پلید کار را زناشوئی نبندد مگر بامرد پلید کار ویا مرد مشرك، «**وحرّم ذلك علی المؤمنین**(۳)» وحرام کرده آمد وبسته آن بر گرویدگان.

«**والّذین یرمون المحصنات**» وایشان که دشنام‌دهند زنان‌پاك‌را، «**ثمّ‌لم‌یأتوا باربعة شهداء**» وآنگه برآنچه گفتند چهار گواه رسیده آزاد نیارند،« **فاجلدوهم ثمانین جلدة** » زنید ایشانرا هشتاد زخم. «**ولاتقبلوا شهادة ابداً**» پس آن گواهی که دادند گواهی‌ایشانرامپذیرید هر گز، «**اولئك هم‌الفاسقون** (٤)» وایشان ازحال ونعت نیکان بیرونند.

«**الاّالّذین تابوا**» مگرایشان که‌توبه کنند «**من بعد ذلك**»پس‌ازآن گواهی، «**واصلحوا**» و کارخویش‌راباصلاح آرند، [بدروغ‌زن کردن‌خویش]«**فانّ‌اللّه‌غفور رحیم** (٥)» که الله آمرزگارست بخشاینده.

«**والّذین یرمون ازواجهم**» وایشان که گواهی دهند برزنان خویش بزنا، «**ولم یکن‌لهم‌شهداء الّا انفسهم**» و گواه ندارند مگرخویشتن، «**فشهادةاحدهم اربع شهادات باللّه**» آن گواهی که ایشان دادند آنست که گواهی دهند چهار بار وهم سو گند وهم گواهی، «**انه لمن‌الصّادقین**(٦)» که او درآنچه گفت ازراستگویان است.

«**والخامسة انّ لعنةاللّه**» و پنجم سخن این گوید که لعنت خدای برو، «**ان کان من‌الکاذبین**(۷)» اگراورا در آن سخن که گفت ازدروغ‌زنان است.

«**ویدرؤا عنهاالعذاب**» ورجم‌از آن‌زن‌بازدارد، «**ان‌تشهداربع شهادات باللّه**» که آن‌زن‌چهارسو گندخوردبا گواهی گوید گواهی‌دهم‌بخدای،«**انّه‌لمن‌الکاذبین**(۸)» که آن مرد درآنچه گفت از دروغ‌زنان است.

«**والخامسة انّ غضب اللّه علیها**» وپنجم سخن این گوید که خشم خدای

برو، «ان كان من الصّادقين (٩)» اگر آن مرد بروی راست گوید، «ولولافضل اللّه عليكم و رحمته» وگرنه فضل خدای بودی ومهربانی اوبرشما، «وانّ اللّه توّاب حكيم (١٠)» وآن كه الله راست دانش است پاكداوری، بنده را بازپذيروعذرنيوش.

النّوبة الثانية

اين سورة النّوردر مدنيات شمرند، جمله بمدينه فرو آمد ازآسمان بمصطفى عليه‌السّلام، شصت و چهار آيت است وهزاروسيصد وشانزده كلمه وپنجهزار وششصد وهشتادحرف. **عايشه** روايت كنداز **مصطفى** كه (ص) گفت: «لاتنزلوا النساءالغرف ولاتعلموهنّ الكتابة واغروهنّ يلزمن الحجال وعلموهنّ المغزل وسورة **النور**». و درين سوره شش آيت منسوخ است چنانكه بآن رسيم شرح دهيم.

قوله: «سورة انزلناها» اى ــ هذه السورة انزلناها والسّورة المنزلة المتضمّنة الآيات متصلة سمّيت بذلك تشبيهاً بسورة المدينة لاحاطتها بالفاظ ومعان كاحاطة سور المدينة بها، اى ــ انزلناها على لسان الملك الكريم اليك يا ايّها الرسول من الذكر الحكيم. «وفرضناها» قرأ **ابن كثير وابوعمرو** فرّضناها بتشديد الرّاء وقرأ الآخرون بالتخفيف، فمعنى التخفيف اوجبنا مافيها من الاحكام والزمناكم العمل بما فرض فيها، و من قرأ بالتشديد فعلى وجهين: احد هما بمعنى الفرض الّذى هو بمعنى الايجاب، والتّشديد للتكثير، لكثرة مافيها من الفرائض، اى ــ اوجبنا ها عليكم وعلى من بعدكم الى قيام السّاعة. والثانى بمعنى التفصيل والتبيين، اى ــ بيّناها وفصّلناها مافيها من الحلال والحرام. مفسران گفتند فرض در قرآن برپنج معنى آيد: يكى بمعنى ايجاب چنانكه درسورة **البقره** گفت: «فمن فرض فيهن الحجّ» اى ــ اوجب فيهن الحجّ فاحرم به، همانست كه گفت: «فنصف مافرضتم» اى ــ اوجبتم

علی انفسکم . ودرسورة **الاحزاب** گفت : « قد علّمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم » ای ـ اوجبنا علیهم . ودرسورة **النّور** گفت برقراءت تخفیف : « و فرضناها » ای ـ اوجبنا احکامها والعمل بمافیها . وجه دوم فرض بمعنی بیّن کقوله فی‌سورة **التحریم**: « قد فرض‌الله لکم تحلّة ایمانکم » یعنی بیّن‌الله لکم کفارة ایمانکم . ودرسورة **النور** گفت : « فرّضناها » برقراءت تشدید یعنی بیّناها. وجه سوم فرض بمعنی احل کقوله فی‌سورة **الاحزاب** : « ماکان علی‌النبی من حرج فیمافرض‌الله » یعنی فیما احل‌الله له . وجه چهارم فرض بمعنی‌انزل کقوله فی‌سورة **القصص** : « انّ‌الّذی‌فرض علیك القر آن » ای ـ انزل . وجه پنجم هوالفریضة بعینها کقوله عزوجل فی‌سورة **النساء** : « فریضة من‌الله » یعنی قسمة المواریث لاهلها الّذین ذکرهم الله فی هذه الآیات ، وقال فی‌سورة **التوبة** فی‌امر الصّدقات : « فریضة من‌الله والله علیم حکیم » قوله : « و انزلنا فیها آیات بیّنات » دلالات واضحات علی واحدانیتنا وحکمتنا و علی مابیّنّا فیها من‌الاحکام . « لعلّکم تذکرون » لکی‌تتّعظوا فتعملوا بمافیها.

« الزّانیة والزّانی » ای ـ وفیما فرض علیکم الزانیة والزانی، « فاجلدوا کلّ واحد منهما مائةجلدة » ای ـ مائة ضربة ، و ذکر بلفظ‌الجلد لئلا یبرح ولایضرب بحیث یبلغ‌اللحم، یعنی فاضربوا اجلدهما، تقول‌جلدت‌فلاناً اذاضربت جلده، ورأسته اذاضربت‌رأسه،وجبهته‌اذا ضربت‌جبهته.معنی آیت آنست که‌از آن حکمها که مابرشما واجب کردیم یکی آنست که زن زانیه راومرد زانی‌را صدزخم زنید چون هردوآزاد باشندوهردوبالغ وهردوعاقل وهردوبکرزن‌شوی نادیده ومرد زن‌حلال‌ناداشته ، پس اگر هردو مملوك بـاشند حدّ ایشان نیمهٔ حدآزاد مردان و آزاد زنان باشد پنجاه ضربه، که رب‌العالمین جای دیگر گفت : « فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب » ، واگرهردو محصن باشند زن‌شوی حلال دیده ومرد زن حلال دیده حدّ ایشان رجـم باشد که **مصطفی** گفت : « خذوا عنّی خذوا عنّی قـد جعل الله لهنّ سبیلا البکربالبکر جلد مائة وتغریب عام ، والثیب بالثیب جلد مائة والرّجم»، و

شرح اين مسئله درسورة النساء مستوفى رفت . « الزانية والزانى فاجلدوا كلّ واحد منهما مائة جلدة » الخطاب من الله عزوجل فى هذاالحكم جرى على باب الغالب من العادة فبدأ بالنساء قبل الرّجال لانّ الزّنا فيهن اغلب و حيلتهن فيه اكثر ، فقال «الزانية والزانى» بخلاف السرقة فانّه بدأ فيها بالرّجال، فقال: « والسارق والسارقة» لانّ السرقة فى الرّجال اغلب وحيلتهم فيها اكثر. « ولاتأخذكم بهما رأفة » اى- رحمة رقة، قرأ **ابن كثير** رأفة بفتح الهمزة مثل رعفة ، وقرأ الآخرون رأفة بسكون الهمزة غير **ابى عمرو** فانّه لايهمزها اذا ادرج القراءة ، والوجه فى فتح الهمزة انّه مصدر رأف به ورؤف به يرأف وبروؤف ، رأفة بتسكين الهمزة ، ورافة بتخفيفها ورآفة على وزن رعافة ورأفة على وزن رعفة وهذه هى قراءة **ابن كثير** ، والوجه فى الهمزة الساكنة انّ الكلمة على وزن فعلة بسكون العين والهمزة عين الفعل فاصلها ان تبقى همزة ساكنة و امّا ترك **ابى عمرو** الهمز فيها فى حال الادراج فانّه خفف الهمزة و تخفيفها ان يقلّبها الفاً ، وامّا تخصيصه ذلك بحال الادراج فلانّها حاله تجوزفيها، فكان يقرأ فيها مايستجيزه وتخفيف الهمز جائز، والرأفة معنى فى القلب لاينهى عنه لانّه لايكون باختيار الانسان ، والمعنى لايمنعكم الشفقة والرّقة من اقامة حدودالله فتعطّلوها ولا تقيموها . وقال **الحسن وسعيد بن المسيب** : معناه لاتأخذكم بهما رأفة فتخفّفوا الضرب ولكن اوجعوهما ضرباً . قال **الزهرى** : يجتهد فى حدالزّنا والسرقة ويخفف فى حدالشرب ، وقال **قتاده** : يخفّف فى الشرب والفرية ويجتهد فى الزّنا، «فى دين الله » اى - فى حكم الله الّذى حكم على الزّانى كقوله : « ماكان ليأخذ اخاه فى دين الملك » اى - فى حكم الملك، « ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر» بيّن الله ليس من صفة المؤمن تضييع حدود الله ولاتأخذه الرّأفه اذااحيا امرالله ، «وليشهدعذابهما» اى- وليحضر حدّهما طائفة من المؤمنين ، قال **النخعى و مجاهد** : اقلّه رجل واحد، وقال **عطاء وعكرمة**: رجلان فصاعداً . وقال **الزهرى وقتاده** : ثلاثة فصاعداً . وقال **مالك وابن زيد** : اربعة بعدد شهود الزّنا ، وقيل الطائفة هم الحمّالون الّذين يحملونها

اذا جلداو لایترکان تنکیلابعدالجلد وفی‌قوله : «من المؤمنین» دلیل انّه لایقام حدّ علی مسلم بـازاء العدوّ . روی عن **ابی‌هریرة** قال : اقامة حدّ بارض خیرلاهلها من مطراربعین لیلة . وقال **النبی** (ص) : «من حالت شفاعته‌دون حدّمن حدوداللّه فقد ضاداللّه، ومن‌خاصم فی باطل هویعلمه لم یزل فی سخط اللّه حتی ینزع ، ومن قال فی مـؤمن مالیس فیه اسکنه‌اللّه ردعة الخبال حتی یخرج ممّا قال».

«الزّانی لاینکح الاّ زانیة اومشرکة» . در معنی و نزول این آیت سه قول گفته‌اند: یکی آنست که درزنان‌بغایاء مشرکات فروآمد. جماعتی‌زنان‌بودند بسفاح معروف و مشهور رایات بدرخانهٔ خود نصب کرده تاهر کسی ایشان شناسد وبایشان راه برد ،هم‌درمکه بودند وهم در مدینه از ایشان یکی **امّ‌مهزول** بود ویکی **عناق**، در مکه از ایشان بجمالتر هیچ زن نبود ، در مدینه جماعتی بـودند ازیشان از اهل کتاب و در جاهلیت مـردمان ایشانرا بزنی میکـردند تـا ایشانرا مأکلـه و مکسبهٔ خویش سازند ، مال بسفاح بدست می آوردند و بر شوهر خویش هزینه میکـردند و این بود عادت اهل جاهلّیت ، پس چـون مهاجرین بمدینه آمدند قومی بودند ازیشان که نه مال داشتند که برخود هزینه کنند و نه قبیله و عشیره که درمعاش یاری دهند، از**رسول خدا** دستوری خواستند تاآن بغایا را بزنی کنند که اهل خصب ونعمت ایشان بودند، **رب‌العالمین** درشأن ایشان این‌آیت فرستاد و هذا قول **مجاهد وعطاء و قتادة والزهری‌والشعبی**ورواية **العوفی‌عن ابن‌عباس**.

و گفته‌اند این‌آیت علی‌الخصوص درشأن **مرثدبن ابی‌مرثدالغنوی فروآمد** ومردی. بود ازبدویان قوی دل دلاور، تنها بمکّه رفتی واسیران مسلمانرا ازمکّه بمدینه‌بردی وقتی رفته بود بمکّه بطلب‌اسیران ، **عناق فاجره** را دید واین عناق دوست وی بوده درجاهلیت،آن ساعتی که ویرا دید **پنداشت که مرثد** هم برسر آنست که درجاهلیت بود گفت : یا مرثد الی‌البیت . تا بخانه رویم وبیاسای، مرثد گفت: حرّم اللّه الزنا یا عناق. اللّه برما زنا حرام کرد ، عناق گفت اکنون مرا بزنی کن ، مرثد گفت تا از

رسول خدا بپرسم ، چون بمدینه باز آمد گفت یا رسول‌الله روا باشد که عناق را بزنی کنم ؟ رسول خدا جواب نداد وخاموش همی‌بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد ، وقیل استأذن رجل من المسلمین نبی‌الله فی نکاح امهزول واشترطت له‌ان تنفق علیه فانزل‌الله هذه الآیة فی نهی المؤمنین عن ذلك وحرّمه علیهم . بر قول این مفسران که یاد کردیم این تحریم خاص بود بر ایشان که نکاح بغایا طلب میکردند واین خطاب با ایشان رفت نه باهمهٔ مردم. درجاهلیت زنا بعادت کرده بودند وبر آن عظیم حریص ومولع شده وخویشتن فا آن داده، ورب العزه دانست که ایشان خویشتن را از آن صیانت نکنند مگر بمبالغتی تمام درردع وزجر همچنانکه درشرب خمرو اقتناء کلاب عظیم حریص بودند تا ایشانرا به تهدید وتشدید از آن بازداشت، درکار سفاح وزنا هم برسبیل زجر وتهدید گفت :مردزانی بزنی نکند مگر زن‌زانیه ومشرکه را، وزن زانیه را زناشوئی نبندد مگر بامرد زانی ومشرك ، یعنی که مرد پلید سزای زن پلیداست وزن پلید سزای مرد پلید، همچنانکه جای دیگر گفت: «الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات» -و هر چند که صیغت صیغت خبراست امّا مراد باین نهی است ،یعنی که زانیات ومشرکات را بزنی مکنید، قول دوم آنست که حکم این آیت منسوخ است. درابتداء اسلام نکاح زانیه حرام بود بحکم این آیت پس رب العزّه آن را منسوخ کرد بقوله تعالی : «وانکحوا الایامی منکم» فدخلت الزّانیة فی ایامی المسلمین ،ومن زنی بامرأة فله ان یتزوّجها ولغیره ان یتزّوجها والدلیل علی جوازنکاح الزانیة انّ رجلا اتی النبیّ فقال: یارسول‌الله انّ امرأتی لاتدفع ید لامس ،قال: طلّقها ،قال انّی احبّها وهی جمیلة، قال استمتع بها وفی روایة فامسکها اذاً. قول سوم آنست که نکاح اینجا بمعنی جماع است: ای الزانی لایطأ الّازانیة، والزانیة لایطاها الّا زان، وانّما اخرج الخطاب مخرج الاعم الاغلب، و ذلك انّ الغالب انّ الزانی لایزنی الابزانیة ، والزانیة لایزنی بها الّا زان واحتجوا بانّ الزانیة من المسلمین لایجوز لها ان یتزوج مشرکا بحال و کذلك الزّانی من المشرکین لایجوزله ان یتزوج بمسلمة . « وحرّم ذلك » ای الزنا، « علی المؤمنین » روی

ابو هريرة قال قال رسول‌الله(ص): «اذا زنى‌العبد خرج‌منه‌الايمان فكان فوق‌رأسه كالظلة فاذاخرج من ذلك‌العمل رجع اليه الايمان.»

«والّذين يرمون المحصنات» الرّمى القذف بالـزّنا ، والمحصنات المسلمات الحرائر العفائف ، والتقدير يرمون المحصنات بالزّنا فحذف ، لانّ الآية الاولى‌تدلّ عليه ، والرّجال داخلون فى حكم الآية بـالاجماع . « ثم لم يأتوا باربعة شهداء » اى ـ لم يأتوا على تصديقهم الى الامام باربعة شهود رجال عدول‌يشهدون على زناء المقذوف،«فاجلدوهم ثمانين جلدة» يعنى الاحرارمنهم، فان‌حدّالمملوك على النصف اربعون ، والخطاب للامام والحكام ، وجلدة نصب على‌التمييز. معنى رمى آنست كه كسى را نسبت بازنا كند نسبتى صريح چنانكه گويد : يازانى ، يا گويد تو زنـا كردى، پس اگر مردى‌محصن را گويد يازنى‌محصنه را كه توزنا كردى وبرتصديق خويش چهار گواه بدان صفت كه ياد كرديم نيارد واجب است كه او را هشتاد زخم زنند اگر آزاد باشد آن قاذف ، واگر مملوك بود چهل زخم واگر مقذوف كه‌نسبت زنا باوى كرده محصن نباشد جز تعزير واجب نيايد ، و شرائط احصان پنج است اسلام وعقل وبلوغ وحرّيت وعفت از زنا تا آن حد كه اگر مردى‌درابتداء بلوغ و عنفوان شباب وقتى يكبار زنا كرده باشد واز آن توبه كرده وپاك گشته وبعد از آن روزگار بپارسائى‌وپرهيزگارى بسر آورده اگر درين حال كسى اورا قذف كندبراى قاذف حد واجب نيايد ازبهر آن كه عفت اززنا از اول بلوغ تا آخر عمر شرطاحصان است ، پس اگر مقذوف بزنا برخود اقرار دهد ياچهار مرد گواه استوار رسيدۀ آزاد برزناء وى گواهى دهند هر چهار همسخن كه ديدند بچشم خويش از آن مرد واز آن زن آنچه فرزند آيد از آن، آنگه حد از قاذف بيفتد زيرا كـه اين حد فريه گويند يعنى كه برپاكان دروغ بست ودروغ گفت وچون گواهان گواهى دادندصدق وى درست گشت وحد فريه واجب نيايد . « ولاتقبلوا لهم شهادة ابداً » يعنى ماثبتوا على قذفهم ولم يكذّبوا انفسهم ، « واولئك هم الفاسقون » .

« الاّ الّذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا » توبة القاذف تكذيبه نفسه، فحينئذ تقبل شهادته ويزول فسقه ،وعرض **عمر بن الخطاب** التوبة على قذفة **المغيرة بن شعبه** فكذب **خالد** و **شبل** وصاحبهما انفسهم. وثبت **ابو بكرة** على قذفه **المغيرة** ولم يكذّب نفسه فلم تقبل شهادته مادام حيّا على شيء وكان اذا اتاه انسان ليشهده على شيء قال له اطلب شاهداً غيري فانّ المسلمين فسقوني، و جلد **عمر بن الخطاب** قذفة **المغيرة** حدّاً تامّا. «الاّ الّذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فانّ الله غفور رحيم» . اختلف العلمآء في قبول شهادة القاذف وفي حكم هذا الاستثناء ، فذهب قوم الى انّ القاذف تردّ شهادته بنفس القذف ، واذا تاب وندم على ماقال وحسنت حالته قبلت شهادته سواء تاب بعد اقامة الحدّ عليه اوقبله لقوله: «الاّ الذين تابوا»،قالوا والاستثناء يرجع الى ردّ الشهادة والى الفسق فبعد التوبة تقبل شهادته ويزول عنه اسم الفسق. يروى ذلك عن **عمر** و **ابن عباس** وبه قال **مالك** و **الشافعي** ، و ذهب قوم الى انّ شهادة المحدود في القذف لاتقبل ابداً وان تاب،قالوا والاستثناء يرجع الى قوله : « اولئك هم الفاسقون » يعني توبته تزيل عنه اسم الفسق فحسب وهو قول **النخعي** و **شريح** و اصحاب الرّأي ، وقالوا بنفس القذف لاترد شهادته مالم يحد ، قال **الشافعي** : وهو قبل ان يحد شر منه حين حد لانّ الحدود كفارات فكيف تردّونها في احسن حالته وتقبلونها في شر حالته ، وذهب **الشعبي** الى انّ حد القذف يسقط بالتوبة ، وقال الاستثناء يرجع الى الكلّ ، وعامة العلماء على انّه لايسقط بالتوبة الاّ ان يعفو عنه المقذوف فيسقط كالقصاص يسقط بالعفو ولايسقط بالتوبة ، فان قيل اذا قبلتم شهادته بعد التوبة فما معنى قوله :«ابداً»؟ قيل معناه لاتقبل ابداً مادام هو مصرّ على قذفه ، لانّ ابدا كل انسان مدته على مايليق بحاله كما يقال لاتقبل شهادة الكافر ابداً يعني مادام كافراً .

«الّذين يرمون ازواجهم» اي يقذفون نساء هم بالزنا، «ولم يكن لهم شهداء» يشهدون على صحّة ماقالوا،«الاّ انفسهم» غير انفسهم ، « فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انّه لمن الصادقين » قرأ **حمزة** و **الكسائي** و **حفص** اربع شهادات برفع العين

على خبرالابتداء ، ای ـ فشهادة احدهم الّتی تـدر الحد اربع شهادات بالله ، وقرأ الآخرون اربع بالنصب ای ـ فشهادة احدهم ان يشهد اربع شهادات بالله انّه لمن الصادقين . .

« الخامسة ان لعنة الله عليه » قـرأ **نافع و يعقوب** ان كليهما بالتخفيف لعنةالله بالرفع ، وقرأ **رويس** عن يعقوب «غضب الله» بفتح الضاد ورفع الباء والجرفی اسم الله، والوجه انّ «ان» مخففة من الثقيلة والامر اوالشأن مضمر فيها لانّ اذا خففت اضمر بعدها الامر اوالشأن فی الاغلب ، فيكون الامر اوالشأن اسمها والجملة التی بعده خبرها ،ورفع قوله: «لعنةالله و غضب الله» على انّ كل واحد منهما مبتداء والجار مع المجرور الّذی بعده خبره ، والمبتداء مع الخبر جملة هـی خبر انّ ، والتقدير انّه ای ـ انّ الامر لعنةالله عليه ، وان الشأن غضب الله عليها كما قال الله تعالی : « وآخر دعويهم ان الحمدلله» ،عند من خفف، والتقدير انّه الحمدلله على معنی ان الامر اوالشأن الحمدلله . **وقرأ نافع** غضب الله بكسر الضاد وفتح الباء على الفعل الماضی ورفع اسم الله والوجه انّ ان مخففة من الثقيلة كما ذكرنا واسمها مضمر وهو ضمير الامر اوالشأن والتقدير انه غضب الله عليها . **وروی ابن حسان عن يعقوب** ان غضب الله بفتح الضّاد و ونصب الباء والجرفی اسم الله، والوجه انه غضب اسماً لافعلا فنصبه بان المخففة وجعل عملها مخففة كعملها مشددة وهذا قليل ، وجر اسم الله باضافة غضب اليه . وقرأ الباقون انّ بالتشديد فی الحرفين و لعنةالله وغضب الله بالنصب فيهما واضافتهما الی الله والوجه انّ «انّ» مشدّدة على اصلها ، وهی تنصب الاسماء وترفع الاخبار و كلّ واحد من لعنةالله وغضب الله اسم انّ ، والجار والمجرور الّذی بعده خبر انّ ، وقرأ **حفص عن عاصم** «والخامسة» بالنصب اعنی الثانية ، والوجه انه عطف على قوله: «اربع شهادات».

من قوله: «ويدرؤا عنها العذاب ان تشهدا ربع شهادات»، وتشهد الخامسة ای ـ الشهادة الخامسة ، وقرأ الباقون و **ابو بكر** عن **عاصم** ،« والخامسة » بالرفع ولم يختلفوا فی الخامسة الاولی انّها بالرفع والوجه فی الثانية انها معطوفة على موضع « ان تشهد »

لانّ موضعه رفع بانه فاعل يدرؤا والتقدير، ويدرؤا عنها العذاب، شهادة اربع شهادات والشهادة الخامسة، فهی عطف علی موضع الفاعل ويجوز ان يكون رفعاً بالابتداء وانّ غضب الله فی موضع الخبر، والتقدير والشهادة الخامسة حصول الغضب عليها، واما الرفع المتفق عليه فی الخامسة الاولی فوجهه انّه لايخلو ماقبل الكلمة من قوله: «اربع شهادات» من ان يكون رفعاً او نصباً علی ماسبق، فان كان رفعاً كانت الخامسة معطوفة عليه، وان كان نصباً قطعها عنه ولم يجعلها محمولة عليه بل حملها علی المعنی، لانّ معنی قوله: «فشهادة احدهم اربع شهادات» عليهم اربع شهادات، او حكمهم اربع شهادات فعطف الخامسة علی هذا الموضع. اما سبب نزول اين آيت لعان؛ بقول **ابن عباس** و **مقاتل** آن بود كه چون آيت «والّذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء» بعد از آن فرو آمد رسول خدا روز آدينه بمنبر برخواند، **عاصم بن عدی العجلانی الانصاری** برخاست گفت يارسول الله جعلنی الله فداك. اگر كسی با اهل خود اجنبی بيند بخلوت اگر باز گويد او را هشتاد ضربت زنند وفاسق نام كنند و گواهی وی هرگز نپذيرند واگر خاموش نشيند باندوه وغم بميرد واگر بطلب گواهان شود چون باز آيد مرد رفته باشد و فارغ شده پس تدبير چيست؟ ورسول خدا اين چنين سؤال كراهيت داشتی واز آن نهی كردی **عاصم** برروی **رسول** اثر كراهيت ديد وازسر آن فراز شد، بعد از آن بهفته‌ای قضاء الهی چنان بود كه **عويمر عجلانی** كه ابن عم **عاصم** بود او را اين واقعه بيفتاد در خانه شد **شريك بن سحما** راديد، وقيل **بشر بن سحما**، بازن وی **خولة بنت قيس بن محصن** گرد آمده، اين قصه باعاصم بگفت عاصم دلتنك شد استرجاع كرد گفت اناالله هنوز هفته‌ای گذشت كه من آن سؤال كردم وخود بدان مبتلا گشتم كه در اهل بيت خويش بديدم واين از آن گفت كه **عويمر وخوله وشريك** همه خويش و پيوند وی بودند، **عاصم** بارسول خدا بگفت، رسول عويمر را برخواند گفت: اتقّ الله فی زوجتك وابنة عمّك فلا تقذفها بالبهتان، **عويمر** سوگند ياد كرد گفت: والله الّذی لااله الّا هو انّی لصادق. والله كه من راست گويم **شريك** را با **خوله** برناسزا ديدم ومن چهار ماه

گذشت که بوی نرسیدم ، **وخوله** فرزند دارد دراشکم نه‌ازمن ، رسول‌خدا **خوله** را گفت : اتقی الله ولاتخبرینی‌الاّ بما صنعت . **خوله** سوگندیاد کرد که **عویمر** دروغ میگوید بیش‌ازآن نیست که این **شریك** روزگاریست تادرما می‌آید ومیرود و شبها بنزدیك ما باشد ،و **عویمر** اورا بر آن رخصت‌داده وفرا گذاشته‌تا چنین‌بستاخ گشت اکنون مرادید که باوی سخن میگفتم غیرت اورابدان‌داشت که‌بهتان برمن نهاد ، رسول خدا **شریك** را حاضر کردوازوی پرسید **شریك** سوگندیاد کرد وهمان گفت، **عویمر** به‌کار خود درماند چون دانست که او را حدفریه خواهند زد گفت : والله انی لصادق ویجعل‌الله لی‌مخرجاً ، همان‌ساعت جبرئیل آمد ازحضرت عزت و آیات لعان فرو آورد**رسول** گفت:یاعویمر قدنزلت فیك‌وفی زوجتك‌وفی صاحبك‌فقرا علیه‌الآیات.

پس رسول خدا بفرمود تا ندا زدند که الصّلوة جامعة ، ایشانرا بمسجد حاضر کرد بعد از نمازدیگر، آنگه گفت برخیز یا **عویمر** بگواشهد بالله انّ خولة لزانیة وانّی لمن‌الصادقین ، **عویمر**چنان بگفت، دوم‌بار رسول اورا تلقین کرد که بگواشهدبالله انّی‌رأیت شریکاًعلی‌بطنها وانّی لمن‌الصادقین، **عویمر**چنان‌بگفت، سوم باراوراتلقین کرد که بگوی اشهد بالله انها حبلی من غیری وانّی لمن‌الصادقین ، **عویمر** چنان بگفت،چهارم‌بار اورا تلقین کرد که بگو، اشهد بالله انّی ماقربتها منذ اربعة اشهر و وانّی‌لمن‌الصادقین، **عویمر**چنان بگفت: پنجم‌باراورا تلقین کرد که بگو لعنةالله‌علی عویمر ان‌کان من‌الکاذبین ، **عویمر**چنان‌بگفت،پس رسول بفرمود تا **عویمر** بنشست **وخوله**را گفت تومی برخیز و بگو اشهد بالله ما انا بزانیة وانّ‌عویمراً لمن‌الکاذبین، دوم‌بار اشهدبالله انّه مارأی شریکاً علی‌بطنی وانّه لمن الکاذبین ، سوم باراشهد باللهانّی حبلی منه وانّه لمن‌الکاذبین ، چهارم بار اشهدبالله انّه مار آنی قطّ علی فاحشة و انّه لمن الکاذبین ، پنجم بار غضب‌الله علی خولة ان‌کان من‌الصّادقین . پس رسول خدا میان ایشان فرقت افکند فرقتی مؤبّد ثم قال : انظروا فان جاءت بولد اسحم ادعج العینین عظیم الالیتین خدلج الساقین فلااحسب عویمراًالاّ قد صدق علیها ،

وإن جاءت به احيمر كانه وحرة فلااحسب عويمراً الاّ قد كذب عليها ، فجاءت به على النعت الّذى نعت رسول الله من تصديق عويمر فقال (ص) : «لولاالايمان لكان لى ولها شأن» ولقد رءى ذلك الولد اميراً من امراء الامصار و ما يدرى احدمن ابوه .

فصل

بدانك درلعان حضور حاكم يا نايب حاكم شرطست وتلقين كلمات لعان همچنانكه رسول خدا **عويمر وخوله** را تلقين كرد شرطست ، تا آن كه اگر يك كلمه خود بگويد بى‌تلقين امام محسوب نباشدو تغليظ درلعان بمكان وزمان شرطست، امّا المكان فبين الرّكن والمقام ان كان بمكّة وعند المنبر ان كان بالمدينة وفى المسجدالجامع عندالمنبر فى سائر البلاد، وامّاالزّمان ان يكون بعدصلواة العصر، چون مرد از لعان فارغ گشت فرقت افتاد ميان مرد وزن وآن زن برو حرام گشت حرمتى مؤبّد ونسب فرزند ازوى بريده گشت وحد قذف ازوى بيفتاد وبرزن حدّزنا واجب گشت ،اگرمحصنه باشد رجم واگربناشد جلد وتغريب ، پس اگرزن خواهد كه آن حد از خويشتن بيفكند اونيز لعان كند چنانكه ربّ العزه گفت : « ويدرؤا عنها العذاب»، اين عذاب بمذهب **شافعى** حدّاست وبمذهب **بوحنيفه** حبس ، فعندابى حنيفة لاحدّ على من قذف زوجته بل موجبه اللعان فان لم يلاعن يحبس حتى يلاعن، وعند **الشافعى** اللعان حجّة صدقه، والقاذف اذا قعدعن اقامة الحجّة على صدقه لايحبس بل يحدّ كقاذف الاجنبى اذاقعدعن اقامة البيّنة .

قوله: «ولولافضل الله عليكم ورحمته»، الجواب مضمر لدلالة القصة عليه، تأويله ولولا فضل الله عليكم و رحمته لقامت الفضيحة والنكال على الكاذب منهما ولولا انه تواب حكيم لم يجد الكاذب منهما سبيلاً الى التوبة ولا نجاة من النار.

النّوبة الثالثة

اسم‌من لم‌یزل‌حامداً لنفسه محموداً ، اسم من‌لم‌یزل واحداً فی‌عزّه موجوداً ، اسم من‌لم‌یزل احداً فرداً معبوداً، اسم‌من لم‌یزل‌صمداً بالطلبات مقصوداً ، نام خداوندی نکونام درهر نام ، وستوده بهرهنگام ، ستوده خودبی‌ستاینده، وبزرگ عزبی‌پرستش بنده . خداوندی حکیم راست‌دان ، علیم پاك دان مهربان‌کاردان ، بخشایندهٔ روزی رسان . خداوندی که در آمد هرچیز از وی وباز گشت همه چیز با وی ، نه کسی منازع باوی ، نه‌دیگری غالب بروی، قوام هفت‌آسمان وهفت زمین بداشت‌وی .کار آن بحکم وی تدبیر آن بعلم‌وی ، غالب‌بر آن‌امروی ، نافذ در آن مشیت‌وی ، داشت آن‌بحفظ وی ، توان‌آن بعون وی، پادشاهی که ازحال رهی آگاه‌است، ورهی رانیك پشت‌وپناه‌است، خوددارنده‌وخودسازنده که‌خود کردگار وخود پادشاه‌است، آفریننده وروانندهٔ آفتاب وماه است ، روشن کنندهٔ دلهای سیاهست، خداوندی که‌یادوی‌راحت روح است وآسایش دل مجروح است ، اسرار عارفان بیاد وصال وی مشروح است، ارواح عاشقان گوی وار درخم چوگان ذکر وی مطروح است . ای‌رادمرد چند که در خوابی بیدارشو که وقت صباح است ، وگر در خمار شرابی هین که پرتو حق صبوح است .

آفتاب‌بر آمدای‌نگارین دیرست گر بر سر تو نتابد از ادبارست

دریغا که ازهمه جانب بساحت حق راه است وهیچ رونده نه، بستان‌عزت پر ثمار لطایف است وخورنده نه، همهٔ عالم پرصدف دعوی است ویك جوهر معنی‌نه ، همه‌عالم یوسف دلبرست ویعقوب دلشده‌نه :

مردباید که‌بوی داند برد ورنه عالم‌پراز نسیم‌صباست

اینست که‌رب‌العالمین گفت : «سورة انزلناها وفرضناها وانزلنافیها آیات بیّنات لعلکم‌تذکرون». درویشی را پرسیدند چه دلیل است برهستی خدای؟ گفت : لقد اغنی‌الصباح‌عن المصباح، آفتاب برآمد بچراغ حاجت نیست، همه‌عالم‌دلیل‌است‌نگرنده میباید ، همه‌عالم ریاحین است بوینده میباید ، همه‌عالم‌تریاق است‌مار گزیده‌میباید، همه‌عالم آیات ورایات قدرت اوست، امارات ودلالات حکمت‌اوست، دلیل‌وحدانیت و فردانیت اوست .

و فی کل شیٔ لـه آیـة تدلّ علی انّـه واحـد .

ای‌جوانمرد اگرت‌روزی آفتاب معرفت از فلك کبریابتا بدودیدۀ همتت‌آیات ورایات‌جلال عزت ببیند این دنیا که تو صید وی گشته‌ای، نعلی کنند و برسم سمند همتت زنند ، و آن‌عقبی که قید توشده حلقه‌ای سازند و در گوش چاکران حضرتت کنند ، وآنگه ترااملك وار ببارگاه خاص جلال درآرند « فی‌مقعد صدق عندملیك مقتدر» .

قوله: «الزانیة والزانی‌فاجلدوا کلّ واحدمنهمامائةجلدة » عالمیان سه گروه‌اند: عامۀخلقندوخواص‌حضرتند،وخاص‌الخواصند،عامۀخلق‌اگرزنا کنندحدّایشان‌بزبان شریعت‌تازیانه‌است یارجم، **مصطفی** علیه‌السلام گفت: «خذواعنّی‌خذواعنّی‌قدجعل‌الله لهن‌سبیلا البکربالبکر جلد مائة وتغریب‌عام ، والثیب بالثیب جلد مائة والرجم» ، وقال‌صلی‌الله‌علیه‌وسلّم: «اقبلواذوی‌الهیآت‌عثراتهم‌الّاالحدود». امازناء خاصگیان‌منظر چشم‌است، **مصطفی** علیه‌السلام گفت: «زناءالعیون‌النّظر»وحدایشان‌غضّ البصراست چشم‌فروگرفتن ازهرچه‌ملاذوشهوات نفس است اگرچه مباح بود ، قال **النبی**(ص) « غضّواابصارکم واحفظوافروجکم و کفّـوا ایدیکم». وخاص‌الخواص را زناء ایشان اندیشۀدل‌باشدفیمادون‌الحق ، اگرغیری را بسرّ خود راه دهند درطریقت آن ازیشان زناشمرند حدایشان انقطاع است ازعلائق‌واعتزال ازخلائق ، قال‌الله تعالی :«قل‌الله ثم‌ذرهم ». قوله : « ولاتأخذکم بهمارأفة فی‌دین‌الله ان کنتم تؤمنون‌بالله»، قال بعضهم

ان كنتم من اهل مودّتی ومحبتی فخالفوا من یخالف امری ویرتکب نهیی فلا یکون محبّاً من یصبر علی مخالفة حبیبه قال. **الجنید**: الشفقة علی المخالفین کالاعراض عن الموافقین، **جنید** گفت دروقت مخالفت برمخالفان شفقت بردن چنان است که درحال موافقت ازموافقان اعراض کردن، رحمت کردن برموجب شریعت نیکوست وپسندیده والراحمون یرحمهم الرحمن . امّا برقضیت طبع وعادت بوقت مخالفت رحمت کردن شرط نیست وبر اقامت حدود تهاون روا نیست یقول الله تعالی : «ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله»، واعجب آنست که میفرماید مارا که : رحمت مکنید وآنگه خود رحمت میکند که بروی ایمان نگه میدارد وبجفا ومعاصی ازوی نمی بردوتوبه وعفو بروی عرض میکند ووعدهٔ مغفرت میدهد که : « یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم» چون با عاصی گنه کار چنین است چگویم که بامطیع فرمان بردار چون است .

پیر طریقت گفت : ای کارندهٔ غم پشیمانی دردلهای آشنایان ، ای افکنندهٔ سوز دردلهای تائبان، ای پذیرندهٔ گناه کاران ومعترفان ، کس بازنیامد تا بازنیاوردی ،و کس راه نیافت تادست نگرفتی ، دست گیر که جز زتو دستگیر نیست ، دریاب که جز زتو پناه نیست وسؤال مارا جز زتو جواب نیست، ودرد مارا جز زتو دارو نیست، وازاین غم ماراجز ازتو راحت نیست .«ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین»، میگوید در آن مشهد که حدود شرع بفرمان الله رانند تا طایفه‌ای مؤمنان حاضر باشند که ازدو بیرون نیست حال آن طائفه ، یا مثل آن گناه هر گز بریشان نرفته والله ایشانرا ازآن معصوم داشته ،یا نه که وقتی برایشان رفته والله ایشانرا بستر خودنگاه داشته وعلی رؤس الاشهاد فضیحت نگردانیده ، درهردو حال نعمتی عظیم ازالله برخود بدانند ودرشکر وسپاسداری بیفزایند وبزبان تضرع گویند الهی هرچند ناپاکیم ونامعذور ودرستر حلم تو مغرور ، خداوندا بذل عیب ما نگر وبعزّ بی عیبی خود بناتوانی ما نگر، وبه بردباری خود بدرویشی ما نگر ، وبمهربانی خود ببد بند گی وعجز ما نگر ، وبه نیك خدائی و فضل خود فرو گذار سزای ما در سزای خود ، وجفاء ما در وفاء خود ، وآن ما ، درآن خود .

«الزانی لاینکح الّا زانیة» الایة.. الناس اشکال فکلّ یطیر مع شکله و کلّ یساکن مع مثله، وانشد:

عن المرء لاتسأل وابصر قرینه فکلّ قرین بالمقارن یقتدی .

اهل الفساد فالفساد یجمعهم وان تنأت دیارهم ، و اهل السداد فالسّداد یجمعهم وان تباعد مزارهم .

٢ - النّوبة الاولی

قوله تعالی : **«انّ الّذین جاءوا بالافك»** ایشان که این دروغ بزرك آوردند **«عصبة منکم»** گروهی ازشما، **«لاتحسبوه شرّاً لکم»** مپندارید که آن بتر بودشمارا **«بل هو خیر لکم»** که آن بهتر بودشمارا ، **«لکلّ امریء منهم»** هرمردی را از ایشان، **«ما اکتسب من الاثم»** پاداش آنچه کرد ازبدو گفت ازدروغ، **«والّذی تولّی کبره منهم»** و آن مرد که بپذیرفت وبردست گرفت مهینهٔ آن کار وبرزیدن آن قصه از ایشان ، **«له عذاب عظیم (١١)»** اوراست عذابی بزرك.

«لولا اذ سمعتموه» چرا نه آنگاه که این سخن شنیدید ، **«ظنّ المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیراً»** مؤمنان و مؤمنات بخویشتن خویش و مادر خویش و همدینان خویش ظنّ نیك بردندی آن پنداشت و آن ظن که بمادر خویش برند و بهمدینان خویش ، **«وقالوا هذا افك مبین (١٢)»** وچرا نگفتند این دروغی است بزرك و آشکارا.

«لولا جاءوا علیه باربعة شهداء» چرا بر آنچه گفتند چهار گواه نیاوردند ، **«فاذلم یأتوا بالشّهداء»** اکنون که گواهان نیاوردند، **«فاولئك عند اللّه هم الکاذبون (١٣)»**

ایشان نزدیك خدا دروغ نانند .

« ولولافضل الله علیکم ورحمته فی الدّنیاوالآخرة» واگر نه فضل خدا بوُدی برشماوبخشایش اودرین جهان ودر آن جهان،« لمسکم فیما افضتم فیه عذاب عظیم (١٤)» بشمارسیدی در آنچه پیش می بردید ومیراندید آن سخن عذابی بزرك .

«اذ تلقّونه بالسنتکم» آنگه که از دهن یکدیگر فرا می‌ستدید [آن سخن] برزبانهای خویش، «وتقولون بافواهکم مالیس لکم به علم» ومی گفتید بدهنهای خویش چیزی که نمی‌دانستید که آن چیست ، « وتحسبونه هیّناً » ومی پنداشتید که [آن سخن ایشان] چیزی اندك است وکاری سهل سبك. «وهو عندالله عظیم (١٥)» وآن بنزدیك خدای سخنی بود بزرك .

« ولولااذ سمعتموه » وچرا نه آنگاه که این سخن شنیدید ، «قلتم مایکون لنا ان نتکلّم بهذا » گفتید نرسدمارا نیاید ونه‌سزدمارا که درسخن آریم این دروغ را « سبحانک هذا بهتان عظیم (١٦) » پاکا خداوندا ، این دروغی بزرگ است ناتواند بود .

« یعظکم الله » پند میدهد الله شما را ، «ان تعودوا لمثله ابداً ان کنتم مؤمنین (١٧) » که باچنین سخن گردید هر گزا گر گروید گانید.

« ویبیّن الله لکم الآیات » وپیدا میکند الله شما را بسخنان خویش نشانهای پسند خویش . « والله علیم حکیم (١٨)» والله داناست پاك دانش راست دان.

« انّ الّذین یحبّون » ایشان که می‌دوست دارند،« ان تشیع الفاحشة فی الّذین آمنوا» که آشکار گردد وپدید آید در میان گرویدگان زشت نامی وزشت کاری ، «لهم عذاب الیم فی الدّنیا والآخرة » ایشانراست عذابی دردناك درین جهان ودر آن جهان ، «والله یعلم وانتم لاتعلمون (١٩)» والله داند وشماندانید .

«ولولافضل الله علیکم ورحمته » وگرنه فضل خدای ورحمت او بودی ،

«وانّ اللّه رؤف رحیم (٢٠) » و آنچه الله سخت مهربانست و بخشانیده [از دروغگویان برعایشه یکی‌را زنده نگذاشتی]

«یا ایّها الّذین آمنوا» ای ایشان که بگرویده‌اند، **«لا تتبّعوا خطوات الشّیطان»** بر پی دیو مایستید ، « **ومن یتبع خطوات الشّیطان** » و هر که در پی دیو رود ، « **فانّه یأمر بالفحشاء والمنکر** » دیو او را بزشتکاری فرماید و ناپسند ، « **ولولا فضل اللّه علیکم ورحمته** » وگرنه فضل الله بودی برشما وبخشایش او، « **ما زکی منکم من احد ابداً** » از شما هیچکس هنری نیامدی و پاك و خدایرا یکتا شناس ، **«ولکنّ اللّه یزکّی من یشآء»** لکن الله پاك میکند اورا که خواهد، **«واللّه سمیع علیم** (٢١) » والله شنواست دانا .

« **ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسّعة** » مبادا که سوگند خورادیاسستی کناد خداوندان فضل از شما و خداوندان دستگاه وتوان ، « **ان یؤتوا اولی القربی** » که چیزی دهند خویشاوندانرا ، « **والمساکین والمهاجرین فی سبیل اللّه** » و درویشان وهجرت کنندگان از بهر خدای ، « **ولیعفوا ولیصفحوا** » وایدون باد که درگذارند وازپاداش روگردانند ، « **الاتحبّون ان یغفر اللّه لکم** » دوست ندارید که بیامرزد خدای شما را ، **«واللّه غفور رحیم** (٢٢) » والله آمرزگارست وبخشاینده .

« **انّ الّذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات** » ایشان که می‌دشنام‌دهند آزاد زنان پاکانرا وازبدی وبدان ناآگاهانرا ، « **لعنوا فی الدّنیا والآخرة** » لعنت برایشان درین جهان ودران جهان ، « **ولهم عذاب عظیم** (٢٣) » وایشانراست عذابی بزرگ .

«یوم تشهد علیهم السنتهم» آن روز که گواهی دهد بر(١) ایشان زبانهای ایشان، « **وایدیهم وارجلهم** » ودستها وپایهای ایشان ، « **بما کانوا یعملون** (٢٤) » بآنچه میکردند .

«یومئذ یوفّیهم اللّه دینهم الحقّ» آن روزآنست که تمام بایشان گزارد آن

(١) ور(نسخهٔ الف)

خدای بسزا پاداش ایشان بسزا ، « **ویعلمون انّ‌اللّٰه‌هو الحقّ المبین**(۲۵) » و فردا بدانند [ایشان که‌درین‌جهان نمیدانند] که‌الله است براستی خدای و بخدائی سزا وخدائی را آشکارا .

« **الخبیثات للخبیثین** » سخنان پلید مردان پلیدرا سزاست ،[وایشان گویند آن] ،« **والخبیثون للخبیثات** » ومردان پلید سخنان پلید را اندوایشان سزااند که آنرا گویند . « **والطّیبات للطیّبین** » و سخنان پاک‌مردان پاک‌را سزاست ،[وایشان گویند آن] ، « **والطیّبون للطیّبات** » ومردان پاك سخنان پاك رااندو آن‌ایشانرا سزد.« **اولئك مبرّؤن‌ممّا یقولون** »ایشان بی گناهندوپاك‌بگواهی‌الله‌از آنچه‌میگویند. « **لهم‌مغفرة ورزق کریم**(۲٦) »ایشانراست آمرزش‌وروزی آزادۀبی‌رنج نیکو

« **یاایّهاالّذین آمنوا** »ای‌ایشان که‌بگرویدند، «**لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم**» درهیچ خانه‌مروید مگردرخانه‌های خویش ، « **حتّی تستأنسوا** »تاآنگه که بررسید که هیچ مردم هست ، « **وتسلّموا علی اهلها**» و در هیچ خانه مروید تا پیش‌سلام نکنید براهل آن، « **ذلکم‌خیر لکم لعلّکم تذکّرون**(۲۷) » آن بداست‌شمارا[میگویم] تا مگرپندپذیرید .

« **فان‌لم تجدوا فیها احداً** »اگردر آن خانه کسی نیابید . « **فلاتدخلوها حتّی‌یؤذن**» درمرویددر آن‌تا آنگه که‌شمارادستوری‌دهند ، «**وان‌قیل لکم‌ارجعوا** » واگر شما را گویند باز گردید ،« **فارجعوا هوازکی لکم** » باز گردیداین چه‌شما را گفتم شما را به واین پسندیده‌تر وپاك‌تر ، « **واللّٰه بماتعملون علیم**(۲۸) » وخدای بآنچه میکنید دانا است .

«**لیس علیکم جناح** » برشما تنگی نیست، « **ان‌تدخلوابیوتاًغیر مسکونة** » که‌در خانه‌هائی‌روید وجایهائی‌بگذاشته بی‌نشیننده در آن ، « **فیهامتاع لکم** » که شما رادر آن‌حاجتی‌بود ونفعی ،« **واللّٰه‌یعلم‌ما تبدون وماتکتمون**(۲۹) » والله‌میداند آشکارای کارشما که میکنید ونهان که‌دردل میدارید .

النّوبة الثانية

قوله تعالى: « انّ الّذين جاءوا بالافك » نقلهٔ اخبار و حملهٔ آثار روايت کرده‌اند باسناد درست از مادر مؤمنان عائشة الصّديقة بنت الصّديق حبيبة حبيب الله المبرّاة من فوق سبع سموات، گفتا رسول خدا (ص) هر گه که بر جناح سفر بودی میان زنان خويش قرعه زدی آن يکی که قرعهٔ وی بر آمدی با خود بسفر بردی. غزوی پيش آمد قرعه بزد قرعهٔ من بر آمد مرا باخود ببرد پس از آن که آيت حجاب آمده بود از آسمان وزنان آنگه درپرده بودندی (١)، مرا درهودجی نشاندند ومسافروار بوقت نزول ووقت رحيل فرومی آوردند و برميداشتند، تارسول خدا از آن غزاة فارغ گشت فتح بر آمده وباز گشته ونزديك مدينه رسيده، شبی ازشبها بمنزل فرو آمده بوديم من از هودج بيرون آمدم واز قافله در گذشتم حاجتی را که درپيش داشتم، چون باز آمدم عقدی که دربرداشتم ازجزع ظفار گم کرده بودم هم‌درآن حال بطلب جزع باز گشتم ودرنگ من درجست وجوی آن دراز گشت، چون باز آمدم لشکر رفته بود واز نزول من بی‌خبر بودند همی پنداشتند که من در هودج نشسته‌ام و درسبکی هودج انديشه نکردند که زنان آنگه سبك‌تن بودند بی گوشت. انّما يأكلن العلقة من الطعام ولم يغشهنّ اللحم. چون عقد خويش بازيافتم وباز گشتم قوم رفته بودند و منزل خالی گشته، ليس بهاداع ولامجيب. تنها وغمگين بنشستم و از دلتنگی و اندوه چشمم در خواب شد، **صفوان بن المعطل السلمی المرادی** با پس‌ماندهٔ لشکر بود بامداد رسيد بآن منزل، سواد شخصی‌ديد آنجا تنها خفته چون فراز آمد مرا بشناخت که ديده بود پيش ازنزول آيت حجاب، همی استرجاع کرد بتعجب که انالله، اين چه‌کارست وچه

(١)ـ بودندبد (نسخه الف)

حال؟، من باسترجاع وی ازخواب درآمدم وبآستین پیراهن روی خویش بپوشیدم، فوالله ما کلّمنی بکلمة ولاسمعت منه کلمة غیراسترجاعه ، والله که با من یك سخن نگفت و نه از وی هیچ سخن شنیدم مگر آن کلمهٔ استرجاع . آنگه راحلهٔ خویش بخوابانید وپای بردست وی نهاد تامن برنشستم، **صفوان** مهاربدست گرفت ومیراند تا بلشکر در رسیدیم بجمعی منافقان بر گذشتیم (١) دور ازلشکر فرو آمده،وعادت منافقان چنین بود که پیوسته گوشه‌ای گرفتندی ودرمیان مردم نیامدندی، **عبدالله ابیّ** رئیس منافقان که ایشانرا دید گفت من هذه ؟ کیست این زن ؟ گفتند **عایشه** ، همان ساعت باعتقاد خبیث خویش طعن زد وحدیث افك درمیان افکند ، قالت **عائشة** وهلك من هلك فیّ وکان الّذی فولی کبره منهم **عبدالله بن ابیّ بن سلول** . عایشه گفت چون بمدینه آمدیم بیمار شدم مدت یکماه و اصحاب افك در گفت و گوی آمده ومن ازآن بی‌خبرونا آگاه ، ورنج من ازآن بیشتربود که ازرسول خدا آن لطف که هربار دیدمی به‌بیماری این‌بار نمیدیدم وسبب نمی‌دانستم که گمان بد نمی‌بردم ، ازرسول بیش ازآن نمی‌دیدم که گاه گاه درآمدی وسلام کردی‌وگفتی: کیف تیکم ؟ آخرچون ازآن بیماری به‌شدم وصحت‌یافتم شبی بیرون آمدم با**ام مسطح بنت ابی رهم بن المطّلب بن عبد مناف** سوی صحرا می‌رفتیم قضاء حاجت را و دست و روی شستن را که آنکه عادت عرب نبود در خانه‌ها طهارت جای ساختن، چون فارغ شدیم وروی بخانه نهادیم **ام مسطح** را پای درچادر افتاد بروی درآمد نفرین کرد برپسر خویش، گفت تعس مسطح، عایشه گفت بئس ما قلت اتسبین رجلاقد شهد بدراً ، بد گفتی وناسزا می‌دشنام دهی کسی‌را که به‌بدر حاضربود ، **ام مسطح** گفت ای‌هنتاه خبرنداری ونشنیدی که وی چه گفت درحق‌تو واصحاب افك چه میگویند، **عایشه** گفت چه میگویند مرا خبر کن وآگاهی ده ، **ام مسطح** قصه درگرفت و سخن اصحاب افك باوی بگفت ، عایشه گفت چون آن سخن شنیدم جهان بر من تاریك

(١)- برگذاشتیم (نسخهٔ ج)

گشت وبیماری یکی ده شد ، اندوهگین ومتحیر بخانه بازآمدم باچشم گریان و دل بریان ، رسول‌خدا درآمد و هم بر آن قاعده گفت : کیف تیکم ؟ گفتم یا رسول‌الله تأذن لی ان آتی ابوی ، مرا دستوری‌دهی تا درپیش پدر ومادرشوم، ومقصود من آن بود تا ازیشان خبردرست پرسم ازاحوال خویش وآنچه در حق‌من میگویند، رسول مرا دستوری داد وآمدم ومادر را گفتم یا امه ما یتحدّث‌الناس ؟ مردم چه میگویند ودرکار من سخن‌چه میرانند ؟ مادر گفت یا بنیة‌هوّنی علیك فوالله لقل ماکانت‌امرأة قط رضیّة عند رجل لها ضرائر الّا کثرن علیها حسداً . سخن کوتاه‌کن ای دخترك وآسان فراگیر والله که کم افتد زنی پسندیده ودوست داشتهٔ شوهرخویش و اورا ضرائر بود که نه‌بروی حسدبرند ودرکاروی گفت و گوی کنند، عایشه بتعجب گفت سبحان‌الله اوقد یتحدّث‌الناس بهذا ؟ مردم دربن‌سخن میگویند وتواندبود که گویند؟ گفتاپس‌از آن همه شب گریستم‌وخواب نکردم‌کاربجائی رسید که رسول‌خدامشورت کرد با اسامةبن‌زیدوعلی بن‌ابیطالب (ع)درفراق اهل‌خویش ایشان‌آنچه دانستند از برائت و پاکی گفتند و علی‌بن ابیطالب گفت حال وی از کنیزك پرس بریره که وی باتوراست گوید،رسول از بریره پرسید بریره گفت: لااعلم علیها الّامایعلم الصّائغ فی تبرالذهب غیرانها جاریة حدیثةالسنّ تنام عن عجینها فیأکله‌الدّاجن . عایشه گفت رسول خدا درآن روزها که این گفت و گوی میکردند یکبارپیش من ننشست وبامن حدیث نکرد، ومرا نه‌درشب خواب‌بود ونه درروز آرام، پیوسته‌سوزان وگریان وحیران.یکماه‌بدین‌صفت‌بگذشت آخرروزی رسول‌خدا درآمد ونزدیك‌من بنشست گفت: یا عائشة بلّغنی عنك کذا وکذا فان کنت بریئةفسیبرئك‌الله وان کنت الممت بذنب فاستغفری‌الله وتوبی‌الیه فانّ‌العبد اذا اعترف بذنبه‌ثم‌تاب تاب‌الله علیه . عایشه چون این سخن ازرسول بشنید گفتا زاربگریستم وهمچون دیگ برسر آتش جوشیدم، روی باپدر کردم گفتم اجب عنّی رسول‌الله فیما قال، رسول‌خدارا درآنچه میگوید جواب ده ازبهرمن و درکار من ، پدر گفت والله ماادری ما اقول لرسول‌الله،

روی با مادر کردم گفتم تواورا جواب ده ،مادرهمان گفت که پدر گفت ، پس چون درماندم گفتم آری بدانستم و این حدیث چنان بسمع شما رسیده که در نفس شما مقرر گشته واگرمن سخن گویم ببرائت وپاکی‌خویش‌شما مرا راستگوی ندارید و اگراعتراف آرم بگناهی که نکرده‌ام و الله خود میداند که از آن بریم و بی گناه ، شمامرا راستگوی دارید، مثل من این ساعت مثل پدر یوسف است که گفت: فصبر جمیل والله‌المستعان علی ما تصفون ، این‌سخن بگفتم ودرجامهٔ خواب شدم کارخود بالله تفویض کرده ودردل یقین‌داشتم که الله مرا مبرا کند ورسول‌را ازحال من‌خبر دهد، والله که گمان نبردم که درشأن من‌آیات قرآن و وحی پاك فرستد که خود را از آن حقیرتر دانستم ، بلی‌امید داشتم که رسول‌را درخواب بنماید وپاکی‌من‌بروی پیدا کند، گفتا والله که رسول‌خدا هم در آن‌مجلس نشسته‌بود وهیچکس ازاهل‌بیت برنخاسته بود که‌آثار نزول وحی بر رسول خداپیدا گشت، بروز زمستانی عرق از وی‌روان گشت، ازگران باری وحی‌منزل‌همچون عقد مروارید که‌بگسلد ازپیشانی مبارك وی قطرات عرق می‌افتاد ، چون فارغ گشت بمن نگریست خندان و شادان گفت: ابشری یا عائشة اما والله فقد برءك‌الله، وقرأ «انّ الّذین جاؤا بالافك » ای ـ بالکذب ، وسمّی افکا لکونه مصروفاً عن‌الحق، یقال افك الشّیء اذا قلبه عن‌وجهه وذلك انّ عائشة‌کانت تستحق الثناء بماکانت علیه من الحصانة والشرف فمن رماها بالسّوءقلب‌الامرعن وجهه.«عصبة منکم» ای‌ـ هم‌جماعة من‌المسلمین‌منهم‌**عبدالله**بن **ابی ّبن سلول** و **مسطح‌بن اثاثةبن عبادبن‌المطلب** و**حسان‌بن ثابت‌الانصاری** و **حمنة بنت جحش** زوجهٔ **طلحة بن عبیدالله** ، ازاصحاب‌افك این‌چهاررانام‌بر ده‌اند وایشانراشناسند ورسول‌خدابعد ازنزول آیات‌برائت عایشه ایشانرا حدّفریه‌زدهریکی هشتاد ضربه. «لاتحسبوه شرّاً لکم» این‌خطاب باعایشه است وباصفوان که‌این‌نسبت دروغ باوی کردند، و گفته‌اندخطاب باعایشه است وباپدر ومادر وی وبا رسول‌خدا و باصفوان، میگویدمپندارید شما که‌آن دروغ که برایشان بستند و این اندوه صعب

که بشما همگان رسید شمارا بتر بود بلکه آن شمارا بهتر بود که رب العزه دروغ ایشان پیدا کرد وبآیات تنزیل و وحی حق عایشه را عزیز کرد و گرامی وهمه را بپاکی وی شاد کرد و چشم روشن ، امروز درین جهان و فردا بهشت جاودان و مزد بی کران ، وانشد .

اذا اهل الکرامة اکرمونی فلا اخشی الهوان من اللئام

فلیس هو انهم عندی هواناً و لکن الهوان من الکرام

« لکل امریء منهم » ای ـ من العصبة الکاذبة. « ما اکتسب من الاثم » ای ـ جزاء ما اجترح من الذنب علی قدر ما خاض فیه لانّ بعضهم ضحك وبعضهم سکت وبعضهم تکلّم ، « والّذی تولی کبره » ای ـ تحمّل معظمه فبدأ بالخوض فیه، « له عذاب عظیم » قرأ **یعقوب** کبره بضم الکاف ، وقراءة العامة کبره بکسر الکاف ، وهما لغتان، یقال کبر سیاسة النّاس فی المال بالکسر والضمّ جمیعاً، والکبر من التکبیر بالکسر لاغیر، وقیل معناه الّذی قام باشاعة الحدیث وبالغ فیه' وهو **عبدالله بن ابیّ**، « له عذاب عظیم » یعنی یوم القیامة و انّما سمّاه عظیماً لانّه یخلد فی النّار، وقیل « والّذی تولی کبره » **هو حسان بن ثابت** عذب فی الدّنیا بان ذهب بصره وشلّت یداه ، روی عن **مسروق** قال : کنت عند عائشة فدخل **حسان بن ثابت** فامرت فالقی له وسادة فلما خرج قلت لعائشة، تدعین هذا الرّجل یدخل علیك وقد قال ما قال وانزل الله فیه، « والّذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم ». فقالت رأی عذاب اشدّ من العمی و لعلّ الله یجعل ذلك العذاب العظیم ذهاب بصره ' وقالت انّه کان یدفع عن النبی ، وقیل هو **مسطح بن اثاثه** والعذاب العظیم ذهاب بصره فی الدّنیا .

« لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون » یعنی مسطحاً وحسّان، « والمؤمنات » یعنی حمنة بنت جحش ، « بانفسهم خیراً » یعنی بامثالهم من المؤمنین والمؤمنون کلّهم کنفس واحدة ، وقیل معناه هلاّ ظنوا بهما ما یظنّ بالرّجل لوخلا بامّه و بالمرأة لو خلت بابنها لانّ ازواج النبی امّهات المؤمنین ، وقیل اراد بهذه الایة **اباایوب الانصاری**

وامرأته **ام ایوب**، وذلك فیما روی **محمدبن اسحق بن یسار** عن رجاله انّ **ابا ایوب خالدبن زید** قالت له امرأته ام ایوب یا ابا ایوب اما تسمع مایقول النّاس فی عائشة ؟ قال بلی و ذلك الکذب اکنت فاعلة ذلك یا ام ایوب؟ قالت لاوالله ما کنت لافعله، قال فعائشة والله خیرمنك سبحان‌الله هذا بهتان عظیم، فانزل الله «لولا اذ سمعتموه ظنّ المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیراً» کما فعل ابوایوب وصاحبته، «وقالوا هذا افك مبین» ای ـ کذب بیّن.

«لولاجاءوا علیه» ای ـ هلّاجاءوا علی مازعموا، «باربعة الشهداء فاذلم یأتوا بالشهداء فاولئك عندالله» ای ـ فی حکم‌الله، «هم الکاذبون» فیه دلیل علی ان من قذفها بعد نزول‌هذه الایة صارکافراً بالله عزّوجل لما فیه من رد شهادةالله لها بالبراءة

«ولولافضل‌الله علیکم ورحمته‌فی‌الدنیا والاخرة لمسّکم فیما افضتم فیه» ای ـ خضتم فیه من حدیث‌القذف، «عذاب عظیم» **قال‌ابن‌عباس**: ای ـ عذاب لاانقطاع‌له یعنی فی‌الاخرة لانّه ذکر عذاب‌الدنیا من‌قبل، فقال: «والّذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم» فقد اصابه فانه جلد وحدّ. روت عمرة عن **عائشة** انّ **النبی** (ص) لمّا نزلت‌هذه‌الایة حدّ اربعة نفر: **عبدالله‌بن‌ابیّ** و **حسّان‌بن‌ثابت** و **مسطح‌بن‌اثاثة** و **حمنة بنت حجش**.

«اذ تلقونه بالسنتکم» التلقی والتلقف واحد وهو اخذ الکلام شفاهاً، و قال **مجاهد ومقاتل**: یرویه بعضکم عن بعض، وقال **الکلبی**: کان الرّجل منهم یلقی الرّجل فیقول بلّغنی کذا و کذا یتلقونه تلقیاً. میگوید آنگه که از دهن یکدیگر این سخن فرا می‌ستدید بزبانهای خویش و بایکدیگرمیراندید، ودرقراءت عایشه «تلقونه» بکسرلام وتخفیف قاف من‌الولق وهوالاسراع الی الکذب. آنگه که چنان دروغ‌زودفراآن می‌شتابیدید بزبانهای خویش، «وتقولون‌بافواهکم مالیس لکم‌به‌علم» من‌الفریة‌ای ـ تتجرؤن علی النطق‌به‌فی اهل النبیّ، «اتحسبونه هیناً» تظنّون انه سهل لا اثم فیه، «وهوعندالله عظیم» فی‌الوزر، وقیل و تحسبون ذلك امراً خفیفاً یسیراً

وذلك عندالله ذنب عظيم فيه اذى رسول الله ورمى البرىء .

«ولولا اذسمعتموه » اى۔ هلاّ اذسمعتموه ، « قلتم مايكون لنا ان نتكلّم بهذا » اى ـ لايحلّ لنا ان نخوض فى هذا الحديث ، «سبحانك هذا بهتان عظيم » اى ، هلاّقلتم عندذلك، سبحانك اى ـ العجب ممّن يقول ذلك هذا كذب عظيم ' يبهت من سمعه ، والبهتان الكذب يواجه به المؤمن فتحير منه ، وقيل معنى سبحانك هاهنا تعاليت عن ان يقال فى رسولك هذاالبهتان العظيم. روى عن النبى (ص) قال: «البهتان على البرىء اثقل من السموات ». قيل معناه وزر الباهت اثقل من السموات، وقال :«انّ الرّجل ليقول لاخيه يا مرائى فيهدم عمله اربعين عاماً فان لم يكن له عمل اربعين عاماً اوقر وزر اربعين عاماً، وان الرّجل ليقذف المرأة المحصنة البريئة فيهدم عمل سبعين عاماً فان لم يكن له عمل سبعين عاماً اوقر وزر سبعين عاماً ».

«يعظكم الله ان تعودوا » يعنى كى لاتعودوا ، وقيل كراهة ان تعودوا ، «لمثله» اى ـ الى مثل هذا الحديث من القذف والخوض فيه والجلوس مع القاذف و استماع حديثه ، «ابداً ان كنتم مؤمنين» جزاؤه مضمر اى۔ فاتّعظوا ولاتعودوا .

«ويبيّن الله لكم الآيات » الدّلالات الواضحات، وقيل الفرائض والاحكام ، «والله عليم » بمصالحكم ، « حكيم» بتدبيركم .

«انّ الّذين يحبون ان تشيع الفاحشة فى الّذين آمنوا ». اين آيت در قذف عايشه فرو آمد اماحكم آن عام است درزانى وقاذف ومظهر وهر كس كه عيب مؤمنان جويد وزشت نامى ايشان طلب كند، فاحشه فانام ايشان كند ودر آن كوشد وسعى كند بفعل يا بقول يا بعزم الفاحشة ماقبح جداً، والمراد بها هاهنا الزنا كقوله فى الاعراف : «قل انّما حرّم ربّى الفواحش ماظهر منها وما بطن» يعنى حرّم الزنا فى العلانية والسرّ ، وفى النساء «اللاتى يأتين الفاحشة »يعنى الزنا ، وبالاحزاب «من يأت منكر بفاحشة » يعنى الّزنا، «لهم عذاب اليم فى الدّنيا ،والآخرة » يعنى عبدالله بن ابىّ و اصحابه المنافقين وهم الّذين بدءوا بالافك وأتوا به، والعذاب فى الدنيا الحدّ وفى الآخرة نار ، «والله يعلم» انّهم

کاذبون ، «وانتم لاتعلمون» لانه غیب . «ولولا فضل الله علیکم ورحمته وان الله رؤف رحیم» جواب لولا محذوف یعنی لعاجلکم بالعقوبة ، قال **ابن عباس** : **یرید مسطح و حسّان وحمنة**.

«یا ایّها الّذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان» باشاعة الفاحشة فی الّذین آمنوا ، و قیل خطواته وساوسه ، و قیل هی الذنوب بالمعاصی و سلوك سبیل الشیطان و اقتفاء آثاره ، «و من یتّبع خطوات الشیطان فانّه یأمر بالفحشاء» ای بالقبائح من الاعمال ، «والمنکر» قیل المنکر فکلّ ما یکرهه الله عزوجل ، وقیل المنکر ما لایعرفه الشرع ولا العقل، «ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابداً» هذا الخطاب للّذین خاضوا فی الافك . والمعنی ماطهر من هذا الذنب ولا صلح امره بعد الّذی فعل ، وقیل ماقبل توبة احد منکم ابداً ، وقیل ما اسلم احد منکم وما اهتدی. «ولکن الله یزّکی من یشاء» ای یحمله علی ما یصیر به زاکیاً ، وقیل یطهر مایشاء من الذنب بالرحمة والمغفرة ، «والله سمیع» لمقالتکم ، «علیم» بنیّاتکم واعمالکم.

«ولا یأتل» ای لایحلف و هو یفتعل من الالیة وهی القسم ، وقرأ **ابو جعفر** ولا یتأل بتقدیم التّاء وتأخیر الهمزة، والتالی الحلف والتحکم ، یقال آلی وتالی وائتلی اذا حلف ، «اولوا الفضل منکم والسّعة» الفضل فی الدّین ، والسعة فی المال ، وهو **ابو بکر الصدّیق** ، «ان یؤتوا» یعنی ان لایؤتوا، «اولی القربی» یعنی **مسطح وابن اثاثة** وکان ابن خالة ابی بکر، وقال من صعالیك المهاجرین . این آیت درشأن ابوبکر صدّیق فروآمد که **مسطح** را همیشه نفقه دادی از بهر درویشی وخویشاوندی که ابن خالهٔ ابوبکر بود وازجملهٔ مهاجرین بود وازاهل بدر بود، چون **مسطح** درافك **عایشه** سخن گفت ابوبکر خشم گرفت وسوگند یاد کرد که بعد از آن اورا هیچ چیز ندهد، وبروی نفقه نکند، چون این آیت فروآمد ابوبکر کفارت سوگند کرد، و گفت والله لا امنع النفقة عنه ابداً . **مصطفی** علیه السلام این آیت برابوبکر میخواند چون اینجا رسید که: «الّا تحبّون ان یغفر الله لکم» ابوبکر گفت بلی انا احبّ ان یغفر الله لی،

وقيل«ولا يأتل» اى لايقصر من قولهم لا يألوا فلان جهده ومنه قوله تعالى: « لا يألونكم خبالاً » ، فعلى هذا قوله : «ان يؤتوا» لايحتاج الى اضمار لا.«وليعفوا وليصفحوا » العفو الستر والصفح الاعراض ، وقيل العفو عن الافعال والصفح عن الاقوال ، وقال **ابن عباس والضحاك** : اقسم ناس من الصحابة منهم **ابو بكر** ان لايتصدقوا على رجل تكلّم بشيءٍ من الافك ولا ينفقوهم،فانزل الله هذه الآية « الاتحبون ان يغفر الله لكم » معناه ان احببتم ان يغفر الله لكم ذنوبكم فاغفروا ذنوبكم فيما بينكم ، « والله غفور رحيم » .

« انّ الّذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات » الغافلة عن الفاحشة ان لايقع فى قلبها، وكانت عائشة كذلك ، «لعنوا فى الدّنيا والاخرة ولهم عذاب عظيم» قال **مقاتل** هذا خاص فى **عبدالله بن ابىّ** وكان منافقاً، وروى عن **خصيف** قال : قلت **لسعيد بن جبير** من قذف مؤمنة لعنه الله فى الدّنيا والاخرة،، فقال ذاك لعائشة خاصة ، وقال قوم هى لعائشة وازواج النبىّ دون ساير المؤمنات ، وروى عن ابن عباس قال :هذه فى شأن عائشة وازواج النبىّ خاصة ليس فيها توبة، ومن قذف امرأة مومنة فقد جعل الله له توبة ثم قرأ «والّذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء» الى قوله :« الاّ الّذين تابوا » ، فجعل لهؤلاء توبة ولم يجعل لاولئك توبة، وقال الاخرون نزلت هذه الاية فى ازواج البنى (ص) وكان ذلك كذلك حتى نزلت الاية الّتى فى اول السورة « والّذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء » الى قوله : « فان الله غفور رحيم » فانزل الله الجلد والتوبة. «يوم تشهد عليهم» قرأ **حمزة و الكسائى** يشهد بالياء لتقدم الفعل، «السنتهم» يعنى بالقذف بالزّنا ، « وايديهم وارجلهم بما كانوا يعملون » اى - وسائر الاعضاء بسائر المعاصى الّتى اعملوا بها، وشهادة الاعضاء بان يصيرها الله كاللسان فى امكان النطق. فان قيل كيف وجه الجمع بين هذه الاية وبين قوله:«اليوم نختم على افواهم »؟ قلنا اختلفوا فيه، فقال بعضهم انّهم يجحدون فى بعض الاوقات، والله يختم على افواهم و ينطق ايديهم و ارجلهم فاذا علموا انّ الجحود لاينفعهم رفع الله الختم

عن افواههم فیشهدون بجمیع ما عملوا، وقیل ان‌الله یخرج السنتهم عن افواههم ثم یطبق شفاههم فیشهدون بالسنتهم وهی خارجة من الفم لیکون ابدع.

«یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق» الدّین هاهنا الجزاء و منه قولهم کماتدین تدان، یعنی کماتفعل تجازی، وفی الخبر، یوم یدان النّاس باعمالهم، والمعنی یوفیهم‌الله الجزاء الحقّ ای ـ الجزاء الواجب، وقرئ فی الشواذ الحقّ بالرفع فیکون صفة للّه عزوجل، «یومئذ یوفیهم‌الله دینهم‌الحق ویعلمون انّ‌اللّه هوالحق‌المبین» یقضی بحق ویأخذ بحق ویعطی بحق قال **ابن‌عباس**: وذلك انّ **عبدالله بن ابیّ** کان یشّك فی‌الدّین فیعلم یوم‌القیامة انّ‌اللّه هوالحق المبین.

«الخبیثات للخبیثین» ای ـ الخبیثات من‌القول والکلام للخبیثین من‌النّاس، «والخبیثون» من‌النّاس، «للخبیثات» من‌القول، «والطیّبات» من‌القول، «للطیبین» من‌النّاس، «والطیبون» من‌النّاس، «للطیّبات» من‌القول، والطیب لایلیق الاّ باالطیّب فعائشة لایلیق بها الخبیثات من‌القول، لانّها طیّبة فتضاف الیها الطیّبات من الکلام من‌الثناء الحسن، وقال **الزجاج** معناه لایتکلم بالخبیثات الاّ الخبیث من‌الرجال والنساء. ولایتکلّم بالطیّبات الاالطیّب من‌الرجال والنساء، وهذا ذم للّذین قذفوا **عائشة** ومدح للّذین برؤها بالطهارة. وقال **ابن‌زید**: معناه الخبیثات من‌النساء للخبیثین من‌الرّجال والخبیثون من‌الرجال للخبیثات من‌النساء امثال **عبدالله بن ابیّ** والشاکّین فی‌الدّین، والطیّبات من‌النساء للطیّبین من‌الرّجال والطیّبون من‌الرّجال للطیبات من النساء یرید عائشة طیّبها الله لرسوله الطیّب صلی الله علیه وسلّم. «اولئك مبرؤن ممّایقولون» یعنی عائشة، وقیل عائشة، و **صفوان بن‌المعطل‌المرادی** الّذی رمیت به‌عائشة کان رجلا صالحاً ذکره رسول‌الله (ص) بخیر، شهید بدراً وخرج من‌الدّنیا شهیداً ولم یکشف‌عن انثی قطّ، یقال کان حصوراً لایأتی النساء، فوقع اولئك موقع التثنیة کقوله: «فان کان له اخوة» والمراد به اخوان، وقیل «اولئك مبرؤن» یعنی‌الطیّبین والطیّبات منزهون ممایقولون، «لهم مغفرة ورزق کریم» هذا تأویل قوله، «بل هو

خيرلكم» والرزق الكريم الجنّة. لانّ رزقها بلاعلاج ولاازرع ولاتلقيح ولازوال و لارنق، روى انّ ابن‌عباس دخل على عائشة في مـرضها الّذى ماتت فيه، فبكت وقالت اخاف ما اقدم عليه، فقال ابن عباس: لاتخافى فوالّـذى انزل الكتاب على محمّد لاتقدمين الاّ على مغفرة ورزق كريم، فقالت رحمك الله اهذا شيء انبأك به رسول‌الله؟ فقال بل هـوشيء نبأنيه كتاب‌الله، قالت واتل عليّ، فتلا «والطيّبون للطيّبات‌اولئك مبرّؤن ممايقولون لهم مغفرة ورزق كريم» فخرج من عندها، فصيح عليها، فقال مابالها؟ قالواغشى عليها مماتلوت. وروى انّ عائشة كانت تفتخرباشياء اعطيتها لم تعطها امرأة غيرها، منها انّ جبرئيل اتى بصورتها في‌سرقة من حريـر وقال هذه زوجتك، وروى انه اتى بصورتها في‌راحته،وانّ‌النبى‌لم يتزوج بكراغيرها، وقبض رسول‌الله (ص) ورأسه في حجرها ودفن في بيتها وكان ينزل عليه‌الوحى وهو معها في‌لحافه. ونزلت براء تها من‌السّماء، وانّها ابنة خليفة رسول‌اللهوصديقه، وانّها حبيبة رسول الله و خلقت طيبة و وعدت مغفرة و رزقاً كـريما. وكان مسروق اذا روى عن عائشة قال: حدثتنى الصدّيقةبنت‌الصدّيق حبيبة حبيب‌الله المبرّاة من فوق سبع‌سموات. واجمعوا انّ من قذف عائشة ضربت عنقه لتبرئة الله عزّ و جلّ اياها كرم الله وجهها.

«يا ايّهاالّذين آمنوا لاتدخلوا بيوتاً غير بيوتكم» اى. بيوتاً لستم تملكونها ولاتسكنونها، «حتى تستأنسوا». عدى‌بن‌ثابت گفت: زنى انصاريه آمد و گفت يا رسول‌الله من در خانهٔ خويش گـاه گـاه برحالى باشم كه نخواهم كه هيچكس مرا بيند درآن حال نه پدر ونه‌فرزند اگر در آن‌حال مردى ازين كسان وخويشان من در آيد من‌چكنم حال من چون بود؟ رب‌العالمين اين آيت بجواب وى فرو فرستاد،« تستأنسوا» يعنى تستأذنوا، وقرأ غير واحد من‌الصّحابة «حتى تستأذنوا»، وقيل‌الاستيناس طلب‌الانس وهوان ينظر هل في‌البيت انسان فيؤذنه انّه داخل،معنى آنست كه درهيچ‌خانه مرويد كه سكناى‌شما در آن نبود و ملك شمانبود

تا نخست بررسید که هیچ مردم در آن خانه هست ودستوری بخواهید ، **مجاهد** گفت: آوازی دهید تسبیح وتکبیر یا تنحنحی کنید، تا اهل بیت را آگاهی دهید ،**ابن عباس** گفت : در آیت تقدیم وتأخیر است یعنی حتی تسلّموا وتستأذنوا ، ای ـ حتی تقولوا السّلام علیکم ادخل، سلام مستحب است واستیذان واجب. روی عن **کلدة بن حنبل** قال : دخلت علی النبیّ (ص) ولم اسلم ولم استأذن ، فقال النبیّ : ارجع فقل السّلام علیکم أادخل؟ وفی حدیث **ابی موسی الاشعری** عن **النبیّ** «ثلاثاً فان اذن لك والا فارجع»، قال **الحسن**: الاوّل اعلام، والثانی موأمرة والثالث استیذان بالرجوع . واگر در خانهٔ خویش شود یا در ذوات المحارم استیذان واجب نیست اما مستحب است که تنحنح کند یا ادنی حرکتی، **ابراهیم نخعی** گفت : استأذن علی امّك لعلها تکون عریانة . و عن **عطاء بن یسار** ،انّ رجلا قال للنبیّ استأذن علی امّی ؟ قال : نعم، قال انّها لیس لها خادم غیری افا ستأذن علیها کلما دخلت ؟ قال : اتحبّ ان تریها عریانة ؟ قال الرجل لا ، قال فاستأذن علیها . وقیل «غیر بیوتکم» هذا واقع علی الاستیناس غیر واقع علی التسلیم ، التأویل لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا ، ولاتدخلوا بیوتاً حتّی تسلّموا علی اهلها . وفی وصیّة رسول الله **انس بن مالك**،واذا دخلت علی اهلك فسلّم علیهم یکثر خیر بیتك .

« فان لم تجدوا فیها » ای ـ فی البیوت احداً یأذن لکم فی دخولها . « فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا » یعنی اذا کان فی البیت قوم فقالوا ارجع فلیرجع ، ولا یقعد علی الباب ملازماً، «هو ازکی لکم» ای ـ الرجوع اطهر لکم واصلح لکم ، قال **قتادة** :اذا لم یؤذن له فلایقعد علی الباب فانّ للناس حاجات و اذا حضر فلم یستأذن وقعد علی الباب منتظراً جاز ، کان **ابن عباس** یأتی باب الانصار لطلب الحدیث فیقعد علی الباب حتّی یخرج ولایستأذن فیخرج الرّجل فیقول یابن عم رسول الله لواخبرتنی ، فیقول هکذا امرنا ان نطلب العلم ، واذا وقف فلاینظر من شق الباب اذا کان مردودا .

روی **ابوهریرة** قال: قال رسول‌الله (ص): «لو ان امرأ اطلّع علیك بغیر اذن فحذفته عصاة ففقأت عینه ماکان علیك جناح»، وفی بعض الاخبار، وهل حصول الاستیذان الامن اجل البصر، «والله بماتعملون علیم» من الدخول بالاذن وغیر الاذن، ولمّا نزلت آیة الاستیذان، قالوا کیف بالبیوت الّتی بین مکة و المدنیة والشام علی ظهر الطریق لیس فیها ساکن؟ فانزل الله عزّوجل، «لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتاً غیر مسکونة» ای - بغیر استیذان، «فیها متاع لکم» ای - منفعة لکم، واختلفوا فی هذه البیوت، قال **قتادة**: هی الخانات والبیوت والمنازل المبنیّة للسائلة، والمنفعة فیها بالنزول وایواء المتاع والاتّقاء من الحرّ والبرد، وقیل «فیها متاع لکم» ای - فیها حاجة لکم کانوا یضعون فیها الاسلحة اذا ثقلت علیهم، و قال **ابن زید**: هی بیوت التّجار وحوانیتهم الّتی بالاسواق یدخلونها للبیع والشری وهو المنفعة، وقال **النخعی**: لیس علی حوانیت السوق اذن، وکان **ابن سیرین** اذا جاء الی حانوت السوق یقول السلام علیکم أأدخل؟ ثم یلج. وقال **عطاء**: هی البیوت الخربة والمتاع هی قضاء الحاجة فیها من البول والغایط، وقیل هی جمیع البیوت الّتی لاساکن لها، لانّ الاستیذان انّما جاء لئلّا یطلع علی عورة فان لم یخف ذلك فله الدخول بغیر الاستیذان. «والله یعلم ماتبدون وما تکتمون» ای - اذا دخلتم بیوت غیرکم فاتقوا الله فانه یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصّدور.

النّوبة الثالثة

قوله تعالی: «انّ الّذین جاء وا بالافك» الآیة. اعلم ان الله سبحانه غیور علی قلوب خواص عباده فاذا حصلت مساکنة لبعض الی بعض اجری الله مایردّ کلّ واحد منهم عن صاحبه ویردّه الی نفسه کذلك انشدوا

اذا علقت روحی حبیبا تعلّقت به غیر الایام تستلبنّه .

بدان ای جوانمرد که دلهای دوستان حق در پردهٔ غیرت است امروز در پردهٔ غیرت شنیده وفردا درپردهٔ غیرت دیده ، آن که حق جل‌جلاله دل توبکس ننمایداز آنست که درپردهٔ غیرت میدارد، درقبضهٔ صفت دربساط نازاندرحضرت شهود وخلوت عیان حق را می‌بیند وحق با اومینگرد اگر بغیری بازنگرد درحال تازیانهٔادب‌بیند چنانکه آن عزیز وقت را افتاد ، جوانی بود در ارادتی عظیم وقتی خوش داشت و وجدی تمام وکاری برونق ، همی ناگاه آواز مرغی بگوش وی آمد بآواز آن مرغ بازنگریست زیر آن درخت آمد در انتظار آن که مرغ دیگر بار بانگ کند ، هاتفی آواز داد که : فسخت عقدالله ، کلید عهد ما باز دادی که ترا با غیر ما انس افتاد .
محمدبن‌حسان گوید : روزگاری بکوه لبنان میگشتم تا مگر دوستی از دوستان حق بینم از آن عزیزان که آنجا مسکن دارند ، گفتا جوانی از آن گوشه‌ای بیرون آمد باد سموم او رازده و سوخته و ریخته گشته ، چون دیدهٔ وی بر من افتاد روی بگردانید میان درختان بلوط درشد تا خویشتن‌را ازمن بپوشد، من‌همچنان‌ازپی‌وی می‌رفتم ، گفتم ای جوانمرد مرا کلمتی فایده کن که بامیدی آمده‌ام ، جواب داد که احذر فانّه غیور لایحب ان یری فی‌قلب عبده سواه ، بازگرد واز قهر حق بترس‌و بدان که او غیورست در یك دلی دو دوستی نپسندد . آدم‌صفی که نقطهٔ پرگاروجود بود ومایهٔ خلقت بشر بود وصفی مملکت بود دل‌بر نعیم بهشت نهاد وخویشتن راوا آن داد تا از حضرت عزت پیك غیرت آمد که : یا آدم دریغت نیاید که سرهمت خویش بدولتخانهٔ رضوان فرودآری وبغیر مابچیزی بازنگری ، اکنون که بغیرما بازنگرستی رخت بردار وبسرای حکم‌شوافکندهٔ عجز وشکستهٔ تقصیر در معدن‌بلا منتظر حکم‌ما . همچنین دیدهٔ خلیل صلوات‌الله علیه باسمعیل(۱)بازنگرست نجابت ورشدوی دید عزیز افتاده بود سلالهٔ خلّت بود صدف‌درّمحمد مختاربود ، دلش بدو

(۱) بیرون نگریست (نسخهٔج)

مشغول گشت، فرمان آمد که ای خلیل ماترا ازبتان آزری نگاه داشتیم‌تا نظارهٔ جمال اسمعیل کنی؟! اکنون کارد ورسن بردار وهرچه‌دون ماست درراه ما قربان کن که در یك دل دو دوستی نگنجد ، همین حال افتاده‌**مصطفی** عربی را سیّد ولد آدم صدرانبیاء ورسل، گوشهٔدل خود چنان بعایشه مشغول کرد که از وی پرسیدند ایّ الناس احبّ الیك ؟ فقال عائشة . گفتند ای سیّد ازین مردمان کرا دوستر داری ؟ گفت عایشه ، و در بعضی اخبارست که عایشه گفت: یارسول الله انی احبك واحبّ قربك، چون ایشان هردو دل وادوستی یکدیگر پرداختند سلطان غیرت نقاب عزت بگشاد بنعت سیاست‌شظیه‌ای(۱)ازسلطنت‌خویش‌فراایشان‌نمود، شیاطین‌الانس‌والجن‌دست‌درهم‌دادند تاحدیث‌افك‌درمیان‌افتاد ودروغ‌منافقان و برساختهٔ‌ایشان‌بالاگرفت،و ازین عجبتر که مسالك فراست بر **مصطفی**(ص) ببستندآن روزگارتا برائت ساحت **عایشه** برو پیدا نگشت وحقیقت آن کاربندانست تا غیرت قهرخویش براند و نوبت بلابسررسید ؛ و السبب فیه انّ فی اوقات البلاء یسدّالله علی اولیائه عیون الفراسة اکمالا للبلاء ، لذلك‌ابراهیم لم‌یمیزّ ولم‌یعرف‌ملائکة حیث قدم‌الیهم العجل‌الحنیذ وتوهمهم‌اضیافاً ، **ولوط** لم یعرفهم‌ملائکةالی ان اخبروه انهم ملائکة .کاربجائی رسید که‌آن ناز و آن راز وآن لطف که‌**مصطفی** را با **عایشه** بودی همه در باقی شد و بجای آن که او را از طریق نازحمیرا گفتی این همی گفت که کیف تیکم، و **عایشه** بیمار ونالان وسوزان وگریان ازقرب‌**مصطفی** بازمانده بخانهٔ پدر باز شد بادلی پر درد وجانی پرحسرت بزاری وخواری خودمی‌نگردومیگوید که هرگز نپنداشتم که کسی بمن‌این گمان برد یا چنین گفت خود کسی برزبان‌آرد .

الی‌سامع الاصوات‌مع بعدالمسری شکوت الّذی القاه من الم‌الذکری
فیالیت شعری و الا مانی کثیرة ایشعر بی من بت ارعی له‌الشعری
یار از غم من خبر ندارد گوئی یا خواب بمن گذر ندارد گوئی

(۱)شمه‌ای (نسخه‌ب)

تاریك ترست هر زمانی شب من یارب شب من سحر ندارد گوئی

پس چون آیات برائت فرو آمدو نوبت بلا بسر آمد رسول خدا **عایشه**را بشارت داد که: ابشری فقد انزل‌الله برائتك، مادر و پدر اورا گفتند یا **عائشة** قومی الی رسول الله واحمدته، فقالت لا والله لا اقوم الیه ولا احمده ولا احمد کما ولکن احمدالله الّذی انزل برائتی، آن دل که همگی وی با قرب و محبّت **رسول** داده بود تا میگفت: احبك و احبّ قربك. پس از آن که غوطه خورد جمله با مهر احدیت داد و با خدمت درگاه الٰهیت پرداخت تا همی گفت بحمدالله لا بحمدك. ای جوانمرد اگر **قذفهٔ عائشهٔ** صدیقه آن افك نگفتندی این چندین آیت بتشریف **عایشه** از آسمان نیامدی، و اگر ترسایان نگفتندی: «المسیح ابن‌الله»، عیسی این کرامت نیافتی که: «انّی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیّا»، و گر مؤمن گناه نکردی باین خطاب عزیز گرامی نگشتی که: «لاتقنطوا من رحمة‌الله»، اینست که در ابتداء قصه گفت: «لاتحسبوه شرّاً لکم بل هو خیر لکم» ای عایشه مپندار که بآنچه گفتند ترا بد افتاد، اگر بد افتادی است ایشانراست که باین سبب مستوجب عذاب عظیم گشتند، ترا همه خیر است و کرامت، کمال مثوبت وارتفاع درجت.

در قصص آورده‌اند که بر در بهشت ربضی است فردا رب‌العزه مؤمنانرا در آن ربض جمع آورد و پیش از آنکه در بهشت شوند ایشانرا میزبانی کند، دعوتی بر کمال و تشریفی بسزا و نواختی تمام، آنگه منت نهد بر **مصطفی** که یا محمّد این دعوت ولیمهٔ عقد نکاح تواست با **مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم**، یا محمد من مریم را از صحبت مردان نگاه داشتم واز وی فرزند بی‌مرد آوردم حرمت وغیرت ترا، و آسیه را در کنار فرعون بداشتم لکن مردی از فرعون بستدم وهرگز فرعون را فرا وی نگذاشتم اورا پاك وبی‌عیب دست کس بوی نرسیده بتو رسانیدم، اینجا لطیفه‌ای نیکو بشنو، مریم و آسیه که فردا در آخرت جفت مصطفی خواهند بود در دنیا ایشانرا گرامی کرد وبپاکی بستود و از خلق نگاه داشت، **عایشهٔ** صدیقه که در دنیا جفت

وی بود پسندیده وصحبت وی یافته ومهر وی در دل داشته و فردا در بهشت نامزد وی شده، چه عجب اگر اورا گرامی کند، آیات قرآن ووحی منزل در برائت وی فرستد و بپاکی خودجل جلاله گواهی دهد و بپسندد که: «الطیّبات للطیّبین والطیّبون للطیّبات اولئك مبرّؤن ممّا یقولون لهم مغفرة ورزق کریم»، رزق کریم برذوق ارباب معارف نه آن رزق نفس است که وقتی باشد و وقتی نه، آن رزق روح است وغذاء جان که هرگز بریده نگردد وپیوسته بادرارمیرسد، لامقطوعة ولاممنوعة، پروردهٔ نان وآب دیگرست وپروردهٔ نور ناب دیگر، آن که مصطفی علیه السلام گفت: «اظل عند ربّی یطعمنی و یسقینی» صفت روحانی را میگوید نه صفت جسمانی را، برف با آتش چنان ضدنیست که روحانی با جسمانی، دوخصم یکدیگر دریك خانه بداشته بظاهر باهم ساخته وبباطن دشمن یکدیگر شده. آن عزیزی را دیدند درآن وقت که حال بر وی تنگ شده بود طرب وشادی میکرد، گفتند این چه طرب است؟ گفت درین طرب چه عجب است، وقد قرب وصال الحبیب وفراق العدو، و کدام روز خواهد بود خوشتر از آن روز که علی الفتوح بصبوح شربتی دز رسد وضربتی در رسد، آن کدام شربت و ضربت بود، که این گبر را بردار کنند واین سلطان را ازوثاق تاریك نجات دهند وبر براق اقبال بحضرت ذی الجلال برند، ارواح الاخیار فی قبضة العزّة یکاشفهم بذاته و یلاطفهم بصفاته.

٣ - النّوبة الاولی

قوله تعالی: «**قل للمؤمنین**» مردان گرویدگان را گوی، «**یغضّوا من ابصارهم**» تا چشمها فروگیرند [ازناپسندها]، «**ویحفظوا فروجهم**» وفرجها نگه دارند [از حرامها]، «**ذلك ازکی لهم**» ایشانرا آن بهتر وپاك‌تر، «**انّ الله**

خبیر بما یصنعون (٣٠)» والله آگاه است ودانا بآنچه میکنند .

« **وقل للمؤمنات** » وزنان گرویدگان را گوی ، « **یغضضن من ابصارهن** » تا چشمها فرو گیرند، [ازناپسند] « **ویحفظن فروجهن** »وفرجهارا گوشندازحرامها، « **ولا یبدین زینتهن** » وفرمای تاپیدا نکنند آرایش خویش ، « **الاّ ماظهر منها** » مگر آنچه از آن پیدا شود ، «**ولیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ** » وگوی تامقنعه‌ها فرو گذارند بجیبها [تابرو گردن وموی پوشد]، « **ولا یبدین زینتهن** » وفرمای تا پیدا نکنند آرایش خویش ، « **الاّ لبعولتهنّ** » مگرشویان‌خویش را ، «**او آبائهنّ**» یاپدران‌خویش را، « **او اباء بعولتهنّ** » یاپدران شویان خویش را ، « **او ابنائهنّ** » یا پسران خویش را ، « **او ابناء بعولتهن**»یاپسران‌شویان خویش‌را،« **او اخوانهنّ**» یابرادران‌خویش‌را،«**او بنی اخوانهنّ**» یاپسران برادران‌خویش‌را،«**او بنی اخواتهنّ**» یـا پسران خواهران خـویش‌را ، « **او نسائهنّ** » یا زنان همدینان خویش را ، «**اوماملکت ایمانهنّ**» یا درم خریدان‌خویش را ، «**اوالتّابعین غیراولی الاربة من الرجال** » یااین پسینان مردان که کاری ندارند بازنان ، «**اوالطفل الّذین لم یظهروا علی عورات النساء**)یاآن کودکان که هنوز چیره نگشته‌اند برزنان ، «**ولا یضربن بارجلهنّ** » وفرمای تاپای برزمین نزنند [دررفتن] « **لیعلم مایخفین من زینتهنّ** » که تا بدانند که‌خلخال‌دارند،« **وتوبوا الی الله جمیعاً** » وباز گردید باخدای‌همگان « **ایّه المؤمنون** » ای گرویدگان،«**لعلّکم تفلحون** (٣١)» تامگر پیروزآئیدجاوید.

« **وانکحوا الایامی منکم** » نکاح (١) کنید بیوگـان(٢) خـویش را ، « **والصّالحین من عبادکم وامائکم** » و پارسایان بندگان و پـرستاران خویش را ، « **ان یکونوا فقراء** » اگر درویش باشند ، « **یغنهم اللهّ من فضله** » بی نیاز کند الله ایشانرا از فضل خویش ، « **والله واسع علیم** (٣٢) » والله تواناست بی نیاز بحال خلق دانا .

(١) کدیور کنید (نسخهٔ الف) (٢) بیوه آن (نسخه الف)

«و ليستعفف» وايدون بادا كه اززنا بازايستند و پاك زيند، **«الّذين لا يجدون نكاحاً»** ايشان كه زن نياوند وبهاى كنيزك ندارند ، **« حتى يغنيهم اللّه من فضله»** تا آنگه كه اللّه ايشانرا بى نياز كند ازفضل خويش ، **« والّذين يبتغون الكتاب »** وايشان كه مكاتبت جويند ونبشتهٔ باز فروخت ، **« ممّا ملكت ايمانكم »** از بردگان شما ، **« فكاتبوهم »** ايشانرا مكاتب كنيد ، **« ان علمتم فيهم خيراً »** اگر دانيد كه داشت خود ياوند وبا كار خويش برآيند ، **« وآتوهم من مال اللّه الّذى آتاكم »** وايشانرا از آن مال كه اللّه شمارا داد چيزى دهيد ، **« ولا تكرهوا فتياتكم على البغاء »** و پرستاران خويش را برزنا مداريد ، **« ان اردن تحصّناً »** چون پاكى وپرهيز گارى ميخواهند ، **« لتبتغوا عرض الحيوة الدنيا »** تا چيزى بدست آريد از چيز اين جهانى ، **« ومن يكرههنّ »** وهر كه ايشانرا ناكام برزنا دارد ، **« فان اللّه من بعد اكراههنّ غفور رحيم**(٣٣) » اللّه آن پرستاران بناكام بربدى داشته را آمرزگارست وبخشاينده

« ولقد انزلنا اليكم » وفروفرستاديم بشما ، **« آيات مبيّنات »** پيغامها وسخنان پيدا كرده حق وصواب درو ، **« ومثلا من الّذين خلوا من قبلكم »** و عبرتى وتنبيهى از حال ايشان كه پيش از شما بودند ، **« موعظة للمتقين** (٣٤) » وپندى پرهيز گاران و وآزرم داران را .

النّوبة الثانية

قوله تعالى : « قل للمؤمنين يغضّوا من ابصارهم » اى ـ ينقصوا من نظرهم الى ما حرّم اللّه عليهم ، والغض والاغضاض ان يدانى بين جفنيه من غير ملاقاة ، ومن هاهنا زائدة يعنى يغضّوا ابصارهم بدليل قوله : « و يحفظوا فروجهم » ، وقيل من هاهنا للتبعيض وهو ترك النظر الى مالا يحلّ ، لانّ المؤمنين غير مأمورين بغضّ البصر

اصلا انما امروا بغضّ البصرعن الحرام ، « و یحفظوا فروجهم » من ان یراها احد وهی من العانة الی اعلی الرکبة ، قال **ابوالعالیة** : کلّ موضع فی القرآن ذکر فیه الفرج فالمراد بـه الزنا الّا فی هذا الموضع فانّ المراد به الستر، حتی لایقع بصر الغیر علیه،«ذلك»ای ـ غضّ البصروحفظ الفرج،«ازکی لهم»اطهرلهم وانفع لدینهم ودنیاهم ، « انّ الله خبیر بما یصنعون » لایخفی علیه فعلهم ، روی عن **بریدة** قال قال رسول الله (ص) لعلیّ : « یاعلیّ لاتتبع النظرة فان لك الاولی ولیست لك الآخرة » وعن **عبدالرحمن بن ابی سعید الخدری** عن ابیه انّ رسول الله (ص) قال : «لاینظر الرّجل الی عورة الرجل ، ولاالمرأة الی عورة المرأة ولایغضی الرّجل الی الرجل فی ثوب واحد . ولاتغضی المرأة الی المرأة فی الثوب الواحد ، و قال صلی الله علیه و سلم:«اکفلوا لی بستّ اکفل لکم بالجنّة، اذا حدّث احدکم فلایکذب ، واذا وعد فلایخلف ،واذا ائتمن فلایخن غضوا ابصارکم و احفظوا فروجکم و کفّوا ایدیکم.»

« وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهنّ »عمّا لایحلّ ، «ویحفظن فروجهن»ای ـ یسترنها حتی لایـراها احد . روی عن **ام سلمة** انّها کانت عند رسول الله (ص) و **میمونة** اذ اقبل **ابن ام مکتوم** فدخل علیه و ذلك بعدما امرنا بالحجاب ، فقال رسول الله (ص) : احتجبا عنه ، فقلنا یـا رسول الله الیس هـو اعمی لایبصرنا ؟ فقال رسول الله افعمیا وان انتما الستما تبصرانه . « ولایبدین زینتهنّ » یـریـد بالزینة موضع الزینة ، یعنی لایظهرن موضع زینتهنّ لغیرمحرم ، معنی آنست که یامحمد زنانرا فرمای تا چشمها فرو گیرند ازنامحرم وناپسند ، وفرجها نگه‌دارند ازحرام، وعورت خویش پوشیده دارند چنانکه دیدهٔ کس برآن نیفتد ، و آرایش خویش و آنچه بران زیوروزینت است برنامحرم پیدا نکنند ، و مراد باین زینت خفی است نه زینت ظاهر، قلاده است در گردن و گوشوار در گوش ودستینه دردست وخلخال و خضاب برپای ، این زینت و زیورخفی روانیست ایشانرا که پیدا کنند برنامحرم و اجنبی ، اما زینت ظاهر که رب العالمین مستثنی کرد و گفت : « الّا ماظهر منها » اهل

علم مختلفند درآن کــه چیست؟ **ابن مسعود** گفت: جامه است بر تن وی بدلیل قوله: « خذوا زینتکم عند کلّ مسجد »، و اراد بها الثیاب، **ابن عباس** گفت سرمه است درچشم، وانگشتری در انگشت وخضاب دست، **سعیدجبیر وضحاك واوزاعی** گفتند: روی است وهردو کف، رب العزه رخصت داد که زنان این قدر ازتن خویش پیدا کنند ازبهر آن که عورت نیست درحق آزاد زنان و کشف آن درنماز روا و مرد اجنبی را جایزاست که درآن زینت ظاهر نگرد هر گه که از فتنه وشهوت نترسد، و اگرازفتنه ترسد پس جایز نیست او را که نگرد وغضّ بصر باید چنانکه الله گفت: « یغضّوا من ابصارهم »، وقیل «لایبدین زینتهن » هی الطیب والثیاب المصبوغة الملوّنة والخمر الرقاق الّتی تحکی طول الذوائب و قوله: « الاّ ماظهرمنها » یعنی اصوات الخلاخیل. روی عن **ابن سیرین** قال: کانت النساء یخرجن متنقّبات لایبدین الاّ نصف عین واحدة فاذا انتهین الی الرّجال وقفن.

« ولیضربن بخمرهنّ» ای ـ لیلقین مقالعهنّ علی جیوبهنّ وصدورهنّ لیسترن بذلك شعورهنّ وصدورهنّ واعناقهنّ وقرطتهنّ، قالت عائشة: رحم الله نساء المهاجرات لمّا انزل الله تعالی: « ولیضربن بخمرهن علی جیوبهنّ » شققن مروطهن فاختمرن به، وقیل کانت قمصهن مفروجة الجیب کالدراعة تبدوامنها صدورهن فامرن بسترها، « ولا یبدین زینتهن » یعنی الزّینة الخفیة التی امرن بتغطیتها ولم یبح لهن کشفها فی الصّلوة ولا للاجنبیین، وهی ماعدا الوجه والکفین، « الاّ لبعولتهن » جمع بعل وهوالمقصود بالزّینة، ولعن النبی السلتاء وهی التی لاتختضب، والمرهاء وهی الّتی لاتکتحل. قال **ابن عباس ومقاتل**: معناه لایضعن الجلباب والخمار الاّ لازواجهن، البعولة جمع البعل وهوالزوج، ومنه قول سارة: «وهذا بعلی شیخاً »، وقیل البعولة الحالة وهی المصدر یقال فلان حسن البعولة ای ـ بارّ بزوجته. اما بعل قوم **الیاس** فهواسم صنم وبه سمّی بعلبك، ویقال اسم مطبخ سلیمان ومنزل الیاس، والمباعلة مباشرة الرّجل المرأة، وفی الخبر: ایام منا ایام اکل وشرب وبعال ». قال الشاعر:

وكم من حصان ذات بعل تركتها اذااللّيل ادجى لم تجدمن تباعله .

« اوآبائهنّ اوآباء بعولتهنّ اوابنائهنّ او ابناء بعولتهنّ اواخوانهنّ او بنى اخوانهنّ اوبنى اخواتهنّ » فيجوز لهؤلاء ان ينظروا الى الزينة الباطنة ولاينظرون الى مابين السرّة والركبة ، و يجوز للزوج ان ينظرالى جميعها غيرانّه يكره له النظرالى فرجها .

قوله : « اونسائهنّ » ارادبه يجوزللمرأة ان تنظرالى بدن المرأة الّامابين السرّة والركبة. كالرّجل المحرم هذا اذا كانت المرأة مسلمة فان كانت كافرة فهل يجوزللمسلمة ان تنكشف لها ، اختلف اهل العلم فيه فقال بعضهم يجوز كما يجوزان تنكشف للمرأة المسلمة لانّها من جملة النساء ، وقال بعضهم لايجوزلانّ الله تعالى قال: « اونسائهن » والكافرة ليست من نسائنا ولانّها اجنبيّة فى الدّين فكانت ابعد من الرجل الاجنبى، كتب **عمر بن الخطاب** الى **ابى عبيدة بن الجراح**، ان يمنع نساء اهل الكتاب ان يدخلن الحمّام مع المسلمات ، « اوماملكت ايمانهن » ، اختلفوا فيه فقال قوم عبدالمرأة محرم لها فيجوزله الدخول عليها اذا كان عفيفاً فيجوز ان ينظرالى بدن مولاته الّاما بين السرّة والركبة كالمحارم وهوظاهرالقرآن، وفى بعض الاخبار انّ ـ النبى (ص) دخل على فاطمة ومعه غلام و هبه منها ، وعلى فاطمه ثوب اذا قنعت بـه رأسها لم يبلغ رجليها واذا غطت به رجليها لمّ يبلغ رأسها، فقال النبى لفاطمة: «ليس عليك بأس انّما هوابوك وغلامك» . وقال قوم هو كالاجنبي معها ، وهوقول **سعيد بن المسيب** وقال : المراد من الاية الاماء دون العبيد ، وعن **ابن جريج** انه قال : « او نسائهنّ او ما ملكت ايمانهنّ » انّه لايحل لامرأة مسلمة ان يتجرد بين يدى امرأة مشركة الّاان تكون تلك المشركة امة لها. « اوالتابعين غيراولى الاربة من الرجال» قرأ **ابو جعفر** و **ابن عامر** و **ابوبكر** غير بالنصب على الاستثناء والمعنى يبدين زينتهن للتابعين الّا ذوى الاربة منهم ، فانّهن لا يبدين لهم الزّينة و يجوز ان يكون حالا وذوالحال ما فى التّابعين من الذكر، والمعنى اوالتّابعين لهن عاجزين عنهن ،

وقرأ الباقون غير بالجرّ والوجه انّه صفة للتابعين، فلذلك انجرّ وانّما جاز وصف التابعين و فيه لام التعريف بغير و هو نكرة لانّ التّابعين غير مقصودين باعيانهم فاجروا لذلك مجرى النكرات و نكر وصفهم بغير، والاربة والارب الحاجة والمراد بالتابعين غير اولى الاربة الّذين يتبعون النساء يخدمونهن ليصيبوا شيئاً ولاحاجة لهم فيهن كالخصىّ والخنثى والشيخ الهرم والاحمق العنّين، وقيل هو المعتوه الّذى لا يميز بين عورة الرجال وعورة النّساء ، وقيل هو الصغير الّذى لا ارب له فى النساء لصغره ، روى عن عروة عن عائشة قالت: كان رجل يدخل على ازواج النبىّ (ص) مخنث و كانوا يعدونه من غير اولى الاربة ، فدخل النبىّ يوماً وهو عند بعض نسائه وهو ينعت امرأة فقال انّها اذا اقبلت اقبلت باربع واذا ادبرت ادبرت بثمان، فقال النبى لا يدخلنّ عليكم هذا فحجبوه . « اوالطفل الّذين لم يظهروا على عورات النساء » اراد بالطفل الاطفال يكون واحداً وجمعاً، وهو اسم للمولود الى ان يراهق ، و معنى لم يظهروا لم يقووا و لم يقدروا ولم يطيقوا النّكاح ومنه قوله: « فاصبحوا ظاهرين» اى ـ غالبين ، قال **مجاهد** : لم يعرفوا العورة من غيرها من الصغر، وقيل لم يبلغوا حد الشهوة ولارغبة لهم فى النساء، فاما اذا كانت لهم رغبة فحكمهم حكم البالغين لقوله صلى الله عليه وسلّم : « مرّوهم بالصّلوة اذا بلغوا سبعاً واضربوهم عليها اذا بلغوا عشراً و فرّقوا بينهم فى المضاجع »

«ولايضربن بارجلهن ليعلم مايخفين من زينتهنّ »، قال **الحسن** : كانت المرأة تمرّ فى السوق وعليها خلخال، فاذا مرّت على الرّجال ضربت احدى الرجلين بالاخرى ليعلموا انّها ذات خلخال وزينة وهذا يحرّك الشهوة ويؤدّى الي الفتنة فمنعت من ذلك، وقيل اسماع صوت الزّينة كاظهارها، ومنه سمى صوت الحلى وسواساً. « وتوبوا الى الله جميعاً» من التقصير الواقع فى امره ونهيه، وقيل راجعوا طاعة الله فيما امركم ونهاكم من الاداب المذكورة فى هذه السورة ، « ايّه المؤمنون لعلكم تفلحـون » ، قرأ **ابن عامر** ، «ايّه المؤمنون» بضم الهاء فى الوصل و كذلك **فى الزخرف**، «ياايّه الساحر» **وفى الرحمن** ، «ايّه الثقلان» ، ويقف بلاالف، وقرأ الاخرون . بفتح الهاء فى الاحرف

الثلاثة علی الاصل فی الوصل، وذکر جماعة انّ **ابا عمرو والکسائی و یعقوب** کانوا یقفون علیها بالالف، و کان الباقون یقفون بغیر الف، ولیس فی المصاحف الالف، روی عن **ابن عمر** انّه سمع **رسول الله** یقول: «یاایها الناس توبوا الی ربّکم فانّی اتوب الی ربّی کلّ یوم مائة مرّة». و عن **نافع** عن **ابن‌عمر** قال: ان کنّا لنعد لرسول‌الله (ص) فی المجلس یقول: «رب اغفرلی وتب علیّ انّك انت التوّاب الغفور» مائه مرة.

«وانکحوا الایامی منکم»، الایامی جمع الایم، یقال رجل ایّم لا زوجة له و امرأة ایّم و ایّمة لا بعل لها، سواء کانت مطلّقة او متوفی عنها الزوج، او بکراً لم‌تتزوج، والفعل آمت تئیم ایماً و ایمة و ایاماً و ایوماً و ایومة و تأیمت تتأیم. والایامی عند الکوفیین علی وزن فعالی مثل یتامی جمع علی المعنی لانّ الایّم کالیتیم، و عند البصریین ایّم فیعل جمع علی فعالی تشبیها باسیر و اساری، وقیل جمع علی ایائم ثم قدّم و اخّر فصار ایامی ثم قلبت فصارت ایامی، ومعنی الآیة زوّجوا ایّها المؤمنون من لازوج له احرار رجالکم ونسائکم، «والصّالحین من عبادکم وامائکم» معنی آنست که ای مؤمنان! آزاد مردان را زن دهیدو آزاد زنان را بشوی دهید، و شما که درم خریدان دارید بندگانرا زن دهید، و این امر ندب واستحباب است نه امر حتم و ایجاب، ومثل این امر در قرآن فراوان است منه قوله تعالی: «وذروا البیع فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیراً». **شافعی** گفت: کسی که نفس وی آرزوی نکاح کند واستطاعت واهبت نکاح دارد مستحب است او را که زن خواهد وزن خواستن او را فاضلتر از اشتغال بنوافل عبادات، ویتأیّد ذلك بقول النّبی (ص): «تناکحوا تکثروا فانّی اباهی بکم الامم حتی بالسّقط». وقال: «ثلاثة حق علی الله عونهم: المکاتب الّذی یرید الاداء، والناکح الّذی یرید العفاف، والمجاهد فی سبیل الله.» وقال (ص): «اذا خطب الیکم من ترضون دینه وخلقه فزوّجوه الّا تفعلوه تکن فتنة فی الارض و فساد عریض». وقال **لعلی**: «ثلاث لایؤخّرها: الصّلوة اذا آنت، والجنازة اذا حضرت، والایّم اذا وجدت لها کفواً». وقال علیه السلام: «م

ادرك ولده وعنده مايزوجه فاحدث فالاثم بينهما » ، اما اگر توقان نفس وغلبهٔ شهوت بود و اهبت نکاح و استطاعت نبود دفع توقان و کسر شهوت خویش بروزه کند که **مصطفی** (ص) گفته : « یامعشر الشباب من استطاع منکم الباة فیاتزوج فانه اغض للبصر واحصن للفرج ، ومن لم یستطع فلیصم فان الصوم له وجاء » . اما کسی که اورا غلمت وشهوت نرنجاند و آرزوی نکاح نکند **شافعی** گفت نوافل عبادات اورا فاضلتر ، و **بوحنیفه** گفت نکاح اورا فاضلتر ' قال الشافعی: وقد ذکر الله عبداً اکرمه فقال: «وسیداً وحصوراً»، والحصور الذی لایأتی النساء وذکر القواعد من النساء ولم یندبهن الی النکاح فدل ان المندوب الی النکاح من یحتاج الیه ' وفی الآیة دلیل ان تزویج النساء الایامی الی الاولیاء لان الله تعالی خاطبهم به کما ان تزویج العبید والاماء الی السادات بقوله عزوجل: «والصالحین من عبادکم وامائکم»، وهو قول اکثر اهل العلم من الصحابة ومن بعدهم. روی عن ذلك **عمر وعلی** و **ابن مسعود وابن عباس وابی هریرة وعائشة** وبه قال **سعید بن المسیب والحسن وشریح والنخعی وعمر بن عبدالعزیز** والیه ذهب **الثوری و الاوزاعی و عبدالله بن المبارك والشافعی و احمد واسحق** و جوز اصحاب الرأی للمرأة تزویج نفسها ، وقال **مالك** : ان کانت المرأة دنیة یجوز لها تزویج نفسها ، وان کانت شریفة فلا ، والدلیل علی ان الولی شرط من جهة الخبر ما روی **ابوموسی** قال قال النبی (ص) : « لانکاح الا بولی » ، وعن **عروة عن عائشة** ، ان النبی صلی الله علیه وسلم قال : « ایما امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل باطل باطل ، فان مسها فلها المهر بما استحل من فرجها ، فان اشتجروا فالسلطان ولی من لاولی له.

« ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله » ای ــ لاتمتنعوا من تزویج هؤلاء لاجل الفقر فان الله یغنیهم من فضله ، قیل یغنیهم الله بقناعة الصالحین ، و قیل یغنیهم باجتماع الرزقین ، رزق الزوج ورزق الزوجة وکان رسول الله (ص) یقول : « اطلبوا الغنی فی هذه الآیة » ، وقال عمر : عجبت لمن یبتغی الغنی بغیر النکاح ، والله عزوجل یقول : « ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله » . وعن بعضهم ان الله

عزوجل وعدالغنی بالنکاح و بالتفرق فقال : « ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله » ، وقال وان یتفرقا یغن‌الله کلامن سعته ثم قال : «والله واسع علیم » ' یوسع علی من یشاء ، علیم بمن یستحقه .

« ولیستعفف » العفة والاستعفاف والکف واحـد و هـوالامتناع ' « الّذین لایجدون نکاحاً» ای ـ اسباب النکاح من‌المهر والنفقة ، فحذف‌المضاف واقیم‌المضاف الیه مقامه ، والمعنی فلیعف ولیکف عن‌الحرام من لایقدر علی تزوج امرأة بـان لایملك المهر والنفقة ، « حتی یغنیهم الله من فضله . ای ـ یوّسع علیهم و یعطیهم مالایتزوجون به ، وقیل یغنیهم‌الله بقلة الرغبة . « والّذین یبتغون الکتاب » ای ـ یطلبون المکاتبة ، « ممّا ملکت ایمانکم فکاتبوهم »' کتاب ومکاتبت هردو یکسانست چون قتال ومقاتلت ، ومکاتبت آنست که مملوك‌خودرا گوید: کاتبتك‌علی ان تعطینی کذا دیناراً فی‌نجمین او فی‌نجوم معلومة علی‌انك اذا ادّیتها فانت حرّ ، گوید ترا مکاتبت کردم بصد دینار مثلا که بمن گزاری بدو نجم یا بسه نجم یا چندان که بود ازنجوم، چون‌این مال‌درین نجوم گزاردی بمن‌تو آزادباشی ، مملوك گویدمن پذیرفتم پس چون آن مال‌بگزارد وی‌آزاد گردد واولاد او که درحال کتابت در وجودآمده باشند تبع‌وی باشند درآزادی، و کسبی که کند بعداز کتابت همه آن وی باشدتاحق سیّد از آن بگزارد واگر در میانه از اداء مال عاجز آید سیّد را رسد که کتابت‌وی فسخ کند واو را بارق خویش برد وآنچه در دست وی باشد از مال و کسب وی‌همه آن سید باشد ، **عبدالله عمر** گفت : المکاتب عبد مابقی علیه‌من مکاتبته درهم : وشرط است که مملوك بالغ باشد وعاقل‌اگر کودك بود یا دیوانه کتابت ایشان‌روا نباشد ، که ابتغاء ایشان درست نیست در شرع ، چون مملوك برین صفت‌باشد واز سیّد خویش کتابت خواهد مستحب است ومندوب که اورا اجابت کند که رب‌العزّه میگوید:« فکاتبوهم ان علمتم‌فیهم خیراً»، واین‌امر ندب‌واستحباب است نه‌امر حتم وایجاب ، وسبب نزول ابن‌آیت آن بود که **حویطب‌بن‌عبدالعزّی** غلامی داشت‌نام

وی صبیح از سیّد خویش کتابت خواست سید سروازد واورا بآنچه خواست اجابت نکرد تارب‌العزه آیت فرستاد ، « فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیراً » اگر در ایشان خیری می بینید ایشانرا مکاتبت کنید، فکاتبه حویطب علی‌مائة دینار ووهب له‌منها عشرین دیناراً ، فادا ها وقتل یوم حنین فی‌الحرب . روی **ابوهریرة** قال‌قال‌النبیّ صلی‌الله‌علیه وسلم : «ثلاثة علی‌الله عونهم: المکاتب‌الّذی‌یریدالاداء ، والناکح یرید العفاف ، والمجاهد فی‌سبیل‌الله » ، قوله :«ان علمتم فیهم خیراً » اختلفوا فیه، فقال **الحسن** : ان علمتم فیهم‌الصدق‌والامانة والوفاء ، وقیل ان‌علمتم فیهم الرشد والصلاح واقامة الصّلوة، وقیل هوان‌یکون بالغاً‌عاقلا ، وقال **ابن‌عباس** : ان علمتم‌فیهم‌القدرة علی‌الاحتراف والاکتساب لاداء ما کوتبوا علیه ورغبة فی‌الکتابة ، وانّماقال ذلك‌لانّه اذالم یقدر علی‌الکسب اوقدر علیه ولکنّه لایرغب فیه فکاتبه انقطع حق‌المولی عنه من غیر نفع یرجع الیه فیتضرّر به . « وآتوهم من مال‌الله الّذی آتاکم» ، قول **عثمان وعلی وزبیر** وجماعتی آنست که‌این‌خطاب باموالی است ، ایشان که‌بندگان خویش‌رامکاتب کنندمیگویداز آن‌مال کتابت که‌نامزد کرده‌ایدچیزی‌فا کم[1] کنید **علی** گفت ربعی‌فا کم کند،**ابن‌عباس** گفت‌ثلثی‌فا کم کند،**شافعی** گفت آنچه‌فا کم کند مقدورومعین‌نیست‌بلی‌بروواجب‌است ولازم که‌چیزی‌فا کم کند بمعروف‌چندانکه‌لایق آن‌مال‌باشد .کاتب عبدالله بن‌عمر غلاماً‌له‌علی‌خمسةو ثلاثین‌الف‌درهم‌فوضع من‌آخر کتابته‌خمسة آلاف‌درهم، وقال‌**سعید بن جبیر**: کان ابن‌عمر اذاکاتب‌مکاتبه‌لم‌یضع‌عنه‌شیئاً من اول نجومه مخافةان یعجز فرجع الیه صدقته ووضع من‌آخر کتابته‌ما احبّ، ویروی **ان‌عمر** کاتب عبداً‌له یکنی‌**ابا امیة** وهو اول عبد کوتب فی‌الاسلام فاتاه باوّل نجم فدفعه الیه عمرو قال له‌استعن به علی مکاتبتك فقال لو اخرته الی آخر نجم ، فقال اخاف ان لاادرك ذلك ، قال‌**الحسن** اراد بقوله : « وآتوهم من مال‌الله » سهمهم الّذی جعل‌الله لهم من‌الصدقات المفروضات بقوله: «وفی‌الرقاب» ، وقال **النخعی**

---

(١) وا کم کنید (نسخه‌ج)

هوحث لجمیع الناس علی معونتهم، قال النّبی (ص): «من اعان مکاتباً فی رقبته او مجاهداً فی سبیل الله اظلّه الله فی ظل عرشه یوم لاظلّ الاظله».

«ولاتکرهوا فتیاتکم علی البغاء» این درشأن عبدالله بن ابی سلول منافق فرو آمد که کنیزکان خویش را بناکام برزنا میداشت بر عادت اهل جاهلیت، چیزی را که می بستدند و بوی میدادند، شش کنیزك داشت نام ایشان معاذه و مسیکه وعمره واروی وامیمه وقتیله، و این کنیزکان عفایف بودند کراهیت میداشتند زنا کردن، گفتندوالله لاتفعل وقدجاء نا الله بالاسلام وحرّم الزنا، والله که این کارنکنیم پس از آن که الله مارا باسلام گرامی کرد وزناحرام کرد،وحال خود بامصطفی علیه السلام بگفتندوازاکراه عبدالله بنالیدند، تارب العزه ازبهرایشان این آیت فرستاد «ولاتکرهوا فتیاتکم علی البغاء»، البغاء ــ الزناء النساء خاصة. «ان اردن تحصناً» یعنی اذ اردن تحصناً، ولیس معناه الشرط لانه لایجوز اکراههنّ علی الزنا وان لم یردن تحصناً هذا کقوله: «وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین». یعنی اذ کنتم مؤمنین، وقیل انّما شرط ارادة التحصن لانّ الاکراه انّما یکون عند ارادة التحصن فان لم ترد التحصن بغت طوعاً. والتحصن التعفف. و قال الحسین بن الفضل: فی الایة تقدیم و تأخیر، تقدیرها و لاتکرهوا فتیاتکم علی البغاء، لتبتغوا عرض الحیاة الدّنیا ای ــ لتطلبوا من اموال الدّنیا، یعنی کسبهن وبیع اولادهن، «ومن یکرههن فانّ الله من بعدا کراههن غفور رحیم»، للمکرهات والوزر علی المکره، وکان الحسن اذاقرأ هذه الآیة قال: لهن والله لهن والله.

«ولقدانزلنا الیکم» یامعشر المؤمنین، «آیات» من القرآن، «مبیّنات»، بفتح الیاء قرأها ابوعمرو و ابن کثیر و نافع و یعقوب و ابوبکر یعنی مبینات بالدلائل والبرهان والفرائض والاحکام، وقرأ الاخرون بکسر الیاء، والمعنی انها تبیّن الحلال من الحرام، «ومثلاً من الّذین خلوا من قبلکم» ای ــ وانزلنا بانزال القرآن قصص من تقدمکم وذکراحوالهم لتجتنبوا ماسخطنا به علیهم. وتقبلوا علی مارضینا به عنهم، «وموعظة»

وزجراً عن المعاصي، « للمتقين » فانّهم ينتفعون بها

النّوبة الثالثة

قوله تعالى: « قل للمؤمنين يغضّوا من ابصارهم » ، ابصار الرؤس عن المحارم وابصار القلوب عمّا سواه ، مؤمنانرا میفرماید تادیدهٔ سر ازمحارم فرو گیرند و دیدهٔ سرّ ازهرچه دون حق فرو گیرند ، خاك نیستی درچشم هستیِ خود افکنده و ازلوح وجود خود هجو نفس مکاره برخواند . محمّد عربی که درّیتیم بحار رسالت بود و واسطهٔ عقد دلالت ازسردرد هستیِ خود این فریاد همی کند که : « لیت ربّ محمّد لم یخلق محمّداً » وایشان که سابقان وصادقان وسالکان راه بودند هرگز بخود ذره‌ای التفات نکردند وازهستیِ خود شادنبودند وبچشم پسند بخود ننگرستند، روزی **جنید** باروپم نشسته بود **شبلی** در آمد، وشبلی عظیم کریم بودست چون سخن جنید تمام شد رویم روی فراجنید کرد گفت کریم مردی است این شبلی، جنید گفت حدیث کسی میکنی که او مطرودی است از مطرودان درگاه، شبلی چون این بشنید بشکست و خجل‌وار برخاست وازپیش ایشان بیرون شد، رویم گفت ای جنید این چه کلمه بود که درحق شبلی راندی و حال اوترا معلومست درپاکی و راستی ؟ جنید گفت بلی شبلی عزیزی است ازعزیزان درگاه ، اذا کلّمتم الشبلی فلاتکلموه من دون العرش وان سیوفه تقطردماً، لکن ای رویم آن کلمت که برزبان تو برفت درتزکیت اوتیغی بود که قصد روزگاراو کرد تامرکب معاملت او را پی کند ما ازین کلمه سپری ساختیم تا آن تیغرا رد کرد . «قل للمؤمنین یغضّوا من ابصارهم » ، قوم لاینظرون الی الدّنیا وهم الزّهاد، وقوم لاینظرون الی الکون وهم اهل العرفان،وقوم هم اصحاب الحفاظ والهیبة کما لاینظرون بقلوبهم الی الاغیار لایرون نفوسهم اهلا للشهود ، ثم

الحق سبحانه یکاشفهم من غیراختیار منهم او تعرّض اوتکلف. جوانمردان طریقت ایشانند که بغیرمی ننگرند ، دیدهٔ همت بکس بازنکنند خویشتن را در بیداء کبریاء احدیت گم کرده آتش حسرت در کلبهٔ وجود خود زده دردریای هیبت بموج دهشت غرق گشته، خردهاحیران دلها یاوان ، بی‌سروبی‌سامان بی‌نام وبی‌نشان .

پویان ودوانند و غریوان بجهان در در صومعهٔ کوهان در غار بیابان
یکسر همه محوند بدریای تحیر برخوانده بخودبرهمه‌لاخان‌ولامان

پیر طریقت گفت درمناجات خویش: الهی تودوستان‌خودرا بلطف‌پیدا گشتی تا قومی را بشراب انس مستان کردی قومی را بدریای دهشت غرق کردی ، ندا از نزدیك شنوانیدی ونشان‌ازدوردادی، رهی‌را بازخواندی و آنگه خودنهان گشتی ، از وراءپرده خودراعرضه کردی وبنشان عظمت‌خودراجلوه کردی ، تاآن‌جوانمردانرا دروادی دهشت گم کردی ، وایشانرا دربی طاقتی سر گردان کردی ،این‌چیست که باآن‌بیچار گان کردی ؟ داورآن نفیرخواهان‌توئی ، وداده‌آن فریاد جویان‌توئی ، ودیت‌آن کشتگان توئی ، ودستگیر آن غرق‌شد گان توئی ، ودلیل آن گم شد گان توئی ، تاآن گم‌شده کجاباراه آید و آن غرق شده کجا باکران افتد ، و آن‌جانهای خسته کی بیاساید و آن قصهٔ نهانی را کی جواب آید ، و آن شب انتظار ایشانرا کی بامداد آید .

« ولایبدین زینتهنّ الاّما ظهر منها » اشارة الی انّ فیه‌زینة للعبد لایجوز اظهاره فکما انّ‌النساء عورة ولا یجوز لهنّ ابداء زینتهنّ کذلك من اظهر للخلق ما هوزینة سرائره من صفاء احواله وزکاء اعماله انقلب زینه شیناً الاّ اذا ظهر علی احد شیء لایتعمّله وتکلّفه فذلك مستثنی لانّه غیرمؤاخذ بمالم یکن بتصرفه وتکلفه. «وتوبوا الی‌الله جمیعاً ایّه‌المؤمنون» مؤمنانرا برعموم تبوبه میفرماید ، توبت‌عوام از زلت‌و توبت خواص ازغفلت ، وتوبت خاص‌الخاص ازملاحظه اوصاف بشریت ، توبهٔ عوام

آنست که‌ازمعصیت باطاعت گردند،وتوبۀخواص آنست که‌ازرؤیت طاعت بارؤیت توفیق آیندطاعت‌خودنه‌بینندهمه‌توفیق حق بینند ، توبۀ خاص‌الخاص آنست که‌از مشاهدۀ توفیق با مشاهدت موفق گردند ، حدنظر عوام تا بافعال است ،میدان نظرخواص صفات است ، محل نظر خاص الخاص جلال ذات است ، اعوذبعفوك من عقابك . اشارت بنظر عوام است . اعوذ برضاك‌من‌سخطك،اشارت بنظر خواص‌است .اعوذبك منك اشارت بنظر خاص‌الخاص است، ویقال امرا لکلّ بالتوبة لئلا یخجل العاصی فی‌الرجوع بانفراده ، کذلك فی‌القیامة یدخل‌النّارالمطیعین والعاصین لقوله :«وان منکم‌الّاواردها» ، لیسترالعاصین بالمطیعین ولایصیر عیبهم مکشوفاً .

٤ - النّوبة‌الاولی

قوله تعالی : « **اللّه نورالسّموات والارض** »اللّه است روشن دارندۀآسمانها وزمین ، « **مثل نوره** » صفت نور او[دردل مؤمن] « **کمشکوة** » چون تولۀقندیل است ، «**فیهامصباح** » درسر تولۀ آن قندیل چراغی ، «**المصباح فی‌زجاجة** »آن چراغ درآبگینۀ قندیل،« **الزجاجة کانّها کوکب درّی** »آن‌آبگینه راست گوئی که‌ستاره‌ای‌است‌روشن، « **یوقد** » می‌فروزند[آتش آن‌قندیل]،« **من‌شجرةمبارکة** » از روغن درختی بر کت کرده درآن، « **زیتونة لاشرقیة** » درخت زیتون نه همه شرقی [ازسوی برآمد آفتاب که شبانگاه آفتاب یابد] . «**ولاغربیة** » ونه همه‌غربی [ازسوی آفتاب فرو شدن کـه بامداد آفتاب یابد] « **یکاد زیتها یضئی** » کامید و نزدیك بید[1] که‌آن روغن خانه‌روشن دارید ، «**ولولم تمسسه نار** » وهرچندآتش بآن روغن نرسید « **نورعلی نور** » روشنائی‌آتش بآن روشنائی روغن، «**یهدی‌اللّه**

(۱) باشید (نسخه‌ج)

لنوره من یشاء » راه می‌نماید الله بروشنائی خویش اورا که خواهد . « **ویضرب الله الامثال للنّاس** » ومثال میزند الله مردمانرا ، « **واللّه بکلّ شیئ علیم** (۳۵) » والله بهمه‌چیز داناست .

« **فی بیوت** » [آن‌چراغها] درخانه‌هائی، « **اذن اللّه ان ترفع** » که فرمودالله که آنرا بزرگ دارند ، وقدر آن بلند دارند ، « **ویذکر فیها اسمه** » واوزا درآن نام‌برند ویاد کنند، « **یسبّح له فیها** » نمازمیکنداورا ومی‌ستایداورادرآن‌مسجدها، « **بالغدووالاصال** (۳۶) » ببامدادها وشبانگاه .

« **رجال لاتلهیهم تجارة** » مردانی کـه مشغول ندارد ایشانرا بازرگانی ، « **ولابیع عن ذکر اللّه** » ونه‌ستدودادی ازیادخدا، « **واقام الصّلوةوایتاءالزّکوة** » واز بپای داشتن نماز ودادن زکوة ، « **یخافون یوماً** » می ترسند از روزی « **تتقلب فیه القلوب والابصار** (۳۷) » که دلها ودیده‌ها درآن می گردد، [نه در بر دل بیارامد ونه درسر دیده از بیم]

« **لیجزیهم اللّه** » آنرا تاپاداش دهدالله ایشانرا . « **احسن ماعملوا** » به‌نیکوتر کردار که کردند ، « **ویزیدهم من فضله** » و بیفزاید ایشانرا افزونی از فضل خویش، « **واللّه یرزق من یشاء بغیرحساب** (۳۸) » والله روزی دهد اورا که خواهد بی‌اندازه .

« **والّذین کفروا** » وایشان که‌کافر شدند ، « **اعمالهم کسراب بقیعة** » کردارهای ایشان که میکنند راست چون گورابی است بهامون ، « **یحسبه الظّمآن ماء** » که تشنه آنراآب پندارد ، « **حتی اذا جاءه** » تاآنگه که‌آیدبآن . « **لم یجده شیئاً** » آنراهیچ چیز نیابدازآنچه می‌بیوسد ، « **ووجداللّه عنده** » والله را داور یافت نزدیك کردارخویش، « **فوفّاه حسابه** » باو گزارد الله شماراو وپاداش اوتمام، « **واللّه سریع الحساب** (۳۹) » والله آسان کارست زود توان .

« او کظلمات » یا [مثل کردار ایشان] چون تاریکیهائی است، **«فی بحر لجّی»** در دریائی ژرف دور قعر پـر آب ، **« یغشاه موج »** پیچیده در سر آن مـوجی ، **« من فوقه موج »** برزبر آن موج موجی دیگر، **«من فوقه سحاب »** از بر آن موج میغی، **«ظلمات بعضها فوق بعض»** تاریکیهائی برزبر یکدیگر ، **« اذا اخرج یده»** [او که در آن تاریکیهاست] اگر دست خود از جامهٔ خود بیرون آرید **«لم یکد یریها»** نه کامید که فرا دست خویش بیند از تاریکی . **« ومن لم یجعل الله له نوراً »** و هر که الله اورا [دردل] روشنائی ننهاد، **« فماله من نور (٤٠) »** اورا روشنائی [دل] نیست.

« الم تر » نمی بینی و نمیدانی ، **« انّ الله یسبّح له من فی السّموات والارض »** که الله را می ستاید هرچه در آسمانها وزمینها کس است ، **« والطیر صافات »** ومرغ در پرواز خویش ، **« کلّ قدعلم صلوته و تسبیحه »** نماز و سجود همه دانسته است و ستایش همـه شنیده و دانسته ، **« والله علیم بما یفعلون(٤١) »** والله دانـاست بهرچه میکنند .

« ولله ملك السّموات والارض » الله راست پـادشاهی آسمانهـا و زمین **« والی الله المصیر (٤٢) »** وبا الله است بازگشت همگان.

النّوبة الثانیة

قوله تعالی: «الله نور السّموات والارض» ای- ذو نور السّموات والارض، فحذف المضاف کما یقال رجل عدل ، ای-ذوعدل . قال **ابن عباس** : معناه الله هادی السّموات والارض ، یعنی من فـی السّموات والارض فهم بنوره الی الحق یهتدون ، وبهداه من حیرة الضلالة ینجون . میگوید راهنمای بندگان در زمین و در آسمان خداست ،

مؤمنان بنور او فرا راه صواب می‌بینند، وبراهنمونی اوبرجادهٔ سنّت میروند وحق می‌پذیرند واز حیرت ضلالت بازمیرهند، وفی بعض کتب الله،نوری هدای ولااله الاالله کلمتی وانا هو، **حسن** گفت: نور درین موضع مصدراست بجای فعل افتاده، ای - نورالسّموات والارض، وهمچنین درشواذ خوانده‌اند ومعنی آنست که آسمان روشن کرد بآفتاب‌وماه و ستارگان وزمین‌بعلماء وانبیاء ومؤمنان، **مجاهد** گفت: «اللهنورالسّموات‌والارض»ای- مدبّر امورها بحکمة‌بالغة وبحجّة‌نیرة وقیل‌معناه‌الانوار کلّهامنه کمایقال‌فلان رحمة ای-منه‌الرحمة،قال **عبدالله بن‌مسعود**: انّ ربّك لیس عنده‌نهارولالیل،نورالسّموات‌والارض‌من‌نوروجهه.وصحّ عن **رسول الله** (ص)فی‌روایة **عبدالله بن مسعود** انّه‌کان‌یفتتح‌صلوته باللّیل فیقول‌اللّهم‌لك‌الحمد انت نورالسّموات والارض‌ومن‌فیهن،ولك‌الحمدانت‌ضیاء السّموات‌والارض‌ومن‌فیهن.وعن **ابیّ بن کعب** فی‌قوله: «الله‌نورالسّموات والارض» قال‌بدأ بنورنفسه، «مثل نوره» قال **ابیّ بن کعب**: مثل نورالله فی‌قلب المؤمن وهوالنّور الّذی یهتدی به‌کما قال عزّوجل: «فهو علی نور من ربّه»، و کان **ابن‌مسعود** یقرأ مثل نوره فی‌قلب‌المؤمن. وقال **سعید بن جبیر** عن **ابن‌عباس**، «مثل‌نوره»الّذی اعطی‌المؤمن، قال **محمّد بن ابراهیم البوسنجی**: من قال انّ الّذی فی‌قلب المؤمن هو المخلوق فهو جهمی. وقال **الحسن البصری**: هو نورالقرآن، قال‌الله‌تعالی: «ونورالّذی انزلنا» میگوید مثل نورخدا دردل‌مؤمن، یعنی ایمان که دردل وی‌است وقرآن که‌درسینهٔ وی، «کمشکوة» المشکاة عندالعرب الکوّة غیرالنافذة وهوهاهنا قصبة‌القندیل، وقال **مجاهد**: هی حدائدالقندیل، بعضی مفسّران گفتند مشکاة روزن است، ومصباح قندیل، بعضی گفته‌اند مشکاة قصبهٔ قندیل است و مصباح شعله‌چراغ برسر قصبه، بعضی گفتند مشکاة زنجیراست که قندیل از آن بیاویخته. ومصباح قندیل، بعضی گفتند مشکاة قندیل است ومصباح روشنائی که میدهدازچراغ افروخته، «کمشکوة فیهامصباح» یعنی کمصباح فی‌مشکوة وهوقوله: «المصباح فی‌زجاجة» وخصّ الزجاجة بالذکر

لانّ النور وضوء النار فيها ابين من كل شيء وضوءه يزيد في زجاجة ، ثمّ وصف الزجاجة فقال : «الزجاجة كانّها كوكب درّى» قرأ **ابو عمرو والكسائى** درىء بكسر الدّال والهمز مع المدّ وهو فعيل من الدّرء وهو الدفع، لانّ الكوكب يدفع الشياطين من السّماء وشبّهها بحالة الدفع لانّه يكون في تلك الحالة اضوء وانور. وقيل درّى اى ـ طالع يقال درء النجم اى ـ طلع وارتفع ، ودرء علينا فلان اذا طلع وظهر ، وقرأ **حمزة و ابو بكر** درىء بضم الدّال والهمز مع المدّ والوجه انه فعيل بضمّ الفاء وتشديد العين من الدّرء ايضاً وهو الدفع على ما قدّمناه من الاشتقاق، وفعيل في الصفات على ما حكاه **سيبويه** عن **ابى الخطّاب** قد جاء هذا وفي الاسماء المريق وهو العصفر، وقرأ الباقون درىّ بضم الدّال وتشديد الياء بلا همز، اى ـ شديد الانارة نسب الى الدّر في صفائه وحسنه وان كان الكوكب اكثر ضوء من الدرّ لكنّه يفضل الكوكب بضيائه كما يفضل الدرّ سائر الحبوب بتلألؤه وقيل الكوكب الدرىّ واحد من الكوكب الخمسة العظام وهى **زحل و المريخ و المشترى و الزهرة و عطارد** ، وقيل شبهها بالكوكب ولم يشبهها بالشّمس والقمر لانّ الشّمس والقمر يلحقهما الخسوف والكواكب لا يحلقها الخسوف، « توقّد» بفتح التّاء والواو والدال ومشدّدة القاف على الماضى قرأها مكّى وبصرى يعنون المصباح، والمصباح مذكّر اى ـ اتقد، يقال توقدت النّار اى ـ اتقدت و«توقد» مضمومة وضم الدّال وتخفيف القاف قرأها كوفى غير **حفص** ، والوجه انّه فعل مضارع لما لم يسم فاعله وماضيه اوقدت وانث الفعل على الاسناد الى الزجاجة، والمعنى مصباح الزجاجة فحذف المضاف ، و«يوقد» بالياء مضمومة وتخفيف القاف وضم الدّال قرأها مدنى وشامى و**حفص** ، على اسناد الفعل الى المصباح، والمعنى يوقد المصباح ، «من شجرة » اى ـ من دهن شجرة على حذف المضاف ، « مباركة زيتونة » فزيتونة بدل من شجرة ووصفها بالمباركة لكثرة ما فيها من المنافع هى ادام وفاكهة ودهنها اضوء و اصفى من الادهان ولا يحتاج في استخراجه الى عصّار بل كلّ احد يستخرجه، وهى شجرة تورق من اعلاها الى اسفلها ، وهى اوّل شجرة نبتت في الدّنيا بعد الطوفان

ومنبتها الارض المقدّسة منازل الانبياء والاولياء ، وبارك فيها سبعون نبياً منهم ابراهيم وليس فی الدّنيا شجرة اطول بقاءً منها انها ترف بعد الف سنة ، «وجاء فی الحديث انّ النبیّ (ص) قال : «اللّهم بارك فی الـزيت والزيتون» وقال صلی الله عليه وسلّم : « كلوا الزيت وادهنوا به فانّه شجرة مباركة» . « لاشرقية ولاغربية» ،قال **ابن عباس:** معناه انّها ليست شرقية وحدها حتی لاتصيبها الشّمس عند الغروب ،ولاغربية وحدها حتی لاتصيبها الشّمس بالغداة عند الطلوع ، بـل هی ضاحية للشمس طول النهار تصيبها الشمس عند طلوعها وغروبها ليس يسترها فی وقت من النهار شیء فهی شرقية وغربيّة تأخذ حظّها من الامرين فيكون زيتها اضوء وزيتونها اجود ، وهذا كما يقال هذا الرمان ليس بحلو ولاحامض، ای- ليس بحلو خالص ولا بحامض خالص بل اجتمع فيه الحلاوة والحموضة ، وقيل معناه ليست من المشرق ولامن المغرب بل فی الوسط منهما وهو الشام ، وقال ، **الحسن** : تأويل لاشرقيّة ولاغربيّة انّها ليست من شجر الدّنيا ای ــ هی من شجر الجنّة ولو كانت من الدّنيا لكانت شرقيّة او غربيّة . قال و انّما هو مثل ضربه الله لنوره ، « يكاد زيتها » ای ــ دهنها ، « يضیء » من صفائه،« ولو لم تمسسه نار» ای ـ قبل ان تصيبه النّار، يعنی ضوء زيتها كضوء النّار وان لم تمسسه نار، «نور علی نور »نور النار علی نور الزيّت .

قومی مفسّران گفتند این مثلی است که رب العالمین زد **مصطفی** را ، مشکوة **ابراهیم خلیل** است زجاجه **اسمعیل** ، مصباح **محمّد**(ص)، اورا مصباح خواند چنانکه جای دیگر اورا سراج منیر خواند ، « یوقد من شجرة مباركة » این شجره ابراهیم خلیل است، اورا مبارك خواند که معظم انبیاء از صلب اویند ، «لاشرقیّة ولاغربیّة » ابراهیم نه شرقی بود نه غربی ، یعنی نه ترسا بود که قبلهٔ ایشان جانب شرقی است، ونه جهود که قبلهٔ ایشان جانب غربی است ،همانست که آنجا گفت :«ما كان ابراهيم يهوديـاً ولا نصرانياً ولكن كـان حنيفاً مسلماً » . « يكاد زيتها يضیء » يعنی يكاد محاسن **محمّد** تظهر للناس قبل ان اوحی اليه ، وقيل يكاد نور محمّد وامره يتبيّن للناس ولو لم يتكلّم انه نبیّ ، « نور علی نور » نبیّ من نسل نبیّ ، نور محمّد علی

نور ابراهيم، وعن **ابن عمر** قال: «المشكوة» جوف محمّد «والزجاجة» قلبه، و«المصباح» النور الّذى جعله الله فيه، «لاشرقيّة ولاغربيّة» لايهودىّ ولانصرانى، «يوقد من شجرة مباركة» هو ابراهيم ونور قلب محمّد. وعن **الضحاك** قال: شبه **عبدالمطلب** بالمشكوة و **عبدالله** بالزجاجة **والنبى** بالمصباح، كان فى صلبهما فلمّا خرج من صلبهما بقى صلبهما مظلماً كما تبقى الكوّة مظلمة حين تخرج منها القنديل، و ورث النّبوّة من ابراهيم كما قال. «يوقد من شجرة مباركة» ابىّ كعب گفت: مثلى است كه ربّ العالمين زد بندهٔ مومن را. مشكوة مثل نفس مؤمن است، زجاجة مثل دل بندهٔ مؤمن است آنرا تشبيه بزجاجه كرد از بهر آنكه زجاجه صافى و روشن بود عيبهاى خويش پنهان نكند، همچنين دل بندهٔ مؤمن عيبهاى نفس پنهان نكند منافع و مضارّ خويش در آن بنمايد. قال النبىّ (ص): «انّ لله فى الارض اوانى و هى القلوب فاحب اوانيه اليه اصفاها واصلبها وارقّها، فاصفاها من العيوب واصلبها فى الدّين وارقها على الاخوان». بيمار كه درطلب دارو بود راه وى آنست كه دليل خويش در قاروره بطبيب بردارد تا طبيب در آن نگرد و اورا مداواة كند، رب العزه دل مؤمن را مثل بزجاجه زد از روى اشارت ميگويد، بندهٔ گنه كاررا، بيمارمعصيت را راه آنست كه آب حسرت در قارورهٔ دل بخداوند حكيم مهربان بردارد تا بفضل و كرم خويش در آن نگرد واورا برحمت و مغفرت خويش مداواة كند. «المصباح فى زجاجة» مصباح چراغ ايمان و نور معرفت است درسويداء دل مؤمن و آنرا بچراغ تشبيه كرد كه هر خانه در آن چراغ بود ظاهر و باطن آن روشن بود، ودزد شبرو گرد آن نگردد، ازروى اشارت ميگويد تا چراغ ايمان دردل مؤمن است باطن وى بمعرفت وظاهروى بخدمت آراسته وروشن است راه شيطان دزد بوى فروبسته واز وساوس وى بازرسته، «يوقد من شجرة مباركة» وهى اخلاص لله وحده فمثله مثل الشجرة التف بها الشجر فهى خضراء ناعمة لاتصيبها الشّمس لااذا طلعت ولااذا غربت، فكذلك المؤمن قداجير من ان يصيبه شیء من الفتن فهو بين اربع خلال: ان اعطى شكر، وان ابتلى صبر، وان حكم عدل، وان قال صدق.

« یکادزیتها یضیء » ای ـ یکاد قلب المؤمن یعرف الحق قبل ان یبیّن له لموافقته ایّاه ، « نورعلی نور » قال ابی: فهو یتقلب فی خمسة انوار : قوله نور، وعمله نور، و مدخله نور ، و مخرجه نور، ومصیره الی النور یوم القیامة. و قال **الحسن وابن زید** هذا مثل **للقرآن**، «فالمصباح» هو**القرآن** فکما یستضاء بالمصباح، یهتدی **بالقرآن**، «والزجاجة» قلب المؤمن ، « والمشکوة » فمه ولسانه، « والشجرة المبارکة » شجرة الوحی، «یکادزیتها» یعنی تکاد حجج القرآن تتضح فان لم یقرأ . «نورعلی نور» یعنی القرآن نورمن الله عزّوجل لخلقه مع ما اقام لهم من الدلائل والاعلام قبل نزول القرآن، فازدادوا بذلك نوراً ، وقیل یکاد قلب المؤمن یعمل بالهدی قبل ان یأتیه العلم ، فاذا جاءه العلم ازداد هدی علی هدی ونوراً علی نور. قوله: « یهدی الله لنوره من یشاء » قال **ابن عباس** : یعنی لدینه الاسلام وهو نورالبصیرة ، وقیل یهدی الی الایمان والی **محمّد والقرآن** من یشاء ، یقال هداه الله لدینه وهداه الی دینه ، قال الله عزّوجل: «وهداه الی صراط مستقیم» ، انّ هداکم للایمان و یهدیك صراطاً مستقیماً ، « ویضرب الله الامثال للناس » تقریباً الی الافهام وتسهیلا لسبیل الادراك. « والله بکلّ شیء علیم » .

« فی بیوت » ای ـ ذلك المصباح فی بیوت ، وقیل یوقد فی بیوت ، والبیوت هی المساجد ، قال **ابن عباس** : المساجد بیوت الله فی الارض وهی تضیء لاهل السّماء کما تضیء النجوم لاهل الارض ، وخصّ المصابیح للمساجد لانّها اکرم ما تکون و احسن اذا کانت فیها . قال **ابن بریدة**: هی اربعة مساجد لم یبنها الّا الانبیاء : **الکعبة** بناها **ابراهیم واسمعیل** . فجعلاها قبلة، ومسجد **بیت المقدس** بناه **داود وسلیمان**، ومسجد **المدینة** بناه **رسول الله** (ص)، ومسجد **قبا** اسس علی التّقوی بناه رسول الله (ص)، « اذن الله » اذن اینجا بمعنی امراست یعنی امرالله ورضی چنانکه گفت : « لتخرج النّاس من الظّلمات الی النّور باذن ربّهم » ای ـ بامرربّهم. ودرقرآن اذن است بمعنی ارادت کقوله: «و ماهم بضارین به من احد الّا باذن الله » یعنی بارادته ومشیّته، و بمعنی قضا وقدر، کقوله: « وما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله » ای ـ فبقضائه وقدره،

وبمعنى هدايت كقوله: «وماكان لنفس ان تؤمن الّا باذن الله» اى ـ بهدايته وبمعنى توفيق كقوله: «ومنهم سابق بالخيرات باذن الله»، اى ـ بتوفيقه، وبمعنى اتمام اجل كقوله «ماكان لنفس ان تموت الّا باذن الله»، وبمعنى تكوين كقوله: «كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله»، وبمعنى اباحت كقوله: «فانكحوهنّ باذن اهلهنّ» قوله: «اذن الله ان ترفع» اين رفع اقدارست نه رفع ابنيه ازبهر آنكه درشرع ديوار مسجد بلند كردن وبالادادن مكروه است، وفى الخبر امرنا ان نبنى المساجد جمّا، ورفع اقدار آنست كه بزرگ دارند وسخن بيهوده در آن نگويند وجز از نام خدا در آن نبرند چنانكه گفت: «ويذكر فيها اسمه»، قال **ابن عباس**: يتلى فيه كتابه ويصان عن غير ذكر الله، قال النبى صلّى الله عليه وسلّم: «من سمعتموه ينشد ضالة فى المسجد فقولوا لا ردالله عليك». وفى رواية فقولوا لا وجدت، وطرح رجل نعليه فى المسجد ليلبسهما، فصاح به **عمر بن الخطاب** وقال: اتدرى اين انت؟ وقيل ترفع فيها الحوائج الى الله سبحانه، وقيل ترفع فيها الاصوات بذكر الله وتلاوة القرآن، «يسبح له فيها». قرأ **ابن عامر** و **ابو بكر** يسبّح بفتح الياء على مالم يسم فاعله والوقف على هذه القراءة وعند قوله: «والاصال» وقرأ الاخرون يسبّح بكسر الياء جعلوا التسبيح فعلا للرجال، «يسبّح» اى ـ يصلى له، «فى الغدو والاصال» اى ـ بالغداة والعشى. قال اهل التفسير اراد به الصلوات المفروضات فالّتى تؤدّى بالغداة صلوة الفجر، والّتى تؤدى بالاصال صلوة الظهر والعشائين، لانّ اسم الاصيل بجمعها، وقيل اراد به صلوة الصبح والعصر واليه اشار النبى (ص): «من صلى البردين دخل الجنّة»، وعن **ابن عباس** قال: التسبيح بالغدو و صلوة الضّحى، قال النبى (ص): «من مشى الى صلوة مكتوبة وهو متطهر فاجره كاجر الحاج المحرم، ومن مشى الى تسبيح الضّحى لا ينصبه الّا هو فاجره كاجر المعتمر، وصلوة على اثر صلوة لا لغو بينهما كتاب فى علّيين، وعن **ابى هريرة** قال قال رسول الله: «ما من احد يغدو و يروح الى المسجد و يؤثره على ماسواه الّا وله عندالله عزّوجلّ نزل يعدّ له فى الجنّة كلّما غدا وراح كما انّ احدكم لو زاره من يحب زيارته لاجتهد فى كرامته. ثمّ قال: «رجال»

خص الرّجال بالذّکر فی هذه البیوت لانّه لیس علی النساء جمعة ولاجماعة فی المساجد، و خص التّجارة بالذّکر لانّها اعظم ما یشتغل بها الانسان عن الصلوات والطاعات، واراد بالتّجارة الشری فیکون المعنی لایشغلهم شریً. «ولا بیع عن ذکر الله» ای رفضوا الدّنیا و اشتغلوا بذکر الله، و قیل یبیعون ویشترون واذا حضرت الصلوة قاموا الیها متثاقلین، روی **سالم** عن **ابن‌عمر** انه کان فی السوق فاقیمت الصلوة فقام النّاس واغلقوا حوانیتهم فدخلوا المسجد فقال **ابن‌عمر** :فیهم نزلت. « رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع عن ذکر الله » .

« و اقام الصلوة » ای ــ وعن اقامة الصلوة فحذف الهاء الزائدة لانّ الاضافة تنوب عنه واراد اداها فی وقتها لانّ من اخرّ الصلوة عن وقتها لایکون من مقیمی الصلوة واعاد ذکره اقامة الصلوة مع انّ المراد من ذکر الله الصلوة الخمس لانّه اراد باقام الصلوة حفظ المواقیت. « وایتاء الزّکوة» یعنی وعن ایتاء الزکوة المفروضة اذا حضر وقت ادائها لم یحبسوها، وقیل ایتاء الزکوة اخلاص الطاعة لله قال **مقاتل بن حیان**: هم اهل الصفة روی **ابوهریرة** قال قال رسول الله : « انّ للمساجد اوتاداً الملائکة جلساؤهم یتفقدّونهم وان مرضوا عادوهم وان کانوا فی حاجة اعانوهم» وقال جلیس المسجد علی ثلاث خصال: اخ مستفاد. او کلمة محکمة ، اورحمة منتظرة . وفی بعض الاخبار ینادی منادیوم القیامة: سیعلم اهل الجمع لمن الکرم، الیوم ثلاث مرّات ، ثم یقول این الّذین کانت « لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة » الی آخر الآیه . . . « یخافون یوماً » یعنی یفعلون ذلك من خوف یوم ، « تتقلب فیه القلوب والابصار » یعنی یتحیرون فیه وتضطرب فیه القلوب والابصار، گفته‌اند تقلب القلوب آنست که ازبیم رستاخیز وهول قیامت دلها بچنبر گردن رسد نه بیرون آید ازتن نه در بر آرام گیرد ، همچنانکه گفت : « اذالقلوب لدا الحناجر،» وتقلّب الابصار آنست که چشم ازجای بر آید وخیره بماند چنانکه جائی دیگر گفت : « تشخص فیه الابصار » ، و گفته‌اند تقلب الابصار آنست که چشمها میگردانند تا خود کجا رانند ایشانرا سوی

بهشت یا سوی دوزخ، ونامه‌های کردار از کدام جهت ایشانرا دهند از سوی راست یا از سوی چپ ، و گفته‌اند تقلّب آنست که ایشانرا دردوزخ در عذاب از حال بحال می گردانند گهی «تلفح وجوههم النّار»، گهی «یشوی الوجوه»، گهی «لوّاحة للبشر»، گهی « یسبحون فی النّار علی وجوههم » ، قال **الزجاج** فی معنی الآیة : من کان قلبه موقنا بالبعث والقیامة ازداد بصیرة ورأی ما وعدبه . ومن کان قلبه علی غیر ذلك رأی مایوقن معه بامر القیامة والبعث فعلم ذلك بقلبه و شاهد ببصره فلذلك تقلب القلوب والابصار.

«لیجزیهم الله» یعنی یفعلون ذلك رجاء ان یجزیهم الله، « احسن ماعملوا» ای۔ باحسن ماعملوا ، یرید یجزیهم بحسناتهم، وماکان من مساوی اعمالهم لایجزیهم بها ، « ویزیدهم من فضله » مالم یستحقوه باعمالهم ، « والله یرزق من یشاء بغیر حساب» معناه تفضلا لانّ الجزاء یکون بالحساب ویکون التفضل بغیر حساب . و قیل یعطیه مالایأتی علیه الحساب ، و قیل من غیر حساب ای۔ من حیث لایحتسب ، ثم ضرب لاعمال الکفار مثلا فقال : « والّذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة » السراب شعاع یتخیل کالماء علی الارض نصف النهار حین یشتد الحرّ، وسمّی سراباً لانّه یسرب ای۔ یجری کالماء ، وقیل السراب بخار یرتفع من قعور القیعان فیتکثف فاذا اتصل بها ضوء الشمس اشبه الماء من بعید فاذا دنا منه الانسان لم یره کما کان یراه و هو منه بعید ، والقیعة جمع القاع کالجیرة جمع الجار، وهو ما انبسط من الارض ولم یکن فیه نبات. « یحسبه الظمآن ماء» الظماء العطش وخص الظمآن بالذکر لشدة حاجته الی الماء، واذا انتهی الی ذلك المواضع فلم یجد الماء کانت الدّهشة والحیرة اکثر، « حتی اذا جاء ه » ای ۔ جاء السراب ، « لم یجده کما ظنه ، و قیل لم یجده شیئا ینفعه «ووجد الله عنده»، ای۔ عند عمله ومحاسباً ایّاه، « فوفاه حسابه » ای ۔ حاسبه و اعطاه جزاء اعماله وافیاً غیر مبخوس ولامنقوص، و قیل وجد الله بالمرصاد . فوفاه حسابه الحساب هاهنا الجزاء، وهذا من قول الموبخ سافرغ الی محاسبتك، « والله سریع،

الحساب » اذا حاسب فحسابه سریع ، روی ان **علیّا** عنه سئل کیف یحاسبهم فی حالة واحدة ، فقال کما یرزقهم فی حالة واحدة . این آیت درشأن **شیبة بن ربیعه** فرو آمد مردی بود که درجاهلیت بسان راهبان ترهب کردی در صومعه تنها نشستی ، و صوف پوشیدی در کفر راه دین طلب میکرد ، پس چون اسلام به پیغامبر آمد وی کافر شد . ربّ العالمین اورا مثل زد به تشنه‌ای که سراب بیند بگرمگاه بامید آب بشتابد بآن سراب چون آنجا رسد آب نیابد واز آن ظنّ که می‌برد و آنچه می بیوسید هیچ چیز نه بیند نومید وپرحسرت باز گردد ، اعمال کافر همچنین است می‌پندارد که از آن نفعی وفایده‌ای خواهد دید درقیامت ، چون بآن رسد هباء منثوراً بیند بی‌نفع وبی‌حاصل و آن ظن که می‌برد باطل وامید بی‌حاصل ، قال اهل اللغة : الحساب علی ثلاثة معان : احدها المجازاة بمعنی ان یأخذ الرّجل حقه ویعطی غیره حقه ، والثانی الکفایة من قولهم: حسبی ای کفانی ومنه قوله : «عطاء حساباً» ای کافیا ، والثالث القلیل کما یقال للبخیل هو یعطی بحساب .

« او کظلمات » هذا مثل آخر ضربه الله لاعمال الکفار ، یقول تعالی مثل اعمالهم فی فسادها وجهالتهم فیها ، « کظلمات فی بحر لجّی » وهو العمیق الکثیر الماء ولجّة البحر المکان الّذی یکثر فیه ماؤه و یستدیر ، قال **ابن عیسی** : هو البحر الواسع الذی لایری ساحله ، « یغشاه موج» وهو ما ارتفع من الماء ، «من فوقه موج » متراکم بعضه علی بعض ، من فوق الموج سحاب ، قیل الموج الثانی الرّیح ، وقیل تقدیره موج من بعده موج ای - موج یتبع بعضه بعضاً ، « من فوقه سحاب» ای من فوق الموج الثانی سحاب قد غطی النجوم التی یهتدی بها . قرأ **ابن کثیر** بروایة **قنبل** عنه سحاب بالرفع والتنوین، «ظلمات» بالجرّ علی البدل من فوقه او کظلمات ، و روی **البزی** عن **ابن کثیر** ، سحاب ظلمات باضافة السحاب الی الظلمات کما تقول سحاب رحمة ، وسحاب عذاب ، وقرأ الآخرون سحاب ظلمات کلیهما بالرفع والتنوین فیکون تمام الکلام عند قوله : «سحاب» ثم ابتدأ « ظلمات بعضها فوق بعض» ای هذه

ظلمات بعضها فوق بعض ، ظلمة السحاب وظلمة الموج وظلمة البحر، ظلمات مثل اعمال كفاراست، « بحر لجّى» دل كافر است ، موج من فوقه موج شك است و حيرت كه فرادل كافر نشسته وحق ازوى بپوشيده، سحاب مهرست بردل وى نهاده. **ابن عباس** گفت : كه اين همانست كه رب العزه گفت درصفت كافر: « ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة » ، فهذه الظلمات الثلاث كظلمات البحر ، و قال **ابى بن كعب** فى هذه الآية: الكافر يتقلب فى خمس من الظلم . كلامه ظلمة، وعمله ظلمة ومدخله ظلمة، ومخرجه ظلمة، ومصيره الى ظلمات النار يوم القيامة . و قيل تقدير الآية او كصاحب ظلمات فـى بحر لجّى، دليله حتى « اذا اخرج يده » اى ـ صاحب الظلمات اذا اخرج يده وهى اقرب الاشياء اليه، « لم يكد يريها » ، قال **الفراء** «يكد» صلة اى ـ لم يرها ، والعرب تضع لم يكد موضع الاياس انه لم يرها وتضعه موضع ـ الخطر انه قارب ان لايراها، « ومن لم يجعل الله له نوراً فماله من نور». قال **ابن عباس** من لم يجعل الله له ديناً وايماناً فلادين له، وقيل من لم يهده الله فلا ايمان له ولا يهديه احد.

« الم تر» اى ـ الم تعلم ، « انّ الله يسبح له من فى السموات والارض والطير صافات » باسطات اجنحتهن فى الهواء، خص الطير بالذّكر من جملة الحيوان لانّها يكون بين السماء والارض فتكون خارجة عن حكم من فى السموات والارض ، « كلّ قد علم صلوته وتسبيحه» قال **مجاهد** : الصلوة لبنى آدم والتسبيح لسائر الخلق للنّاس ولغير النّاس، وقيل انّ ضرب الاجنحة صلوة الطير وصوته تسبيحه ، وقيل صلوته على رسوله وتسبيحه لربّه، وفى معنى الآية ثلاثة اوجه : احدها كلّ مسبّح ومصلّ قد علم الله صلوته وتسبيحه ، والثانى كلّ مسبّح ومصلّ منهم قد علم صلوة نفسه وتسبيحه الّذى كلّفه ، والثالث قد علم كل منهم صلوة الله وتسبيحه ، والاوّل اظهر لقولـه : « والله عليم بما يفعلون » .

« ولله ملك السموات والارض » اى ـ خالقهما ومكوّنهما، ومن ملك فى الدّنيا

امراً فتملیکه ایّاه، « والی الله المصیر » مرجع کلّ مملك ومخلوق.

النّوبة الثالثة

قوله تعالی: « الله نورالسموات والارض » الله نور، والنور فی الحقیقة ماینوّر غیره، نور حقیقت آن باشد که غیری را روشن کند، هرچه غیری را روشن نکند آنرا نورنگویند، آفتاب نورست وماه نورست و چراغ نورست. نه بآن معنی که بنفس خود روشنند لکن بآن معنی که منوّرغیرند، آئینه وآب وجوهرامثال آنرا نور نگویند اگرچه بذات خودروشنند زیرا که منوّرغیرنه‌اند، چون حقیقت این معلوم گشت بدان که: « الله نورالسموات والارض » الله است روشن کنندهٔ آسمانها وزمینها برمؤمنان ودوستان مصوراشباح است ومنور ارواح، جمیع الانوار منه، و همهٔ نورها ازوست؛ وقوام همه بدوست، بعضی ظاهروبعضی باطن، ظاهر را گفت: « وجعلنا سراجاً وهاجا »، باطن را گفت: « افمن شرح الله صدره للاسلام فهوعلی نورمن ربّه» نورظاهرا گرچه روشن است ونیکوتبع وچاکرنور باطن است، نورظاهر نورشمس وقمرست، ونورباطن نورتوحید ومعرفت، نورشمس وقمرا گرچه زیبا وروشن است آخرروزی آنرا کسوف و خسوف بود و فردا درقیامت مکدّر و مکوّر گردد، لقوله تعالی: « اذاالشّمس کوّرت »، اما آفتاب معرفت و نور توحید که از مطلع دلهای مؤمنان سربزند آنرا هرگز کسوف وخسوف نبود وتکدیر گرد اونگردد، طلوعی است آنرا بی‌غروب، کشوفی بی کسوف، اشراقی ازمقام اشتیاق. وانشد:

انّ شمس النهار تغرب باللیل   و شمس القلوب لیست تغیب

وبدان که انوارباطن درمراتب خویش مختلف است، اوّل نوراسلام است وبا اسلام نوراخلاص. دیگرنور ایمانست وباایمان نورصدق، سدیگر نوراحسانست وبا

احسان نوریقین . روشنائی اسلام درنور اخلاص است ، وروشنائی ایمان درنورصدق، وروشنائی احسان درنوریقین ؛ اینست منازل راه شریعت ومقامات عامهٔ مؤمنان . باز اهل حقیقت راوجوانمردان طریقت را نوردیگرست وحال دیگر، نورفراست استو با فراست نورمکاشفت ، بازنوراستقامت وبا استقامت نورمشاهدت ، بازنورتوحید و با توحید نورقربت درحضرت عندّیت ، بنده تادرین مقامات بود بستهٔ روش خویش باشد ، ازایدر باز کشش حق آغاز کند جذبهٔ الهی درپیوندد نورهادست درهم دهد، نور عظمت وجلال ، نورلطف وجمال ، نورهیبت ، نورغیرت ، نورقربت نورالوهیت ، نورهوّیت ، اینست که ربّ العالمین گفت : «نورعلی نور» کار بجائی رسد که عبودیت درنور ربوبیت ناپدید گردد ، واین انواربر کمال ،وقربت ذی الجلال در کلّ عالم جز مصطفی عربی رانیست ، هر کسی را ازین بعضی است واورا کلّ است زیرا که او کلّ کمالست ، و جملهٔ جمال وقبلهٔ افضال ، روی **ابوسعید الخدری** قال : کنت فی عصابة فیها ضعفآء المهاجرین وانّ بعضهم یستربعضاً من العری وقاریٔ یقرء علینا و نحن نستمع الی قرائته فجاء النبی صلّی الله علیه وسلّم حتی قام علینا فلمارآه القاریٔ سکت فسلّم فقال : ما کنتم تصنعون ؟ قلنا یا رسول الله قاریٔ یقرء علینا ونحن نستمع الی قرائته، فقال رسول الله الحمدلله الّذی جعل فی امّتی من امرت ان اصبر نفسی معهم، ثم جلس وسطنا لیعل نفسه فینا، ثم قال بیده هکذا فحلق القوم ونورت وجوههم فلم یعرف رسول الله احد، قال وکانوا ضعفاء المهاجرین ، فقال: النبیّ (ص) ابشروا صعالیك المهاجرین بالنّورالتام یوم القیامة تدخلون الجنّة قبل اغنیاء المؤمنین بنصف یوم مقداره خمس مائة عام».

مثل این نورهمانست که **مصطفی** گفته خلق الله الخلق فی ظلمة ثمّ رشّ علیهم من نوره». عالمیان مشتی خاك بودند درظلمت خود بمانده، درتاریکی نهاد متحیر شده ، در غشاوهٔ خلقیت ناآگاه مانده ، همی ازآسمان ازلیّت باران انوار سرمدیّت باریدن گرفت خاك عبهر گشت و سنگ گوهر گشت ، رنگ آسمان و زمین بقدوم

قدم او دیگر گشت ، گفتند خاکی‌است همه تاریکی و ظلمت ، نهادی می باید همه صفا وصفوت ، لطیفه‌ای پیوند آن نهاد گشت ، عبارت از آن لطیفه این آمد که رش علیهم من نوره . گفتند یا رسول‌الله این نوررا چه نشانهاست؟ گفت: «اذا ادخل النور القلب انشرح الصدر»، چون رایت سلطان عادل بشهردر آید غوغارا جائی نماند ، چون سینه گشاده شود بنور الهی همت عالی گردد ، غمگین آسوده شود ، دشمن دوست گردد ، پراکندگی بجمع بدل شود ، بساط بقا بگسترد فرش فنا درنوردد ، زاویهٔ اندوه را درببندد باغ وصال را دربگشاید ، بزبان فقر گوید : الهی کار تو در گرفتی بنیکوئی، بی ما چراغ خود افروختی بمهربانی ، بی‌ما خلعت نورازغیب توفرستادی به بنده نوازی ، بی‌ما چون رهی رابلطف خود باین روز آوردی ، چه بود که بلطف خود بسر بری بی ما .

معروف است ومنقول درآثار که یکی ازعلماء تابعین با لشکراسلام بغزاة روم رفت واورا باسیری گرفتند مدتی در آنجا بماند، رومیانرا دیدروزی که در آن صحرای گرد آمده بودند ، سبب آن پرسید ، گفتند اینجا اسقفی است امام اساقفه که در چهارسال یکبار ازصومعه بیرون آید وخلق را پند دهد ، امروز میعاد بیرون آمدن اوست ، آن‌مرد مسلمان بآن مجلس حاضرشد . و گویند که سی‌هزار کس از رومیان حاضربودند اسقف بمنبر برشد خاموش نشسته وهیچ سخن نمی گفت و خلق تشنهٔ سخن گفتن وی ، آنگه گفت سخن گفتن من بسته شد بنگرید مگرغریبی از اهل اسلام درمیان شماست ؛ گفتندما نمیدانیم و کس را نمی شناسیم ، اسقف بآواز بلند گفت هر که در میان این جمع است از اهل ملت و کیش محمّد تا برخیزد ، آن مسلمان گفت من ترسیدم که برخیزم تغافل کردم ، اسقف گفت اگرشما اورا نمی‌شناسید و او خود را نمی شناسد من او را شناسم ان شاءالله . پس تأمل میکرد و در رویهای مردم تیزمی‌نگرست گفتا چشمش برمن افتاد وبتعجیل گفت : هذا هو ادن

منی : اینست آنکس که من اورا می‌جویم ، برخیزای جوانمرد و نزدیك من آی تا
با توسخن گویم ، مرا گفت تو مسلمانی ؟ گفتم آری مسلمانم ، گفت ازعلماء ایشانی
یا از جهال ، گفتم بآنچه دانم عالمم وآنرا که ندانم متعلمم و درشمار جاهلان نه‌ام ،
گفت من ترا سه مسأله خواهم پرسید مرا جواب ده ، گفتم ترا جواب دهم بدوشرط
یکی آنکه با من بگوئی که مرا بچه شناختی ، وشرط دیگر آنست که من نیزازتو
سه مسأله پرسم ، هردو بدین عهد کردند وپیمان بستند ، آنگه اسقف دهن بر گوش
من نهاد ونرمك بگوش من فرو گفت پنهان از رومیان که : عرفتك بنور ایمانك ، ترا
بنور ایمان و توحید بشناختم که ازروی تو اشراق میزد ، آنگه بآوازبلند ازمن سؤال کرد
که رسول شماباشما گفته که در بهشت درختی است که درهر قصری وغرفه‌ای از آن درخت
شاخی است آنرا در دنیا مثال چیست ؟ گفتم مثال آن درخت در دنیا آفتاب است
قرص او یکی ودرهرسرائی وحجره‌ای از شعاع وی شاخی است ، اسقف گفت صدقت ،
دوم مسأله پرسید که رسول شما خبرداد که اهل بهشت طعام وشراب خورند وازیشان
هیچ حدث نیاید آنرا دردنیا مثال چیست؟ گفتم الجنین فی بطن امه یتغذّی ولایتغوّط .
اسقف گفت صدقت ، سوم مسأله پرسید که رسول خدا خبرداد که روزقیامت لقمه‌ای
وذره‌ای وحبه‌ای صدقات در میزان چون کوهی عظیم باشد آنرا دردنیا مثال چیست؟
گفتم بامداد که آفتاب برآید یاشبانگاه که فرو می‌شود ظللی که بذات خویش
کوتاه بود چون پیش آفتاب بداری دراز بود وبسیار نماید ، اسقف گفت صدقت ،
پس مسلمان از وی پرسید ماعدد ابواب الجنان ؟ فقال ثمانیة ، قال وماعدد ابواب
النیران فقال سبعة ؟ قال ماالّذی هومکتوب علی ابواب الجنّة ؟ مسلمان گفت چون
از وی این سؤال کردم که بردربهشت چه نوشته است اسقف فروماند جواب نمیداد
رومیان گفتند جواب ده تا این مرد غریب نگوید که اسقف نمیداند ، اسقف گفت
اگر این جواب ناچارست با زنارو صلیب راست نمیآید ، زنار بگشادوصلیب بیفکند
و بآواز بلند گفت : المکتوب علی باب الجنّة لااله الاّاللهمحمّد رسول‌الله . رومیان

این سخن شنیدند سنگ انداختند ودشنام دادند ، اسقف روی بآن غریب کرد گفت ازقرآن هیچ چیز حفظ داری؟ گفت دارم واین آیت برخواند «والله یدعوا الی دار السّلام» اسقف بگریست آنگه بآواز بلند گفت ای مردمان از دیدهٔ ماحجاب برداشتند آنك از آسمان میآیند هفتصد ملك باهفتصد هودج آراسته که در آن هودجها ارواح شهداء بآسمان برند ومن یقین میدانم که ازشما هفتصد کس بامن موافقت کنند اکنون درین کرامت نگرید تاازهیچ خصم نترسید وباك ندارید ، آنگه جمعی بسیارازیشان صلیب بشکستند و زنار بگسستند ومسلمان شدند ، و آن منکران وناگرویدگان ایشانرا می کشتند واسقف را نیز بکشتند ، آنگه کشتگانرا بشمردند هفتصد کس بودند یکی بیش نه ویکی کم نه . مقصود ازاین حکایت آنست که نور آن مؤمن موحد در میان مشتی جاحد وکافر میتافت تا اسقف بدید وآن کار برفت . ای جوانمرد اگر مددی از نورغیب بنام تو فرستد غازی ازروم چنان اسیر نبرد که آن مدد نور ترا اسیر برد ، لکن بهیچ علت فرو نیاید وبهیچ سبب سفر نکند ، «مثل نوره» جماعتی مفسران گفتند این «ها» اشارت است بمصطفی صلوات الله علیه که خلقتش نور بود و خلعتش نور بود ونسبتش نور بود ، ولادتش نور بود ومشاهدتش نور بود ومعاملتش نور بود ومعجزتش نور بود ، واو خود درذات خود نورعلی نور بود ، مهتری که در روی او نور رحمت ، درچشم او نور عبرت ، درزبان او نورحکمت ، در میان کتف وی نور نبوّت ، در کف او نورسخاوت ، درقدم او نور خدمت ، درموی او نورجمال ، درخوی او نور تواضع ، درصدر او نور رضا ، در سرّ او نور صفا ، درذات او نور طاعت ، در طاعت او نور توحید ، درتوحید او نور تحقیق ، درتحقیق او نور توفیق درسکوت او نور تعظیم ، در تعظیم او نورتسلیم . شعر :

انّ الرسول لسیف یستضاء به مهنّد من سیوف الله مسلول

قال **الحسین بن منصور** : فی الرأس نورالوحی وبین العینین نورالمناجاة ، وفی السمع نوراليقين ، وفی اللسان نورالبیان ، وفی الصدر نورالایمان ، وفی الطبایع

نورالتسبيح ، فاذا التهب شيء من هذه الانوار غلب على النورالآخر فادخله في سلطانه. فاذا سكن عاد سلطان ذلك النّور اوفر واتمّ مماكان ، فاذا التهب جميعاً صار نوراً على نور. «يهدى الله لنوره من يشاء » يهدى من يشاء بنوره الى قدرته ، وبقدرته الى غيبه . وبغيبه الى قدمه ، وبقدمه الى ازله وابده ، وبازله وابده الى وحدانيته .

«فى بيوت اذن الله ان ترفع » يك قول آنست كه ترفع فيها الحوائج الى الله ، اين بيوت مسجدهاست كه بندگان درآن دعا كنند قصهٔ نياز خويش بالله بردارند و حاجتها عرضه كنند ، نيكو نبود كه بنده خودرا دستمال اطماع هر كس كند و حق جلّ جلاله بخودی خود آنچه بايست ودربايست اوست او راضمان كرده **بشر حافى** گفت : اميرالمؤمنين **على** (ع)را بخواب ديدم گفتم مرا پندى ده گفت: مااحسن عطف الاغنياء على الفقراء طلباً لثواب الله، واحسن من ذلك تيه الفقراء على الاغنياء ثقة بالله چه نيكوست شفقت توانگران بردرويشان براميد ثواب و از آن نيكوتـر تكبّر درويشانست بر توانگران اعتماد بر كرم حق جلّ جلاله «يسبح له فيها» يعنى فى المساجد، فان المساجد بيوت العبادة كما انّ القلوب بيوت الارادة ، ثمّ العابد يصل بعبادته الى ثواب الله، القاصد يصل بارادته الى الله، و يقال القلوب بيوت المعرفة و الارواح مشاهد المحبّة والاسرار مجال التجلى .

« رجال لاتلهيهم تجارة ولابيع عن ذكر الله »لم يقل لايتجرون ولايشترون ولايبيعون بل قال: «لاتلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله.» فانّ امكن الجمع بينهما فلابأس ولكنّه كالمتعذّر الّا على الاكابـر الّذين تجرى عليهم الامور وهم عنها مأخوذون . صفت آن مردانست كه كسب ظاهر ايشان راباز ندارد از ذكر الله ، ظاهرشان باخلق باطنشان درشهود اسماء وصفات حق ، مردانى كه طلب ايشانرا عديل ، وذكر ايشانرا دليل . ومهر ايشانرا سبيل ، دنيا درچشم ايشان قليل . مردانى كه ذكر الله ايشانـرا شعار ، مهر الله ايشانرا دثار ، درگاه لطف الله ايشانرا جاى وقـرار ، همتشان منزه از اغيار ، جمال فردوسند وزين دارالقرار، مغبوط مهاجرانند ومحسود انصار ، برزمين

همی‌روند و همی کنند بایشان افتخار . رجال مردانی که برسرشان تاج و کلاه نه دردلشان جز دوستی الله نه ، در کوی دوست ایشانرا رفیق وهمراه نه ' اذا عظم المطلوب قلّ المساعد ، چه زیان دارد ایشانرا چون در دنیا نفایهٔ بازارها اند ، قلب همه نقدها اند . عیب خواجگانند ورنّه‌مسایگان . لکن نامشان درجریدهٔدوستان، برداشتگان لطفند ، و نواختگان رحمان،دلشان پیوسته بحق نگران ، نشستنشان برخاك ،خفتنشان برزمین ، دستشان‌بالین ، خانه‌شان‌مسجد ، چه زیان دارد ایشانرا این فقر وفاقت چون بیك‌اشارت چشم‌ایشان جهانیانرا باران دهند ، وبیك نظر دل ایشان کافرانرا هزیمت کنند ، وبیك اندوه دل ایشان جبرئیل را فرا راه کنند که : ولاتعدّ عيناك‌عنهم. **ذوالنون‌مصری** گفت : وقتی باران نمیامد ومردم بغایت رنجور بودند و قحط رسیده ، جماعتی باستسقا بیرون رفتند من نیز موافقت کردم **سعدون مجنون** را دیدم گفتم : خلقی بدین انبوهی که می بینی گرد آمده و دستهای نیازسوی او برداشته چه بود که تواشارتی کنی ؟ گفتاروی بآسمان کرد همین کلمه گفت : بحقّ ماجری البارحة.بحق آن رازی که شب دوشین رفت ، هنوز کلمه تمام نگفته بود که باران باریدن گرفت تا بدانی که اشارت دوست بر دوست عزیز بود .

«والّذین کفروا اعمالهم کسراب » الی قوله : «ومن لم یجعل‌الله له نوراًفماله من‌نور» ضرب‌الله مثل‌المؤمن والکافر فجعل اعتقاد المؤمن نوراً و فعله نوراً و مآله فی‌القیامة الی‌النور ، کما قال تعالی : «نورعلی‌نور».وجعل اعتقاد الکافر ظلمة و فعله ظلمة ومآله فی‌القیامة الی الظلمة ، کماقال تعالی : «ظلمات بعضها فوق‌بعض» ثم قال : «ومن لم یجعل‌الله له نوراً فماله من‌نور » قال **الواسطی** : انّ الله لایقرّب فقیراً لاجل فقره ولایبعد غنیاً لاجل غناه ، ولیس للاعراض عنده خطرحتی بها یصل وبهایقطع ولوبذلت له الدّنیا والآخرة ماوصلك به‌ولواخذتها کلّها ماقطعك به‌قرب من قرب‌من‌غیر‌علّة وبعد من بعدمن‌غیرعلّة کماقال عزّوجل : « ومن لم یجعل الله له

نوراً فماله من نور » .

۵ - النّوبة الاولى

قوله تعالى : «**الم تر** » نمی‌بینی ، « **انّ اللّه یزجی سحاباً**» که الله چون آسان وخوش میراند میغ ، «**ثمّ یؤلّف بینه** » آنگه پس فراهم می‌پیوندد پاره های آن ، «**ثمّ یجعله رکاماً** »آنگه آنرا توی‌برتوی می‌افکند ، « **فتری الودق** » رگهای‌باران می‌بینی ، «**یخرج من خلاله** » که‌می‌بیرون‌آیدازرشحه‌هاء آن ، « **وینزل من السماء** » ومی‌فرو فرستد از آسمان ، «**من جبال فیها من برد** » از آن کوهها تکرگ که در آنست ،«**فیصیب به من یشاء**» میرساند آنرا باو که خواهد ، « **ویصرفه عن من یشاء** » ومیگرداند آنرا ازو که خواهد ،« **یکاد سنا برقه**» کامیدو نزدیك بید(۱) که‌باریدن آن میغ ، «**یذهب بالابصار** (٤۳) »دیده‌هاازسرها ربائید .

« **یقلّب اللّه اللیّل والنهار** » اللهشبانروز میبرد ومیآرد [و گیتی میان‌جهانیان از حال بحال‌میگرداند]« **ان فی ذلك لعبرة لاولی الابصار** (٤٤) »در آنچه‌می‌نماید ومیکند دیدور کردنی است خردمندانرا .

«**واللّه خلق کل دابّة من ماء** »الله بیافرید هرجنبنده‌ای‌از آب ،« **فمنهم من یمشی علی بطنه**»هست‌از آن که‌برشکم‌خویش میرود،«**ومنهم من یمشی علی رجلین**» وهست ازآن که بردو پای میرود ، «**ومنهم من یمشی علی اربع** » وهست از آن که برچهارپای میرود ، « **یخلق اللّه مایشاء** » می آفریند الله هرچه خواهد چنانکه خواهد ، « **انّ اللّه علی کل شیء قدیر** (٤۵) » که اللهتواناست برهمه‌چیز .

(۱) باشید (نسخه ج)

« **لقد انزلنا آیات مبیّنات** » فرو فرستادیم سخنان و پیغامهای روشن کرده وپیدا [صواب وحق در آن] ، «**والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم** (٤٦)» والله راه می‌نماید اورا که خواهد براه راست درست .

« **ویقولون** » ومیگویند [منافقان] « **آمنّا بالله وبالرّسول** » ایمان آوردیم وگرویدیم بخدای وبه پیغامبر ، « **واطعنا** »وفرمان برداریم ، «**ثمّ یتولی فریق منهم**» آنگه برگردد از فرمانبرداری گروهی ازیشان ، « **من بعد ذلك** » از پس آن . [طاعت که نمودند] ، « **وما اولئك بالمؤمنین** (٤٧) » و هرگز ایشان گرونده نه اند .

« **واذا دعوا الی الله ورسوله** » وهر گه که ایشانرا باز خوانند باحکم خدای وحکم رسول او، «**لیحکم بینهم** » تا رسول خدای داوری برد میان ایشان ،« **اذا فریق منهم معرضون** (٤٨)» گروهی ازیشان روی میگردانند .

« **وان یکن لهم الحق** » و اگر ایشانرا چیزی ناحق یا دعویی می‌پیش شود ومی واجب آید ، « **یأتوا الیه مذعنین** (٤٩) » بحکم رسول خدا آیند شتابان فرمانبردار بکام .

«**افی قلوبهم مرض**» در دلهای ایشان بیمارئی گمان است ، « **ام ارتابوا** » یا دردستوری تو میشورند ودلهای ایشان نمی آرامد ، « **ام یخافون ان یحیف الله علیهم ورسوله** » یا می‌ترسند که ستم کند الله برایشان و رسول او وداوری گر ، «**بل اولئك هم الظّالمون** (٥٠) » آن همه نه که ایشان ستمکارانند .

« **انّما کان قول المؤمنین** » اینست جززین نه گفتار وپاسخ گرویدگان ، « **اذا دعوا الی الله ورسوله** » آنگه که ایشانرا بازخوانند باخدای و رسول او ، « **لیحکم بینهم** » تا داوری کند میان ایشان ، «**ان یقولوا سمعنا واطعنا** » آنست که گویند شنیدیم وفرمانبرداریم ، « **واولئك هم المفلحون** (٥١) » وایشانند پیروز آمدگان جاویدان .

« ومن يطع اللّه ورسوله » و هر که فرمان برد خدایرا ورسول او را ، « ويخش اللّه ويتقه » و بترسد از خدای و بپرهیزد از خشم او ، « فاولئك هم الفائزون (٥٢) » رستگاران ایشانند .

« واقسموا باللّه جهد ايمانهم » سوگندان میخورند بخدا چندانکه توانند، « لئن امرتهم » اگر ایشانرا فرمائی [که بیرون آیند بغزاة] « ليخرجن » لابد بیرون آیند ، « قل لا تقسموا » گوی سوگند نخورید ، « طاعة معروفة » فرمانبرداری باید بچم [نه بآن دشواری که می پذیرید ونه بآن خواری و آسانی که میروید] ، « ان اللّه خبير بما تعملون (٥٣) » الله آگاه وداناست بآنچه کنید .

« قل اطيعوا اللّه واطيعوا الرسول » گوی فرمان برید الله را وفرستادهٔ اورا، « فان تولوا » پس اگر بر گردند ، « فانما عليه ما حمل » بروآنست که برو نهادند از بار وواجب ، « وعليكم ما حملتم » وبرشما آنست که برشما نهادند از بار وواجب، « وان تطيعوه تهتدوا » و اگر فرمان برید رسول را بر راه راست افتید ، « وما على الرسول الا البلاغ المبين (٥٤) » ونیست بر رساننده مگر رسانیدن آشکارا.

« وعد اللّه الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات » وعده داد الله ایشانرا که که بگرویدند ازشما ونیکیها کردند ، « ليستخلفنهم في الارض » که لابد ایشانرا خلیفت نشاند درزمین، « كما استخلف الذين من قبلهم » چنانکه خلیفت نشاند ایشانرا که پیش ازین بودند ، « وليمكنن لهم دينهم » ودین ایشان ایشانرا باز گستراند ودست دهد وکار وبار سازد ، « الذى ارتضى لهم » آن دین ایشان که ایشانرا بپسندید ، « وليبدلنهم من بعد خوفهم امناً » وایشانرا بجای بیم ایشان از دشمن بی بیمی دهد و آمنی، « يعبدونني لا يشركون بي شيئاً » چنین بود تا آنکه کمرا می پرستند و انباز نگیرند بامن هیچ چیز ، « ومن كفر بعد ذلك » و هر که کافرشود پس از آن ، « فاولئك هم الفاسقون (٥٥) » ایشان آنند که ازدین بیروند .

« واقيموا الصلوة وآتوا الزكوة » بپای دارید نماز وبدهید زکوة مال ،

« **واطیعوا الرّسول** »وفرمان بریدرسول را، « **لعلکم ترحمون** (٥٦) »تامگر ببخشایند بر شما .

«**ولاتحسبنّ الّذین کفروا معجزین فی الارض** » ونپندارید که ناگرویدگان که در زمینند ، بامن بر آیند یاتوانند که بامن کاوند ومرا کم آرند یادر زمین توانند که ازدست بشوند، «**ومأویهم النّار** »وجایگاه ایشان[فردا] آتش،« **ولبئس المصیر** (٥٧)» وبراستی که بدجایگاه است .

« **یاایّها الّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند،« **لیستأذنکم الّذین ملکت ایمانکم** »فرمودتادستوری خواهندازشما،بردگان شما،«**والّذین لم یبلغوا الحلم منکم**» وایشان که بجای مردی نرسیده‌اند ازشما ،« **ثلاث مرّات** »[در شبانروز] سه‌هنگام [بی دستوری شما برشما درنیایند] «**من قبل صلوة الفجر** » پیش ازتمام بام ، « **وحین تضعون ثیابکم من الظهیرة** »وآنگه که جامهٔ خویش از تن بیرون کنید نیم‌روز ، « **من بعد صلوة العشاء** »واز پس نماز حفتن ، «**ثلاث عورات لکم** » که آن سه‌هنگام عورتند شمارا ،« **لیس علیکم ولاعلیهم جناح بعدهنّ**» نیست برشما تنگی[از بار دادن] ونه برایشان [از در آمدن برشما] پس آن سه‌ساعت ، «**طوّافون علیکم بعضکم علی بعض** » بیرون ازآن سه هنگام بستاخ باهم می‌زیبید وبی‌بار برهم میگردید ، «**کذلک یبیّن اللّه لکم الآیات** » همچنین پیدا میکند الله شمارا سخنان خـویش ، «**واللّه علیم حکیم** (٥٨) » والله دانائیست راست‌دان راستکار .

« **واذا بلغ الاطفال منکم الحلم** » وآنگه کـه کودکان شما بمردی رسند ، «**فلیستأذنوا** » فرمودم که دستوری خواهند درآمد را برشما ، « **کما استأذن الّذین من قبلهم** » چنان که ایشان که کودك بودند پیش‌ازاین(۱) دستوری خواستند آنگه که مردشدند ،« **کذلك یبین اللّه لکم آیاته واللّه علیم حکیم** (٥٩) »

«**والقواعد من النّساء**»وبازماندگان ونشستگان ازحیض وحبل،«**اللاتی لایرجون**

(۱) پیش‌فا (نسخهٔ الف)

نکاحاً » ایشان که کدبانوئی(۱) وشویداری نمی بیوسند ، « **فلیس علیهن جناح** » نیست برایشان تنگی ، « **ان یضعن ثیابهن** » که چادرها بنهند [وبی چادر روند] « **غیر متبرجات بزینة** » آنگه که آرایش خودپیدانکند ، «**وان یستعففن خیر لهن**» واگر باچادر روند هم بهست ایشانرا ، «**والله سمیع علیم**(۶۰) » والله شنوائیست دانا.

«**لیس علی الاعمی حرج** »نیست بر نابینا تنگی. «**ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج** » ونه بر لنگ ونه بر بیمار تنگی ازهمخورد بودن با مردمان ، « **ولا علی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم** » و نیست تنگی برشما که چیزی خورید از خانهٔ عیال و فرزندان خویش ، « **او بیوت آبائکم** » یا خانه های پدران خویش ، « **او بیوت امهاتکم** » یا خانه های مادران خویش ، « **او بیوت اخوانکم** » یا خانه های برادران خویش ، « **او بیوت اخواتکم** » یا خانه‌های خواهران خویش ، « **او بیوت اعمامکم** » یا خانه‌های برادران پدران خویش،« **او بیوت عماتکم**»یاخانه‌های خواهران پدران خویش،«**او بیوت اخوالکم**» یا خانه‌های برادران مادران خویش ، « **او بیوت خالاتکم** » یاخانه‌های خواهران مادران خویش ، «**او ماملکتم مفاتحه**» یا خانه‌های بردگان خویش ، «**او صدیقکم** » یا چیزی خورید ازخانهٔ دوست خویش ،« **لیس علیکم جناح** » نیست برشما تنگی ، « **ان تأکلوا جمیعاً او اشتاتاً** » که باهم نان خورید یا پراکنده ،« **فاذا دخلتم بیوتاً** » زمانی که درخانه‌ها شوید« **فسلموا علی انفسکم**»سلام کنید بر کسان خویش، «**تحیة من عندالله** » این سلام نواختی است ازنزدیك خدای ، « **مبارکة طیبة**» برکت کرده درآن سخن پاك نیکوخوش ، « **کذلك یبین الله لکم الآیات** » چنین پیدا میکند الله شمارا سخنان خویش،« **لعلکم تعقلون** (۶۱) » تامگر شما دریابید .

«**انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله** » گرویدگان ایشانند که بگرویدند بخدای ورسول او ،«**واذا کانوا معه علی امر جامع**» و آنگه که با اوباشند برکاری که

(۱) کدیوری (نسخهٔ الف)

ایشانرا بهم آورد؛ «**لم یذهبوا حتّی یستأذنوه**» نروند از نزدیك او تا دستوری خواهند ازاو، «**انّ الّذین یستأذنونك**» ایشان که‌دستوری میخواهند ازتو پس بروند، «**اولئك الّذین یؤمنون باللّه ورسوله**» ایشانند که گرویده‌اند بخدای ورسول او «**فاذا استأذنوك**» هر گه که‌دستوری خواهند از تو. «**لبعض شأنهم**» کاری را از کارهای خویش، «**فأذن لمن شئت منهم**» دستوری ده آنکس را که‌خواهی ازایشان، «**واستغفر لهم اللّه**» و آمرزش‌خواه ایشانرا از خدای، «**انّ اللّه غفور رحیم**(٦٢)» که خدای آمرزگارست ومهربان.

«**لاتجعلوا دعاء الرّسول بینکم**» مکنید بازخواندن پیغامبر در میان خویش، «**کدعاء بعضکم بعضاً**» چون بازخواندن یکدیگر، «**قد یعلم اللّه الّذین یتسلّلون منکم لواذاً**» میداند الله ایشانرا که‌در میان شما بیرون می‌فراز شوند وبیکدیگر باز می‌نشینند وپیش یکدیگر برمی‌ایستند، «**فلیحذر الّذین یخالفون عن امره**» فرمانست تاحذر کنند ایشان که می‌خلاف(١) روند ازرسول وجدا می کنند «**ان تصیبهم فتنة**» که بایشان رسد فتنه‌ای، «**او یصیبهم عذاب الیم**(٦٣)» یا بایشان رسد عذابی دردنمای.

«**الا انّ للّه ما فی السّموات والارض**» وآگاه باشید(٢) وبدانید که الله راست هرچه در آسمانها وزمینها، «**قد یعلم ما انتم علیه**» میداند که‌شما برچه‌اید، «**ویوم یرجعون الیه**» وآن‌روز که ایشانرا باو برند، «**فینبّئهم بما عملوا**» ایشانرا خبر کند بآنچه میکردند؛ «**واللّه بکلّ شیء علیم**(٦٤)» والله بهمه‌چیز داناست.

النّوبة الثانیة

قوله‌تعالی: «الم تر ان‌الله یزجی سحاباً» ای – یسوق سحاباً الی حیث یرید،

---

(١) می‌جز (نسخهٔ الف) (٢) بید (نسخه الف)

«ثم يؤلّف بينه» اى ـ يجمع بين قطع السحاب المتفرّقة بعضها الى بعض، «ثم يجعله ركاماً» متراكماً بعضه فوق بعض ' يقال ركمت المتاع وغيره اذا وضعت بعضه فوق بعض، «فترى الودق» اى ـ المطر، وقيل الودق البرق، وقيل هو المصدر، تقول ودق السّحاب يدق ودقاً، «يخرج من خلاله» اى ـ وسطه، وهو جمع الخلل كالجبال جمع الجبل، معنى آنست كه يامحمّد نبينى الله را كه ميراندميغ آهسته وبادرنگ آنگه پاره پاره باهم ميسازدوطبق طبق درهم مى بندد، آنگه تابرتاميافكند، وتوى برتوى برمينهد تا آب برتابد، وآنگه مجرا درمجرا راست ميكند تا قطره راه يابد، وبرآن مجراها موكلان برگماردتابى فرمان نبارد. روى انّ الله تعالى خلق السّحاب على هيئة الغربال ثم يصب الماء عليه من السّماء صبّاً ثم ينزل منه قطرة قطرة ليكون اقرب الى النفع وانفى للضرر، قوله: «وينزّل من السّماء» من هاهنا لابتداء الغاية لانّ ابتداء الانزال من السّماء، «من جبال» الجبال بدل من السّماء، بدل البعض من الكلّ، و«من» هاهنا ايضاً لابتداء الغاية والضمير فى فيها يعود الى السّماء، «من برد» من هاهنا ليبين انّ الجبال من البرد. والمعنى فى السّماء جبال من برد ينحدر منها البرد على السحاب ثمّ على الارض، فيكون المفعول محذوفاً، اى ـ ينزّل من جبال السّماء برداً، حاصل اين قول آنست كه درآسمان كوهها استاز برد ورب العزه از آن كوهها برد فرومى فرستد برميغ واز ميغ برزمين، قول ديگر آنست كه مراد ازين جبال تكثير وتعظيم است نه عين جبال، چنانكه كسى گويد عند فلان جبال مال، يريد مقدار جبال من كثرته، وباين قول «من جبال» اين «من» صلت است يعنى ينزّل من السماء جبالاً من برد، وقيل البرد ماء جامد خلقه الله فى السّحاب ثمّ ينزل ' وقيل يصير فى الهواء برداً، وقال **ابن عباس**: البردا لثلج، «فيصيب به» اى ـ بالبرد، «من يشاء» يعنى يصيب بنفعه من يشاء ' ويصرف نفعه عن من يشاء، وقيل يصيب بضرره من يشاء فيهلك زرعه وماله، ويصرف ضرره عن من يشاء فلايضرّه ' «يكادسنا برقه» السنا ضوء البرق ولمعانه، «يذهب بالابصار» من شدّة ضوء وبريقه' انّما قال ذلك لانّ من نظر الى البرق

خیف علیه ذهاب البصر ، وقرأ **ابوجعفر** یـذهب بضم الیاء و کسر الهاء من اذهب علی انّ الباء زائدة للتوکید کمایقال مددت ثوبه ومددت بثوبه .

«یقلّب الله اللّیل والنّهار» یصرفهما فی اختلافهما وتعاقبهما یأتی باللّیل ویذهب بالنهار ویأتی بالنهار ویذهب باللّیل روی **ابوهریرة** قال قال **النبی** صلی الله علیه وسلّم : «یوذینی ابن آدم یسب الدّهر وانا الدهر بیدی الامر اقلب اللّیل والنّهار» : قوله : «انّ فی ذلک» ای ـ فی ذلک الّذی ذکرت من هذه الاشیاء ، «لعبرة لاولی الابصار» ای ـ دلالة لاهل العقول والبصائر علی قدرة الله وتوحیده .

«والله خلق کلّ دابّة» **قرأ حمزة و الکسائی** خالق کـل دابة بالاضافة ، «من ماء» ای ـ من نطفة واراد به کلّ حیوان یشاهد فی الدّنیا ولایدخل فیه الملائکة والجن لانّا لانشاهدهم ، وقیل یرید به جمیع المخلوقات ، واصل جمیع الخلق من الماء ، وذلک انّ الله تعالی خلق ماء ثم جعل بعضه ریحاً فخلق منها الملائکة وبعضه ناراً فخلق منها الجن وبعضه طیناً فخلق منه آدم ، وسأل **ابوهریرة رسول الله** (ص) مم خلق الله الخلق ؟ فقال علیه السلام : «من الماء «فمنهم من یمشی» لما اجتمع العاقل مع غیر العاقل جعل الغلبة للعاقل ، فقال فمنهم بلفظ جمع العقلاء ، «من یمشی علی بطنه» کالحیّات والحیتان والدیدان ، «ومنهم من یمشی علی رجلین» کالانسان والطیّر ، «ومنهم من یمشی علی اربع» کالبهائم والسباع ، ولم یذکر من یمشی علی اکثر من اربع ، مثل حشرات الارض لانّهـا فی الصورة کالتی تمشی علی الاربع ، وقیل «یخلق الله مایشاء» یرید به مایمشی علی اکثر من اربع ، وقیل مازاد رجله علی الاربع فاعتماده فی مشیه علی اربع فی الجهات الاربع ، «انّ الله علی کل شیء» ممّا ذکر وبیّن ، «قدیر» قادر علی الکمال .

«لقد انزلنا آیات مبیّنات» ای ـ احکاماً وفرائض ، وقیل علامات ودلائل ، «والله یهدی» یرشد ، «من یشاء الـی صراط مستقیم» الی دین الاسلام ، وقیل الی طریق الجنّة .

« ويقولون آمنّا بالله وبالرسول واطعنا»يعنى المنافقين يقولونه ' «ثم يتولى» يعرض عن طاعةالله ورسوله ، «فريق منهم من بعد ذلك»اى۔من بعدقولهم،« آمنا »ويدعوا الى غيرحكم الله، قال الله عزّوجل : « وما اولئك بالمؤمنين » قيل نزلت هذه الآية فى بشر المنافق كان بينه وبين يهودى خصومة فى ارض فقال اليهودى نتحاكم الى محمّد وقال المنافق نتحاكم الى **كعب الاشرف** فان محمّداً يحيف علينا ، فانزل الله هذه الآية وقال : «واذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم» والرسول بحكم الله ، « اذا فريق منهم معرضون» عن الحكم ' وقيل عن الاجابة .

«وان يكن لهم الحق» اى۔ القضاء لهم لاعليهم، «يأتوا اليه مذعنين» طائعين منقادين ، الاذعان الاسراع الى الطاعة

«افى قلوبهم مرض» اى ۔ كفر و نفاق ، « ام ارتابوا » شكّوا بعد ان آمنوا ، «ام يخافون ان يحيف الله عليهم ورسوله» وضعت كلمة «ام» فى هذين الموضعين بدل بل ؛ وهذا يأتى فى القرآن فى غير موضع و معنى الآية ، انّهم كذلك،وجاء بلفظ الاستفهام لانّه اشدّ فى الذّم والتوبيخ. « بل اولئك» الضّرب عن ان يكون رسول الله يحيف على احد فى حكمه ، « اولئك هم الظالمون » المنافقون الكافرون ' وقيل معناه ليس من جهة الرسول مايرتاب به ولكنّهم كافرون ظالمون لانفسهم حين امتنعوا من الاذعان لحكم الله ورسوله .

« انّما كان قول المؤمنين اذا دعوا الى الله » اى ۔ الى كتاب الله و رسوله ، «ليحكم بينهم» اى ليحكم النبى بينهم بحكم الله الّذى امر به فى القرآن ، «ان يقولوا سمعنا» قول النبى، «واطعنا» امره ، هذاليس على طريق الخبر لكنّه تعليم اداب الشرع، وعلى معنى انّ المؤمنين كذا ينبغى ان يكونوا ، وقول منصوب على انّه خبر كان واسمه فى قوله : « ان يقولوا سمعنا واطعنا ».« و اولئك هم المفلحون » الفائزون الباقون فى النعيم المقيم .

«ومن يطع الله‌ورسوله» قال **ابن عباس** فيماساءه‌وستره، «ويخش الله»على ماعمل من الذنوب، «ويتقه» فيمابعد، وقيل الخشية خوف مع اعتقاد عظم المخشى، والاتقاء الاحتراز من العصيان والتقصيرفى المأمور، «فاولئك هم الفائزون» بالثواب والناجون من العقاب، قرأ **ابوعمرو وابوبكر** «يتّقه» بكسر القاف واسكان الهاء، وقرأ **ابوجعفر ويعقوب وقالون** عن **نافع** «ويتقه» بكسر القاف واختلاس الهاء، وقرأ **حفص** «ويتقه» باسكان القاف واختلاس الهاء، وقرأ الباقون «ويتقهى» بكسر القاف واشباع الهاء، ثمّ رجع الى حديث المنافقين فقال: «واقسموا بالله جهد ايمانهم» جهداليمين ان يحلف بالله‌ولاحلف فوق الحلف بالله يعنى بذلوا فيهامجهودهم لئن امرنامحمّد بالخروج الى الغزولغزونا و ذالك انّ المنافقين كانوا يقولون لرسول‌الله اينماتكن نكن معك، لئن خرجت خرجنا وان اقمت اقمنا وان امرتنا بالجهادجاهدنا، فقال‌الله تعالى: «قل» لهم، «لاتقسموا» لاتحلفوا، تـمّ الكلام ثم‌قال: «طاعة معروفة» اى ـ هذه طاعة معروفة بالقول دون‌الاعتقاد اى ـ امرعرف منكم انكم تكذبون فيه وتقولون مالا تفعلون، هذا معنى قول **مجاهد**، وقيل معناه طاعة بينة خالصة افضل و امثل من يمين باللسان لايوافقها الفعل، وقال **مقاتل بن سليمان**: ليكن منكم طاعةمعروفة، «انّ الله خبير بما تعملون» عالـم بما تظهـرون و ما تضمرون، لايخفى‌عليه شيء من اعمالكم.

«قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول فان تولوا» تعرضواعن طاعته، «فانّماعليه» اى ـ على‌الرسول، «ماحمّل» كلّف وامر به من تبليغ الرسالة وقدبلغها، «وعليكم ماحملتم» من‌الاجابة والطاعة، و قيل انّما عليه ماحمّل و عليكم ماحملتم منسوخ باية‌السيف، «وان‌تطيعوه» فيما يأمركم وينهاكم، «تهتدوا»الى الحقّ والرشد والجنة، «وماعلى‌الرسول الّاالبلاغ المبين» اى ـ التبليغ البيّن. روى عن **علقمة بن وائل الحضرمى** عن ابيه قال سأل **سلمة‌بن يزيدالجعفى** رسول‌الله صلى الله عليه وسلم‌فقال يا نبىّ‌الله ارأيت ان اقام علينا امراء سألونا حقهم و منعونا حقنا فما تأمرنا،فاعرض

عنه ، ثم سأله فاعرض عنه ، ثم قال فی الثالثة اوفی الثانية فجذبه **الاشعث بن قيس** ،فقال رسول الله (ص) : «اسمعوا واطيعوا فانّما عليهم ماحمّلوا! وعليكم ماحمّلتم » ، و قال **ابو عثمان الحيری** : من امر السّنّة علی نفسه قولا و فعلا نطق بالحكمة ، و من امر الهوی علی نفسه قولا و فعلا نطق بالبدعة ، لقول الله عزوجل : « وان تطيعوه تهتدوا» .

«وعدالله الّذين آمنوا منكم وعملوا الصّالحات ليستخلفنهّم فی الارض» **ابو العاليه** گفت سبب نزول اين آيت آن بود كه رسول خدا وياران اوپيش ازهجرت روزگاری در مكه رنجور بودند ونا آمن ازدشمن ، رب‌العزه ايشانرا براذی كفارصبرميفرمود و دستوری قتال نبود ورسول (ص) پنهان و آشكارا بردين اسلام دعوت ميكرد وبراذی كافران صبرهمی كرد تااورا بهجرت فرمودند، چون بمدينه هجرت كرد مهاجران ومسلمانان همچنان نا آمن بودند از دشمنان و پيوسته سلاح داشتندی آخريكی از مهاجران گفت : مايأتی علينا يوم تأمن فيه ونضع السلاح . و خود روزی ما را نبود كه ايمن رويم درزمين مكّه وسلاحها ازدست بنهاده ، ربّ‌العزه در شأن ايشان اين آيت فرستاد وايشانرا بنصرت وامن وتمكين وعده داد فقال تعالی: «وعدالله الّذين آمنوا منكم »، باين قول «منكم» اشارت بمهاجران است، «وليستخلفنهم فی الارض» اين ارض زمين مكه است، وروا باشد كه آيت برعموم رانند ومراد باين ارض همه زمين باشددرديار اسلام كه‌رب‌العزه بساط اسلام در آن بگستراند ودودشرك و كفر باطی ادبار خويش برد ومسلمانانرا انبوهی دهد، چنانكه گفت تعالی وتقدس :«ليظهره علی الدين كلّه» و به قال النبّی (ص): «لايبقی علی الارض بيت مدرولاوبر الاادخله الله كلمة الاسلام بعز عزيز اوذل ذليل، امّاان يعزهم الله فيجعلهم من اهلها ، وامّا ان يذلهم فيدينوالها. » قوله: «يستخلفنّهم فی الارض» ادخل اللام لجواب اليمين المضمرة وتقدير القول فيه يعنی وعدالله وقال والله يستخلفنهم فی الازض، ای ـ ليورثنّهم ارض الكفار من العرب والعجم، فيجعلهم ملوكها و سكّانها وخلفاء هم فيها، «كمااستخلف الّذين من قبلهم » يعنی

بنی اسرائیل حیث اهلك الجبابـرة **بمصر و الشام**، واورثهم ارضهم ودیارهم، قرأ **ابوبکر** عن **عاصم** «کما استخلف» بضم التّاء و کسر اللام علی مالم یسم فاعله، والباقون بفتح التّاء واللام لقوله: «وعدالله» فقوله: «لیستخلفنهم» یعود الیه،فکذلك «کمااستخلف»والمعنی یستخلفنهم، استخلافاً کاستخلافةالّذین من قبلهم. «ولیمکّننّ لهم دینهم الّذی ارتضی لهم» قال **ابن‌عباس**: یوسّع لهم فی‌البلاد حتی یملکوها و یظهر دینهم الاسلام علی سائرالادیان، «ولیبدّلنّهم»قرأ **ابن کثیر و ابوبکر ویعقوب** «ولیبدلنهم» بالتخفیف من‌الابدال، وقرأ الباقون «ولیبدّلنهم» بالتشدید من‌التبدیل، وهمالغتان، وقیل‌التبدیل تغییرالحال‌مع بقاء الاصل، والابدال جعل الشیء مکان الشیء، «من بعد خوفهم امناً» قومی گفتند این خوف وامن هر دو در دنیاست، و جماعتی گفته‌اند که خوف در دنیاست و امن در قیامت، و فی‌ذلك ماروی عن‌النبیّ صلّی‌الله علیه وسلم قال: «یقول‌الله عزّوجل انّی لااجمع علی عبدی خوفین ولاامنین ان‌خافنی فی‌الدّنیا آمنته فی‌الآخرة وان امننی فی‌الدّنیا اخفته فی‌الآخرة».

«یعبدوننی لایشرکون بی‌شیئاً» هذا نعت‌حال یراد به‌الشرط، سیاق این‌سخن برسبیل شرط است میگوید ایشانرا پس ازبیم امن دهیم تا آنگه که مرا می‌پرستند وانبازنگیرند این همچنانست که گفته: «کنتم خیرامة اخرجت للناس» ثم شرط علی ذکر نعت‌الحال فقال: «تأمرون بالمعروف» یعنی مادمتم تأمرون بالمعروف وتنهون عن‌المنکر، رب‌العالمین جل‌جلاله این وعده داد پس وعده وفا کرد ودین اسلام را برهمه دینها غلبه داد ومسلمانانرا نصرت داد ومؤمنان ودوستانرا ازدشمنان آمن کرد، وفی ذلك ماروی **عدی‌بن‌حاتم** قال: بینا اناعندالنبیّ (ص) اذاتاه رجل فشکا الیه الفاقة ثم اتاه آخر فشکا الیه‌قطع‌السبیل ،فقال: یاعدی هل‌رأیت‌الحیرة؟ قلت لم‌ارها، قال فان‌طالت بك‌حیوة فلترینّ‌الظّعینة ترتحل من‌الحیرة حتی‌تطوف بـالکعبة لاتخاف احداًالا الله، ولئن طالت بك الحیوة لتفتحن کنوز **کسری**، قلت

کسری بن هرمز ؟ قال : کسری بن هرمز ، ولئن طالت بك الحیوة لترین الرجل یخرج ملء کفه من ذهب او فضّة یطلب من یقبله منه ولایجد احداً یقبله منه ولیلقین الله احد کم یوم القیامة ولیس بینه وبینه ترجمان یترجم له فلیقولن الم نبعث الیك رسولاً فبلغك؟ فیقول بلی ، فیقول الم اعطك مالا وافضل علیك ؟ فیقول بلی ، فینظر عن یمینه فلایری الّا جهنم وینظر عن یساره فلایری الّا جهنم » ، قال : **عدی** سمعت رسول الله یقول : « اتقوا النار ولو بشق تمرة فمن لم یجد شق تمرة فبکلمة طیبة » ، قال: عدی فرأیتِ الظعینة ترتحل من الحیرة حتی تطوف بالکعبة لاتخاف الا الله ، وکنت فیمن افتتح کنوز **کسری بن هرمز** ولئن طالت بکم حیوة لترون ماقال النبی ّ یخرج ملء کفه. و گفته‌اند درین آیت دلالت روشن است بر خلافت صدّیق و امامت خلفاء راشدین ، لانه بالاجماع لم یتقدمهم فی الفضیلة الی یومنا احدو من بعدهم ، مختلف فیهم فاولئك مقطوع بامامتهم وصدق وعدالله فیهم وهم علی الدین المرضی من قبل الله تعالی ولقد آمنوا بعد خوفهم و قاموا بسیاسة المسلمین والذبّ عن حوزة الاسلام احسن قیام . و فی ذلك ماروی **سعید بن جمهان** عن **سفینة** قال سمعت النبی ّ یقول : « الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم یکون ملکاً » ثم قال **سفنیة لسعید** : امسك خلافة **ابی بکر** سنتین وخلافة **عمر** عشراً وخلافة **عثمان** اثنتی عشرة وخلافة **علیاً** ستاً. وعن **جابر بن عبدالله** قال قال رسول الله (ص): « الخلافة بعدی فی امّتی فی اربعة: **ابی بکر وعمر وعثمان وعلی**ّ »، وقال بعضهم خلفاء الله عزوجل فی الارض ثلاثة: **آدم** فی قوله : « انّی جاعل فی الارض خلیفة » . **وداود** فی قوله : « یا داود انّا جعلناك خلیفة فی الارض » ، و **ابوبکر** فی قوله : « لیستخلفنهم فی الارض » . قوله : « ومن کفر بعد ذلك » اراد بـه کفران النعمة ولم یزد الکفر بالله عزوجل ، « فاولئك هم الفاسقون » العاصون لله ، قال اهل التفسیر اول من کفر بهذه النعمة وجحد حقّها، الّذین قتلوا **عثمان** فلما قتلوه غیّر الله مابهم و ادخل علیهم الخوف حتی صاروا یقتتلون بعدان کانوا اخواناً . روی **حمید بن هلال** قال قال **عبدالله بن سلام** فی **عثمان** : انّ الملائکة لم تزل محیطة

بمدينتكم هذه منذقدمها رسول الله (ص) حتى اليوم فوالله لئن قتلتموه ليذهبن ثم لايعودون ابداً، فوالله لايقتله رجل منهم الّالقى الله اخدام لايدله ر آن سيفه لم يزل مغموداً عنكم ، والله لئن قتلتموه ليسلنّه الله عزوجل عليكم ثم لايغمده عنكم ، امّاقال ابداً واما قال الى يوم القيامة فما قتل نبى قط الاقتل به سبعون الفاً ، ولاخليفة الاقتل به خمسة وثلاثون الفا ، وقيل « من كفر بعد ذلك » يريد به **مسيلمة بن حبيب واهل اليمامة** والمرتدين من هذه الامّة، وعن **ابى بن كعب** عن رسول الله قال: «بشرت هذه الامة بالسناء والرفعة والتمكين فى الدّين ، فمن طلب منهم الدّنيا بعمل الآخرة لم يكن له فى الآخرة نصيب» .

قوله: «واقيموا الصّلوة» يعنى المفروضة ، «و آتوا الزكوة» الواجبة ، «واطيعوا الرّسول» باجابته الى مادعاكم اليه، «لعلّكم ترحمون» فانها من موجبات الرحمة .

«لاتحسبنّ الّذين كفروا» قرأ **ابن عامر وحمزة** «لايحسبنّ» بالياء اى لا يحسبن الّذين كفروا انفسهم معجزين، فيكون المفعول الاوّل محذوفاً ويكون قوله: «معجزين» مفعولاً ثانياً، وقرأ الآخرون «لاتحسبنّ» بالتاء، يعنى لاتحسبنّ يامحمّد ، الّذين كفروا معجزين. «فالّذين كفروا » على هذه القراءة مفعول اول « ومعجزين» مفعول ثان، **وابن عامر وحمزة و عاصم** يفتحون السين، والباقون يكسرونها وهما لغتان. قوله: «معجزين» اى ــ فائتين ، وقيل سابقين ، تقول اعجزه جعله عاجزاً او وجده عاجزاً ونسبه الى العجز . « ومأويهم النار » اى ــ مرجعهم ومنقلبهم وهو استيناف كلام ، «ولبئس المصير» اى ــ لبئس المرجع النّار .

« ياايّها الذين آمنوا ليستأذنكم الّذين ملكت ايمانكم » قال **ابن عباس** : وجّه رسول الله (ص) غلاماً من الانصار يقال لــه **مدلج بن عمرو** الى **عمر بن الخطاب** وقت الظهيرة ليدعوا ، فرأى عمر بحالة كره عمر رؤيته ذلك فقال : يارسول الله وددت لو انّ الله امرنا ونهانا فى حال الاستيذان ، فانزل الله عزوجل هذه الآية ، وقال **مقاتل** نزلت فى **اسماء بنت مرشد** كان لها غلام كبير فدخل عليها فى وقت كــرهته فاتت رسول الله

فقالت: ان خدمنا وغلماننا يدخلون علينا فى حال نكرهها ، فانزل الله تعالى « يا ايّها الّذين آمنوا ليستأذنكم الّذين ملكت ايمانكم » . يعنى العبيد والاماء وانّما اضيف الملك الى اليد لانّ العرب الاولى يتبايعون بالايدى وانما خصّ باليمين تخييراً للكلام واستدراكاً لليمين . «والّذين لم يبلغوا الحلم منكم » من الاحرار ، ليس المراد منهم الاطفال الّذين لم يظهروا على عورات النساء بل الّذين عرفوا امر النساء ولكن لم يبلغوا ، «ثلاث مرّات» اى ـ يستأذنوا فى ثلاثة اوقات ، «من قبل صلوة الفجر» وقت مفارقة الفراش والقيام من النوم ، « وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة » وقت القيلولة ، « ومن بعد صلوة العشاء » وقت النوم والاوى الى الفراش وانّما خصّ هذه الاوقات لانها ساعات الخلوة و وضع الثياب والتكشف ، فامر العبيد والصبيان بالاستيذان فى هذه الاوقات فامّا غيرهم فيستاذنون فى جميع الاوقات ، « ثلاث عورات » قرأ **حمزة والكسائى** و **ابو بكر** ثلاث بنصب الثاء بدلاً من قوله :«ثلاث مرّات » وقرأ الآخرون ثلاث بالرفع على انّه خبر متبداء محذوف و تقديره هذه الاوقات المذكورة ثلاث عورات لكم ، سميّت هذه الاوقات عورات لانّ الانسان يضع فيها ثيابه فتبدوا عورته ، وقيل هذه الاوقات اوقات التجرد وظهور العورة ، فصارت من عورات الزمان فجرى مجرى عورات الابدان ، وقيل هى على اضمار الوقت وتقديره ثلاثة اوقات عورات فحذف المضاف واقام المضاف اليه مقامه ،فلذلك انث الثلاث ، «ليس عليكم ولا عليهم » يعنى العبيد والخدم والصبيان ، « جناح » فى الدخول عليكم بغير استيذان . «بعدهن» اى ـ بعد هذه الاوقات الثلاثة ، « طوّافون عليكم بعضكم على بعض » . تأويله فبعضكم بعد تلك الساعات طوّافون على بعض تتباسطون وتتلاقون وتتعاشرون ولاتحتشمون ، وهذه اشارة الى انه تكثر الحاجة اليهم فلو شرط الاستيذان فى كل مرّة لشق ذلك عليهم ، وصحّ فى الخبر: ان الهرّة ليست بنجسة انّما هى من الطوافين عليكم والطوافات ، يعنى انّها تصحبك اذا خلوت ومن صحبك فى خلوتك واستخلى بك فهو طوّاف عليك شبّهها بالمماليك و خدم البيت الّذين يطوفون على اهلهم للخدمة ،ومنه قول **ابراهيم** انّما الهرّة كبعض اهل البيت ،

وقال **ابن‌عباس** : انّما هي من متاع البيت ، وقيل شبّهها بمن يطوف للحاجة والمسألة يريد انّ الاجر في مواساتها كالاجر في مواساة من يطوف للحاجة والمسألة ، «كذلك» اى- كبيان الاحكام في هذه الآية «يبيّن الله لكم الآيات» الامر والنهى ، «والله عليم» فيما يأمر ، «حكيم» فيما يدبّر. اختلف العلماء في حكم هذه الآية ، فقال قوم هو منسوخ لايعمل به اليوم قيل لابن‌عباس ، كيف ترى في هذه الآية امرنا فيها بما امرنا ولايعمل بها احد؟ فقال **ابن‌عباس**: انّه رفيق حليم يحبّ الستر ولم يكن للقوم ستور ولاحجاب فكان الخدم والولايد يدخلون فربّما يرون منهم مالا يحبّون، فامروا بالاستيذان في تلك العورات وقد بسط الله الرزق واتخذ الناس الستور فرأى انّ ذلك اغنى عن الاستيذان، وذهب قوم الى انها غير منسوخة ، روى عن **موسى بن ابي عائشة** قال سألت **الشعبي** عن هذه الآية «ليستأذنكم الّذين ملكت ايمانكم» امنسوخة هي؟ قال لاوالله مانسخت، قلت انّ الناس لايعملون بها ' قال الله المستعان ، وعن **سعيد بن جبير** في هذه الآية انّ ناساً يقولون نسخت والله مانسخت ولكنّها مما يتهاون به الناس .

قوله : «واذا بلغ الاطفال منكم الحلم» يريد الاحرار الّذين بلغوا ، والحلم رؤيا البالغ ومنه سمّى البلوغ حلماً والمحتلم والحالم البالغ، والحالم النّائم والمتحلم الّذى يرى الرؤيا ، وفي الخبر: من تحلّم في منامه فلايخبرنا بتلعب الشيطان به ، ومعنى الآية اذا بلغ الاطفال من احراركم وارادوا الدخول عليكم فليستأ ذنوا في جميع الاوقات ، «كما استأذن الّذين من قبلهم» اى- كما استأذن الّذين بلغوا و دخلوا من قبلهم ،وقيل يعني الّذين كانوا مع **ابراهيم وموسى وعيسى** عليهم السّلام. «كذلك يبيّن الله لكم آياته» دلالاته واحكامه، «والله عليم حكيم» قال **سعيد بن المسيب** يستأذن الرّجل على امّه انما انزلت هذه الآية في ذلك وسئل **حذيفة** ايستأذن الرّجل على والديه ؟ قال نعم ، ان لم تفعل رأيت منهما ماتكره

قوله: «والقواعد من النساء» يعني العجائز اللاتى قعدن على الولد والحيض من الكبر فلايلدن ولايحضن ' واحدتها قاعد بلاهاء ليدل بحذف الهاء على انّه قعود

كبر، كما قالوا امرأة حامل ليدلّ بحذف الهاء على انه حمل حبل ، وقالوا فى غير ذلك قاعدة فى بيتها وحاملة على ظهرها ، قال **ابن قتيبة** : سميّت المرأة قاعداً اذا كبرت لانّها تكثر القعود، وقيل هنّ العجائز اللّواتى اذا رآهن الرّجال استقذ روهنّ ، فامّا من كانت فيها بقية من جمال وهى محل الشهوة فلاتدخل فى هذه الآية ،« اللاتى لايرجون نكاحاً » اى ـ لايطمعن فى ان تتزوجن لكبرهن،« فليس عليهن جناح ان يضعن ثيابهنّ » عندالرجال وهى الجلباب والرداء الّذى فوق الثياب والقناع الّذى فوق الخمار، » فاماالخمار لايجوز وضعه، وقيل الثياب ، وفى هذه الآية هى الملاحف والاستعفاف هاهنا الاستتار بالملاحف ،« غيرمتبرجات بزينة » اى ـ غير مبديات بزينة والتبرج اظهارمحاسنها الّتى ينبغى ان تسرها ، كالشعر والذراع والنحر والسّاق اى لايقصدن بوضعها ان يظهرن زينتهن، وقيل التبرج هاهناوفى قوله : « ولاتبرّجن تبرج الجاهليّة الاولى» الخروج من البيت ظاهرة الزّينة . « وان يستعففن خير لهنّ» اى ـ التلبس خير لهامن التكشف، « والله سميع » لمايقال ، «عليم» بما يقصد وينوى

« ليس على الاعمى حرج » علماء تفسير مختلفند درسبب نزول ايـن آيت ، **ابن عباس** گفت : چون اين آيت فرو آمد كه : «ولاتأكلوا اموالكم بينكم بالباطل» مسلمانان تحرّج نمودند ازمواكلت نابينا ولنگ وبيمار گفتند ما را نهى كردند از خوردن مال بباطل و بهينۀ اموال طعام است كه درپيش نهند وخورند وايشان عاجزانند وضعفااند و در خوردن مقاومت اصحا نتوانند و برايشان حيف رود و ضيق و آنكه خوردن مال بباطل باشد ، ازين سبب تحرج كردند تا رب العزّة اين آيت فرستاد و ايشانرا رخصت داد درمواكلت ايشان، وباين تأويل «على» بمعنى «فى» است اى ـ ليس عليكم فى مواكلة الاعمى والاعرج والمريض حرج ، **سعيد بن جبير** گفت و **ضحاك** : ضعيفان تحرج مينمودند ازمواكلت اصحّا ازبيم آن كه ايشانرا كراهيت آيد خوردن بـا ما وايشانرا ازآن رنج بود ، و معنى آنست كه برين ضعيفان حرج نيست كه خورند ازخانه‌هاى ايشان كه نام برده‌اند درين آيت .**مجاهد** گفت اصحاب

رسول (ص) بریکدیگر مهربان ومشفق بودند ، وقت بود که ازین ضعیفان یکی در خانهٔ ایشان شدی بطلب طعام ودرخانه ایشان طعام نبودی ورد کردن ایشان بی‌طعام روی نبود همی برخاستندو بخانه‌های خویش وپیوند میرفتند وایشانرا باخودمیبردند طعام خوردن را ، ضعیفان دست بآن طعام نمی‌بردند وتحرج می‌نمودند یعنی که نه مالك طعام ما را خواند و سر طعام آورد تا رب العزه ایشانرا درین آیت رخصت داد.

سعید مسیب گفت . جماعتی صحابه با رسول خدا بغزا رفتند و کلید گنجینها باین ضعیفان وخویشان سپردند و خوردن طعام ایشانرا مباح کردند ایشان خود تحرج نمودند و نخوردند یعنی که ایشان غایبند و در غیبت ایشان طعام ایشان نخوریم تا رب‌العزة ایشانرا باین‌آیت رخصت داد . **حسن** گفت : معنی‌آیت آنست که برنابینا ولنگ وبیمار حرج نیست چون تخلف کند از جهاد ، ایشانرا تخلف از جهاد این آیت رخصت است ، وبقول حسن سخن اینجا تمام شد که: « ولاعلی المریض حرج» پس براستیناف گفت : « ولاعلی انفسکم » ای‌ حرج فی ان تأکلوا من بیوتکم الی آخر الآیة . قومی گفتند « ولا علی انفسکم » تا آخر آیه منسوخ است ،درابتدا درخانه‌های یکدیگر بی‌حجاب میرفتند وطعام که میبافتند میخوردند پس چون آیه آمد که: «لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا » و« لاتدخلوا بیوت‌النبی الاّ ان‌یؤذن لکم الی طعام » این منسوخ گشت، و بیشترین علما برآنند که اینجا نسخ نیست و معنی‌آن است که : ولاعلی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم ، ای‌ لاحرج علیکم ان تأکلوامن اموال عیالکم وازواجکم ، وبیت‌المرأة کبیت الزّوج ، وقیل « من بیوتکم » ای‌ بیوت اولادکم ، جعل بیوت اولادهم بیوتهم لانّ ولدالرّجل من کسبه وماله کماله ، وفی‌الحدیث : « انت و مالك لابیك» « اوبیوت آبائکم اوبیوت امّهاتکم » قرأ **حمزة** وحده امّهاتکم بکسر الالف والمیم جمیعاً . و قرأ **الکسائی** امّهاتکم بکسرالالف وفتح المیم ، و قرأ الباقون بضمّ الالف و فتح‌المیم . « اوبیوت اخوانکم‌اوبیوت اخواتکم اوبیوت اعمامکم‌اوبیوت عمّاتکم‌اوبیوت‌اخوالکم‌اوبیوت

خالاتکـم اوماملکتم مفاتحه » ای ـ بیوت ماملکتم مفاتحه . قال **ابن‌عباس** : عنی بذلك وكيل الرّجل وقيّمه فی ضیعته اوماشیته لابأس علیه ان یأكل من ثمر ضیعته و یشرب من لبن ماشیته ولایحمل ولایدّخر. وقال **الضحاك** : یعنی من بیوت عبیدكم ومما لیككم وذلك ان السیّد یملك منزل عبده،والمفاتح الخزائن لقوله : « وعنده مفاتح الغیب » . **قال عكرمة** : اذا ملك الرّجل المفتاح فهو خازن فلابأس ان یطعم الشیء الیسیر. وقال **السدی** : الرجل یوّلی طعامه غیره یقوم علیه فلابأس ان یأكل منه . وقیل هوولی الیتیم له ان یتناول من ماله ما قال الله : «ومن كان فقیراً فلیأكل بالمعروف ومفاتحه بیده» . « اوصدیقكم » الصدیق هوالّذی صدقك فی مودّته ، وقیل هوالّذی یوافقك فی ظاهره وباطنه . قال **ابن‌عباس** : الصدیق اكبر من الوالدین الا تری انّ اهل النّار لم یستغیثوا بالآباء والامّهات بل قالوا فما لنا من شافعین ولاصدیق حمیم . فرخص الله له ان یأكل من بیته بغیر اذنه ، وقیل هواذا دعاك الی ولیمة فحسب. و كان **الحسن وقتادة** بریان دخول الرّجل بیت صدیقه و التحرم بطعامه من غیر استیذان منه فی الاكل بهذه الآیة ، و دخل **عبدالله بن ادریس علی الاعمش** منصرفا من املاكه وفی كمّه سكر فادخل **الاعمش** یده فی كمّه واخذ من الشكر وقرأ «اوصدیقكم» **ابن‌عباس** گفت این درشأن **حارث بن عمرو** فرو آمد كه بارسول خدا(ص) بغزا شدو **مالك بن زید** راخلیفه كرد براهل خویش، چون بازآمد اورا نزار وضعیف دید، گفت چه رسید تراكه چنین ضعیف گشته‌ای؟ گفت : لـم یكن عندی شیء وتحرجت ان اكل من طعامك بغیر اذنك فانزل الله تعالی « اوصدیقكم » معنی آنست كه بر مسلمانان تنگی نیست وبزهی نیست كه درین خانه ها روند كه نام ایشان درین آیت برند و از طعام ایشان خورند اگرچه ایشان حاضر نباشند بشرط آنكه از آن طعام چیزی برنگیرند كـه بـا خود بیرون آرند ونه از آن زادی سازند ، این رخصتی است كه الله نهاد میان بندگان ولطفی كه بفضل خود كرد با ایشان تا ازدنائت اخلاق وتنگی نظر دور باشند و بخصال حمیده آراسته .

« لیس علیکم جناح ان تـأکـلـوا جمیعاً اواشتاتاً » ، قومی بودند از عرب بنولیث بن بکر از بنی کنانه عادت داشتند کـه تنها نخوردندی بی مهمان ، کس بود ازایشان که بامداد تا شبانگاه منتظرمهمان نشستی یا کسی که با وی طعام خوردی پس اگردرشبانگاه هیچکس نیافتندی طعام خوردندی ، این آیت ایشانرا رخصت آمد که اگرخواهیدباهم طعام خوربد خواهید پراکنده . عکرمه گفت‌درشان‌قومی از انصارفروآمد که چون بایشان مهمان رسیدی طعام نمیخوردند مگربامهمان ، و قومی‌دیگرطعام باهم نمیخوردند ازبیم آنکه یکی بیشترخورد ویکی کمتروبر بعضی ازایشان اجحاف رود، رب‌العزه ایشانرابااین آیت رخصت داد که هردوحالت ایشانرا مباح است ودرآن حرج نه ، اگرخواهند تنها خورند واگرخواهندبجمع ، اشتات جمع شت ای ـ متفرقین ، و شتّی جمع شتیت ، تقول شت‌الشیءُشتاً وشتاتاً، وشتّان اسم‌الفعل بنی‌علی‌الفتح ، وقیل نصب علی‌المصدر وحکی‌فیه‌الکسرایضاً .

« فاذا دخلتم بیوتاً فسلّمو علی انفسکم » یعنی علی اهالیکم واولادکم ، میگوبد چون درخانه‌های خویش روید بر کسان خویش وعیال واولاد خویش سلام کنید ، و فی‌ذلك ماروی انس قال اوصانی رسول‌الله (ص) فقال : « یا انس اسبغ الوضوء یزدفی‌عمرك ،وسلّم علی من لقیت من‌امّتی تکثر حسناتك واذا دخلت‌بیتك فسلّم علی اهل بیتك یکثرخیر بیتك ، وصلی الصّلوة الضحی فانّها صلوة الاوّابین ، وارحم‌الصغیر ووقرالکبیر تکن من‌رفقائی‌یوم‌القیامة » . وقیل اذا دخلتم بیوتاًخالیة لااحد فیه فسلّمو علی انفسکم ای ـ قولوا السّلام علینا وعلـی عباداللهِ الصالحین ، ذکره قتادة وقال: حدثناانّ‌الملائکة تردعلیه،وقال ابن‌عباس : هوالمسجداذادخلته فقل السّلام علینا وعلی عباداللهِ الصالحین . وفی روایة اخری عن ابن‌عباس قال : ان‌لم‌یکن فی‌البیت احد فلیقل‌السّلام علینا من‌ربّنا وعلی عباداللهِ الصالحین ، السلام علی اهل‌البیت‌ورحمة الله . روی جابر قال قال رسول‌الله (ص): «اذا دخلتم‌بیوتکم فسلّموا علی اهلها واذا طعم احدکم طعاماًفلیذکراسم‌اللهِفانّ‌الشیطان اذا سلّم‌احدکم

لم يدخل بيته واذا ذكر اسم الله على طعامه فقال لامبيت لكم ولاعشاء وان لم يسلم حين يدخل بيته ولم يذكر اسم الله على طعامه قال ادركتم العشاء والمبيت. وقيل «اذا دخلتم بيوتا فسلّموا على انفسكم» يعنى على من فيها من المؤمنين. «المؤمنون كلّهم كنفس واحدة» هذا كقوله: «ولاتقتلوا انفسكم». وعن **ابن مسعود** قال قال **رسول الله**(ص) : « السّلام اسم من اسماء الله تعالى فافشوه بينكم فان الرجل المسلم اذا مرّ با لقوم فسلّم عليهم فردّوا عليه كان له عليهم فضل ودرجة بذكره ايّاهم بالسلام فان لم يردّوا عليه من هو خير منهم واطيب » . وعن **ابى هريرة** قال قال **رسول الله**(ص) : «اذا وقف احدكم على المجلس فليسلم فان بدا له ان يقعد فليقعد، واذا قام فليسلم فان الاولى ليست باحق من الآخرة ». وقيل السلام و آمين فى الدعاء والصف فى الصّلوة تكرمة هذه الامّة. ومعنى السلام اى- لكم السلامة منّى ، وقيل السلام اسم من اسماء الله عزوجل والمعنى الله حفيظ عليكم .

« تحيّة من عند الله » نصب على المصدر اى- تحيون انفسكم بما تحيّة، «مباركة طيّبة » مباركة بالاجر طيبة بالمغفرة . « كذلك يبينّ الله لكم الآيات » يعنى اذا اراد الله فرض شيىء عليكم بيّنة هذا البيان، « لعلّكم تعقلون » لكى تعقلوا و تفهموا ، وقيل لتكونوا عقلاء صالحين.

قوله : « انّما المؤمنون الّذين آمنوا بالله ورسوله » اى-المؤمن من آمن بالله ورسوله واطاع رسوله فى جليل الامر و دقيقه،«واذا كانوا معه على امر جامع » كالحجّة والعيدين و كلّ اجتماع فيه، وقيل هو الجهاد ، وقيل مجلس تشاور وتدبير حرب ، « لم يذهبوا » يعنى لم تخر جواعنه ، « حتى يستأذنوه » اى - يستأذنوا **رسول الله** تعظيماً قال المفسرون كان رسول الله اذا صعد المنبر يوم الجمعة واراد الرجّل ان يخرج من المسجد لحاجة اوعذر لم يخرج حتى تقوم بحيال رسول الله بحيث يراه فيعرف انّه انّما قام يستأذن،فيأذن لمن شاء منهم،قال **مجاهد**: واذن الامام يوم الجمعة ان يشير بيده . وقيل هذا اذا لم يكن سبب يمنعه من المقام فان حدث سبب يمنعه من المقام بان يكونوا

فی المسجد، فتحیض منهم امرأة او یجنب رجل او عرض له مرض فلا یحتاج الی الاستیذان:
مفسران گفتند سبب نزول این آیت آن بود که روز خندق رسول خدا و یاوران درحفر خندق مجتمع بودند و آن کاری جامع بود، بعضی منافقان بی فرمان رسول (ص) و بی اذن وی بیرون شدند رب العالمین این آیت فرستاد گفت مؤمنان ایشانند که مطیع خدا و رسولند بهمه‌کار ودرهمه حال وچون در کاری جامع باشند بی‌دستوری رسول (ص) از آن بازنگردند آنگه گفت: «انّ الّذین یستأذنونك اولئك الّذین یؤمنون باللّه ورسوله» اصلی عظیم است دراصول تعظیم سنّت و بزرگداشت آن ومتابعت آن.
« فاذا استأذنوك لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم» ای ـ لمن علمت انّ له عذراً ، **این عمرخطّاب** است که با رسول خدا بود در غزاة **تبوك** دستوری خواست تا باز گردد بااهل خویش رسول خدا اورا گفت: انطلق فواللّه ماانت بمنافق ولامرتاب.
«واستغفر لهم اللّه» ای ـ لمن اذنت له لیزول عنهم بـالاستغفار ملامة الانصراف ، قال **قتادة** هذا ناسخة لقوله تعالی : «لم اذنت لهم» .

«لاتجعلوا دعاء الرّسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً » قال **ابن‌عباس** معناه احذروا دعاء الـرّسول علیکم اذا اسخطتموه فانّ دعاءه موجب لیس کدعاء غیره ، میگوید تعرض سخط **رسول** مکنید واورا بخشم میاورید وازدعاء وی برخود بترسید، اگر اورا بخشم آرید دعاء وی چون دعاء دیگران مپندارید ، وحقیقت دانید که دعاء وی موجب است ودرحال اجابت آید وچون تیری سوی نشانه شود **مجاهد** گفت معنی آنست که : لاتدعوه باسمه کمایدعوا بعضکم بعضاً ، رسول را بنام خویش مخوانید که گوئید یامحمّد یا اباالقاسم ، لکن بنام تعظیم و تبجیل خوانید که یـا نبیّ اللّه یا رسول اللّه ، **فاطمهٔ زهرا** او را میگفت یا رسول اللّه ، ای پدر ، دیگران فرزندان وزنان وخویشان همچنین میگفتند یا رسول‌اللّه ، وقیل معناه اذا دعاکم لامر فعجلوا الاجابة وبادروا الیه کقوله: « استجیبوا للّه وللرسول اذا دعاکم» . ثم رجع الی حدیث المنافقین فقال : «قدیعلم اللّه الّذین یتسلّلون منکم لواذاً » التّسلل

خروج خفياً متلطفاً، واللّواذ، الاستتار بالشيء، يقال لاذ بالشيء يلوذ به لياذاً ولاوذ يلاوذ ملاوذة ولواذاً، قال **الازهری** معنی اللواذ، الخلاف، ای - یخالفون خلافاً، **کلبی** گفت رسول خدا (ص) بروز آدینه خطبه کردی ودر خطبه عیب منافقان گفتی، ایشان چون آن شنیدندی از راست وچپ نظر کردندی تا خود هیچکس از مؤمنان ایشانرا می بیند یا نه، چون کسی ایشانرا ندیدی پوشیده ازمسجد بگوشه‌ای بیرون شدندی، رب العالمین از روی تهدید ووعید گفت: «قد یعلم الّذین یتسللون منکم لواذاً» میداند الله ایشانرا که پنهان در پوشیدگی بیرون میشوند وفردا جزاء ایشان دهد، «فلیحذر الّذین یخالفون عن امره» ای - یخالفون امره «وعن» زیادة، وقیل معناه یعرضون عن امره، وقیل بعد امره، کقوله: «اطعمهم من جوع» ای - بعد جوع، والهاء یعود الی الله وقیل الی النبی، والامر هو من امر الدّنیا، وقیل من امر الاخرة، «ان تصیبهم فتنة» ای - کفر بعد ایمان، وقیل بلیّة تظهر مافی قلوبهم من النفاق، وقیل سلطان جائر یسلّط علیهم، وقیل الفتنة للعوام والبلاء للخواص، وقیل الفتنة مأخوذ بها والبلاء معفوّعنه و مثاب علیه، «اویصیبهم عذاب الیم» عقوبة شدیدة فی الاخرة.

ثم عظّم نفسه فقال: «الا انّ لله مافی السّموات والارض» ملکاً وعبیداً، وقیل دلالة علی وجوده وتوحیده وکمال قدرته، «قد یعلم ما انتم علیه» من الخیر والشر والایمان والنفاق فاحذروا مخالفته، «ویوم یرجعون الیه» یعنی یوم البعث، **قرأ یعقوب** وحده یرجعون بفتح الیاء وکسر الجیم، وقرأ الباقون یرجعون بضم الیاء وفتح الجیم، «فینبئهم بما عملوا» ای یجزیهم باعمالهم ویعاقبهم علیها، «والله بکلّ شیء علیم» لایخفی علیه خافیة فیهما، روی **الاعمش** عن **شقیق بن سلمة** قال: شهدت **ابن عباس** فی الموسم فقرأ سورة النّور علی المنبر وفسّرها فلو سمعت الرّوم لا سلمت.

النّوبة الثالثة

قولهٗ تعالی : « الم‌تر انّ الله یزجی سحاباً » الآیه.. یزجی سحاب عطفه ثمّ یمطر غیث جوده علی اولیائه بلطفه ،ویطوی بساط الحشمة عن ساحات قربه ویضرب قباب الهیبة بمشاهد کشفه وینشر علیهم ازهار انسه ثمّ یتجلّی لهم بحقائق قدسه ویسقیهم بیده شراب حبّه وبعد ما محاهم عن اوصافهم اصحاهم لا بهم ولکن بنفسه ، فالعبارات عن ذلك خرس والاشارات دونها طمس . بر ذوق جوانمردان طریقت سحاب عطف است و باران باران برّ که بلطف خود بر اسرار دوستان می بارد، ازتربت وفا ریحان صفا بردمیده ، آفتاب لطف ازلی بران تافته، درروضهٔ قدس گل انس بشکفیده ازافق تجلّی باد شادی وزیده، رهی را ازدست آب وخاك بربوده. تأخیرودرنك ازپای لطف برخاسته نسیم ازلیّت ازجانب قربت دمیده.

پیر طریقت گفت : الهی توآنی که نورتجلّی بردلهای دوستان تابان کردی چشمه‌های مهر در سرّهای ایشان روان کردی ، وآن دلها را آینهٔ خود ومحل صفا کردی ، تودران پیدا وبه‌پیدائی خود دران دو گیتی ناپیدا کردی، ای نـور دیدهٔ آشنایان وسور دل‌دوستان وسرورجان نزدیکان همه‌تو بودی‌وتوئی ، نه دوری‌تاجویند، نه‌غایبی تاپرسند، نه تراجز بتویاوند ، والله لولا الله ما اهتدینا ؛ آبی وخاکی‌راچه زهرهٔ آن‌بود که‌حدیث قدم کند اگرنه عنایت وارادت قدیم بود ، اگرنه اوبکرم و فضل خود این مشتی خاك را بدرگاه قدم خوددعوت کردی وبساط انبساط درسرای هدایت بسط کردی والاّ این‌سیه گلیم وجود را واین ذرّهٔ خاك ناپاك را کی‌زهرهٔ آن بودی که قدم برحاشیهٔ بساط ملوك نهادی سزای خاك آنست که پیوسته‌منشور عجز خود می‌خواند وپردهٔ بی‌نوائی خودمیزند که :

ما خود زوجود خویش تنگ آمده‌ایم وز روی قضا برسر سنگ آمده‌ایم
اندر گیلان گلیم بدبختی را ماازسیهی بجای زنگ آمده‌ایم

«یقلّب الله اللّیل والنّهار» قال **الواسطی** : ماخالفه احد قطّ ولا وافقه وکلّهم مستعملون بمشیته وقدرته انّی یکون الوفاق والخلاف وهو یقلب اللّیل والنّهار بمافیهما وهو قائم علی الاشیاء وبالاشیاء فی بقائها وفنائها لایؤنسه وجدولایوحشه فقد. هرچه علماء گفتند خبری است و هرچه مشایخ گفتند اثری است و حقیقة الحقّ وراء الخبروالاثر ، میدانی در پیش خلق نهاده وندا کرده که‌ای اهل عالم قدم در میدان نهید ودرحجاب می‌روید هیچ مدانید که کجا میروید ، ومدانید که از کجا میآیید، ازدرگاه علم ما برخیزیدو ببارگاه حکم مافروآیید، کمر بندیدخدمت‌مارا، نظاره کنید مشیّت مارا ، ساخته باشید قدرت مارا ، یا عفو ومغفرت مارا ، یاقهرو عقوبت مارا ، قدرة القدیر تعطـّل کلّ تدبیر ، کسی که‌سرّ او معدن‌راز بود، ودل‌اودر در قبضهٔ نازبود ، وبرپیشانی او نشان اقبال بود، ودر دیدهٔ یقینش نوراعتبار افعال ذی‌الجلال بود ، از اسرار ورموز این کلمات درین آیات آگاهی دارد ، وواقف براین احوال بود ، که ربّ‌العزّه میگوید: « انّ فی‌ذلك لعبرة لاولی الابصار » جائی‌دیگر میگوید : «انّ فی‌ذلك لذکری لمن‌کان له قلب ».

« وعدالله‌الّذین آمنوا منکم‌وعملوا الصّالحات لیستخلفنّکم فی‌الارض» فی الآیة اشارة الی ائمة الّذین هم ارکان الملّة ودعائم الاسلام والناصحون لدین الله وهم اصناف ثلاثة: صنف هم‌العلماءوالفقهاء المرجوع الیهم فی‌علوم الشّریعة من‌العبادات والمعاملات وغیرهاقائمون بالحقّ فی‌توحیدهم بشواهد نفوسهم وحظوظهم یتصّرفون فی‌الاسباب بالحقّ لکنّهم بنفوسهم‌وحظوظهم ومحبّةدنیاهم‌محجوبون‌عن‌حقائق‌التّوحید. وصنف‌هم اهل‌المعرفة واصحاب الحقائق وهم فی‌الدّین کخواص‌الملوك موصوفون بخالص الارادة وحسن القصد وصدق‌النیّة، قائمون‌بالحقّ مع شاهداحوالهم وارادتهم

يتصرّفون فی الاسباب كلّها بالحقّ لكنّهم برؤية احوالهم وارادتهم وشواهد قصودهم محجوبون عن تجريد التوحيد . وصنفهم المخصوصون من المخصوصين بالمعرفة قائمون بالحق يشاهد الحقّ على نهج تجريد التوحيد وتحقيق التفريد فالدّين معمور بهؤلاء على اختلافهم الى يوم القيامة . بدانكه خلفاء زمين كه ربّ العزه درين آيت بايشان اشارت كرده سه گروهند هر گروهى را در توحيد مقامى معلوم است ودر اظهار بندگى حدّى محدود ، اول علماء دين اسلامند و فقهاء شريعت ، حافظان ملّت وناصحان امّت ، حدّ ايشان در اظهار بندگى تا طمع معرفت وخوف عقوبت بيشتر نباشد وثمرهٔ توحيد ايشان مقصور است بر سلامت اين جهان وعافيت آن جهان ، اسلام و ايمان ايشان از الطاف وامداد حق است لكن بشوائب اغراض وشواهد حظوظ نفس ممزوج است ، فطرت ايشان مغلوب اوصاف بشرّيت حيات ايشان در معرض رسوم وعادت ، ودر عالم عبوديّت ايشانرا مترسمان اهل لااله الاالله گويند، باوصاف بشريّت از عالم حقايق محجوب باشند، بهشتيانند لكن حال ايشان چنان است كه جنيد گفت بانورى كه هؤلاء حشو الجنّة ولها اصحاب غير هؤلاء ، حشو الجنة اسراؤها واصحاب الجنة امراؤها ، امّا گروه ديگر كه ايشانرا خاصگيان مملكت گويند قوام ايشان باخلاص طاعت است وصحّت ارادت وصدق افتقار ونيّت، از شوائب اغراض وحظوظ نفس دورند واز فتور وتراجع محروس، لكن دست بشريت آينهٔ صفات ايشان بر ديدهٔ ايشان عرضه ميكند تا قيام خويش بامداد حقّ بر بساط توحيد مى بينند آن ديدن ايشان در آئينهٔ صفا اوقات خويش ، ايشان را بر بساط هستى ميدارد معذورند لكن از عالم نيستى دورند ، رؤيت صدق و مطالعهٔ شواهد اخلاص سدّى گشت ميان ايشان وميان عالم نيستى، ومرد تا بعالم نيستى نرسد حقايق توحيد روى بوى ننمايد . گروه سوّم خاص الخاصند باقامت حق قائمند نه بقيام خويش، حيات ايشان بفتوح تجريد است نه بروح تجيند ، از حول وقوّت خويش محرّرند و از

ارادت وقصد خویش مجرّد، در دایرهٔ اعمال واحوال ننمایند ودر اسر تصرّف واختیار نه‌اند، ومنشور سعادت وشقاوت نخوانند وازسراپردهٔ غیبشان بیرون نیارند ودرجرايد محو واثباتشان ثبت نکنند. مثل ایشان باقهر ربوبیّت مثل گوی است درخم چوگان سلطان، گویند آن باید که درخم چوگان سلطان باشیم، آنگه خواه گوی براست اندازد وخواه بچپ، آن گروه اوّل مخلصانند همه از او بینند، گروه دوم عارفانند باو بینند، گروه سوّم موّحدانند همه اورا بینند، آن دو گروه درشواهد خدمتند اززحمت تفرقه بازنرسته، سومین گروه درعین صحبتند بنقطهٔ جمع رسیده، ویك نفس درصحبت بودن به از هزار سال در خدمت زیستن. **احمد خضرویه** سجاده‌ای فرستاد بر **بویزید بسطامی** واز او بنامه درخواست تا بران نماز کند **بویزید** در جواب نامه نبشت که: جمعت عبادة الاوّلین والآخرین وجعلتها فی مخدّة وامرت بوضع الرأس علیها لیکون نومی جوازاً لها. وهم ازاین باب است حکایت **جنید** و **شبلی** که براهی میرفتند، **جنید** گفت فرا**شبلی** که یکساعت باخداباش تامن بتوبازآیم، **جنید** برفت و**شبلی** درقران‌خواندن ایستاد، جنید بازآمد بانگی بروی زد که تراگفتم بخدای مشغول باش؟ شبلی گفت من چنان دانسته‌بودم که چون قرآن خوانم باو مشغول باشم، جنید گفت ندانی که هر که با خدا بود دم نتواند زد؟ شبلی آنچه گفت از تفرقت گفت، وجنید جواب ازنقطهٔ جمع داد، همچنین نامهٔ **احمد خضرویه** که به‌بویزید نبشت ازتفرقت نبشت و **بویزید** از نقطهٔ جمع جواب کرد، در خبراست که **موسی عمران** چون خواست که بمناجات حق رود در محلتهای **بنی اسرائیل** طواف میکرد قصّه‌ها استدعا میکرد تا درحضرت عزّت عرضه میکند وبآن بهانه با حق مناجات میکند وخطاب ازلی می‌شنود هرچند که غبار تفرقت موسی عزیز تر بود ازنقطهٔ جمع همه اولیاء وصدّیقان، امّا دراضافت برسول ما صلوات الله علیه در عین تفرقت بود تاازمحلتها قصّه‌ها دریوزه می‌بایست کرد تابدان بهانه باحق سخن

بسیار کند ورسول ما صلوات‌الله علیه که نقطهٔ جمع مرید سدة وی بود اورا باستدعاء قصّه‌ها حاجت نبود بلکه عزت خود بلعصمت اومیگفت: «و کلاً نقص علیك من انباء الرسل» الآیة.

پایان مجلد ششم تفسیر کشف‌الاسرار

از اول سورهٔ مریم تا آخر سورهٔ النور

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد ششم

جزء شانزدهم

۱۹-سورةمريم (۹۸آية)

صفحه

مقدمه الف

۱- النوبة الاولى

ترجمه آيات۱ تا ۱۵ ازسورةمريم ۱-۲

النوبة الثانية

محل نزول وتعداد آيات وكلمات وحروف ۳

تفسير بسم‌الله الرحمن الرحيم واشتقاق و فضيلت آن ۴

تفسير آية (۱) «كهيعص» ۵

تفسير آية (۲) «ذكر رحمت ربك عبده زكريا» ۶

تفسير آية (۳) «اذ نادى ربه نداء خفيا» ۶

تفسير آية (۴) «قال رب انى وهن العظم منى واشتعل الرأس شيبا...» ۷

تفسير آية(۵) «وانى خفت الموالى من ورائى وكانت امرأتى عاقراً...» ۸

تفسير آية (۶) «يرثنى ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضياً» ۸

تفسير آية (۷) «يا زكريا انا نبشرك بغلام...» ۹

تفسير آية (۸) «قال رب انى يكون لى غلام...» ۱۰

تفسير آية (۹) «قال كذلك قال ربك...» ۱۰

صفحه

تفسير آية (۱۰) «قال رب اجعل لى آية...» ۱۱

تفسير آية (۱۱) «فخرج على قومه من المحراب ...» ۱۱

تفسير آية (۱۲) «يا يحيى خذ الكتاب بقوة ...» ۱۲

تفسير آية (۱۳) «وحنانا من لدنا و زكوة وكان تقيا ...» ۱۴

تفسير آية (۱۴) «وبراً بوالديه ولم يكن جباراً عصياً» ۱۴

تفسير آية (۱۵) «وسلام عليه يوم ولد و يوم يموت ويوم يبعث حياً...» ۱۴

النوبة الثالثة

تأويل «بسم الله الرحمن الرحيم» ۱۶

تأويل «كهيعص» ۱۶

سخنان پيرطريقت ۱۷

تأويل حروف «كهيعص» ۱۸

سخنان پيرطريقت ۱۹

تأويل «ذكر رحمت ربك عبده زكريا» ۱۹

تأويل «اذ نادى ربه نداء خفيا» ۲۰

تأويل «قال رب انى وهن العظم منى ...» ۲۰

تأويل «انى خفت الموالى من ورائى ...»

وقصۀ يحيى وزكريا ۲۱

صفحه

۲ـ النوبة الاولى

ترجمه آیات ۱۶ تا ۳۸ از سورهٔ مریم ۲۳ـ۲۶

النوبة الثانية

تفسیر آیة (۱۶) « واذکر فی الکتاب مریم اذانتبذت من اهلها ...» ۲۶

تفسیر آیة (۱۷) « فاتخذت من دونهم حجابا ... » ۲۷

تفسیر آیة (۱۸) « قالت انی اعوذ بالرحمن منك ان کنت تقیاً» ۲۷

تفسیر آیة (۱۹) « قال انما انا رسول ربك لاهب لك غلاما زکیا » ۲۸

تفسیر آیة (۲۰) « قالت انی یکون لی غلام ...» ۲۸

تفسیر آیة (۲۱) »قال کذلك قال ربك ...» ۲۸

تفسیر آیة (۲۲) « فحملته فانتبذت به مکاناً قصیا » ۲۹

تفسیر آیة (۲۳)« فاجاء ها المخاض...» ۳۰

تفسیر آیة (۲۴) « فناديها من تحتها الاتحزنی ...» ۳۱

تفسیر آیة (۲۵) « وهزی الیك بجذع النخله ...» ۳۲

تفسیر آیة (۲۶) « فکلی واشربی وقری عیناً ...» ۳۳

تفسیر آیة (۲۷) « فاتت به قومها تحمله ...» ۳۳

تفسیر آیة (۲۸) « یا اخت هارون ما کان ابوك امرأ سوء ...» ۳۴

تفسیر آیة (۲۹) « فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا » ۳۵

تفسیر آیة (۳۰) « قال انی عبدالله آتانی الکتاب ...» ۳۶

تفسیر آیة (۳۱) « و جعلنی مبارکا أینما کنت ...» ۳۷

تفسیر آیة (۳۲) « وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جباراً شقیاً » ۳۷

تفسیر آیة (۳۳) « والسلا علی یوم ولدت ...» ۳۸

تفسیر آیة (۳۴) « ذلك عیسی بن مریم قول الحق الذی فیه یمترون» ۳۸

تفسیر آیة (۳۵) « ما کان لله ان یتخذ من ولد ...» ۳۹

تفسیر آیة (۳۶) « وان الله ربی وربکم ...» ۳۹

تفسیر آیة (۳۷) « فاختلف الاحزاب من بینهم...» ۳۹

تفسیر آیة (۳۸) » اسمع بهم وابصر...» ۳۹

النوبة الثالثة

تأویل « واذکر فی الکتاب مریم » ۴۰

تأویل« قالت انی اعوذ بالرحمن منك ان کنت تقیاً » ۴۰

تأویل« قالت انی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر...» ۴۰

تأویل« فاجاء ها المخاض الی جذع النخلة...» ۴۱

تأویل «قد جعل ربك تحتك سریاً » ۴۱

تأویل « انی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا » ۴۲

تأویل « وجعلنی مبارکا اینما کنت» ۴۳

تأویل « والسلام علی یوم ولدت» ۴۳

داستان عیسی و پیر زاهد ۴۴

۳ـ النوبة الاولى

ترجمه آیات ۳۹ تا ۶۰ از سورهٔ مریم ۴۵ـ۴۸

النوبة الثانية

تفسیر آیة (۳۹)« وانذرهم یوم الحسرة ...» ۴۸

صفحه

تفسیر آیة (٤٠) « انانحن نرث الارض و من علیها و الینا یرجعون» ٤٩
تفسیر آیة (٤١) « واذ کر فی الکتاب ابرهیم انه کان صدیقاً نبیاً» ٤٩
تفسیر آیة (٤٢) « اذقال لابیه ...» ٥٠
تفسیر آیة (٤٣) « یا ابت انی قد جاءنی من العلم مالم یأتك ..» ٥٠
تفسیر آیة (٤٤) « یا ابت لاتعبد الشیطان ان الشیطان کان للرحمن عصیاً » ٥١
تفسیر آیة (٤٥) « یا ابت انی اخاف ...» ٥١
تفسیر آیة (٤٦) «قال اراغب انت عن آلهتی یا ابرهیم...» ٥١
تفسیر آیة (٤٧)« قال سلام علیك سأستغفرلك ربی انه کان بی حفیا » ٥٢
تفسیر آیة (٤٨) « واعتزلکم ...» ٥٢
تفسیر آیة (٤٩)«فلما اعتزلهم...» ٥٢
تفسیر آیة (٥٠) « ووهبنا لهم من رحمتنا ...» ٥٣
تفسیر آیة (٥١) « واذ کر فی الکتاب موسی انه کان مخلصاً ...» ٥٣
تفسیر آیة (٥٢) « وناديناه من جانب الطور الایمن ...» ٥٣
تفسیر آیة (٥٣) « ووهبنا له من رحمتنا اخاه هارون نبیاً » ٥٤
تفسیر آیة (٥٤) «واذ کر فی الکتاب اسمعیل ...» ٥٤
تفسیر آیة (٥٥)«و کان یأمر اهله بالصلوة والزکوة . . » ٥٥
تفسیر آیة (٥٦) « واذ کر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیاً » و تفسیر ٥٥
آیة (٥٧) «ورفعناه مکاناً علیا» ٥٥
تفسیر آیة (٥٨) «اولئك الذین انعم‌الله علیهم ... » ٥٨

صفحه

تفسیر آیة (٥٩) «فخلف من بعد هم خلف ... » ٥٩
تفسیر آیة (٦٠) «الا من تاب و آمن و عمل صالحا . . .» ٦٠

النوبة الثالثة

تأویل « وانذرهم یوم الحسرة » ٦٠
تأویل « انا نحن نرث الارض ومن علیها» ٦١
تأویل «واذ کر فی الکتاب ابرهیم انه کان صدیقاً نبیا» ٦١
تأویل«واذ کر فی الکتاب موسی انه کان مخلصاً» ٦٢
تأویل «اولئك الذین انعم‌الله علیهم من النبیین» ٦٣
تأویل «فخلف من بعدهم خلف» ٦٤
تأویل « الا من تاب و آمن و عمل صالحاً» ٦٤

٤ـ النوبة الاولی

ترجمه آیات ٦١ تا ٩٨ از سوره مریم ٦٤ـ٦٨

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (٦١) «جنات عدن التی وعد الرحمن . . .» ٦٩
تفسیر آیة (٦٢) « لایسمعون فیها لغواً الا سلاماً... » ٦٩
تفسیر آیة (٦٣)«تلك الجنة التی نورث من عبادنا...» ٧٠
تفسیر آیة (٦٤) « وما نتنزل الا بامر ربك... » ٧١
تفسیر آیة (٦٥) «رب السموات والارض وما بینهما... » ٧٢
تفسیر آیة (٦٦) « یقول الانسان أ اذا مامت...» ٧٢
تفسیر آیة (٦٧) «اولایذکر الانسان انا خلقناه من قبل...» ٧٣

صفحه

تفسیر آیة (۶۸) «فوربك لنحشر نهم والشیاطین ... » ۷۳
تفسیر آیة (۶۹) « ثم لننزعن من كل شیعة ...» ۷۴
تفسیر آیة (۷۰) «ثم لنحن اعلم بالذین هم اولی بها صلیا ... » ۷۴
تفسیر آیه (۷۱) « وان منكم الا واردها ... » ۷۴
تفسیر آیة (۷۲) « ثم ننجی الذین اتقوا ... » ۷۵
تفسیر آیة (۷۳) « واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ... » ۷۶
تفسیر آیة (۷۴) «وكم اهلكنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثاً ورئیا» ۷۷
تفسیر آیة (۷۵) «قل من كان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا...» ۷۷
تفسیر آیة (۷۶) «ویزیدالله الذین اهتدوا هدی ... » ۷۷
تفسیر آیة (۷۷) « افرأیت الذی كفر بآیاتنا ... » ۷۸
تفسیر آیة (۷۸) «اطلع الغیب ام اتخذ عندالرحمن عهداً» ۷۸
تفسیر آیه (۷۹) « كلا سنكتب ما یقول ... » ۷۹
تفسیر آیة (۸۰) «ونرثه ما یقول و یأتینا فردا . . .» ۷۹
تفسیر آیة (۸۱) «واتخذوا من دون الله آلهة لیكونوالهم عزا» ۷۹
تفسیر آیة (۸۲) « كلاسیكفرون بعبادتهم ویكونون علیهم ضداً» ۸۰
تفسیر آیة (۸۳) « الم تر انا ارسلنا الشیاطین علی الكافرین . . .» ۸۰
تفسیر آیة (۸۴) «فلا تعجل علیهم انما نعدلهم عداً» ۸۰
تفسیر آیة (۸۵) «یوم نحشر المتقین الی الرحمن و فدا» ۸۱

صفحه

تفسیر آیة (۸۶) «ونسوق المجرمین الی جهنم ورداً» ۸۱
تفسیر آیة (۸۷) «لایملكون الشفاعة الا من اتخذ عندالرحمن عهداً» ۸۲
تفسیر آیة (۸۸) «وقالوا اتخذ الرحمن ولداً» ۸۳
تفسیر آیة (۸۹) « لقدجئتم شیئاً اداً » ۸۳
تفسیر آیة (۹۰) «تكاد السموات یتفطرن منه . . . » ۸۳
تفسیر آیة (۹۱) « ان دعوا للرحمن ولدا» ۸۳
تفسیر آیة (۹۲) « وماینبغی للرحمن ان یتخذولدا» ۸۳
تفسیر آیة (۹۳) «ان كل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبدا» ۸۳
تفسیر آیة (۹۴) لقدا حصیهم و عدهم عدا» ۸۴
تفسیر آیة (۹۵) «و كلهم آتیه یوم القیمة فردا» ۸۴
تفسیر آیة (۹۶) «ان الذین آمنوو عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا» ۸۴
تفسیر آیة (۹۷) « فانمایسرناه بلسانك ... » ۸۵
تفسیر آیة (۹۸) «وكم اهلكنا قبلهم من قرن...» ۸۵

النوبة الثالثة

تأویل «جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب» ۸۵
تاویل «رب السموات و الارض و ما بینهما» ۸۶
سخنان پیر طریقت ۸۷
تأویل « و یقول الانسان أ اذا مامت » ۸۷

صفحه
تأویل « فوربك لنحشرنهم» ۸۷
تأویل « وان منكم الا واردها» ۸۸
تأویل «یوم نحشرالمتقین الی الرحمن وفدا » ۹۰
داستان ممشاد دینوری که درحال نزع بود ۹۰

صفحه
تأویل «ان‌الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم‌الرحمن ودا» ۹۱
سخنان پیرطریقت ۹۱
داستان نامهٔ بو سلیمان دارانی ببویزید ۹۱
وبقیه تأویل«ان الذین‌آمنواوعملوا الصالحات» ۹۱

جزء شانزدهم

۲۰-سورة طه- (۱۳۵آیة)

۱- النوبة الاولی
ترجمه‌آیات از ۱ تا ۲٤ ازسوره طه ۹۳-۹۵
النوبة الثانیة
محل نزول وتعداد آیات وکلمات و حروف ۹۵
تفسیرآیة (۱) «طه» ۹٦
تفسیرآیة(۲)«ماانزلناعلیك‌القران‌لتشقی» ۹۷
تفسیرآیة (۳) «الا تذکرةلمن‌یخشی» ۹۷
تفسیرآیة (٤) «تنزیلا ممن‌خلق‌الارض والسموات العلی» ۹۸
تفسیرآیة (۵) «الرحمن علی العرش استوی» ۹۸
تفسیرآیة (٦) «له مافی السموات وما فی‌الارض‌وما تحت الثری» ۹۹
تفسیرآیة (۷) «وان تجهر بالقول فانه یعلم السرو اخفی» ۱۰۰
تفسیرآیة (۸) «الله الا اله الا هوله الاسماء الحسنی» ۱۰۰
تفسیرآیة (۹) «وهل اتیك حدیث موسی» ۱۰۱
تفسیرآیة (۱۰)«اذ رأی ناراً فقال‌لاهله امکثوا... » ۱۰۱
تفسیرآیة (۱۱) «فلما اتیها نودی یا موسی» ۱۰۲
تفسیرآیة (۱۲) « انی انا ربك فاخلع نعلیك... » ۱۰۳
تفسیرآیة (۱۳) «وانا اخترتك‌فاستمع لما یوحی» ۱۰٤
تفسیرآیة(۱٤) «اننی‌اناالله‌لا اله الاانا فاعبدنی... » ۱۰٤
تفسیر آیة (۱۵) « ان ساعة آتیة... » ۱۰۵
تفسیر آیة (۱٦) « فلا یصدنك عنها... » ۱۰۵
تفسیرآیة (۱۷) «وما تلك بیمینك یا موسی» ۱۰۵
تفسیرآیة (۱۸) «قال هی عصای‌اتوکؤ علیها...» ۱۰٦
تفسیرآیة (۱۹) «قال القها یاموسی.. » ۱۰۷
تفسیرآیة (۲۰) «فالقیها ...» ۱۰۷
تفسیرآیة (۲۱)«قال خذها ولاتخف ۱۰۷

صفحه

تفسیر آیة (۲۲) « واضمم یدك الی جناحك ...» ۱۰۸
تفسیر آیة (۲۳) «لنریك من آیاتنا الکبری...» ۱۰۸
تفسیر آیة (۲۴) «اذهب الی فرعون انه طغی» ۱۰۸

النوبة الثالثة

تأویل «بسم الله الرحمن الرحیم» ۱۰۹
تأویل «طه» ۱۰۹
تأویل «ما انزلنا علیك القران لتشقی» ۱۰۹
تأویل «الا تذکرة لمن یخشی» ۱۱۰
تأویل «تنزیلا ممن خلق» ۱۱۰
تأویل «الرحمن علی العرش استوی»
وگفتار شیخ الاسلام انصاری در استواء خداوند برعرش ۱۱۱
تأویل «وان تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی» ۱۱۲
تأویل «الله لا اله الا هو» ۱۱۲
تأویل «هل اتیك حدیث موسی اذرأی ناراً» ۱۱۲
تاویل «فاخلع نعلیك» ۱۱۳
تاویل «وما تلك بیمینك یاموسی» ۱۱۳
تاویل «واضمم یدك الی جناحك» ۱۱۴
تاویل «لنریك من آیاتنا الکبری» ۱۱۴
سخنان پیر طریقت ۱۱۴

۲- النوبة الاولی

ترجمه آیات ۲۵ تا ۵۴ ازسورهٔ طه ۱۱۵ _ ۱۱۷

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (۲۵) «قال رب اشرح لی صدری» ۱۱۸
تفسیر آیة (۲۶) « ویسرلی امری» ۱۱۸
تفسیر آیة (۲۷) «و احلل عقدة من لسانی» ۱۱۸
تفسیر آیة (۲۶)«واجعل لی وزیرا من اهلی» ۱۱۹
تفسیر آیة (۳۰) « هرون اخی » ۱۱۹
تفسیر آیة (۳۱) « اشدد به ازری» ۱۱۹
تفسیر آیة (۳۲)« واشرکه فی امری » ۱۱۹
تفسیر آیة (۳۳) « کی نسبحك کثیرا » ۱۱۹
تفسیر آیة (۳۴) « ونذکرك کثیرا» ۱۲۰
تفسیر آیة (۳۵)«انك کنت بنا بصیراً» ۱۲۰
تفسیر آیة (۳۶)«قال قد اوتیت سؤلك یاموسی » ۱۲۰
تفسیر آیة (۳۷)« ولقد مننا علیك مرة اخری » ۱۲۰
تفسیر آیة (۳۸) اذ اوحینا الی امك مایوحی» ۱۲۰
تفسیر آیة (۳۹)«ان اقذفیه فی التابوت فاقذفیه فی الیم... » ۱۲۰
داستان ولادت موسی وافکندن اوبرشط نیل ۱۲۱
تفسیر آیة (۴۰) «اذتمشی اختك هل ادلکم . . .» ۱۲۴
داستان رفتن موسی نزد شعیب وشبانی او ۱۲۵
تفسیر آیة (۴۱) «واصطنعتك لنفسی» ۱۲۶
تفسیر آیه (۴۲)«اذهب انت واخوك بآیاتی» ۱۲۶
تفسیر آیة (۴۳)«اذهبا فرعون انه طغی» ۱۲۶
تفسیر آیة (۴۴)«فقولا له قولا لینا...» ۱۲۶
تفسیر آیة (۴۵) «قالا ربنا اننا نخاف» ۱۲۷
تفسیر آیة (۴۶) «قال لاتخافا انني معکما اسمع واری» ۱۲۸
تفسیر آیة (۴۷)« فاتیاه فقولا انا رسولا ربك . . . » ۱۲۹

صفحه

تفسیر آیة(٤٨)«انا قداوحی الینا . . .» ١٣٠
تفسیر آیة (٤٩)« قال فمن ربکما یا موسی» ١٣٠
تفسیر آیة (٥٠) «قال ربنا الذی اعطی کل شیٔ خلقه ثم هدی» ١٣٠
تفسیر آیة (٥١)« قال فمابال القرون الاولی» ١٣١
تفسیر آیة (٥٢)«قال علمها عندربی فی کتاب لایضل ربی ولاینسی» ١٣١
تفسیر آیة (٥٣) «الذی جعل لکم الارض مهداً . . .» ١٣٢
تفسیر آیة (٥٤)« کلواوارعوا انعامکم...» ١٣٢

النوبة الثالثة

تأویل « قال رب اشرح لی صدری» ١٣٢
تأویل «اذهب الی فرعون انه طغی» ١٣٣
تأویل «واشرکه فی امری» ١٣٤
تأویل « قداوتیت سؤلك یاموسی» ١٣٤
تأویل « فقولاله قولا لیناً لعله یتذکر اویخشی» ١٣٦

٣- النوبة الاولی

ترجمه آیات ٥٥ تا ٧٣ ازسورهٔ طه ١٣٧-١٣٩

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (٥٥)«منهاخلقناکم و فیها نعیدکم . . .» ١٤٠
تفسیر آیة(٥٦)« ولقداریناه آیاتنا کلها فکذب وابی» ١٤١
تفسیر آیة (٥٧) «قال اجئتنالتخرجنامن ارضنا بسحرك یاموسی» ١٤١
تفسیر آیة (٥٨) «فلنأتینك بسحرمثله...» ١٤١
تفسیر آیة(٥٩) «قال موعدکم یوم الزینة...» ١٤١
تفسیر آیة ٦٠)«فتولی فرعون و فجمع کیده ثم اتی» ١٤٢
تفسیر آیة (٦١)«قال لهم موسی ویلکم لاتفتروا علی الله کذباً ...» ١٤٢
تفسیر آیة (٦٢)«فتنازعواامرهم بینهم...» ١٥٢
تفسیر آیة (٦٣) « قالوا ان هذان لساحران . . .» ١٤٢
تفسیر آیة (٦٤) «فاجمعوا کیدکم...» ١٤٥
تفسیر آیة (٦٥) « قالوا یا موسی اما ان تلقی . . .» ١٤٥
تفسیر آیة (٦٦)«قال بل القوافاذا حبالهم وعصیهم . . .» ١٤٥
تفسیر آیة (٦٧)« فاوجس فی نفسه خیفة موسی» ١٤٦
تفسیر آیة (٦٨) «قلنا لاتخف انك انت الاعلی» ١٤٦
تفسیر آیة(٦٩)«والق مافی یمینك ...» ١٤٦
اقسام سحرو داستان عصای موسی ١٤٧
تفسیر آیة (٧٠) «فالقی السحرة سجداً قالوا امنا برب هرون وموسی» ١٤٧
تفسیر آیة (٧١) قال آمنتم له قبل ان آذن لکم ...» ١٤٧
تفسیر آیة (٧٢) قالوالن نؤثرك...» ١٤٨
تفسیر آیة (٧٣)«انا آمنا بربنالیغفرلنا...» ١٤٩

النوبة الثالثة

تأویل «منهاخلقناکم وفیها نعیدکم» ١٤٩
تأویل «ولقداریناه آیاتنا کلها..» ١٥١
تأویل « انا آمنا بربنالیغفرلناخطایانا» ١٥٣

٤- النوبة الاولی

ترجمه آیات ٧٤ تا ١٠١ ازسورهٔ طه ١٥٣

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (٧٤)«انه من یأت ربه مجرماً ...» ١٥٧
تفسیر آیة (٧٥)«ومن یأته مؤمناً قدعمل الصالحات . . .» ١٥٨
تفسیر آیة (٧٦)«جنات عدن تجری من تحتها الانهارخالدین فیهاوذلك جزاء من تزکی» ١٥٨
تفسیر آیة (٧٧)«ولقد اوحینا الی موسی ان اسربعبادی . . .» ١٥٩

صفحه

تفسیر آیة (۷۸) «فاتبعهم فرعون بجنوده...» ۱۶۰
تفسیر آیة (۷۹) «واضل فرعون قومه وماهدی» ۱۶۰
تفسیر آیة (۸۰) « یا بنی اسرائیل قد انجینا کم من عدو کم ...» ۱۶۰
تفسیر آیة (۸۱) « کلوا من طیبات مارزقنا کم . . . » ۱۶۱
تفسیر آیة (۸۲) «وانی لغفار لمن تاب .. » ۱۶۱
تفسیر آیة (۸۳) «وما اعجلك عن قومك یاموسی» ۱۶۱
تفسیر آیة (۸٤) «قال هم اولاء علی اثری...» ۱۶۲
تفسیر آیة (۸۵) «قال فانا قدفتنا قومك من بعدك واضلهم السامری» ۱۶۲
تفسیر آیة (۸٦) «فرجع موسی الی قومه غضبان اسفا» ۱۶۲
تفسیر آیة (۸۷) «قالوا ما اخلفنا موعدك بملکنا...» ۱۶۲
تفسیر آیة (۸۸) «فاخرج لهم عجلا جسداً له خوار...» ۱٦٤
تفسیر آیة (۸۹) «افلا یرون الا یرجع الیهم قولا .. » ۱٦٤
تفسیر آیة (۹۰) «ولقد قال لهم هرون من قبل...» ۱۶۵
تفسیر آیة (۹۱) «قالو لن نبرح علیه عاکفین...» ۱۶۵
تفسیر آیة (۹۲) «قال یاهرون مامنعك اذرأیتهم ضلوا» ۱۶۵
تفسیر آیة (۹۳) «الاتتبعن...» ۱۶۵
تفسیر آیة (۹٤) «قال یابن ام لاتأخذ بلحیتی ولابرأسی....» ۱۶۵
تفسیر آیة (۹۵) «قال فما خطبك یا سامری» ۱۶۶
تفسیر آیة (۹٦) «قال بصرت بمالم تبصروا به...» ۱۶۶

صفحه

تفسیر آیة (۹۷) «قال فاذهب فان لك فی الحیوة ان تقول لامساس...» ۱۶۸
تفسیر آیة (۹۸) «انما الهکم الله الذی لااله الاهووسع کل شیء علماً» ۱۶۸
تفسیر آیة (۹۹) کذلك نقص علیك من انباء ماقد سبق .. » ۱۶۸
تفسیر آیة (۱۰۰) «من اعرض عنه فانه یحمل یوم القیمة وزرا» ۱۶۸
تفسیر آیة (۱۰۱) «خالدین فیه وساء لهم یوم القیمة حملا.. » ۱۶۸

النوبة الثالثة

تأویل «انه من یأت ربه مجرما...» ۱۶۹
تأویل «وانی لغفار لمن تاب و وآمن. . .» ۱۷۰
تأویل «وما اعجلك عن قومك یا موسی. . .» ۱۷۱

۵ـ النوبة الاولی

ترجمه آیات ۱۰۲ تا ۱۲۳ از سورهٔ طه ۱۷۲ـ۱۷۵

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (۱۰۲) « یوم ینفخ فی الصور. . .» ۱۷۵
تفسیر آیة (۱۰۳) «یتخافتون بینهم ان لبثتم الاعشرا» ۱۷٦
تفسیر آیة (۱۰٤) « نحن اعلم بما یقولون.. .» ۱۷۷
تفسیر آیة (۱۰۵) «ویسئلونك عن الجبال...» ۱۷۷
تفسیر آیة (۱۰٦) «فیذرها قاعاً صفصفا» ۱۷۸
تفسیر آیة (۱۰۷) «لاتری فیها عوجا ولاامتا» ۱۷۸

	صفحه
تفسیر آیة (۱۰۸) «یومئذیتبعون الداعی ... »	۱۷۸
تفسیر آیة (۱۰۹) «یومئذلا تنفع الشفاعة.. »	۱۷۸
تفسیر آیة (۱۱۰) «یعلم‌مابین ایدیهم...»	۱۷۹
تفسیر آیة (۱۱۱) «وعنت الوجوه‌للحی القیوم ...»	۱۷۹
تفسیر آیة (۱۱۲) «ومن یعمل من الصالحات وهو مؤمن ولایخاف ظلماً»	۱۷۹
تفسیر آیة (۱۱۳) «و کذلك انزلناه ... »	۱۸۰
تفسیر آیة (۱۱٤) «فتعالی الله الملك الحق... »	۱۸۰
تفسیر آیة(۱۱۵) «و لقد عهد ناالی آدم ... »	۱۸۱
تفسیر آیة (۱۱٦) «واذ قلناللملائکة اسجدوالادم ... »	۱۸۲
تفسیر آیة (۱۱۷) «فقلنا یاآدم ...»	۱۸۲
داستان هبوط آدم	۱۸۲
تفسیر آیة (۱۱۸) «ان لك الا تجوع فیها ولاتعری»	۱۸۳
تفسیر آیة (۱۱۹) «وانك لاتظمئوافیها ولا تضحی»	۱۸۳
تفسیر آیة (۱۲۰) «فوسوس الیه الشیطان ...»	۱۸۳
تفسیر آیة(۱۲۱) «فا کلامنهافبدت‌لهما سوآتهما...»	۱۸٤
تفسیر آیة(۱۲۲)«ثم اجتباه‌ربه...»	۱۸٤
تفسیر آیة (۱۲۳) «قال اهبطا منها جمیعا ...»	۱۸٤

النوبة الثالثة

تأویل «یوم ینفخ‌فی‌الصور»	۱۸۵
تأویل «یومئذ لاتنفع‌الشفاعة .. »	۱۸٦
تأویل «فتعالی اللهالملك الحق...»	۱۸۸
تأویل «ولا تعجل بالقران ...»	۱۸۸
تأویل «ولقد عهد نا الی آدم من قبل»	۱۸۹
تأویل «واذ قلنا للملائکة اسجدوا الادم »	۱۸۹
گفتارپیری ازپیران طریقت دربارهٔ آدم	۱۹۰

٦ـ النوبة الاولی

ترجمه‌آیات ۱۲٤تا۱۳۵ از سورهٔ طه	۱۹۲ـ۱۹٤

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (۱۲٤) «ومن اعرض عن ذکری ...»	۱۹٤
تفسیر آیة (۱۲۵) «قال رب‌لم حشرتنی اعمی .. »	۱۹۵
تفسیر آیة (۱۲٦)«قال کذلك اتتك آیاتنا فنسیتها...»	۱۹۵
تفسیر آیة (۱۲۷) «وکذلك نجزی من اسرف..»	۱۹٦
تفسیر آیة (۱۲۸) افلم یهدلهم...»	۱۹٦
تفسیر آیة (۱۲۹)«ولولا کلمة سبقت‌من ربك...»	۱۹٦
تفسیر آیة (۱۳۰) «فاصبر علی ما یقولون...»	۱۹۷
تفسیر آیة (۱۳۱) «ولا تمدن‌عینیك ..»	۱۹۸
تفسیر آیة (۱۳۲) «وأمر اهلك بالصلوة واصطبرعلیها..»	۱۹۹
تفسیر آیة(۱۳۳)« وقالوالولایأتینابآیة‌من ربه ...»	۱۹۹
تفسیر آیة (۱۳٤) «ولو انا اهلکنا هم بعذاب من قبله ...»	۱۹۹

	صفحه
تفسیر آیة (۱۳۵) «قل کل متربص فتربصوا ...»	۲۰۰
النوبة الثالثة	
تأویل «ومن اعرض عن ذکری...»	۲۰۰
تأویل «ولولا کلمة سبقت من ربك»	۲۰۲
تأویل «فاصبر علی مایقولون...»	۲۰۲
تأویل «ولا تمدن عینیك ...»	۲۰۳
داستان لقمان سرخسی	۲۰۴
تأویل «وامر اهلك بالصلوة واصطبر علیها...»	۲۰۴
تأویل «لانسئلك رزقا نحن نرزقك...»	۲۰۵
تأویل «قل کل متربص فتربصوا...»	۲۰۶

جزء هفدهم

۲۱- سوره الانبیاء (۱۱۲ آیة)

۱-النوبة الاولی	
ترجمه آیات از ۱ تا ۱۸ از سورة الانبیاء	۲۰۷-۲۰۹
النوبة الثانیة	
محل نزول وتعداد آیات وکلمات وحروف وفضیلت سورة الانبیاء وتعیین آیات منسوخه	۲۰۹
الجزء السابع عشر	
تفسیر آیة (۱) «اقترب للناس حسابهم...»	۲۱۰
تفسیر آیة (۲) «ما یأتیهم من ذکر من ربهم ...»	۲۱۰
تفسیر آیة (۳) «لاهیة قلوبهم...»	۲۱۱
تفسیر آیة (٤) «قال ربی یعلم القول فی السماء والارض...»	۲۱۲
تفسیر آیة (۵) «بل قالوا اضغاث احلام ...»	۲۱۲
تفسیر آیة (٦) «ماآمنت قبلهم من قریة...»	۲۱۳
تفسیر آیة (۷) «وما ارسلنا قبلك الا رجالا...»	۲۱٤
تفسیر آیة (۸) «فسئلوا اهل الذکران کنتم لایعلمون»	۲۱٤
تفسیر آیة (۸) «و ما جعلنا هم جسداً ...»	۲۱٤
تفسیر آیة (۹) «ثم صدقنا هم الوعد...»	۲۱۵
تفسیر آیة (۱۰) «لقد انزلنا الیکم کتابا ...»	۲۱۵
تفسیر آیة (۱۱) «وکم قصمنا من قریة...»	۲۱۵
تفسیر آیة (۱۲) «فلما احسوا بأسنا...»	۲۱۵
تفسیر آیة (۱۳) «لاترکضوا...»	۲۱۵
تفسیر آیة (۱٤) «قالوا یاویلنا...»	۲۱٦
تفسیر آیة (۱۵) «فما زالت تلك دعویهم...»	۲۱٦
تفسیر آیة (۱٦) «وما خلقنا السماء والارض وما بینهما لاعبین»	۲۱۷
تفسیر آیة (۱۷) «لو اردنا ان نتخذ لهواً ...»	۲۱۷
تفسیر آیة (۱۸) «بل نقذف بالحق علی الباطل...»	۲۱۷

صفحه

النوبة الثالثة

تأویل «بسم‌الله الرحمن الرحیم» ۲۱۸
تأویل «اقترب للناس حسابهم» ۲۰۹
تأویل «فسئلوا اهل‌الذکر...» ۲۲۱
تاویل «وکم قصمنا من قریة .» ۲۲۲
سخنان پیرطریقت ۲۲۳

۲- النوبة الاولی

ترجمه آیات ۱۹ تا ۳۳ از سورة الانبیاء ۲۲۳-۲۲۵

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (۱۹) « وله من فی‌السموات والارض ...» ۲۲۵
تفسیر آیة (۲۰) «یسبحون‌اللیل‌والنهار لایفترون» ۲۲۶
تفسیر آیة (۲۱) «ام‌اتخذوا آلهة . . .» ۲۲۶
تفسیر آیة (۲۲) «ولوکان فیهما آلهة الاالله . . . » ۲۲۶
تفسیر آیة (۲۳) « لایسئل عما یفعل... » ۲۲۶
تفسیر آیة (۲۴) « ام اتخذوا من‌دونه. . » ۲۲۷
تفسیر آیة (۲۵) « وما ارسلنامن قبلك من‌رسول...» ۲۲۸
تفسیر آیة (۲۶) « و قالوا اتخذالرحمن ولدا ... » ۲۲۹
تفسیر آیة (۲۷) « لایسبقونه بالقول ...» ۲۲۹
تفسیر آیة (۲۸) « یعلم مابین ایدیهم وما خلفهم...» ۲۲۹
تفسیر آیة (۲۹) « و من یقل منهم...» ۲۲۹
تفسیر آیة (۳۰) « اولم‌یرالذین کفروا . . . » ۲۳۰
تفسیر آیة(۳۱)« وجعلنافی‌الارض رواسی...» ۲۳۱
تفسیر آیة (۳۲) « وجعلناالسماء سقفاً ...» ۲۳۱
تفسیر آیة (۳۳) « وهوالذی‌خلق‌اللیل والنهار ...» ۲۳۱

النوبة‌الثالثة

تأویل «وله‌من‌فی‌السموات‌والارض» ۲۳۲
تأویل «لوکان فیهما آلهة ...» ۲۳۳
تأویل « لایسئل‌عمایفعل‌وهم یسئلون...» ۲۳٤
تاویل « ام اتخذوا من دونه آلهة ...» ۲۳٤
تأویل « اولم‌یرالذین کفروا ...» ۲۳۵
تأویل « وهوالذی خلق اللیل والنهار ...» ۲۳۵
تأویل « والشمس‌والقمر کل‌فی‌فلك یسبحون » ۲۳٦

۳- النوبة‌الاولی

ترجمه‌آیات ۳٤ تا ۵۰ ازسورة الانبیاء ۲۳٦-۲۳۹

النوبة‌الثانیة

تفسیر آیة (۳٤) «وماجعلنالبشرمن قبلك‌الخلد ...» ۲۳۹
تفسیر آیة (۳۵) « کل‌نفس‌ذائقة الموت...» ۲۳۹
داستان وفات مصطفی (ص) ۲٤۰
تفسیر آیة(۳٦) « واذرآك الذین کفروا ...» ۲٤۷
تفسیر آیة (۳۷) « خلق‌الانسان‌من عجل ...» ۲٤۸
تفسیر آیة (۳۸) « یقولون‌متی هذالوعد ... » ۲٤۹

	صفحه
تفسير آية (۳۹) « لويعلم الذين كفروا ...»	۲۴۹
تفسير آية (۴۰) «بل تأتيهم بغتة ...»	۲۴۹
تفسير آية (۴۱) «ولقد استهزئ برسل ...»	۲۴۹
تفسير آية (۴۲) «قل من يكلؤكم ..»	۲۵۰
تفسير آية (۴۳) « ام لهم آلهة ...»	۲۵۰
تفسير آية (۴۴) « بل متعنا هؤلاء ...»	۲۵۰
تفسير آية (۴۵) « قل انما انذركم بالوحى ...»	۲۵۱
تفسير آية (۴۶) « ولان مستهم نفحة ...»	۲۵۲
تفسير آية (۴۷) « ونضع الموازين القسط ...»	۲۵۲
تفسير آية (۴۸) « ولقد آتينا موسى و هرون الفرقان ...»	۲۵۳
تفسير آية (۴۹) « الذين يخشون ربهم بالغيب ..»	۲۵۳
تفسير آية (۵۰) « و هذا ذكر مبارك ...»	۲۵۳

النوبة الثالثة

تأويل « وماجعلنا لبشر من قبلك ...»	۲۵۴
داستان داود طائى	۲۵۴
تأويل « خلق الانسان من عجل ...»	۲۵۵
تأويل «قل من يكلؤكم بالليل والنهار ...»	۲۵۵
تأويل « ونضع الموازين القسط ...»	۲۵۶

۴ ـ النوبة الاولى

ترجمه آيات ۵۱ تا ۷۷ از سورة الانبياء ۲۵۸ ـ ۲۶۱

النوبة الثانية

	صفحه
تفسير آية (۵۱) «ولقد آتينا ابرهيم رشده ...»	۲۶۱
تفسير آية (۵۲) « اذ قال لابيه وقومه ...»	۲۶۱
تفسير آية (۵۳) « قالوا وجدنا آباء نا ...»	۲۶۲
تفسير آية (۵۴) « قال لقد كنتم وآباءكم ...»	۲۶۱
تفسير آية (۵۵) « قالوا اجئتنا بالحق ام انت من اللاعبين»	۲۶۲
تفسير آية (۵۶) «قال بل ربكم رب السموات والارض ...»	۲۶۲
تفسير آية (۵۷) « و تالله لاكيدن اصنامكم ...»	۲۶۲
تفسير آية (۵۸) «فجعلهم جذاذا ...»	۲۶۳
تفسير آية (۵۹) «قالوا من فعل هذا بآلهتنا ..»	۲۶۳
تفسير آية (۶۰) «قالوا سمعنا فتى يذكرهم ...»	۲۶۴
تفسير آية (۶۱) «قالوا فأتوا به على اعين الناس ...»	۲۶۴
تفسير آية (۶۲) «قالوا انت فعلت هذا بآلهتنا يا ابرهيم ...»	۲۶۴
تفسير آية (۶۳) « قال بل فعله كبيرهم هذا ...»	۲۶۴
تفسير آية (۶۴) «فرجعوا الى انفسهم ...»	۲۶۵
تفسير آية (۶۵) «ثم نكسوا على رؤسهم ...»	۲۶۵
تفسير آيه (۶۶) « قال افتعبدون من دون الله ...»	۲۶۶
تفسير آية (۶۷) «اف لكم ولما تعبدون من دون الله افلاتعقلون ...»	۲۶۶
تفسير آية (۶۸) «قالوا احرقوه ...	۲۶۶
داستان بآتش افكندن ابراهيم	۲۶۷
تفسير آية (۶۹) «قلنا يا نار كونى برداً وسلاماً على ابرهيم »	۲۶۷
تفسير آية (۷۰) «وارادوا به كيداً ...»	۲۱۹

صفحه

تفسیر آیة (۷۱) «ونجیناه ولوطاً...» ۲٦۹
تفسیر آیة (۷۲) «ووهبناله اسحق ...» ۲۷۰
تفسیر آیة (۷۳) «وجعلناهم ائمة ...» ۲۷۰
تفسیر آیة (۷٤) «ولوطاً آتیناه ...» ۲۷۱
تفسیر آیة (۷۵) «وادخلناه فی رحمتنا ..» ۲۷۱
تفسیر آیة (۷٦) «ونوحاً اذنادی من قبل...» ۲۷۱
تفسیر آیة (۷۷) «ونصرناه من القوم ...» ۲۷۱

النوبة الثالثة

تأویل «ولقد آتینا ابرهیم رشده من قبل ...» ۲۷۳
تأویل «قلنا یا نار کونی برداً...» ۲۷۳

۵- النوبة الاولی

ترجمه آیات ۷۸ تا ۸٦ از سورة الانبیاء ۲۷٤-۲۷٦

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (۷۸) «وداود وسلیمان ...» ۲۷٦
تفسیر آیة (۷۹) ففهمناها سلیمان...» ۲۷۸
تفسیر آیة (۸۰) وعلمناه صنعة لبوس لکم ...» ۲۸۰
تفسیر آیة (۸۱) «ولسلیمان الریح عاصفة..» ۲۸۱
داستان تخت سلیمان ۲۸۲
تفسیر آیة (۸۲) «ومن الشیاطین من یغوصون له ...» ۲۸۳
تفسیر آیة (۸۳) «وایوب اذنادی ربه...» ۲۸۳
داستان ایوب ۲۸٤
تفسیر آیة (۸٤) «فاستجبناله...» ۲۹۱
تفسیر آیة (۸۵) «واسمعیل وادریس و ذاالکفل...» ۲۹۱
تفسیر آیة (۸٦) «وادخلناهم فی رحمتنا ...» ۲۹۲

النوبة الثالثة

تأویل «وداود وسلیمان...» ۲۹۲

صفحه

تأویل «ولسلیمان الریح عاصفة ...» ۲۹۳
تأویل «وایوب اذنادی ربه ...» ۲۹٤

٦- النوبة الاولی

ترجمه آیات ۸۷ تا ۱۰۰ از سورة الانبیاء ۲۹۵-۲۹۷

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (۸۷) «وذاالنون اذذهب مغاضباً...» ۲۹۸
داستان یونس ۲۹۸
تفسیر آیة (۸۸) «فاستجبنا له و نجیناه...» ۳۰۲
تفسیر آیة (۸۹) «و زکریا اذ نادی ربه ...» ۳۰۳
تفسیر آیة (۹۰) «فاستجبناله و وهبنا له ...» ۳۰۳
تفسیر آیة (۹۱) «والتی احصنت فرجها ...» ۳۰۳
تفسیر آیة (۹۲) «ان هذه امتکم امة واحدة ...» ۳۰٤
تفسیر آیة (۹۳) «و تقطعوا امرهم بینهم ...» ۳۰٤
تفسیر آیة (۹٤) «فمن یعمل من الصالحات ...» ۳۰۵
تفسیر آیة (۹۵) «وحرام علی قریة...» ۳۰۵
تفسیر آیة (۹٦) «حتی اذا فتحت یأجوج ومأجوج ...» ۳۰٦
تفسیر آیة (۹۷) «واقترب الوعد الحق ...» ۳۰۷
تفسیر آیة (۹۸) «انکم وما تعبدون من دون الله...» ۳۰۸
تفسیر آیة (۹۹) «لوکان هؤلاء آلهة...» ۳۰۸
تفسیر آیة (۱۰۰) «لهم فیها زفیر...» ۳۰۸

النوبة الثالثة

تأویل «وذاالنون اذذهب مغاضباً ...» ۳۰۸

صفحه

گفتار پیر طریقت ۳۰۹
تأویل « فاستجبنا له ونجیناه من الغم...» ۳۰۹
تأویل « وزکریا اذنادی ربه ..» ۳۱۰
گفتار پیر طریقت ۳۱۰
تأویل « ان هذه امتکم امة واحدة ...» ۳۱۱
گفتار پیر طریقت ۳۱۲

۷ـ النوبة الاولی

ترجمه آیات ۱۰۱ تا ۱۱۲ از سورة الانبیاء ۳۱۲ـ۳۱٤

النوبة الثانية

تفسیر آیة (۱۰۱) « ان الذین سبقت لهم منا الحسنی ...» ۳۱٤
تفسیر آیة (۱۰۲) « لایسمعون حسیسها...» ۳۱۵
تفسیر آیة (۱۰۳) « لایحزنهم الفزع الاکبر ...» ۳۱۵
تفسیر آیة (۱۰٤) « یوم نطوی السماء ...» ۳۱٦
تفسیر آیة (۱۰۵) « ولقد کتبنا فی الزبور...» ۳۱۷

صفحه

تفسیر آیة (۱۰٦) « ان فی هذه لبلاغا...» ۳۱۸
تفسیر آیة (۱۰۷) « وما ارسلناك الا رحمة للعالمین ...» ۳۱۸
تفسیر آیة (۱۰۸) « قل انما یوحی الی...» ۳۱۹
تفسیر آیة (۱۰۹) « وان تولوا ...» ۳۱۹
تفسیر آیة (۱۱۰) « انه یعلم الجهر من القول ...» ۳۱۹
تفسیر آیة (۱۱۱) « وان ادری لعله فتنة لکم...» ۳۱۹
تفسیر آیة (۱۱۲) « قل رب احکم بالحق ...» ۳۲۰

النوبة الثالثة

تأویل « ان الذین سبقت لهم» ۳۲۰
تأویل « لایحزنهم الفزع الاکبر» ۳۲۱
تأویل « یوم نطوی السماء » ۳۲۲
تأویل « ولقد کتبنا فی الزبور» ۳۲۲
تأویل « وما ارسلناك الا رحمة للعالمین» ۳۲۳

جزء هفدهم

۲۲ـ سورة الحج (۷۸ آیة)

۱ـ النوبة الاولی

ترجمه آیات ۱ تا ۱۷ از سورة الحج ۳۲۵ـ۳۲۸

النوبة الثانية

محل نزول و تعداد آیات و کلمات وحروف وفضیلت سورة الحج و آیات منسوخه ۳۲۸
تفسیر آیة (۱) « یا ایها الناس اتقوا ربکم...» ۳۲۹
تفسیر آیة (۲) « یوم ترونها» ۳۳۰
تفسیر آیة (۳) « و من الناس من یجادل فی الله» ۳۳۱
تفسیر آیة (٤) « کتب علیه...» ۳۳۲
تفسیر آیة (۵) « یا ایها الناس ان کنتم فی ریب...» ۳۳۲
چگونگی آفرینش انسان در رحم مادر ۳۳۳
تفسیر آیة (٦) « ذلك بان الله هو الحق» ۳۳٤

صفحه

تفسیر آیة (۷) « وان الساعة آتیة...» ۳۳۵
تفسیر آیة (۸) « ومن الناس من یجادل فی الله.. » ۳۳۵
تفسیر آیة (۹) « ثانی عطفه...» ۳۳٦
تفسیر آیة (۱۰) « ذلك بما قدمت یداك...» ۳۳۷
تفسیر آیة (۱۱) « و من الناس من یعبد الله علی حرف..» ۳۳۷
تفسیر آیة (۱۲) « یدعوا من دون الله...» ۳۳۸
تفسیر آیة (۱۳) « یدعوا لمن ضره..» ۳۳۸
تفسیر آیة (۱٤) « ان الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات...» ۳۳۸
تفسیر آیة (۱۵) « من کان یظن...» ۳۳۹
تفسیر آیة (۱٦) « و کذلك انزلناه...» ۳٤۰
تفسیر آیة (۱۷) « ان الذین آمنوا والذین هادوا.. » ۳٤۰

النوبة الثالثة

تأویل « بسم الله الرحمن الرحیم...» ۳٤۱
تأویل « یا ایها الناس...» ۳٤۲
گفتار پیر طریقت ۳٤۲
تأویل « ان الزلزلة الساعة...» ۳٤۲
تأویل « یا ایها الناس ان کنتم فی ریب ...» ۳٤۳
تأویل « ذلك بان الله هو الحق...» ۳٤۵

۲ ـ النوبة الاولی

ترجمه آیات ۱۸ تا ۲۵ از سورة الحج ۳٤۵ ـ ۳٤۷

النوبه الثانیه

تفسیر آیة (۱۸) « الم تر ان الله یسجد له ... » ۳٤۷
تفسیر آیة (۱۹) « هذان خصمان...» ۳٤۸
تفسیر آیة (۲۰) « یصهر به ما فی بطونهم ...» ۳۵۰

صفحه

تفسیر آیة (۲۱) « ولهم مقامع من حدید» ۳۵۰
تفسیر آیة (۲۲) « کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم ...» ۳۵۰
تفسیر آیة (۲۳) « ان الله یدخل الذین آمنوا ...» ۳۵۰
تفسیر آیة (۲٤) « وهدوا الی الطیب من القول ...» ۳۵۱
تفسیر آیة (۲۵) « ان الذین کفروا...» ۳۵۱

النوبة الثالثة

تاویل « الم تر ان الله...» ۳۵٤
تاویل « وهدوا الی الطیب من القول» ۳۵۵
تأویل « سواء العاکف فیه والباد ..» ۳۵٦
داستان مردیکه در بغداد صاحب کام ونعمت بود ۳۵۷

۳ ـ النوبة الاولی

ترجمه آیات ۲٦ تا ۳۷ از سورة الحج ۳۵۸ ـ ۳٦۰

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (۲٦) « واذ بوأنا لابرهیم مکان البیت...» ۳٦۰
تفسیر آیة (۲۷) « واذن فی الناس بالحج ...» ۳٦۱
تفسیر آیة (۲۸) « لیشهدوا منافع لهم...» ۳٦۲
تفسیر آیة (۲۹) « ثم لیقضوا تفثهم...» ۳٦۳
تفسیر آیة (۳۰) « ذلك و من یعظم حرمت الله...» ۳٦٤
تفسیر آیة (۳۱) « حنفاء لله غیر مشرکین به... » ۳٦۵
تفسیر آیة (۳۲) « ذلك ومن یعظم شعائر الله» ۳٦٦
تفسیر آیة (۳۳) « لکم فیها منافع...» ۳٦٦
تفسیر آیة (۳٤) « ولکل امة جعلنا منسکاً » ۳٦۷
تفسیر آیة (۳۵) « الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم..» ۳٦۷

صفحه

تفسير آية (٣٦) «والبدن جعلناها لكم ...» ٣٦٨
تفسير آية (٣٧) «لن ينال الله لحومها ولادماؤها...» ٣٦٩

النوبة الثالثة

تأويل «واذبوأنا ابرهيم مكان البيت ...» ٣٧٠
تأويل «واذن فى الناس بالحج...» ٣٨١
تأويل «ليشهدوا منافع لهم...» ٣٧٢
تأويل «ذلك ومن يعظم حرمات الله ...» ٣٧٢

٤ـ النوبة الاولى

ترجمه آيات ٣٨ تا ٥٧ ازسورة الحج ٣٧٤ـ٣٧٧

النوبة الثانية

تفسير آية (٣٨) «ان الله يدافع عن الذين آمنوا...» ٣٧٧
تفسير آية (٣٩) «اذن للذين يقاتلون ...» ٣٧٧
تفسير آية (٤٠) «الذين اخرجوا من ديارهم...» ٣٧٩
تفسير آية (٤١) «الذين ان مكناهم فى الارض...» ٣٨٠
تفسير آية (٤٢) «وان يكذبوك...» ٣٨٠
تفسير آية (٤٣) «وقوم ابرهيم وقوم لوط» ٣٨١
تفسير آية (٤٤) «واصحاب مدين...» ٣٨١
تفسير آية (٤٥) «فكاين من قرية اهلكناها ...» ٣٨١
تفسير آية (٤٦) «افلم يسيروا فى الارض...» ٣٨٣
تفسير آية (٤٧) «و يستعجلونك بالعذاب ...» ٣٨٤
تفسير آية (٤٨) «وكاين من قرية امليت لها ...» ٣٨٥
تفسير آية (٤٩) «قل يا ايها الناس...» ٣٨٥
تفسير آية (٥٠) «فالذين آمنوا وعملوا الصالحات ...» ٣٨٥
تفسير آية (٥١) «والذين سعوا فى آياتنا معاجزين ...» ٣٨٥

صفحه

تفسير آية (٥٢) «وما ارسلنا من قبلك ...» ٣٨٥
داستان سورة والنجم والقاء شيطان ٣٨٦
تفسير آية (٥٣) «ليجعل مايلقى الشيطان فتنة ...» ٣٨٧
تفسير آية (٥٤) «وليعلم الذين اوتوا العلم ...» ٣٨٨
تفسير آية (٥٥) «ولايزال الذين كفروا فى مرية منه ...» ٣٨٨
تفسير آية (٥٦) «الملك يومئذ لله ...» ٣٨٨
تفسير آية (٥٧) «والذين كفروا و كذبوا بآياتنا ...» ٣٨٨

النوبة الثالثة

تأويل «ان الله يدافع عن الذين آمنوا... » ٣٨٩
گفتار پير طريقت ٣٨٩
تأويل «ولولادفع الله الناس بعضهم ببعض ...» ٣٩٠
تأويل «الذين ان مكناهم فى الارض ...» ٣٩٠
تأويل «وما ارسلنا من قبلك من رسول ولانبى الا ... » ٣٩١

٥ ـ النوبة الاولى

ترجمه آيات ٥٨ تا ٧٨ ازسورة الحج ٣٩٢ـ٣٩٦

النوبة الثانية

تفسير آية (٥٨) «والذين هاجروا فى سبيل الله ... » ٣٩٦
تفسير آية (٥٩) «ليدخلنهم مدخلا... » ٣٩٧
تفسير آية (٦٠) «ذلك ومن عاقب بمثل ماعوقب به ... » ٣٩٧
تفسير آية (٦١) «ذلك بان الله يولج الليل فى النهار...» ٣٩٨
تفسيريه (٦٢) «ذلك بان الله هو الحق ... » ٣٩٨
تفسير آية (٦٣) «الم تران الله انزل ... » ٣٩٩

صفحه

تفسیر آیة (٦٤) « له ما فی السموات وما فی الارض ...» ۳۹۹
تفسیر آیة (٦٥) « الم تر ان الله سخر لکم...» ۳۹۹
تفسیر آیة (٦٦) « و هو الذی احیاکم...» ۳۹۹
تفسیر آیة (٦٧) « لکل امة جعلنا منسکا ...» ۳۹۹
تفسیر آیة (٦٨) « وان جادلوک ...» ۴۰۰
تفسیر آیة (٦٩) « الله یحکم بینکم یوم القیمة ... » ۴۰۰
تفسیر آیة (٧٠) « الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماء والارض ...» ۴۰۱
تفسیر آیة (٧١) « ویعبدون من دون الله...» ۴۰۱
تفسیر آیة (٧٢) « واذا تتلی علیهم آیاتنا...» ۴۰۲
تفسیر آیة (٧٣) « یا ایها الناس ضرب مثل ... » ۴۰۲
تفسیر آیة (٧٤) « وما قدروا الله حق قدره ... » ۴۰۳
تفسیر آیة (٧٥) « الله یصطفی من الملائکة رسلا ... » ۴۰۳

صفحه

تفسیر آیة (٧٦) « یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ... » ۴۰۴
تفسیر آیة (٧٧) « یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا ... » ۴۰۴
تفسیر آیة (٧٨) « وجاهدوا فی الله حق جهاده . . . » ۴۰۵

النوبة الثالثة

تأویل « والذین هاجروا فی سبیل الله...» ۴۰۷
تأویل « ذلک بان الله یولج اللیل فی النهار ...» ۴۰۸
تأویل « ذلک بان الله هو الحق ...» ۴۰۸
تاویل « الم تر ان الله انزل من السماء ماء ...» ۴۰۸
تأویل « ماقدروا الله حق قدره ... » ۴۰۹
تأویل « یا ایها الذین آمنوا ارکعوا ...» ۴۰۹
تأویل « وجاهدوا فی الله حق جهاده ...» ۴۱۰
داستان ذوالنون مصری وعقرب ۴۱۱

جزء هیجدهم

۲۳ - سورة المؤمنون (۱۱۸ آیة)

۱ - النوبة الاولی

ترجمه آیات ۱ تا ۱۶ ازسورة المؤمنون ۴۱۳-۴۱۴

النوبة الثانیة

محل نزول وتعداد آیات وکلمات وحروف وآیات منسوخه ۴۱۵

الجزء الثامن عشر

تفسیر آیة (۱) « قد افلح المؤمنون » ۴۱۵
تفسیر آیة (۲) « الذین هم فی صلوتهم خاشعون » ۴۱۵
تفسیر آیة (۳) « والذین هم عن اللغو معرضون » ۴۱۶
تفسیر آیة (۴) « والذین هم للزکوة فاعلون » ۴۱۷

صفحه

تفسیر آیة (۵) « والذین هم لفروجهم
حافظون » ۴۱۷
تفسیر آیة (۶) « الاعلی‌ازواجهم ...» ۴۱۷
تفسیر آیة (۷) « فمن‌ابتغی‌وراءذلك ...» ۴۱۷
تفسیر آیة (۸) «والذین هم‌لاماناتهم‌وعهدهم
راعون » ۴۱۷
تفسیر آیة (۹) « والذین‌هم علی‌صلوتهم
یحافظون » ۴۱۸
تفسیر آیة (۱۰) « اولئك‌هم‌الوارثون » ۴۱۸
تفسیر آیة (۱۱) « الذین‌یرثون‌فردوس ...» ۴۱۸
تفسیر آیة (۱۲) «ولقدخلقناالانسان ...» ۴۱۹
تفسیر آیة (۱۳) « ثم‌جعلناه‌نطفةفی
قرارمکین » ۴۱۹
تفسیر آیة (۱۴) « ثم خلقنا النطفة
علقة ...» ۴۲۰
تفسیر آیة (۱۵) « ثم انکم بعد ذلك
لمیتون » ۴۲۱
تفسیر آیة (۱۶) « ثم‌انکم‌یوم القیمة
تبعثون » ۴۲۱

النوبة الثالثة

تأویل « بسم الله الرحمن الرحیم » ۴۲۱
گفتارپیرطریقت ۴۲۲
تأویل « قدافلح‌المؤمنون » ۴۲۲
تأویل « الذین‌هم‌فی صلوتهم‌خاشعون » ۴۲۲
تأویل « والذین هم عن اللغو
معرضون » ۴۲۳
گفتارپیرطریقت ۴۲۳
تأویل « والذین هم للزکوةفاعلون » ۴۲۳
گفتارپیر طریقت ۴۲۴
تأویل « ولقدخلقناالانسان ...» ۴۲۴
تأویل « ثم‌انشأناه خلقاً آخر...» ۴۲۵
تأویل « ثم‌انکم‌بعدذلك‌لمیتون » ۴۲۵
تأویل « ثم‌انکم‌یوم‌القیمةتبعثون » ۴۲۵

صفحه

۲ـ النوبة‌الاولی

ترجمهٔ آیات ۱۷ تا ۵۰ از سورة
المؤمنون ۴۲۶ـ۴۳۰

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (۱۷) « ولقدخلقنا فوقکم سبع
طرائق ...» ۴۳۰
تفسیر آیة (۱۸) « وانزلنامن‌السماء ماء
بقدر ...» ۴۳۰
تفسیر آیة (۱۹) « فانشأنالکم‌به‌جنات ...» ۴۳۱
تفسیر آیة (۲۰) « وشجرةتخرج من‌طور
سیناء ...» ۴۳۱
تفسیر آیة (۲۱) « وان‌لکم فی‌الانعام
لعبرة ... » ۴۳۲
تفسیر آیة (۲۲) « وعلیها و علی الفلك
تحملون » ۴۳۲
تفسیر آیة (۲۳) « ولقد ارسلنانوحاً الی
قومه .. » ۴۳۲
تفسیر آیة (۲۴) « فقال الملاء الذین
کفروا ...» ۴۳۲
تفسیر آیة (۲۵) « ان‌هوالارجل‌به‌جنة...» ۴۳۳
تفسیر آیة (۲۶) « قال رب انصرنی بما
کذبون » ۴۳۳
تفسیر آیة (۲۷) « فاوحیناالیه ان‌اصنع
الفلك ...» ۴۳۳
تفسیر آیة (۲۸) « فاذااستویت انت ومن
معك ...» ۴۳۳
تفسیر آیة (۲۹) « وقل رب انزلنی منزلا
مبارکا . . .» ۴۳۴
تفسیر آیة (۳۰) « ان‌فی‌ذلك‌لایات. . .» ۴۳۵
تفسیر آیة (۳۱) « ثم انشأنا من
بعدهم . . .» ۴۳۵
تفسیر آیة (۳۲) « فارسلنا فیهم‌رسولا
منهم ...» ۴۳۵

صفحه

تفسير آية (۳۳) «وقال الملاء من قومه الذين كفروا ...» ۴۳۵
تفسير آية (۳۴) «و لئن اطعتم بشراً مثلكم...» ۴۳۵
تفسير آية (۳۵) «ايعدكم انكم اذا متم وكنتم تراباً ...» ۴۳۵
تفسير آية (۳٦) «هيهات هيهات لما توعدون ....» ۴۳۵
تفسير آية (۳۷) «ان هى الاحياتنا الدنيا ...» ۴۳۵
تفسير آية (۳۸) «ان هوالارجل ...» ۴۳۵
تفسير آية (۳۹) «قال رب انصرنى بما كذبون» ۴۳٦
تفسير آية (۴۰) «قال عما قليل ..» ۴۳٦
تفسير آية (۴۱) «فاخذتهم الصيحة بالحق ...» ۴۳٦
تفسير آية (۴۲) «ثم انشأنا من بعدهم قروناً آخرين» ۴۳۷
تفسير آية (۴۳) «ماتسبق من امة اجلها...» ۴۳۷
تفسير آية (۴۴) «ثم ارسلنا رسلنا تتراً...» ۴۳۷
تفسير آية (۴۵) «ثم ارسلنا موسى و اخاه هرون...» ۴۳۷
تفسير آية (۴٦) «الى فرعون وملائه...» ۴۳۷
تفسير آية (۴۷) «فقالوا انؤمن لبشرين مثلنا...» ۴۳۷
تفسير آية (۴۸) «فكذبوهما فكانوا من المهلكين...» ۴۳۸
تفسير آية (۴۹) «ولقد آتينا موسى الكتاب...» ۴۳۸
تفسير آية (۵۰) «وجعلنا ابن مريم و امه آية...» ۴۳۸

صفحه

داستان مريم و تولد عيسى ۴۳۹

النوبة الثالثة

تأويل «ولقد خلقنا فوقكم...» ۴۴۰
تأويل «وانزلنا من السماء مـاء بقدر...» ۴۴۱
تأويل «فانشأ نالكم به جنات ...» ۴۴۱
تأويل «ولقد ارسلنا نوحاً الى قومه...» ۴۴۲
گفتار پير طريقت ۴۴۲
تأويل «و قل رب انزلنى منزلا مباركا ..» ۴۴۲

۳ - النوبة الاولى

ترجمه آيـات ۵۱ تا ۹۵ از سورة المؤمنون ۴۴۳ ـ ۴۴۸

النوبة الثانية

تفسير آية (۵۱) «يا ايها الرسل...» ۴۴۸
تفسير آية (۵۲) «وان هذه امتكم...» ۴۴۸
تفسير آيـة (۵۳) فتقطعو امـرهـم بينهم.. » ۴۴۹
تفسير آية (۵۴) «فذرهم فى غمرتهم حتى حين» ۴۵۰
تفسير آية (۵۵) «ايحسبون انما نمدهم به .. » ۴۵۰
تفسير آية (۵٦) «نسارع لهـم فى الخيرات...» ۴۵۰
تفسير آية (۵۷) «ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون» ۴۵۰
تفسير آية (۵۸) «والذين هم بآيات ربهم مؤمنون...» ۴۵۰
تفسير آية (۵۹) «والذين هم بـربهم لايشركون» ۴۵۰
تفسير آيـة (٦۰) «والذين يؤتون ما آتوا» ۴۵۰

	صفحه
تفسیر آیة (٦١) «اولئك یسارعون فی الخیرات...»	٤٥١
تفسیر آیة (٦٢) «ولا نكلف نفساً الا وسعها...»	٤٥١
تفسیر آیة (٦٣) «بل قلوبهم فی غمرة...»	٤٥٢
تفسیر آیة (٦٤) «حتی اذا اخذنا مترفیهم...»	٤٥٢
تفسیر آیة (٦٥) «لا تجأروا الیوم...»	٤٥٣
تفسیر آیة (٦٦) «قدكانت آیاتی تتلی علیكم...»	٤٥٣
تفسیر آیة (٦٧) «مستكبرین به ...»	٤٥٣
تفسیر آیة (٦٨) «افلم یدبروا القول...»	٤٥٣
تفسیر آیة (٦٩) «ام لم یعرفوا رسولهم...»	٤٥٤
تفسیر آیة (٧٠) «ام یقولون به جنة...»	٤٥٤
تفسیر آیة (٧١) «ولو اتبع الحق اهواءهم...»	٤٥٤
تفسیر آیة (٧٢) «ام تسئلهم خرجاً...»	٤٥٥
تفسیر آیة (٧٣) «وانك لتدعوهم الی صراط مستقیم»	٤٥٥
تفسیر آیة (٧٤) «وان الذین لایؤمنون بالآخرة...»	٤٥٥
تفسیر آیة (٧٥) «ولو رحمناهم وكشفنا مابهم من ضر...»	٤٥٥
تفسیر آیة (٧٦) «ولقد اخذناهم بالعذاب...»	٤٥٥
تفسیر آیة (٧٧) «حتی اذا فتحنا علیهم باباً...»	٤٥٦
تفسیر آیة (٧٨) «وهوالذی انشأ لكم السمع والابصار...»	٤٥٦

	صفحه
تفسیر آیة (٧٩) «وهوالذی ذرأكم فی الارض...»	٤٥٦
تفسیر آیة (٨٠) «وهو الذی یحیی و یمیت...»	٤٥٦
تفسیر آیة (٨١) «بل قالوا ...»	٤٥٦
تفسیر آیة (٨٢) «قالوا أاذامتنا وكنا تراباً وعظاماً...»	٤٥٦
تفسیر آیة (٨٣) «لقد وعدنا نحن ...»	٤٥٦
تفسیر آیة (٨٤) «قل لمن الارض ...»	٤٥٦
تفسیر آیة (٨٥) «سیقولون لله ...»	٤٥٧
تفسیر آیة (٨٦) «قل من رب السموات السبع...»	٤٥٧
تفسیر آیة (٨٧) «سیقولون لله قل افلا تتقون»	٤٥٧
تفسیر آیة (٨٨) «قل من بیده ملكوت كل شیء...»	٤٥٧
تفسیر آیة (٨٩) «سیقولون لله ...»	٤٥٨
تفسیر آیة (٩٠) «بل آتیناهم بالحق...»	٤٥٨
تفسیر آیة (٩١) «ما اتخذ الله من ولد...»	٤٥٨
تفسیر آیة (٩٢) «عالم الغیب و الشهادة...»	٤٥٨
تفسیر آیة (٩٣) «قل رب اماترینی ...»	٤٥٩
تفسیر آیة (٩٤) «رب فلاتجعلنی... »	٤٥٩
تفسیر آیة (٩٥) «وانا علی ان نریك...»	٤٥٩

النوبة الثالثة

تأویل «یا ایها الرسل...»	٤٥٩
تأویل «ان هذه امتكم امة واحدة...»	٤٦٠
تأویل «ایحسبون انما نمدهم به ...»	٤٦١
تأویل «ان الذین من خشیة ربهم مشفقون...»	٤٦٢
گفتار پیر طریقت	٤٦٢

صفحه

تأویل «ولا نکلف نفساً الا وسعها...» ٤٦٢
گفتار پیر طریقت درحقیقت تصوف ٤٦٢

۴- النوبة الاولی

ترجمه‌آیات ۹۶ تا ۱۱۸ ازسورة المؤمنون ٤٦٣ تا ٤٦٦

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (۹٦) « ادفع بالتی هی احسن ...» ٤٦٦
تفسیرآیة (۹۷) « وقل رب اعوذبك ...» ٤٦٦
تفسیر آیـة (۹۸) « واعوذبك رب ان یحضرون » ٤٦۷
تفسیرآیة (۹۹) « حتی اذاجاء احدهم الموت ...» ٤٦۸
تفسیرآیة (۱۰۰) « لعلی‌اعمل‌صالحاً...» ٤٦۸
تفسیرآیة (۱۰۱) « فاذانفخ‌فی‌الصور...» ٤٦۸
تفسیرآیة (۱۰۲) « فمن‌ثقلت‌موازینه...» ٤٦۹
تفسیرآیة (۱۰۳) « ومن‌خفت‌موازینه...» ٤٦۹
تفسیر آیة (۱۰٤) « تلفح وجوههم النار . . .» ٤٦۹
تفسیرآیة (۱۰۵) « الم‌تکن‌آیاتی تتلی علیکم ...» ٤۷۰
تفسیرآیة (۱۰٦) « قالوربناغلبت‌علینا شقوتنا ... » ٤۷۰
تفسیر آیة (۱۰۷) « ربنا اخرجنا منها ...» ٤۷۰
تفسیرآیة (۱۰۸) « قال‌اخسؤافیها...» ٤۷۰

صفحه

تفسیرآیة (۱۰۹) « انه کان فریق من عبادی ...» ٤۷۱
تفسیر آیة (۱۱۰) « فاتخذ تموهم سخریا ...» ٤۷۱
تفسیر آیة (۱۱۱) « انی جزیتهم‌الیوم بماصبروا ...» ٤۷۱
تفسیرآیة (۱۱۲)« قال‌کم لبثتم ...» ٤۸۲
تفسیرآیة (۱۱۳) « قالوالبثنایوماً اوبعض یوم ...» ٤۷۲
تفسیر آیة(۱۱٤) « قال ان لبثتم الا قلیلا ...» ٤۷۲
تفسیر آیة (۱۱۵) «افحسبتم‌انماخلقناکم عبثاً ...» ٤۷۲
تفسیر آیة (۱۱٦)« فتعالی‌الله‌الملك الحق ...» ٤۷۳
تفسیر آیة (۱۱۷) « ومن‌یدع‌مع‌الله الهاً ...» ٤۷٤
تفسیر آیة (۱۱۸) « وقل‌رب‌اغفر ...» ٤۷٤

النوبة‌الثالثة

تأویل« ادفع بالتی‌هی‌احسن ...» ٤۷٤
تأویل« وقل‌رب‌اعوذبك ...» ٤۷۵
تأویل « حتی اذا جـاء احدهـم الموت ...» ٤۷٦
تأویل « افحسبتم انما خلقناکم عبثاً ...» ٤۷۷
گفتار پیرطریقت ٤۷۸

جزء هیجدهم

۲٤ - سورة النور (٦۴ آیة)

۱- النوبة‌الاولی

ترجمه آیـات ۱ تا ۱۰ از سورة النور ٤۷۹-٤۸۱

النوبة‌الثانیة

محل‌نزول‌وتعداد آیات و کلمات وحروف وفضیلت سورة النوروآیات‌منسوخه ٤۸۱

صفحه

تفسیر آیة (۱) «سورة انزلناها ...» ۴۸۱

تفسیر آیة (۲) «الزانیة والزانی ...» ۴۸۲

تفسیر آیة (۳) «الزانی لاینکح الازانیة اومشرکة ...» ۴۸۴

درمعنی نزول آیة «الزانی لاینکح ...» ۴۸۵

تفسیر آیة (۴) «والذین یرمون المحصنات ..» ۴۸۶

تفسیر آیة (۵) «الاالذین تابوا ...» ۴۸۷

تفسیر آیة (۶) «والذین یرمون ازواجهم ...» ۴۸۷

تفسیر آیة (۷) «و الخامسة ان لعنت الله علیه ..» ۴۸۸

تفسیر آیة (۸) «ویدرؤا عنها العذاب ...» ۴۸۸

سبب نزول آیة «ویدرؤا عنها العذاب ...» ۴۸۹

تفسیر آیة (۹) «والخامسة ان غضب الله علیها ...» ۴۸۹

فصل درلعان ۴۹۱

تفسیر آیة (۱۰) «ولولا فضل الله علیکم ...» ۴۹۱

النوبة الثالثة

تأویل «بسم الله الرحمن الرحیم» ۴۹۲

تأویل «سورة انزلناها ...» ۴۹۳

تأویل «الزانیة و الزانی فاجلدوا...» ۴۹۳

گفتار پیر طریقت ۴۹۴

تأویل «الزانی لاینکح الازانیة ...» ۴۹۵

۲ ـ النوبة الاولی

ترجمه آیات ۱۱ تا ۲۹ از سورة النور ۴۹۵ـ۴۹۸

النوبة الثانیة

تفسیر آیة (۱۱) «ان الذین جاؤا بالافک ...» ۴۹۹

داستان تهمت زدن منافقان بعایشه ۴۹۹

تفسیر آیة (۱۲) «لولا اذ سمعتموه ...» ۵۰۳

تفسیر آیة (۱۳) «لولا جاؤا علیه ...» ۵۰۴

تفسیر آیة (۱۴) «و لولا فضل الله علیکم ...» ۵۰۴

تفسیر آیة (۱۵) «اذ تلقونه بالسنتکم...» ۵۰۴

تفسیر آیة (۱۶) «ولولا اذ سمعتموه ...» ۵۰۵

تفسیر آیة (۱۷) «یعظکم الله ...» ۵۰۵

تفسیر آیة (۱۸) «ویبین الله لکم الآیات ...» ۵۰۵

تفسیر آیة (۱۹) «ان الذین یحبون ...» ۵۰۵

تفسیر آیة (۲۰) «ولولا فضل الله علیکم ورحمته ...» ۵۰۶

تفسیر آیة (۲۱) «یا ایها الذین آمنوا ...» ۵۰۶

تفسیر آیـة (۲۲) «ولا یأتل اولوا الفضل ...» ۵۰۶

تفسیر آیة (۲۳) «ان الذین یرمون المحصنات ...» ۵۰۷

تفسیر آیة (۲۴) «یوم تشهد علیهم السنتهم ...» ۷۰۸

تفسیر آیة (۲۵) «یومئذ یوفیهم الله ...» ۵۰۸

تفسیر آیة (۲۶) «الخبیثات للخبیثین...» ۵۰۹

تفسیر آیة (۲۷) «یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتاً ...» ۵۰۹

تفسیر آیة (۲۸) «فان لم تجدوا فیها احداً ...» ۵۱۰

تفسیر آیة (۲۹) «لیس علیکم جناح ...» ۵۱۱

النوبة الثالثة

تأویل «ان الذین جاؤا بالافک ...» ۵۱۱

داستان محمد بن حسان که دربی دوستان حق می گشت ۵۱۲

داستان ربضی که در بهشت است ۵۱۴

تأویل «الطیبات للطیبین ...» ۵۱۵

صفحه

٣ـ النوبة الاولى

ترجمه آيات ٣٠ تا ٣٤ از سورة النور ٥١٥ـ٥١٧

النوبة الثانية

تفسير آية (٣٠) « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم...» ٥١٧

تفسير آية (٣١) « وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن ...» ٥١٨

تفسير آية (٣٢) «وانكحوا الايامى منكم ...» ٥٢٢

تفسير آية (٣٣) « وليستعفف... » ٥٢٤

داستان عبدالله بن ابى سلول و كنيزكان او ٥٢٦

تفسير آية (٣٤)« ولقد انزلنا اليكم ...» ٥٢٦

النوبة الثالثة

تأويل « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم ...» ٥٢٨

گفتار پير طريقت ٥٢٨

تأويل «و لا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها ...» ٥٢٨

٤ـ النوبة الاولى

ترجمه آيات ٣٥ تا ٤٢ از سورة النور ٥٢٩ـ٥٣١

النوبة الثانية

تفسير آية (٣٥) « الله نور السموات والارض ...» ٥٣١

تفسير آية (٣٦) « فى بيوت ...» ٥٣٦

تفسير آية (٣٧) « رجال لا تلهيهم تجارة ...» ٥٣٨

تفسير آية (٣٨) « ليجزيهم الله...» ٥٣٩

تفسير آية (٣٩) «والذين كفروا اعمالهم كسراب بقيعة...» ٥٣٩

صفحه

تفسير آية (٤٠) « او كظلمات فى بحر لجى...» ٥٤٠

تفسير آية (٤١) « الم تر ان الله ...» ٥٤١

تفسير آية (٤٢) « ولله ملك السموات والارض ...» ٥٤١

النوبة الثالثة

تأويل «الله نور السموات والارض ...» ٥٤٢

داستان يكى از علماء تابعين كه بغزاى روم رفته و اسير شده بود ٥٤٤

تأويل « فى بيوت اذن الله ان ترفع ...» ٥٤٧

تأويل « رجال لا تلهيهم تجارة ...» ٥٤٧

داستان ذوالنون مصرى و سعدون مجنون ٥٤٨

تأويل « والذين كفروا اعمالهم كسراب...» ٥٤٨

٥ـ النوبة اولالى

ترجمه آيات از ٤٣ تا ٦٤ از سورة النور ٥٤٩ـ٥٥٤

النوبة الثانية

تفسير آية (٤٣) « الم تر ان الله يزجى سحاباً...» ٥٥٤

تفسير آية (٤٤) « يقلب الله الليل والنهار ...» ٥٥٦

تفسير آية (٤٥) « والله خلق كل دابة ...» ٥٥٦

تفسير آية (٤٦) « لقد انزلنا آيات مبينات ...» ٥٥٦

تفسير آية (٤٧) « ويقولون آمنا بالله ...» ٥٥٧

تفسير آية (٤٨) « واذا دعوا الى الله ورسوله ...» ٥٥٧

تفسير آية (٤٩) « و ان يكن لهم الحق...» ٥٥٧

تفسير آية (٥٠)« افى قلوبهم مرض ...» ٥٥٨

تفسير آية (٥١) «انما كان قول المؤمنين ...» ٥٥٨

تفسیرآیة (٥٢) « ومن یطع الله و رسوله...» ٥٥٨
تفسیرآیة (٥٣) «واقسموابالله جهد ایمانهم ..» ٥٥٨
تفسیرآیة (٥٤) «قل‌اطیعواالله‌واطیعوا الرسول...» ٥٥٨
تفسیر آیـة (٥٥)وعدالله الذین آمنوا منکم ...» ٥٥٩
تفسیرآیة (٥٦)واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة ...» ٥٦٢
تفسیرآیـة(٥٧) و لاتحسبن الذین کفروا...» ٥٦٢
تفسیرآیة (٥٨) « یاایها الذین آمنوا لیستأذنکم الـذین ملکت ایمانکم ...» ٥٦٢
تفسیرآیة (٥٩) «واذابلغ الاطفال‌منکم الحلم...» ٥٦٥
تفسیرآیة (٦۰) « والقواعدمن‌النساء ... ٥٦٥
تفسیرآیة (٦١) «لیس‌علی الا عمی حرج ...» ٥٦٥
تفسیرآیة(٦٢)« انماالمؤمنون‌الذین آمنوابالله ورسوله ...» ٥٦٩
تفسیرآیة (٦٣) « لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم ...» ٥٧۰
تفسیرآیة (٦٤) « الاان‌لله مافی السموات والارض...» ٥٧١

النوبة الثالثة

تأویل « الم‌تران‌الله یزجی سحاباً ...» ٥٧٢
گفتارپیرطریقت ٥٧٢
تأویل « یقلب الله اللیل‌والنهار ...» ٥٧٣
تأویل « وعدالله‌الذین آمنوامنکم ...» ٥٧٣
داستان‌احمدخضرویه که‌سجاده‌ای‌برای‌بویزید بسطامی فرستاد ٥٧٥

خلاصهٔ فهرست

	صفحه
فهرست سورهٔ مریم	٥٧٢
فهرست سورهٔ طه	٥٨٢
فهرست سورهٔ الانبیاء	٥٨٧
فهرست سورهٔالحج	٥٩١
فهرست سورهٔالمؤمنون	٥٩٤
فهرست سورهٔالنور	٥٩٨